

مصباح الحرمین



تألیف:
مولی عبد الجبار بن زین العابدین شکوئی
از علمای نیمه اول قرن چهاردهم هجری

به تصحیح و تحقیق
سید جواد طباطبایی

بسم الله الرحمن الرحیم

مصباح الحرمين

نویسنده:

عبدالجباربن زین العابدین شکوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مصباح الحرمین

مشخصات کتاب

سرشناسه : شکوئی، عبدالجباربن زین العابدین

عنوان و نام پدیدآور : مصباح الحرمین/ تالیف عبدالجباربن زین العابدین شکوئی؛ به تصحیح و تحقیق جواد طباطبائی

مشخصات نشر : تهران : مشعر، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ص ۴۹۵

شابک : :۹۶۴-۷۶۳۵-۸۲-۰۰۰۰-۶۳۰ ریال

یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۴۹۲ - ۴۷۱؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : حج

موضوع : زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مکه

موضوع : زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مدینه

شناسه افزوده : طباطبائی، جواد، ۱۳۴۹ -، مصحح

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/ش۷۸م۶ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۵۶۴۵

ص:۱

اشاره

مقدّمه

بسم اللَّه الرحمن الرحیم الحمد للَّه ربّ العالمین و الصّلوه و السّلام علی خیر خلقه محمّد و آله الطّاهرین

اللّهمّ صَلِّ علی محمّدٍ و آلِ مُحمّد

اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ ابْنِ الحَسَن صَلَواتُکَ عَلَیهِ و عَلی آبائِه فی هذهِ السّاعَه وَ فی کُلِّ ساعَه وَلیّاً و حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلًا وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ ارْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلًا

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الْحَمدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ صَلَّی اللّهُ عَلی اشرفِ الانبیاءِ وَ المُرسَلینَ

حبیبِ الهِ الْعالَمینَ أبی القاسمِ مُحمّدٍ و علی آلهِ الطیِّبینَ الطّاهِرینَ

اللّهُمَّ ما بِنا مِنْ نعْمَهٍ فَمِنکَ

اوایل سال ۱۴۱۸ هجری، نسخه ای چاپ سنگی، از کتاب «مصباح الحرمین»، توسّط والد معظّم، عالم فاضل، زاهد واصل مرحوم آیه اللَّه آقای حاج سید محمّد طباطبائی رضوان اللَّه تعالی علیه، جهت مطالعه در اختیارم قرار گرفت، با توجّه به تأکید معظّم له نسبت به مطالب گرانقدر کتاب و پس از مطالعه قسمتهایی از آن و مشورت با ایشان، تصمیم به احیای این اثر و تجدید نشر آن به شیوه روز گرفتم، و چون دریافتم که انتشار کتاب در حدّ چاپ سنگی باقی مانده است بر تصمیم خود کوشاتر شده و از همان زمان، کار نسخه برداری و تصحیح اغلاط چاپی متن را آغاز نمودم، به دلیل مشکلات فراوانی که در حین نسخه برداری پیش آمد، این مهمّ مدتی بیش از حدّ انتظار به طول انجامید، ولی با یاری خداوند متعال، به انجام رسید و پس از آن حروفچینی، تحقیق، واژه نامه ... و بالاخره حروفچینی نهایی کتاب تهیه شد.

اکنون که پس از گذشت بیش از هشت سال، شاهد به ثمر رسیدن زحمات مراحل تهیه هستم، اتمام کار هم مایه خرسندی اینجانب است و هم مایه دلتنگی؛

خوشحالی بابت توفیق الهی که نصیبم شد تا گامی بردارم در جهت رساندن اطّلاعاتی عبادی و دینی، از نسلهای گذشته به نسل حاضر؛ به ویژه که این اطّلاعات مربوط به یکی از مهمترین ارکان دین مبین است،

و دلتنگی از جهت درگـذشت والـدین- رحمهـاللّه علیهمـا- در طول این مـدّت، که مشوّقان اصـلی اینجانب در تهیه اثر حاضـر بودنـد؛ جهت جبران مافـات و ادای دین، با آرزوی اینکه خداونـد متعال این قلیل را پـذیرفته باشـد، اجر و ثواب این عمل را به والـدین خویش تقـدیم نموده، شادی روح آنان و ارواح مؤمنین و مؤمنات را از درگاه حضـرت احـدیّت جلّت عظمته، مسئلت دارم؛ ربّنا اغْفِرْ لی و لوالدیَّ و للمؤمنین یوم یقوم الحساب.

پیرامون کتاب «مصباح الحرمین»

عنوان کتاب و مقدّمه مؤلّف در صـفحه آغازین، پاسخگوی دو پرسش اساسی در مورد آن است: نام مؤلّف را به صراحت بیان نموده و اشاره ای به محتوای آن دارد؛ مؤلّف یعنی «مولی عبدالجبّار شکویی» با هدف ارشاد و راهنمایی حجّاج بیت اللّه الحرام و زوّار مدینه منوّره به بیان اسرار و تاریخچه اعمال مربوط به این سفر معنوی پرداخته است و با این هدف خواسته تا زائر مکّه و مـدینه، ضـمن فهمِ تکـالیف خویش، بـا ثوابهایی که در هر مرحله بـدان نایل می شود و اسـراری که در هر یک نهفته است نیز آشـنا شود؛ به همین سبب، این کتاب را می توان تاریـخ نگار حرمین دانست که نه تنها طالبان علم و دانش از آن بهره مند می گردند، بلکه برای زائران و کسانی هم که هنوز به این سفر معنوی مشرّف نشده اند نیز مفید است.

مطـالب کتاب در قالب سه بخش اساسـی مرتّب شـده است؛ بخش اوّل درباره مکّه مکرّمه و زیارتگاهها و عبادتهای مخصوص به آن شـهر و حـومه آنست، بخش دوّم به همین ترتیب راجع به شـهر مـدینه منـوّره و زیارتگـاه هـای آن شـهر و مختصـری از زیارتگـاه هـای شـام و فلسـطین و تاریـخ آن دیـار، و بخش سوّم و پایانی، تطبیق و مقایسه ای است که مؤلّف بین مکّه و اعمال حجّ با امام حسـین علیه السـلام و وقایع عاشورا انجام داده است؛ این بخش نیز به نوبه خود حاوی مطالبی خواندنی و قابل تفکّر و تأمّل است.

مؤلّف توانمند و دانشـمند، مرحوم آیهاللّه شکوئی قدس سره، در تحریر مصباح الحرمین صنایع و ظرافت های خاصی را به کار برده است که باعث شده این اثر در مقایسه با

برخی از آثار موجود در باره تاریخ حرمین شریفین، امتیازات خاص و برتری های ویژه ای داشته باشد، به عنوان نمونه در این کتاب:

- مطالب و مندرجات عمدتاً بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام نقل شده اند.

- جهت جلوگیری از تشویش ذهن، از ذکر سلسله روایان احادیث پرهیز شده است.

- حتّی المقدور از ذکر روایات تکراری و مشابه در موضوع واحد پرهیز شده است.

- برای جلوگیری از ملال و خستگی خواننده و گوناگونی مطالب، در بعضی موارد لطیفه ها و اشعاری مرتبط با موضوع های مطرح شده درج شده است.

- شیوه نگارش، غالباً به گونه ای «همه فهم» است و مطالب آن، قابل استفاده برای همه طبقات؛ البتّه در مواردی هم بنا به مقتضای متن گریزی به نکات دقیق دیده می شود که بر ارزش کتاب افزوده است.

در انتهای کتاب، و بعد از پایان بخش سوّم سابق الذکر، مؤلّف زیارتنامه هایی را با این عبارت ضمیمه نموده است: «تمام شد کتاب مصباح الحرمین، بعد از آن شروع نمودیم به زیارتهایی که در مشاهد مشرّفه خوانده می شود».

کتاب در سال ۱۳۲۱ قمری تألیف شده است و در حدّ چاپ سنگی مقارن زمان تألیف باقی مانده، نسخه ای که کار تحقیق بر اساس آن انجام شد، در سال ۱۳۲۷ قمری و در تبریز به چاپ رسیده است، این نسخه در ۴۶۰ صفحه و با خطی خوش و خوانا (به خط نسخ) و به شیوه سنگی منتشر شده است.

مؤلّف در جای جای کتاب، با بیان مناسک و اعمال واجب و یا مستحبّ مربوط به سفر حجّ، ضمن نقل اسرار و تاریخچه آن اعمال، حکایتهایی تاریخی و مطالبی آموزنده و لطیفه هایی مفرّح و مرتبط با مندرجات را نقل نموده و در نهایت، کتابی جامع و مطبوع طبع های مختلف را در موضوع خود پدید آورده است.

مرحوم علّامه شیخ شیخ آقابزرگ طهرانی رحمه الله در کتاب «الذّریعه»، درباره این کتاب و مؤلّف آن چنین نگاشته است: «مصباحُ الحرمین للمولی عبد الجبّارِ بن زین العابدین الشکوئی، اوّله (الحمدُ للّه الّذی عظّم شعائرَ الاسلام) فرغَ منهُ ۱۳۲۱، و فیه تمام اعمال

المدینه و المکّه المعظّمه، طبع فی ۱۳۲۷» (۱) ۱.

شایان ذکر است که عبارت «و فیه تمام اعمال ...» در بیان علّامه، مؤیّد کامل بودن کتاب در موضوع آنست.

در «فهرست کتابهای چاپی فارسی» تألیف «خانبابا مشار» نیز اشاره ای بدان رفته است؛ «مشار» در باره آن نوشته است: «مصباح الحرمین، آخوند عبدالجبّار بن حاج زین العابدین پیشنماز زاده شکوئی ...» (۲) ۲.

شیخ محمّد حسن بکائی، از نویسندگان معاصر در «کتابنامه حجّ»، ضمن نقل مختصری از مشخّصاتِ آن، چنین نوشته است: «تمام اعمال مدینه و مکّه در این کتاب بیان شده است» (۳) ۳.

مؤلّف «مصباح الحرمین»

مؤلّف کتاب، همچنانکه در ابتدا و انتهای نسخه چاپ سنگی خود را معرّفی نموده، و مرحوم علامه طهرانی هم نوشته، «مولی عبدالجبّار بن زین العابدین شکوئی» است (۴) ۴.

در کتابهای تراجم رجال، اطّلاعاتی از ایشان به دست نیامد، در منابع دیگر نیز اطّلاعات ثبت شده بسیار مختصر است؛ در کتاب «فهرست مستند اسامی مشاهیر و مؤلفان» کتابخانه ملّی، فقط به ذکر نام و نام خانوادگی مؤلّف بسنده شده و برای تولّد و یا وفات، تاریخی نقل نشده است؛ نامهای پذیرفته نشده مندرج در ذیل نام وی و در همان کتاب، عبارتند از: «پیشنماز زاده» و «علی تبریزی» (۵) ۵. از سوی دیگر «خانبابا مشار»، علاوه بر کتاب «فهرست کتابهای چاپی فارسی» در جای دیگری نیز اشاره ای به مؤلّف دارد؛ در جلد سوّم «مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی» درباره مؤلّف مصباح الحرمین

۱- – الذریعه ۲۱/ ۱۰۶.

۲- – فهرست کتابهای چاپی فارسی ۱/ ۱۴۴۵.

۳- – کتابنامه حجّ/ ۲۵۱.

۴- – الذریعه ۲۱/ ۱۰۶.

۵- – فهرست مستند اسامی مشاهیر و مؤلّفان ۲/ ۱۲۵۳.

چنین نوشته است: «آخوند عبدالجبّار بن آخوند حاج زین العابدین پیش نماز زاده شکوئی، زنده در سال ۱۳۲۳ قمری، از فضلاء قرن چهاردهم هجری و از مردمان قفقاز است ...» (۱) ۶.

همان گونه که اشاره شد، چون در کتابهای رجالی اطّلاعاتی از مؤلّف به دست نیامد، تحصیلات و مشایخ و تلامذه ایشان مجهول باقی مانده و تنها راه شناخت بیشتر، پی بردن از راه «اثر به مؤثّر» است؛ همچنانکه از مقدّمه مؤلّف بر می آید، خود از عالمان دین بوده است، اشاره همراه با تواضع وی از این قسمت مقدّمه مشهود است: «چنین گوید ترابِ اقدامِ المؤمنین، و تشنه کام میاهِ فیوضاتِ ربّ العالمین، عبدالجبّار بن زین العابدین الشّکوئی أَظَلَّهُمَا اللّهُ تَعَالی فی ظِلِّ عَرشِهِ یَومَ الدّین که تأسّیاً بالعلماء الرّاشدین، من المتقدّمین و المتأخّرین و شوقاً لما وعدهم اللّه عزّوجلّ من أعلی علیّین، لازم و واجب دانستم که ...»؛ در انتهای کتاب، اشاره ای نیز به والد خویش دارد: «عبدالجبّار بن العالم و الفاضل حامی شریعه سیّد المرسلین و مجری قواعد الدین المبین الحاجّ آخوند ملّا زین العابدین الشکوئی». بحثهای فقهی، تاریخی، عقیدتی، کلامی، روایی، و بسط و توسعه برخی از آنها در این کتاب، به خوبی مبیّن اشراف و تسلّط مؤلّف بر این مباحث است، همچنین مطرح نمودن این مباحث از منابع بسیار زیاد و گوناگون، نشانگر رتبه بالای علمی مؤلّف، یعنی حضرت آیهاللّه شکویی رحمه الله است.

از نثر و نظم به کار رفته در متن، و استفاده مؤلّف از اشعار زیبای عربی و فارسی مرتبط با متن از شعرای مختلف، و شعری که به زبان فارسی درباره تاریخ تألیف خود سروده، نیز چنین استنباط می گردد که در ادبیّات تازی و فارسی هم صاحب نظر بوده است.

با توجّه به آنچه که ذکر شد، و با در نظر گرفتن مطالب و سیاق کتاب، همچنین اطّلاعات مختصر «مشار» که پیشتر اشاره شد، می توان چنین نتیجه گرفت که مؤلّف آذری و دارای درجات بالای علمی و مراتب عالی فضل و کمال، و از فضلای نیمه اوّلِ قرن چهاردهم هجری بوده است؛ و این کتاب، تنها اثر منتشر شده مؤلّف بوده، و اگر آثار دیگری هم داشته به مرحله انتشار نرسیده است.

۱- – مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تا کنون، ۳/ ۷۰۸.

زمان تألیف

مؤلّف در صفحه ۴۵۱ نسخه چاپ سنگی، زمان تألیف را به زبان عربی و به شیوه معمّا گونه و بسیار زیبایی بیان نموده است که ترجمه آن چنین است:

«... در روز جمعه، که آن یک دهمِ دوّم است از یک سوّمِ اوّل، از یک ششمِ ششم، از نیمه دوّم، از یک دهم اوّل، از دهه سوّم، از سده چهارم، از هزاره دوّم، از هجرت نبوی، که بر او و خاندانش برترین درودها و تحیّات باد ...».

حلّ معمّای مؤلّف چنین است: (دوّم ذی حجّه سال ۱۳۲۱ قمری)؛ ضمناً مؤلّف پس از عبارات فوق، ضمن سرودن سه بیت شعر، کلمه «فراغم» را در آخرین مصرع، تاریخ تألیف دانسته که همان ۱۳۲۱ را تأیید می نماید، و علّامه طهرانی نیز، چنانچه پیشتر اشاره شد، بدان تصریح نموده است.

زمان انتشار

مصحّح کتاب با مراجعه به کتابخانه های آستان قدس رضوی، مجلس، ملک و آیت اللّه مرعشی قم، و تحقیق و تفحّص درباره کتاب چنین دریافت که نشر آن، منحصر به همان چاپ سنگی است که در سال ۱۳۲۷ قمری انجام یافته است. ولی مطابق نوشته های «خانبابا مشار» در «فهرست کتابهای چاپی فارسی»، انتشار نخست در تفلیس و در سال ۱۳۲۳ قمری بوده است و دو چاپ دیگر، با فواصل زمانی کم پس از آن انجام شده و آخرین آنها مربوط به «تبریز- ۱۳۲۹ ه.» بوده است (۱) ۷، بر فرض صحّت این اطّلاعات، با توجه به اینکه هیچ اثری از نسخه های متفاوت با نسخه مورد استفاده مصحّح بدست نیامد، تصحیح کتاب بر اساس نسخه منتشر شده در تبریز به سال ۱۳۲۷ قمری انجام یافت. این انتشار به همّت دو نفر به نامهای «حاجی خلیل آقا» و «طاهر بن حاج عبدالرحمن قراجه داغی» انجام گرفته است که این اطّلاعات را می توان از صفحه آخر استفاده نمود؛ آنجا که نوشته شده:

«از آنجایی که قادر متعال در کلام مجید خود فرموده: ی وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ

۱- - فهرست کتابهای چاپی فارسی ۱/ ۱۴۴۵.

اللَّهُ ی (۱) ۸، لهذا جناب مستطاب فخر الحاجّ و المعتمرین حاجی خلیل آقا دام اقباله، چون متعدّداً به زیارت بیت اللّه الحرام نایل شده بود، سال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری، به قرار سابق عازم بیت اللّه الحرام شده بود، در یکی از بلاد، خداوند عالم توفیق را رفیق او نموده، نسخه شریفه مصباح الحرمین را به دست آورده، به حُسن نیّت، همّت عالی خود را مصروف بر این نموده که چه بهتر این نسخه را طبع و نشر نمایم که عموم مسلمین، از حجّاج و غیره منتفع شوند، خداوند عالم به درجه ای کارها را فراهم آورده و حقیر را هم مؤیّد فرمود در اتمامش. المنّه للّه که نمردیم به مقصود رسیدیم. و أنا العبد الأثم طاهر بن حاجّ عبدالرّحمن قراجه داغی سنه ۱۳۲۷»

چنانکه اشاره شد، علامه طهرانی هم تاریخ فوق را زمان انتشار دانسته است (۲) ۹، ولی مؤلّف «کتابنامه حجّ»، این تاریخ را مربوط به وفات مؤلّف کتاب دانسته امّا دلیلی بر مدّعای خویش ارائه ننموده است (۳) ۱۰.

لازم به ذکر است که در بعضی از نسخه ها، مانند نسخه کتابخانه آیت اللّه مرعشی قم و نسخه مجلس، چند صفحه ای به ابتدای کتاب افزوده اند که یا ذکر احادیثی در فضیلت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است و یا تعریف و تمجید از کتاب مصباح الحرمین، و چون در همه نُسخ موجود نبود و از متن اصلی کتاب نیز به شمار نمی رفت در اثر حاضر درج نشده است.

روش تصحیح

مصحّح با بضاعت علمی اندک خویش، سعی نموده است تا متن را از غلطهای چاپی و غیر آن عاری سازد؛ این اغلاط با استفاده از منابع مورد استفاده تصحیح شده است و در صورت لزوم در پاورقی با قید (عبارت متن «...». م.) به آنها اشاره شده است، در موارد معدودی نیز لازم بود که عبارت متن تعویض گردد، در چنین مواردی، تشخیص داده شده است که ضمن رعایت اصل امانتداری، به مفهوم متن اصلی هیچ خللی وارد

۱- – بقره/ ۱۹۷.

۲- – الذریعه ۲۱/ ۱۰۶.

۳- – کتابنامه حجّ/ ۲۵۱.

نمی شود و عبارت نهایی زیباتر و یا قابل فهم تر خواهد بود. در مورد عبارتها یا واژه هایی که به متن اصلی افزوده شده است؛ عبارتهای افزوده شده، همچنانکه معمول است درون علامت قرار گرفته؛ این افزوده ها، یا برای روشن تر شدن مفهوم متن بوده و یا به جهت تصحیح و تکمیل متن با استفاده از منابع. امّا واژه هایی که دارای رسم الخطّ و شیوه کتابت مختلف و گوناگون هستند، سعی شده است که به شیوه زمان حاضر کتابت شوند، به عنوان نمونه «خاموش» بجای «خواموش»، «حیات» بجای «حیوه»، «برخاستن» بجای «برخواستن»، «خاتون» بجای «خواتون»، «خاطر» بجای «خواطر»، «آمده ای» بجای «آمده» و ... کتابت گردیده است.

روش تحقیق

چون «مصباح الحرمین»، کتابی عبادی و دینی است و بیشتر مطالب آن مأخوذ از روایات و احادیث و کتابهای فقهی و تاریخ اسلام و حدیث می باشد، بنابراین مهمترین کار در تهیه اثر حاضر، یافتن منابع این مطالب بود که این کار، با مورد استفاده قرار دادن بیش از دویست و پنجاه عنوان کتاب، از مصادر مختلف روایی و تاریخی انجام پذیرفته است؛ نام این منابع معمولًا در پاورقی ها بطور اختصار، و در پایان کتاب بطور مشروح نقل شده؛ جهت آگاهی از علائم، فهرست علائم مورد استفاده در پاورقی ها و توضیح مربوط به آن، در پایان مقدّمه و آغاز کتاب درج شده است.

در هنگام تصحیح با صرف زمان و دقّت زیاد، سعی شده است که منابع مطالب و روایات موجود در متن، در پاورقی درج گردد، امّا چون مؤلّف در بسیاری از موارد با تلفیق روایاتی بسیار به ذکر و شرح یک مبحث پرداخته است، کار تحقیق به صورتهایی متفاوت در پاورقی به چشم می خورد:

الف- اگر روایت یا مطالب نقل شده در متن اصلی، با روایات یا مطالب بدست آمده در منابع مورد استفاده هیچ تغییری نداشت، در پاورقی فقط به ذکر نام منابع اکتفا شده است.

ب- جایی که مطالب متن با مطالب منابع، تفاوتی اندک داشته و مفهوم کلّی تطبیق

داشته است، در پاورقی توسط عبارت (با تغيير اندك) به آن اشاره شده؛ و اگر تفاوت و تغيير محسوسی در مطالب ديده شده، بسته به مقدار تغييرات، عبارتهای (با تغييرات)، (با تغييرات زياد)؛ و هنگامی كه علاوه بر مطالب متن، مطالبی اضافی در منابع ديده شده، عبارت (با اضافات) يا (با تغييرات و اضافات) در پاورقی استفاده شده است.

ج- در مواردی كه مصحّح نتوانسته است مطالب متن را در منابع مورد استفاده بيابد، ذيل مطلب متن هيچ گونه پاورقی درج نشده، به عبارت ديگر اگر مطلبی در متن ديده شود كه در پاورقی منبعی برای آن نقل نشده، نشانگر آنست كه مصحّح نتوانسته است نشانی از آن در منابع مورد استفاده اش بيابد.

د- در مورد واژه ها يا عبارتهايی از متن كه نياز به توضيح داشته اند، توضيح پيرامون آنها در پاورقی درج شده است، اين توضيحات غالباً مأخوذ از «لغت نامه دهخدا» است كه در پاورقی ها بطور اختصار با (لغت نامه.) نشان داده شده، نام مآخذ ديگر مورد استفاده در توضيح واژگان، به طور كامل يا مختصر نقل شده است. ترجمه بعضی از جملات عربی و توضيح برخی عبارات تركيبی توسّط مصحّح انجام شده؛ اين موارد در پاورقی با علامت (م.) تمييز داده می شود.

چند صفحه ای از كتاب، مغايرت كلّی با ساير مطالب آن داشت و برای مصحّح دو دليل قابل تصوّر: اينكه اين مطالب توسّط شخصی غير از مؤلّف به كتاب افزوده شده باشد، يا اينكه تحت شرايط خاصّی عليرغم نظر مؤلّف، توسّط وی نگاشته شده باشد، به هر حال، جهت حفظ هماهنگی مطالب، از نسخه حاضر حذف گرديد.

همچنين قسمتهای اندكی از اصل كتاب به طور پراكنده، و بخش مربوط به تاريخ شام و فلسطين و فصل آخر كه مربوط به مقايسه مكّه و امام حسين عليه السلام است، جهت اختصار و كم نمودن حجم كتاب بنا به اشاره جناب حجّه الاسلام و المسلمين قاضی عسكر از اين نسخه حذف شد، تا ان شاءاللّه با ياری خداوند متعال به طور مستقلّ منتشر گردد.

تشکّر و قدردانی

در پایان جهت سپاسگزاری، بر خود لازم می دانم برخی از عواملی را که در تهیه اثر حاضر به اینجانب یاری رسانده اند ذکر نمایم؛ خداوند منّان را بابت توفیق حاصل شده سپاسگزارم، و بر اولیائش درود می فرستم که از عنایاتشان برخوردار بوده ام، شادی روح والد معظّم رضوان اللّه علیه، که انجام این مهمّ را به حقیر سپردند، و والده محترمه رحمهااللّه علیها را از درگاه خداوند متعال خواهانم؛

از معاونت محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری، جناب حجّه الاسلام و المسلمین قاضی عسکر دامت توفیقاته و راهنمایی های ایشان در امر تحقیق و مساعدتهای مبذوله جهت نشر؛ همچنین پرسنل محترم بخشهای مختلف کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی و بنیاد پژوهشهای اسلامی، اخویهای عزیز و گرامی ام، به ویژه آقای سید نعمت اللّه طباطبائی دام توفیقه جهت تقبّل زحمات مراحل فنّی حروفچینی، و بالاخره از همه بزرگواران و عزیزانی که الطاف آنان در نهایت به تهیه این اثر انجامید کمال تشکر و قدردانی را دارم. همچنین شایسته است وقت و زمانی را که باید صرف خانواده می شد و در اختیار این اثر قرار گرفت نیز ذکر نمود ... والسّلام.

سیّد جواد طباطبائی

مشهد مقدّس ۱۴۲۶ هجری

علائم و اختصارات بکار رفته در این کتاب

ایمان مفید: کتاب ایمان ابی طالب، شیخ مفید رحمه الله

ایمان سید: کتاب ایمان ابی طالب، سیّد فخار موسوی

ب: باب

بحار: کتاب بحار الانوار، علامه مجلسی

ح حدیث

خ: خطبه

س: مجلس

شرایع: کتاب شرایع الاسلام، محقّق حلّی

شرح نهج: کتاب شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید

ف: فصل

الفقیه: کتاب من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق

قصص جزایری: کتاب قصص الانبیاء، جزایری

قصص راوندی: کتاب قصص الانبیاء، راوندی

لغت نامه: کتاب لغت نامه، دهخدا

مسائل علی: کتاب مسائل علی بن جعفر علیه السلام

مستدرک: کتاب مستدرک الوسائل، محدّث نوری

م.: توضیحات مصحّح

المناقب: کتاب مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب

وسایل: کتاب وسائل الشيعه، شيخ حرّ عاملى

ص: ۱۷

کتاب

مصباح الحرمين

از نوشته های

جناب شيخ عبدالجبّار شكويى

بسم اللّه الرحمن الرّحيم

الحَمدُ للّهِ الَّذى عَظَّمَ شَعائِرَ الإسلامِ وَ أكرَمَنا بِالإرشادِ إلَى الحِلِّ وَ الحَرامِ وَ تَفَضَّلَ عَلَينا بِالرُّكُونِ إلَى الرُّكنِ وَ المَقامِ وَ عَرَّفَنا وُقُوفَ العَرَفاتِ وَ المَشعَرِ الحَرامِ وَ جَعَلَ لَنا حَرَماً امِناً وَ حِصناً لِلأنامِ وَ كَهفاً حَصيناً لِصُرُوفِ الأيّامِ وَ الصَّلوهُ وَ السَّلامُ عَلى مَن تَشَرَّفَ بِهِ البَيتُ وَ الحُطامُ وَ استَقامَ بِهِ الرُّكنُ وَ المَقامُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله سَيِّدِ الأنامِ وَ آلِهِ وَ أصحابِهِ الَّذينَ هُم حَقايِقُ بَيتِ اللَّهِ الحَرامِ وَ بَواطِنُ الحَجِّ وَ الإحرامِ عَلى مُرورِ اللَّيالى وَ الأيّامِ

أَمّا بَعدُ چنين گويد ترابِ اقدامِ المؤمنين، و تشنه كام مياهِ (۱) ۱۱ فيوضاتِ ربّ العالمين، عبدالجبّار بن زين العابدين الشّكُوئى أظَلَّهُمَا اللَّهُ تَعَالى فى ظِلِّ عَرشِهِ يَومَ الدّين كه تأسّياً (۲) ۱۲ للعلماء الرّاشدين، من المتقدّمين و المتأخّرين و شوقاً لما وعدهم اللّه عزّوجلّ من أعلى عليّين، لازم و واجب دانستم كه رساله اى مختصره، در باب زيارت و حجّ بيت اللّه الحرام و بعضى اسرار و فوائد آن و بيان بعضى موارد و مقامات كريمه (كه غالباً از باب عدم اطّلاع از كتب اخبار و عدم تتبّع صحايف اخيار، اكثر ناس را بى بصيرتى و بجهت آن، قلّت ثواب و فيوضات الهيّه مى باشند) نوشته، خود را در عدادِ ساعينَ فِى الحَقّ داخل نموده و به شرف خدمت بر اضياف (۳) ۱۳ مهمانخانه الهيّه، مشرّف و مفتخر نمايم؛ فمن اللّه الاعانه و منه التّوفيق.

و اين رساله مشتمل مى باشد بر چند فصل و خاتمه.

۱- - مياه: آبها. لغت نامه.

۲- - مايه تأسّى: نمونه پيروى و اقتداء. لغت نامه (اسوه).

۳- - اضياف: جمع ضيف، مهمانان. لغت نامه.

الفصلُ الأوّل در اسرار حجّ و وجوب آن

بـدان که برای مکلّف ممکن نیست تقرّب و وصول الی اللّه مگر به دور انداختنِ ماسوی الباری از دایره مقصود و معموره مراد؛ و آن مطرودِ لازم الاجتنـاب، مانع از فوز و فلاح در این است؛ خواه از مشـتهیات (۱) ۱۴ نفسانیّه (۲) ۱۵ باشد و خواه از لذّات دنیویّه. و باید تجریدِ نفس در جمیع حالات از شواغل غیر ضروره (۳) ۱۶، و اکتفا در لوازم وجود بِما لابُدَّ مِنهُ فِی الحَیاهِ الغاویَه (۴) ۱۷ نمود؛ و این است طریقه سـالکین راه حقّ. و به همین ملاحظه، انفراد و تنهـایی و کنـاره جویی را، سـابقین از سـالکین، بجهت خود اختیار نموده اند، چنانچه رهبانان و عبّاد، در زمان سابق، از مردم و مسکن، قرار داده اند بر خودشان، سر کوهها و صحرا را؛ محض از باب وحشت و تنفّر از مخلوقات و کرده های ایشان، و طلب انس و ارتباط حقیقی با مبـدأ فیض جَلَ وَ عَلی نموده، اعراض کرده اند از جمیع ماسوی الباری، و به این خاطر مدح و توصیف فرموده ایشان را حضرت ذوالمنن عَزَّوَ جَلَّ به لِسان الصِّدق، در کلام خود، می فرماید که: ی ذلِکَ بِانَّ مِنْهُمْ قِسیسینَ وَ رُهْباناً وَ انَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ ی (۵) ۱۸.

و بعد از اینکه مُندرس (۶) ۱۹ و مُضمَحلّ (۷) ۲۰ گردید این سلسله شریفه از بندگان خدا، و

۱- – عبارت متن «مشتبهات». م.

۲- – مشتهیات نَفسانیّه: آرزوهای نفسانیه. لغت نامه.

۳- – ضَرور: بایسته، واجب، مخفّف ضَروره. لغت نامه. (غیر ضَروره: غیر لازم. م.)

۴- – بمالابُدَّ ...: «به آنچه که ناگزیر از آن است در این زندگانی جاهلانه»؛ مراد اکتفا به ضروریات زندگی است. م.

۵- – مائده/ ۸۲.

۶- – مُندَرِس شدن: از میان رفتن، محو شدن. لغت نامه.

۷- – مُضمَحِلّ گردیدن: نیست و نابود و پراکنده شدن. لغت نامه.

مُنقلِب گردید اوضاعِ اهل زمان بر اتّباع و پیروی شهوات نفسانیّه و اهتمام بر امتعه (۱) ۲۱ دنیّه (۲) ۲۲ دنیویّه و روگردانی از جانب حقّ بسوی باطل، اعاذَنا اللّهُ مِمّا لا یرضی بِهِ (۳) ۲۳ (که آن زمان را از زمان، جاهلیّت می نامند)، وقتِ آن رسید که شمس حقیقت و آفتاب هدایت یعنی وجود اقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله، از افق هدایت و ارشاد طلوع نموده، تاریکیِ شب ظلمانی جهل و جهالت را مبدّل به روشنایی علم و شریعت فرموده، خسته دلان شاهراه نجات را حمایت و طرفداری فرماید؛ این است که آن وجود مقدّس صلی الله علیه و آله مبعوث گردید به حکم قادر علی الاطلاق، بجهت احیاء راهِ روانِ طریق آخرت، و تجدید سنن انبیا و مرسلین علیهم السلام.

و سؤال نمودند اهل ملل و ادیان از آن حضرت صلی الله علیه و آله از رهبانیّت و سیاحت در دین؛ فرمود که خلّاق عالم قرار داده بر این امّت بدلِ سیاحت صوم، و بدل رهبانیّت حجّ را (۴) ۲۴.

(السیاحهُ مفارقهُ الامصار وَ سکنَی البراری (۵) ۲۵) پس، از این فرمایش حضرت معلوم می شود که حج از بزرگترین ارکان دین، و برگزیده ترین عباداتی که بنده را نزدیک به حضرت ربّ العالمین می کند محسوب می باشد، و حج است مهمترین تکالیف الهیّه و سنگین ترین آنها، و سخت ترین عبادات بدنیّه و افضل آنها؛ و بزرگ عبادتی است که منهدم می شود به فقدان آن، ارکان دین؛ و مساوی است ترک کننده آن با مستخفّین شرع مبین. و در حج است تواضع نفس و ذلّت آن، و تعب بدن و زحمت آن، و دوری از اهل و عیال و غربت از وطن و انداختن عادات و ترک نمون لذّات و شهوات معتاده (۶) ۲۶ و افعال

۱- - امتِعَه: جمع متاع، کالاها و متاعها. لغت نامه.

۲- - دَنِیَّه: تأنیث دنی، پست و حقیر و فرومایه. لغت نامه.

۳- - اعاذَنا اللّهُ ...: خداوند پناهمان دهد از آنچه که بدان خشنود نیست. م.

۴- - ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۷۷؛ جامع السعادات ۳/ ۳۰۸.

۵- - السیاحهُ ...: سیاحت همانا دوری از شهرها و بیابان نشینی است. م.

۶- - عبارت متن «متعاده». م.

و حرکـات مکروهه؛ و در آن است بـذل و انفاق مال، و شـدّ رحال (۱) ۲۷، و تحمّل بر مشـقّتهای نقل و انتقال، و در آن اسـت ریاضت نفسیّه و طاعت مالیّه و عبادت بدنیّه، قولیّه و فعلیّه، وجودیّه و عدمیّه؛ و تمامی این صـفات مکمّل نفس انسانی و مقرّب بر حضرت سبحانی است. چنانچه حضرت امیر علیه السلام در بعضی از خطبه های خود می فرماید:

«وَ فَرَضَ عَلَیکُم حَجَّ بَیتِهِ

الحَرامِ

واجب و فرض گردانید بر شما ای طایفه مکلّفین، حجّ خانه خود را،

الَّذی جَعَلَهُ قِبلَهً لِلأَنَامِ

چنان خانه ای که قبله قرار داده است او را برای مخلوقات؛

یَرِدُونَهُ وُرُودَ الأنعَامِ

وارد می شوند بر آن خانه مردم، همچون وارد شدن حیوانات به آب نزد تشنگی (کنایه از غایت میل و رغبت است بسوی او)،

وَ یَألَهُونَ إلَیهِ وُلُوهَ الحَمَامِ

سخت اشتیاق می رسانند به آن خانه چون شدّت شوق کبوترانی که در آن خانه هستند، نزد خروج ایشان از آن،

جَعَلَهُ اللَّهُ سُبحَانَهُ عَلامَهً لِتَواضُعِهِم لِعَظَمَتِهِ

گردانید آن خانه را، حقّ سبحانه و تعالی، نشانه از برای فروتنی ایشان جلالت و بزرگی خود را،

وَ إذعَانِهِم لِعِزَّتِهِ

و تصدیق نمودن و اعتقاد کردن ایشان بر سلطنت و بزرگواری او،

وَ اختَارَ مِن خَلقِهِ سُمَّاعاً أجَابُوا إلَیهِ دَعوَتَهُ

و اختیار کرد و برگزید از میان خلایق خود، شنوندگان را که اجابت نمودند به جانب او خواندنِ او را،

وَ صَدَّقُوا کَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَواقِفَ أنبِیائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلائِکَتِهِ المُطیفینَ بِعَرشِهِ

و تصدیق نمودند کلمه او را، و ایستادند مطیعان حضرت منّان به اداء مناسک حجّ و سایر اعمال آن به جای ایستادن پیغمبران

او (که مواقف و مناسک حجّ است)، و شباهت رسانیدن به ملائکه مقرّبین که طواف کنندگانند بر گرد عرش اعظم او، (وجه شباهت، طواف است و ترک لذّات نفسانیّه و دنیویّه از جمیع ما یلزم ترکه؛ چنانچه در ملائکه ارتکاب به لذّات دنیّه دنیویّه نیست)،

یُحرِزُونَ الأربَاحَ (۲) ۲۸ فی مَتجَرِ عِبادَتِهِ وَ یَتَبادَرُونَ عِندَهُ مَوعِدَ مَغفِرَتِهِ

جمع می کنند حاجیان و زایران، سودها را به جهتِ سرمایه ایمان در تجارتخانه عبادتِ او، و می شتابند نزد حج کردن، به مکان وعده مغفرت و آمرزش او،

وَ جَعَلَهُ سُبحَانَهُ لِلإسلامِ عَلَماً وَ لِلعَائِذینَ حَرَماً

و گردانید آن خانه را حقّ سبحانه و تعالی نشانه برای دین اسلام، و از برای پناه برندگان بر آن موضع محرم حرمی،

فَرَضَ حَجَّهُ وَ أوجَبَ حَقَّهُ وَ کَتَبَ عَلَیکُم

۱- - شدّ رحال: بستن بار برای رفتن به جایی. لغت نامه.

۲- عبارت متن «الأرواح». م.

وِفَادَتَهُ

و واجب نمود حجّ آن را، و لازم گردانید حقّ آن را و متحتّم (۱) ۲۹ ساخت معرفتِ آن را، و فرض کرد بر شما آمدن به نزدیک آن را بجهت طلب فضل و صواب (۲) ۳۰ از حضرت او، فقال تعالی: ی وَ لِلَّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ ی (۳) ۳۱» (۴) ۳۲.

و امر فرموده است مردمان را در وقت اراده حجّ و زیارت آن خانه، بر احرام بستن و تغییر دادن بر هیئت مُعتاده (۵) ۳۳ و لباس خود، در حالتی که پریشان و غبارآلود بوده باشند و فروتن و متواضع و صاحب وقار و سکینه بوده، صدای خودشان را بلند کنند به تلبیه گفتن و قبول دعوت حق تعالی تا زمانی که بیایند بر آن خانه بر این حالت.

و مانع می شود بر آنها از دخول به حرم معنوی در معنی، و نگاه می دارد آنها را در پرده های خود، تا اینکه دعا بکنند در باب مغفرت ذنوب خودشان، و تضرّع و زاری و مذلّت نمایند بسوی او، و وقتی که طول کشید تضرّع و طلب مغفرت و تمکین و وقار ایشان در عبادت، و راندند شیاطین نفوس خود را به جمرات خودشان، و خلع نمودند و کندند از گردنهایشان ربقه (۶) ۳۴ اطاعت شیطان لعین را، پس در این صورت اذن می دهد به آنها به نزدیک آوردن قربانهای خودشان و احلال کردن مثل تراشیدن سر و زدن شارب و گرفتن ناخن، تا اینکه به سبب این افعال ظاهری، در معنی هم پاک و منزّه گردند از چرک گناهانی که پرده و حایل بود مابین بندگان خدا و معبود جلّ وعلی، و زیارت بکنند به این حالت پاکیزگی، همان خانه را که مدعوّ (۷) ۳۵ شده اند بر آن، بر تمام پاکیزگی و نورانیت معنویّه.

پس برمی گرداند آنها را در آن خانه با حالتی که ظاهر می شود با آن حالت تمام بندگی و حقیقت عبودیّت؛ و قرار داده که گاه ذلیلانه بگردند دور آن خانه و طواف کنند و

۱- – مُتَحَتَّم: واجب و لازم، لغت نامه.

۲- – صَواب: راست، درست. لغت نامه.

۳- – آل عمران/ ۹۷.

۴- – نهج البلاغه/ ۴۵ خ ۱.

۵- – مُعْتادَه: مؤنث مُعْتاد، بمعنی عادت گرفته شده. لغت نامه.

۶- – رَبْقَه: حلقه رسن. لغت نامه.

۷- – مَدْعُوّ: خوانده شده، دعوت شده. لغت نامه.

متمسّک شوند به استارِ (۱) ۳۶ آن خانه، و پناه برند از شرّ معاصی گذشته و آینده به ارکان آن خانه، و گاهی سعی بکنند در نزد حقّ به آهسته روی و تندروی، تا اینکه مبیّن و آشکار شود بر آنها عزّت ربوبیّت و پروردگاری و ذلّت عبودیّت و بندگی، و بشناسند خودشان را، و بگذارند بر زمین کبر و خودپرستی را، و قرار بدهند قلّاده ذلّت را در گردنهای خودشان، و خود را معلّم و علامتدار بکنند به نشانه های مذلّت، و بکنند از تنهای خود پوشش و لباس عزّت و فخر را نسبت بر خدای عالم، و اینها از بزرگترین فواید حجّ است؛ زیاده بر اینکه در حجّ کردن هست به سبب احرام و وقوف در مشاعر عظام، مذاکره و یادآوری از اهوال و خوفهایِ قیامت، بجهت اینکه هرگاه با دقّت ملاحظه شود، معلوم می باشد اینکه حجّ، حشر اصغر است برای مردم و قیامت کوچک.

باز اگر ملاحظه کنی و فکر نمایی در احرام بستن مردم، به اینکه تمامی لباس متعارف (۲) ۳۷ را کنده و دو قطعه پارچه ندوخته به دوش انداخته و به کمر بسته، با صداهای بلند شده به تلبیه، رو به طرف مَواقف (۳) ۳۸ نهاده، و در آن موقفها ایستاده متحیّر و واله (۴) ۳۹ و سرگردان، ناله کنان، فریادِ وانفسا زنان که آیا یک ساعت بعد از این، کار من به فلاح و رستگاری خواهد رسید و یا اینکه العیاذُ بِاللَّه، به خیبت (۵) ۴۰ و زیانکاری؟ چقدر شباهت دارد به بیرون آمدن مردم از قبرهای خودشان، به زینت کفن آراسته و ناله وا غَوثاه از معاصی خود بلند نموده و تماماً به خط مستقیم و اضطراب تمام، رو به محکمه عدل و زمین محشر گذاشته، واله و سرگردان در اینکه مآل کار چه خواهد شد؟ نعیم ابدی در بهشت یا عذاب الیم در جهنّم؟ یا که سایر افعال و حرکات حاجیان در طواف و سعی و برگشتن و به آرام رفتن و دویدن ایشان شباهت دارد به افعال و حرکات کسی که خوفناک و پریشان حال و مشوّش احوال، مضطرب و بی هوش شده، پی گریزگاه و

۱- – اسْتار: پرده ها. لغت نامه.

۲- – مُتَعارَف: مشهور، متداول. لغت نامه.

۳- – مَواقِف: جمع موقف؛ مَوْقِف: محل توقّف. لغت نامه. (کنایه از جایگاه های توقّف حجّ گزاران، همچون عرفات و مشعر و مِنی ... است. م.)

۴- – والِه: حیران. لغت نامه.

۵- – خَیْبَه: ناامید گردیدن، زیانکار شدن. لغت نامه.

پناهگاه بگردد، مثل اهل محشر در احوال و اطوار ایشان از جهت تحیّر و واماندگی ایشان به خاطر امتحان بندگان و عبادتهایشان و گردن گذاشتن بر اوامر و نواهی الهیّه.

الغَرَض؛ برای حجّ اسرار و فواید بسیار است و ممکن نیست تعداد و شماره آن؛ هر چند مُلحدان و بد طینتان مخفی داشته، به مقام انکار آیند؛ مثل ابن ابی العوجاء و امثال آن از کسانی که شقاوت و معاصی ایشان را به درجه ای رسانیده که بِالمرّه (۱) ۴۱ راه هدایت بر روی آنها مسدود، و مُهر کوری بر دل آنها زده شده، و همواره حق در نظر آنها بی وقع (۲) ۴۲ و سست بوده، به مرتبه ای که مسلوب التوفیق شده اند و دیگر استعداد پذیرایی حق بر آن نمانده و شیطان لعین را برای خود مُطاع و فرمانفرما قرار داده اند که داخل می کند آنها را به مَهلَکه های (۳) ۴۳ عصیان و گردن کشی، و دیگر بیرون نیاورَد.

چنانچه ابن ابی العوجاء مذکور که از تلامذه حسن بصری بود ولکن از توحید منحرف و زندیق شد و آمد به مکّه معظّمه متمرّداً (۴) ۴۴، و از روی انکار کسانی را که حج می نمودند می نگریست و کار او به جایی رسید که علما از مجالست او دوری می کردند، پس آمد خدمت حضرت صادق علیه السلام و نشست در میان جماعتی از اصحاب و گفت: یا اباعبداللّه، مجلس ما امانات است و هر که حاجتی داشته باشد باید سؤال کند، مرا اذن می دهی که با تو سخن بگویم؟ فرمود: بگو. پس گفت به عباراتی که مضمون آنها این است: تا چند می گردید حول این خرمن و پناه می برید بر این پاره سنگ و عبادت می کنید این خانه را که ساخته شده است از آجر و گِل، و می دوید و هروله می کنید مانند شتری که گریخته باشد؟ هر که تفکّر کند و نظر نماید به اندازه ای (۵) ۴۵ در او، رد می داند که این کاری است که محکم کرده است آن را کسی که حکمت نداشته و صاحب عقل و نظر نبوده، جواب مرا بگو که تو راستی در این امر، و سرآمدی بر همه اهل این مذهب، و پدر

۱- – بِالْمَرَّه: تماماً، از همه جهت. لغت نامه.

۲- – وَقَع: قدر و منزلت. لغت نامه. بی وقع: بی قدر و منزلت.

۳- – مَهْلَکِه یا مَهلَکَه: جای هلاک، موضع نابودی و تباهی. لغت نامه.

۴- – مُتَمَرِّد: سرکش و نافرمان. لغت نامه.

۵- – عبارت متن «و باندازه». م.

تو اصل این اساس بود، و به او تمام شد این بنا. آن حضرت در جواب فرمودند: کسی را که خدا گمراه کرد و چشم باطنش را نابینا ساخت، حق به نظرش پست و زشت آید و لذّت نمی برد، و خوشگوار او نمی شود، و می گردد شیطان ولیّ او و مونس و مربّی او، و می برد او را تـا برسانـد به دریاهـا و گردابهـای هلاـکت، پس بیرونش نخواهـد آورد تا اینکه به وخامت و شـقاوت عاقبت می رود از دین؛ و این خانه را چنین دیدی که محض خشت و گل است، و حال آنکه خانه ای است که خداوند حکیم، بنـدگان خود را به امتحان این خانه، به عبادت خواسـته است، و مردم را طلبیـد به زیارت این خانه تا امتحان بشوند در آمدن به این خانه، و تحریص نمود بنـدگان را به تعظیم و زیارت آن، و این خانه را محلّ قرار پیغمبران خود کرده، و قبله نمازکننـدگان گردانیـده، پس این یک شـعبه ای است از شـعبه های رضاجویی خـدا، و یک راهی است از راههای رسـیدن به آمرزش خـدا، نصب کرده شـده بر وجهی که دلالت می کنـد بر اینکه بناکننده این بنا در مرتبه جامعیّت کمال است، و ظهور عظمت و جلال و کبریایِ (۱) ۴۶ آن صانع بی مثال در این بنا است، که معنی بنـدگی و اطاعت و فرمانبرداری بنده مر مولای خود را به محض اطاعت و فرمانبرداری، بدون شائبه حظّ نفس و التذاذ و متابعت هوا و هوس نفسانی؛ در ضـمن این بنا است که اگر خلقت او را بر وجه دیگر می کردنـد که آراسـته می شد به حَلی (۲) ۴۷ و حُلل (۳) ۴۸ و جواهر گرانبها، و تو را می خوانـد به خانه خود، کجـا ظـاهر می شـد که آمـدن تو به این خـانه محض اطـاعت معبود است نه متابعت است هوای نفس را؟ پس حقیق (۴) ۴۹ و شایسـته تردّد معبودیّت و فرمان فرمایی در امور و شایسـته در اینکه قبول نهی او شود در مناهی، خداوندی است که ابداع نمود ارواح را، و انشا نمود صورت ها را (۵) ۵۰.

۱- – کِبْریاء: عظمت، بزرگواری. لغت نامه.

۲- – حَلْیْ: پیرایه، زیور. لغت نامه.

۳- – الحُلَـل: بُرودُ الْیَمَـن. لسـان العرب ۱۱ / ۱۷۲. بُرود: جمع بُرْد؛ بُرْد: جـامه ای بـوده است قمیـتی و گرانبهـا، قماشـی است مخصوص یمن که آن را بُرد یمانی گویند. لغت نامه.

۴- – حَقیق: لایق، درخور، درست. لغت نامه.

۵- – کافی ۴/ ۱۹۷ ح ۱؛ احتجاج ۲/ ۳۳۵ (با انـدکی تغییر)؛ امالی صدوق/ ۶۱۶ ح ۴؛ التوحید/ ۲۵۳ ب ۳۶ ح ۴؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۰ ب ۱۴۲ ح ۴.

و جناب امیر علیه السلام که باب مدینه علم و حکمت است می فرماید که: آیا نمی بینید که خداوند عالم امتحان فرمودند اولین از زمان آدم را تا آخرین از این عالم، به احجار چند که نه ضرر می رسانند و نه نفع، و نه چشم دیدن دارد و نه گوش شنیدن؟ پس چنین محلّی را که همه آن سنگ است بیت الحرام خود گردانید، پس او را در جایی قرار داد که سخت ترین و صعب ترین بقعه های زمین است و خاکش کمتر از همه قطعه های زمین، و بارانش کمتر، و عیش او از همه بطون ارض تنگ تر، و آبش از همه محلهای زمین کمتر، میان کوههای پست و بلند؛ پس امر فرمود آدم علیه السلام و اولاد او را که روی کنند به چنین مکانی که نه میوه دارد و نه آب و نه زمین نرم هموار، و در میان چه بسیار کوههای صعب که باید طی نموده و چه دریاها و وادی عمیق که باید گذشت، با روهای گرد و غبارآلوده و سرهای برهنه و موهای افشان کرده، لبّیک گویان، ترک مستلذّات نموده، روی به چنین خانه آورند به چنین حال و ذلّت و خواری؛ اگر می خواست می گردانید باغستانها که جاری شود در تحت آنها نهرها، و اگر می خواست بجای سنگ و آجر، خلق می کرد زمرّد سبز و یاقوت سرخ با نور و ضیاء، و لکن در آن وقت تشکیک (۱) ۵۱ از سینه ها برداشته می شد و مجاهدت با ابلیس دفع می شد و همگی مردم با رغبت و خواهش نفس متوجّه می شدند نه بجهت امر و فرمانبرداری الهی، و این با حکمت کامله موافقت نمی کند زیرا که حکمت الهی چنین قرار یافته که بندگان خود را به انواع سختیها امتحان کند، و به اقسام مجاهدات و ناخوشیها مبتلا و ممتحَن نماید تا اینکه تکبّر از سینه ها رفع شود و بجای تکبّر، افتادگی و تذلّل و فروتنی قرار گیرد و به لباس تواضع متلبّس شود و آثار و شمایل عبودیّت در بنده ظاهر شود، پس درهای فضل و رحمت و اسباب عفو و مغفرت گشوده شود، پس به جوایز و کرامتهای الهی برسد چنانچه فرموده اند: ی الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَايُفْتَنُونَ ی (۲) ۵۲ (۳) ۵۳، یعنی: منم خدای دانای غیب و نهان؛ آیا گمان کردند مردم، اینکه به محض گفتن اینکه ایمان

۱- - تَشْكيك: شکّ و تردید. لغت نامه.

۲- - عنکبوت/ ۱ و ۲.

۳- - با اندکی تغییر: نهج البلاغه/ ۲۹۳ خ ۱۹۲؛ کافی ۴/ ۱۹۸ ح ۲.

آوردیم، دست از ایشان برداشته شود و حال آنکه امتحان نشده باشند به انواع بلاها و تنگیها و مجاهدات و تکلیفات!

الفصلُ الثّانی در ثواب حجّ

قال النّبیّ صلی الله علیه و آله:

«حجّهٌ مبرورهٌ خیرٌ من الدّنیا و ما فیها» (۱) ۵۴

و

«حجهٌ مبرورهٌ لیس لها أجرٌ

إلّا الجنّه» (۲) ۵۵

؛ یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: یک حجّ خالص و مقبول بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است از لذایذ آن از هر قبیل باشد. و: حجّ خالص و مقبول را اجر نیست مگر بهشت. و ایضاً آن جناب فرموده که: حجّاج و عُمّار (۳) ۵۶ و زوّار، مهمان خلّاق احدیّت هستند، هرگاه حاجتی از وی سؤال کنند کرامت می فرماید (۴) ۵۷. و: هرگاه شفیع کرده شوند نزد حضرت حقّ، قبول کند شفاعت آنها را (۵) ۵۸. و در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که بدرستی که خداوند احدیّت وعده فرموده بر بیت الحرام که هر سالی حج کند او را ششصد هزار نفر و زمانی که این عدد از اهل زمین تمام نشد تکمیل می فرماید او را با ملائکه، و کعبه بر محشر آید چون عروس زینت داده شده، و هر کسی که حج بکند او را چنگ می زند به استار (۶) ۵۹ آن، و می گردند به اطراف آن تا اینکه کعبه داخل بهشت می شود و آنها هم با او داخل شوند (۷) ۶۰.

۱- – ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۳۰؛ و با اندکی تغییر: مستدرک ۸/ ۱۰ ب ۱ ضمن ح ۸۹۲۴- ۱۰ و ۸/ ۳۵ ب ۲۴ ضمن ح ۹۰۰۴- ۴؛ بحار ۹۶/ ۱۱ ب ۲ ح ۳۴؛ فقه الرضا/ ۲۱۴ ب ۳۱.

۲- – ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۳۰؛ و با اندکی تغییر: مستدرک ۸/ ۴۱ ب ۲۴ ضمن ح ۹۰۲۲- ۲۲ و ۸/ ۶۲ ب ۴۱ ح ۹۰۷۸- ۱۰؛ عوالی اللآلی ۱/ ۴۲۷ ح ۱۱۴ و ۴/ ۳۳ ح ۱۱۷؛ جامع السعادات ۳/ ۳۱۱.

۳- – عُمّار: عُمره گزاران، مُعتَمِرون. لغت نامه.

۴- – ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۳۰؛ مستدرک ۸/ ۳۸ ب ۲۴ ح ۹۰۱۶- ۱۶.

۵- – ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۳۰؛ این حدیث با اندکی تغییر به نقل از حضرت صادق علیه السلام نیز نقل شده است: کافی ۴/ ۲۵۵ ح ۱۴؛ تهذیب ۵/ ۲۴ ب ۳ ح ۱۷؛ وسایل ۱۱/ ۹۹ ب ۳۸ ح ۱۴۳۴۰.

۶- – اسْتار: پرده ها. لغت نامه.

۷- – ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۳۳؛ شرح نهج ۱/ ۱۲۴.

و در حدیث دیگر یک نفر اعرابی خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد:

یـا رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله، من از خـانه خود بیرون آمـدم به قصـد حـجّ، پس از من فوت شـد، و من مرد متموّل و غنی هسـتم پس امر فرما بر من تا به عمل آورم چیزی را که مقابل ثواب حجّ باشد. فرمود که: نظر کن به کوه ابوقبیس (۱) ۶۱، پس هرگاه بشود کوه ابوقبیس برای تو طلای سرخ، و او را انفاق کنی در راه خدا، نمی رسی به آن ثوابی که حج کننده می رسد.

پس فرمود: حج کننده وقتی که تدارک خود را دید برنمی دارد چیزی و نمی گذارد الّا اینکه عطا می کند خداوند عالم به هر یک از آنها ده حسنه، و محو می کنـد از آن ده سیّئه، و بلنـد می کنـد از برای او ده درجه، و زمانی که به راحله (۲) ۶۲ خود سوار شـد قـدمی بر نمی دارد و نمی گذارد مگر اینکه بنویسد خدای تعالی برای آن مثل آنچه ذکر شد، پس زمانی که بیت را طواف کرد، بیرون می آید از گناهان خود و زمانی که سعی کرد ما بین صـفا و مروه، بیرون می آید از گناهان خود، و وقوف به عرفات بکنـد خارج می شود از گناهان خود، و وقتی که وقوف به مشـعر نمایـد، خارج می شود از گناهان خود، وزمانی که رمی جمرات (۳) ۶۳ کرد خارج می شود ازگناهان خود. اعرابی گوید که آن حضـرت شـمردمواقف را یکی یکی وفرمود که درهریکی از اینها که حاجی وقوف بکند خارج می شود ازگناهان خود، بعد فرمود که چگونه می رسی تو به آن ثوابی که می رسد بر آن، حاجّ (۴) ۶۴؟ (۵) ۶۵.

فِي الحديث: عمر بن یزید گوید که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود که حج کننده زمانی که داخل مکّه شد، موکّل می فرمایـد خـدای تعـالی به آن کس دو ملکی که حفـظ می کننـد برای او طواف و نمـاز و سـعی او را، پس زمانی که وقوف به عرفه نمود، می زنند آن دو ملک دست خود را به کتف راست او، بعد می گویند: امّا به گناهان گذشته

۱- – ابوقُبَیْس: نام کوهی مشرف به مکّه از جانب غربی. لغت نامه.

۲- – راحِلَه: ستور بارکش. لغت نامه.

۳- – جمرات حجّ: سه موضع است که در آن رَمیِ جمار کنند: جمره اولی، جمره وسطی، جمره عقبه. لغت نامه.

۴- – حاجّ: حج گزار. لغت نامه.

۵- – التهذیب ۵/ ۱۹ ب ۳ ح ۲؛ وسایل ۱۱/ ۱۱۳ ب ۴۲ ح ۴۳۸۵؛ عوالی اللآلی ۴/ ۲۴ ح ۷۶.

خود چاره نمودی، پس مواظب و متوجّه حال خود باش در باقی عمر خود (۱) ۶۶.

و ایضاً سکونی روایت می کند که: امام صادق علیه السلام فرمود: بدرستی که خداوند عالم می بخشد حج کننده و اهل بیت و عشیره او را، و می بخشد کسی را که حج کننده در باره او طلب مغفرت نماید، و گناه نوشته نمی شود بر حاجّ تا چهار ماه (۲) ۶۷، و: نوشته می شود برای او حسنات، مگر اینکه از او گناه کبیره صادر شود (۳) ۶۸؛ و: صرف یک درهم در راه حج افضل است از صرف هزار درهم در غیر آن (۴) ۶۹.

قال ابوعبداللّه علیه السلام:

«من لقی (۵) ۷۰ حاجّاً فصافحه کان کمن استلم الحجر (۶) ۷۱» (۷) ۷۲

. و ثواب استلام حَجَر در محلّ خود ذکر خواهد شد ان شاءاللّه تعالی (۸) ۷۳.

فی الفقیه مروی است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند از مردی که حج کند از جانب دیگری، و او را از اجر و ثواب چیزی هست؟ آن حضرت این مضمون ادا فرمود که مَر او راست ثواب و اجر ده حجّ، و آمرزیده می شود گناهان او، و والدین و پسر و دختر و خواهر و برادر و عمّ و عمّه و خال و خاله او

وَ انَّ اللّهَ واسِعٌ کَریمٌ (۹) ۷۴.

مؤلّف گوید: هرگاه کسی استبعاد این معنی کند که چطور می شود که در صورت نیابت، ثوابِ ده حج می باشد؟ دفع این استبعاد آن است که این ثواب در صورتی است که کسی قربه الی اللّه از طرف برادر مؤمن خود و از باب حقوق، نیابت حج کرده و ثوابش را بر آن شخص هدیه کند، در این صورت به مفاد آیه کریمه: ی مَنْ جآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالُهای (۱۰) ۷۵ خلّاق احدیّت اجر و ثواب ده حجّ را به او کرامت می فرماید و عطا می کند؛

۱- – وسایل ۱۱/ ۱۰۳ ب ۳۸ ح ۱۴۳۵۸؛ بحار ۹۶/ ۲۵۴ ب ۴۷ ح ۲۰؛ ثواب الأعمال/ ۴۷.

۲- – کافی ۱۱/ ۱۰۳ ح ۱۴۳۵۷.

۳- – وسایل ۱۱/ ۱۱۳ ح ۱۴۳۵۸.

۴- – (با عبارت «هزار هزار درهم») وسایل ۱۱/ ۱۱۷ ب ۴۲ ح ۱۴۳۹۵.

۵- – عبارت متن «سقی». م.

۶- – هرکس حج گزاری را ملاقات نماید و با او مصافحه نماید مانند کسی است که استلام حَجَر کرده باشد. م.

۷- – ثواب الأعمال/ ۵۰؛ روضهالواعظین ۲/ ۳۶۰؛ بحار ۹۶/ ۳۸۴ ب ۳؛ امالی صدوق/ ۵۸۶؛ وسایل ۱۱/ ۴۴۶ ب ۵۵ ح ۱۵۲۲۳.

۸- – به فصل چهاردهم همین کتاب مراجعه شود. م.

۹- – الفقیه ۲/ ۲۲۲ ح ۲۲۳۹؛ وسایل ۱۱/ ۱۶۵ ح ۱۴۵۳۵؛ بحار ۹۶/ ۱۱۷ ب ۱۸ ح ۱۳.

۱۰– – انعام/ ۱۶۰.

چنانچه در سابق رسم بود به تمنّای این معنی از طرف حضرت قائم علیه السلام حج می کردند، و هر که قدرت نداشته، نایب می گرفت که از طرف آن حضرت علیه السلام حج بکند؛ به همین طریقه یک نفر از شیعه ها در زمان سابق پول داده، ابومحمّد دعجلی (۱) ۷۶ را از جانب آن حضرت نایب گرفته که برود حج بکند؛ و این ابومحمّد، مرد پیری بود صالح، و او را دو پسر بود یکی صالح و دیگری فاسق، و ابومحمّد از آن زر، حصّه (۲) ۷۷ به آن فاسق هم داد؛ خودش حکایت می کند که به عرفات رسیدم، جوانی دیدم گندم گون، خوش روی و خوش لباس که پیش از همه کس به دعا و تضرّع مشغول بود، چون وقت روانه شدن مردم بود به من ملتفت شده گفت: یاشیخ، از خدا شرم نداری؟ گفتم: از چه باب یا سیّدی و مولای؟ فرمود که: حجّه (۳) ۷۸ به تو می دهند از برای آنکه می دانی و تو از آن زر به کسی می دهی که شراب می خورد و صرف فسق می کند و نمی ترسی که چشمت برود؟ و اشارت به چشم من کرد، و من خجل شده روانه شدم و چون به خود افتادم هر چند نظر کردم او را ندیدم و از آن روز بر آن خجلت یافتم و بر آن چشم که حضرت به آن اشارت فرموده بود می ترسم. و شیخ الطائفه محمّدبن نعمان المفید علیه الرحمه روایت کرده که:

چهل روز تمام نشده بود که در همان چشمش قُرحه (۴) ۷۹ پیدا شد و نابینا گشت (۵) ۸۰ (و دانست که آن جوان حجّهاللّٰه بود و او را نشناخته).

و مطلقاً نیابت از طرف مؤمنین ثواب بسیار دارد، خاصّه به نیابت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام و ائمّه معصومین علیهم السلام حجّ نمودن، ثواب عظیم دارد.

۱- – عبارت متن «عجلی». م.

۲- – حِصَّه: نصیب، بهره. لغت نامه.

۳- – عبارت متن «حجیّه». م.

۴- – قُرْحَه: ریش، جراحت. لغت نامه.

۵- – مستدرک ۸/ ۷۰ ب ۱۱ ح ۹۰۹۸- ۴؛ الخرائج ۱/ ۴۷۹ ب ۱۳؛ فرج المهموم/ ۲۵۶.

فِي الحـديث: جنـاب پيغمبر صـلى الله عليه و آله قبل از وفات خود امر كرد به بلال، و او نـدا كرد تا مردم در مسـجد رسول اللَّه صلى الله عليه و آله جمع شدنـد و آن جنـاب به منـبر تشـريف برده خطبه بليغه ادا فرمود (كه بعـد از آن خطبه، ديگر در مـدينه خطبه نخوانـده از دنيـا رحلت فرمود)، پس موعظه بسـيار فرمود به جماعت، از جمله در آن مجلس فرمود: هر كس خارج بشود از خانه خود به قصـد حجّ يا عمره، پس از براى او است به هر قدم كه بر مى دارد تا اينكه برگردد به خانه خود، صد هزار حسـنه، و محو مى شود از او هزار هزار سيّئه، و بلنـد مى شود از براى او هزار درجه، و هر چه در آن راه مصـرف نمايد در نزد خداى تعالى به هر درهمش، اجر و ثواب انفاق هزار هزار درهم مى باشد و آن كس در ضمانت خلّاق عالم مى باشد، پس اگر وفات كنـد، داخل مى نمايـد او را به بهشت در حالتى كه گناهانش آمرزيده باشد، پس غنيمت بشـماريد دعاى او را زمانى كه از حـجّ آمـد، قبـل از اينكه به معاصـى مرتكب شود، پس خـدا دعـاى او را ردّ نمى فرمايـد و آن كس شـفاعت مى نمايـد روز قيامت در باره صد هزار نفر (۱) ۸۱.

و ايضاً حضـرت رسول صـلى الله عليه و آله فرمود كه: حـجّ و عمره، درويشـى (۲) ۸۲ و گناهان را زايل گردانـد چنانكه كوره هاى آهنگران زنگ آهن را زايل مى سازد (۳) ۸۳.

بيانٌ: در حديث اعرابى كه در اوّل فصل گذشت، ذكر خروج از معاصى مكرّر شده شايد بجهت تأكيد به عدّيّتِ (۴) ۸۴ خروجِ حـاجّ باشـد از معاصـى، يـا اينكه در مقابل هر نسـكى (۵) ۸۵ از مناسـك حـج، حاصـل شود (۶) ۸۶ خروج از نـوعى از انـواع معاصى، بجهت اينكه معاصى اقسامى دارد: ماليّه و بدنيّه، و بدنيّه هم منقسم است به قوليّه و فعليّه، و فعليّه هم منقسم مى شود به اختلاـف آلاـتى كه با آنها معصيت به عمل مى آيـد، چنانچه در اخبار وارد شـده كه معاصـى چنـد قسم است و هر قسم اثرى دارد، و بعضـى تغيير نعمت مى دهد، بعضى باعث نزول بلا مى شود و بعضـى حبس رزق مى نمايد، و بعضى ديگر مانع اجابت دعا مى باشـد و بعضـى ديگر هتك عصـمت مى كند، و پاره اى باعث تعجيل فنا مى شود چنانچه در دعاى كميل است فقراتى كه مؤيّد اين معنى است:

۱- - بحار ۷۳/ ۲۵۹ ب ۶۷ ح ۳۰.

۲- - دَرويشى: فقر، حاجت. لغت نامه.

۳- - التهذيب ۵/ ۲۱ ب ۳ ح ۶؛ وسايل ۱۱/ ۱۰۶ ب ۳۸ ح ۱۴۳۶۹؛ بحار ۹۶/ ۱۱۳ ب ۲ ح ۴۱؛ نوادرالأشعرى/ ۱۳۹ ب ۳۱ ح ۳۵۹.

۴- - عدّيّه: كنايه از شمارش است. م. (در فرهنگ نوين/ ۴۲۷ ماده عدد، آمده است: عديّةٌ لفظيّه: عددخوانى، شمارش).

۵- - نَسك، نِسك و نُسُك: پرستش، تعبّد. لغت نامه.

۶- - عبارت متن «حاصل نشود». م.

«اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تَهْتِکُ الْعِصَمَ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُنْزِلُ النِّقَمَ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُغَیِّرُ النِّعَمَ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُنْزِلُ الْبَلآءَ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تَقْطَعُ الرَّجآءَ اللّهُمَّ اغْفِرْ لی کُلَّ ذَنْبٍ اذْنَبْتُهُ وَ کُلَّ خَطیئَهٍ اخْطَأْتُها» (۱) ۸۷

پس چنانچه برای هر دوایی خصوصیّتی هست به ازاله مرضی از امراض بدنیّه، که همان خاصیت در غیر آن یافت نمی شود، شاید برای هر فعلی از افعال حجّ خاصیتی بوده باشد به تکفیر (۲) ۸۸ نوعی از انواع ذنوب و معاصی، بجهت مناسبات و خصوصیاتی که علمِ آن را ندارد مگر خداوند علّام الغیوب؛ و مؤیّد این مطلب است روایتی که امام غزالی در احیاء العلوم نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: هر آینه از معاصی و ذنوب، ذنوبی هست که محو نمی کند او را مگر وقوف در عرفات (۳) ۸۹؛ و امثال این خبر بسیار است.

تکمیلٌ: و این حجّ، بر مستطیع، زیاده از یک مرتبه واجب نیست، لیکن در احادیث صحیحه و غیره وارد شده که حجّ بر اهل جدّه زیاده بر یک مرتبه واجب است، و حال آنکه بر اهل مکّه که اقربَند زیاده بر یک مرتبه واجب نیست، پس در اینجا اشتباه در قرائت شده، زیرا که با تشدید دال نیست که عبارت باشد از بندر مکّه معظّمه، که دوری او از مکّه شانزده فرسخ است بلکه مراد به آن، به کسر جیم و تخفیف دال است که عبارت است از مالدار و صاحب استطاعت و در این فرقی نیست میان اهل مکّه و غیر آن (۴) ۹۰.

۱- – الاقبال/ ۷۰۶؛ البلدالأمین/ ۱۸۸؛ مصباح الکفعمی/ ۵۵۵ ف ۴۴؛ مصباح المتهجّد/ ۸۴۴.

۲- – تَکْفیر: پاک کردن خداوند گناه کسی را. لغت نامه.

۳- – (این حدیث را غزالی از امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده است): احیاءعلوم الدین ۱/ ۲۸۶؛ ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۳۰؛ بحار ۹۶/ ۲۶۱ ب ۴۷ ح ۳۷؛ عدهالداعی/ ۵۵.

۴- – لازم به ذکر است که یکی از روایات مؤیِّد این مطلب از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام چنین نقل شده است: «انَّ اللَّهَ عَزَّوجلَّ فرضَ الحجَّ عَلی اهلِ الجِدَهِ فی کُلِّ عامٍ ...»: کافی ۴/ ۲۶۵ ح ۵؛ التهذیب ۵/ ۱۶ ب ۱ ح ۴۸؛ الاستبصار ۲/ ۱۴۹ ب ۸۸ ح ۳؛ وسایل ۱۱/ ۱۶ ب ۲ ح ۱۴۱۲۸؛ لکن شیخ طوسی در تهذیب و استبصار ضمن نقل این حدیث، توضیحاتی ذیل آن بیان فرموده است مبنی بر اینکه مراد از این گونه روایات آن است که بر مکلّف توانمند، در سال اوّل توانایی، حجّ واجب می گردد، و اگر انجام نداد در سال دوّم بر وی واجب است، و اگر در سال دوّم انجام نداد در سال سوّم ...، یعنی مراد از وجوب در هر سال، «وجوب بدلی» است. این نظر را بسیاری از علمای سلف و حاضر پذیرفته اند، جهت آگاهی به ابواب حجّ کتب فقه مراجعه شود. م.

و شیخ صدوق در کتاب مقنع به حسب ظاهر، به ظاهر این اخبار قائل شده و حجّ را بر مستطیع در هر سال واجب دانسته (۱) ۹۱، و علما آن را حل نموده اند بر تأکّد استحباب (۲) ۹۲ یا بر وجوب کفایی در هر سال بر کسانی که حج کرده باشند (۳) ۹۳، یا بر اینکه هرگاه از سالِ استطاعت به تأخیر افتد مانند سایر واجبات موقّته قضا نمی شود و همیشه «ادا» است تا به عمل آید (۴) ۹۴ (مثل ادای نماز آیات برای زلزله)؛ هرچند که تأخیرش حرام است و هر سالی که از تأخیر در انجام حجّ بگذرد یک گناه کبیره در نامه عمل او نوشته می شود و محو نمی گردد مگر به توبه یا به تفضّل الهی، هرچند که بالاخره حج به عمل آمده باشد.

الفَصلُ الثّالث در ترک نمودن حجّ و عقاب آن

بدرستی که ترک کردن حجّ در صورت اجتماع شرایط استطاعت، گناه کبیره مهلکه است. قال اللَّه تعالی: ی وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ ی (۵) ۹۵، یعنی هر که ترک حجّ کند بدون عذر شرعی، و اعتنا به وجوب آن نداشته باشد پس بدرستی که خداوند عالم غنی است از عالمیان و عبادت آنها. و تعبیر با کلمه کفر یا حکایت از کفر باطنی تارک حجّ است و یا از باب تأکید و مبالغه ظاهریّه می باشد.

در حدیث از امام کاظم علیه السلام روایت شده که آن بزرگوار در تفسیر ی قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ (۶) ۹۶

۱- – شیخ صدوق این مطلب را در (علل الشرائع ۲/ ۴۰۵ ب ۱۴۲ ذیل ح ۵) بیان فرموده است، امّا در «مقنع» ایشان چنین موضوعی به نظر نرسید. م.

۲- – از جمله محقّق حلّی در «المعتبر» و شهید اوّل در «دروس» و فاضل هندی در «کشف اللثام». م.

۳- – از جمله محقّق سبزواری در «ذخیرهالمعاد». م.

۴- – از جمله شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و علامه حلّی در «تذکره» و قطب راوندی در «فقه القرآن». م.

۵- – آل عمران/ ۹۷.

۶- – عبارت متن: «انَبِّئُکُمْ». مصحح.

بِالْاَخْسَرِينَ اعْمالًای (۱) ۹۷، فرموده که: زیانکارترین مردمان در عمل، آنانند که حَجَّه الاسلام را به تأخیر اندازند (۲) ۹۸.

و امام صادق علیه السلام فرموده که: مراد از قول خدا که فرموده ی وَ نَحْشُرُهُ (۳) ۹۹ یَوْمَ الْقِیامَهِ اعْمی ی (۴) ۱۰۰ کسانی هستند که حج بر ایشان واجب شود و ادا نکنند، خلّاق عالم در روز قیامت آنها را کور محشور سازد (۵) ۱۰۱.

فِی الحدیث: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: چون کسی را حج واجب شود و بی مانع شرعی خود را از حج باز دارد و حج نکرده بمیرد، او را غسل ندهید و کفن نکنید و بر مقبره مسلمانان او را دفن نکنید که بر ملّت یهود مرده است.

اسحاق بن عمّار گوید که: امام صادق علیه السلام را گفتم که: مردی با من مشورت کرد در باب حجّ رفتن، و آن مرد ضعیف الحال و کم بضاعت بود پس من چنین صلاح دیدم که به حجّ نرود. حضرت فرمود که: چه قدر سزاواری به اینکه یک سال بیمار شوی! اسحاق گوید که من یک سال بیمار شدم (۶) ۱۰۲؛ ی وَ مَنْ احْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا الَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ انَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ ی (۷) ۱۰۳. پس باید مرد به قدر امکان مردم را به طرف خداوند دعوت بکند و هرگاه این مقدورش نشد اقلّاً آنان را که مرتکب خیر می شوند مانع نشود، و کسانی که از ابنای زمان مانع به اعمال خیر دیگری ها می باشند در سهو و خطاء، بیّن (۸) ۱۰۴ هستند.

۱- – کهف/ ۱۰۳.

۲- – عوالی اللآلی ۲/ ۸۶ ح ۲۳۲.

۳- – عبارت متن: «نَحشُرُهُم». م.

۴- – طه/ ۱۲۴.

۵- – التهذیب ۵/ ۱۸ ح ۳؛ وسایل ۱۱/ ۲۵ ب ۶ ح ۱۴۱۵۱؛ مستدرک ۸/ ۱۶ ب ۵ ح ۸۹۴۶؛ بحار ۹۶/ ۶ ب ۲ ح ۶؛ عوالی اللآلی ۳/ ۱۵۱ ح ۴؛ فقه القرآن ۱/ ۳۲۶.

۶- – کافی ۴/ ۲۷۱ ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۲۲۱ ح ۲۲۳۴؛ التهذیب ۵/ ۴۵۰ ب ۲۶ ح ۲۱۵؛ وسایل ۱۱/ ۱۳۷ ب ۴۸ ح ۱۴۴۶۱؛ بحار ۴۷/ ۳۶۸ ب ۱۱ ح ۸۵؛ عوالی اللآلی ۴/ ۲۸ ح ۹۰.

۷- – فصّلت/ ۳۳.

۸- – بیّن: هویدا، پیدا و آشکار. لغت نامه.

الفَصلُ الرّابع در احوال کسی که در راه حجّ بمیرد

در احادیث وارد شده که اگر کسی در یکی از دو حرم مکّه یا مدینه بمیرد، هول قیامت را نبیند و از او حساب نمی کشند (۱) ۱۰۵، و در حدیث دیگر: اگر کسی در سفر حجّ بمیرد با اصحاب بدر محشور می شود (۲) ۱۰۶، ایضاً وارد است که: کسی که در حرم مدفون شود ایمن می باشد از فزع اکبر (۳) ۱۰۷، خواه از نیکوکاران باشد یا از گناهکاران (۴) ۱۰۸. ایضاً:

کسی که در مدینه بمیرد، ایمن خواهد بود از عذاب الهی. قال اللّه تعالی: ی وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجَراً الَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اجْرُهُ عَلَی اللّهِ وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحیماًی (۵) ۱۰۹.

گویند که شخصی از علمای نجف الأشرف با وجود اینکه استطاعت نداشت، سالی اراده حجّ کرد و گفت که چون در اخبار وارد شده که حضرت قائم علیه السلام در هر سال موسم حجّ در مکّه تشریف دارند (۶) ۱۱۰، می خواهم در جمعیتی که آن حضرت در ایشان می باشد من هم داخل باشم، چون مردم نجف به اراده او مطّلع شدند، هر کس که قدرت داشت با او، بجهت دریافت فیض، خدمت او روانه شدند و به این سبب حجّاج نجف اشرف در آن سال زیاده از بسیاری از سنوات سابقه گردید، و عبور هم چنانچه متعارف است از راه جبل و وادی نَجد (۷) ۱۱۱ اتّفاق افتاد، و همگی به برکت وجود آن شیخ فایز به

۱- – عوالی اللآلی ۴/ ۳۰ ح ۱۰۱؛ احیاء علوم الدین ۱/ ۲۸۷؛ ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۳۰.

۲- – عوالی اللآلی ۴/ ۳۰ ح ۱۰۱.

۳- – فَزَعِ اکْبَر: کنایت از قیامت، رستاخیز. لغت نامه.

۴- – کافی ۴/ ۲۵۸ ح ۲۶؛ الفقیه ۲/ ۲۲۹ ح ۲۲۷۲؛ وسایل ۳/ ۱۶۲ ب ۱۳ ح ۳۲۹۱؛ بحار ۷/ ۳۰۲ ب ۱۵ ح ۵۴؛ المحاسن ۱/ ۷۲ ب ۱۲۱ ح ۱۴۷.

۵- – نساء/ ۱۰۰.

۶- – الفقیه ۲/ ۵۲۰؛ بحار ۵۱/ ۳۵۰ ب ۱۶ و ۵۲/ ۱۷۳ ب ۲۴؛ غیبهطوسی/ ۳۶۴؛ کمال الدین ۲/ ۴۴۰ ب ۴۳.

۷- – نَجْد: در تقسیم عربستان، رشته کوههای غربی را که سراه نام دارد و بزرگترین کوههای عربستان است وامتداد آن شمالی- جنوبی است مأخذ قرار داده، طرف غربی آن را که از کوه تا دریای سرخ می رود «تهامه» یا «غور» می نامند، طرف شرقی را تا جایی که مرتفع است «نجد»، کوهستان فاصل میان نجد و تهامه را «حجاز»، دنباله نجد را که به خلیج فارس منتهی می شود و مشتمل بر یمامه و احساء و عمان و حوالی آنهاست، «عروض» می گویند، قسمت واقع در جنوب حجاز و نجد، «یمن» است ...، بنابراین عربستان منقسم می شود به پنج قسمت بزرگ، حجاز، تهامه، نجد، عروض و یمن. لغت نامه.

زیـارت بیت اللّه الحرام گشـته، اعمال حـجّ و وظایف (۱) ۱۱۲ موسم را به جـا آورده، در خـدمتش مراجعت نمودنـد، اتّفاقاً در اثنای راه شـیخ را مرضـی عارض شده، روز به روز در تزایُد (۲) ۱۱۳ و اشتِداد (۳) ۱۱۴ بود تا آنکه در بعضـی از منازل بیابان وفات نمود، و به این سـبب تمامی اصحاب و همراهان اندوهناك و شکسته خاطر شدند از اثر مفارقت و ملاحظه آن حالت که چنین شخصـی در چنین مکـانی وفـات کنـد و امیر حـاجّ در آن راه که از اهـل جبـل هسـتند، نقل اموات را از محلّ وفات نمی گذارنـد و مانع می شوند، لهذا هر کس هر جا بمیرد باید در آنجا دفن شود، و همراهان می خواسـتند که جنازه او را در نجف دفن نماینـد که از فیوضـات زیارت و برکات دیگر او محروم نماننـد لکن ممکن نبود لهـذا به حکم ضـرورت در مکانی از آن بیابـان دفن کرده و خیمه بالاـی آن برپا نموده، کسـی را از اخیار همراهان، شـیخ محمّـد نام، مقرّر داشـتند که شب را بالای قبر شیـخ بیتوته کنـد و به تلاوت قرآن مشـغول باشـد، که اقلّاً اینقدر که مقدور است از احترام مضایقه نشود، و سایر حجّاج نجف، در میان قافله بر گِرد یکـدیگر نشسـته، به مفارقت شـیخ تأسّف می خوردنـد و ذکر محامِد (۴) ۱۱۵ صـفات و محاسن اخلاق و حالات او را مذاکره می کردند، تا آنکه شب قریب به آخر رسـید ناگاه دیدند که شـیخ محمّد، مضـطرب، سـبحان اللّه گویان، ترسان و لرزان به ایشان وارد شد، چون حاضـرین این حال را در او دیدند از سبب و باعثش پرسیدند و گمان کردند که شاید از طرّاران (۵) ۱۱۶ اعراب کسی بر او شَبخون (۶) ۱۱۷ آورده است، امّا او

۱- . عبارت متن «وضایف». م ..

۲- . تزاید: افزون شدن. لغت نامه.

۳- . اشتداد: سختی در هر چیزی. لغت نامه.

۴- . محامد: کردارهای نیک و ستایشها. لغت نامه.

۵- . طرار: دزد.

۶- - شَبْخون: شبیخون، به وقت شب پنهان بر دشمن تاختن .... لغت نامه.

گفت: شیخ راح المشهد ما هو هناک؛ یعنی: شیخ به نجف رفت، آنجا که شما گمان می کنید نیست! حاضرین گفتند: چه می گویی، شاید مزاح می کنی؟! گفت: نه واللّه، بلکه راست و حق می گویم و خود به همین چشم او را دیدم و با همین زبان او را سخن گفتم.

گفتند: احوال را بگو که ما را حیران گذاشتی، گفت: بدانید که من مشغول تلاوت قرآن بودم تا آنکه نصف شب رسید، برخاسته تجدید وضو کردم، باز به تلاوت کلام اللّه مشغول شدم تا آنکه مرا بجهت بیخوابی و اندوه به مفارقت شیخ، سستی و کسالتی عارض شد، سر خود را به زانو گذاشتم، خواب مرا گرفت، در اثنای خواب آواز پای اسبی احساس نمودم و چون چشم گشودم دیدم دو نفر با سه اسب زین و لجام کرده، در خارج ایستاده مثل اینکه انتظار کسی را دارند، و شیخ هم در داخل خیمه با وضع خوب و لباس تازه و مرغوب، اراده آن دارد که بیرون رود، چون شیخ مرا دید بزودی بیرون رفته، آن دو نفر رکاب او را گرفته سوار کردند و خود هم مانند ملازمان در عقب شیخ سوار شده به سمت نجف روانه گردیدند، من چون این حالت را مشاهده کردم، دویده به رکابش چسبیدم، گفتم: شیخنا، کجا تشریف می برید؟ فرمود: به نجف. گفتم: من هم با شما می آیم. گفت: حالا نمی شود، گفتم: دست از رکابت بر نمی دارم و می آیم. گفت: تو هم سه روز بعد از من خواهی آمد. این را فرموده مَرکب خود را با آن دو نفر رانده از نظرم غایب شدند. حاضرین از شنیدن این مقال تعجّب کردند و بعضی انکار نمودند. شیخ محمّد گفت: شاهد این، آن است که گفتم، اگر من تا سه روز بعد از وفات شیخ وفات کردم، راست گفته ام، و الّا انکار باید کرد. حُجّاج گویند که شیخ محمّد تا دو روز سالم بود، روز سیّم تب کرده بعد از عصر وفات کرد و در غربت مدفون و به شیخ بزرگوار در وادی السّلام ملحق گردید (۱) ۱۱۸، رَزَقَنَا اللّهُ تَعالی وَ سایِرَ المُؤمِنینَ لِقائَهُم ان شاءَاللّهُ تَعالی.

قصّهٌ مناسبهٌ: مذکور است که حمّاد بن عیسی از امام صادق علیه السلام التماس نمود که دعا کند که خدا او را خانه خوب و زن صالحه و اولاد صالح کرامت فرماید و توفیقش دهد که هر سال حجّ بگزارد و مال بسیار روزیش کند، حضرت دست برآورده دعا فرمود که: خدایا هر چه حمّاد آرزو کرده به وی عطا فرما. مردی که آن وقت حاضر بود

۱- – در منابع مورد استفاده یافت نشد. م.

گفت: در بصره وقتی به خدمت حمّاد رسیدم به من گفت: آن دعا را در خاطر داری؟

گفتم: بلی، گفت: بیا و خانه مرا ببین که از این بهتر در شهر خانه نیست، و زنی که از بزرگترین زنان این شهر است به حَسَب و نَسب، نصیب من شده، و اولاد صالح روزیم گشته که همه کس ایشان را عزیز و محترم می دارند، و چهل و هشت مرتبه حج کرده ام.

راوی گوید: بعد از آن، دو حجّ دیگر کرده و در حجّ آخری در جُحفه به رحمت الهی واصل شد؛ رضوان اللّه علیه (۱) ۱۱۹.

الفصلُ الخامس در وجه تسمیه مکّه و کعبه

گفته اند که مسلمین و یهود با همدیگر تفاخُر (۲) ۱۲۰ می کردند، پس یهود می گفت که بیت المقدّس افضل و اعظم است از کعبه بجهت اینکه آنجا هجرتگاه (۳) ۱۲۱ انبیا است و زمینی است مقدّس و پاکیزه، و مسلمین می گفتند که کعبه افضل از بیت المقدّس است؛ پس نازل فرمود خلّاق عالم این آیه شریفه را: ی انَّ اوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمینَ ی (۴) ۱۲۲، یعنی: بدرستی که اوّل خانه ای که قرار داده شده از برای مردم بجهت عبادت، هرآینه آن خانه ای است که در بکّه است در حالتی که مبارک است و هدایت است بر عالمیان (۵) ۱۲۳.

قیلَ: بکّه، زمین بیت اللّه است و مکّه سایر بلد است، و قیلَ: هر دو تا، یعنی بکّه و مکّه، دو اسمند بر شهر، و باء و میم، در زبان عرب مقلوب همدیگر شده و بدل یکدیگر استعمال می شوند مثل: سَبُدَ رأسَهُ و سَمُدَهُ، یعنی: تراشید سر خود را.

وجه تسمیه: به هر تقدیر بکّه نامیده شده بجهت آنکه در آنجا گریه می کنند مردان و

۱- – بحار ۴۷/ ۱۱۶ ب ۵ ح ۱۵۳؛ الخرائج ۱/ ۳۰۴ ب ۷.

۲- – تَفاخُر: با یکدیگر فخر کردن. لغت نامه.

۳- – هِجرَتگاه: جای هجرت، محلّی که بدان مهاجرت کنند. لغت نامه.

۴- – آل عمران/ ۹۶.

۵- – روض الجنان ۴/ ۴۳۷؛ جلاء الاذهان ۲/ ۸۴.

زنان، و بعضی گفته: بجهت اینکه در آنجا می کِشند گردنهای جبابره (۱) ۱۲۴ را، و بعضی گفته اند: بجهت اینکه مردم در آنجا به همدیگر مزاحم و مدافع می باشند.

و امّا مکّه: پس در مادّه اشتقاق آن نیز چند وجه ذکر کرده اند:

اوّل اینکه اشتقاق آن از مَکَّ به معنی «انقَصَ» باشد، چون آنجا ناقص و فانی می نماید گناهان مردم را بجهت عباداتی که در آنجا می شود.

دوّم مشتق از امْتَکَّ الفَصیل (۲) ۱۲۵ است، و این را در زمانی گویند که بچه حیوانات بمکد تمام آنچه را که در پستان مادر اوست؛ تَمَکْمَکْتُ العَظم (۳) ۱۲۶: زمانی که بمکی تمام مغز او را؛ پس مکّه می کِشد و می مکد مردم را از هر طرف زمین بسوی خود، بجهت عبادت خاصّه.

سیّم باز مکّه از مادّه سابقه می باشد که به معنی مکیدن باشد بجهت کمی آب در آنجا (۴) ۱۲۷؛ گویا که آب زمین مکیده شده.

چهارم بدرستی که مکّه وسط زمین است و چشمه ها و آبها می جوشد و متفرّق می شود از زیر آن چرا که منبع همه آبها از زیر مکّه است، پس گویا تمام زمینها می مکد از آب مکّه در واقع.

پنجم مکّه مشتق است از تَمُکُ (۵) ۱۲۸ بمعنی هلاک کردن؛ بجهت اینکه هلاک می کند هر که را که قصد بی حرمتی آن مکان مقدّس نماید، چنانچه واقعه اصحاب فیل، شاهد است

۱- - جَبابِرَه: گردنکشان. لغت نامه.

۲- - امْتَکَّ الفَصیلُ: امْتَصَّ جَمیعَ مافیهِ وَ شَربَهُ کُلَّهُ. لسان العرب ۱۰/ ۴۹۰ (ماده مَکَّ)؛ توضیح آنکه «امْتَکَّ» صیغه مفرد مذکر ماضی از ماده مکّ در باب افتعال است، و «مَکّ» در زبان عربی به معنای «مَصّ الثّدی» است. م.

۳- - تَمَکْمَکْتُ العَظم: اذا استخرجتَ مُخَّهُ فَاکَلْتَهُ. هنگامی که مغز استخوان را بمکی و بخوری؛ لسان العرب ۱۰/ ۴۹۰ (ماده مکّ).

۴- - در «لسان» آمده است: مکّه ... قیل: سُمّیَتْ بذلکَ لِقلّهِ مائِها و ذلکَ انّهُم کانُوا یَمْتَکّونَ الماءَ فیها، ای یَستَخرِجونَه گفته شده است که مکّه نامیده شد به دلیل کمی آب آن، که در آنجا آب را می مکیدند یعنی استخراج می نمودند. لسان العرب ۱۰/ ۴۹۰ (ماده مکّ).

۵- - در «لسان» آمده است: قیل سُمّیَتْ مَکّه لأنّها کانَتْ تَمُکُّ مَنْ ظَلَمَ فیها و ألْحَدَ، أی تهلکُه گفته شده که مکّه نامیده شد زیرا هرکه در آنجا ظلم و الحاد می کرد او را هلاک می ساخت؛ لسان العرب ۱۰/ ۴۹۰ (ماده مکّ).

بر مُدّعی.

و امّا کعبه؛ نامیده شد به این اسم به چند جهت:

اوّل اینکه در لغت عرب هر چیز بلند و مرتفع را کعب گویند، پس بجهت شرافت و علوّ مرتبه این مکان، کعبه اش گفتند.

دوّم مروی است که آن را کعبه گفتند بجهت اینکه مربّع است، و مربّع شد بجهت آنکه برابر بیت المعمور واقع شده؛ و آن مربّع است بجهت آنکه مُحاذی (۱) ۱۲۹ عرش الهی است، و عرش نیز مربّع است بجهت کلماتی که بنای اسلام آن است، و آن کلمات چهار است، و آن:

سُبحانَ اللَّه

و

الحَمدُ للَّه

و

لا الهَ الّا اللَّه

و

اللَّهُ اکبر

است (۲) ۱۳۰.

سیّم روایت شده که آن را کعبه گویند بجهت اینکه وسط دنیا است (۳) ۱۳۱ ۰ و اوّل او خلق شده، بعد از آن زمین را از زیر آن کشیده اند در بیست و پنجم ماه ذی القعده الحرام (۴) ۱۳۲، و به این سبب، روزِ آن را دحو الأرض گویند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که: وسط زمین کعبه است (۵) ۱۳۳، و از امام رضا علیه السلام مروی است که خانه کعبه در وسط زمین شد بجهت اینکه زمین را از زیر آن پهن کردند، و از جهت آنکه فرض اهل مشرق و مغرب در این مساوی باشد (۶) ۱۳۴. و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که وسط زمین بیت المقدّس است (۷) ۱۳۵. و حدیث کعبه را حمل نموده اند به اینکه نسبت به معموره (۸) ۱۳۶ است نه مطلق زمین، و حدیث قدس را حمل نموده اند بر آنکه زمین محشر است و حشر هم در آنجا خواهد شد، و ظاهراً نظر به

۱- - مُحاذی: مقابل، رویاروی. لغت نامه.

۲- - الفقیه ۲/ ۱۹۰ ح ۲۱۱۰؛ بحار ۵۵/ ۵ ب ۴ ح ۲؛ علل الشرائع ۲/ ۳۹۸ ب ۱۳۸ ح ۲.

۳- - (حدیث نبوی صلی الله علیه و آله): الفقیه ۲/ ۱۹۰ ح ۲۱۰۹؛ بحار ۹۶/ ۵۷ ب ۵ ح ۸؛ الاختصاص/ ۳۳- ۳۴؛ علل الشرائع ۲/ ۳۹۸ ب ۱۳۸ ح ۱.

۴- - الفقیه ۲/ ۸۹ ح ۱۸۱۴ و ۲/ ۲۴۲ ح ۲۳۰۰؛ وسایل ۱۰/ ۴۴۹ ب ۱۶ ح ۱۳۸۱۵ و ح ۱۳۸۱۷؛ بحار ۹۴/ ۱۲۲ ب ۶۳ ح ۱؛ الاقبال/ ۳۱۰؛ ثواب الاعمال/ ۷۹.

۵- - الفقیه ۲/ ۱۹۰ ح ۲۱۰۹؛ بحار ۹۶/ ۵۷ ب ۵ ح ۸؛ الاختصاص/ ۳۳؛ علل الشرایع ۲/ ۳۹۸ ب ۱۳۸ ح ۱.

۶- - الفقیه ۲/ ۱۹۱ ح ۲۱۱۴.

۷- - بحار ۵۷/ ۲۵۱ ب ۳۷.

۸- - مَعمورَه: (تأنیث معمور)، آباد، جای آباد. لغت نامه.

حدیث مذکور، میان کعبه میخ سُرَّهالدنیا را کوبیده بودند، و بعد از آن بجهت ترتب آثار مفاسد بر آن، برطرف نمودند.

شیخ محی الدین شافعی از شیخ ابوعمرو بن صلاح شافعی نقل کرده است به این مضمون: در این نزدیکی (۱) ۱۳۷، بعضی از فاجران حیله وران که در کعبه بدعت در امر باطل نموده که از آنها ضرر عظیمی به عوام می رسد، یکی عروهالوثقی است، و آن جای بلندی است از دیوار خانه کعبه که در مقابل در خانه است و آن را عروهالوثقی نام نهاده اند، و به خیال عوام انداخته اند که هر که خود را به آن برساند پس بتحقیق که خود را به عروهالوثقی رسانیده خواهد بود و به این سبب، عوام کمال تعب می کشند تا خود را به آن می رسانند، و گاهی می شود که بعضی سوار بعضی می شوند ... و دیگر میخی است که در میان خانه مبارکه کوبیده اند و آن را سُرَّه الدنیا یعنی ناف دنیا نامیده اند ... (۲) ۱۳۸.

بعضی از علما می فرماید که: شاید مرادش از مردانی که در کعبه با زنان مختلط می شدند، خدمه کعبه باشند یا اینکه در آن عصر، متعارف چنان بوده است که مردان با زنان داخل می شدند، و الّا در این اعصار، مردان در یک روز و زنان در روز دیگر داخل می شوند و در مجموع سال از برای مردان هشت روز، و از برای زنان هشت روز دیگر درِ خانه را می گشایند، و منبر چوبین را نزد آستانه در کعبه می گذارند که مردم به آسانی داخل شوند. هشت روز حِصّه (۳) ۱۳۹ مردان: ۱- روز عاشورا است، ۲- روز دوازدهم ربیع المولود که نزد جماعت تسنّن و بعضی از شیعه روز ولادت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است، ۳- روز جمعه اوّل ماه رجب که روز غایب است، ۴- جمعه آخر رجب، ۵- پانزدهم شعبان که روز برات است، ۶- اوّل جمعه ماه رمضان، ۷- آخر جمعه آن، ۸- پانزدهم ماه ذی القعده.

و هر روزی که مردان داخل می شوند، زنان روز بعدش داخل می باشند، و روز بیستم

۱- - مراد از «این نزدیکی»، زمان نزدیک به حیات شیخ شافعی است (بنا به قرینه معنوی عبارت شافعی). م.

۲- - المجموع ۸/ ۲۶۹؛ (برخی از عبارات غیر ضروری حذف گردید. م.)

۳- - حِصَّه: نصیب، بهره. لغت نامه.

ذی القعده نیز در را می گشایند بجهت شستن اندرون خانه ولیکن پله چوبین را در این روز نمی گذارند و کسی را داخل نمی کنند مگر غاسِلین (۱) ۱۴۰ را که عبارتند از اعیان و بزرگان مکّه مانند شریف مکّه و قاضی و شیخ الحرم و شیبی کلیددار و امثال ایشان، و آنها نیز با مشقّت بر سر دوش و دست مردم داخل می شوند، و اگر مردی خدمه را به پول تطمیع کند او را نیز با کمال تصدیع داخل می کنند به طریقی که شریعت دخول به آن نحو، خالی از اشکال نیست.

و کعبه را بیت العتیق نیز گویند، چنانچه در قرآن مجید می فرماید: ی وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ی (۲) ۱۴۱، وجه تسمیه به این اسم را از چند وجه می توان گفت:

اوّل از جهت اینکه آزاد است از تملّک مخلوقات، چون کسی مالک آنجا نیست (۳) ۱۴۲.

دوّم از این جهت که قَدیم (۴) ۱۴۳ از همه خانه هاست که در روی زمین هست، چنانچه دلالت دارد بر این معنی، آیه ی انَّ اوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... الخ ی (۵) ۱۴۴. و شی ء قدیم را هم عتیق می نامند.

سیّم از جهت آزادی از تسلّط ظالمان که خلّاق احدیّت آن مکان مقدّس را از ظلم ظالمان محفوظ داشته و هر که را هم که به این صدد افتاده باشد دفع فرموده به مجازات کافیه؛ چنانچه استیصال (۶) ۱۴۵ اصحاب فیل که قصد تخریب آن خانه کرده بودند، شاهد بیّن است بر این مُدّعی (۷) ۱۴۶.

۱- – غاسِل: شوینده. لغت نامه.

۲- – حجّ/ ۲۹.

۳- – کافی ۴/ ۱۸۹ ح ۶؛ الفقیه ۲/ ۱۹۱ ح ۲۱۱۳؛ وسایل ۱۳/ ۲۴۰ ب ۱۸ ح ۱۷۶۴۴؛ بحار ۹۶/ ۵۸ ب ۵ ح ۱۶؛ علل الشرایع ۲/ ۳۹۹ ب ۱۴۰ ح ۲.

۴- – قَدیم: پیشین و سابق. لغت نامه.

۵- – آل عمران/ ۹۶.

۶- – استیصال: از بن برانداختن، برانداختن. لغت نامه.

۷- – خلاصه ماجرای اصحاب فیل چنین است که: «ابرهه» با سپاهیان فیل سوار خویش به قصد تخریب حرم محترم، متوجّه کعبه شد، اموالی حوالی حرم را گرفته، چهارصد شتر عبدالمطلب را نیز ضبط نمود، هنگامی که عبدالمطلب جهت گرفتن شتران خویش نزد او رفت و ابرهه درخواست او را شنید در شگفت شده گفت: من با لشکری عظیم جهت تخریب خانه ای که شرافت ایشان است آمده ام و او بجای سخن درباره آن، شترانش را از من می خواهد. عبدالمطلب فرمود: من صاحب شترانم و آن خانه را نیز خداوند و صاحبی است که چون بخواهد از آن محافظت می فرماید. بامداد روزی دیگر، حقّ تعالی مرغانی که هر یک سنگی در منقار و دو سنگ در چنگال داشتند بسوی آنان فرستاد که سنگها را بر فیل سواران می انداختند و آنها را هلاک می ساختند ...؛ در سوره مبارکه فیل آمده است: (بنام خداوند بخشنده مهربان* آیا ندیدی که خدای تو با فیل سواران چه کرد؟* آیا مکر ایشان را در تباهی نیفکند؟* و بر ایشان مرغان ابابیل را گسیل نداشت؟* به گونه ای که آنان را به سنگ

گلین هدف قرار دادند؟!* سپس ایشان را همچون کاه خورده شده گردانید*)؛ جهت آگاهی بیشتر به فصل ۲۴ همین کتاب و تفاسیر این سوره مراجعه شود. م.

چهارم از جهت آزاد شدن او از طوفان نوح علیه السلام، چنانچه به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است که خدا غرق کرد جمیع زمین را در طوفان نوح علیه السلام، مگر خانه کعبه، پس از آن روز او را عتیق نامیدند که از غرق شدن آزاد شد. راوی پرسید که:

به آسمان رفت؟ فرمود: نه، ولکن آب به آن نرسید و از دورش بلند شد (۱) ۱۴۷.

در بعضی از کتب مروی است که: در طوفان نوح علیه السلام دو جا از روی زمین آب نگرفت، یکی کعبه (۲) ۱۴۸ و دیگری مدفن مقدّس امام حسین علیه السلام (۳) ۱۴۹. چنانچه ظالمین آل محمّد صلی الله علیه و آله، بعد از شهادتش مکرّر به آنجا آب بستند و شخم کردند که زراعت کنند شاید که اثر قبر مطهّر نور دیده خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برطرف شود، هر دفعه آب بر دور آنجا حلقه زده حیران ماند و روی هم بالا آمد، این است که آن مکان مقدّس را حایر حسینیّه علیه السلام می نامند (۴) ۱۵۰.

الفصلُ السّادس در بیان بنای شهر مکّه

چنین نوشته اند (۵) ۱۵۱ که حضرت ابراهیم علیه السلام در بادیه شام نزول فرموده بود، چون اسماعیل علیه السلام از هاجر علیها السلام متولّد شد غیرت ساره به حرکت آمده قسم یاد کرد که هاجر را

۱- – بحار ۱۱/ ۳۲۵ ب ۳ ح ۴۳ و ۹۶/ ۵۸ ب ۵ ح ۱۴؛ علل الشرایع ۲/ ۳۹۹ ب ۱۴۰ ح ۵؛ قصص راوندی/ ۸۳ ف ۳ ح ۷۳.

۲- – ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۴۳؛ شرح نهج ۱۳/ ۱۶۲؛ بحار ۹۶/ ۶۴ ب ۵ ح ۴۲؛ تفسیرعیاشی ۱/ ۶۰ ح ۱۰۰؛ مستدرک ۹/ ۳۲۸ ح ۱۱۰۱۶- ۹.

۳- – در مورد کربلاء روایت مؤیّد مطلب فوق، در این منابع نقل شده است: مستدرک ۱۰/ ۳۲۴ ب ۵۱ ح ۱۲۰۹۸- ۶؛ بحار ۱۰۹/ ۹۸ ب ۱۵ ح ۱۵؛ کامل الزیارات/ ۲۶۹ ب ۸۸ ح ۸.

۴- – بحار ۸۶/ ۸۹ و ۹۸/ ۱۱۷.

۵- – مجمع البیان ۱/ ۱۸۹- ۳۸۸؛ قصص جزائری/ ۱۲۴- ۱۲۲ ف ۴؛ و بطور مشروح در بحار/ جلد ۱۲.

ناقص نماید، پس ابراهیم علیه السـلام فرمود که از جهت قسم، هاجر را ختنه نمود (۱) ۱۵۲؛ بدان سبب تا حال ختنه دختران در میان عرب و اهل حبشه باقی مانـده و در شـریعت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نیز سـنّت شده (۲) ۱۵۳، و سـاره را از جهت نبودن اولاد غمی شدید روی داده دوباره به غضب آمده قسم خورد که دیگر بار با هاجر در یک بلد ساکن نشود، و به ابراهیم علیه السلام گفت که:

اسـماعیل علیه السلام را با هاجر به صحرایی ببر که در آن آب و زراعت و عمارت نباشد. و متّصل آن حضرت را درباره هاجر آزار می کرد، و به این سـبب ابراهیم علیه السـلام نیز غمگین بود، چون شـکایت این واقعه را به خداوند عالم نمود وحی رسید که: مَثَلِ زن، مَثَلِ دنـده کج است، اگر او را به حال خود گذاری از آن متمتّع می شوی و اگر راست کنی می شـکند (۳) ۱۵۴. پس امر فرمود که در این بـاره اطاعت سـاره کنـد، نظر به حقوق بسـیار که به ابراهیم علیه السـلام دارد، پس هاجر و اسـماعیل علیهما السـلام را از نزد ساره بیرون برده گفت: الهی به کدام مکان ببرم اینها را؟ فرمود: بسوی حرم من و جایی که محلّی ایمن گردانیده ام، که هر که داخل آن شود ایمن باشد، و اوّل بقعه ای از زمین که خلق کرده ام، و آن مکّه است.

پس جبرئیل، براق را برای ایشان فرود آورد و هر سه را به براق سوار کرده و ابراهیم علیه السـلام یک مشک آب و قدری آرد برای آذوقه آنها با خود برداشـته روانه شد، پس به هر محلّ نکویی که می رسـید که در آنجا درختان و نخلستان و زراعت بود می پرسید که:

یا جبرئیل، اینجا محل موعود است؟ می گفت: نه دیگر برو. تا آنکه به مکّه رسید پس ایشان را در موضع خانه کعبه گذاشت و ابراهیم علیه السـلام عهد کرده بود با ساره که فرود نیاید تا بسوی او برگردد، چون در آن مکان فرود آمدند آنجا درختی بود، هـاجر عبـایی به روی آن درخت پهن کرده بـا فرزنـد خود در سـایه آن قرار گرفت، چون ابراهیم علیه السـلام آنها را گذاشـته خواست برود، هاجر گفت: یا ابراهیم، به که می گذاری ما را، در موضعی که

۱- – وسایل ۲۱/ ۴۴۳ ب ۵۸ ح ۲۷۵۳۶؛ مستدرک ۱۵/ ۱۵۲ ب ۴۲ ح ۱۷۸۳۱- ۴؛ علل الشرایع ۲/ ۵۹۶ ب ۳۸۵ ضمن ح ۴۴؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۲۴۵ ب ۲۴ ح ۱؛ بحار ۱۲/ ۱۰۰ ب ۵ ح ۷.

۲- – استحباب ختنه دختران: شرایع الاسلام ۲/ ۵۶۵؛ اللمعه الدمشقیه ۵/ ۴۴۷؛ مسالک الافهام ۸/ ۴۰۵؛ به سنّت های روز هفتم ولادت اطفال در کتب فقهی مراجعه شود. م.

۳- – کافی ۵/ ۵۱۳ ح ۲؛ وسایل ۲۰/ ۱۷۳ ب ۹۰ ح ۲۵۳۴۶؛ بحار ۱۲/ ۱۱۶ ب ۵ ح ۵۰؛ قصص جزائری/ ۱۲۲ ف ۴.

مونسی نیست و آبی و زراعتی نیست؟ آیا ما را به امر الهی گذاشته می روی، یا از پیش خود این مکان را اختیار فرموده؟ گفت: خدا مرا امر کرده که شما را در اینجا بگذارم.

هاجر گفت: پس او ما را ضایع نخواهد گذاشت. پس برگشت، چون رسید به کُدَیّ (۱) ۱۵۵ (که کوهی است در ذی طُوی (۲) ۱۵۶) نظری به جانب اسماعیل و هاجر کرده گفت: ای خدا، من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را در وادی که در آن زراعتی نیست نزد خانه محترم تو، ای خدا، برای آنکه نماز خود را برپا دارند، پس بگردان دلهای چندی از مردمان را که مایل باشند بسوی ایشان و خواهان آنها باشند، و روزی کن به ایشان از میوه ها؛ شاید که ایشان شُکر کنند تو را (۳) ۱۵۷. پس روانه شد و هاجر در آنجا ماند؛ و در (۴) ۱۵۸ جای دیگری از قرآن مجید این دعا را از قول ابراهیم علیه السلام نقل می فرمایند: ی اذْ قالَ ابْراهیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً امِناً وَ ارْزُقْ اهْلَهُ مِنَ الَّثمَراتِ ی (۵) ۱۵۹، پس خدا دعای او را مستجاب نموده امر کرد به جبرئیل که قریه طایف را از اردن شام از قعر زمین بکند با درختان و میوه ها و مزرعه ها و هوا و آبش، و در محلّی که الحال طایف است قرار دهد، پس جبرئیل چنان کرد و آن را هفت مرتبه بر دور کعبه طواف داده در محلّش نهاد، به این جهت او را طایف گفتند؛ چنانچه از امام رضا علیه السلام روایت شده (۶) ۱۶۰.

و در آیه شریفه که (ابراهیم علیه السلام دعا کرد که: خداوندا بگردان این بلد را شهر ایمن از قحط و مسخ (۷) ۱۶۱ و خَسف (۸) ۱۶۲ و غیر آن از انواع عذاب، و روزی کرامت فرما اهل آن را از

۱- - کُدَی و کداء: جبلان و هما ثنیتان یهبط منهما الی مکّه کُدی و کداء دو کوهند که از آنها به مکّه فرود آیند؛ کتاب العین ۵/ ۳۹۵.

۲- - ذی طُوی: ... هو موضع بمکّه داخل الحرم و هو من مکّه علی نحو من فرسخ، تری بیوت مکّه منه موضعی است در مکّه و داخل حرم به فاصله یک فرسخی مکّه، خانه های مکّه از آنجا دیده می شوند؛ مجمع البحرین ۱/ ۲۷۸ (ماده طوا).

۳- - ترجمه این آیه شریفه است: ی رَبَّنا إنی اسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتی بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقیمُواالصَّلاهَ فَاجْعَلْ افْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوی الَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ ی؛ ابراهیم/ ۳۷.

۴- - عبارت متن «چنانچه در ...». مصح.

۵- - بقره/ ۱۲۶.

۶- - علل الشرائع ۲/ ۴۴۲ ب ۱۸۹ ح ۱ و ۲؛ بحار ۱۲/ ۱۰۹ ب ۵ ح ۳۱ و ۹۶/ ۸۰ ب ۸ ح ۲۲.

۷- - مَسْخ: صورت برگردانیدن و بدتر کردن. لغت نامه.

۸- - خَسْف: فرو بردن به زمین، غایب کردن در زمین. لغت نامه.

میوه ها) (۱) ۱۶۳، معنی «میوه» بنا به تفسیری همان بود که ذکر شد (۲) ۱۶۴.

و بعضی فرموده که مروی است از امام صادق علیه السلام که مقصود از «ثمرات»، ثمرات قلوب است، یعنی: بینداز به دلهای مردم، محبّت ایشان را، و قلوب مردم را مایل فرما به آنها، و شاید این تفسیر آیه شریفه است که در سوره ابراهیم علیه السلام فرمود: ی و اجْعَلْ افْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی الَیْهِمْ ی ۱۶۵؛ چنانکه ابتدای استجابت دعای ابراهیم علیه السلام از این شد که آب زمزم از زیر پای اسماعیل علیه السلام درآمد، چنانچه تفصیلًا مذکور خواهد شد ان شاءاللّه تعالی.

پیدایش آب در مکّه و نتایج آن

قبیله جُرهُم در ذوالمجاز و عرفات فرود آمده بودند پس چون آب در مکّه ظاهر شد، مرغان و حیوانات صحرا نزد آب جمع شدند، جرهم چون مرغان و وحشیان را دیدند دانستند که آنجا آب به هم رسیده، چون به آن موضع آمدند، زن و طفلی را دیدند که در زیر درختی قرار گرفته اند و آب از برای ایشان ظاهر شده است، از هاجر پرسیدند که تو کیستی و قصه تو و این کودک چیست؟ گفت: من، مادرِ فرزندِ ابراهیم خلیل الرّحمن علیه السلام هستم، و این پسر اوست، و خدا او را امر فرموده که ما را در اینجا بگذارد. گفتند: رخصت می دهی ما را که نزد شما باشیم؟ چون روز سیُّم ابراهیم علیه السلام به طیّ الارض (۳) ۱۶۶، به دیدن ایشان آمد هاجر گفت: یا خلیل اللّه، اینجا قومی هستند از

۱- - بقره/ ۱۲۶.

۲- - مراد آوردن قریه طایف و میوه ها و ثمرات آن است که پیشتر ذکر شد. م. - ابراهیم/ ۳۷.

۳- - در «لسان» آمده است: اطْوِ لَنَا الأرض، أی قَرِّبْها لَنا وَ سَهِّلِ السیرَ فیها حَتّی لا تَطول عَلَینا «اطْوِ لَنَا الارض» به معنی آنست که راه را بر ما نزدیک و سیر را آسان گردان به گونه ای که به درازا نکشد؛ لسان العرب ۱۵/ ۱۸. «طیّ الارض» در لغت، پیمودن مسافت به آسانی است ولی در اصطلاح، کرامتی است از اولیاء اللّه، که مسافتهای دور را در زمانی اندک می پیمایند، بعنوان نمونه می توان به سیر امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به مدائن، جهت تجهیز و تدفین پیکر جناب سلمان رضی الله عنه و بازگشت به مدینه، در فاصله زمانی بین صبح تا ظهر یک روز اشاره نمود؛ جهت آگاهی بیشتر، به بحار ۳۶۸/ ۲۲ ب ۱۱ ح ۷ و ۳۹/ ۱۴۲ ب ۸۰ ح ۷ و الخرائج ۲/ ۵۶۲ مراجعه شود. م.

جرهم، سؤال می کنند که رخصت فرمایی نزد ما باشند، آیا رخصت می دهی ایشان را؟

فرمود: بلی. پس هاجر جرهم را اذن داد که نزدیک ایشان فرود آمدند و خیمه های خود را زدند، و هاجر و اسماعیل علیه السلام با ایشان انس گرفتند. در مرتبه سیّم که ابراهیم علیه السلام به دیدن ایشان آمد، کثرت مردم و آبادی در دور ایشان دیده، شاد شد. پس اسماعیل نشو و نما کرد و هر یک از قبیله جرهم، یک گوسفند و دو گوسفند به اسماعیل علیه السلام بخشیدند تا اینکه گله بسیار به هم رسانید و به آن تعیُّش (۱) ۱۶۷ می کردند، تا آنکه اسماعیل علیه السلام به حدّ بلوغ رسید، پس خدا امر فرمود به ابراهیم علیه السلام که خانه کعبه را بنا کند. آن حضرت شروع به بنا کرد (۲) ۱۶۸، چنانچه تفصیلش خواهد آمد ان شاءاللّه تعالی.

و اسماعیل علیه السلام از قبیله جُرهُم زنی اختیار فرمود و فرزندی از او به هم رسید، بعد از او چهار زن دیگر اختیار فرمود، از هر یک چهار پسر خدا عطا فرمود، و در عرض موسم حجّ (۳) ۱۶۹، ابراهیم علیه السلام وفات یافت، اسماعیل به آن اطّلاعی نیافت تا اینکه موسم رسید و اسماعیل علیه السلام مهیّای ملاقات پدر گردید، جبرئیل نازل شد و تعزیه گفت اسماعیل علیه السلام را به ابراهیم علیه السلام و گفت: ای اسماعیل، مگو در مرگ پدرت چیزی که خدا را به خشم آورد.

و گفت: ابراهیم علیه السلام بنده ای بود از بندگان خدا، او را به جوار رحمت خود خواند و او اجابت کرد. و او را خبر داد که به پدر خود ملحق خواهد شد (۴) ۱۷۰. پس اسماعیل علیه السلام مدّتی بعد از ابراهیم علیه السلام عمر نموده وفات یافت در حالتی که یک صد و سی سال داشت (۵) ۱۷۱.

منقول است که پیوسته فرزندان اسماعیل علیه السلام والیان کعبه بودند و برای مردم، حجّ و امور دین ایشان را برپا می داشتند، و بزرگی از بزرگ میراث می بردند تا آنکه زمان عدنان بن ادَد (۶) ۱۷۲ شد (که پشت هشتم بود از اولاد اسماعیل علیه السلام)، پس دلهای ایشان

۱- – تَعَیُّش: به تکلّف اسباب معیشت ساختن و طلب کردن آن را. لغت نامه.

۲- – مستدرک ۱۴/ ۲۵۴ ب ۷۰ ح ۱۶۶۳۳- ۱؛ بحار ۱۲/ ۹۷ ب ۵ ح ۶ و ۹۶/ ۳۶ ب ۴ ح ۱۵؛ قصص جزائری/ ۱۲۲ ف ۴؛ تفسیرقمی ۱/ ۶۰.

۳- – عبارت «در عرض موسم حجّ» در اینجا، مقابل «در طول موسم حجّ»، و به معنای فاصله بین دو موسم حجّ متوالی است؛ این مطلب به کنایه عبارات بعدی درک می گردد. م.

۴- – بحار ۱۲/ ۹۶ ب ۵ ح ۵؛ علل الشرایع ۲/ ۵۸۸ ب ۳۸۵ ح ۳۲؛ قصص جزائری/ ۱۲۱؛ قصص راوندی/ ۱۱۴ ف ۳.

۵- – بحار ۱۲/ ۱۱۳ ضمن ح ۴۱.

۶- – عبارت متن «آذر». م.

سنگین شده و فساد میان ایشان به هم رسید و بدعتها در دین احداث نمودند، و بعضی از ایشان بعضی را از حرم بیرون کردند، پس بعضـی برای طلب معاش و تحصـیل مال، و بعضی از خوف قِتال (۱) ۱۷۳ و جِدال (۲) ۱۷۴، متفرّق شدند و بسیار از آیین ملت حنیفه ابراهیم علیه السـلام میان ایشان مانـده بود، ماننـد حرمت مادر و دختر، و سایر آنچه که خـدا در قرآن حرام فرموده، مگر حَلیله (۳) ۱۷۵ پـدر و خواهر و جمع میان دو خواهر، که اینها را حلال می دانسـتند و اعتقاد به حـجّ و تلبیه و غسل جنابت داشـتند ولیکن در حـجّ و تلبیه بـدعتها احـداث کرده بودنـد و بت پرستی و کلمه شـرک را به آن ضمّ کرده بودند (۴) ۱۷۶ (و حضـرت موسی علیه السلام در زمان مابین اسماعیل علیه السلام و عدنان مبعوث گردید)، و نوشته اند که معد بن عدنان ترسید که حرم منـدرس گردد میله هـای حرم را نصب کرد، و چون قبیله جرهم بر مکّه غـالب شدنـد، ولایت کعبه را ایشان متصـرّف گردیدند و از یکدیگر میراث می بردند تا اینکه ایشان نیز شروع به ظلم و فساد کرده حرمت مکّه را ضایع نمودند و اموال کعبه را متصـرّف شدنـد، و ظلم می کردنـد بر هر که داخل مکّه می شـد، و طغیان بسـیار کردنـد، پس خـدا مسـلّط ساخت بر ایشان رُعاف (۵) ۱۷۷ و طاعون (۶) ۱۷۸ را، و اکثر ایشان هلاک شدنـد، پس قبیله خزاعه ازدیادِ جمعیت کرده، باقیمانده جُرهُم را از حرم بیرون کردنـد، ایشان به زمین جهنیه رفتنـد و چون قرار گرفتنـد سـیلی آمـده همه را هلاک کرد. بعد از آن، خزاعه والیان کعبه بودند تا اینکه قُصَیّ بن کلاب، پدر عبدمناف، جدّ رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله، بر خزاعه غالب شد و خزاعه را بیرون کرد و کعبه را تصرّف نمود و ولایت کعبه در اولاد او ماند تا زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله (۷) ۱۷۹.

و مکّه الآن شهری است بزرگ، طولانی، غیر مستقیم، و اطراف عرضیّه آن تماماً کوه

۱- – قِتال: مقابله، با یکدیگر کارزار کردن. لغت نامه.

۲- – جِدال: خصومت کردن با کسی. لغت نامه.

۳- – حَلیلَه: زوجه، منکوحه. لغت نامه.

۴- – کافی ۴/ ۲۱۰ ح ۱۷؛ بحار ۱۵/ ۱۷۰ ب ۱ ح ۹۷.

۵- – رُعاف: خون بینی، خونی که از دماغ به راه بینی برآید. لغت نامه.

۶- – طاعون: مرگامرگی، شآمت و مرگ عام. لغت نامه.

۷- – کافی ۴/ ۲۱۱ ح ۱۸؛ بحار ۱۵/ ۱۷۰ ب ۱ ح ۹۷.

است، و ابتدای آن از سمت مدینه و جدّه موضعی بوده که آن را شُبَیْکَه (۱) ۱۸۰ می گویند لکن این اوقات، خانه ها زیاد شده تـا نزدیک بئر طَوِیّ (۲) ۱۸۱ و قبر شیخ محمود بن ابراهیم بن ادهم، و انتهـای آن از سـمت عرفـات، مُعلّی می باشـد که آنجا مقابر اشـراف و بزرگان مکّه است و گنبـدهای بلند در آنجا هست، و حَجُون (به تقدیم حاء مفتوحه بر جیم مضـمومه) نزدیک مُعلّی است و عبارت است از سراشیبی در راه که دو طرف او را دیوار کشیده اند که او را مدنیین (۳) ۱۸۲ (۴) ۱۸۳ نیز گویند، و چون کسـی از سمت مدینه به حج آید، سنّت است که از آنجا داخل مکّه شود، و بعضی این را نسبت به هر حاجی سنّت می دانند، و آن سمت یَمن، مخرج سیل و آب باران است که داخل مکّه شود و قریب به مولد حمزه عمّ پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و آنجـا را بازان (۵) ۱۸۴ می گوینـد، و در این ازمنه، عمـارات در آنجـا زیـاد شـده. و عرض مکّه از یمین داخـل از راه مـدینه، جبل ولی است که به سـمت بئر طوی است، و بعد از آن جبل جَزَل (به فتح جیم و زاء با نقطه قبل از لام)، و آن را جبل احمر نیز گوینـد، و بالاـی این دو جبـل خـانه هـا هست، و آخرش جبـل قَوْن است (به فتـح قـاف و سـکون راء قبـل از نـون)، و عمارت از دامن قرن بالا نرفته است، و از یسار داخل تا نصف بیشتر کوه ابوقبیس است، و ابوقبیس و جَزل را خشیان گویند.

۱- – الشُبَیْکَه: ماء أو موضع بطریق الحجاز نام آب یا جایی باشد در راه حجاز؛ لسان العرب ۱۰/ ۴۴۶ (ماده شبک).

۲- – بِئرِ طَوِیّ یا چاه طَوِیّ، چاهی که آن را عبد شـمس بن عبدمناف حفر نموده و محل آن در خانه ابن یوسف دربطحاء بوده است؛ ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۷۷.

۳- – عبارت متن «مدیثین». م.

۴- – عقبـه مـدنیین: گردنـه ای کـه ورودی شـهر مکّـه از راه مـدینه بـوده است، این گردنه در اغلب روایـات بـا این نـام، و در معدودی از روایات (از جمله وسائل ۱۲/ ۳۹۵ ب ۴۵، باب قطع التلبیه فی العمره المفرده)، با نام «عقبه المدینین» ذکر شده است که احتمالًا مربوط به اغلاط کتابتی بوده است؛ از توضیحات آقای دکتر مهـدوی در ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۶۳ نیز چنین بر می آید که آن محل امروزه مشهور به گردنه حجون است. م.

۵- – بـازان: یکی از دربهـای ورودی مسـجدالحرام اسـت ... چشـمه معروف مکّه که نـامش بـازان است نزدیـک آن است ...؛ ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۳۶۹.

و چنین می گوینـد که تخمیناً دو صـد سال قبل از این، خانه های مکّه را شـمرده انـد، تخمیناً هفتاد هزار خانه بوده، و مساحت مکّه از شبیکه تا مُعَلّاه (۱) ۱۸۵، با پیـچ و خم راهها و بازارها، چهار هزار و یک صد و هفتاد و دو ذرع است، و از مخرج سـیل تا مُعلّی (۲) ۱۸۶ نیز همین قـدر است، و از کوههـای مکّه، حیوان بـا بـار عبور نمی توان کرد مگر از سه راهِ حجون و شبیکه و مخرج سیل که آن را مستفله و مَسفَله (۳) ۱۸۷ نیز گویند.

الفصلُ السّابع در بنای کعبه

بـدان که مکان مقـدّس کعبه، اوّل زمین و بقعه است که خلق شده قبل از خلقت تمام بقاع کره ارض، و از آنجا پهن شده سایر بقاع؛ چنانچه حضـرت امیر علیه السـلام در جواب شامی که می پرسید که چرا نامیده شد مکّه به امّ القری؟ فرمود: بجهت آنکه زمین پهن گردیـد و مبسوط شـد از زیر آن (۴) ۱۸۸. پس آن بقعه مبـارکه در خلقت، از آنهـا سـابق و به منزله امّ (۵) ۱۸۹ می باشد، و سایر بقاع مَسبوق (۶) ۱۹۰ و به منزله نِتاج (۷) ۱۹۱ می باشد.

فی الحـدیث: امام باقر علیه السـلام می فرمایـد که: زمانی که خلّاق عالم اراده فرمود که خلق کنـد زمین را، امر فرمود بر بادها، پس زدند خودشان را بر متن آب و سینه آن، تا آنکه از تصادم باد به آب، موج به هم رسید، و بعد از تزاحم امواج به همدیگر کف به عمل آمد مثل روغن مَسکِه (۸) ۱۹۲ و تمامش یک کف شد، پس جمع فرمود آنها را در موضع بیت،

۱- – معلّاه: موضع مرتفعی است در بالای مکّه نزدیک دامنه کوه حجون، که در آن مقبره مشهور مکّه بنام «قبرستان معلّاه» قرار دارد، اهل مکّه آن را مخفّف نموده، «مُعلّی» گویند؛ (شفاء الغرام ۱/ ۴۱). عبارت متن «مُعلّا». م.

۲- – عبارت متن «معلّا». م.

۳- – مَسْفَلَه: اسفل و قسمت پایین؛ محلّه ای است در پایین مکّه. لغت نامه گویند در حال حاضر محلّ معروفی است در مکّه.

۴- – بحار ۱۰/ ۷۵ ب ۵ ح ۱ و ۵۴/ ۶۴ ح ۳۵ و ۹۶/ ۷۹ ب ۸ ح ۱۷؛ علل الشرایع ۲/ ۵۹۳ ب ۳۸۵ ح ۴۴؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۲۴۰ ب ۲۴ ح ۱.

۵- – امّ: مادر، والده. لغت نامه.

۶- (۷)

۷- – مَسْبوق: آنکه کسی یا چیزی بر او سابق باشد. لغت نامه.– نِتاج: نسل، نژاد، زاده. لغت نامه.

۸- – مَسْکِه: چربی که از ماست گیرند، زبد. لغت نامه.

پس آن را قرار داد کوهی از کف، و منجمد شد و پهن نمود از زیر آن زمین را (۱) ۱۹۳. چنانچه روایت شده که یافتند در سنگی از سنگهای بیت که در او نوشته شده بود

«إنی أنَا اللّهُ ذُو بَكَّه خَلَقتُها يَومَ خَلَقتُ السَّمواتِ وَ الْأرضَ وَ يَومَ خَلَقتُ الشَّمسَ وَ الْقَمَرَ وَ خَلَقتُ الْجَبَلَينِ وَ حَفَفْتُها بِسَبْعَهِ أمْلاكٍ حَفيفاً» (۲) ۱۹۴،

یعنی: بدرستی که منم آن خدایی که صاحب مکّه هستم، و خلق کرده ام آن مکّه را روزی که خلق کرده ام سماوات و ارضین را، و روزی که خلق کردم دو کوه، و پیچیده کردم آن دو کوه را به هفت ملك، پیچیدنی سزاوار و لایق. شاید مُراد به هفت ملك، اقالیم سبعه (۳) ۱۹۵ ارض باشد، و این فرمایش که «خلق کردم آن را روزی که خلق کرده ام آسمانها و زمینها را و آفتاب و ماه را» منافات ندارد با قول اوّلی که از همه اجزای زمین مقدّم خلق شده، جهت اینکه بلاتشبیه، این فرمایش به منزله آن است که در عُرف، کسی از کسی می پرسد که فلان متاع را کی گرفته ای؟ می گوید: در فلان سفرم. دیگر ساکت است از اینکه در اوّلِ سفر گرفته یا در آخر آن؛ مُراد ازمنه متقاربه است،

و هرگاه به نظر کسی بیاید در آن روز خلق شدن، مستلزم شرافت نیست بجهت اینکه سایر مساجد و بلکه هر قطعه ای از قطعات زمین همان وقت خلق شده؛ و این منظور مدفوع (۴) ۱۹۶ است:

اوّل، به این تقریب که صاحبِ (۵) ۱۹۷ این نظر ایراد می کند، لازم می آید، العیاذُ بِاللّه، کلامی باشد لغو، و کلام لغو از حکیم صادر نمی شود.

ثانیاً، غرض آن است که در همان روز خلق شده به عنوان امتیاز و معبدیّت و توجّه تمام؛

چنانچه در حدیث وارد شده که:

«إنَّ اللّهَ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَیءٍ شَيْئاً وَ اخْتَارَ مِنَ الْأرْضِ مَوْضِعَ الْكَعْبَهِ» (۶) ۱۹۸،

یعنی: بدرستی که خدواند عالم اختیار فرموده از هر چیز چیزی را، و

۱- – کافی ۴/ ۱۸۹ ح ۷؛ الفقیه ۲/ ۲۴۱ ح ۲۲۹۶؛ وسایل ۱۳/ ۲۴۱ ب ۱۸ ح ۱۷۶۴۶؛ بحار ۵۴/ ۲۰۴ ح ۱۵۰.

۲- – (در بعضی منابع با اندکی تغییر) مستدرك ۹/ ۱۹۱ ب ۳۶ ح ۱۰۶۴۷- ۲ و ۹/ ۳۳۵ ب ۱۲ ح ۱۱۰۳۳- ۳؛ بحار ۵۴/ ۶۵ ح ۴۰ و ۹۶/ ۶۲ ب ۵ ح ۳۸؛ تفسیرعیاشی ۱/ ۱۸۷ ح ۹۷.

۳- – اقالیم سَبعَه: هفت کشور، هفت بخش زمین. لغت نامه.

۴- – مَدفوع: رانده شده. لغت نامه.

۵- – عبارت متن «صاحب». م.

۶- - وسایل ۱۳/ ۲۴۲ ب ۱۸ ح ۱۷۶۴۹؛ الفقیه ۲/ ۲۴۳ ح ۲۳۰۶.

اختیار کرده از زمین موضع کعبه را. این است که در هر زمانی از ازمِنه (۱) ۱۹۹، مورد نوعی از انواع توجّهات خداوندی شده و تشکّلات و هیئاتِ متعدّده به هم رسانیده؛ چنانچه از حضرت امیر علیه السلام سؤال می کنند از اوّل بقعه از زمین که مبسوط گردید ایّام طوفان اوّلی، می فرماید:

«مَوْضِعَ الْكَعْبَه»

و می فرماید که: بود آنجا زَبرجَد (۲) ۲۰۰ خَضراء (۳) ۲۰۱.

و از امام صادق علیه السلام مروی است که: چون آدم علیه السلام بر زمین آمد، خداوند عالم زمین را از برای او مرتفع گردانید تا همه آن را دید، ندا رسید که این همه از برای تو است. دید موضع کعبه را قطعه ای از زمین سفید و نورانی مثل نور آفتاب و ماه، گفت: خداوندا این زمین نورانی چیست؟ گفت: این حرم من است در زمین، و بر تو قرار یافت هر روز هفت طواف (۴) ۲۰۲ نمایی آن را. و همان زمین پاک، به همین منوال سفید و نورانی بود تا اینکه قابیل هابیل را کشت، سیاه گشت (۵) ۲۰۳.

مروی است که زراره گوید: عرض کردم خدمت امام صادق علیه السلام که: خدا مرا فدای تو گرداند، چهل سال است که از شما مسائل حجّ می پرسم و جواب می گویید! فرمود:

یا زراره، خانه ای که حج شده است پیش از آدم علیه السلام به دو هزار سال، می خواهی که مسائل او را تمام کنی در چهل سال (۶) ۲۰۴؟!

و در روایت وارد است که: قبل از آدم علیه السلام در آن موضع، خانه ای بود که آن را بیت الضراح (۷) ۲۰۵ می گفتند و ملائکه طواف آن می کردند، چون آدم علیه السلام به زمین هبوط

۱- – ازْمِنَه: زمانها. لغت نامه.

۲- – زَبَرْجَد: نوعی زمرد باشد ...، سنگی است گرانبها. لغت نامه.

۳- – بحار ۱۰/ ۷۸ ب ۵ ح ۱ و ۵۴/ ۶۴ ح ۳۵ و ۹۶/ ۵۹ ب ۵ ح ۲۳؛ علل الشرایع ۲/ ۵۹۴ ب ۳۸۵ ح ۴۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۲۴۳ ب ۲۴ ح ۱.

۴- – در منابع مورد استفاده، «هفتصد طواف» نقل شده است. م.

۵- – کافی ۴/ ۱۸۹ ح ۴؛ الفقیه ۲/ ۲۴۲ ح ۲۳۰۳؛ وسایل ۱۳/ ۳۰۳ ب ۴ ح ۱۷۸۰۴؛ بحار ۱۱/ ۲۱۷ ب ۴ ح ۳۰؛ المناقب ۴/ ۲۶۸.

۶- – الفقیه ۲/ ۵۱۹ ح ۳۱۱۱؛ وسایل ۱۱/ ۱۲ ب ۱ ح ۱۴۱۱۸.

۷- – عبارت متن «بیت الصراخ». م.

نمود (۱) ۲۰۶ مأمور شد که حج کند و طواف آن نماید، و در زمان طوفان، آن را به آسمان چهارم بردند و ملائکه سماوات طواف آن می کنند (۲) ۲۰۷.

و در روایت دیگر آمده است که: زمان طوفان نوح علیه السلام، خدا خانه کعبه را مرتفع نموده به آسمان برد، آن وقت از یاقوت سرخ بود (۳) ۲۰۸، و الحال در آسمان چهارم است و آن را بیت المعمور گویند و قبله ملائکه است (۴) ۲۰۹.

و منقول است که چون خدا به ملائکه فرمود که من در زمین می خواهم خلیفه ای قرار دهم، ملائکه به فریاد آمده گفتند: الهی او را از ما قرار ده، کسی که عمل کند در میان خلق به طاعت تو؛ پس خدا فرمود: بدرستی که من می دانم آنچه را که شما نمی دانید (۵) ۲۱۰.

پس ملائکه گمان بردند که این، غضبی بود از خدا بر ایشان، پس پناه به عرش بردند و به دور آن طواف می کردند، پس خدا امر فرمود به خانه ای از مرمر که سقفش از یاقوت سرخ بود و ستونهایش از زبرجد (۶) ۲۱۱ که دور آن طواف کنند، و هر روز هفتاد هزار ملک داخل آن می شدند که بعد از آن تا روز وقتِ معلوم، دیگر آنها داخل آن خانه نمی شوند، و فرمود که: وقتِ معلوم روزی است که در او صور می دمند (۷) ۲۱۲.

و به روایت دیگر از امام صادق علیه السلام سؤال کردند از ابتدای طواف خانه کعبه، فرمود که: خدا چون خواست که آدم را خلق کند، به ملائکه گفت که: من در زمین می خواهم خلیفه ای قرار بدهم، پس دو ملک از ملائکه گفت که: آیا کسی را خلیفه می گردانی که افساد کند در زمین و خونها بریزد؟ (۸) ۲۱۳ پس حجابها میان ایشان، و نور عظمت الهی که

۱- – هُبوط: فرود آمدن از بالا. لغت نامه.

۲- – عوالی اللآلی ۲/ ۸۳ ح ۲۲۵.

۳- – بحار ۹۶/ ۶۴ ب ۵ ح ۴۷؛ تفسیرعیاشی ۱/ ۶۰ ح ۱۰۰.

۴- – برخی از روایاتِ دالّ بر این مطلب عبارتند از: کافی ۴/ ۱۹۵ ح ۲؛ مستدرک ۹/ ۳۳۷ ب ۱۲ ح ۱۱۰۳۵- ۵؛ بحار ۵/ ۳۳۰ ب ۱۷ ح ۳۴.

۵- – مضمون این آیه شریفه است: ی وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَهً قالُوا أَتَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنی أَعْلَمُ ما لاتَعْلَمُونَ ی بقره/ ۳۰.

۶- – زَبَرْجَد: نوعی زمرد باشد ...، سنگی است گرانبها. لغت نامه.

۷- – بحار ۱۱/ ۱۰۸ ب ۱ ح ۱۷ و ۵۴/ ۳۶۷ ب ۴ ح ۴ و ۹۶/ ۳۲ ب ۴ ح ۷؛ علل الشرایع ۲/ ۴۰۲ ب ۱۴۲ ح ۲؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۲۸- ۲۶.

۸- – مضمون آیه شریفه ۳۰ از سوره مبارکه بقره است که پیشتر نقل شد. م.

پیشتر مشاهده می کردند به هم رسید، دانستند که حقّ تعالی به غضب آمده از گفتار ایشان، پس بسیار ملائکه گفتند که چه چاره کنیم و چگونه توبه نماییم؟ گفتند: ما از برای شما توبه نمی دانیم مگر آنکه پناه برید به عرش، پس پناه به عرش آوردند تا خدا توبه ایشان را فرستاد و حجابها از میان ایشان و نور الهی برداشته شد، پس خواست که به این روش او را عبادت کنند، پس خانه کعبه را در زمین خلق فرمود که هر روز هفتاد هزار ملک داخل می شوند که دیگر بر نمی گردند تا روز قیامت (۱) ۲۱۴.

و مروی است که در زیر عرش، خانه ای وضع کردند که او را بیت المعمور گویند، و ملائکه سماوات که طواف عرش می کردند مأمور شدند که طواف آن کنند بجهت سهولت تکلیف ایشان، و بعد از آن، ملائکه زمین مأمور شدند که در موضعی که خانه کعبه واقع شده خانه ای بنا کنند بر شکل و هیئت آن، و طولًا و عرضاً، و نامش را ضراح (۲) ۲۱۵ نهادند و خداوند ایشان را امر فرمود که طواف آن کنند چنانچه اهل آسمان طواف بیت المعمور می نمایند (۳) ۲۱۶.

و در حدیث دیگر وارد شده که: چون ملائکه به خدا ردّ کردند خلافت آدم را، دانستند که بد کرده اند، پشیمان شدند و پناه به عرش بردند و استغفار کردند، پس خدا خواست که به مثل این عبادت او را بندگی نمایند، پس خلق فرمود در آسمان چهارم خانه در برابر عرش که او را ضراح (۴) ۲۱۷ نامیدند، و در آسمانِ اوّل خانه ای برابر ضراح (۵) ۲۱۸ خلق فرمود که آن را معمور نامیدند، پس خانه کعبه را برابر بیت المعمور ساخت و امر نمود آدم را که طواف کند دور خانه کعبه، پس توبه او را قبول کرد، و این سنّت جاری شد تا روز قیامت (۶) ۲۱۹.

از ابن عبّاس مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بیت المعمور در آسمان است

۱- - بحار ۱۱/ ۱۰۹ ب ۱ ح ۲۳ و ۹۶/ ۳۱ ب ۴ ح ۶؛ علل الشرایع ۲/ ۴۰۲ ب ۱۴۲ ح ۳؛ و با تغییراتی در: کافی ۴/ ۱۸۷ ح ۱؛ وسایل ۱۳/ ۲۹۶ ب ۱ ح ۱۷۷۸۷.

۲- - عبارت متن «صراخ». م.

۳- - بحار ۵۵/ ۸ ب ۴؛ تصحیح الاعتقاد/ ۷۶.

۴- - عبارت متن «صراخ». م.

۵- - عبارت متن «صراخ». مصحح.

۶- - وسایل ۱۳/ ۲۹۶ ب ۱ ح ۱۷۷۸۸؛ بحار ۶/ ۹۶ ف ۲ ح ۲ و ۱۱/ ۱۱۰ ب ۱ ح ۲۴ و ۵۵/ ۵۸ ب ۷ ح ۵ و ۹۶/ ۳۳ ب ۴ ح ۱۰؛ علل الشرایع ۲/ ۴۰۶ ب ۱۴۲ ح ۷؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۲/ ۹۰ ب ۳۳ ضمن ح ۱.

و آن را ضراح (۱) ۲۲۰ می گوینـد، مثل بیت الحرام است و در مقابل او، طوری که هرگاه بیفتد بیت المعمور، می افتد بر بیت الحرام، و داخـل می شـود بر بیـت المعمـور هر روز هفتـاد هزار ملـک که دیگر ابـداً او را نمی بیننـد، و بـدرستی که برای بیت المعمور در آسمان، احترام و منزلت است به قدر احترام و منزلت کعبه (۲) ۲۲۱.

و این اخباری که ذکر شـد در اسـماء خانه ها و محلّ آنها، به ظاهر مختلف همـدیگر به نظر می آیـد شاید وجه جمع، این بوده باشـد که در هر یکی از سـماوات خـانه ای بوده که مکان و معبـد ملائکه بوده، بیت المعمور و ضـراح (۳) ۲۲۲ نامیده شود، و خودشان مقابل یکـدیگر باشـند چنانچه ازرقی از مجاهـد نقل کرده که: خدا آفرید موضع کعبه را پیش از آنکه چیزی از زمین خلق کند به دو هزار سال، و بدرستی که اساس کعبه در طبقه هفتم زمین است (۴) ۲۲۳، و کعبه یکی از چهارده خانه است که در هر آسمان یک خانه، و در هر زمین یک خانه است، و درِ هر یک از آنها مقابل دیگری است (۵) ۲۲۴.

و روایت است که (۶) ۲۲۵: چون آدم و حوّا علیهما السـلام، بجهت خوردن از شـجره منهیّه (۷) ۲۲۶، از بهشت بیرون آمدند، بجهت مفارقت قرب حقّ و نعمتهای بهشت، در غایت نادم و پشیمان شده به مقام تضرّع و التِجا (۸) ۲۲۷ به درگاه ربّ العالمین آمده، مناسب حال خودشان مناجاتها می کردند که این مختصر محلّ ذکر آنها نیست (۹) ۲۲۸، آخرالامر (۱۰) ۲۲۹ خلّاق عالم توبه ایشان را قبول فرمود باز گریه کردند، خطاب رسید که: من توبه شما را قبول کردم دیگر

۲۳۰ (۱۱)

۱- – عبارت متن «صراخ». م.

۲- – بحار ۵۵/ ۶۰ ب ۷ ح ۱۱.

۳- – عبارت متن «صراخ». م.

۴- – اخبار مکّه ۱/ ۳۲؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۲۶.

۵- – اخبار مکّه ۲/ ۱۲۴؛ ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۳۹۸.

۶- – بطور مشروح در: ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۰۲- ۴۰۰.

۷- – مَنهیّه: چیزهای نهی کرده شده و منع کرده شده. لغت نامه.

۸- – الْتِجا: التجاء، پناه آوردن. لغت نامه.

۹- – مناجاتهـای آدم و حوّا علیهما السـلام در ضـمن بسـیاری از روایات مربوط به خروج ایشان از بهشت و هبوط به زمین نقل شده است؛ این مناجاتها غالباً درباره حسـرت دوری از بهشت و وحشت از سـکونت در زمین و ناراحتی آنان بجهت محرومیّت از شـنیدن صـدای ملاـئکه است، جهت آگاهی بیشتر مراجعه شود به: کافی ۴/ ۱۹۵ ح ۱؛ وسایل ۱۳/ ۲۲۱ ب ۱۳ ح ۱۷۶۰۱؛ بحار ۱۱/ ۱۸۲ ب ۳ ح ۳۶؛ تفسیرعیاشی ۱/ ۳۵ ح ۲۱.

۱۰- – آخرالامر: عاقبت، در پایان کار. لغت نامه.

۱۱- مولی عبدالجبار شکوئی - سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

چرا گریه می کنید؟ گفتند ... که: به گریه می آورد ما را یاد کردن معاصی خود، و دوری از تسبیح و تقدیس و عبادت ملائکه. پس خدا به ایشان رحم کرده به جبرئیل وحی نمود که: ببر بسوی آنها خیمه از خیام بهشت، و تسلّی و صبر بده ایشان را بر مفارقت بهشت، و جمع کن میان آدم و حوّا را در آن خیمه که من رحم کردم ایشان را برای گریه ایشان و وحشت و تنهایی ایشان، و نصب کن خیمه را بر آن بلندی که میان کوههای مکّه است (یعنی جای خانه کعبه و پی های آن)، که پیشتر ملائکه بلند کرده بودند. پس جبرئیل خیمه را آورد، و آن مساوی ارکان (۱) ۲۳۱ و پی های کعبه بود، و در آنجا برپا کرد، و آدم را از صفا و حوّا را از مروه فرود آورد و هر دو را در میان خیمه جای داد، و عمود خیمه از یاقوت سرخ بود، پس نور و روشنی آن عمود جمیع کوهها و حوالی آنها را روشن کرد، و آن روشنی از هر طرف بقدر حرم (۲) ۲۳۲ مُمتدّ (۳) ۲۳۳ شد، پس به این سبب حرم محترم شد از برای حرمت خیمه و عمود، چون از بهشت بودند، و به این جهت خدا حسنات را در حرم مضاعف گردانید، و طنابهای خیمه از اطراف آن بقدر مسجد الحرام بود، میخهایش از شاخه های بهشت، و به روایت دیگر از طلای خالص بهشت بود، و طنابهایش از بافتهای ارغوانی بهشت بود، پس وحی به جبرئیل شد که: بفرست به خیمه هفتاد هزار ملك را که آن را حراست نمایند از متمرّدان جنّ، و مونس آدم و حوّا باشند، و طواف کنند به دور خیمه از برای تعظیم خیمه و کعبه. پس نازل شدند ملائکه و نزد خیمه می بودند و آن را حراست می کردند و طواف می نمودند در هر روز و شب، چنانچه در آسمان دور بیت المعمور طواف می کردند، و ارکان کعبه در زمین برابر بیت المعمور است که در

۱- - ارکان: جمع رکن، پایه ها. لغت نامه.

۲- - ازرقی در «اخبار مکّه» حدود حرم را چنین بیان کرده است: حدّ حرم در راه مدینه نرسیده به «تنعیم» و کنارخانه های قبیله غفار، و فاصله آن تا مکه سه میل است، در راه یمن کنار مسیل لبن و در گردنه لبن است و فاصله آن هفت میل است، در راه جدّه در منطقه اعشاش و در ده میلی مکّه است و در راه طایف در راه عرفات و یازده میلی مکّه است، در راه عراق در گردنه خل و کناره کوه مقطع و هفت میلی مکّه است، در راه جعرانه حد حرم، در راه خاندان عبداللّه بن خالد بن اسید و نُه میلِی مکّه است؛ ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۰۴- ۴۰۳.

۳- - مُمْتَدّ: کشیده شده و دراز شده. لغت نامه.

آسمان است (۱) ۲۳۴، پس خـدا وحی نمود بعـد از این به جبرئیل که: برو بسوی آدم و حوّا و آنها را دور کن از خانه من، که می خواهم گروهی از ملائکه را به زمین فرستم که بلند کنند پِی های خانه مرا از برای ملائکه و سایر خلق من از فرزندان آدم علیـه السـلام. پس جبرئیـل آنهـا را از خیمـه بیرون کرده و خیمـه را از آن مکـان برداشـت، و آدم را بـه صـفا و حـوّا را به مروه گذاشت و خیمه را به آسمان برد (۲) ۲۳۵.

ابن عبّاس گوید که: چون آدم علیه السلام از سرانديب (۳) ۲۳۶ متوجّه کعبه شد، به هر جا که قدم گذاشت معموره (۴) ۲۳۷ و آباد شد، و هر جا که اقامت نمود، شـهر و سواد اعظم (۵) ۲۳۸ شـد تا داخل حرم محترم مکّه شد، پس جبرئیل بال خود را بر جای کعبه زد و اساس را که قبل از این ملائکه گذاشـته بودند پیدا نمود، و ملائکه سـنگهای عظیم، که هر یک از آنها را سی نفر از آدم نمی تواننـد برداشت، از پنـج کوه آوردند: کوه لبنان (۶) ۲۳۹، طور سیناء (۷) ۲۴۰، طور زیتا (۸) ۲۴۱، جودی، حرا (۹) ۲۴۲. و آدم علیه السلام بنای خانه نمود تا مساوی روی زمین شد، پس خدا بیت المعمور را بجهت استیناس (۱۰) ۲۴۳ آدم علیه السلام فرستاده آن را به روی کعبه گذاشت، و بیت به همان وضع بود، پس دو چیز سبب شد که خدا او را به آسمان برد:

یکی طغیان و فساد قوم نوح علیه السـلام، چنانچه از حضـرت امیر علیه السلام منقول است که: اوّل چیزی که از آسمان به زمین نـازل شـد خـانه کعبه بـود از یـاقوت سـرخ، و چون زمـان نوح علیه السـلام قوم او در فسق و فجور افراط کردنـد خـدا آن را به آسمان برد، بعد از آن ابراهیم و

۱- – ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۴۰.

۲- – بحار ۱۱/ ۱۸۴ ب ۳ ح ۳۶.

۳- – سَرانديب: سانسکریت، سیلان، نام کوهی است مشهور که آدم علیه السلام از بهشت بدانجا فرود آمد و مقام کرد و نقش قدم او در آنجا هست. لغت نامه.

۴- – مَعْمورَه: تأنیث معمور، آباد. لغت نامه.

۵- – سَواد اعْظَم: هر شهر بزرگ عموماً، و مکّه معظّمه خصوصاً. لغت نامه.

۶- – عبارت متن «سلبنان». م.

۷- – سینا نام کوهی نزدیک ایله است، جودی و حرا هم نام دو کوه است؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۳۰ (پاورقی).

۸- – عبارت متن «طور زیناء»؛ در ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۲۹، ذیل این نام (در پاورقی) آمده است: کوهی که بر فراز آن درخت زیتونی قرار دارد و کنار پل خابور و نزدیک رأس عین است. م.

۹- – ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۲۹؛ شرح نهج ۱۳/ ۱۶۱ خ ۲۳۸.

۱۰- – استیناس: انس گرفتن، خو گرفتن. لغت نامه.

اسماعیل علیهما السلام به بنای آن مأمور شدند (۱) ۲۴۴.

دوّم طوفان نوح علیه السلام؛ چنانچه مروی است که چون ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام مأمور شدند به رفع قواعد کعبه گفتند: خدایا در کدام بقعه بنای آن کنیم؟ فرمود: در بقعه که قبّه (۲) ۲۴۵ آدم علیه السلام در آن بود تا به طوفان نوح علیه السلام. و چون تمام دنیا غرق شد، خدا آن قبّه (۳) ۲۴۶ را به آسمان برد، و امّا موضع آن قبّه غرق نشد و اصلًا آب به آن نرسید (۴) ۲۴۷.

لکن از قراری که بعضی از علما می فرمایند و آنچه از تتبع اخبار ظاهر می شود آن است که خانه کعبه تا حال، دوازده مرتبه بنا شده:

اوّل بنای ملائکه چنانچه ذکر شد.

دوّم بنای آدم علیه السلام و تفصیلش ایضاً گذشت.

سیّم بنای اولاد آدم علیه السلام، که از سنگ در اطراف مکان کعبه دیواری کشیدند و به طریق آدم علیه السلام طواف حجّ می کردند تا زمان نوح علیه السلام. چون در طوفان، بیت المعمور به آسمان رفت مکان کعبه تغییر به هم رسانید؛ و این قول با روایت سابقه منافات دارد: العلم عنداللّه.

چهارم بنای ابراهیم علیه السلام (۵) ۲۴۸: چون آب زمزم بیرون آمد و قبیله جُرهُم به اذن ابراهیم علیه السلام، مونس هاجر و اسماعیل علیهما السلام شدند، در مرتبه سیّم که ابراهیم علیه السلام به دیدن ایشان آمد، کثرت مردم و آبادانی در دور ایشان دیده شاد شد، تا آنکه اسماعیل به حدّ بلوغ رسید، پس خدا امر فرمود به ابراهیم علیه السلام که خانه کعبه را بنا کند، گفت: خداوندا، در

۱- - بحار ۹۶/ ۶۴ ب ۵ ح ۴۲؛ تفسیرعیاشی ۱/ ۶۰ ح ۱۰۰.

۲- - قُبَّه: قبه، بنای گرد برآورده چون گنبد. لغت نامه.

۳- - قُبَّه: قبه، بنای گرد برآورده چون گنبد. لغت نامه.

۴- - مستدرک ۹/ ۳۲۳ ب ۸ ح ۱۱۰۱۰- ۳؛ بحار ۹۶/ ۳۸ ب ۴ ح ۱۵؛ تفسیرقمی ۱/ ۶۱.

۵- - مطالب این قسمت بصورت تلفیقی از روایات مربوط به (بنای حضرت ابراهیم علیه السلام) است، بخشی ازمنابع آن، (اگرچه بطور پراکنده) عبارت است از: کافی ۴/ ۲۰۵ ح ۴ و ۴/ ۲۰۷ ح ۷؛ مستدرک ۹/ ۳۲۳ ب ۸ ح ۱۱۰۱۰- ۳؛ بحار ۳۸/ ۹۶ ب ۴ ح ۱۵ و ۱۲/ ۹۷ ب ۵ ح ۶ و ۹۶/ ۲۱۶ ب ۴ ح ۱؛ امالی طوسی/ ۴۷۶ ح ۱۰۴۱- ۱۰؛ تفسیرقمی ۱/ ۶۰؛ (لازم به ذکر است در جاهایی که ضرورت داشته باشد به منابع آن اشاره خواهد شد. مصحح).

کدام بقعه؟ فرمود: در آن بقعه ای که قبّه (۱) ۲۴۹ برای آدم نصب کردم، و حرم به سبب آن روشن شد، و آن در طوفان نوح علیه السلام به آسمان رفت (۲) ۲۵۰. پس خدا جبرئیل را فرستاد خط کشید به جای کعبه. به روایت دیگر: ابری فرستاد تا سایه افکنـد بر آن مقدار که زمین خانه کعبه بود (۳) ۲۵۱. و به روایت دیگر: بادی را برانگیخت تا بـدان اندازه زمین را برفت، پس ابراهیم علیه السـلام با اسـماعیل علیه السـلام خاکها و سـنگها را برداشـته و به اساس اصل رسانیدنـد (۴) ۲۵۲، زمیـن کعبه یک سنگ سـرخ بود، پس وحی شـد که: بنای کعبه را بر این سـنگ بگـذار. پس خدا پِی های کعبه از برای ابراهیم علیه السـلام از بهشت فرسـتاد و به ملائکه چندی امر شد که معاونت ابراهیم علیه السـلام نمایند. به روایتی: سـنگها را از ذی طُوی آوردند که جایی است تخمیناً در یک فرسخی مکّه و داخل حرم (۵) ۲۵۳. و به روایتی: از پنج کوه می آوردند:

طورسیناء و طور زیتا (۶) ۲۵۴ و لبنان و جودی و حراء (۷) ۲۵۵. و به روایت دیگر: از شش کوه:

طورسیناء و قدس و ابوقبیس، ورقان و رضوی و احد (۸) ۲۵۶. پس اسماعیل علیه السلام سنگ می داد و ابراهیم علیه السلام به بنا می گذاشت، و به نظر قاصر مؤلّف (۹) ۲۵۷ رسیده که گویا جبرئیل هم

۱- – قُبّه: قبه، بنای گرد برآورده چون گنبد. لغت نامه.

۲- – مستدرک ۹/ ۳۲۳ ب ۸ ح ۱۱۰۱۰- ۳؛ بحار ۱۲/ ۹۹ ب ۵؛ قصص جزائری/ ۱۲۳ ف ۴.

۳- – ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۴۹.

۴- – کافی ۴/ ۲۰۶ ح ۵؛ الفقیه ۲/ ۲۴۶ ح ۲۳۱۸؛ وسایل ۱۳/ ۲۱۲ ب ۱۱ ح ۱۷۵۸۴؛ بحار ۱۲/ ۱۰۲ ب ۵ ح ۹ و ۱۳/ ۴۴۴ ب ۱۹ ح ۹ و ۱۳/ ۴۵۰ ب ۱۹ ح ۱۴ و ۹۶/ ۵۳ ب ۵ ح ۲؛ تفسیرعیاشی ۱/ ۱۳۳ ح ۴۴۲ و ۲/ ۸۴ ح ۳۹؛ عیون اخبـار الرضا علیه السلام ۱/ ۳۱۲ ب ۲۸ ح ۸۰؛ معانی الاخبار/ ۲۸۵ ح ۳.

۵- – مستدرک ۹/ ۳۲۳ ب ۸ ح ۱۱۰۱۰- ۳؛ بحار ۱۲/ ۹۹ ب ۵ و ۹۶/ ۳۸ ب ۴؛ تفسیر قمی ۱/ ۶۲؛ قصص جزائری/ ۱۲۳ ف ۴.

۶- – عبارت متن «طور زینا». م.

۷- – عوالی اللآلی ۲/ ۹۷ ح ۲۶۴؛ شفاء الغرام ۱/ ۱۷۹.

۸- – شفاء الغرام ۱/ ۱۷۹.

۹- – عبارت متن «مؤلّف قاصر». م.

برای ایشان سنگ می تراشید، پس بنا می کرد ابراهیم در هر روز یک ساف (۱) ۲۵۸ یعنی یک رک (۲) ۲۵۹؛ تا رسید به موضع حجرالأسود؛ و هر سنگ که برداشته به موضع حجر می گذاشت می افتاد و قرار نمی گرفت، ناگاه از کوه ابوقبیس آوازی آمد که: یا ابراهیم، تو را نزد من ودیعه ای هست، بستان. ابراهیم علیه السلام آمد نزد آن، دید که ابوقبیس حرکت نموده، شکافته شد و حجرالاسود را که خدا در ایّام طوفان آنجا پنهان کرده بود، بیرون انداخت (۳) ۲۶۰، پس آن سنگ را گرفت (۴) ۲۶۱، بر وفق آن موضع بود، بی زیاده و کم، پس به همان موضع گذاشته قرار یافت. همینکه بنای کعبه تمام شد، ارتفاع آن نُه ذرع (۵) ۲۶۲ و یا دوازده ذراع (۶) ۲۶۳ بود، و طولش سی ذرع و عرض آن بیست و دو ذرع بود، پس به روی کعبه چوبها انداخت و بر رویش اذخر (۷) ۲۶۴ ریخت، دو در برای کعبه گذاشته بود:

یکی به جانب مشرق و دیگری به جانب مغرب (و دری که در جانب مغرب است آن را مُستَجار گویند)، که از یک در داخل شوند و از در دیگر بیرون روند، و برای آن عَتبه (۸) ۲۶۵ گذاشت، و هاجر عبایی که با خود داشته بر در آویخته، میان کعبه می بودند.

بعضی گفته اند که ابراهیم علیه السلام دو درگاه متصل بر زمین گذاشت و در بر آن نشانید، و چنان بود تا زمان حمیری که تبّع اش گویند، که او در بر آن گذاشته و قفل بر آن نهاد (۹) ۲۶۶، ولکن در احادیث دیگر وارد شده است که ابراهیم علیه السلام درها را نشانیده و بر آنها حلقه های آهن آویخت، و اندرون کعبه چاهی کند که خزانه آن باشد از برای هدایا و نذورات (۱۰) ۲۶۷.

و چنین می نویسند که بعد از ابراهیم علیه السلام، از اطراف و جوانب، نذورات و موقوفات برای خانه خدا می آوردند و از بیرون دیوار به اندرون کعبه می انداختند، بعضی از سلاطین طلا و نقره می فرستادند، از جمله یکی از سلاطین سلف، دوتا آهوی طلا فرستاد (۱۱) ۲۶۸. سالی یک مرتبه، کلیددار در را گشوده طلا و نقره و جواهرات را جدا می کرد،

۱- – ساف: هر رسته ای است از دیوار، هر رده از دیوار. لغت نامه.

۲- – رَک: راسته و صف کشیده. لغت نامه.

۳- – کافی ۴/ ۲۰۵ ح ۴؛ وسایل ۱۳/ ۲۱۲ ب ۱۱ ح ۱۷۵۸۳.

۴- – در بعضی از روایات، بجای آوازِ کوه، عبارتِ «استخرجا الحجر من أبی قبیس بوحی من الله» یعنی «حَجَر را از کوه ابوقبیس با وحیِ خداوند خارج کردند»، و یا مشابه آن ذکر شده است. م.

۵- – ذرع: گز، ساق دست (۱۰۴ سانتی متر). لغت نامه.

۶- – ذِراع: ارش، رش دست (۴۸ سانتی متر). لغت نامه.

۷- – عبارت متن «ازخر». م.

۸- – عَتَبه: آستانه در یا بالایین از هر دو. لغت نامه.

۹- – ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۵۳.

۱۰- - الفضائل/ ۵۰.

۱۱- - بحار ۱۵/ ۷۵ ب ۱ و ۱۵/ ۱۷۳ ب ۱؛ الانوار/ ۷۸ جزء ۴؛ کنزالفوائد ۱/ ۲۲۴.

و آن دوتا آهوی طلا و جواهر را در چاه که خزینه بود گذاشته، طلا و نقره را خرج خدّام می کردند، و هر سال سلطان روم چهل غلام نو بجهت خدمت کردن می فرستاد که از همان نذورات خرج آنها را می دادند. این قسم بود آن خزینه تا زمان عمر؛ حسودان مکّه به او گفتند که: تو الآن با دو پادشاه جنگ داری، پادشاه روم و عجم، اگر این خزینه را بیرون آورده به مصرف لشکر اسلام رسانی، کأ نّهُ عبادتی به خدا کرده ای. گفت: تا من در این خصوص با علی علیه السلام شوری نکنم نمی کنم. تا حضرت امیر علیه السلام وارد مکّه شد خلیفه احوال را به عرض ایشان رسانید، حضرت به او فرمود: مالهایی که در دست مردم است آنچه محلّ مصرف آنها را خدا نشان داده مثلِ خمس و زکات و ردّ مظلمه و تصدّق (۱) ۲۶۹ است، ولکن مال کعبه را محلّی قرار نداده الّا از برای خود کعبه؛ بگذار به حال خود باشد (۲) ۲۷۰. لذا به همین حال باقی بود تا زمان مستکفی باللَّه از بنی عبّاس، که در زمان او طایفه قرامطه با لشکر مستکفی در مکّه دعوا نموده غلبه کردند و داخل مسجدالحرام شده تمام خزینه را غارت کردند، مِن جُمله حجرالاسود را بردند به بحرین، چنانچه ذکر خواهد شد ان شاءاللَّه تعالی (۳) ۲۷۱.

پنجم و ششم از مراحل دوازده گانه بنای کعبه بناء عَمالقه و جُرهُم است: در چند روایت وارد شده که بعد از ابراهیم علیه السلام چون کعبه منهدم شد جُرهُم بنا کردند، ولکن اشهَر آن است که بنای عمالقه قبل از جُرهُم بود. جرهم (به ضمّ جیم و هاء و سکون راء، در آخرش میم) نام طایفه ای است از یمن که اسماعیل علیه السلام از ایشان دختر گرفته بود، و

۱- – تَصَدُّق: صدقه دادن. لغت نامه.

۲- – وسایل ۱۳/ ۲۵۴ ب ۲۳ ح ۱۷۶۸۰؛ بحار ۳۰/ ۶۹۴ ح ۱۳ و ۹۶/ ۶۹ ب ۶ ح ۱۴؛ نهج البلاغه/ ۵۲۲ ح ۲۷۰ شرح نهج ۱۹/ ۱۵۸ ح ۲۷۶.

۳- – لازم به ذکر است که برخی از جنگ های قرامطه با عبّاسیان در دوران خلافتِ «مکتفی باللَّه عبّاسی» اتفاق افتاده است که خلافت وی در ۲۸۹ هجری آغاز و در ۲۹۵ پایان یافته است (تاریخ طبری/ ج ۸)؛ ولی بردن حجرالاسود توسّط قرامطه به بحرین در درگیری های سال ۳۱۷ هجری و در زمان خلافت «مقتدر باللَّه عبّاسی» انجام شده (البدایه و النهایه ۱۱/ ۱۸۲– ۱۸۰)؛ و بازگرداندن حَجَر به مکّه، مطابق روایت (البدایه و النهایه ۱۱/ ۲۵۲) در سال ۳۳۹ هجری و مقارن خلافت «مستکفی باللَّه عبّاسی» به وقوع پیوسته است. م.

عمالقه قومی اند از اولاد عملیق یا عملاق بن لاود بن سام بن نوح علیه السلام که در بلاد متفرّق شده بودند (۱) ۲۷۲.

از قراری که نوشته اند اسماعیل علیه السلام از زن جُرهُمیّه دوازده فرزند داشت (۲) ۲۷۳، از جمله نابت (۳) ۲۷۴ و قیدار و قسطور (۴) ۲۷۵؛ بعد از وفات اسماعیل علیه السلام، نابت (۵) ۲۷۶ متولّی کعبه شد، و از او و قیدار اولاد بسیار به هم رسید. چون ثابت وفات یافت، مضاض، برادر مادری او متولّی کعبه شد و به اولاد اسماعیل علیه السلام و تمامی جُرهُم پادشاهی کرد، و در قبقعان (به دو قاف و عین بی نقطه که موضعی است در اعالیِ (۶) ۲۷۷ مکّه) نشست و جماعت عمالقه در اسافلِ (۷) ۲۷۸ مکّه سکنی داشتند، و شخصی سمیدع نام را بر خود امیر کردند. خلاصه باز کعبه در ایّام جُرهُم خراب شد، و جُرهُم او را بنا نمود. پس میان جُرهُم و عمالقه جنگی واقع شد و سمیدع با جمع کثیر از طرفین کشته شد، بالاخره عمالقه غالب آمد، جُرهُم و اولاد اسماعیل علیه السلام از مکّه فرار نمودند، و عمالقه آنجا پادشاهی کردند، و در ایّام ایشان نیز کعبه خراب شد و ایشان ساختند، آخرالامر عصیان ورزیدند و حرمت کعبه نگاه نداشتند پس خدا مورچه را بر ایشان مسلّط ساخته، گریختند و به یمن رفتند. در آنجا هلاک شدند و مکّه باز هم به تصرّف جُرهُم و اولاد اسماعیل علیه السلام درآمد (۸) ۲۷۹.

هفتم بنای قُصَیّ بن کلاب است: قصیّ (به ضمّ قاف و فتح صاد مهمله و تشدید یاء) پدر عبدمناف جدّ پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و مُجملی از احوال او این است که:

پدر او، کلاب بن مرّه، فاطمه بنت سعد را به عقد خود درآورده از او زهره و قُصَیّ به هم رسیدند، و چون کلاب فوت شد فاطمه به عقد ربیعه بن حرام درآمد، و ربیعه او را با پسرش قُصَیّ برداشته به شام برد، چون قُصَیّ به حدّ رشد رسید میان او و اهل ربیعه

۱- – الاختصاص/ ۲۶۴؛ بحار ۱۱/ ۵۶ ب ۱ ح ۵۷.

۲- – ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۶۶.

۳- – عبارت متن «ثابت». م.

۴- – نام این فرد در تاریخ طبری «وطور» یا «یطور»، و در ترجمه اخبار مکّه «یطور»، و در شفاءالغرام «قطور» ذکر شده است. م.

۵- – عبارت متن «ثابت». م.

۶- – اعالی: در تداول جغرافیا نویسان قدیم عربی زبان، اعالی را بر شمال هر ناحیه اطلاق می کردند. لغت نامه.

۷- – اسافِل: پایین ها. لغت نامه.

۸- – بطور مشروح و با اندکی تغییر در: ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۷۳- ۶۶؛ در این منابع نیز اشاره به بنای عمالقه و جُرهُم شده است: مستدرک ۹/ ۳۲۵ ب ۸ ح ۱۱۰۱۲- ۵؛ بحار ۹۶/ ۴۸ ب ۴ ح ۳۷.

ناخوشی به هم رسید و او را به غربت سرزنش نمودند و گفتند: چرا به قبیله خود نمی روی؟ و او خیال می کرد که پدرش ربیعه است، پس شکایت طایفه را به او نمود، او گفت: ای فرزند، تو گرامی ترین مردمی و طایفه تو در مکّه اند. قُصَیّ چون این را شنید روانه مکّه شد، چون به مکّه رسید اولاد اسماعیل علیه السلام او را استقبال نمودند و با اعزازِ (۱) ۲۸۰ تمام داخل مکّه شد، در آن وقت شخصی از خزاعه امیر مکّه بود که پسری داشت خلیل نام، چون خزاعی فوت شد امارت به خلیل رسید بعد از آن، خلیل پسر خود حیّ نام را قائم مقام خود نموده وفات کرد. پس حیّ از تولیت کعبه عذر خواسته کلید را به شخصی شیبه نام داد، و شیبه شارب الخمر (۲) ۲۸۱ بود، کلید را به یک کوزه شراب فروخت و بعد از آن قُصَیّ آن را خرید و قوّت تمام به هم رسانید تا آنکه والی مکّه گردید و تمام قوم خود را جمع نمود، و به این سبب ملقّب به جمع شد. پس دارالنّدوه ساخت، یعنی مکانی نزدیک کعبه بنا نهاد که همه اهل مکّه برای مهمّات خود از مشورت و عقد نکاح و غیرذلک در آنجا جمع شوند. چون کعبه در آن وقت نیز منهدم بود، آن را بنا کرده و اطراف کعبه را بر قریش قسمت نمود، که بر دور آن خانه ها ساختند، و همین به قدر مَطاف (۳) ۲۸۲ از برای کعبه گذاشت، و چنان بود تا در زمان اسلام تغییر یافت (۴) ۲۸۳.

و قُصَیّ اوّل کسی بود از اولاد کنانه که پادشاه مکّه شد مع ذلک صاحب چند فضیلت شد: یکی حجابت کعبه یعنی کلیدداری آن، دیگر رفادت (۵) ۲۸۴ یعنی ضیافت حجّاج، دیگر سقایت یعنی آب زمزم را به حاجیان دادن، دیگر لواء (۶) ۲۸۵ کعبه یعنی عَلَم کعبه را برداشتن (۷) ۲۸۶. و قبل از او هر یک از این فضایل مخصوص به دیگری بود و مجتمع در یک کس نبود؛ پس قُصَیّ آن فضایل را به اولاد خود قسمت نمود: به عبدالدّار، که وَلَدِ اکبر (۸) ۲۸۷

۱- - اعْزاز: عزیز کردن، ارجمند کردن. لغت نامه.

۲- - شارِبُ الخَمْر: شراب خوار، باده خوار. لغت نامه.

۳- - مَطاف: جای طواف کردن. لغت نامه.

۴- - بطور مشروح در: تاریخ یعقوبی ۱/ ۲۴۱- ۲۳۷؛ و با تغییرات: معجم البلدان ۵/ ۱۸۷- ۱۸۶؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۸۸- ۸۳.

۵- - عبارت متن «وقادت». م.

۶- - عبارت متن «سواء». م.

۷- - ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۸۷.

۸- - وَلَد اکبر: پسر بزگتر، پسر ارشد. مصحح.

بود، کلید و سقایت و لواء را عنایت کرد، و رفادت (۱) ۲۸۸ و دارالنّدوه را به عبدمناف داد و متوفّی شد، و اولادش به موجب آن عمل نمودند تا وفات یافتند (۲) ۲۸۹.

هشتم بنای قریش است بعد از قُصَیّ؛ سببش آن بود که زنی کعبه را بخور به عود می کرد و از آتش آن، شراره به جامه کعبه رسید و شعله ور گشته شراره به سقف خانه سرایت نموده سقف سوخت، پس سیلی عظیم نیز آمد و داخل حرم شد و قدری از دیوارهای خانه خراب کرد. چون قریش اراده بنای خانه نمودند شنیدند که یک کشتی (۳) ۲۹۰ از باد مخالف تباهی شد، چون به حوالی جدّه رسید شکست، و آن کشتی (۴) ۲۹۱ از قیصر روم بود که از چوب و آهن و سنگ پر کرده، به مصاحبت با قوم نام بجهت تعمیر کنیسه (۵) ۲۹۲ فُرس (۶) ۲۹۳ که سوخته بود می فرستاد، پس ولید بن مغیره مخزومی با چند نفر به جدّه رفته از چوب آن کشتی (۷) ۲۹۴ بجهت کعبه خریدند. آنگاه ماری بزرگ از چاهی که خزانه کعبه بود برآمده بر گرد خانه حلقه زده دهن خود را گشاد به نحوی که اگر فیل به دم او می رسید فرو می کشید، و مردم بسیار خائف و لرزان شدند، ناگاه مرغی از آسمان آمده او را برداشت و به هوا برد (و این مقدّمات بعد از فوت عبدالمطّلب بود، و در آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست و پنج ساله بود، و بعضی سی و پنج ساله گفته اند)، و چون خواستند که باقی خانه را خراب نمایند که تمامی خانه را تعمیر سازند ترسیده جرأت نکردند، تا آنکه ولید بن مغیره جرأت نمود و کلنگ را برداشته قدری را خراب کرد و مردم یک شب توقّف نمودند تا ببینند که ولید سالم می ماند یا نه، و چون سالم ماند،

۱- - عبارت متن «وقادت». م.

۲- - ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۸۹.

۳- - عبارت متن «گشتی». م.

۴- - عبارت متن «گشتی». م.

۵- - کَنیسَه (یا کَنیسِه): معبد گبران، معبد گبران و ترسایان. لغت نامه.

۶- - فُرْس: جمع فارس، بمعنی پارسیان و ایرانیان است. لغت نامه.

۷- - عبارت متن «گشتی». م.

جرأت نموده و آن را خراب کردند تا به اساس ابراهیم علیه السلام رسانیدند، و آن سنگی بود سبز، مشتمل بر چند وصله (۱) ۲۹۵ به هم چسبیده. پس شخصی سر کلنگ را میان دو وصله کرد که یکی را بیرون آورد، چون آن را حرکت داد جمیع مکّه به حرکت آمد، پس دست از آن برداشتند و اسباب آن را جمع کردند، آنگاه عابد بن عمران مخزومی گفت: ای معشر قریش، داخل عمارت کعبه نکنید از مال حرام و ربا و ظلم، بلکه از مال حلال صرف آن نمایید. پس ساختن اطراف خانه را به قریش قسمت نمود: مابین رکن حجر تا رکن شامی را به بنی زهر و بنی عبدمناف داد، و مابین شامی تا مغربی را به بنی عبدالدّار و بنی اسد بن عبدالعزّی و بنی عدی بن کعب داد، و مابین مغربی تا یمانی را به بنی حج و بنی سهم، و مابین یمانی تا حجر را به بنی مخزوم داد. پس ابوحذیفه بن مغیره گفت: ای قوم، در خانه را از زمین بسیار بلند کنید تا کسی داخل آن نتواند شد مگر به نردبان، چرا که در این صورت کسی داخل آن نشوند مگر کسی که موافق خواهش شما باشد، و چون کسی را در آن بینید که مکروه شما باشد او را به زیر اندازید تا آنکه عبرت دیگران شود. پس قریش چنان کردند، و چون عمارت به حدّ حجرالاسود رسید، در نصب حَجَر، میان قبایل نزاع عظیم به هم رسیده و کار به کارزار انجامید، آخرالامر ابوامیّه بن مغیره که از صَنادید (۲) ۲۹۶ قریش و بزرگان ایشان بود چنین گفت که از منازعه دست بردارند و منتظر باشند تا اوّل کسی که از باب الصّفا داخل حرم محترم شد میان ایشان حکم کند. همگی به آن راضی شدند. اتفاقاً اوّل کسی که از در داخل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پس همه متّفق القول گفتند که: محمّد امین صلی الله علیه و آله آمد و ما به حکم او راضی هستیم. چون حضرت بر نزاع آنها واقف شد، فرمود که حجرالاسود را در بساطی گذاشتند و بزرگان اطراف او را برداشتند، حضرت با دست مبارك خود حَجَر را از بساط برداشته در موضعش گذاشت (۳) ۲۹۷.

علّامه حلّی در تذکره ذکر نموده که درِ خانه مبارك، به زمین چسبیده و دو در

۱- – وَصْلَه: هرچیز که آن را به چیز دیگر پیوند کنند، پاره جامه و کاغذ و غیره. لغت نامه.

۲- – صَنادید: مهتران و بزرگان. لغت نامه.

۳- – (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۲۱۷ ح ۳؛ الفقیه ۲/ ۲۴۷ ح ۲۳۲۰؛ وسایل ۱۳/ ۲۱۴ ب ۱۱ ح ۱۷۵۸۸؛ بحار ۱۵/ ۳۳۷ ح ۷ و ۸؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۱۳۲– ۱۲۹.

داشت: مشرقی و مغربی؛ پس سیل آن را خراب کرد قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ده سال، و قریش آن را ساختنـد بر این شـکلی که حالا- هست، و کوتاهی نمود مالهای حلال و هـدایا و نـذورات کعبه از آنکه آن را بر اساسِ ابراهیم علیه السـلام بسازند، پس از سـمت حجر اسماعیل علیه السلام بعضی از خانه را گم کردند و درِ رکن شامی را از اساس ابراهیم علیه السـلام به عقب برده داخـل خـانه ساختنـد و تنـگ کردنـد عرض دیوار را از رکن حَجَر تا رکن شامی که پهلوی او است، پس باقی ماند از اساس خانه شبیه به رکن مرتفع، و این همان است که شاذروان (۱) ۲۹۸ می گویند؛ تمام شد کلام تذکره (۲) ۲۹۹. بعد از آن در اندرون کعبه شش ستون قرار دادند در دو صف (۳) ۳۰۰.

نهم بنای عبداللَّه بن زبیر است: مجملی از حکایتش آن است که:

چون معاویه فوت شـد و خلافت به یزیـد رسـید، نامه به ولیـد بن عقبه که حاکم مدینه بود نوشت که بیعت او را از امام حسـین علیه السـلام و عبداللَّه بن زبیر بگیرد، ایشان بیعت نکرده به مکّه رفتند، امام حسـین علیه السـلام از مکّه به کربلا رفته به شهادت فایز شد، و عبداللَّه در مکّه ماند. چون خبر شـهادت حضـرت به اطراف ممالک منتشـر شد، بسیاری از مردم مکّه و مدینه بر این مصـیبت گریه نموده بر یزیـد آشـکارا لعن می کردنـد، و به این خاطر بیعت نمودند به عبداللَّه بن زبیر، چون یزید از این مقدّمه مطّلع شد، مسـلم بن عقبه را با لشکر بسیار به قتال اهل مکّه و مدینه فرستاده امر به قتل تمامیشان نمود (به روایتی: سپرده بود که دیگر باره به اهل بیت علیهم السـلام متعرّض نشوند) (۴) ۳۰۱، چون مسـلم به مدینه رسید و بر آنجا غالب گردید اوّل فضل بن عبّاس را کشت، و بسیاری از صحابه را به قتل رسانید و آنچه مقتولین ایشان را ضبط کرده بودند یک هزار و هفتصد نفر بودند از صحابه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، و از حافظین کلام اللَّه هفتصد نفر، و از سایر مردم ده هزار نفر به قتل رسانید، و اسبان در مسـجد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله جولا-ن نمودنـد، و در مـابین قـبر و منـبر پیغمبر صـلی الله علیه و آله بول و سـرگین انداختند، و سه روز مدینه را به عسکر حلال کردند که آنچه

۱- - عبارت متن «شادرون». م.

۲- - تذکره الفقهاء ۸/ ۸۶ ف ۳ مسأله ۴۵۳.

۳- - ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۱۳۲.

۴- - بحار ۴۶/ ۱۲۲ ح ۱۴ و ذیل آن.

خواهند بکنند، و جنگ در سنگستانی واقع شد که از قبر آن حضرت صلی الله علیه و آله یک میل (۱) ۳۰۲ دور بود، و آن را «حَرّه واقِم» (۲) ۳۰۳ می گفتند (به فتح حاء و تشدید راء مضمومه و کسر قاف)، سه شبانه روز قتل و غارت کردند (۳) ۳۰۴.

مروی است که سعید بن مسیّب گوید که چون یزید، مسلم را فرستاد که مدینه را غارت کند و اهل مدینه را به قتل رساند، آن ملاعین اسبهای خود را بر ستون مسجد بسته و آنها را دور مرقد منوّر آن حضرت صلی الله علیه و آله بازداشتند، و سه روز مشغول غارت مدینه بودند. سعید گوید که هر روز امام سجّاد علیه السلام مرا بر می داشت و می آمد نزد قبر رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله، و دعایی می خواند که من نفهمیدم، و از اعجاز آن حضرت چنان می شد که ما آنها را می دیدیم امّا آنها ما را نمی دیدند، و مردی که بر اسب اشهَبی (۴) ۳۰۵ سوار و جامه های سبز پوشیده بود و حربه در دست داشت هر روز می آمد و بر در خانه آن حضرت می ایستاد و هر که اراده می کرد که داخل خانه آن حضرت شود، حربه را به جانب او حرکت می داد، او می افتاد می مرد. چون دست از غارت برداشتند، حضرت به خانه رفته، هدیه برای آن سواره بیرون آورد، او گفت: یا بن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله من ملکی از ملائکه ام، و از محبّان تو و پدر توام، چون ایشان بر مدینه غالب شدند من از خدا رخصت طلبیدم که بر زمین آمده شما را نصرت نمایم، و به آنچه کردم امید رحمت از خدا و امید شفاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما اهل بیت دارم (۵) ۳۰۶.

۱- – میل: واحد مسافت ... و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی. لغت نامه.

۲- – عبارت متن «حروقم». م.

۳- – با تغییرات: العمده/ ۳۲۲- ۳۲۱؛ شرح نهج ۳/ ۲۵۹؛ و بطور مشروح در: تاریخ طبری ۴/ ۳۸۱- ۳۷۰ (وقایع سال ۶۳ هجری).

۴- – اشهب: رنگ سپید که سپیدی آن بر سیاهی غالب آمده باشد، ... سیاه و سفید بهم آمیخته که سفیدی آن غالب باشد. لغت نامه.

۵- – بحار ۴۵/ ۱۳۲ ح ۲۱؛ المناقب ۴/ ۱۴۳.

الحاصل: مُسلم از باقیِ زندگان اهل مدینه بیعت یزید را گرفت بدین طریق که همه بندگان او باشند که اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند. پس بعد از این مقدّمه روانه مکّه شد، چون به عقبه هرشی (۱) ۳۰۷ یا منزل قدید (۲) ۳۰۸ رسید به درک جهنّم رفت، و قبل از فوت، امارت عسکر را به حصین بن نمیر تسلیم نمود و گفت: یزید تو را بعد از من امیر نموده، پس باید به تعجیل روانه مکّه شوی و منجنیق بر کعبه بندی و عبداللَّه بن زبیر را بگیری. پس حصین روانه شد و جنگ با اهل مکّه درپیوست، و منجنیق بسته آتش به کعبه ریخت، و سقف خانه را سوزانید و حجرالاسود از اثر آتش سیاه شد، و سه پاره گشت، و سوخت دو شاخهای گوسفندی که از بهشت به اسماعیل علیه السلام فدیه آمده بود و او را از کعبه آویخته بودند. و در کوه ابوقبیس سنگهای گران به منجنیق گذاشته به خانه خدا می انداختند، پس بسیاری از بیت اللَّه خراب شد، پس صاعقه به اصحاب منجنیق رسیده پانزده یا هیجده نفر را سوخت، و این مقدّمه، روز شنبه سیُّم ربیع الأوّل سنه شصت و چهار هجری بود. پس یزید در نصف همان ماه به مرض ذبحه (۳) ۳۰۹ و ذات الجنب (۴) ۳۱۰ به جهنّم واصل شد، چون خبر مرگ او به حصین رسید دست از محاربه کشید (۵) ۳۱۱.

پس عبداللَّه بن زبیر با مردم مشورت کرد در آنکه تتمّه خانه را خراب کند و بسازد، جابر بن عبداللَّه انصاری و عبداللَّه بن عمر با جمعی دیگر تجویز نمودند، و عبداللَّه بن عبّاس با بعضی دیگر راضی شدند؛ عبداللَّه عازم شد بر خراب کردن و اهل مکّه از خوف نزول عذاب از مکّه بیرون رفتند، و تا سه روز در مِنی ماندند، و عبداللَّه به هر کس که امر نمود که متوجّه آن امر شود جرأت نکردند پس بالاخره خود، روز شنبه نیمه جمادی الآخر، بر بام کعبه رفته چند سنگ با کلنگ کنده بر زمین افکند، چون مردم دیدند که به او ضرری نرسید متوجّه آن امر شدند، بعد از آن عبداللَّه بن زبیر آن را بنا کرد، مگر آنکه در ارتفاعش ۱۸ ذرع (۶) ۳۱۲ اضافه نمود که ارتفاع بیت بیست و هفت ذرع (۷) ۳۱۳ شد. چون

۱- – هَرشی: وادیی است در راه مکّه. لغت نامه.

۲- – قُدَید: نام موضعی است نزدیک مکّه. لغت نامه.

۳- – ذُبْحَه (یا ذَبْحَه): درد گلو، دردی است که در گلو از بسیاری خون پیدا می شود و بدترین خناقهاست. لغت نامه.

۴- – ذاتُ الجَنْب: درد پهلو، نوعی بیماری پهلو. لغت نامه.

۵- – (با اندکی تغییر) بحار ۶۸/ ۱۲۳ ب ۶۳ ذیل ح ۱.

۶- – عبارت متن «زرع». م ..

۷- – عبارت متن «زرع». م ..

عبـداللَّه از بنای کعبه فارغ شد، اندرون و بیرون او را با خَلوق (۱) ۳۱۴ خوشبو گردانید و آن را پیراهن قباطی (۲) ۳۱۵ پوشانید و بـا تمام اهل مکّه پابرهنه بیرون رفته از تنعیم (۳) ۳۱۶ عمره آوردند (گویند تنعیم (۴) ۳۱۷ جایی است در چهار میلی مکّه و معروف است به مسـجد عایشه)، و خود عبـداللَّه در آن روز صـد شتر قربانی کرد، و این عمره در ۲۷ ماه رجب سال ۶۴ هجری بود. و عبـداللَّه دری برای کعبه قرار داد، و او را سه سـتون چوبین نهاد، چنانچه الحال هست، و شاذروان (۵) ۳۱۸ را با قدری از حجر اسماعیل علیه السلام داخل بیت نمود؛ نظر به حدیث که شنیده بود از خاله خود، عایشه دختر ابی بکر (۶) ۳۱۹.

چنانچه بخاری و مسلم روایت کرده اند از عایشه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

یـا عـایشه، اگر این نبود که قوم تو قریب العهدنـد به جاهلیّت و شـرک، و می ترسم که دلهای ایشان انکار کنـد، هرآینه خراب می کردم کعبه را و داخل می نمودم در آن آنچه را که بیرون شـده، و می چسـبانیدم درِ او را به زمین، و دو در بر آن قرار می دادم، یکی شـرقی و دیگری غربی، و می رسانیـدم آن را به اساس ابراهیم علیه السـلام، و زیاد می کردم در آن شـش ذرع (۷) ۳۲۰ از حِجر را زیرا که قریش آن را کم کرده انـد؛ پس اگر قوم تو خواهنـد که خـانه را از نو بسازنـد بعـد از من، بیـا تـا به تو نمـایم آنقـدر را که قصـد کرده ام؛ پس حضـرت صـلی الله علیه و آله به عایشه نمود (۸) ۳۲۱ قریـب به هفت ذرع (۹) ۳۲۲ از حِجر را (۱۰) ۳۲۳.

و نیز عبـداللَّه در انـدرون کعبه به سـمت رکن شـامی، پله ای قرار داد که از آن به بام توان رفت و بر بام ناودانی نیز قرار داد، و همچنین روزنه ها از برای روشنی بنا نهاد (۱۱) ۳۲۴.

۱- – خلوق: قسمی بوی خوش که قسمت اعظم آن زعفران است و رنگ آن مایل به سرخی یا زردی است. لغت نامه.

۲- – قباطی (یا قباطی): ناحیه ای بود در سرمن رای. لغت نامه.

۳- – عبارت متن «نعیم». م.

۴- – عبارت متن «نعیم». م.

۵- – شاذروان: معرب شادروان، بنیاد و اصل و اساس، شادروان کعبه. لغت نامه.

۶- – (با تغییرات) شفاء الغرام ۱/ ۱۹۰– ۱۸۵؛ البدایه والنهایه ۸/ ۲۷۶.

۷- – عبارت متن «زرع». م.

۸- – نمودن: نشان دادن، ارائه دادن. لغت نامه.

۹- – عبارت متن «زرع». م.

۱۰- – صحیح بخاری ۲/ ۱۸۰؛ صحیح مسلم ۴/ ۱۰۰– ۹۷.

۱۱- – شفاء الغرام ۱/ ۱۸۶.

و قاضی مالکی گوید که اخبار مختلف است در وضع حجرالاسود در آن بنا؛ بعضی گفته اند که عبداللّه خودش نهاد و دیگری گفته که پسرش عبّاد بن عبداللّه گذاشت به اعانَت (۱) ۳۲۵ جبیر بن شیبه، و دیگری گوید که پسر دیگرش حمزه بن عبداللّه گذاشته (۲) ۳۲۶، و در فاکهی نوشته که: کلیدداران کعبه واضع (۳) ۳۲۷ حَجَر بودند (۴) ۳۲۸، و بعضی از علمای شیعه فرموده اند که بنا به طریقه امامیّه، محتمل است که حضرت سجّاد علیه السلام وضع حجر نموده، ولکن تا حال صریحاً به نظر نرسیده.

دهم بنای حجّاج بن یوسف ثقفی است و مجمل قصّه اش آن است که:

چون عبداللّه بن زبیر بر بنی امیّه خروج کرد و خلیفه آن وقت، عبدالملک بن مروان، حجّاج را به دفع او تعیین کرد، و ابن زبیر در مکّه بود پس حجّاج به جنگ او رفته او تاب مقاومت نیاورده به حرم کعبه مُلتجی (۵) ۳۲۹ شد. به امر حجّاج، برابر کعبه منجنیق گذاشته آنقدر سنگ انداختند که خانه بر سر عبداللّه خراب شد، پس عبداللّه از خانه بیرون آمده جنگ کرد تا کشته شد. حجّاج سر او را به شام نزد عبدالمک فرستاد و مدّت محاربه او هفت ماه، و خلافتش نه سال، عمرش هفتاد و سه سال، و قتلش در ذی الحجّه سنه هفتاد وسه هجری بود (۶) ۳۳۰.

و چون کعبه خراب شد، چند روز در خرابی ماند، و مردم هنوز از تعب جنگ نیاسوده بودند، اهل مکّه فرصت یافته بسیاری از خاک و اسباب آن را بجهت تبرّک (۷) ۳۳۱ به خانه های خود بردند، پس حجّاج خواست که او را بنا کند، ماری بیرون آمده مانع از بنا

۱- – اعانَت: یاریگری و استعانت ... و امداد و کمک. لغت نامه.

۲- – شفاء الغرام ۱/ ۱۸۹- ۱۸۸.

۳- – واضِع: نهنده چیزی در جایی. لغت نامه.

۴- – شفاء الغرام ۱/ ۱۸۹ (به نقل از فاکهی و ازرقی).

۵- – مُلْتَجی: پناه جوینده، آنکه پناه می گیرد به سوی کسی و یا چیزی. لغت نامه.

۶- – مشروح این ماجرا در بحار ۶۸/ ۱۲۳ ب ۱۲۳ ذیل ح ۱ نقل شده است. م.

۷- – عبارت متن «تبریک». م.

شـد تا اینکه همه فرار نموده حجّاج را خبر دادند، پس حجّاج بالای منبر رفته گفت: از خدا می خواهم کسـی را که از سرّ این بلاـ مـا را آگـاه سازد. پس مرد پیری از جای خود برخاسـته (۱) ۳۳۲ گفـت کـه: به این سـرّ، عِلم نخواهـد داشت مگر علیّ بن الحسین علیهما السـلام. حجّاج، کس فرسـتاده حضرت علیه السلام حاضر شد، پس خبر داد او را از منع خدا، آن حضرت علیه السلام فرمود: یا حجّاج، به مردم امر کن هر که از بیت هر چه برده برگرداند. حجّاج بدین منوال امر کرد، مردم تمام آنچه برده بودند آوردند و به حضرت علیه السلام خبر دادند. فرمود بکنند، پس شروع به کندن نمودند، مار از ایشان غایب شد، کندند تا رسـیدند به موضع قواعِد (۲) ۳۳۳، حضـرت به جماعت فرمود که: دور باشـید. آنها کنار ایسـتادند، حضـرت علیه السـلام رفت نزدیک قواعد و پوشانید قواعد را با لباس خود، و گریه کرد، و پوشانید قواعد را با دست مبارک خود با خاک، و امر نمود که بنا گذارند، پس بنا را گذاشتند، زمانی که اطراف دیوار بلند شد، حضرت فرمود آن خاکهای پراکنده را که مردم آورده بودند به درون بیت ریختنـد، آن است که انـدرون بیت بلنـد شـده و بـا پلّه صـعود می کننـد چنـانچه الحال هست و زمین خانه مقابل آستانه است (۳) ۳۳۴. پس حضرت علیه السلام به دست خود، حجرالاسود را بر جایش گذاشت و قرار گرفت (۴) ۳۳۵، بعد از آن خانه را تمام کردنـد به نحوی که حالا هست؛ و این بنا در سـنه هفتاد و چهار بود و بعـد از آن تا سـنه هفتصـد هجری تغییر نیافت مگر حجرالاسود زمانی که قرامطه او را کنده، به یمن بردند (۵) ۳۳۶.

۱- – عبارت متن «برخواسته». م.

۲- – قَواعِدُالْبَیْت: اساسُ البَیت، بنیادهای خانه. لغت نامه.

۳- – کافی ۴/ ۲۲۲ ح ۸؛ وسایل ۱۳/ ۲۱۸ ب ۱۲ ح ۱۷۵۹۶؛ بحار ۴۶/ ۱۱۵ ب ۸ ح ۱؛ الحدائق الناضره ۱۴/ ۸.

۴- – الفقیه ۲/ ۲۴۷ ح ۲۳۲۱؛ وسایل ۳/ ۲۱۶ ب ۱۱ ح ۱۷۵۹۲؛ مستدرک ۹/ ۳۲۷ ب ۸ ح ۱۱۰۱۵– ۸؛ بحار ۴۶/ ۳۲ ب ۳ ح ۲۵ و ۹۶/ ۶۲ ب ۵ ح ۳۷؛ الخرائج ۱/ ۲۶۸ ب ۵؛ الحدائق الناضره ۱۴/ ۹.

۵- – قَرامطه یـا قرمطیـان: فرقه ای از غلاـت شـیعه می باشـند که به «سـبعیه» نیز نامیـده شـده انـد، از وقـتی که نخسـتین دعـات اسـماعیلی در اهواز مسـتقر شدند و آغاز دعوت برای امامت «محمّد بن اسماعیل» و اولاد او کردند، یکی از مبلّغان خود را بنام «حسـین اهوازی» به سواد کوفه فرسـتادند. وی در آنجـا بـا مردی بنام «حمـدان اشـعث» معروف به «قرمط» ملاقات کرد ... اینان بزودی شـروع به خونریزی و قتل مخالفان خود کردنـد و رعبی عظیم از آنان در دل مسـلمانان عراق افتاد و بسـیاری از مردم از بیم جان، دعوت ایشان را پذیرفتنـد، داماد حمـدان بنام «عبدان کاتب»، یکی از دعات چیره دست او بود، از حدود ۲۸۰ هجری میان حمدان و عبدان کاتب، با مرکز دعوت اسـماعیلی در اهواز اختلاف حاصل شد و از این راه مذهب جدیدی بنام «قرمطی» که از شُـعب مـذهب اسـماعیلی محسوب می شود به وجود آمـد؛ «حسـین بن بهرام» ملقّب به «ابوسـعید جنـابی» از اهـالی جنابه فـارس بود که دعوت خود را در بحرین و یمـامه و فـارس پراکنـد و سپاهیان خلیفه را منهزم ساخت و رعب و هراسـی عجیب میان مسلمانان افکند تا در سال ۳۰۱ به دست یکی از غلامان خود کشته شد. بعضی از مورخان و نویسندگان، فرقه باطنیه (اعم از اسـماعیلیان و قرمطیان و غیره) را به خروج از دین و تظاهر به اسلام برای نابود کردن آن، و تجدید رسوم مجوس متهم کرده اند؛ (بطور خلاصه از لغت نامه دهخدا). این فرقه در حمله ای که در سال ۳۱۷ هجری به مکّه مکرّمه داشتند وارد مسجد الحرام شـده به قتـل حجّاج در اطراف کعبه معظّمه پرداختنـد و حجرالاسود را شکسـته و از جای خود برداشـتند و همراه خود بردنـد و

مدتی در بحرین و کوفه نگهداری کردند و سرانجام در سال ۳۳۹ هجری آن را به مکّه بازگرداندند (البدایه و النهایه ۱۱/ ۷۲)؛ شرح ماجرای سرقت حجرالاسود توسّط قرمطیان، در (البدایه و النهایه ۱۱/ ۱۸۴- ۱۸۲) نقل شده است. م.

و بعضـی از محقّقین گفته اند که: قول به اینکه کعبه را ده مرتبه ساخته اند، بنا بر مجاز است زیرا که در بعضـی از مراتب، تمام کعبه خراب نشده بلکه فقط بعضـی از آن را که خراب شده بود ساختند، و آنچه را که حَجّاج ساخت، همین دیوار سمت حِجر اسـماعیل علیه السـلام بود تا دری که در پشت کعبه است (و آن در، در این ازمنه مسدود است)، و بقدر چهار ذرع (۱) ۳۳۷ و یک شِبر (۲) ۳۳۸ از زیر آستانه در مشرقی نزد حجرالاسود، و تتمّه را بر بنای عبداللّه واگذاشت.

یازدهم بنای سلاطین روم است؛

از عمال عثمان جوق گوینـد: در سـنه نهصد و پنجاه و هشت هجری، چوبی از سـقف کعبه شکسـته و به این سـبب باران داخل اندرون شد. قاضی مکّه محمّد بن محمود، در این باب به سلطان سلیمان خان عرض نمود، و سلطان بعد از استفتاء از ابو مسعود مُفتی، تخریب سـقف و بنا را به عهده قاضی مکّه نهاد و قاضی، روز جمعه چهارم ربیع المولود سنه نهصد و پنجاه و نه در حرم حاضـر شـد و علمـایی که در مکّه بودنـد احضـار نمود، از جمله شـیخ شـهاب الـدین احمـد بن حجر شافعی و شـیخ محمّـد بن ابوالحسن بکری با جمع دیگر فتوا به جواز دادند، و جمع دیگر منع نمودند، آخرالامر شـریف مکّه ساعی شد که خراب کردند و در غایت استحکام ساختند (۳) ۳۳۹.

۱- – عبارت متن «زرع». م.

۲- – شِبْر: وَجَب، مابین سرِ ابهام و سرِ خنصر. لغت نامه.

۳- – در اخبار مکّه ازرقی، هنگام شـمردن بناهای کعبه، نامی از این بنا به میان نیامده است ولی اشاره به سِیلی شده که در سال ۱۰۱۹ هجری بـاعث تخریب قسـمتی از دیـوار کعبه گردیـده و در نـتیجه آن، «سـلطان احمـد» تصـمیم به ویران نمـودن کعبه و بازسازی آن گرفت امّا چون علما وی را از این عمل بازداشـتند، فقط به مرمّت آن اکتفا نمود و کمربنـدی از مس که زرانـدود بود برای کعبه فراهم آورد و حدود هشتاد هزار دینار بر آن خرج کرد؛ اخبار مکّه ۱/ ۳۵۵؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۲۶۵.

دوازدهم نیز بنای رومیّه است: در حدود سنه یک هزار و سی هجری، آب باران و سیل در مسجدالحرام جمع و بلند شد تا بالای حجرالاسود، و مدتی مدید کشید، و به آن سبب دیوارهای کعبه متزلزل و مشرف بر انهدام گردید، پس سلطان روم که سلطان احمد یا سلطان سلیمان (۱) ۳۴۰ بود امر کرد که او را خراب کرده بر طریق حجّاج ساختند (و به همین طریق که الحال هست و تا حال تغییر نیافته) ولکن در بعضی از کتب معتبره نوشته اند که در این بنا جمیع خانه را خراب کردند الّا از قریب درِ خانه تا حجرالاسود و مصلّای پیغمبر صلی الله علیه و آله (که آن وسط دیوار حجرالاسود و رکن یمانی است)، که هر چند سعی نمودند خراب نشد (۲) ۳۴۱.

اینها تفصیل بنای دوازده گانه بود که نوشته شد، امّا در احوال آینده کعبه:

احوال آینده کعبه

آنچه به نظر رسیده این است که (۳) ۳۴۲ به سند معتبر وارد شده که از جمله کسانی که پیش از ظهور قائم علیه السلام خروج کنند سفیانی است که لشکر عظیم می فرستد که خراب کنند از دمشق تا بغداد، و کوفه را هم خراب کنند، پس وارد مدینه شوند و منبر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را می شکنند و تمام مدینه را خراب کنند و استَرهای (۴) ۳۴۳ خود را داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می کنند و استران به مسجد سرگین (۵) ۳۴۴ می اندازند. پس از آنجا قصد مکّه

۱- – طبق تحقیق به عمل آمده، این شخص نه «سلطان احمد» بوده است و نه «سلطان سلیمان»؛ بلکه «سلطان مرادخان بن سلطان احمدخان» بوده است، جهت آگاهی به اخبار مکّه ۱/ ۳۵۸؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۲۶۸؛ اعانه الطالبین ۲/ ۳۱۲ مراجعه شود. م.

۲- – این بنا بطور مفصّل و مشروح (بصورت روایت روز به روزِ ماجراهای ساخت)، در اخبار مکّه ازرقی نقل شده است: اخبار مکّه ۱/ ۳۷۱- ۳۵۵؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۲۷۹- ۲۶۵.

۳- – مشروح این قسمت (که با ماجراهای پس از ظهور حضرت ولی عصر عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف ارتباطدارد) ضمن خبری طولانی از امام جعفر صادق علیه السلام در (بحار ۵۳/ ۱۱- ۶ ب ۲۸) روایت شده است؛ البتّه این مطالب، در جاهای دیگر نیز بطور پراکنده نقل شده اند. م.

۴- – اسْتَر: چارپایی است معروف میان خر و اسب؛ قاطر. لغت نامه.

۵- – سَرْگین (یا سِرگین): فضله حیوانات مانند گاو و خر و استر و اسب .... لغت نامه.

معظّمه می نمایند تا کعبه را خراب کنند و اهل مکّه را به قتل می رسانند، تا اینکه می رسند به صحرای بیدا (۱) ۳۴۵ که در حوالی مدینه است، آخر شب فرود آیند، در آن وقت مجموع لشکرشان سیصد هزار کس باشد؛ پس از آسمان صدایی آید که: ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکاران را. پس زمین شکافته شده تمامی لشکر را با چهارپایان و اموال و اسبان فرو برَد، کسی و چیزی نمانَد از ایشان مگر دو نفر برادر (۲) ۳۴۶ که اسم یکی بشیر و اسم دیگری نذیر، ناگاه ملکی نزد ایشان آمده روی آنها را به پشت می گرداند و می گوید که: ای نذیر، برو نزد سفیانی در دمشق و او را بترسان به ظاهر شدن مهدی آل محمّد صلی الله علیه و آله، و خبر ده که لشکرش را خدا در بیدا هلاک گردانید. و به دیگری گوید که:

ای بشیر، ملحق شو به حضرت مهدی علیه السلام در مکّه، و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن به دست آن حضرت که او توبه تو را قبول می فرماید. پس بشیر وارد مکّه می شود زمانی که قائم علیه السلام ظهور نموده، پشت به کعبه داده، تمامی اهل مکّه دورش را گرفته، حضرت به ایشان کتب سَماوی (۳) ۳۴۷ و قرآن می خواند، پس در همان حال بشیر خدمت حضرت رسیده احوال را بیان کند، حضرت دست مبارک بر روی او می مالد و او به حالت اوّلی برگردد و به آن حضرت بیعت نموده در لشکر او می ماند. و حضرت لشکر بر سر سفیانی می فرستد تا آنکه او را در دمشق گرفته بر روی صخره بیت المقدّس ذبح می نماید، پس حضرت به اهل مکّه موعظه و نصیحت فرموده از ایشان بیعت می گیرد، و شخصی از اهل بیت خود به ایشان خلیفه قرار داده، متوجّه مدینه شود، و چون از مکّه بیرون آید اهل مکّه خلیفه او را به قتل رسانند، حضرت باز بسوی مکّه مُعاودت (۴) ۳۴۸ نماید پس بیایند خدمت او، سر به زیر افکنده و گریان، و تضرّع نمایند و

۱- – به گفته آگاهان، موضعی است به فاصله دو کیلومتر از مسجد شجره. م.

۲- – بحار ۵۲/ ۱۸۷- ۱۸۶ ب ۲۵.

۳- – سَماوی: منسوب به آسمان باشد، آسمانی. لغت نامه.

۴- – مُعاوَدَت (یا مُعاوِدت): بازگشتن. لغت نامه.

گویند: ای مهدیِ آل محمّد صلی الله علیه و آله، توبه می کنیم، ما را قبول فرما. پس، حضرت ایشان را نصیحت نموده و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکّه کسی را به ایشان والی کرده بیرون آید. باز آن والی را بکشند؛ آنگاه حضرت یاوران خود را از جنّ و نُقبا (۱) ۳۴۹ بسوی ایشان برگرداند که به ایشان گویند که برگردند به حقّ، پس هر که اطاعت کند او را ببخشند و هر که اطاعت نکند او را بکشند. و در روایت دیگر: سه خلیفه او را بکشند، در دفعه چهارم خودش عود (۲) ۳۵۰ به مکّه نموده، جمعی از اهل مکّه را به قتل رساند و دستهای بنی شیبه را که کلیدداران کعبه اند می بُرَد و بر مکّه آویزان کند (۳) و منادی آن حضرت ندا کند که: اینها دزدان خانه خدا می باشند. و خانه کعبه را برداشته ۳۵۱، از بنایی که ابراهیم علیه السلام گذاشته بود بنا کند، و هکذا (۴) ۳۵۲ مسجد مدینه و مسجد کوفه را هم خراب کرده از اساس اوّلش بنا می نماید (۵) ۳۵۳.

الفصلُ الثّامِن در بیان حجّ انبیا و ائمّه طاهرین علیهم السلام

از قراری که نوشته اند (۶) ۳۵۴ چون خدا خواست توبه آدم علیه السلام را قبول کند، جبرئیل را بسوی او فرستاد، پس جبرئیل نازل شده گفت: السّلام علیک ای آدم صبر کننده به بلای خود، و توبه کننده از خطای خود، خدا مرا بسوی تو فرستاده که بیاموزم به تو، آن مناسک را که خدا می خواهد توبه تو را به سبب آنها قبول نماید. پس دست آدم علیه السلام را گرفته آورد به نزد مکان کعبه، پس خدا بر او قُبّه ای (۷) ۳۵۵ از نور فرستاد در موضع کعبه، که نورش ساطع گردید در کوههای مکّه بقدر حرم، پس خدا امر به جبرئیل فرمود که

۱- – نُقَبا: مهتران، بزرگان، پیشوایان. لغت نامه.

۲- – عَوْد: مراجعت، برگشت. لغت نامه.

۳- – مراد تخریب خانه جهت بازسازی آن است. م.

۴- – هکَذا: همچنین. لغت نامه.

۵- – همچنانکه در ابتدای مطلب نیز اشاره شد، مشروح این ماجرا ضمن یک روایت طولانی در (بحار ۵۳/ ۱۱- ۶ ب ۲۸) نقل شده است. م.

۶- – کافی ۴/ ۱۹۴- ۱۹۱ ح ۲؛ و با اندکی تغییر در: وسایل ۱۱/ ۲۲۷ ب ۲ ح ۱۴۶۶۴؛ بحار ۱۱/ ۱۷۸ ب ۳ ح ۲۵ و ۹۶/ ۲۹ ب ۴ ح ۵ و ۹۶/ ۳۶ ب ۴ ح ۱۴؛ تفسیرقمی ۱/ ۴۴؛ علل الشرایع ۲/ ۴۰۰ ب ۱۴۲ ح ۱.

۷- – قُبَّه: قبه، بنای گرد برآورده چون گنبد. لغت نامه.

نشانه ها بر دور حرم بگذارند. و به روایت دیگر (۱) ۳۵۶ نقل شده است که: ابر به موضع کعبه سایه انداخت، جبرئیل گفت: یا آدم، خطّ بکش بر دور سایه آن ابر که بزودی بیرون خواهد آمد از برای تو خانه ای از بلور که قبله تو و قبله فرزندان تو باشد بعد از تو. چون آدم علیه السلام خط کشید، خدا برای او خانه ای از زیر ابر بیرون آورد از بلور و حجرالاسود را فرستاد. بعد امر کرد جبرئیل (۲) ۳۵۷ آدم را که حجّ کند و طلب آمرزش نماید از گناهان خود نزد جمیع مَشاعر (۳) ۳۵۸. پس روز هشتم ذی الحجّه بود که جبرئیل گفت: ای آدم برخیز؛ و او را از حرم بیرون برد و امر کرد او را که غسل بکند و احرام بندد و کیفیّت احرام و تلبیه را تعلیم او کرد، پس در همان روز، بعد از احرام، به مِنی برد و شب در مِنی- ماندند، و به او نمود موضع مسجد مِنی (۴) ۳۵۹ را، پس خط کشید آدم علیه السلام بر دور آن مسجد، چون صبح روز عرفه شد بیرون برد او را بسوی عرفات و چون ظهر عرفه شد امر کرد او را به قطع کردن تلبیه (۵) ۳۶۰ و غسل نمودن، و چون از نماز عصر فارغ شد، جبرئیل امر کرد او را که بایستد در عرفات، و تعلیم او نمود آن کلمات را که تلقّی نمود از خدایش؛ و آن کلمات این است:

سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ لااِلهَ الَّا انْتَ،

پس چنین ایستاده، ماند و دستها بسوی آسمان بلند کرده بود و تضرّع به درگاه خدا می کرد و می گریست، چون آفتاب غروب کرد جبرئیل گفت: هفت مرتبه اعتراف به گناه خود بکن. پس آدم علیه السلام چنین کرد، به این سبب آن موضع را معترف یا معرف گفتند (که آدم علیه السلام در آنجا اعتراف به گناه خود کرد)، پس آن سنّت بر فرزندان او مقرّر شد که در آنجا اعتراف به گناهان خود بکنند، چنانچه پدر ایشان اعتراف کرد، و از خدا توبه سؤال کنند، چنانچه پدر ایشان آدم علیه السلام سؤال کرد؛ پس امر کرد او را جبرئیل که بازگردد از عرفات، پس گذشت بر کوههای هفت گانه و امر

۱- – کافی ۴/ ۱۹۲ (ضمن ح ۱)؛ وسایل ۱۱/ ۲۲۶ ب ۲؛ بحار ۱۱/ ۱۹۴ ب ۳؛ الحدائق الناضره ۱۷/ ۳۷۷.

۲- – عبارت متن «جبرئیل که». م.

۳- – مَشاعِر: جمع مَشعَر؛ مَشاعِرُ الحجّ: علامتهای حجّ که بر حواس ظهور داشته باشد. لغت نامه.

۴- – مراد از «مسجد مِنی»، بنا به تصریح همین کتاب (فصل ۳۱- مستحبّات مِنی) و برخی کتب فقهی (همچون مقنع شیخ صدوق/ ۲۸۵)، همان مسجد خیف است. م.

۵- – تَلْبِیَه: لبّیک گفتن حاجیان. لغت نامه.

کرد او را که بر هر کوه چهار مرتبه اللّه أکبر گوید، پس در ثلث شب به مشعرالحرام آمدند، پس جمع کرد در آنجا میان نماز شام (۱) ۳۶۱ و خفتن (۲) ۳۶۲ (و به این سبب مشعر را جمع نامیدند زیرا که آدم علیه السلام آنجا هر دو نماز را جمع کرد در وقت خفتن)، و شب در آنجا ماندند، چون صبح شد، پس امر کرد او را که بر کوه مشعر بالا ـ رود و نزد طلوع آفتاب، هفت مرتبه اعتراف به گناه خود بکند و هفت مرتبه از خدا توبه و آمرزش گناه بطلبد، پس آدم علیه السلام چنین کرد و خدا را خواند به کلمه ای چند، پس خدا توبه اش را قبول فرمود، پس جبرئیل امر کرد که سنگ ریزه های جمره ها را از مشعر بردارد (که آنجا را مُزدلفه نیز گویند)، پس وقت چاشت (۳) ۳۶۳ به مِنی آمدند، جبرئیل گفت که دو رکعت نماز بکند در مسجد مِنی (۴) ۳۶۴، و چون به موضع جمره اوّلی رسید شیطان بر سر راه او آمد و گفت: یا آدم، اراده کجا داری؟ جبرئیل گفت: با او سخن مگو و او را با هفت سنگ بزن و با هر سنگی اللّه أکبر بگو. چون چنین کرد شیطان رفت و نزد جمره ثانیه باز سر راه آدم علیه السلام آمد، پس جبرئیل گفت که باز هفت سنگ بینداز و با هر سنگ اللّه أکبر بگو. پس چنین کرد، شیطان رفت و نزد جمره ثالثه پیدا شد، به امر جبرئیل باز چنین کرد پس شیطان رفت و جبرئیل گفت: بعد از این هرگز او را نخواهی دید. و جبرئیل پیشتر (۵) ۳۶۵ او را امر کرده بود که قربانی به درگاه خدا بیاورد، یعنی هَدْی (۶) ۳۶۶ بکُشد، و امر کرد او را که سر بتراشد برای تواضع و شکستگی نزد خدا. پس آدم علیه السلام سر خود را تراشید برای فروتنی از برای خداوند عالم (۷) ۳۶۷.

در حدیث معتبر منقول است که از امام باقر علیه السلام پرسیدند که: چون آدم علیه السلام حجّ کرد

۱- – شام: شبانگاه یعنی وقت مغرب. لغت نامه.

۲- – نماز خُفتن: نماز عشاء. لغت نامه.

۳- – چاشت: اول روز، صبح، بامداد. لغت نامه.

۴- – مراد از «مسجد مِنی»، بنا به تصریح همین کتاب (فصل ۳۱- مستحبّات مِنی) و برخی کتب فقهی (همچون مقنع شیخ صدوق/ ۲۸۵)، همان مسجد خیف است. م.

۵- – عبارت متن «بیشتر». م.

۶- – هَدْیْ: آنچه به حرم برده شود از چارپایان، و گویند آنچه برای قربان کردن برند. لغت نامه.

۷- – کافی ۴/ ۱۹۴- ۱۹۱ ح ۲؛ (و با تغییرات) وسایل ۱۱/ ۲۲۶ ب ۲ ح ۱۴۶۶۳ و ح ۱۴۶۶۴؛ بحار ۱۱/ ۱۷۸ ب ۳ ح ۲۵ و ۹۶/ ۳۶ ب ۴ ح ۱۴؛ تفسیر قمی ۱/ ۴۴؛ علل الشرائع ۲/ ۴۰۰ ب ۱۴۲ ح ۱.

با چه چیز سر او را تراشیدند؟ فرمود که: جبرئیل یاقوتی از بهشت آورد، چون بر سر او مالید، موها از سرش ریخت (۱) ۳۶۸.

الحدیث: پس جبرئیل آدم علیه السلام را آورد به مکّه و امر کرد او را که هفت شوط (۲) ۳۶۹ طواف کند و هفت شوط سعی کند میان صفا و مروه، که ابتدا به صفا و ختم به مروه کند، پس بعد از آن هفت شوط دیگر دور خانه کعبه طواف کند (و این طواف نساء است که هیچ محرمی را حلال نیست زن خود تا این طواف را نکند)، پس چون آدم علیه السلام تمام اعمال را به جا آورد جبرئیل به او گفت که: خدا گناه تو را آمرزید و توبه تو را قبول کرد و زوجه تو را از برای تو حلال فرمود. پس برگشت آدم علیه السلام، آمرزیده و توبه اش مقبول، و زنش بر او حلال شده (۳) ۳۷۰.

به سند معتبر از امام باقر علیه السلام مروی است که: آدم علیه السلام هزار مرتبه به زیارت کعبه آمد پیاده؛ هفتصد مرتبه برای حجّ و سه صد مرتبه برای عمره (۴) ۳۷۱.

و در هر عصر و دوره زمان، زیارت بیت اللّٰه الحرام به عمل آمده و حجّ شده تا زمان ابراهیم علیه السلام؛ پس چون ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از بنای کعبه فارغ شدند، جبرئیل در روز هشتم ذی الحجّه نازل شد و گفت: یا ابراهیم، برخیز و آب مهیّا کن برای خود (زیرا که در آن زمان در مِنی و عرفات آب نبود)؛ پس روز هشتم را برای این ترویه گفتند (زیرا که ترویه به معنی سیرابی است)، پس او را به مِنی برد و شب در آنجا ماندند و همه اعمال را به وی تعلیم داد، چنانچه تعلیم آدم علیه السلام کرده بود، و هکذا (۵) ۳۷۲ این طریقه حجّ و سنّت مُحسنه (۶) ۳۷۳ بعد از ابراهیم علیه السلام جاری بود، چنانچه از جمله حجّ کنندگان، اسکندر

۱- – کافی ۴/ ۱۹۵ ح ۶؛ وسایل ۱۴/ ۲۱۱ ب ۱ ح ۱۹۰۰۶؛ بحار ۱۱/ ۱۹۶ ب ۳ ح ۵۱؛ المناقب ۴/ ۲۰۴.

۲- – شَوْط: گردگشتن، طواف کردن؛ هفت شوط: هفت گشت. لغت نامه.

۳- – (با اندکی تغییر) وسایل ۱۱/ ۲۲۷ ب ۲ ح ۱۴۶۶۴؛ بحار ۱۱/ ۱۷۸ ب ۳ ح ۲۵ و ۹۶/ ۲۹ ب ۴ ح ۵ و ۹۶/ ۳۶ ب ۴ ح ۱۴؛ تفسیرقمی ۱/ ۴۴؛ علل الشرایع ۲/ ۴۰۰ ب ۱۴۲ ح ۱.

۴- – وسایل ۱۱/ ۱۳۲ ب ۴۵ ح ۱۴۴۴۶؛ عوالی اللآلی ۲/ ۹۷ ح ۲۶۱؛ قصص راوندی ۴۹ ف ۴ ح ۲۰.

۵- – هکَذا: همچنین. لغت نامه.

۶- – مُحْسِنَه: هر چیز نیک و زیبا و جمیل. لغت نامه.

ذوالقرنین است (که سدّ یأجوج و مأجوج را بست (۱) ۳۷۴) و به طلب آب به ظلمات رفت، و در آخر عمرش به حجّ رفت با ششصد هزار کس، و در مسجدالحرام به خدمت ابراهیم علیه السلام رسیده با آن حضرت صحبت کردند (۲) ۳۷۵.

و در حدیث معتبر منقول است که: احرام بست موسی علیه السلام از رمله مصر و بر سنگستان روحا گذشت با احرام، و ناقه اش را می کشید با مهاری که از لیف خرما بود، و تلبیه می گفت و کوهها جواب او می گفتند (۳) ۳۷۶.

و فِی الحدیث الآخر: نقل شده است که موسی علیه السلام بر سنگستان روحا گذشت و بر شتری سرخ سوار بود که مهار آن لیف خرما بود و دو عبای قطوانی (۴) ۳۷۷ پوشیده بود و می گفت: لَبَّیک یا کریمُ لَبَّیک (۵) ۳۷۸.

و بعضی چنین نوشته اند که: اوّل کسی که بعد از ابراهیم علیه السلام هدی کعبه کرد الیاس بن مضر بود که جدّ پانزدهم رسول خدا صلی الله علیه و آله است (۶) ۳۷۹: وَ کانَ یَسمعُ مِن صُلبِهِ تَلبیهَ النَّبی صلی الله علیه و آله بالحَجِّ؛ یعنی: الیاس می شنوید (۷) ۳۸۰ از صُلب (۸) ۳۸۱ خود صدای تلبیه گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حجّ (۹) ۳۸۲.

۱- – بحار ۱۲/ ۱۹۶ ب ۸ ح ۲۳ و ۱۸/ ۱۰۷ ب ۱۱ ح ۵؛ قصص راوندی/ ۲۹۳ ف ۷ ح ۳۶۴.

۲- – مستدرک ۵/ ۳۹۸ ب ۴۳ ح ۶۱۸۰- ۴؛ بحار ۱۲/ ۱۹۵ ب ۸ ح ۲۰ و ۹۰/ ۱۸۲ ب ۳ ح ۱۸؛ قصص جزائری/ ۱۴۸ ب ۸؛ قصص راوندی/ ۱۲۲ ف ۳ ح ۱۲۴.

۳- – وسایل ۱۲/ ۳۷۶ ب ۳۶ ح ۱۶۵۵۴؛ بحار ۱۳/ ۱۱ ب ۱ ح ۱۴ و ۹۶/ ۱۸۵ ب ۳۲ ح ۱۳؛ علل الشرائع ۲/ ۴۱۸ ب ۱۵۷ ح ۵.

۴- – قطوان: موضعی است به کوفه. لغت نامه. (عبای قطوانی: عبای منسوب به قطوان.

۵- – الفقیه ۲/ ۲۳۴ ح ۲۲۸۴؛ بحار ۹۶/ ۱۸۵ ب ۳۲ ح ۱۵: علل الشرائع ۲/ ۴۱۹ ب ۱۵۷ ح ۷.

۶- – نسب پیامبر اکرم (ص) تا «عدنان» به نقلی چنین است: رسول الله محمد (ص)، بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بین کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان؛ بحار ۱۵/ ۱۷۰ ب ۱ ح ۵۰.

۷- – شنویدن: شنیدن. لغت نامه.

۸- – صلب: مهره های پشت یعنی استخوان پشت. لغت نامه.

۹- – جواهر المطالب ۱/ ۲۶؛ سبل الهدی و الرشاد ۱/ ۲۸۹؛ شرح شافیه ۴/ ۳۰۶.

و انبیا و سلاطین مؤمنین هر سال هدی می کردند؛ از جمله سلیمان علیه السلام بود که آمد به مکّه مکرّمه و چند روز توقّف فرمود در مکّه، و هر روز پنج هزار شتر نَحر (۱) ۳۸۳ می کرد سوای بقر و غنم (۲) ۳۸۴، و مردم را خبر داد که پیغمبری از عرب از این شهر مبعوث می شود که خاتم انبیا خواهد بود: طُوبی لِمَن أدرکَ زَمانَهُ و امَنَ بِهِ وَ وَیلٌ لِمَن کَفرَ بِهِ وَ جحدهُ (۳) ۳۸۵ (۴) ۳۸۶.

و این شیوه مرضیّه (۵) ۳۸۷ را تجدید و احیا فرمود جناب مقدّس خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، و هر قدر قبل از هجرت در مکّه بود حجّ می کرد، و چند مرتبه از مدینه حجّ نموده (۶) ۳۸۸، که دفعه آخری را حجّه الوداع گویند، و این هم اتفاق افتاده در سال دهم هجرت، و اجمال این احوال آن است که: نازل شد این آیه شریفه که در سوره حجّ است؛ می فرماید: ی وَ اذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَـجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ لِیَشْـهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ ی (۷) ۳۸۹، یعنی: ندا کن در میان مردم به حج، و اعلام ده و بطلب ایشان را بسوی آن تا بیایند بسوی تو، در حالتی که پیادگان باشند و سواران باشند بر هر شتر لاغری، و آیند بسوی تو از هر درّه عمیقی یا از هر راه دوری، تا حاضر شوند منفعتهای خود را برای دنیا و عُقبی. پس امر فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله مؤذّنان را که اعلام دهند مردم را به آوازهای بلند به آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سال به حجّ می رود، پس مطّلع شدند به حجّ رفتن آن حضرت، هر که در مدینه حاضر بود و اطراف مدینه و اعراب بادیه، و حضرت صلی الله علیه و آله نامه نوشت بسوی هر که داخل اسلام شده بود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده حجّ دارد پس هر که طاقت دارد حاضر شود. پس احدی از مسلمین نماند که آن سال به حجّ نرود، تا آنکه به همه ایشان تعلیم حجّ داد و مناسک را به ایشان بفهمانید تا اینکه سنّت باشد بجهت

۱- – نَحْر: کشتن شتر یا فرو بردن نیزه به گلوگاه وی. لغت نامه.

۲- – غَنَم: گله گوسفند. لغت نامه.

۳- – خوشا بحال کسی که زمان او را درک کند و به وی ایمان آورد، و وای بحال کسی که به او کفر ورزد و انکارش نماید. م.

۴- – بحار ۱۴/ ۱۲۸ ب ۹ ذیل ح ۱۴ و ۶۱/ ۲۸۵ ح ۵۲.

۵- – مَرْضِیَّه: پسندیده، خشنود. لغت نامه.

۶- – از جمع روایات نقل شده در این باب چنین برمی آید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدود بیست حجّ قبل ازهجرت و یک حجّ و چهار عمره پس از هجرت داشته اند که آخرین عمره ایشان همراه با حجّه الوداع بوده است؛ جهت آگاهی به (بحار ۲۱/ ۳۹۸) مراجعه شود. م.

۷- – حجّ/ ۲۷.

ایشان تا آخر زمان (۱) ۳۹۰. و در این سفر، حضرت صلی الله علیه و آله زنهای خود را هم با خود برده بود، و در مراجعت از این سفر قضیّه غدیر خم اتّفاق افتاد (۲) ۳۹۱ که آنجا رسول اللّه صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را بجای خود خلیفه و جانشین تعیین فرمود (۳) ۳۹۲.

و حضرت امیر علیه السلام در حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله و بعد از آن، حجّهای بسیار کرده چنانچه به بعضی از اینها به مناسبت محلّ اشاره خواهد شد.

و حافظ ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر علمای اهل تسنّن است، در کتاب «حلیه» نوشته که: امام حسن علیه السلام دوبار از مال و منال خود بیرون رفت، چنانچه در خانه او از صامت و ناطق هیچ نماند و همه را در راه خدا به مستحقّ صرف نمود، و سه دفعه مال و اسباب خود را با خدا قسمت نمود، حتّی نعلینی که در پا می کرد، یکی را به فقرا می داد و دیگر را بجهت خود می گذاشت (۴) ۳۹۳، و ریاضت نفسانیّه آن حضرت علیه السلام به حدّی بود که بیست نوبت پیاده از مدینه حجّ نموده (۵) ۳۹۴، و با آنکه اسبان و شتران همراه می داشت سوار نمی شد (۶) ۳۹۵.

۱- – کافی ۴/ ۲۴۵ ح ۴ (بطور مشروح)؛ وسایل ۱۱/ ۲۱۳ ب ۲ ح ۱۴۶۴۷؛ بحار ۲۱/ ۳۹۰ ب ۳۶ ح ۱۳ و ۹۶/ ۹۴ ب ۹ ح ۱۸؛ مستطرفات/ ۵۵۱.

۲- – در (بحار ۳۷/ ۱۰۸ ب ۵۲) خبری از «ابوهریره» در فضیلت عید غدیر چنین نقل شده است: «کسی که روز هجدهم ذی حجه را روزه بدارد خداوند برایش روزه شصت ماه محسوب فرماید، که همانا (آن روز) غدیر خم است که در آن رسول خدا (ص) دست علی بن ابی طالب را گرفته (به مردم) فرمود: آیا بر مومنین صاحب ولایت نیستم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا. فرمود: هر که من مولای اویم علی (ع) مولای اوست. عمر به او عرضه داشت: به به ای پسر ابی طالب! مولای من و تمامی مسلمانان شدی. پس خداوند آیه «الیوم اکملت لکم دینکم»؛ مائده/ ۳، را نازل فرمود. در همان منبع نیز خبری از «معلی بن خنیس» از حضرت صادق (ع) نقل شده مبنی بر اینکه آن روز مطابق با نوروز بوده است. این مطلب با محاسبات نجومی هم قابل اثبات است. م.

۳- – شرح این سفر حج با ذکر قضیه غدیر در (تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۱۲- ۱۰۹) نقل شده است. م ..

۴- – حلیهالاولیاء ۲/ ۳۸- ۳۷.

۵- – حلیه الاولیاء ۲/ ۳۷.

۶- – المناقب ۴/ ۱۴؛ بحار ۴۳/ ۳۳۹ ب ۱۶ ذیل ح ۱۳.

فایده: بعضی از مشایخ اهل حدیث گفته که: شبی در عالم رؤیا مردی از من سؤال کرد در پیاده رفتن امام حسن علیه السلام به حجّ، و حال آنکه کشیده می شد در معیّت آن حضرت علیه السلام محملها، که سرّش چیست؟ با وجود اینکه در این عمل، به حسب ظاهر، تلف کردن مال بدون منفعت به نظر می آید، و این اسراف است و حرام! پس جواب دادم در عالم رؤیا به آنکه: در این فعل مقدّس حضرت علیه السلام حکمتهای زیاد و بسیاری هست:

اوّل اینکه پیاده رفتن آن حضرت علیه السلام از باب کم کردن نفقه راه حجّ نبوده و به این صورت گمان کرده نشود در حقّ آن جناب.

دوّم بیان جایز بودن این کار و بیان استحسان (۱) ۳۹۶ که: به امکان استطاعت از رکوب، پیاده رفتن فضیلت تمام دارد.

سیُّم انفاق مال خود و صرف آن در راه خدا.

چهارم مقابله و عوض نمودن آن حضرت علیه السلام بر زحمتهای آن حیوانهاکه در عرفات می باشد، چنانچه روایت شده (۲) ۳۹۷.

پنجم احتمال احتیاج بر محامل در صورت عجز از پیاده رفتن.

ششم تطیب به خاطر و اطمینان نفس و خاطر جمعی از وجود محامل که مشقّت شدید در پیادگی حاصل نشود (و این مطلبی است مُجرّب (۳) ۳۹۸؛ چنانچه حضرت امیر علیه السلام می فرماید: هر که خاطر جمعی داشته باشد به آبی، تشنگی بر او غالب و موذی نشود).

هفتم سوار شدن در وقت مراجعت.

هشتم سوار کردن آنهایی که از پیادگی عاجز شده باشند از فقرای حجّاج و ضعفای آن.

نهم احتمال قطّاع طریق (۴) ۳۹۹ و احتیاج به رکوب و مدافعه با آنها.

دهم حضور این اسباب و رَواحل (۵) ۴۰۰ در مکّه و مشاعر بجهت تبرّک نمودن آنها.

یازدهم اظهار جلالت و نسب و شرافت خود و رفع اتّهام از السنه مردم؛ و در این حکمتهای بسیار است.

۱- – استِحسان: نیکوشمردن. لغت نامه.

۲- – عبارت متن مبهم است و در منابع، روایتی بدین مضمون یافت نشد. م.

۳- – مُجَرَّب: آزموده. لغت نامه.

۴- - قُطّاعُ الطَّریق: راه زنان که مال مسافران را به غارت برند یا قتل کنند و به فریب کُشند. لغت نامه.

۵- - رَواحِل: جمع راحله، شتران قوی و تند رو. لغت نامه.

دوازدهم ظاهر نمودن وفور نعمتهای الهی بر آن جناب: ی وَ امَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ ی (۱) ۴۰۱.

و جناب امام حسین علیه السلام حجّ کرده بیست و پنج مرتبه پیاده؛ با آنکه اسبان و شتران خوب، غلامان و خادمان می کشیدند سوار نمی شد (۲) ۴۰۲، مثل برادرش امام حسن مجتبی علیه السلام (۳) ۴۰۳.

فِی الحدیث: در یکی از سفرهای حجّ آن جناب علیه السلام، پاهای مبارکش ورم نموده آماس کرد، یکی از موالیانش گفت: کاش سوار شوی که آماس قدم مبارکت ساکن شود.

فرمود: هرگز سوار نمی شوم لکن چون نزدیکی این منزل می رسیم مردی سیاه رنگ پیش روی تو می آید و روغن با او خواهد شد، او را از وی بخر و قیمت مضایقه مکن (یعنی به هر قیمت بفروشد بگیر). گفت: پدر و مادر فدای تو باد، پیش ما منزلی است که کسی در آن باشد؟ فرمود: بلی هست، آن مرد پیش از رسیدن به آن منزل پیدا خواهد شد. چون یک میل (۴) ۴۰۴ راه رفتند، آن مرد سیه چهره پیدا شد، حضرت علیه السلام به غلام خود فرمود: این است همان مرد، برو روغن را بخر. چون غلام نزد آن مرد سیاه آمد و روغن خواست، گفت: بجهت که می خواهی؟ گفت: برای امام حسین علیه السلام. آن مرد روغن را داده، خودش متوجّه خدمت آن حضرت علیه السلام شد و عرض کرد: یابن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله، من از دوستان تو هستم و این روغن را از شما قیمت نمی گیرم ولیکن استدعا دارم که دعا نمایی خدا من را پسری بی عیب کرامت فرماید، و محبّ شما اهل بیت رسالت باشد، بدرستی که من زن خود را در حالتی گذاشتم که وجع طلق (۵) ۴۰۵ او را گرفته بود.

حضرت علیه السلام فرمود: برگرد به منزل خود که خدا پسری بی عیب و نقصان به تو کرامت فرمود. پس آن مرد برگشت، دید که زنش پسری زاییده که اعضای او درست و بی عیب

۱- – ضحی/ ۱۱.

۲- – بحار ۴۴/ ۱۹۲ ح ۵؛ المناقب ۴/ ۶۹.

۳- – بعضی از منابعی که این مطلب را در خصوص امام حسین علیه السلام نقل کرده اند عبارتند از: مستدرک ۸/ ۴۸ ب ۲۹ ح ۹۰۴۴- ۵؛ بحار ۴۴/ ۱۹۲ ح ۵؛ المناقب ۴/ ۶۹؛ العوالم/ ۶۸؛ تاریخ مدینه دمشق ۱۴/ ۱۸۰ و ۱۸۱؛ البدایه و النهایه ۸/ ۲۲۶.

۴- – میل: واحد مسافت ... و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی. لغت نامه.

۵- – طَلق: دردِ زادن. لغت نامه.

است، باز خدمت آن جناب علیه السلام آمد و دعای خیری به آن حضرت علیه السلام کرد. پس حضرت علیه السلام روغن را به قدمهای مبارک مالید، درساعت ورمش زایل شد (۱) ۴۰۶ (و عین این حکایت را در خصوص امام حسن علیه السلام نیز نوشته اند لیکن صدور این قضیّه بی زیادتی و نقصان از دو بزرگوار بسیار بعید است، ظاهراً از معجزات امام حسین علیه السلام بوده باشد، تصحیف (۲) ۴۰۷ و اختلاف از نُساخ (۳) ۴۰۸ بوده بجهت شباهت اسمهای ایشان در کتابت) (۴) ۴۰۹.

منقول است که روزی امام حسین علیه السلام با اَنَس به سر قبر خدیجه کبری علیها السلام آمد، گریه بر آن جناب غالب شده به انس فرمود که: از من دور شو. انس گوید که از آن حضرت علیه السلام دور و پنهان شدم و در مکان خلوتی نشستم، پس بسیار طول کشید نماز آن حضرت و شنیدم که به این کلمات مناجات با خدا می کرد:

«یا ربِّ یا ربِّ أنتَ مولاهُ فَارحَمْ عُبیداً إلیکَ ملجاهُ

یا ذَا المعالی عَلیکَ مُعتَمدی طُوبی لِمَن کُنتَ أنتَ مولاهُ

طُوبی لِمَن کانَ خائفاً أرقاًیشکُوا إلی ذی الجلالِ بَلواهُ

وَ ما بِهِ علَّهٌ و لا سقمٌ أکثَرَ مِن حُبّهِ لمَولاهُ

إذا اشتَکی بَثَّهُ و غصَّتهُ أجابَه اللَّهُ ثمَّ لبّاهُ

إذا ابْتَلی بِالظَّلامِ مُبتهِلًاأکرَمَهُ اللَّهُ ثمَّ أدناهُ»

یعنی: (۵) ۴۱۰ ای خدای من، تویی سیّد و مولای او (یعنی خود)، پس رحم نما به بنده حقیر ذلیل که بسوی توست پناه او.

۱- – مستدرک ۸/ ۳۱ ب ۲۱ ح ۸۹۹۴- ۹؛ بحار ۴۴/ ۱۸۵ ب ۲۵ ح ۱۳؛ فرج المهموم/ ۲۲۶.

۲- – تَصحیف: خطا کردن در کتابت. لغت نامه.

۳- – نُسّاخ: نسخه نویسان. لغت نامه.

۴- – این ماجرا در خصوص امام حسن مجتبی علیه السلام، در این منابع نقل شده است: کافی ۱/ ۴۶۳ ح ۶؛ وسایل ۱۱/ ۸۰ ب ۳۲ ح ۱۴۲۹۱؛ بحار ۴۳/ ۳۲۴ ب ۱۵ ح ۳؛ الخرائج ۱/ ۲۳۹ ب ۳؛ الصراطالمستقیم ۲/ ۱۷۷ ح ۴؛ کشف الغمّه ۱/ ۵۵۷؛ المناقب ۴/ ۷.

۵- – در متن، بعد از هر مصرع ترجمه آن آورده شده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

ای صاحب بلندیها و علویها (۱) ۴۱۱، بر توست اعتماد و پناه من، مرحبا و گوارا باد به کسی که تو مولای او باشی و غیر تو را به مولایی نپسندد.

گوارا باد به کسی که بوده باشد ترسان از غضب تو، و شب تا سحر از ترس تو بیدار باشد و پیوسته شکایت کند دردهای پنهان و آشکار خود را به درگاه ایزد متعال و صاحب عزّ و جلال (که عبارت باشد از خداوند لا یزال)، و حاجات خود را بجز به درگاه عزّت تو نیاورد.

هیچ علّت (۲) ۴۱۲ و ناخوشی از برای او (یعنی خود آن بزرگوار علیه السلام) نیست که بیشتر باشد از محبّت بر مولا و آقای خود (یعنی محبّت و دوستیِ آقایش چنان غالب و مستولی گشته که جسم او را رنجور و بدنش را علیل کرده طوری که سایر ناخوشیها و علّتها در مقابل آن مُضمحِل (۳) ۴۱۳ و نابود گشته است).

زمانی که شکایت و اظهار نماید حزن و اندوه خود را، جواب می دهد خداوند عالم و قبول می فرماید.

چون مبتلاـ گردد به تاریکی شب ظلمانی در حالتی که تضرّع و زاری نماید، گرامی دارد او را خدا، و به مقام قرب و منزلت خود می رساند.

انس گوید: ناگاه صدای هاتفی را شنیدم که در مقابل جواب آن حضرت این کلمات را ذکر فرمود:

لَبّیکَ عَبدی وَ أنتَ فی کَنَفی وَ کُلَّ مَا قُلتَ قَد عَلِمْناهُ

صَوتُکَ تشتاقهُ ملائِکَتی فَحَسبُک الصّوت قد سَمعْناهُ

دُعائکَ عِندی یَجولُ فی حجبٍ فَحَسْبکَ السّتر قَد سفرناهُ

لَو هَبَّت الرّیحُ مِنْ جوانبِهِ خَرَّ صریعاً لما تغشاهُ

۱- – عُلوی (یا عِلوی): منسوب به «علو»، خلاف سفل، بالا، بلندی و سمائی. لغت نامه.

۲- – عِلّت: بیماری. لغت نامه.

۳- – مُضْمَحِلّ: نیست و محو شونده. لغت نامه.

سَلنی بلا رغبه و لا رهب و لا حساب إنَّنی أنا اللَّه (۱) ۴۱۴

یعنی: (۲) ۴۱۵ ای بنده گرامی من، اجابت نمودم تو را و قبول کردم دعای تو را، و تو در پشت پناه منی، و هرچه گفتی قبول کردیم و دانستیم آن را.

صدای تو را مشتاقند ملائکه من، پس کفایت کند تو را چنین صدایی که ملائکه من مشتاق باشند، بتحقیق به گوش لطف و مهربانی شنیدیم آن صوت را.

دعای تو می رسد به حجابات عزّت و جبروت (۳) ۴۱۶ و مقامات عظمت و ملکوت (۴) ۴۱۷ که پرده های ردّ و کم لطفی دامنگیر وی نگردید، پس کفایت می کند در لطف و مرحمت اینکه پرده را از میان خود گشودیم و برداشتیم.

در توجیه این کلام شریف یعنی بیت چهارم: لَو هَبَّت ... دو وجه ذکر نموده اند:

اوّل اینکه: ضمیر جوانبه راجع است بسوی دعا؛ یعنی: دعای تو به مقام بلندی از قرب خداوندی به جایی رسیده است که اگر صاحب شعور و مرد صاحب عقل و روح می شد هر آینه از تجلّیات انوار جلال خداوندی و احاطه اشراقات ربّانی مدهوش و بیخود می گردید و مانند کسی که از هر طرف باد تندی او را گرفته باشد از خود بی خود شده، به زمین می افتاد.

دوّم اینکه: ضمیر جوانبه از باب التفات راجع است به خود امام حسین علیه السلام؛ یعنی ایشان از بسیاریِ عبادت و خضوع، و نهایت محبّت و خشوع، جسم مبارکش در ضعف به مرتبه ای رسیده که اگر بادی به او بوزد هر آینه بی اختیار به زمین خواهد افتاد.

سؤال نما از من هرچه دلت می خواهد و به خاطر خطور نماید بی اعراض ناامیدی، و بی خوف و خجالت، و بی حساب و نهایت، بدرستی که منم خداوند عالمیان که در عطای من حسابی و اندازه ای نمی باشد (چنانچه عطای محتاجان چنین است).

۱- – ماجرا با اندکی تغییر در این منابع نقل شده است: بحار ۴۴/ ۱۹۲ ح ۵؛ المناقب ۴/ ۶۹.

۲- – در متن، بعد از هر مصرع ترجمه آن آورده شده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

۳- – جَبَروت: بزرگواری، عظمت. لغت نامه.

۴- – مَلَکوت: پادشاهی بزرگ، بزرگی و چیرگی، عالم ارواح و عالم غیب. لغت نامه.

منقول است که کسی گفته است: سالی از سالها به حجّ می رفتم، در راه از قافله دور افتاده و به توکّل قطع مسافت می کردم، ناگاه از کنار بیابان کودکی در سنّ هشت و یا نه سالگی پیدا شد، جامه کوتاهی پوشیده و نعلین در پا کشیده، نه زادی با او دارد و نه راحله، گفتم: سبحان اللَّه، بادیه به این خونخواری و کودکی بدین خُردسالی! چگونه به مقصد تواند رسید!؟ نزد وی رفته گفتم: ای صبی (۱) ۴۱۸ از کجا می آیی؟ گفت: مِنَ اللَّهِ (۲) ۴۱۹، گفتم: به کجا می روی؟ گفت: إلَی اللَّهِ (۳) ۴۲۰، گفتم: چه می جویی؟ گفت: رِضآءَ اللَّهِ (۴) ۴۲۱، گفتم:

زاد و راحله ات کو؟ گفت: زادی تَقوایَ وَ راحِلَتی رِجلایَ وَ مُرادی مَولای (۵) ۴۲۲، گفتم:

بیابان بدین خونخواری و تو کودکی بدین خردسالی، چه خواهی کرد؟ گفت: هیچ کسی را دیده ای که به زیارت دوست رود و وی او را محروم کند؟ من از سخنان او متعجّب شدم، گفتم: خبر ده مرا که تو کیستی؟ گفت: یا شیخ، چه می خواهی از محنت زدگان روزگار؟ من در این باب مبالغه کردم، گفت: نحنُ قومٌ مظلومونَ، نحنُ قومٌ مطرودونَ، نحنُ قومٌ مقهورونَ، نحنُ قومٌ مقتولونَ: ما قوم ستم رسیدگانیم، ما گروهی از وطن راندگانیم، ما قومی به دست دشمنان درماندگانیم، ما قومی از جور و ستم کشته شدگانیم (۶) ۴۲۳. گفتم: از کلام تو معلوم نشد که تو کیستی، بیان را زیاده کن. گفت:

نحنُ عَلَی الحوضِ زوّادُهُ نَزودُ و نسعدُ وُرّادُهُ

وَ ما فازَ مَن فازَ إلَّا بِناوَ ما خابَ مِن حبّنا زادهُ

وَ مَن سرَّنا نالَ مِنَّا السُّرورَوَ مَن سائنا ساءَ میلادهُ

یعنی: (۷) ۴۲۴ ما آب دهندگانیم از حوض کوثر آیندگان را، و ایشان را مسعود و مُستَسعد (۸) ۴۲۵ می گردانیم.

۱- - صَبِیّ: کودک. لغت نامه.

۲- - از سوی خدا. م.

۳- - بسوی خدا. م.

۴- - خشنودی خدا. م.

۵- - زادِ من تقوای من است، و راحله ام پاهایم و مُرادم مولایم. م.

۶- - پس از هر جمله عربی متن کتاب، ترجمه آن نقل شده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

۷- - در پایان هر بیتِ متن، ترجمه آن آورده شده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

۸- - مُسْتَسْعَد: نیکبخت، بهره مند. لغت نامه.

هیچ کس راستگاری (۱) ۴۲۶ و نجات نیافته مگر بوسیله ما، و هر که را دوستی ما توشه او باشد هرگز ناامید نشود.

هر که مسرور کند ما را، ما نیز روزی او را مسرور کنیم، و هر که بدی به ما کند بر نهج حلال از مادر متولّد نشده.

پس، از نظرم غایب شد، بسی تأسّف خوردم که ندانستم کیست، چون به مکّه رسیدم روزی او را در مطاف جماعتی بیشمار و خلایق بسیار دیدم که حلقه زده ایستاده اند، پس رفتم تا ببینم که این غوغا چیست، همان کودک را دیدم که مردمان در دور وی جمع شده اند و مسائل حلال و حرام و مشکلات قرآن و دقایق احادیث سیّد انام صلی الله علیه و آله را می پرسند و او به زبان فصیح و بلیغ مشکلات ایشان را جواب می فرماید، از یکی پرسیدم که این کودک کیست؟ گفت: ویحَک (۲) ۴۲۷! این را نمی شناسی؟ کسی است که سنگریزه های بَطحا (۳) ۴۲۸ او را می شناسند! این است قرّه العینِ حسین بن علی: علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام. چون این را شنیدم گریان و نالان به خدمت او رفته دست و پای وی را بوسیدم و زیارتش کردم (۴) ۴۲۹.

در حدیث است که عبدالملک بن مروان در مسجدالحرام طواف می کرد و امام سجّاد علیه السلام در پیش روی او طواف می کردند و متوجّه او نمی شدند و عبدالملک آن حضرت را نمی شناخت، پس متوجّه اصحاب خود شده پرسید که: کیست این کس که در پیش روی من طواف می کند و متوجّه من نمی شود؟ گفتند: این علی بن الحسین علیهما السلام است. پس نشست در مکان خود، گفت: حاضر کنید او را. خادمان عبدالملک آمده آن حضرت علیه السلام را برگردانیدند، چون حضرت را دید گفت: یا علی، من قاتل پدر تو نیستم، چرا نزد ما نمی آیی؟ فرمود که: قاتل پدر من فاسد کرد بر آن فعل دنیای خود را، و پدر

۱- - راستگاری: درستکاری، راستکرداری. لغت نامه.

۲- - وَیْحَکَ: مرکب است از «وَیْح» که کلمه ترحم است و کاف خطاب؛ ای وای بر تو. لغت نامه.

۳- - بَطْحا (یا بَطْحاء): وادی مکّه معظّمه و خود مکّه. لغت نامه.

۴- - (با تغییرات) مستدرک ۸/ ۳۱ ب ۲۱ ح ۸۹۹۵- ۱۰؛ بحار ۴۶/ ۹۱ ب ۵؛ المناقب ۴/ ۱۵۵.

من فاسد کرد بر آن آخرت او را، و اگر خواهی تو هم مثل او باشی مضایقه نیست. گفت:

حاشا و کلّا (۱) ۴۳۰! ولکن می خواهم که نزد من بیایی تا تو را اعانت کنم (۲) ۴۳۱ از فقر و احتیاج درآیی. حضرت این را شنیده همانجا نشست و ردای خود را پهن کرد، گفت: خداوندا، بنما بر او عزّت دوستان خود را. چون دعا کرد ناگاه ردای آن حضرت پر از مروارید شد به نوعی که چشمهای ایشان از شعاع آن خیره گردید، بعد از آن فرمود: ای عبدالملک، کسی که نزد خداوند این قدر قرب و منزلت داشته باشد چه احتیاجی به دنیای تو دارد؟! بعد از آن دعا کرد که: خداوندا بردار این مرواریدها را از پیش من که مرا احتیاج بر این نیست. پس مرواریدها از نظر غایب شد (۳) ۴۳۲.

فِی الحدیث: امام سجّاد علیه السلام در حین وفات خود، به حضرت باقر علیه السلام فرمود که من با این ناقه بیست و پنج حجّ کرده ام و یک تازیانه بر او نزده ام (ناقه که از راه بیرون می رفت حضرت علیه السلام عصا را به او می نمود و می فرمود: آه لولا القصاص (۴) ۴۳۳)، ای فرزند، هر وقتی که این ناقه بمیرد او را دفن نما تا درّندگان گوشت او را نخورند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که شتری نیست که وقوف عمل آورده شود بر آن در موقف عرفات هفت سال مگر آنکه حقّ تعالی آن شتر را از شتران بهشت قرار می دهد، و مبارک گرداند نسل او را.

وقتی که حضرت سجّاد علیه السلام از دنیا رحلت نمود آن شتر در صحرا بود، به خانه آمده حضرت علیه السلام را ندید، فهمید که صاحبش مرده، رفت به بقیع، یک یک قبرها را بوئیده تا به قبر سیّدِسجّاد علیه السلام رسید، روی قبر خوابیده و گردن و صورت خود را به خاک می مالید و ناله می کرد، و برنخاست تا مُرد؛ امام محمّد باقر علیه السلام نظر به وصیّت پدر او را دفن نمود (۵) ۴۳۴.

مروی است که شقیق بلخی گوید که: در سال یک صد و چهل و نه، اراده کعبه داشتم،

۱- - کَلّا: نه چنان است؛ حرف است برای ردّ سخن پیشین، حاصل معنی آن این است که نه چنین باشد. لغت نامه.

۲- - اعانَت: یاریگری و استعانت و مدد .... لغت نامه.

۳- - بحار ۴۶/ ۱۲۰ ب ۸ ح ۱۱؛ الخرائج ۱/ ۲۵۵ ب ۵.

۴- - آه که اگر قصاصی در کار نباشد. م.

۵- - (با اندکی تغییر) وسایل ۱۱/ ۵۴۱ ب ۵۱ ح ۱۵۴۸۶؛ بحار ۴۶/ ۷۰ ب ۵ ح ۴۶ و ۶۱/ ۲۰۶ ب ۸ ذیل ح ۹ و ۹۶/ ۳۸۵ ب ۳ ح ۱۰؛ ثواب الاعمال/ ۵۰ باب نادر؛ المحاسن ۲/ ۶۳۵ ب ۱۵ ح ۱۳۳.

چون به قادسیّه (۱) ۴۳۵ رسیدم، جوانی خوش روی و گندم گون، ضعیف اندام دیدم که شَمله ای (۲) ۴۳۶ پوشیده و نعلین در پـا و از اهل قافله کناره کرده می رود، با خود گفتم: البتّه این جوان از صوفیّه است و می خواهـد با قافله همراه شود و وبال (۳) ۴۳۷ ایشان باشد، بروم و او را ملامتی و سرزنشی کنم شاید که پشیمان شود، چون نزد وی رسیدم نگاهی به من کرد، گفت: یا شقیق: ی اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ انَّ بَعْضَ الظَّنِّ اثْمٌ ی (۴) ۴۳۸، یعنی: نشـنیده ای که خدا فرموده که گمانها به مردم نکنید که بعضی گمانها گناه است!؟ پس از نظر من غایب شد، با خود گفتم که نام من را گفت و بر آنچه از خاطر من گذشته بود اشاره نمود؛ پس البتّه یکی از صُلَحا خواهـد بود، هرچنـد از عقبش دویـدم اثری از وی ندیـدم، و در منزل دیگرش دیـدم که به نماز مشغول بوده اشک از چشم می ریخت و به خشوع و خضوع تمام نماز می کرد، گفتم بروم و از او حلّیت خواهـم؛ صبر کردم تا فـارغ شـد، پیش از آنکه حرف زنم گفت: یـا شـقیق، حقّ تعالی فرموده ی انی لَغفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَملَ صالِحاًی (۵) ۴۳۹. پس برخاسـته راهی شـد و مرا آنجا گـذاشت، با خود گفتم: بلی یکی از ابدال خواهد شد که دوباره از ما فی الضّـمیر (۶) ۴۴۰ من خبر داد. چون به منزل دیگر رسـیدم دیدمش بر کنار چاهی ایستاده و رکوه (۷) ۴۴۱ یعنی مَطهره (۸) ۴۴۲ در دست دارد و می خواهـد از چـاه آب بکشـد که به یکباره رکوه از دسـتش به چاه افتاد، و مرا نگاه بر او بود، دیـدم که نگاه بر آسـمان کرده گفت:

أنتَ ربّی إذا ظَمَأتُ إلی الماءِوَ قُوتی إذا أردتُ الطّعامَ

اللّهمّ سیّدی ما لی غیرها فلا فقد منها، یعنی: تویی سیرآبی من هر گاه تشنه شوم، و

۱- – قادِسیَّه: جائی است که تا کوفه پانزده فرسنگ و تا عذیب چهار میل فاصله دارد؛ جنگ معروف قادسیّه بین مسلمین و ایرانیان در این زمین اتفاق افتاده است. لغت نامه.

۲- – شَمْلَه: نوعی از چادر کوتاه که بر خود پیچند. لغت نامه.

۳- – وَبال: دشواری، سختی، عذاب. لغت نامه.

۴- – حجرات/ ۱۲.

۵- – طه/ ۸۲.

۶- – ما فِی الضّمیر: آنچه در دل است. لغت نامه.

۷- – رَکوَه: مشک خُرد، نیم مشک، دلو خُرد.

۸- – مَطْهَرَه: ظرفی که بدان طهارت کنند و آب دست دان، ابریق، آفتابه. لغت نامه.

تویی سیری طعام آنگاه که گرسنه شوم، بار الها غیر از این ندارم، چنان مکن که گم شود.

پس دیـدم که آب چاه جوشـیده بلنـد شـد تا به حدّی که او دست دراز کرده رکوه را برداشت و پر آب کرد و وضو ساخت و چهـار رکعت نمـاز خوانـد، و چون فارغ شـد از آن ریگی که در آن صـحرا بود مُشتی در آن رکوه کرد و حرکت داد و از آن خورد، پیش رفته سـلام کردم، چون جواب داد گفتم: از این نعمتی که خـدای تعـالی به تو عطـا فرموده من را هم بچشـان و از سُؤر (۱) ۴۴۳ خود تشـنگی مرا بنشان. فرمود که: نعمت الهی همیشه ظاهر و باطن مرا فرو گرفته و انعام او دائمی است، باید که تو اخلاص و اعتقاد خود را به خـدای خود درست و راست کنی. و رکوه را به من داد، چون خوردم دیدم شـکر و سویقی (۲) ۴۴۴ است که هرگز شـربتی و طعامی به آن لـذّت در مدّت عمر نخورده بودم، و به آن خوشـبویی هیچ بوی خوش به مشام من نرسـیده بود، پس سیر و سیراب گشتم و تا مدّتها مرا احتیاج به نان و آب نشد، و تا مکّه رسیدم دیگر او را ندیدم، وقت صبحی دیدم که همان شـخص طواف به جا آورده از مسجد بیرون رفت، عقب وی رفتم دیدم خدم و حشم (۳) ۴۴۵ و موالی و احباب (۴) ۴۴۶ گرد او را گرفته اند و از هر طرف مردم به پابوسـیش میل می کنند و به سـلامش تقرّب می جویند و به زیارتش اقدام می نمایند، از کسی پرسیدم که این کیست، گفت: نمی دانی؟! این موسی بن جعفر علیهما السلام است. گفتم آن طور عجایبی البتّه باید از این قسم سیّدی باشد (۵) ۴۴۷.

و هر یکی از ائمّه طاهرین علیهم السـلام مکرّراً حجّ نموده اند که به مناسبت مقام، اشاره به بعضی خواهد شد ولکن چنانچه از اخبار مُستفاد (۶) ۴۴۸ می شود که قـائم آل محمّـد صـلی الله علیه و آله در هر موسم حـجّ، در مکّه حاضـر می باشـد؛ چنـانچه روایت است از احمد بن راشد که او از بعضی از برادران خود که از اهل مداین بودند روایت کرد و گفت که:

۱- – سُؤْر: نیم خورده و پس مانده اطعمه و اشربه. لغت نامه.

۲- – سَویق: شیرینی. لغت نامه.

۳- – حَشَم: خدمتکاران. لغت نامه.

۴- – احْباب: جمع حبیب. لغت نامه.

۵- – بحار ۴۸/ ۸۰ ب ۴ ح ۱۰۲؛ کشف الغمّه ۲/ ۲۱۳؛ مستدرک ۳/ ۲۵۵ ب ۱۵ ح ۳۵۲۱- ۶ (بطور مختصر).

۶- – مُسْتَفاد: فائده گرفته، سود بُرده. لغت نامه.

من و رفیق دیگر به حجّ رفته بودیم، در موقف عرفات جوانی دیدیم که نشسته و احرام پوشیده بود که ما او را به صد و پنجاه دینار طلا۔ قیمت کردیم، و نعلین زرد در پا داشت که مطلقاً غبار بر او ننشسته و اصلًا اثر سفر بر او نمی نمود، پس دیدم که سائلی نزدآن جوان رفت و از او طلب نمود، آن حضرت از زمین چیزی برداشته به او داد و آن سائل دعای بسیار کرد، بعد از آن، آن جوان از آن موضع برخاست (۱) ۴۴۹ و ما به نزدیک سائل آمدیم، پرسیدیم که: آن جوان به تو چه داد؟ گفت: طلایی؛ پس، از جیب خود بیرون آورده به ما نشان داد، قطعه طلا به هیئت سنگی، به مقدار بیست مثقال طلا بود، با رفیق خود گتم: یقین که این جوان صاحب الزّمان علیه السلام بود ما او را نشناختیم. از بعضی مردم پرسیدیم که جوانی چنین در موضعی نشسته بود، بلکه شما او را بشناسید، گفتند:

به خصوص نمی دانیم، امّا اینقدر معلوم ما شده که جوانی است علوی، همه ساله به حجّ می آید (۲) ۴۵۰.

علی بن ابراهیم بن مهزیار که از اجلّه (۳) ۴۵۱ است می فرماید که: بیست سال به حجّ رفتم و ضمناً رجای زیارت حجّهاللّه علیه السلام را داشتم ولی میسّر نمی شد، شبی در خواب صدایی شنیدم که: یابن مهزیار، امسال به حجّ بیا که به مقصود می رسی! از این خواب خوشحال شده، با رفیقی چند عازم مکّه شدم و تا مکّه در هر مکان متفحّص شدم، اثری ظاهر نشد، تا آنکه شبی در مسجدالحرام خلوت نموده مشغول عبادت بودم، ناگاه جوانی ملیح در طواف دیدم که دو بُرد یمانی پوشیده، چون نزدیک او رسیدم گفت: از کدام دیاری؟

گفتم: از اهوازم، گفت: ابن الخصیب را می شناسی؟ گفتم: وفات نموده. به رحمت او را یاد کرد، پس فرمود: علی بن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: من همانم! فرمود: خوش آمدی یا اباالحسن، چه کردی آن علامت را که میان تو و عسکری علیه السلام بود؟ گفتم: با من

۱- - عبارت متن «برخواست». م.

۲- - کافی ۱/ ۳۳۲ ح ۱۵؛ مستدرک ۳/ ۲۴۱ ب ۴ ح ۳۴۸۲- ۶ (بطور مختصر) و ۸/ ۴۹ ب ۳۰ ح ۹۰۴۶- ۲؛ بحار ۵۲/ ۵۹ ب ۱۸ ح ۴۳؛ الخرائج ۲/ ۶۹۴.

۳- - اجِلّه: جمع جلیل؛ جلیل: بزرگوار، بزرگ قدر. لغت نامه.

است فرمود: بیرون آور. پس بیرون آوردم انگشتری نیکویی را که در او نقش بود محمّد و علی (و به روایت دیگر: یا اللّه یا محمّد یا علی)، چون نظرش بر آن افتاد به غایت گریه کرده فرمود: خدا رحمت کند تو را یا ابامحمّد، بتحقیق که تو امام عادل بودی، ابن الأئمّه و ابوالامام. پس فرمود: بعد از حجّ چه مطلب داری؟ گفتم که: حجّهاللّه را طلب می نمایم. فرمود: به مطلب خود رسیده ای، او مرا بسوی تو فرستاد. برو در منزل خود مهیّای سفر باش و این مطلب را مخفی دار، چون ثلث شب شود بیا بسوی شعب بنی عامر که به مطلب خود خواهی رسید. علی بن مهزیار می گوید: من به فرموده او عمل کرده آن جوان را در شعب دیدم، فرمود: بیا خوش آمدی. پس با او مشغول رفتن شدم، از منی و عرفات گذشتیم تا اینکه صبح طالع شد، نماز صبح را خوانده سوار شدیم و تا بالای عقبه رفتیم، گفت: نظر کن که چه می بینی؟ نظر کرده خیمه سبزی دیدم که در اطرافش گیاه بسیار داشت و نور از آن خیمه به آسمان تُتق می کشید (۱) ۴۵۲، چون از عقبه بیرون رفتم فرمود که پیاده شو. چون پیاده شدم فرمود: دست از مهار شتر بردار؛ گفتم: به که سپارم؟ گفت: این حرم است، داخل این نمی شود مگر ولیّ خدا. چون نزد خیمه رسیدیم گفت: در اینجا باش تا اذن تحصیل کنم. بعد از مدّتی آمده گفت: مأذونی. چون داخل خیمه شدم دیدم آن حضرت علیه السلام نشسته روی نمدی، و بر بالشی تکیه فرموده، سلام کردم جواب فرمود، دیدم که نور از پیشانی مبارکش ساطع است مانند ستاره درخشان. پس احوال محبّان را یک یک پرسیدند، من ظلم بنی عبّاس را که در باره ایشان دارند عرض کردم، فرمود: روزی خواهد شد که شما مالک آنها خواهید بود و ایشان در دست شما ذلیل خواهند بود. پس چند روز خدمت آن حضرت مانده مسائل مشکله از آن جناب سؤال می کردم و مشمول مراحم عَلیه اش (۲) ۴۵۳ می گشتم، آنگاه مرا مرخّص فرمود که به اهل خود معاودت (۳) ۴۵۴ نمایم؛ وقت وداع، زیاده از پنجاه

۱- – تُتُق کشیدَن: پرده کشیدن. لغت نامه.

۲- – عَلِیَّه: بلندمرتبه و رفیع القدر و بلند و بالا. لغت نامه.

۳- – مُعاوَدَت: بازگشتن. لغت نامه.

هزار درهم با خود داشتم، خدمت آن حضرت بردم التماس زیاد نمودم که قبول فرماید، تبّسم نموده فرمود که: استعانت بجو با این پولها در برگشتن بسوی وطن خود که راه دور در پیش داری و دعای بسیار در حقّ من فرمود (۱) ۴۵۵.

الفصلُ التّاسِع در بعضی آداب و وظایف حجّ کننده

کسی که اراده حجّ می کند باید در وقت توجّه به جانب حجّ، مراعات چند امر را بکند:

اوّل آنکه نیّت خود را از برای خدا خالص کند، بنحوی که شائبه (۲) ۴۵۶ هیچ غرضی از اغراض دنیویّه در آن نباشد، پس نهایت احتیاط کند که مبادا در خفایای دل او نیّت دیگر باشد: از ریا، و یا احتراز از مذمّت مردم به سبب نرفتن حجّ، و یا قصد تجارت و شغل دیگر. چه، همه اینها عمل را از قربت و اخلاص خالی می کند و مانع از مراتب ثواب موعود می گردد، و چه احمق کسی است آنکه متحمّل اینقدر زحمات شده، بجهت خیالات فاسده خود بجز خسران فایده ای و ثمری نبرد.

دوّم آنکه از گناهانی که کرده توبه خالص کند، و از حقّ النّاس خود را بری ء الذّمّه (۳) ۴۵۷ سازد و چنان تصوّر کند که از این سفر برنخواهد گشت، و وصیّت خود را مضبوط سازد و آماده سفر آخرت شود؛ چه، غرض اصلی این سفر نیز از جمله تدارک خانه آخرت است و تمام محبّت دنیا و اهل و عیال را از دل بیرون کند.

سوّم باید علی الدّوام (۴) ۴۵۸ در فکر و خیالات نفقه و تعلّم مسایل حجّ باشد، جهت اینکه

۱- – (با اندکی تغییر) بحار ۵۲/ ۹ ب ۱۸ ح ۶؛ الخرائج ۲/ ۷۸۵ ب ۵.

۲- – شائِبَه: آمیختگی، آمیزش چیز بد در چیز بهتر. لغت نامه.

۳- – بَری ءُ الذِّمَّه: آنکه تعهدی یا دینی بر عهده ندارد، فراغ ذمّه یافته. لغت نامه.

۴- – عَلَی الدَّوام: همیشه، پیوسته. لغت نامه.

حجّ عملی است قلیل الابتلاء، و عبادتی است که همیشگی به فعل نمی آید که تا مسایل آن مثل مسائل عبادات دیگر (چون نماز و روزه) در نظر باشد؛ نه اینکه اوقات خود را به تماشا و سیاحت صرف نموده و از مذاکره لوازم حجّ غافل شده، عنداللّزوم (۱) ۴۵۹ حیران و سرگردان مانده، عمل خود را ناقص کرده و زحماتش را وِزرِ (۲) ۴۶۰ وبالِ (۳) ۴۶۱ خود گرداند و کورکورانه داخل مکّه شده و همان طور خارج بشود، مثل آن حاجی بیچاره که بعد از مراجعت از مکّه از او پرسیدند که حجرالاسود را دیدی؟ گفت: بلی، در مکّه دیدم، دکّان بقّالی داشت و به او بیع و شری (۴) ۴۶۲ هم کردیم! گفتند: جناب حاجی، حجرالاسود سنگی است سیاه! گفت: بلکه بعد از من در معامله اش خیانت کرده، کم فروخته خدا او را مبدّل به سنگ فرموده!! پس این کسی است که اصلًا اعتنا به مسائل و لوازمات حجّ ننموده و نتیجه اش این بود که معلوم شد.

نظیر و برادر این است در جهل، کسی که ترک مسائل لازمه نموده پی مطالب بی فایده و بی ثمر می رود، مثل آن مرد مقدّس بیچاره که در مجلس موعظه نشسته استماع نصایح واعظ می کرد، در اثنای موعظه خواست که به کمالات خود بیفزاید، از واعظ پرسید که: آقا اسم زن شیطان چیست؟ واعظ گفت: اسم زن او را بلند نمی توان گفت، نزدیک بیا تا آهسته بگویم، چون آن کس بالای منبر آمد، واعظ دهن به گوش او گذاشته گفت: فلان فلان شده! دیگر مطلبی نداری که سؤال کنی؟! در عروسی او نبوده ام و عقد او را نخوانده ام!! چون آن شخص برگشته در جای خود نشست رفقایش پرسیدند که چه بود اسم زن شیطان، گفت: از خودش بپرسید!

چهارم ملاحظه نکند سنگ و گل بودن خانه خدا را، بلکه متذکّر باشد شأن و عظمت و بلندی رتبه او را که خلّاق عالم زایران را زایر خود قرار داده، و به منزله این است کأ نّه، العیاذباللّه، بلاواسطه و بلاحجاب، با حضرت کبریایی به مقام مکالمه آمده، نه اینکه مثل آن حاجی بیچاره که بعد از معاودت از او سؤال می کنند که به کجا رفتی و آمدی؟ جواب گفت که: یک سال زحمت بیهوده کشیدیم به مکّه رفتیم، خدا که در خانه اش بسته بود و

۱- – عِندَاللُّزوم: هرگاه لازم شود. لغت نامه.

۲- – وِزْر: بزه، بار گناه، گرانی. لغت نامه.

۳- – وَبال: دشواری، سختی، عذاب. لغت نامه.

۴- – بیع و شری: خرید و فروش، داد و ستد. م.

هرچه داشتیم عربهای برهنه بیابانی از ما گرفتند، برگشتیم!

پنجم دل خود را فارغ سازد از هر چیزی که در راه یا در مقصد دل او را مشغول سازد و احوال را منقلب و خاطرش را پریشان کند، که بالاخره موجب ارتکاب معاصی (۱) ۴۶۳ و هلاک دنیا و آخرت او باشد؛ چنانچه بشر بن مفصل (۲) ۴۶۴ می گوید که: به حجّ می رفتم، در اثنای راه از نزدیکی قبله (۳) ۴۶۵ عبور می کردیم، شخصی از آنهایی که به آنجاها بلدیّت (۴) ۴۶۶ داشت گفت که: در این قبله زنی هست که شخص مارزده را معالجه می کند و خودش در غایت صاحب حسن و جمال است. پس تمامی رفقا دوست داشتیم دیدن آن زن را، و دیدن آن هم بی وسیله ممکن نبود؛ پس، از راه حیله، پای یکی از رفیقان را با چوبی مجروح ساخته و با چیزی پیچیده آوردیم به همانجا که زن سکنی داشت، و احوال را خبر داده، ناگاه دیدیم که زنی مثل آفتاب از افق خیمه طلوع کرد، پس همان زن آمده زخم را نگاه کرده گفت که این را مار نزده ولیکن پایش مجروح شده با چوبی که مار زهر خود را به آن ریخته، و این معالجه پذیر نیست، پس زمانی که آفتاب بلند شد می میرد. چنانچه گفته بود همان طور شد؛ پس، از این قضیّه تعجّب کردیم (۵) ۴۶۷: خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخره ذلک هو الخسرانُ الْمُبین.

ششم سعی کند که توشه سفر و خرجی راه او از مَمرّ (۶) ۴۶۸ حلال باشد، و اموال مردم را از اموال خود برداشته، بدون ملاحظه حلال و حرام نرود جهت اینکه:

اوّلًا خداوند عالم اعمال حسنه را از اهل تقوی قبول می کند،

و در ثانی اگر هم خیال داشته باشد که بعد از برگشتن ادا بکند باز خلاف کرده به دو جهت: اوّل آنکه ادای حقّ النّاس مقدّم است بر سایر واجبات به حسب امکان، و ثانیاً به حیات خود اعتبار نکند، بلکه رفت و برنگشت؛ چنانچه یک نفر از اراده کنندگان حجّ به

۱- – مَعاصی: جمع معصیت، گناهها. لغت نامه.

۲- – در «بحار» نام این شخص «بشر بن الفضل» ذکر شده است. م.

۳- – «قِبْلِه» دهی است از بخش چوار شهرستان ایلام؛ و «قِبلَه» دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان شیراز. لغت نامه.

۴- – بَلَدِیَّت: معرفت، شناسایی، آگاهی. لغت نامه.

۵- – (با اندکی تغییر) بحار ۶۱/ ۲۷۸ ذیل ح ۴۳.

۶- – مَمَرّ: گذرگاه، راه. لغت نامه.

کسی مبلغی قرض داشت و ادا نکرده اراده سفر می نمود، مرد طلبکار آمده مطالبه حقّ خود نمود و گفت: تا حقّ من را نداده ای راضی نیستم به رفتن تو. و گفت: بلکه رفتی و برنگشتی. حاجی گفت: وقتی که من مردم بگذار از تو هم مبلغی رفته باشدی!

خر عیسی گرش به مکّه برندچون بیاید هنوز خر باشد (۱) ۴۶۹

هفتم آنکه به مخارج راه وسعت دهد و با طیب نفس و گشاده رویی بذل و انفاق نماید، بخل و تبذیر از خود دور کند، بجهت آنکه هر چه در آن راه صرف کند انفاق فی سبیل اللّه است؛ مقصود این است که: نه اینکه لوازم اطعمه و اشربه خود را رنگین کرده شکم پرستی نماید بلکه غرض آن است که از فقرا و مساکین و عاجزین و واماندگان حجّاج دستگیری و اعانت نماید.

فِي الحديث: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«الحَجُّ الْمَبْرورِ لَيْسَ لَهُ أجْر إلّاالْجنَّه»

، یعنی:

نیست برای حجّ اجر و مزد مگر بهشت. عرض کردند: یا رسول اللّه، چند چیز است بر حجّ؟ فرمود:

«طيبُ الْكَلامِ وَ إطعامُ الطَّعامِ»

، یعنی: در آن راه، نیکو و پاکیزه کردن کلام و احتراز از لغو و بیهوده گویی، و اطعام نمودن بر مستحقّین (۲) ۴۷۰.

چه خوش بخت و سعید (۳) ۴۷۱ است آن مردی که مال او در راه خیر مصرف شود مطلقاً، چه خود به حجّ رفته باشد یا نه، چنانچه نوشته اند که علیّ بن یقطین، وزیر هارون، ممکنش نبود که خودش به مکّه رود و سوق (۴) ۴۷۲ هَدی (۵) ۴۷۳ کند، بعضی سالها دیده شد که سیصد نفر و در بعضی از سنوات پانصد و پنجاه نفر از جانب خود نایب گرفته و به مکّه می فرستاد؛ اقلّ آنها را هفتصد دینار و اکثر آنها را ده هزار دینار اجرت داده، و در روایتی به نظر رسیده که مقصودش ایصال آن اموال بود به مستحقّش، و استنابه حجّ (۶) ۴۷۴ را وسیله

۱- – کلیّات سعدی/ ۱۵۳.

۲- – مستدرک ۸/ ۶۲ ب ۴۱ ح ۹۰۷۸- ۱۰؛ عوالی اللآلی ۴/ ۳۳ ح ۱۱۷ (با اندکی تغییر).

۳- – عبارت متن «مرد سعید». م.

۴- – عبارت متن «در سوق». م.

۵- – هَدْیْ: آنچه به حرم برده شود از چارپایان، و گویند آنچه برای قربان کردن برند. لغت نامه.

۶- – عبارت متن «حجر». م.

این معنی کرده بود (۱) ۴۷۵.

هشتم آنکه در این سفر هر قدر زحمت بدنی و مشقّت جانی و صدمات مالی وارد شده باشد باید مرد حاجّ متحمّل شده و به مقام انزجار آمده، بعضی کلمات نگوید که باعث انحطاطِ (۲) ۴۷۶ رُتبت (۳) ۴۷۷ و نقصان اجر باشد، بلکه صبر نموده بر خود گوارا بداند که خداوند احدیّت از عوض دادن عاجز نیست، خواه در دنیا و خواه در آخرت؛ چنانچه مروی است که یکی از اکابِرِ (۴) ۴۷۸ تجّار گوید که: سالی عزم خانه کعبه نمودم و همیانی که هزار دینار طلا و جواهر در آن بود به میان بسته بودم، در منزلی از منازل بجهت قضای حاجت نشستم و همیان از میان گشاده شده می افتد، وقتی ملتفت شدم که مقداری راه رفته بودم و مراجعت ممکن نبود، تن به قضای الهی دادم و شکر کردم که یقین باعث قبول حجّ من خواهد شد. چون به ولایت خود برگشتم روزگار بنا به عادت خود بی وفایی کرد و همه اموال از دستم رفت و عزّت به ذلّت مبدّل گردید، از خجالت مردم و شماتت ایشان جلای وطن نموده (۵) ۴۷۹ اهل بیت خود را برداشته رفتیم تا به دهی رسیدیم و در کاروانسرایی منزل کردیم، شب تاریک بود و باران سخت می بارید، عیال من هم حامله بود، از قضا آنجا وضع حمل نمود، به من گفت: ای مرد، برو چیزی طلب کن که قوت من باشد وگرنه جانم در تلف است! من در آن شب تاریک، افتان و خیزان به دکّان بقّالی رسیدم، از مال دنیا یک دانگ نیم نقره داشتم، بسیار زاری کردم تا بقّال در دکّان را گشوده و به آن نقره قدری دوشاب (۶) ۴۸۰ و روغن زیتون گرفتم، چون نزدیک کاروانسرایی

۱- - (با اندکی تغییر) مستدرک ۸/ ۷۳ب ۱۵ ح ۹۱۰۴- ۱ و ۹۱۰۵- ۲؛ رجال الکشی/ ۴۳۴ ح ۸۲۰ و ۸۲۴.

۲- - انحِطاط: پست شدن، به پستی گراییدن. لغت نامه.

۳- - رُتْبَت: رتبه و پایه و منزلت. لغت نامه.

۴- - اکابِر: جمع اکبر، بزرگان. لغت نامه.

۵- - جَلا دادَن: تبعید کردن، اخراج بلَد کردن. لغت نامه.

۶- - دوشاب: شیره انگور. لغت نامه.

رسیدم، پایم لغزیده افتادم و آنچه در دست من بود ریخت و ظرف هم بشکست، از غایت اندوه و غم به تضرّع و زاری درآمدم و خدا را شکر می کردم و اشکم می ریخت، در آن نزدیکی سرایی بود عالی، مردی از دریچه سر بیرون کرد و از احوال من پرسید، قصّه خود را به آن مرد گفتم، گفت: این همه گریه و زاری برای یک دانگ نیم نقره است؟! محنت من از این شماتت (۱) ۴۸۱ بیشتر شد لکن صبر کردم، گفتم: ای مرد، خدا داناست که مال دنیا پیش من قربی نداشت، امّا آنکه خود و زن و فرزند از گرسنگی خواهیم مرد وگرنه به خدا قسم در سفر حجّ همیانی زر و جواهر چند از من فوت شد و اصلًا خاطر من مشوّش نگردید، از خدا بترس و من را سرزنش مکن تا به چنین بلا مبتلا نشوی! چون آن مرد این سخن را شنید گفت: چگونه همیانی بود که از تو فوت شده؟

من دیگر باره به گریه درآمدم که: در چنین حالی من را سخریّه (۲) ۴۸۲ و استهزا می کند، چه فایده از بیان کردن همیان و حال آنکه چند سال از فقدان آن گذشته؟! پس روان شدم، مرد من را آواز داد، ایستادم، گفت: باید من را از شرح همیان مطّلع سازی و الّا از دست من خلاص نمی شوی! پس، بجز بیان چاره ای نیافته، کما یَنبغی (۳) ۴۸۳ احوالات را نقل کردم، گفت: ای درویش غم مخور. و من را به سرای خود درآورد و کس به طلب اهل و عیال من فرستاد و به حرم خانه خود برد و لباس نو به من پوشانید و گفت: چند روز در اینجا باش تا زنت رو به صحّت شود، پس من ده روز آنجا ماندم، و ما را محبّت زیاد می کرد، پس بعد از آن گفت: چه کار توانی کرد؟ گفتم: تاجر بودم و در عمل تجارت و معامله بصیرتی دارم، گفت: تو را سرمایه دهم تا به شراکت من تجارت کنی. قبول کردم؛ دویست دینار به من داده مشغول تجارت شدم، بعد از مدّتی آنچه حاصل شده بود آورده پیش او نهادم، چون حال من بر او معلوم شد، در خانه رفته همیانی آورده پیش من گذاشت، چون نیک نگاه کردم دیدم همان همیان من است که از من گم شده بود، از غایت شادی نتوانستم چه کنم، گفتم: مگر تو فرشته ای؟ گفت: نه، من مال تو را پیدا کرده بودم و چند سال است به رنج تمام آن را نگاه داشتم، در شب اوّل خواستم بدهم، ترسیدم که از شادی هلاك شوی! پس او را دعای خیر نموده، به دولت رسیدم.

۱- – شَماتَت: شاد شدن به خرابی کسی. لغت نامه.

۲- – سُخْرِیَّه: فسوس، نادان شمردن و سبک داشتن کسی را. لغت نامه.

۳- – کَمایَنْبَغی: چنانکه سزاوار است. لغت نامه.

نهم آنکه در وقت سفر خوش خلق و گشاده رو و شیرین کلام باشد، و مدارا و رفتار را با اهل قافله و رفقا و جَمّال (۱) ۴۸۴ و سایرین پیشه خود قرار دهد، و به هر چیز مختصری به مقام ایرادگیری و مؤاخذه نیاید، و متحمّل زحمات رفقا باشد؛ از هر جهت چابکی کرده کار خود را پیش ببرد، و کَلِ (۲) ۴۸۵ دیگران نباشد، و از لغو گفتن و خروج از طاعت و جِدال (۳) ۴۸۶ و خصومت پرهیز کرده، خود را نگاه دارد، چنانچه خداوند در کلام مجیدی می فرماید: ی فَلا رَفَثَ وَ لافُسُوقَ وَ لاجِدالَ فِی الْحَجِ ی (۴) ۴۸۷، و تمامی این صفات مذمومه، منافی است و ضدّ است با غرض شارع از حجّ، و مشغول کننده است انسان را از اعمال خیر ....

دهم آنکه ژولیده و متواضع و مُنکسِر (۵) ۴۸۸ باشد، و خود را در راه زینت ندهد و میل به اسبابی که باعث فخر و خودنمایی است ننماید، و اگر تواند پیاده رود، خصوصاً در مشاعر معظّمه یعنی از مکّه به من و مشعر و عرفات، به شرط آنکه مقصود او از پیاده رفتن صرفه (۶) ۴۸۹ اخراجات (۷) ۴۹۰ نباشد بلکه غرضش زحمت و مشقّت در راه خدا باشد، و اگر مقصود صرفه ای باشد و وسعت هم داشته باشد، سواری بهتر است، و همچنین از برای کسی که پیاده روی باعث ضعف از عبادت و دعا شود سواری بهتر است.

یازدهم آنکه مُرافَقت (۸) ۴۹۱ بکند با مرکب و دابّه (۹) ۴۹۲ خود، و زیاده از تحمّل آن حیوان صامت بار نکند، بلکه اهل معنی در بالای دابّه نمی خوابند مگر یک خواب سبک و کمی، و سنّت است که صبح شام پایین آمده قدری آن حیوان را راحت بکند، و در هر حالت ملاحظه آن حیوان کرده، رحم او بکند در اکل و شربش تا اینکه بجهت ظلم بر آن

۱- - جَمّال: شتروان، اشتربان، ساربان. لغت نامه.

۲- - کَلّ: مرد گرانجان بی خیر، ثقل و گرانی. لغت نامه.

۳- - جِدال: خصومت کردن با کسی. لغت نامه.

۴- - بقره/ ۱۹۶.

۵- - مُنْکَسِر: شکسته و قابل شکستن و شکننده. لغت نامه.

۶- - صَرفَه:: بخل و تنگی در خرج. لغت نامه.

۷- - اخْراجات: جمع اخْراج، وجه معاش. لغت نامه.

۸- - مُرافَقَت: همراهی و رفاقت کردن. لغت نامه.

۹- - دابَّه: هر حیوان که بر زمین راه رود و غالب اطلاق آن بر چهارپایه شود که به آن سوار شوند یا بار کشند. لغت نامه.

حیوان، از قانون عدل و عدالت بیرون نرود.

دوازدهم آنکه هر روز بر فقرا اطعام کرده و تصدّق نماید (۱) ۴۹۳ که باعث رفع بلیّه و زیادی عمر و قبول افتادنِ عمل و محفوظ بودن جان و مالش باشد؛ چنانچه از قاسم بن محسن روایت نموده اند که گفت: میان مکّه و مدینه در یکی از منازل، اعرابی گرسنه دیده نانی به او دادم، چون رفت بادی عجیب به هم رسید و عمّامه من را برد و ندیدم به کجا و به کدام طرف برد، چون به مدینه آمدم و خدمت حضرت جواد علیه السلام رسیدم بی آنکه با او حرفی زنم فرمود که: ای قاسم، عمّامه تو را باد برد؟ گفتم: بلی یابن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله. به غلام اشاره فرمود که عمّامه قاسم را بیاور، چون آورد دیدم عمّامه من است، پرسیدم: یابن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، این به دست شما چون افتاد در این راه دور و دراز؟

فرمود که: چون در آن منزل به آن اعرابی تصدّق نمودی حقّ تعالی به موجب آیه ی انَّ اللَّهَ لا یُضیعُ اجْرَ الُمحْسِنینَ ی (۲) ۴۹۴، عمّامه تو را به تو ردّ فرمود (۳) ۴۹۵.

بدیهی است که این، یک فایده بود از فواید دنیویّه تصدّق فی اللَّه (۴) ۴۹۶، ولکن جزای اخروی عنداللَّه است که چقدر ثواب و ارتفاع درجه خواهد شد در آخرت؛ هنیئاً له (۵) ۴۹۷ ....

تبصره: از عبداللَّه مبارک منقول است که گوید: سالی به حجّ می رفتم از قافله عقب ماندم، در بین راه زنی را دیدم تنها در صحرا نشسته می گوید: ی امَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اذا دَعاهُ ی (۶) ۴۹۸، عبداللَّه گوید: همینکه این را شنیدم نزد وی رفته پرسیدم: کیستی؟ این آیه را خواند: ی قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۷) ۴۹۹ ی (۸) ۵۰۰، سلامش کردم گفت: ی سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَی (۹) ۵۰۱، پرسیدم تو جنّی یا انس؟ گفت: ی وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی ادَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فی الْبَرِّ و الْبَحْری (۱۰) ۵۰۲، گفتم: از کجا می آیی؟ گفت: ی یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ ی (۱۱) ۵۰۳،

۱- – تَصَدُّق: صدقه دادن. لغت نامه.

۲- – هود/ ۱۱۵.

۳- – بحار ۵۰/ ۴۷ ب ۳ ح ۲۵؛ الخرائج ۱/ ۳۷۷ ب ۱۰؛ کشف الغمّه ۲/ ۳۶۷.

۴- – صدقه دادن در راه خدا. م.

۵- – گوارایش باد. م.

۶- – نمل/ ۶۲.

۷- – عبارت متن «تَعْلَمُونَ». م.

۸- – زخرف/ ۸۹.

۹- – انعام/ ۵۴.

۱۰- – بنی اسرائیل/ ۷۰.

۱۱- – طارق/ ۷.

گفتم: به کجا می روی؟ گفت: ی مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً اخْری ی (۱) ۵۰۴، گفتم: سؤال من آن است که از کدام شهر می آیی؟ گفت: ی سُبْحانَ الَّذی اسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَی الْمَسْجِدِ الْاقْصی ی (۲) ۵۰۵، گفتم: به کجا می روی؟ گفت: ی وَ للَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَیْهِ سَبیلًای (۳) ۵۰۶، گفتم: پس تنها در این صحرا چه کار می کنی؟

گفت: ی وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِیَ لَهُ ی (۴) ۵۰۷، گفتم: چند روز است در این صحرا هستی؟

گفت: ی ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیّاًی (۵) ۵۰۸، گفتم: پس مونس تو که شده؟ گفت: ی وَ هُوَ (۶) ۵۰۹ مَعَکُمْ ایْنَ ما کُنْتُمْ ی (۷) ۵۱۰، گفتم: پس در این چند روز طعام چه خوردی؟ گفت: ی هُوَ یُطْعِمُنی وَ یَسْقینِ (۸) ۵۱۱ ی (۹) ۵۱۲، گفتم: با چه چیز وضو گرفته ای اینجا که آب نیست؟! گفت: ی فَلَمْ (۱۰) ۵۱۳ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعیداً طَیِّباًی (۱۱) ۵۱۴، گفتم: نزد من طعام هست، میل داری بدهم؟ گفت:

ی وَ اتِمُّوا الصِّیامَ الَی اللَّیْلِ ی (۱۲) ۵۱۵، گفتم: ماه رمضان که نیست، چه روزه است که گرفته ای؟

۱- – طه/ ۵۵.

۲- – بنی اسرائیل/ ۱.

۳- – آل عمران/ ۹۷.

۴- – اعراف/ ۱۸۶.

۵- – مریم/ ۱۰.

۶- – عبارت متن «وَ اللَّهُ». م.

۷- – حدید/ ۴.

۸- – عبارت متن «یَسْقینی». م.

۹- – شعراء/ ۷۹.

۱۰- – عبارت متن «فَانْ لَمْ». م.

۱۱- – نساء/ ۴۳؛ مائده/ ۶.

۱۲- – بقره/ ۱۸۷.

گفت: ی وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ ی (۱) ۵۱۶، گفتم: روزه واجبی كه نیست، افطار عیب ندارد، گفت: ی وَ انْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ ی (۲) ۵۱۷، گفتم: مثل سایر مردم چرا تكلّم نمی كنی؟ گفت: ی ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ الَّا لَدَيْهِ رَقيبٌ عَتيدٌی (۳) ۵۱۸، گفتم: از كدام قبیله ای و از كدام طایفه هستی؟

گفت: ی وَ لاتَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ انَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولًای (۴) ۵۱۹، گفتم: خطا كردم، من را حلال كن گفت: ی لاتَثْريبَ عَلَيْكُم الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ ی (۵) ۵۲۰، پس دیدم به آرامی می رود، گفتم: شتاب كن در رفتن! گفت: ی لايُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً الَّا وُسْعَهای (۶) ۵۲۱، گفتم: می خواهی تو را به شتر خود سوار كنم و به آن قافله رسانم؟ گفت: ی وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ ی (۷) ۵۲۲، گفتم: بیا ردیف من باش، گفت: ی لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ الَّا اللَّهُ لَفَسَدَتای (۸) ۵۲۳، پس، از شتر پایین آمده، شتر را خوابانیده او را تكلیف كردم به سوار شدن، گفت: ی قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ ابْصارِهِمْ ی (۹) ۵۲۴، پس چشم خود را پوشیدم، خواست سوار شود شتر نفرت كرده لباس او را به دهنش خایید، گفت:

ی ما اصابَكُمْ مِنْ مُصيبَةٍ فَبما كَسَبَتْ ايْديكُمْ ی (۱۰) ۵۲۵، گفتم: صبر كن تا شتر را ببندم، گفت:

ی فَفَهَّمْناها سُلَيمانَ ی (۱۱) ۵۲۶، پس شتر را بستم برای او؛ سوار شده گفت: ی سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنينَ ی (۱۲) ۵۲۷، پس از زمام شتر گرفته شروع به راه رفتن نمودم، و در اثنای راه سؤال كردم كه اسمت چیست؟ گفت: ی ارْجِعی الی رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّهًی (۱۳) ۵۲۸، گفتم: من را به برادری قبول كن! گفت: ی انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اخْوَهًی (۱۴) ۵۲۹. پس، عبداللَّه می گوید كه سعی می كردم و صیحه می كشیدم (۱۵) ۵۳۰ كه خود را به قافله رسانم، گفت: ی وَ اقْصِدْ فی مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ ی (۱۶) ۵۳۱، پس من به آرامی رفته و به آهستگی شعر می خواندم، گفت:

۱- - بقره/ ۱۸۴.

۲- - بقره/ ۱۸۴.

۳- - ق/ ۱۸.

۴- - اسراء/ ۳۶.

۵- - یوسف/ ۹۲.

۶- - بقره/ ۲۸۶.

۷- - بقره/ ۱۹۷.

۸- - انبیاء/ ۲۲.

۹- - نور/ ۳۰.

۱۰- - شوری/ ۳۰.

۱۱- - انبیاء/ ۷۹.

۱۲- - زخرف/ ۱۳.

۱۳- - فجر/ ۲۸.

۱۴- - حجرات/ ۱۰.

۱۵- - صَیْحَه کشیدن: صیحه زدن، فریاد کشیدن. لغت نامه.

۱۶- - لقمان/ ۱۹.

ی فَاقْرَؤُوا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرانِ ی (۱) ۵۳۲، گفتم: وَ لَقَدْ اوتیتِ خَیْراً کَثیراً (۲) ۵۳۳، گفت: ی وَ ما یَذَّکَّرُ (۳) ۵۳۴ الّا اولُو الْاَلْبابِ ی (۴) ۵۳۵، پس من این را شنیده گفتم: ای سیّده بگو که شوهر داری یا نه؟

گفت: ی یا ایُّهَا الَّذینَ امَنُوا لاتَسْئَلُوا عَنْ اشْیاءَ (۵) ۵۳۶ ان تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ ی (۶) ۵۳۷، گفتم: پندی ده من را، گفت: ی مَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکاًی (۷) ۵۳۸، در اثنای راه پشته ای دیده گفت: ی الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی اذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ ی (۸) ۵۳۹، ناگاه از دورن قافله ای نمایان شد، سؤال کردم که در این قافله چه داری؟ گفت: ی الْمالُ وَ الْبَنُونُ زینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیای (۹) ۵۴۰، سؤال کردم که پیشه و حرفه اولاد تو چیست؟ گفت: ی عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ ی (۱۰) ۵۴۱، دانستم که ایشان دلیل حاجّند (۱۱) ۵۴۲، گفتم: اسم پسرهایت چیست؟ گفت: ی وَ اتَّخَذَ اللَّهُ ابْراهیمَ خَلیلًای (۱۲) ۵۴۳، ی وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلیماًی (۱۳) ۵۴۴، ی یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍی (۱۴) ۵۴۵، پس میان قافله صدا زدم: یا ابراهیم، یا موسی، یا یحیی. ناگاه سه جوان خوش سیما دیدم که به طرف ما آمدند، شناختم که پسرهای او هستند، پس مادر خودشان را به منزل بردند، پس زن گفت: ی فَابْعَثُوا احَدَکُمْ بِوَرَقِکُمْ هذِهِ الَی الْمَدینَهِ فَلْیَنْظُرْ ایُّها ازْکی طَعاماً فَلْیَأْتِکُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ ی (۱۵) ۵۴۶، پس یکی از ایشان رفته، طعامی گرفته حاضر ساخت، زن گفت: ی کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنیئاً بِما اسْلَفْتُمْ فِی الْأَیَّامِ الْخالِیَهی (۱۶) ۵۴۷، پس طعام را خوردیم، زن به فرزندان خود رو کرده گفت: ی یا ابَتِ اسْتَأْجِرْهُ انَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمینُ ی (۱۷) ۵۴۸، فهمیدم که می خواهد به من اجرت بدهد، پس بعضی چیزها و رخت و خرما آوردند و به من تعارف کردند، زن گفت: ی وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشآءُی (۱۸) ۵۴۹، یعنی: کم است بیشتر از آن زحمت کشیده ای. پس او را وداع کرده گفتم: مرا پندی ده، گفت: ی اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباًی (۱۹) ۵۵۰. پس، از یکی از آن جوانان پرسیدم که این زن کیست که تمامی جواب حرفهای من را به آیه قرآن داد؟ گفتند: این، مادر ما، فضّه، کنیز فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها است که سالهای سال و مدّت مدید است بغیر از آیه قرآن به چیزی تکلّم نکرده (۲۰) ۵۵۱.

در روایت است که: مالک بن دینار گوید: زمانی که مردم نقل مکان کرده بودند که

(۲۱) ۵۵۲

۱- – مزّمل/ ۲۰.

۲- – اشاره است به: ی وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ اوتِیَ خَیْراً کَثیراًی؛ بقره/ ۲۶۹. م.

۳- – عبارت متن «یَتَذَکَّرُ». م.

۴- – بقره/ ۲۶۹.

۵- – عبارت متن «اشْیاءٍ». م.

۶- – مائده/ ۱۰۱.

۷- – طه/ ۱۲۴.

۸- – فاطر/ ۳۴.

۹- - کهف/ ۴۶.

۱۰- - نحل/ ۱۶.

۱۱- - راهنمای حاجیانند. م.

۱۲- - نساء/ ۱۲۵.

۱۳- - نساء/ ۱۶۴.

۱۴- - مریم/ ۱۲.

۱۵- - کهف/ ۱۹.

۱۶- - الحاقّه/ ۲۴.

۱۷- - قصص/ ۲۶.

۱۸- - بقره/ ۲۶۱.

۱۹- - اسراء/ ۱۴.

۲۰- - (با تغییرات زیاد) بحار ۴۳/ ۸۶ ب ۴ ذیل ح ۸؛ المناقب ۳/ ۳۴۳.

۲۱- مولی عبدالجبار شکوئی - سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

برونـد به مکّه، و جمع شـده بودنـد به محلّی که آنجا مردم را وداع کننـد، زنی را دیـدم ضـعیف و ناتوان، بر شتری لاغر سوار، مردم او را نصیحت می کردنـد که بر گردد و می گفتنـد: این شتر تو را منزل نمی رسانـد! نشـنید و آمـد و زمـانی که به وسـط صحرا رسـیدیم در بین راه شتر خوابیـد و زن از قافله عقب مانـد، من او را ملامت کردم که: گوش به حرف مردم چرا نکردی؟ حالا چه می کنی در این بیابان؟ جواب من را نداده سر بسوی آسمان بلند کرده گفت: خدایا نه من را در خانه خودم گذاشتی و نه به خانه خود رسانیدی، هرگاه این کار را با من کسـی غیر از تو می کرد شـکایت آن را نمی کردم مگر بسوی تو (یعنی از تو به کجا و پیش که شکوه کنم؟)، مالکُ گوید: ناگاه از طرف صحرا شخصی پیدا شد، جلو ناقه به دستش گرفته و به آن زن گفت: سوار شو! پس سوار شـد و مثل برق تنـد رفت، و زمانی که بر مطاف رسـیدیم، دیدم آن زن را که طواف می کند، پس قسم داده از او پرسـیدم: تو کیستی؟ گفت: من شـهره بنت مسـکه، بنت فضّه خادمه فاطمه الزّهراء سلام اللّه علیها؛ و آن شتر که دیـدی از ناقه های بهشت بود، خدا را قسم دادم به حرمت فاطمه زهرا علیها السـلام، ملکی را امر فرمود آن ناقه را آورد که من پیاده نمانم (۱) ۵۵۳.

مروی است که: وقتی که صـدّیقه طـاهره، جنـاب فاطمه علیها السـلام، از دنیا رحلت نمود، امّ ایمن قسم یاد کرد که بعـد از آن خاتون معظّمه، در مـدینه نباشد (جهت اینکه طاقت دیدن جای خالیِ آن خاتون را نداشت)؛ پس، خارج شد به طرف مکّه، در اثنای راه تشنگی شدید بر امّ ایمن غالب شد، دست خود را بلند کرده گفت: یا ربّ، من خدمتکار فاطمه علیها السلام هستم، از تشـنگی من را می کشـی؟ پس نازل کرد خلّاق عالم بر او دَلوی (۲) ۵۵۴ از آسـمان. امّ ایمن از آب آن دلو خورده هفت سال محتاج طعام و شـراب نشد، و مردم در شدّت گرما به کار سـخت وامی داشـتند برای امتحان، با وجود این، تشنگی بر او عارض نمی شد (۳) ۵۵۵.

۱- – (بدون قسمت «آن شتر که دیدی از ناقه های بهشت ... الخ») در: بحار ۴۳/ ۴۶ ب ۳ ح ۴۶؛ المناقب ۳/ ۳۳۸.

۲- – دَلْوْ: آوند آب کش، ظرفی که بدان آب از چاه کشند. لغت نامه.

۳- – بحار ۴۳/ ۲۸ ب ۳ ح ۳۲؛ الخرائج ۲/ ۵۳۰؛ و با تغییراتی در: بحار ۴۳/ ۴۶ ب ۳ ح ۴۵.

الفصلُ العاشِر در بیان آداب سفر

فرموده انـد که: مکروه است سـفر کردن در روز سیُّم و چهـارم و پنجم و شـشم و سـیزدهم و شانزدهم، بیست و یکم، بیست و چهارم، بیست و ششم هر ماه (۱) ۵۵۶.

و روایت دیگر وارد شده است که: روز چهارم و شـشم و بیست و یکم، برای سـفر و غیر آن خوب است، و روز هشتم و بیست و سیُّم خوب نیست (۲) ۵۵۷. و فرموده اند که:

ترک نموده شود سـفر در هفت روز از هریک از ماههای عربی که عبارت باشد از: سیّم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم (۳) ۵۵۸؛ چنانچه این روزها را به نظم آورده گفته اند:

هفت روزی نحس باشد در مهی زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده با شانزده بیست یک با بیست چار و بیست پنج

و بهتر آن است که اجتنـاب نمایـد از سـفر کردن در کوامـل سـال، و کوامـل سال، چنانکه در حـدیثی آمـده است دوازده روز است، و آن عبارتست از: دوّم محرّم و دهم صفر و چهارم ربیع الاوّل و بیست و سیّم ربیع الثّانی و بیست و هشتم جمادی الاولی و دوازدهم جمـادی الاـخری و دوازدهم رجب المرجّب و بیست و شـشم شـعبان و بیست و چهـارم رمضـان و دوّم مـاه شوّال و بیست و هشتم ذی القعده و هشتم ذی الحجّه (۴) ۵۵۹.

فِی الحدیث: جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که در هر سال بیست و چهار روز

۱- – بحار ۹۷/ ۱۰۲ ب ۱ ذیل ح ۲.

۲- – بحار ۹۷/ ۱۰۲ ب ۱ ح ۳.

۳- – روایات زیادی در این زمینه با اختلافِ الفاظ در بسیاری از منابع (در ابواب مسافرت)، نقل شده است، همچنین شعری که به زبان عربی شامل این مفاهیم است در (بحار ۵۶/ ۵۵ ب ۲۱) و (الحدائق الناضره ۱۴/ ۳۱) نقل شده است. م.

۴- – (با تغییرات) مستدرک ۸/ ۲۰۶ ب ۲۱ ح ۹۲۶۰- ۸؛ بحار ۵۶/ ۵۵ ب ۲۱؛ آداب سفر/ ورق ۸۷.

نحس است؛ در هر ماه دو روز: در محرّم الحرام ۱۱ و ۱۴، و در صفر ۱ و ۲۰، در ربیع الاوّل ۱۰ و ۲۰، در ربیع الثّانی ۱ و ۱۱، در جمادی الاولی ۱۰ و ۱۱، در جمادی الاخری ۱ و ۱۱، در رجب ۱۱ و ۱۳، در شعبان ۴ و ۲۰، در رمضان المبارک ۳ و ۲۰، در شوّال ۶ و ۸، در ذی القعده ۶ و ۱۰، در ذی الحجّه ۹ و ۲۰.

و مکروه است سفر کردن در حالتی که قمر در برج عقرب باشد (۱) ۵۶۰، و خوب نیست سفر کردن به حساب «سکّز یولدوز» (۲) ۵۶۱ در ۹ و ۱۹ و ۲۹ هر ماه ....

بدان که: توکّل و تفویض (۳) ۵۶۲ به جناب اقدس الهی نمودن در جمیع امور، و استمداد از ائمّه طاهرین علیهم السلام، هر نحوستی را به سعادت مبدّل گرداند، و توسّل به آیات کریمه قرآن و ادعیه و تصدّق (۴) ۵۶۳، تدارک هر یک از اینها را می کند. در احادیث بسیار وارد شده که تصدّق کردن و دعا نمودن، ردّ می کند هر بلای مُبرم (۵) ۵۶۴ را (۶) ۵۶۵. حضرت صادق علیه السلام فرموده که: افتتاح کن سفر خود را به تصدّق و بیرون رو هر وقت که خواهی، بدرستی که سلامتی سفر خود را می خری (۷) ۵۶۶. و وظیفه این نوع از تصدّق، آن است که بدهد به اوّل فقیری که ملاقات کند او را در حال پانهادن در رکاب. و مستحب است که بگوید در حال تصدّق: «اللّهمَّ انّی اشْتَریتُ بِهذِهِ الصَّدقةِ سَلامَتی وَ سَلامَةَ سَفَری وَ ما مَعی اللّهمَّ احْفَظنی وَ احْفَظْ ما مَعی وَ سَلِّمنی وَ سَلِّم ما مَعی وَ بَلِّغ ما مَعی بِبلاغِکَ الْحَسنِ الجَمیلِ» (۸) ۵۶۷ ....

و سنّت است که با عمّامه بیرون روی و سر عمّامه در زیر حَنَک (۹) ۵۶۸ بگردانی (۱۰) ۵۶۹؛

۱- - بحار ۵۶/ ۵۴ ب ۲۱ ح ۲؛ مکارم الاخلاق/ ۲۴۲ ف ۱.

۲- - سکز یولدوز: ترجمه تحت اللفظی این عبارت که به زبان ترکی است «هشت ستاره» است؛ اما از نظر اصطلاحی، مترادفی برای آن به دست نیامد. م.

۳- - تفویض: کار به کسی بازگذاشتن. لغت نامه.

۴- - تصدق: صدقه دادن. لغت نامه.

۵- - مبرم: استوار؛ قضای مبرم: قضائی که اجتناب از آن ممکن نباشد. لغت نامه.

۶- - وسایل ۹/ ۳۸۴ ب ۸ ح ۱۲۲۹۶؛ بحار ۹۳/ ۱۳۷ ب ۱۴ ذیل ح ۷۱.

۷- - بحار ۹۷/ ۱۰۳ ب ۱ ح ۵.

۸- - بحار ۷۳/ ۲۳۶ ب ۴۸ ح ۲۰؛ بحار ۹۷/ ۱۰۷ ب ۱ ذیل ح ۱۲؛ الأمان/ ۳۸ ف ۱۱.

۹- - حنک: زیر زنخ (چانه) از مردم و جز آن. لغت نامه.

۱۰- - سرِ عمامه در زیر حنک بگردانی: یک سر عمامه را از زیر چانه بگذرانی. م.

بدرستی که حضرت کاظم علیه السلام فرمود که: ضامنم برای کسی که بیرون آید برای سفری و سر عمّامه را به زیر حَنَک (۱) ۵۷۰ باشد، آنکه به او آسیبی نرسد از دزد و غرق و سوختن (۲) ۵۷۱.

و قدری از تربت مقدّس سیّد شهدا علیه السلام با خود بردارد، و در وقت برداشتن بگوید:

«اللّٰهُمَّ هذهِ طینَهُ قَبرِ الْحُسَینِ علیه السلام وَلیّکَ وَ ابنُ ولیّکَ اتَّخَذتُها حِرزاً لِما أخافُ وَ ما لا أخافُ» (۳) ۵۷۲.

و با خود بردارد عقیق یمنی، تا از جمیع بلاها در حفظ و امان خدا باشد؛ ابن طاووس به روایت قاسم بن علا نقل فرموده از صافی، خادم امام علی النّقی علیه السلام، که: رخصت طلبیدم از آن حضرت که به زیارت جدّش امام رضا علیه السلام بروم، فرمود که با خود انگشتری داشته باشی که نگینش عقیق زرد باشد و نقش نگین ماشاءاللّٰه لا قوّه الّا باللّٰه استغفراللّٰه باشد، و بر روی دیگر نگین محمّد و علی نقش کرده باشند، چون این انگشتر را با خود داری امان یابی از شرّ دزدان و راهزنان، و برای سلامتی تو تمامتر است و دین تو را حفظ کننده تر است ... (۴) ۵۷۳.

و مستحبّ است که چون مسافر اراده سفر نماید غسل کند پیش از بیرون رفتن، و دو رکعت نماز بخواند در وقت بیرون رفتن از خانه خود: در رکعت اوّل بعد از حمد سوره توحید را بخواند و در رکعت ثانیه سوره انّا انزلناهُ را، و بعد از نماز بگوید: «اللّٰهُمَّ انّی «استَودِعُکَ نَفسی وَ اهلی وَ مالی وَ ذرّیّتی وَ دنیای وَ آخِرتی وَ أمانَتی وَ خاتمهَ عَملی» (۵) ۵۷۴.

و مستحبّ است که جمع نماید اهل بیت و عیال خود را در خانه و بگوید: «اللّٰهُمَّ انّی

۱- – حَنَک: زیر زَنَخ (چانه) از مردم و جز آن. لغت نامه.

۲- – الفقیه ۲/ ۳۰۱ ح ۲۵۱۹؛ وسایل ۱۱/ ۴۵۲ ب ۵۹ ح ۱۵۲۳۸؛ بحار ۷۳/ ۲۳۲ ب ۴۸ ح ۱۲ و ۹۷/ ۱۰۹ ب ۱ ح ۱۸؛ الامان/ ۱۰۲ ف ۲؛ المحاسن ۲/ ۳۷۳ ب ۳۵ ح ۱۳۷؛ مکارم الاخلاق/ ۱۲۰.

۳- – بحار ۹۷/ ۱۰۹ ح ۱۸؛ الامان/ ۴۷ ف ۲.

۴- – (با اضافات) الامان/ ۴۸ ف ۳.

۵- – کافی ۴/ ۲۸۳ ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۲۷۱ ح ۲۴۱۳؛ وسایل ۱۱/ ۳۷۹ ب ۱۸ ح ۱۵۰۶۴؛ مستدرک ۱/ ۱۲۷ ب ۱۵ ح ۹۲۲۷- ۱ و ۶/ ۳۱۲ ب ۲۱ ح ۶۸۸۸- ۱؛ بحار ۷۳/ ۲۴۴ ب ۴۸ ح ۲۷؛ دعائم الاسلام ۱/ ۳۴۵؛ المحاسن ۲/ ۳۴۹ ب ۹ ح ۲۹؛ نوادرالراوندی/ ۳۱.

استَودِعُکَ الغَداهَ نَفسی وَ مالی وَ اهلی وَ وُلْدی (۱) ۵۷۵ الشّاهـد مِنّا وَ الغائب (۲) ۵۷۶ اللّهمَّ احْفظنـا وَ احْفظ عَلینا اللّهمَّ اجْعَلنا فی جوارکَ اللّهمَّ لاـ تسلُبنا نعمَتِکَ وَ لاـ تغیِّر مـا بِنا مِن عافِیَتِکَ وَ فَضلِکَ اللّهمَّ خَلِّ سَبیلَنا وَ احْسِن سَیرَنا وَ اعْظِم عافِیَتَنا» (۳) ۵۷۷، و باید به گوش راست او، کسی این آیه را بخواند: ی انَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ الی مَعادٍی (۴) ۵۷۸، و چون خواهـد که به راحله اش (۵) ۵۷۹ سوار شود صدقه اش را بدهد؛ چنانچه سیّد شـهدا علیه السلام چون می خواست به بعضی از مزرعه های (۶) ۵۸۰ خود برود، می خریـد سلامتی خود را از خـدا به آنچه میسّـِر می شد از تصدّق، و این تصدّق را در وقتی می دادند که پا در رکاب می گذاشتند، و چون خدا آن حضرت را بسلامت برمی گرداند شکر و حمد الهی نموده تصدّق می فرمودند به آنچه میسّر می شد.

و خیلی بهتر و مطلوب است که شـخص به قـدر امکان، هر روز تصـدّق بکند، هر چند شـی ء قلیل باشد، که باعث سـلامتی هر روز باشد؛ چنانچه وارد شده که موسی علیه السلام از جانب الهی مأمور شد که: مردی به فلان صفت است از بنی اسرائیل، او را پیدا نموده به قتل برسان. موسی علیه السلام چهل سال طلب کرده او را نیافت، پس روزی خطاب رسید که:

یا موسی، آن شـخص در فلان مکان است برو او را بکش. وقتی که موسی علیه السلام بلند شد، آن مرد از خواب بیدار شده برخاست و رَغیفی (یعنی گرده نان سفیدی) از دامنش افتاد، موسی علیه السلام فرمود: من چهل سال است که تو را طلب می کنم، چرا نمی توانستم که تو را پیـدا کنم؟ عرض کرد: یـا موسی، چگونه تو به من دست می یـافتی، و حال آنکه من هر روز یک گرده نان صدقه می دادم؟ امروز من را خواب ربوده، رغیف در دامنم مانده بود که من را پیدا کردی.

۱- - عبارت متن «وَلَدی». م.

۲- - عبارت متن «النائب». م.

۳- - این دعاهـا مجموعه ای است از برخی ادعیه نقـل شـده برای هنگام مسافرت که در منابع ذیل بطور پراکنـده منقول است: کافی ۴/ ۲۸۳ ح ۲؛ الفقیه ۲/ ۲۷۱ ح ۲۴۱۵؛ وسایل ۱۱/ ۳۸۰ ب ۱۸ ح ۱۵۰۶۵ و ۱۱/ ۳۸۶ ب ۱۹ ح ۱۵۰۷۴؛ بحار ۷۳/ ۲۴۴ و ۲۴۵ ح ۲۸ و ۳۰.

۴- - قصص / ۸۵.

۵- - راحِلَه: ستور بارکش. لغت نامه.

۶- - عبارت متن «مزرعهای». م.

الحاصل (۱) ۵۸۱: چون مسافر به راحله سوار شد، سوره انَّا انزَلناهُ و آیه الکرسی بخواند، و خواندن آیه الکرسی در همه اوقات اثر عظیم دارد، و هر قدر بیشتر بخواند مطلوبست؛ چنانچه در خبر است که: وقتی شخص یک دفعه آیه الکرسی را بخواند خلّاق عالم یک نفر ملائکه می فرستد که او را حفظ کند، و اگر دو مرتبه بخواند، دو ملائکه می فرستد، و اگر سه دفعه بخواند سه ملائکه، و اگر چهار مرتبه بخواند چهار ملائکه می فرستد که او را حفظ کنند، پس زمانی که پنج مرتبه خواند، خداوند عالم به همان ملائکه ها می فرماید که: کنار شوید از او که من خودم حفظ او خواهم نمود. پس حفظ می فرماید او را از جمیع موارد اذیّت.

و مستحبّ است در هر وقتی که به راحله سوار شد بگوید: ی سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنینَ وَ انَّا الی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ ی (۲) ۵۸۲ (۳) ۵۸۳. و چون در منزل فرود آید بگوید: ی رَبِ انْزِلْنی مُنْزَلًا مُبارَکاً وَ انْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ ی (۴) ۵۸۴ (۵) ۵۸۵. و چون کوچ کند ملائکه آن منزل را وداع نماید و بگوید: «السَّلامُ عَلَینا وَ عَلی عِبادِاللَّهِ الصّالِحین» (۶) ۵۸۶، و چون به سرازیر رود بگوید: «سُبحانَ اللَّه»، و چون سر به بالا رود بگوید: «اللَّهُ أکبر»، و چون به رودخانه پایین رود بگوید: «لا إلهَ إلَّااللَّه وَ اللَّهُ أکبَر»، چون قدم بر پل گذارد بگوید: «بسمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیطانَ الرَّجیم»، چون در کشتی سوار شود بگوید: «بسمِ اللَّهِ مَجریها وَ مرسیها إنَّ رَبّی لَغَفُورٌ رَحیمٌ»، چون دریا به موج آید، به جانب چپ تکیه کرده، به

۱- - الْحاصِل: در اختصار کلام استعمال می شود، یعنی مختصراً و بالجمله و القصه. لغت نامه.

۲- - زخرف/ ۱۳.

۳- - در روایات بسیاری به این مطلب اشاره شده است از جمله: مستدرک ۶/ ۲۴۶ ب ۱ ح ۶۸۰۲- ۱۱؛ بحار ۷۳/ ۲۸۶ ب ۵۳ ح ۴؛ تفسیرقمی ۲/ ۲۸۲.

۴- - مؤمنون/ ۲۵.

۵- - بحار ۸۸/ ۳۸۳ ب ۴ ح ۱۲؛ البلدالامین/ ۱۶۴؛ مصباح الکفعمی/ ۴۱۱ ف ۳۷.

۶- - بحار ۸۸/ ۳۸۳ ب ۴ ح ۱۲؛ البلدالامین/ ۱۶۴.

دست راست بسوی موج اشاره کرده بگوید: «قِرّی بِقَرارِ اللّهِ وَ اسْکنی بِسَکینهِ اللّهِ وَ لا حولَ وَ لا قُوَّه إلّاباللّهِ العَلیّ العَظیم»، و در بعضی از اخبار وارد شده که در وقت تموّج (۱) ۵۸۷ و تلاطم دریا بگوید: «بِسم اللّهِ اسْکُنْ بِسَکینَهِ اللّهِ وَ قِرْ بَوَقارِ اللّهِ وَ اهْدَأْ بِاذنِ اللّهِ وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّهَ إلّابِاللّهِ اللّهُمَّ آنِسْ وَحشَتی وَ أعِنّی عَلی وَحْدَتی» (۲) ۵۸۸.

منقول است که: حضرت امیر علیه السلام فرموده: هر که از غرق شدن بترسد، بگوید: بِسم اللّهِ مَجریها وَ مُرسیها إنَّ رَبّی لَغَفُورٌ رَحیمٌ بِسم اللّهِ الْمَلِکِ الحَقِّ وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ وَ الأرضُ جَمیعاً قَبضَتُهُ یَوْمَ القِیامَه وَ السَّمواتُ مَطویّاتٌ بِیَمینِهِ سُبحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشرِکُونَ (۳) ۵۸۹.

و چون راه گم کند بگوید: «یا صالِحُ یا اینکه یا أباصالِحٍ ارشدُونا إلَی الطّریقِ رَحِمَکُمُ اللّه» (۴) ۵۹۰. و در همه اوقات این حرز را بخواند که در محافظت آن اثر عظیم دارد:

«بِسم اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم بِسم اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ مِنَ اللّهِ وَ إلَی اللّهِ وَ فی سَبیلِ اللّهِ اللّهُمَّ إلَیکَ أسلَمتُ نَفسی وَ إلَیکَ وَجَّهتُ وَجهی وَ إلَیکَ فَوَّضتُ أمری فَاحفَظنی بِحِفظِ الإیمانِ مِن بَینِ یَدَیَّ وَ مِن خَلفی وَ عَن یَمینی وَ عَن شِمالی وَ مِن فَوقی وَ مِن تَحتی وَ ادفَع عَنّی بِحَولِکَ وَ قُوَّتِکَ فَإنَّهُ لا حَولَ وَ لا قُوَّهَ إلّابِاللّهِ العَلیِّ العَظیم» (۵) ۵۹۱.

الفصلُ الحادی عَشَر در بیان احرام و آداب آن

چون کسی اراده حجّ کند باید دل خود را خالی نماید از هرچه که آن را از خدا مشغول می کند، تا حایل نشود میان او و خداوند عالم، و تمامی امور خود را به خدا

۱- - تَمَوُّج: شدید شدن موج و کوهه برآوردن آب دریا، موج زدن آب. لغت نامه.

۲- - (با اندکی تغییر) کافی ۳/ ۴۷۱ ضمن ح ۵؛ بحار ۷۳/ ۲۴۳ ب ۴۸ ضمن ح ۲۵؛ قرب الاسناد/ ۱۶۴ ج ۳.

۳- - (با تغییر اندک) بحار ۱۰/ ۹۷ ب ۷ و ۷۳/ ۲۴۳ ب ۴۸؛ خصال ۲/ ۶۱۹؛ (و با تغییر بیشتر در بسیاری از منابع).

۴- - (در برخی از این منابع، عبارت آخر «یرحمکم اللّه» ذکر شده است): الفقیه ۲/ ۲۹۸ ح ۲۵۰۶؛ وسایل ۱۱/ ۴۴۳ ب ۵۳ ح ۱۵۲۱۱؛ بحار ۶۰/ ۷۲ ب ۲ ح ۱۸ و ۷۳/ ۲۴۶ ب ۴۸ ح ۳۵ و ۷۳/ ۲۵۳ ح ۴۸ و ۹۷/ ۱۱۲ ب ۱؛ الامان/ ۱۲۱ ف ۸؛ مصباح کفعمی/ ۱۸۵؛ مکارم الاخلاق/ ۲۵۹.

۵- - (در برخی از منابع با اندکی تغییر): کافی ۲/ ۵۵۹ ح ۱۰ و ۲/ ۵۶۳ ح ۲۳؛ بحار ۷۳/ ۲۵۸ ب ۴۸ و ۸۳/ ۲۷۸ و ۹۲/ ۲۱۲ ب ۱۰۷ ح ۴ و ۹۲/ ۲۱۵ ح ۷ و ۹۷/ ۱۱۱ ب ۱؛ امالی طوسی/ ۲۰۸ س ۸ ح ۳۸۵- ۸؛ الامان/ ۱۲۵ ف ۱۰؛ مصباح کفعمی/ ۲۴۶.

واگذارد، و در جمیع کارهایش توکّل به خدا نموده، سر تسلیم بر قضای او نهد، و اوقات نمازهای واجبی و سنن نبوی صلی الله علیه و آله را مراعات کند تا استعداد و اهلیّت رساند بر آن ثوابها که در مقابل اعمال حجّ وعده فرموده اند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: زمانی که شخص اراده سفر حجّ کند و بر راحله خود سوار شود، نگذارد راحله او پایی و بر ندارد پایی مگر آنکه نویسد خداوند عالم برای او حسنه ای، و محو گرداند از او سیّئه (۱) ۵۹۲.

و به همین پاکیزگی و پاکدامنی که طیّ منازل نموده، و مُستجمِع (۲) ۵۹۳ کرامات الهیّه بوده تا تخلیه قلب از ماسوی الباری، خود را می رساند به میقات (۳) ۵۹۴ که محلّ احرام بستن است، و اوّل اعمال و نُسُک (۴) ۵۹۵ حج است؛ و محلّ احرام بستن مختلف می شود به اختلاف جهتی که مکلّف از آن طرف عبور کرده به مکّه می رود، و آن شش مکان است:

اوّل، مسجد شجره: و آن میقات کسانی است که راه آنها از مدینه منوّره باشد، و آن را ذو الحلیفه نیز گویند (به ضمّ حاء مهمله و فتح لام و سکون یاء؛ مصغَّر حلف است یا مفرد حلفاء، که عبارت باشد از نباتی که آنجا می روید و میان اهل آنجا معروف است، یا به معنی یمین است که آنجا قومی از عرب تحالف نمودند، یعنی یکدیگر را قسم دادند)، و علّت شجره گفتن آن مسجد، باز به این دو مناسبت است: اوّل شجرت در لغت عرب، غیر از درخت به علف هم می گویند، علفی که تا زانو بلند شود و آن حلف حلفا، تا زانو بلند می شود. دوّم اینکه: شجره از مشاجرت باشد که به معنی مجادله و مباحثه است که در آخر منجر به تحالف و تعاهد شده باشد. و بئر علی (۵) ۵۹۶ نیز گویند آن مکان را.

۱- – التهذیب ۵/ ۲۰ ب ۳ ح ۳؛ وسایل ۱۱/ ۲۱۸ ب ۲ ح ۱۴۶۵۰.

۲- – مُسْتَجْمِع: جمع کننده و فراهم آرنده. لغت نامه.

۳- – میقات: موضع احرام بستن به حجّ و عمره. لغت نامه.

۴- – نُسُک: عبادت. لغت نامه.

۵- – «قلعه جی» در (معجم لغه الفقهاء/ ۲۱۵) آورده است: ذو الحلیفه، موضعی است در جنوب مدینه منوّره و در فاصله شش میلی آن؛ کسانی که از شام و مدینه اراده حجّ داشته باشند از آنجا محرم می شوند و امروزه بنام «آبار علی» مشهور است. همچنین «احمد فتح اللّه» در (معجم الفاظ الفقه/ ۱۹۸) قریه ذوالحلیفه را «آبیار علی» خوانده است. لازم به ذکر است که «آبار» جمع «بئر» و به معنی «چاه ها» است، و گفته شده که آن مکان، موضع بعضی از چاه هایی بوده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حفر کرده بودند و لذا به «آبار علی» مشهور شده است. م.

و آن، تقریباً یک و یا دو فرسخ از مدینه دور است، و واقع شده در طرف چپ راه نسبت به کسی که از مدینه رو به مکّه رود.

دوّم، جُحفه (به ضمّ جیم و سکون حاء مهمله): و آن شهری بوده مابین مکّه و مدینه، نزدیک به رابغ، که سل آن را برده است؛ اوّل جای خوش آب و هوا بود ولی به سبب دعای پیغمبر تغییر یافته؛ چنانچه در فصل مدینه ذکر خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی؛ و آن میقات اهل شام است، و در این زمان میقات اهل مصر می باشد، و آن میقات همچنین میقات اهل مدینه و امثال ایشان می باشد از کسانی که از آنجا سیر کنند در وقت ضرورت، بجهت مرض و ضعف.

سیّم، یَلَمْلَمْ: که آن را مَلَمْلَمْ نیز گویند، و آن کوهی است از کوههای تهامه (۱) ۵۹۷ که میقات اهل یمن می باشد.

چهارم، قرن المنازل: که میقات اهل طایف است.

پنجم، وادی عقیق: که میقات اهل عراق و نَجد (۲) ۵۹۸ می باشد، و آن وادی است طویل که طول آن زیاده از هشت فرسخ است؛ و افضل، احرام بستن از اوّل آن است که آن را مسلخ می نامند.

ششم، محاذات: یعنی آن مکانی که محاذیِ (۳) ۵۹۹ یکی از میقاتهای مذکوره باشد، و آن از برای کسی است که به حجّ می رود از راهی که در آن راه عبورش بر یکی از مواقیت متعارفه نیفتد. و از این قبیل است راه دریا، و میقات آن کسی که منزلش نزدیکتر است بسوی مکّه از میقات، چون منزل خودش هست، دیگر بر میقات برگشتن لازم نیست.

و میقات اهل مکّه عبارت است از خود مکّه، اگر اراده حجّ داشته باشد، و اگر خواهد

۱- – تِهامَه: زمینی است مشهور که مکّه معظّمه متصل به آن است، در سواحل بحر، میان یمن و حجازاست .... لغت نامه.

۲- – نَجْد: اقلیمی است در عربستان سعودی، مرکز آن ریاض است. لغت نامه.

۳- – مُحاذی: مقابل و رویاروی. لغت نامه.

که عمره نماید، پس میقات ایشان از خارج حرم، جایی است که به حرم نزدیکتر باشد از جاهای خارج دیگر؛ و چنین است حکم در باره هر کسی که اراده عمره نماید از مکّه، اگرچه اهل مکّه نباشد. و میقات حجّ تمتّع، مکّه است.

و مستحبّ است که چون خواهد احرام بندد، برطرف کند از بدن خود موی را، خصوصاً موی زهار و زیر بغل را، به تنویر (۱) ۶۰۰؛ که آن، سنّت مؤکّد است، اگرچه از تنویر کردن او پانزده روز نگذشته باشد، و مستحبّ است شارب گرفتن (نه سر تراشیدن و نه اصلاح ریش)، و سنّت مؤکّد است که این فقره را از اوّل ذی القعده الحرام ترک نماید؛ بلکه از آن وقت ترک نماید که اراده حجّ داشته باشد. و هکذا مستحبّ است ناخن گرفتن و مسواک کردن و غسل احرام کردن، و مستحبّ است در حین غسل کردن این دعا را بخواند: «بِسمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لی نُوراً وَ طَهُوراً وَ حِرزاً وَ أمناً مِن کُلِّ خَوفٍ وَ شِفآءً مِن کُلِّ داءٍ وَ سُقمٍ اللّهُمَّ طَهِّرنی وَ طَهِّر لی قَلبی وَ اشْرَحْ لی صَدری وَ أجرْ عَلی لِسانی مَحَبَّتَکَ وَ مِدْحَتَکَ وَ الثَّناءَ عَلَیکَ فَإنَّهُ لا قُوَّهَ لی إلّابِکَ وَ قَدْ عَلِمتُ أنَّ قِوامَ دینِی التَّسلیمُ لَکَ وَ الاتِّباعُ لِسُنَّهِ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ آلِهِ». و مستحبّ است وقت پوشیدن احرام، این دعا را بخواند: «الحَمدُ للَّهِ الَّذی رَزَقَنی ما اواری عَورَتی وَ اؤَدّی فیهِ فَرضی وَ أعبُدُ فیهِ رِبّی وَ انتهی فیهِ إلی ما أمَرَ رَبّی الحَمدُ للَّهِ الَّذی قَصَدتُهُ فَبَلَّغَنی وَ أرَدْتُهُ فَأعانَنی وَ قَبِلَنی وَ لَم یَقطَع لی وَجهُهُ أرَدتُ فَسَلَّمَنی فَهُوَ حِصنی وَ کَهفی وَ حِرزی وَ ظَهری وَ مَلاذی وَ نَجاتی وَ مَنجایَ وَ ذُخری وَ عُدَّتی فی شِدَّتی وَ رَخائی». همینکه از مقدّمات احرام فارغ شد حمد و ثنای الهی را به جا آورده صلوات بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرستد و بگوید: «اللّهمّ إنّی أسْئَلُکَ أنْ تَجْعَلَنی مِمَّن اسْتَجابَ لَکَ وَ آمَنَ بِوَعْدِکَ وَ اتَّبَعَ أمرَکَ فَإنّی عَبدُکَ وَ فی قَبضَتِکَ لا اوقی إلّاما وَقَیتَ وَ لا آخِذُ إلّاما أعطَیتَ وَ قَد ذَکَرتَ الْحَجَّ فَأسئَلُکَ أن تَعزِمَ لی عَلَیهِ عَلی کِتابِکَ وَ سُنَّهِ نَبِیِّکَ صلی الله علیه و آله وَ تُقَوِّینی عَلی ما ضَعُفتُ عَنهُ وَ تُسَلِّمَ مِنهُ مَناسِکی فی یُسرٍ مِنکَ وَ عافِیَهٍ وَ اجْعَلنی مِن وَفْدِکَ الَّذی رَضیتَ وَ ارْتَضَیتَ وَ سَمَّیتَ وَ کَتَبتَ اللَّهُمَّ إنّی خَرَجتُ مِن شُقَّهٍ بَعیدَهٍ وَ أنفَقتُ مالِی ابْتِغاءَ مَرضاتِکَ اللَّهُمَّ فَتَمِّم لی

۱- – تَنْویر: استعمال نوره جهت ستردن مویها. لغت نامه.

حَجّی وَ عُمرَتی اللَّهُمَّ إنّی اریـدُ الَّتمَتُّعَ بِـالْعُمرَهِ إلَی الحَـجِّ عَلی کِتابِـکَ وَ سُـنَّهِ نَبِیِّکَ صـلی الله علیه و آله فَـإن عَرَضَ لی شَـی ءٌ یَحبِسُـنی فَحَلِّنی حَیثُ حَبَسَـتْنی بِقَـدَرِکَ الَّذی قَـدَّرتَ عَلَیَّ اللَّهُمَّ إن لَم تَکُن حَجَّهٌ فَعُمرَهٌ أحرَمَ لَکَ شَـعری وَ بَشَری وَ لَحمی وَ دَمی وَ عِظامی وَ مُخّی وَ عَصَبی مِنَ النِّسآءِ وَ الثِّیابِ وَ الطّیبِ وَ ابتَغی بِذلِکَ وَجْهَکَ وَ الدّارَ الآخِرَهَ» (۱) ۶۰۱.

همینکه شـخص غسل کرده مشـغول احرام بسـتن شـد، باید این ملاحظه را بکند که دست از همه لذایذ دنیا شسـته و خود را از ارجاس (۲) ۶۰۲ و نجاسـات ظـاهریّه و باطنیّه پاک و منزّه می نمایـد، و عمامه خواجگی و بزرگی از سـر بنهـد، و لباس تکبّر و خودپسـندی از بدن برکند، و ازار و ردای درویشـی به خود پیچیده، به فکر پوشیدن کفن افتد، و یاد آورد زمانی را که او را به کفن خواهنـد پیچید، و با آن جامه به حضور پروردگار خواهند برد، و با این انتقالات، علی الدّوام (۳) ۶۰۳ در فکر و صدد آن باشد که خلعت و سرباله (۴) ۶۰۴ انوار الهی را پوشیده، و به واسطه آن خود را از گیردار عذاب سرمدی (۵) ۶۰۵ نجات دهد؛ چنان عذابی که خلاصی نمی شود از آن مگر به پوشیدن این خلعت که لباس مغفرت و نجات است.

و مادامی که در احرام می باشد، حرام است بر او چند چیز (خواه آن مُحرِم (۶) ۶۰۶ مرد باشد یا زن):

اوّل صـید کردن، هرچند که خود مباشر (۷) ۶۰۷ نشود، بلکه سـبب شود مثلًا اشاره نماید، یا آنکه بنویسد و بفهماند او را؛ پس جمیع اقسام دلالت بر صید حرام است.

دوّم جماع نمودن، مطلقاً.

سیّم عقد نکاح؛ بر وجه دوام یا انقطاع (۸) ۶۰۸.

۱- – با اندکی تغییر در: الفقیه ۲/ ۵۲۵ باب سیاق مناسک الحجّ.

۲- – ارجاس: جمع رجس. لغت نامه. پلیدیها. م.

۳- – عَلَی الدَّوام: همواره، مدام. لغت نامه.

۴- – سِربال: پیراهن و هرچه پوشند. لغت نامه.

۵- – سَرمَدی: دائم و جاودان و ابدی و ربانی و الهی. لغت نامه.

۶- – عبارت متن «محرّم». م.

۷- – مُباشِر: اختیار کنندهن، کسی که به خودیِ خود قیام در کاری کند. لغت نامه.

۸- – انْقِطاع: بریده شدن، قطع و بریدگی. لغت نامه. در اینجا مراد عقد غیر دائم است.

چهارم بوسیدن زن و کنیز، و همچنین دست به بدن آنها زدن یا نظر کردن به شهوت.

پنجم استمناء، به هر نحوی که بوده باشد.

ششم استعمال طیب (۱) ۶۰۹ نمودن؛ به خوردن و بوییدن، حتّی در دکّان عطرفروش نشستن (بجهت آنکه لباس و بدن او خوشبو شود).

هفتم گرفتن دماغ از بوی بد و مکروه.

هشتم روغن به بدن مالیدن؛ اگرچه آن روغن بوی خوش نداشته باشد (چنانچه جایز است استعمال آن در اضطرار).

نهم سرمه سیاه در چشم کشیدن.

دهم نظر کردن به آینه، اگرچه به قصد زینت نباشد.

یازدهم بیرون آوردن خون از بدن؛ به فَصد (۲) ۶۱۰ یا حجامت یا خاریدن یا مسواک کردن.

دوازدهم ناخن گرفتن در حال اختیار.

سیزدهم موی از سر یا بدن جدا کردن.

چهاردهم انگشتر در انگشت کردن به قصد زینت (و جایز است به قصد استحباب).

پانزدهم کشتن جانور که در بدن می باشد؛ بر وجه مباشرت و یا بر وجه علاج و سبب (مثل آنکه به لباس خود جیوه بمالد)، و فرق نیست در حکم مذکور میان آنکه آنها در بدن باشند یا در لباس.

شانزدهم دروغ گفتن، و احوط (۳) ۶۱۱ آن است که ترک کند تفاخر (۴) ۶۱۲ و دشنام دادن را، و بهتر مرتبه احتیاط آن است که از هر لفظ قبیح اجتناب نماید.

هفدهم جدال کردن؛ و آن عبارتست از: لاـوَ اللّٰه یا بلی و اللّٰه گفتن، بلکه واجب است اجتناب از هر نوع قسم در مقام خصومت.

هجدهم خضاب کردن به حنا به قصد زینت.

۱- – طیب: بوی خوش. لغت نامه.

۲- – فَصد: رگ زدن. لغت نامه.

۳- - احْوَط: به احتیاط نزدیکتر، بهتر. لغت نامه.

۴- - تَفاخُر: با یکدیگر فخر کردن. لغت نامه.

نوزدهم دندان کندن.

بیستم آلات حرب (۱) ۶۱۳ بر خود بستن بدون ضرورت.

بیست و یکم کندن درخت و گیاهی که در حرم روییده باشد.

بیست و دوّم استعمال کردن کافور و سایر انواع طیب، بعد از مردن محرِم (۲) ۶۱۴ در غسل و حنوط او.

و از محرّمات (۳) ۶۱۵ چند چیز است که مخصوص مرد می باشد:

اوّل پیراهن و زیر جامه و قبا و هر لباس تکمه دار، که بعد از پوشیدن آن تکمه هایش را گره بزنند، و هر لباسی که آستین داشته باشد، و دستهای خود را در آستین آن داخل نماید؛ بلکه مطلق رخت دوخته.

دوّم پوشیدن چیزی که پشت قدم (۴) ۶۱۶ را بپوشد، مثل جوراب و چکمه و امثال آنها.

سیّم پوشیدن سر به هر چیزی که بوده باشد از قبیل ملبوس (۵) ۶۱۷ یا گِل یا حنا یا دوا، یا چیزی که آن را بر سر خود بردارد و در حکم پوشیدن سر است از تماس.

چهارم با اختیار در وقت راه رفتن، در سایه چیزی برود که آن چیز در بالای سر او بوده باشد نه در یک طرف از اطراف آن؛ پس جایز نیست نشستن در محمل (۶) ۶۱۸ و تخت روان که روپوش داشته باشد الّا در حین اضطرار (۷) ۶۱۹.

و چند چیز است از محرّمات که مخصوص می باشد به زنان:

اوّل زیور کردن، خواه به جنس طلا باشد یا نقره و نحوِ (۸) ۶۲۰ آنها.

دوّم اظهار زینت خود برای زوج و محارم خود؛ بلکه مطلقاً.

سیُّم پوشیدن روی، اگرچه بواسطه بادزن بوده باشد؛ ولکن جایز است که یک طرف

۱- - آلات حَرْب: آلات رزم، سلاح. لغت نامه.
۲- - مُحْرِم: کسی که احرام حج بسته است. لغت نامه.
۳- - جمع مُحَرَّم، حرام شده ها. م.
۴- - این عبارت ترجمه تحت اللّفظی «ظهر القدم» است که مراد از آن «روی پا» است. م.
۵- - مَلْبوس: پوشیده، جامه و پوشاک و هر چیز پوشیدنی .... لغت نامه.
۶- - مَحمِل: کجاوه که بر شتری بندند ...، بارگیر، تخت روان. لغت نامه.

۷- – اضطِرار: ناچاری، درماندگی. لغت نامه.

۸- – نَحو: شکل، قسم، گونه. لغت نامه.

آن چیز را که سر خود را به آن پوشانیده بیاویزد بر وجهی (۱) ۶۲۱ که نزدیک به روی او نشود.

و مکروه است برای مُحرِم احرام بستن در لباس سیاه، بلکه در هر لباسی غیر از سفید، بنا بر مشهور؛ و در لباسی که چرک داشته باشد، و در لباسی که الوان مختلف (۲) ۶۲۲ داشته باشد، خواه اختلاف الوان از حال بافتن باشد یا بعد از آن. و مکروه است لبّیک گفتن در جواب کسی که بخواند او را، بلکه در جواب او یا سعد بگوید. و مکروه است به حمّام رفتن و شستشو کردن در آن، حتّی در غیر حمّام.

و مکروه نیست خاراندن بدن اگر خون نیاید و موی آن را نکنده باشد.

و بعضی از علما فرموده اند که مکروه می باشد شستن سر به سدر و خطمی (۳) ۶۲۳ در حال احرام، و بسیار مسواک کردن، و حرفهای لغو زدن، و غسل کردن از برای خنک شدن، و همچنین مکروه است کشتی گرفتن و شعر خواندن.

فایده: مروی است که سالی، جماعتی از صحابه برای حجّ به مکّه آمده بودند، کسی از یکی از اصحاب پرسید که: من در احرام بودم، در بین راه رسیدم به موضعی که شترمرغ تخم گذاشته بود، نفهمیدم که معصیت است، از روی جهل آنها را پخته خوردم، چه چیز باید کفّاره بدهم که پاک شوم و مُعاقَب (۴) ۶۲۴ نباشم؟ آن شخص گفت: حکم این عمل در نظرم نیست، بنشین شاید از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی پیدا شود از او بپرسیم. در این اثنا حضرت امیر علیه السلام پیدا شد و امام حسین علیه السلام عقب سر آن حضرت بود، گفت:

یا اعرابی، این است علی بن ابی طالب علیه السلام، از او بپرس. اعرابی برخاسته (۵) ۶۲۵ از آن جناب سؤال کرد، حضرت اشاره نمود بسوی امام حسین علیه السلام و فرمود:

«سَلْ هذَا الْغُلامَ»:

از این پسر بپرس. اعرابی گفت: از هر کدام می پرسم به دیگری حواله می کند، این طفل جواب مسأله من را چه می داند؟! پس مخلوقات گفتند: «وَیْحَکَ! هذا إبنُ

۱- – بَر وَجه: بطور، بطریق. لغت نامه.

۲- – مختلفُ الالوان: رنگارنگ. لغت نامه.

۳- – خَطمی: نباتی است، خیروِیِ دشتی. لغت نامه.

۴- – مُعاقَب: شکنجه شده و عقوبت کرده شده و عذاب کرده شده، عقوبت شده. لغت نامه.

۵- – عبارت متن «برخواسته». م.

رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله»: این فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است، بپرس جواب خواهی شنید. پس قصّه خود را عرض کرد، امام حسین علیه السلام فرمود که: شتر داری؟ گفت: بلی دارم، فرمود: به عدد تخمها، شتر مادّه از شتر نر بکش، هرچه بچه آورد هدی (۱) ۶۲۶ خانه کعبه قرار بده. خلیفه ثانی، عمر هم حاضر بود، گفت: یا امام حسین علیه السلام: النُّوقُ یُزلِقنَ فقال علیه السلام:

«إنَّ الْبیضَ یَمْرُقنَ»،

یعنی: یا حسین علیه السلام، شتر همه اش نمی گیرد و حامله نمی شود، حسین علیه السلام گفت:

تخمها نیز همه جوجه نمی شود، بسا باشد که تخم می شکند و یا آنکه فاسد می گردد.

خلیفه گفت: درست فرمودی. امیر علیه السلام برخاست (۲) ۶۲۷، حسین علیه السلام را آغوش کرده و بوسید، فرمود: ی ذُرِّیَّةٌ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ ی (۳) ۶۲۸، حقّا که تو پسر پیغمبری و علم را ارث می بری (۴) ۶۲۹. (و اینکه امیر علیه السلام به اعرابی فرمود از حسین علیه السلام بپرس، می خواست مقام علم او را به مردم ظاهر فرماید و الّا خودش می فرمود).

فایدهٌ اخری: منقول است که امام رضا علیه السلام از دنیا رفت، یک سال بعد از آن، مأمون به بغداد آمده، امام محمّد تقی علیه السلام نیز از حوادث زمان و تقلّبِ (۵) ۶۳۰ دوران، در مدینه توطّن (۶) ۶۳۱ نتوانسته، با اهل و عشیره به بغداد آمده، در آنجا بسر می برد. اتّفاقاً روزی مأمون به شکار می رفت، و حضرت به صغر سنّ به سر کوچه که اطفال بازی می کردند ایستاده بود، مأمون با خدَم و حشَم (۷) ۶۳۲ رسید، تمامی اطفال گریزان شدند الّا آن حضرت که اصلًا حرکت نکرد، چشم مأمون به آن حضرت افتاده از توقّف او تعجّب کرد، گفت: ای پسر، چرا تو چون دیگران نگریختی؟ فرمود که: راه تنگ نبود که با رفتن راه را وسیع کنم، دیگر این که گناهی ندارم که از تو بترسم، و گمان نداشتم که بی سبب به من آزار رسانی. مأمون را این کلام خوش آمده گفت: چه نام داری؟ فرمود: محمّد، گفت: پسر کیستی؟ فرمود: پسر علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام. مأمون گریان شده، بر امام رضا علیه السلام

۱- – هَدْیْ: آنچه به حرم برده شود از چارپایان، و گویند آنچه برای قربان کردن برند. لغت نامه.

۲- – عبارت متن «برخواست». م.

۳- – آل عمران/ ۳۴.

۴- – بحار ۴۴/ ۱۹۷ ب ۲۶ ح ۱۲.

۵- – تَقَلُّب: گردیدن و گردش، تحوّل و برگشت. لغت نامه.

۶- – تَوَطُّن: جای گرفتن، وطن گرفتن. لغت نامه.

۷- – حَشَم: خدمتکاران، جیش، لشکر. لغت نامه.

رحمت فرستاد و برفت و تمام راه در این فکر بود. چون از شهر بیرون رفت، بازی را پیِ درّاجی (۱) ۶۳۳ انداخت، باز از نظر غایب شد و بعد از ساعتی برگشت، ماهی کوچکی در منقار داشت، مأمون تعجّب کرده آن روز شکار را ترک کرد و به جانب شهر برگشت، آن ماهی را در دست گرفته متفکّر بود، چون به همان مکان رسید باز اطفال متفرّق شدند و امام علیه السلام به جای خود ماند، مأمون نزد او آمده پرسید که: بگو که در دست من چیست؟

آن حضرت علیه السلام به الهام ربّانی فرمود که: خدا را میان آسمان و زمین دریایی می باشد (۲) ۶۳۴، و ماهیان کوچک از آن دریا بیرون می آیند، و بازهای پادشاهان او را صید می کنند، و ایشان سلاله نبوّت را با آن امتحان می کنند. چون مأمون این کلام را شنید نگاه طولانی از روی تعجّب به آن حضرت کرد، گفت: حقّا که تو پسر امام رضایی. و به دیدن او خوش وقت شده او را به خانه برده در احترام و اکرامِ (۳) ۶۳۵ او افزود (۴) ۶۳۶.

تا آنکه باز دیگ حسد عبّاسیان جوش زده اجتماع کردند، و همه به یک زبان درآمده به مأمون گفتند: تو را به خدا قسم می دهیم که به طریقی که آباء عظام تو با آل علی علیه السلام سلوک کرده اند رفتار نمایی، و پیراهن عزّت و دولت که خدا به تو پوشانیده، در بَرِ دیگران نپسندی، نمی دانی که از ولیّ عهد کردن تو، پدر این پسر را، عبّاسیان چه حال داشتند، تا اینکه خدا این طایفه را از آن غم خلاص نمود! زنهار! به تازگی غم ما را میفزا و پسر رضا را به حال خود بگذار. مأمون گفت: آنچه پدران من با آل علی علیه السلام کردند، و قصد ایشان قطع رحم بود، اگر انصاف داشتند می دانستند که آل علی علیه السلام به این امر اولی (۵) ۶۳۷ و انسَبند، و آنچه من به امام رضا علیه السلام کردم، به خدا قسم پشیمان نیستم، او را

۱- – دُرّاج: مرغی است رنگین مانند تذرو. لغت نامه.

۲- – در برخی منابع بجای این عبارت، «... خلقَ بمشیّتِه فی بحرِ قدرتِه سمکاً صغاراً ...»، بمعنی «... به اراده خویش در دریای قدرتش ماهیان کوچکی آفرید ...» آمده است. م.

۳- – اکرام: گرامی کردن. لغت نامه.

۴- – با اندکی تغییر در: بحار ۵۰/ ۹۲ ب ۵ ح ۶ و ۵۶/ ۳۳۹ ب ۲۷ ح ۶ و ۵۶/ ۳۹۷ تتمیم؛ کشف الغمّه ۲/ ۳۴۴؛ مفتاح الفلاح/ ۲۱۹؛ المناقب ۴/ ۳۸۸.

۵- – اولی: سزاوارتر. لغت نامه.

به طیب خاطر (۱) ۶۳۸ خلافت می دادم و به لجاج رسانیدم، او قبول نکرد و به ولیعهدی من هم راضی نبود، و آنچه شدنی بود شد، امّا محبّتی که من با پسر او می کنم بجهت فضل و کمال او است که با وجود صغر سن، علم و فضلش از همه بیشتر است. گفتند: او را در این کم سالی علم از کجا به هم رسید، و با کدام فاضل و دانشمند گفتگو کرد که حال او ظاهر شود؟ اگر خلیفه در اکرام بِجِدّ (۲) ۶۳۹ است باید صبر کند تا او مدّتی درس بخواند و علم و فقهی به هم رساند. مأمون گفت: من به حال او داناترم از شما؛ علمِ ایشان لَدُنّی است و کسبی نیست، اگر خواهید امتحان کنید. گفتند: روزی مقرّر فرما و از علما کسی را اختیار نما که از علم و فقه و شریعت از او سؤال کند. مأمون گفت: فلان روز را مقرّر کردم که اجتماع کنید، و خود شما از علما هر که را می خواهید انتخاب نمایید. پس، از نزد مأمون با شعف تمام بیرون آمدند، پس، از میان علمای عصر، یحیی بن أکثم را که در آن وقت قاضی بغداد بود، و سرآمد فضلای عصر، و در علم فقه و حدیث از همه مقدّم، و اعتبارش از سایر علما بیشتر بود انتخاب نمودند، و با او قرار کردند که به آن امر اقدام نمایند. و در روز موعود، جمیع اعیان و علما و اهل ملل و ادیان را طلبیدند، مأمون بر تخت حکومت نشسته گفت که آن حضرت علیه السلام را طلب کنند، و نزدیک به خود بجهت او مسند انداخته بود، چون آن حضرت علیه السلام حاضر شد برخاسته (۳) ۶۴۰ تعظیم کرد و بجای خود نشانید. پس یحیی متوجّه مأمون شده گفت: امیر مرا رخصت می دهد که از ابوجعفر علیه السلام سئوالی کنم؟ مأمون گفت: این مجلس بجهت همین منعقد شده، هرچه خواهی بپرس. پس یحیی متوجّه حضرت شده گفت: رخصت می دهی که مسئله بپرسم؟ فرمود:

«سَلْ عَمَّا شِئتَ»:

هرچه خواهی بپرس. پس گفت: چه می گویی در باب

۱- – عبارت متن «خواطر». م.

۲- – بِجِدّ: با کوشش و سعی. لغت نامه.

۳- – عبارت متن «برخواسته». م.

کسی که در راه مکّه احرام بسته باشد و صیدی را بکشد، کفّاره آن چه چیز است؟

حضرت فرمود: آیا در بیرون حرم کشته یا درون حرم؟ دانسته این عمل را کرده، و علم به حرمتش داشته یا جاهل به مسئله بوده؟ و آیا آن عمل عمداً صادر شده یا خطا کرده؟

و آیا این شخص آزاد بوده یا بنده؟ بالغ بوده یا نابالغ؟ بار اوّل بوده یا بار دیگر هم این کار را کرده است؟ و آیا این صید که کرده، از طیور است یا از جانوران دیگر؟

و آیا صید کوچک است یا بزرگ؟ و از این عمل پشیمان بوده یا نه؟ در شب این صید را کشته یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا احرام حجّ؟ پس یحیی را لکنت به زبان افتاده رنگش متغیّر شد، و آثار عجز و انکسار (۱) ۶۴۱ بر او ظاهر گشت؛ اهل مجلس هر قدر انتظار کشیدند که دیگر حرفی بزند نتوانست، مأمون گفت: الحمدُ للّه که ظنّ من خطا نبود. و متوجّه حضرت شده گفت: فدای تو شوم، اگر از آنچه پرسیدی یک مسئله را بجهت ما بیان فرمایی مستفید می شویم. پس حضرت علیه السلام شروع نموده جواب هر یک را فرمودند بر وجهی که صدای آفرین و احسنت از اهل مجلس بلند شد، مأمون گفت:

احسنت یا ابا جعفر! و بعد گفت: چنانچه یحیی از تو سؤال کرد آیا تو نیز از او سؤال نمی کنی؟ فرمود: اگر او رخصت دهد و رضای شما مقرون به آن باشد می پرسم. و به یحیی گفت: اذن می دهی که سؤال نمایم؟ یحیی لاعلاج (۲) ۶۴۲ گفت: «ذلِکَ إلَیکَ جُعِلتُ فِداکَ إن عَرَفتُ وَ إلّااستَفیدُهُ مِنکَ»، یعنی: امر از توست فدای تو شوم، اگر جواب دانم می گویم و الّا از شما استفاده می نمایم. فرمود: مرا خبر ده از شخصی که صبح به زنی نگاه کند، نظرش بر او حرام باشد، چون آفتاب بلند شد حلال، و وقت ظهر (۳) ۶۴۳ حرام، و وقت عصر دیگر باره بر او حلال شود، در وقت مغرب حرام و در وقت خفتن حلال شود، در نصف شب حرام و در وقت صبح باز حلال شود؛ وجه حرمت و حلّیّتِ (۴) ۶۴۴ این زن بر این مرد چه باشد؟ یحیی لحظه ای سر به گریبان تفکّر فرو برد، پس سر برآورده گفت: به خدا قسم هر چند فکر می کنم جواب صوابی نمی توانم یافت؛ خودتان بفرمایید تا یحیی و حضّار مستفید شوند. حضرت فرمود: بلی، کنیزی است از شخصی، و نظر بیگانه در اوّل روز بر او حرام بود، و چون آفتاب بلند شد، کنیز را خریده بر او حلال شد، وقت ظهر

۱- – انکِسار: شکستگی، فروتنی و تواضع و خضوع. لغت نامه.

۲- – لا عِلاج: ناچار، ناگزیر. لغت نامه.

۳- – عبارت متن «صهر». م.

۴- – حِلّیّت: حلالی، مقابل حرمت. لغت نامه.

آزادش کرد، بر او حرام شـد، چون وقت عصـر او را تزویـج کرد باز حلال شـد، و در حال غروب ظهار کرد (۱) ۶۴۵ و بجهت ظهـار بر او حرام شـد، وقت خفتن کفّاره ظهـار داد، بر او حلال شـد، و در نصف شب طلاق داد، بر او حرام شـد، و در صـبح رجوع (۲) ۶۴۶ نموده، بجهت رجوع بر او حلال گشت. پس مـأمون رو به جانب حضّار کرده گفت: شـما را به خـدا قسم می دهم که در میان خود کسـی را گمان دارید که این مطالب را چنانچه شنیدید بیان تواند کرد؟ گفتند: نه، به خدا قسم که چنین شخص گمان نداریم. پس گفت: وای بر شـما! ایشان اهل بیتی هسـتند که خدا ایشان را به آنچه دیدید و می بینید از میان خلق بر گزیـده، و کم سالی، ایشـان را از فضـل و کمال مانع نمی شود. پس در آن مجلس، دختر خود، امّ الفضل را به آن حضـرت تزویج نموده که تفصیلش گنجایش این رساله ندارد (۳) ۶۴۷.

بیان: هرچنـد عاده اللّه غالباً بر این جاری شـده که اکثر انبیا علیهم السـلام مبعوث شـده اند به نبوّت بعد از چهل سالگی، ولکن نبوّت، و هکـذا ولایـت، موقوف به بلوغ نیست، چنـانچه خلّاق عالم فتـح نموده باب نبوّت و ولایت را به بعضـی از افرادشان در صغر سنّ؛ چنـانچه در عیسـی و یحیی علیهمـا السـلام، که خـدا به ایشـان قبل از بلوغ وحی فرسـتاده، و به مرتبه نبوّت رسانیـده، چنانچه در سوره مریم در خصوص حضـرت یحیی علیه السـلام می فرمایـد: ی یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّای (۴) ۶۴۸، و مفسّـِرین فرموده انـد که مراد از کتاب، تورات است یعنی علم او؛ یعنی: یا یحیی، بگیر کتاب تورات را به قوّتی که تو را داده ایم بر اخذ آن، و دادیم او را حکم در حالتی که صبی (۵) ۶۴۹ بود.

از ابن عبّاس مروی است که: مراد از حُکم، نبوّت است (۶) ۶۵۰، و این نبوّت رسید به

۱- – ظِهار: تظهیر، مظاهرهن، با زن خود یغه بیزاری زیرین گفتن، انتِ عَلَیَّ کظَهرِ امّی، یعنی چنانکه مادر من برمن حرام است تو نیز از این پس چنانی؛ و در این حال زن بدو حرام شود و تا کفاره ندهد حلال نگردد .... لغت نامه.

۲- – رُجوع: بازگشتن، دوباره خواستار شدنِ مرد، زن مطلّقه خود را که هنوز در عده او بود. لغت نامه.

۳- – بحار ۵۰/ ۷۴ ب ۴ ح ۳؛ الاحتجاج ۲/ ۴۴۳؛ الارشاد ۲/ ۲۸۱؛ روضهالواعظین ۱/ ۲۳۷؛ کشف الغمّه ۲/ ۳۵۳.

۴- – مریم/ ۱۲.

۵- صَبیّ: کودک یا کودک که هنوز از شیر باز نشده، کودک خُرد. لغت نامه.

۶- – بحار ۱۴/ ۱۷۶ ب ۱۵؛ مجمع البیان ۵/ ۳۸۱.

یحیی علیه السلام در سنّ سه سالگی (۱) ۶۵۱، و بعضی در هفت سالگی گفته اند (۲) ۶۵۲.

و در همان سوره در خصوص عیسی علیه السلام می فرماید: ی فَاتَتْ بِهِ قَوْمُها تَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً* یا اخْتَ هارُونَ ما کانَ ابُوکِ امْرَءَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ امُّکِ بَغِیّاً* فَاشارَتْ الَیْهِ قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً* قالَ إنی عَبْدُاللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیّای (۳) ۶۵۳.

و جمهور علما قایلند برای اینکه خداوند عالم به جناب عیسی علیه السلام، انجیل و نبوّت را کرامت فرموده در زمان طفولیّت، با تکمیل شرایط نبوّت؛ پس تعجّب نباید کرد از امامت و ولایت جواد علیه السلام در نه سالگی.

الفصلُ الثّانی عَشَر در بیان تلبیت § – تَلبیَه: لبّیک گفتن در حجّ، لبّیک گفتن حاجیان. لغت نامه. § ۶۵۴ گفتن

بدان که واجبات احرام سه چیز است:

اوّل، نیّت است، به آن معنی که: قصد کند احرام بستن را از برای عمره تمتّع حجّه الاسلام، بجهت اطاعت فرمان الهی؛ و معنی احرام بستن چنانچه فرموده اند، به خود قرار دادن است ترک اموراتی که در فصل سابق گذشت، بجهت توجّه به مکّه، برای ادای افعال معهوده (۴) ۶۵۵.

دوّم، پوشیدن دو جامه احرام قبل از نیّت؛ که یکی از آنها را ستر کند مابین ناف و زانو، که آن را ردا گویند و باید آنقدر باشد که ساتر مَنکِبین (۵) ۶۵۶ گردد.

۱- – بحار ۱۴/ ۱۷۶ ب ۱۵.

۲- – بحار ۱۳/ ۴۴۸ ب ۱۹ و ۱۴/ ۱۷۹ ب ۱۵ ح ۱۶؛ ارشاد القلوب ۱/ ۲۵.

۳- – مریم/ ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۰.

۴- – مَعهودَه: مؤنث معهود؛ معروف، مرسوم. لغت نامه.

۵- – مَنکِبین: هر دو کتف (و این تثنیه مَنکِب است). لغت نامه.

سیّم تلبیه (۱) ۶۵۷ است: و صورت آن: «لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ إنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ»؛ و مستحبّ است جهر (۲) ۶۵۸ نمودنِ تلبیه، و مکرّر گفتن آن در اکثر اوقات به قدر استطاعت (۳) ۶۵۹؛ و در چند حال تلبیت گفتن برای حاجّ مستحبّ است:

اوّل وقتی که به بلندی صعود کند.

دوّم وقتی که به گودی نزول کند.

سیُّم وقت بیدار شدن از خواب.

چهارم وقت سوار شدن.

پنجم وقت پایین آمدن از سواری.

ششم وقت ملاقات نمودن به سواری.

هفتم در وقت برخاستن (۴) ۶۶۰ شتری که سوارِ آن شده است.

هشتم وقت سحر.

نهم بعد از هر نماز واجب و یا مستحبّ.

دهم مستحبّ است که علاوه نماید بر تلبیه واجب بعضی فقرات دیگر، پس به این نوع بگوید «لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ إنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ داعِیاً إلی دارِالسَّلام لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ أهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا الْجَلالِ وَ الْإکْرامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ تُبْدِیءُ وَ الْمَعادُ إلَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ تَسْتَغْنی وَ یُفْتَقَرُ (۵) ۶۶۱ إلَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ مَرْهُوباً وَ مَرْغُوباً (۶) ۶۶۲ إلَیْکَ إلهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا النَّعْماءِ وَ الْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمیلِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ کَشَّافَ الْکُرَبِ (۷) ۶۶۳ الْعِظامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدَیْکَ (۸) ۶۶۴ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یا کَریمُ لَبَّیْکَ» (۹) ۶۶۵.

۱- – تلبیه: لبیک گفتن در حج، لبیک گفتن حاجیان. لغت نامه.

۲- – جهر: آشکار کردنن کلام را، بلند کردن آواز. لغت نامه.

۳- – استطاعت: توانستن، قدرت، وسع. لغت نامه.

۴- – عبارت متن «برخواستن». م.

۵- – عبارت متن «نفتقر». م.

۶- - عبارت متن «مرهودا و مرعوبا». م.

۷- - عبارت متن «الکرب». م.

۸- - عبارت متن «عبدک». م.

۹- - التهذیب ۵/ ۹۱ ب ۷ ح ۱۰۸؛ وسایل ۱۲/ ۳۸۲ ب ۴۰ ح ۱۶۵۶۹؛ مصباح المتهجد/ ۶۷۸- ۶۷۷؛ و با تغییراتی در منابع دیگر نیز نقل شده است. م.

و کسی که احرام حجّ داشته باشد، در وقت زوالِ (۱) ۶۶۶ روز عرفه، تلبیات را قطع می کند، و بی زبان تلبیت را از خاطر (۲) ۶۶۷ می گذراند؛ مرد و زن در تلبیه گفتن مساوی هستند مگر اینکه زن را بلند تلبیه گفتن لازم نیست.

فِی الحدیث: چون ابراهیم علیه السلام بنای کعبه را تمام نمود خطاب الهی رسید که:

یا ابراهیم، ندا کن جمیع خلایق را به حجّ (۳) ۶۶۸. عرض کرد: الهی، صدای من به کجا خواهد رسید که تمام خلق را اعلام نمایم؟ خطاب رسید که: از تُست که ندا کنی، و از ما است که صدای تو را به تمام خلایق برسانیم. پس آن حضرت، به روایتی، بر کوه شبیر بالا رفت، و به روایت دیگر، بر کوه ابوقبیس، و به روایت دیگر، بر رکنی از ارکان کعبه ایستاد، و به روایت دیگر، در مقام ایستاد و مقام آنقدر بلند شد و ابراهیم را آنقدر بلند کرد تا اینکه از تمامی کوههای عالم بلندتر شد، پس ابراهیم علیه السلام دو انگشت خود را بر گوش نهاده و روی مبارک به مشرق و مغرب نموده، به صدای بلند آواز نموده، فرمود که:

أَیُّهَا النَّاسُ هَلُمَّ إلَی الْحَجِّ،

یعنی: ای مردم، بیایید و خانه خدا را حجّ کنید. پس، خلّاق عالم صدای او را رسانید به همه خلایق؛ حتّی به کسانی که در صلب مردان و رحم مادران بود، که متولّد می شوند تا روز قیامت. پس جواب داد بر آن ندا، از زیر دریاها و از مابین مشرق و مغرب، و اصلاب آبا و ارحام امّهات، آن کسانی که حجّ خانه خدا می نمایند؛ پس گفتند: لَبَّیکَ داعِیَ اللَّه؛ پس هر که یک بار حجّ کردنی بود، یک بار لبّیک گفت، و هر کس بیشتر حجّ کردنی بود، به عدد هر حجّ یک مرتبه لبّیک گفت، و هر که در دنیا حجّ کردنی نبود، لبّیک نگفت (۴) ۶۶۹.

۱- – زَوال: بِگَشتَن، مایل گردیدن آفتاب از میانه آسمان. لغت نامه.

۲- – عبارت متن «خواطر». م.

۳- – ی وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ ی؛ حجّ/ ۲۷.

۴- – با اندکی تغییر در: کافی ۴/ ۲۰۶ ح ۶؛ الفقیه ۲/ ۲۳۲ ح ۲۲۸۲؛ بحار ۱۲/ ۱۰۵ ح ۱۷ و ۱۸؛ قصص جزائری/ ۱۲۵ ف ۴.

و بعد از آن ابراهیم علیه السلام زبان گشوده، در خصوص امّت محمّد صلی الله علیه و آله دعا کرده گفت:

اللَّهُمَّ مَن حَجَّ مِن شُیُوخِ امَّهِ مُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَهَبْهُ لی (۱) ۶۷۰، اسماعیل و هاجر علیهما السلام آمین گفتند. بعد از آن، اسماعیل علیه السلام دعا کرده گفت: اللَّهُمَّ مَن حَجَّ مِن شَبابِ امَّهِ مُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَهَبْهُ لی (۲) ۶۷۱، ابراهیم و هاجر علیهما السلام آمین گفتند. بعد از آن هاجر دست به دعا برداشته گفت: اللّهُمَّ مَن حَجَّ مِن نِساءِ امَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَهَبْهُ لی (۳) ۶۷۲، پس ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام آمین گفتند (۴) ۶۷۳.

بدان که: حاجّ همینکه احرام بسته مشغول تلبیه (۵) ۶۷۴ گفتن شد، باید تصوّر کند که این تلبیه (۶) ۶۷۵، اجابت ندای خداوندی است، و مقام لبّیک، مقام اضمحلال در بحر عبودیّت است که یکسَر، خود را در خدمت مولای خود برپا ایستاده بیند، و یکجا حواسّ (۷) ۶۷۶ ظاهریّه و باطنیّه خود را مصروف به جانب او نماید؛ اگرچه باید امید به قول لبّیک از جانب خداوندی داشته باشد، امّا از ردّ آن نیز خوفناک گردد و بترسد، مبادا لا لبَّیک و لا سعدَیک جواب او باشد، پس باید متردّد شود میان خوف (۸) ۶۷۷ و رجا (۹) ۶۷۸؛ از خود و عمل خود نا امید، و به فضل و کرم الهی امیدوار باشد، و بداند که: وقت لبّیک گفتن، ابتدای حجّ و محلّ خطر است.

مروی است که: حضرت سجّاد علیه السلام چون احرام بست و به مرکب سوار شد، رنگ مبارک او زرد شده، لرزه بر اعضای وی افتاده، نتوانست که تلبیه گوید، عرض کردند که چرا تلبیه نمی گویی؟ فرمود که می ترسم پروردگار من گوید: لا لبّیک و لاـ سعدَیک. پس چون زبان به تلبیه گشود و لبّیک گفت، بی هوش شده از مرکب به زمین افتاد، او را به هوش آوردند و سوار کردند، لحظه به لحظه چنین می شد تا آنکه از حجّ فارغ گردید (۱۰) ۶۷۹.

و باز همینکه حاجّ زبان به تلبیه گشود و صدای تلبیه مردمان بلند شد متذکّر شود که

۱- – بارالها، هرکس از پیران امت محمّد صلی الله علیه و آله که حج بجای آورد، او را بر من ببخش. م.

۲- – بارالها، هرکس از جوانان امت محمّد صلی الله علیه و آله که حجّ بجای آورد، او را بر من ببخش. م.

۳- بارالها، هرکس از زنان امت محمّد صلی الله علیه و آله که حج بجای آورد او را بر من ببخش. م.

۴- – در منابع مورد استفاده به دست نیامد. م.

۵- – تَلبِیَه: لبّیک گفتن حاجیان. لغت نامه.

۶- – تَلبِیَه: لبّیک گفتن حاجیان. لغت نامه.

۷- – عبارت متن «هواسّ». مصحح.

۸- – خَوف: ترس، بیم، مقابل امید. لغت نامه.

۹- – رَجا: امید داشتن. لغت نامه.

۱۰- – عوالی اللآلی ۴/ ۳۵ الجملهالأولی ح ۱۲۱.

این، اجابت نـدای خداونـدی است، و از این نـدا یاد کند نفخ صور و برآمدن مردم از قبور را؛ که کفنها در گردن، به عرصات قیـامت ایشـان را می خوانـد، که آنهـا هم کفن پوشـیده، رو به محشـر می گذارنـد، پس بجهت این ملاحظه و تفکّر، شوق در گفتن تلبیه زیاد کرده، متـذکّر این باشـد که به هر قـدمی که برمی دارد نزدیک می شود به جوار رحمت شاهنشاه عالم؛ و تلبیه را هر قدر بیشتر گوید، بر ثوابش بیشتر نایل شود.

فِی الحدیث: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: آن کسی که احرام بسته تلبیه گوید، بنویسد خدای تعالی به هر تلبیه گفتن او ده حسنه، و محو گرداند از او ده سیّئه (۱) ۶۸۰.

ایضاً حضـرت امیر علیه السـلام فرموده که: هیچ کس آواز خود را به تلبیه بلند نسازد در احرام مگر آنکه لبّیک گویند به او، به آواز بلنـد از جانب راست، و از جانب چپ او است تا منتهای زمین (۲) ۶۸۱. و: هر که لبّیک گوید در احرام خود هفتاد بار از روی ایمان و احتساب، خداوند عالم گواه می گیرد برای او هزار ملائکه را به براتی از آتش و براتی از نفاق (۳) ۶۸۲.

فایده: جناب ابراهیم علیه السلام چنانچه ذکر شد، بعد از اتمام بنای کعبه، ندا کرد و فرمود:

«أَيُّهَا النّاسُ هَلُمَّ إِلَی الْحَجِّ» به صیغه مفرد، بجهت اینکه خطاب شامل شود بر اشخاصی که در آن زمان موجود و در عالم شهود (۴) ۶۸۳ بودنـد و به کسانی که بعـد از آنها خواهنـد آمد تا روز قیامت؛ در حدیث است که: هرگاه هَلُمُّوا می فرمود (به صـیغه جمع)، شامل نمی شد مگر به حاضرین در آن زمان (۵) ۶۸۴.

و علما رضوان اللَّه علیهم، چند وجه در سرّ این مطلب فرموده اند، از آنها آنچه به نظر

۱- – الفقیه ۲/ ۲۰۲ باب فضائل الحج ح ۲۱۳۸؛ التهذیب ۵/ ۲۰ ب ۳ ح ۳؛ وسایل ۱۱/ ۲۱۸ ب ۲ ح ۱۴۶۵۰؛ بحار ۹۶/ ۳ ب ۲ ح ۳؛ امالی صدوق/ ۵۴۹ ح ۲۲؛ الخرائج ۲/ ۵۱۴ فصل فی اعلام؛ روضهالواعظین ۲/ ۳۶۰ مجلس فی ذکر.
۲- – با اندکی تغییر در: الفقیه ۲/ ۲۰۳ باب فضائل الحج ح ۲۱۴۰؛ وسایل ۱۲/ ۳۷۸ ب ۳۷ ح ۱۶۵۵۹.
۳- – بـا انـدکی تغییر در: الفقیه ۲/ ۲۰۴ باب فضائل الحـج ح ۲۱۴۱؛ مستدرک ۹/ ۱۸۳ ب ۲۸ ح ۱۰۶۲۰– ۱؛ الجعفریات/ ۶۳ باب التلبیه.
۴- – عالَم شُهود: مقابل عالم غیب، عالَم شهادت و آنچه قابل رؤیت است. لغت نامه.
۵- – کافی ۴/ ۲۰۶ ح ۶؛ الفقیه ۲/ ۲۳۲ ح ۲۲۸۲؛ وسایل ۱۱/ ۱۰ ب ۱ ح ۱۴۱۱۵؛ بحار ۱۲/ ۱۰۵ ب ۵ ح ۱۷ و ۹۶/ ۱۸۷ ب ۳۲ ح ۱۸؛ علل الشرائع ۲/ ۴۱۹ ب ۱۵۸ ح ۱؛ قصص جزائری/ ۱۲۵ ف ۴.

رسیده این است (۱) ۶۸۵:

اوّل بـدرستی که حقیقت و مـاهیّت انسـان موجود است به وجود فردی از افراد آن، و شامـل است به جمیع افراد انسـان، موجود باشـد یـا نه، ولکن فرد خـاصّ و معیّن از انسان؛ پس نمی گردد فرد خاصّ و جزیی از او مادامی که موجود نشـده، پس ابراهیم علیـه السـلام بـه کلمه هلمّ که مفرد است، نـدای حقیقت انسـان و طبیعت واحـده آن نمـوده، که شامـل شـود بر موجـود و غیر موجود، و اگر هلمّوا می گفت، از این خطاب، معدود معیّن استفاده می شد، و بر معدومین در آن زمان شمولیّت نمی رسانید.

دوّم بـدرستی که علمـای بلاـغت ذکر نموده انـد که: اسـتغراقِ مفرد، اشـمل است از اسـتغراق جمع، چنانکه زمخشـری در چند موضع از کتاب کشّاف تصـریح به این مطلب نموده، پس اراده ابراهیم علیه السـلام استغراق جمیع افراد ناس بوده اعمّ از حاضر و غایب.

سیُّم بـدرستی که صـیغه خطاب شامل نمی شود غیر موجود را مگر مجازاً و با قرینه، و با جمع قرینه ای ندارد که دلالت کند به شمولیّت آن به غیر موجودین، بخلاف مفرد؛ پس بـدرستی که قراین حالیّه و مقالیّه، قائم است به عـدم اراده خطاب به معیّن، و در علم معانی، مقرّر است اینکه بسا اوقات ترک می شود خطاب با معیّن، به غیر، بجهت قصد عموم و اراده جمیع اشخاصی که به این خطاب صـلاحیّت داشـته باشد؛ چنانچه در آیه شـریفه ی وَ لَوْ تَری إِذْ وُقِفُوا عَلَی النَّارِ (۲) ۶۸۶ کـه کلمه تَری در لغت عرب موضوع است بر خطاب، با معیّن، ولکن از خطاب معیّن، عدول نموده شده بر معیّن و غیر آن، بجهت شمول موعظه و تنبّه به همه، از مخاطب و غیر آن.

بشاره: آن کسانی که در دنیا حجّ کردنی نبودند، و لهذا لبّیک نگفته اند بر دو قسم می باشند:

۱- – ذیـل حـدیث سـابق الـذکر، که به منابع آن در پاورقی سابق اشاره شـد، در بعضـی از منابع از جمله بحارالانوار و قصـص جزائری، توضیحاتی نیز راجع به این موضوع ذکر شده است که جهت آگاهی بیشتر، می توان به آنها مراجعه نمود. م.

۲- – انعام/ ۲۷.

اوّل آن طایفه است که با وجود استطاعت و استجماع (۱) ۶۸۷ شرایط حجّ، ترک آن نموده، شقاوت ابدی را بر خود قبول می کند، و جزای این کس در فصل ترک حجّ گذشت.

دوّم آن طایفه اند که بجهت عدم امکان و استطاعت، مقتدر از حجّ کردن نمی باشند، در خصوص این جور اشخاص، خداوند کریم عوض قرار داده؛ چنانچه از این حدیث شریف معلوم می شود که صادق علیه السلام فرموده که: بدرستی که ابراهیم علیه السلام همینکه کعبه را بنا کرد و سنگهای آن را برای اصلاح تراشید، پس اخذ کرد جبرئیل علیه السلام تراشه (۲) ۶۸۸ (۳) ۶۸۹ و ریزه سنگهای آن را و پراکنده ساخت در روی زمین، پس به هر موضعی که یکی از آن سنگها در آنجا افتاده، بنا شده است آنجا مسجد جامع، بجهت اینکه خداوند عالم می دانست که از بنده های خود چقدر ضعفا و مساکین هستند که قدرت حجّ نخواهند داشت، پس اراده فرمود که ایشان را از ثواب حجّ محروم نفرماید، پس مسجدهای جامع در خصوص فقرا، به منزله کعبه است در حقّ اغنیا.

فِي الحديث الآخر: در باب شرافت مسجد فرموده که: هیچ مسجدی بنا نشده مگر بر قبر پیغمبری، یا وصیّ پیغمبری که کشته شده، و یا به آن بقعه قطره ای چند از خون او رسیده، پس خدا خواسته است که او را در آن جاها یاد کنند (۴) ۶۹۰.

الفصلُ الثّالِث عَشَر در بیان ورود به حرم و مکّه و مسجدالحرام

۱- – استِجماع: گردآمدن، فراهم آمدن. لغت نامه.

۲- – عبارت متن «تلاشه». م.

۳- – تَراشَه: تراشیده شده و آنچه از تراش برآمده باشد، آنچه از تراشیدن چوب و جز آن فرو ریزد. لغت نامه.

۴- – با اندکی تغییر در: کافی ۳/ ۳۷۰ باب بناءالمساجد ح ۱۴؛ التهذیب ۳/ ۲۵۸ باب فضل المساجد ح ۱۴؛ وسایل ۵/ ۲۲۵ ب ۲۱ ح ۶۳۹۶؛ بحار ۱۴/ ۴۶۳ ب ۳۱ ح ۳۱؛ قصص جزائری/ ۴۵۸.

بـدان که: کعبه با اطرافش تا چهار فرسخ حرم است (۱) ۶۹۱ کـه بر هر کس، خـواه محرِم خـواه غیر محرِم، حرام است که در آنجا شکار کند، و گیاهش را از زمین بکند؛ و حرمش گویند بجهت اینکه خلّاق عالم حرام فرموده در آنجا بسیار چیزها را که در غیر آن حرام نکرده، چنانچه تفصیل آنها در کتب حجّ از اقلام علمای اعلام گذشته.

و در معیار و میزان تحدید حرم به چهار فرسخ، چند فقره حدیث به نظر رسیده:

اوّل آنکه چون حجرالاسود را از بهشت بجهت آدم علیه السلام آورده، به دیوار کعبه نصب کردند، بسیار نورانی بود؛ از جانب راست کعبه تا چهار میل (۲) ۶۹۲ و از جانب چپ کعبه تا هشت میل (که مجموع چهار فرسخ شد) را روشن ساخت، پس حقّ تعالی آنجا را حرم گردانید (۳) ۶۹۳.

دوّم آنکه خداونـد عالم بر آدم علیه السـلام یاقوت سـرخی فرسـتاد، و آن را در موضع کعبه نهاد و آدم علیه السـلام بر دور آن طـواف می کرد، و نور آن تـا جـای میلهـای (۴) ۶۹۴ حرم می تابیــد، پس میلهـا بر نـور آن قرار داده شــده و خـدا آن را حرم گردانید (۵) ۶۹۵.

۱- – لازم به ذکر است که فواصلِ حرم از اطراف کعبه معظّمه برابر نیست، بلکه در جهات مختلف، متفاوت است؛ همچنانکه پیشتر نیز اشاره شـد، این حـدود در «اخبار مکّه» چنین بیان شـده اند: حدّ حرم در راه مدینه نرسـیده به «تنعیم» و کنار خانه های قبیله غفار، و فاصـله آن تا مکه سه میل است، در راه یمن کنار مسیل لبن و در گردنه لبن است و فاصله آن هفت میل است، در راه جـدّه در منطقـه اعشـاش و در ده میلی مکّه است و در راه طـایف در راه عرفـات و یـازده میلی مکّه است، در راه عراق در گردنه خل و کناره کوه مقطع و هفت میلی مکّه است، در راه جعرانه حـد حرم، در راه خانـدان عبـداللّه بن خالد بن اسـید و نُه میلِی مکّه است؛ (ترجمه اخبـار مکّه ۲/ ۴۰۴– ۴۰۳). همچنین «سیـد عبّاس مکّی» در (نزهه الجلیس ۱/ ۲۴) اشعار ذیل را درباره حدود حرم نقل نموده است: وَ لِلْحَرَمِ التَّحدیدِ مِنْ أرْضِ طَیبَهٍثلاثَهِ أمیالٍ اذا رُمْتَ اتْقانَه وَ سَبْعَهُ أمْیالٍ عِراقٌ وَ طائِفٌ وَ جَدَّهُ عَشْرٌ ثُمَّ تِسْعٌ جَعْرانَه وَ مِنْ یَمَنٍ سَبْعٌ بِتَقدیم سینِهِ وَ قَدْ کَمُلَتْ فَاشْکُرْ لِرَبِّکَ احْسانَه

۲- – میل: واحد مسافت ... و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی. لغت نامه.

۳- – (با انـدکی تغییر) الفقیه ۱/ ۲۷۲ باب القبله ح ۸۴۵؛ التهذیب ۲/ ۴۴ ب ۵ ح ۱۰؛ وسایل ۴/ ۳۰۵ ب ۴ ح ۵۲۲۱؛ بحار ۸۱/ ۴۹ ب ۱۰ ذیل ح ۴؛ علل الشرائع ۲/ ۳۱۸ ب ۳ ح ۱؛ عوالی اللآلی ۳/ ۷۲ باب الصلاه ح ۲۹؛ المناقب ۴/ ۲۵۸.

۴- – میـل: واحـد مسـافت، هر بنایی مخروطی شبیه به مناره یا شبیه نشانه های فرسـنگهای راه که یادبود یامقصودهای خاص را سازند .... لغت نامه.

۵- – کافی ۴/ ۱۹۵ باب عله ح ۱؛ التهذیب ۵/ ۴۴۸ ب ۲۶ ح ۲۰۸؛ وسایل ۱۳/ ۲۲۱ ب ۱۳ ح ۱۷۶۰۱؛ بحار ۱۱/ ۲۱۳ ب ۴ ح ۲۳ و ۹۶/ ۷۲ ب ۷ ح ۲؛ علل الشرائع ۲/ ۴۲۰ ب ۱۵۹ ح ۱ و ۲/ ۴۲۲ ب ۱۵۹ ح ۴؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۲۸۴ ب ۲۸ ح ۳۱؛ قرب الاسناد/ ۱۵۹؛ قصص جزائری/ ۵۰ ف ۳.

سیُّم همان خیمه که جبرئیل برای آدم علیه السلام از بهشت آورد و نصب کرد در زمین کعبه، و عمود خیمه از یاقوت سرخ بود، پس نور آن عمود، جمیع کوههای مکّه و حوالی آن را روشن کرد و آن روشنی از هر طرف به قدر حرم ممتدّ شد؛ به این سبب، حرم محترم شد از برای حرمت خیمه و عمود که از بهشت بودند، و به این سبب خداوند عالم حسنات را در حرم مضاعف گردانید و گناه را نیز در آنجا مضاعف نمود. و طنابهای خیمه را که از اطراف آن کشیدند، به قدر مسجدالحرام بود (۱) ۶۹۶.

ابن حاجب مالکی گفته که: شناخته می شود حرم با آن که: چون سیل حلّ بسمت آن روَد، بایستد و داخل آن نشود (۲) ۶۹۷. ازرقی گوید: معرّف حرم آن است که سیلش داخل حرم نشود مگر از یک موضع نزد تَنعیم (۳) ۶۹۸. ازرقی و دیگران به سندهای بسیار روایت کرده اند که ابراهیم علیه السلام میلهای (۴) ۶۹۹ حرم را در اطراف آن نصب فرمود، و جبرئیل علیه السلام میلها را به او نشان می داد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به تجدید آن میلها امر فرمود، و بعد از آن، عمر و عثمان میلها را تجدید نمودند (۵) ۷۰۰ و تا حال آن میلها ظاهرند و نشانه های حدّ حرمند، و مجموع آنها چهار فرسخ در چهار فرسخ است (۶) ۷۰۱.

و محی الدین شافعی گوید که: حدّ حرم از سمت مدینه تا به تنعیم است نزد خانه های نفار (به کسر نون قبل از فاء)، واقع در یک فرسخی مکّه، و از سمت یمن، أضات لبن (به فتح الف قبل از معجمه، بر وزن قنات، به کسر لام و سکون موحّده)، و آن

۱- - کافی ۴/ ۱۹۵ ح ۲؛ وسایل ۱۳/ ۲۲۴ ب ۱۳ ح ۱۷۶۰۶؛ بحار ۹۶/ ۷۰ ب ۷ ح ۱؛ علل الشرائع ۲/ ۴۲۰ ب ۱۵۹ ح ۳.

۲- - اینکه سیلِ غیر حرم وارد حرم نمی شود از قول «ابن حاجب» به دست نیامد، امّا در (مواهب الجلیل ۴/ ۲۴۹) دو بیت شعر از محمّد بن عزم به همین مضمون نقل شده است: انْ رُمْتَ لِلحرَمِ المکّیّ معرفهًفَاسمَعْ و کُنْ واعیاً قَولی وَ ما أصِفُ وَ اعْلَمْ بأنَّ سُیولَ الحلِّ قاطبهًاذا جَرتْ نحوهُ فدونهُ تَقِفُ شایان ذکر است که قاضی مالکی در (شفاء الغرام ۱/ ۱۲۶- ۱۲۵) این موضوع را مورد نقد و بررسی قرار داده است. م.

۳- - اخبار مکّه ۲/ ۱۳۰؛ ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۰۳.

۴- - میل: هر بنایی مخروطی شبیه به مناره یا شبیه نشانه های فرسنگهای راه که یادبود یا مقصودهای خاص راسازند .... لغت نامه.

۵- - اخبار مکّه ۲/ ۱۳۰- ۱۲۸؛ ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۰۳- ۴۰۲.

۶- - (با اندکی تغییر و شرح بیشتر) مستدرک ۹/ ۳۶۷ ب ۲۹ ح ۱۱۰۹۷- ۷.

دو فرسخ و ثلث فرسخ از مکّه فاصله دارد، و از راه عراق، کوهی در مقطع که فاصله آن نیز دو فرسخ است از مکّه، و از طریق جعرانه (۱) ۷۰۲، در شعب آل عبداللّه بن خالد است که که سه فرسخی مکّه می باشد، و از طرف طایف، به سمت عرفات است، و از بطن نمره (به فتح نون و کسر میم)، که دو فرسخ و ثلث است از مکّه، و به سمت بندر جدّه بر سه فرسخ و ثلث از مکّه است. و این حدود را به این طریق ذکر نموده ابوالولید ازرقی در کتاب تاریخ مکّه (۲) ۷۰۳، و اصحاب ما در کتب فقه، و ماوردی در احکام سلطانی و دیگران؛ مگر آنکه ازرقی در حدّ طایف، یازده میل (۳) ۷۰۴ گفته، و ماوردی حدّ یمن را نگفته. تمام شد کلام محی الدّین (۴) ۷۰۵.

و بعضی حدّ یمنی را چهار میل گفته اند و به آخر تلفین رسانیده اند، و بعضی حدّ عراقی را چهار میل گفته اند، و از سمت عرفات به سه فرسخ تحدید کرده اند که: از مکّه تا منی یک فرسخ، همچنین از منی به مشعر و از مشعر به عرفات.

و بعضی از علما فرموده اند که: اشهر و اظهر آن است که از مکّه تا میلهای عرفات، از چهار فرسخ اندکی بیشتر است که از منی تا به مشعر یک فرسخ و نیم و همچنین تا عرفات.

و در ورود حرم مستحبّ است چند چیز:

۱- اینکه اگر سواره باشد پیاده شود.

۲- غسل کردن.

۳- نعلین و کفشهای خود را به دست گرفته، پابرهنه داخل حرم شود؛ چنانچه صادق علیه السلام فرموده که: هر کس اینها را به عمل آورد خداوند متعال از او صد هزار گناه محو، و صد هزار درجه عطا، و صد هزار حاجت روا می کند (۵) ۷۰۶.

۱- - عبارت تمتن «جواته». م.

۲- - اخبار مکّه ۲/ ۱۳۱- ۱۳۰؛ ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۰۴.

۳- - میل: واحد مسافت ... و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی. لغت نامه.

۴- - المجموع ۷/ ۴۶۴- ۴۶۲.

۵- - کافی ۴/ ۳۹۸ باب دخول الحرم ح ۱؛ التهذیب ۵/ ۹۷ ب ۸ ح ۱؛ وسایل ۱۳/ ۱۹۵ ب ۱ ح ۱۷۵۵۲.

۴- آن است که در وقت دخول حرم اذخر (۱) ۷۰۷ بخاید (۲) ۷۰۸، و اگر اذخر ممکن نشود، اولی انتقال است بسوی غیر آن از چیزهایی که بواسطه آن دهان خوشبو شود (۳) ۷۰۹.

۵- خواندن دعای ورود به حرم و آن این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم اللَّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَ قَوْلُکَ الْحَقّ ی وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ ی (۴) ۷۱۰ اللَّهُمَّ إنی أرْجُو أنْ أكُونَ مِمَّنْ أجابَ دَعْوَتَکَ وَ قَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعیدَهٍ وَ مِنْ فَجٍّ عَمیقٍ سامِعاً لِنِدائِکَ وَ مُسْتَجیباً لَکَ مُطیعاً لأمْرِکَ وَ کُلُّ ذلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَ إحْسانِکَ إلَیَّ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی ما وَفَّقْتَنی لَهُ ابْتَغی بِذلِکَ الزُّلْفَه عِنْدَکَ وَ الْقُرْبَه إلَیْکَ وَ الْمَنْزِلَهَ لَدَیْکَ وَ الْمَغْفِرَهَ لِذُنُوبی وَ التَّوبَهَ عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ حَرِّمْ بَدَنی عَلَی النَّارِ وَ آمِنِّی مِنْ عَذابِکَ وَ عِقابِکَ بِرَحْمَتِکَ یا أرْحَمَ الرَّاحِمینَ» (۵) ۷۱۱.

ادب: چون داخل حرم شد، به فکر افتد که حال داخل حرمی گردید که هر که داخل آن شود در امن و امان است، پس بدین سبب امیدوار باشد به ایمن بودن از عقاب الهی، ولکن دلش در اضطراب شود که آیا او را قبول خواهند کرد یا نه؟ صلاحیّت قرب حرم الهی را خواهد داشت یا نه؟ بلکه به دخول حرم، مستحقّ غضب و راندن خواهد شد و از اهل این مضمون خواهد بود:

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادندکه برون در (۶) ۷۱۲ چه کردی که درون خانه آیی (۷) ۷۱۳؟

و باید امیدوار در همه حالات غالب باشد؛ چه، شرف خانه عظیم است، و صاحب خانه کریم، و رحمت او واسع، و فیض او نازل، و حقّ زیارت کنندگان خود را منظور دارد، و کسی که پناه به او آورده ردّ نمی فرماید.

فایده: مروی است که آهویی از گرگ فرار کرده، به حرم مکّه درآمد، و گرگ در

۱- - اذخر: گیاهی است خوشبوی که آن را کوم خوانند. لغت نامه.

۲- - خاییدن: به دندان نرم کردن، جویدن. لغت نامه.

۳- - کافی ۴/ ۳۹۸ باب دخول الحرم ح ۳؛ التهذیب ۵/ ۹۸ ب ۸ ذیل ح ۳؛ مصباح المتهجّد/ ۶۷۸.

۴- - حجّ/ ۲۷.

۵- - الفقیه ۲/ ۵۲۸ التلبیه.

۶- - عبارت متن «که تو در برون». م.

۷- - کلیات دیوان عراقی/ ۲۴۳.

بیرون حرم ایستاد، داخل حرم نشد و آهو در آن نگران بود، ابوسفیان بن حرب و مخزمه بن نوفل این را دیده تعجّب کردند، گرگ به سخن آمده گفت: عجب مدارید، امر شما از ما عجیب تر است، چه، محمّد صلی الله علیه و آله شما را به توحید می خواند و شما اجابت نمی کنید، به خدا سوگند که چشمی مانند او ندیده و گوشی مثل وصف او نشنیده.

ابوسفیان و مخزمه را تعجّب بیشتر شد و از حسد این راز را مخفی داشتند تا آنگاه که مسلمان شدند (۱) ۷۱۴.

عبداللّه عزیزانی روایت کرده که: جمعی به ذی طُوی (۲) ۷۱۵ فرود آمدند، وحوش و طیور با ایشان در آنجا انس گرفتند، یکی پای آهویی را گرفت، گفتند: دست از این بدار. او ساعتی نگاه داشت تا آنکه آهو بول کرد، آن مرد چون قیلوله (۳) ۷۱۶ کرد ماری آمده بر سینه او خوابید، چون از خواب بیدار شد گفتند: بنگر، به سبب آن بی حرمتی که حرم محترم کردی تو را چه پیش آمد! هر چند خواستند که مار را دور کنند میسّر نشد تا که آن مرد از ترس حدث کرد، بعد از آن، مار از سینه او برخاسته و برفت (۴) ۷۱۷.

و مستحبّ است در ورود مکّه چند امر:

۱- غسل کردن از چاه فَخّ (۵) ۷۱۸ که تخمیناً در یک فرسخی شهر مکّه است، اگر از راه مدینه بیاید، و اگر از عراق آید از چاه میمون غسل نماید.

۲- در وقت داخل شدن، پابرهنه باشد و کفش را به دست خود گیرد.

۱- – در منابع مورد استفاده یافت نشد. م.

۲- – ذی طُوی: ... هو موضع بمکّه داخل الحرم و هو من مکّه علی نحو من فرسخ، تری بیوت مکّه منه موضعی است در مکّه و داخل حرم به فاصله یک فرسخی مکّه، خانه های مکّه از آنجا دیده می شوند؛ مجمع البحرین ۱/ ۲۷۸ (ماده طوا).

۳- – قَیلولَه: نیمروزان خفتن. لغت نامه.

۴- – ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۱۷.

۵- – فَخّ: از وادی های معروف مکّه میان راه جدّه و تنعیم و وادی فاطمه، وادی فخ به سبب فراوانی درختان و گل ها به وادی زاهر هم معروف است و امروز معروف به وادی شهدا است، و اشاره به واقعه ای است که به سال ۱۶۹ هجری اتفاق افتاده و در آن، «حسین بن علی بن حسن» با سپاه عبّاسیان جنگ کرده و خودش و گروهی از خویشاوندانش شهید شده اند؛ این وادی از گردش گاه های مردم مکه است و در آن خانه های دو افتاده و قهوه خانه های بسیاری است ...؛ ترجمه اخبار مکّه ۱/ ۱۵۳ (توضیحات پاورقی).

۳- از بالای مکّه داخل شود از عقبه مدینین (۱) ۷۱۹ که تلّی (۲) ۷۲۰ است و بالای مکّه واقع شده (برخی گفته اند که این حکم مختصّ کسانی است که از راه مدینه بروند).

۴- اذخر خاییدن، و همینکه داخل مکّه شد، آداب و لوازم عبادت را بیشتر از سابق ملحوظ داشته، ملتفت این باشد که گویا در حقیقت به پایتخت سلطانی وارد شده.

و مستحبّ است در ورود مسجدالحرام چند چیز:

۱- غسل کردن (به قول بعضی).

۲- آنکه پابرهنه و باوقار و آرام قلب و ذلّت و خضوع و خشوع داخل شود.

۳- آنکه از باب بنی شیبه داخل شود، و آن باب در این زمان (۳) ۷۲۱، به مقتضای تصریح جمعی از علما، معروف نیست، از جهت گشاد شدن مسجد در میان مسجد مانده، و آن محاذی (۴) ۷۲۲ باب السّلام است؛ پس هر که خواهد از آنجا بگذرد باید از باب السّلام داخل شده و راست برود تا از ستونها گذرد تا مرور بر باب بنی شیبه بعمل آید.

۴- وقتی که به در مسجد رسید بایستد به در مسجد، و سلام کند بدین طریق:

«السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُاللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ ما شاءَاللَّهُ السَّلامُ عَلی أَنْبِیآءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ السَّلامُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ السَّلامُ عَلی إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» (۵) ۷۲۳.

و بعد از آن این دعا را بخواند: «السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ إِلَی اللَّهِ وَ ما شاءَاللَّهُ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَیْرُالْأَسْماءِ لِلَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

۱- – عقبه مدینین همان عقبه مدنیین است؛ گردنه ای که ورودی شهر مکّه از راه مدینه بوده است، این گردنه دراغلب روایات با نام «عقبه المدنیین»، و در معدودی از آنها (از جمله وسائل ۱۲/ ۳۹۵ ب ۴۵، باب قطع التلبیه فی العمره المفرده)، با نام «عقبه المدینین» ذکر شده است که احتمالًا مربوط به اغلاط کتابتی بوده است، از توضیحات آقای دکتر مهدوی در ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۴۶۳ چنین بر می آید که امروزه مشهور به گردنه حجون است. م.

۲- – تَلّ: توده خاک و توده ریگ و پشته. لغت نامه.

۳- – مراد، زمان تألیف کتاب است که نیمه اول قرن چهاردهم قمری باشد. م.

۴- – مُحاذی: مقابل و رویاروی. لغت نامه.

۵- – با اندکی تغییر در: کافی ۴/ ۴۰۱ باب دخول المسجد ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۵۳۰ دخول المسجد؛ التهذیب ۵/ ۹۹ ب ۸ ح ۱۱؛ وسایل ۱۳/ ۲۰۴ ب ۸ ح ۱۷۵۷۲؛ مستدرک ۹/ ۳۲۰ ب ۵ ح ۱۱۰۰۴- ۲؛ مصباح المتهجّد/ ۶۷۹.

وَ السَّلامُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ السَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِاللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَهُاللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ السَّلامُ عَلی أَنْبیآءِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ السَّلامُ عَلی إبْراهیمَ خَلیلِ الرَّحْمنِ السَّلامُ عَلَی الْمُرْسَلینَ وَ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ السَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحینَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلی إبْراهیمَ وَ آلَ إبْراهیمَ إنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی إبْراهیمَ خَلیلِکَ وَ عَلی أَنْبیآئِکَ وَ رُسُلِکَ وَ سَلِّمْ عَلَیْهِمْ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ وَ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ اللَّهُمَّ افْتَحْ لی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ وَ اسْتَعْمِلْنی فی طاعَتِکَ وَ مَرْضاتِکَ وَ احْفَظْنی بِحِفْظِ الْإیمانِ أَبَداً ما أَبْقَیْتَنی جَلَّ ثَناءُ وَجْهِکَ الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی جَعَلَنی مِنْ وَفْدِهِ وَ زُوَّارِهِ وَ جَعَلَنی مِمَّنْ یَعْمُرُ مَساجِدَهُ وَ جَعَلَنی مِمَّنْ یُناجیهِ اللَّهُمَّ إنِّی عَبْدُکَ وَ زائِرُکَ فی بَیْتِکَ وَ عَلی کُلِّ مَأْتِیٍّ حَقٌّ لِمَنْ أَتاهُ وَ زارَهُ وَ أَنْتَ خَیْرُ مَأْتِیّ وَ أَکْرَمُ مَزُورٍ فَأَسْئَلُکَ یا اللَّهُ یا رَحْمنُ بِأَنَّکَ أَنْتَ اللَّهُ لا إلهَ إلّا أَنْتَ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ وَ بِأَنَّکَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُولد وَ لَمْ یَکُنْ لَکَ کُفْواً أَحد وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ یا جَوادُ یا کَریمُ یا ماجِدُ یا جَبَّارُ یا کَریمُ أَسْئَلُکَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَکَ إیَّایَ بِزِیارَتی إیَّاکَ أَوَّلَ شَیْءٍ تعطینی فکاکَ رَقَبَتی مِنَ النَّارِ». پس سه مرتبه می گویی: «اللَّهُمَّ فُکَّ رَقَبَتی مِنَ النَّارِ»، پس می گویی:

«وَ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ رِزْقِکَ الْحَلالِ الطَّیِّبِ وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ شَیْطانِ الْإنْسِ وَ الْجِنِّ وَ شَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ» (۱) ۷۲۴.

۵- وقتی که داخل مسجد می شود پای راست را مقدم دارد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله».

۶- وقتی که داخل مسجدالحرام شد، بایستد و دستها را بالا بردارد، در حالتی که رو به خانه کعبه کرده باشد، و دعایش را بخواند، و آن این است: «اللَّهُمَّ إنِّی أَسْئَلُکَ فی مَقامی هذا فی أَوَّلِ مَناسِکی أَنْ تَقْبَلَ (۲) ۷۲۵ تَوْبَتی وَ أَنْ تَجاوَزَ (۳) ۷۲۶ عَنْ خَطیئَتی وَ تَضَع عَنِّی

۱- – با اندکی تغییر در: کافی ۴/ ۴۰۲ باب دخول المسجد ح ۲؛ التهذیب ۵/ ۱۰۰ ب ۸ ح ۱۲؛ وسایل ۱۳/ ۲۰۵ ب ۸ ح ۱۷۵۷۳.

۲- – عبارت متن «تقبل». م.

۳- – عبارت متن «تتجاوز». م.

وِزْرى الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذى بَلَّغَنى بَيْتَهُ الْحَرامَ اللّهُمَّ إِنّى اشْهِدُكَ أَنَّ هذا بَيْتُكَ الْحَرامُ الَّذى جَعَلْتَهُ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أَمْناً مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمينَ اللّهُمَّ إِنَّ الْعَبْدَ عَبْدُكَ وَ الْبَلَدَ بَلَدُكَ وَ الْبَيْتَ بَيْتُكَ جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَ أَؤُمُّ طاعَتَكَ مُطيعاً لأَمْرِكَ راضِياً بِقَدَرِكَ أَسْئَلُكَ مَسْئَلَةَ الْفَقيرِ إِلَيْكَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِكَ اللّهُمَّ افْتَحْ لى أَبْوابَ رَحْمَتِكَ وَ اسْتَعْمِلْنى بِطاعَتِكَ وَ مَرْضاتِكَ» (۱) ۷۲۷.

پس خطاب به کعبه کرده بگوید: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذى عَظَّمَكِ وَ شَرَّفَكِ وَ كَرَّمَكِ وَ جَعَلَكِ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أَمْناً مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمينَ» (۲) ۷۲۸.

پس چون نظر او به خانه افتد مُستشعِر (۳) ۷۲۹ عظمت آن گردد و چنان تصوّر کند که گویا صاحب خانه را می بیند، و امیدوار شود که چنانچه به ملاقات خانه فایز شد، به ملاقات صاحب خانه نیز مشرَّف خواهد شد، و شکر خدا را به جا آورد که به این موهبت کُبری رسید؛ چنانچه عارفی گوید که: یک بار به مکّه رفتم، خانه ای دیدم از خشت و گل، بار دوّم رفتم نیز به همین منوال، بار سیُّم رفتم، صاحب خانه را دیدم و زیارت کرده برگشتم.

خوشا به حال صاحبان این مرتبه و حاملان این رتبه، و خوشا به حال کسانی که اعتقادشان را در حقیقت به این مرتبه برسانند، (و با اینکه محال است) چنین بدانند که گویا با رأی العین (۴) ۷۳۰ مشاهده حضرت حقّ می نماید، و هر قدر در مکّه هست، سعی کند که صلوات و فرایض یومیّه اش را در مسجدالحرام به عمل آورد، بجهت اینکه یک رکعت نماز در مسجدالحرام مقابل است با صدهزار رکعت نماز که در سایر مساجد خوانده شود. و اوّل مسجدی است که در روی زمین بنا شده؛ چنانچه سابقاً ذکر یافت. و

۱- – التهذیب ۵/ ۹۹ ب ۸ ح ۱۱؛ و با اندکی تغییر در: کافی ۴/ ۴۰۱ باب دخول المسجد ح ۱؛ وسایل ۱۳/ ۲۰۴ ح ۱۷۵۷۲؛ المقنعه/ ۴۰۰ ب ۸.

۲- – الفقیه ۲/ ۵۳۰؛ مستدرک ۹/ ۳۲۰ ب ۵ ح ۱۱۰۰۴- ۲ و ۹/ ۳۸۰ ب ۸ ح ۱۱۱۲۸- ۳؛ بحار ۹۶/ ۱۹۰ ب ۳۳ ح ۵؛ المقنعه/ ۳۹۹ ب ۸ باب دخول مکّه.

۳- – مُستَشعِر: نعت فاعلی از استشعار، پنهان در دل خود ترسنده. لغت نامه.

۴- – رَأیُ العَین: دیدن به چشم. لغت نامه.

از صحیح بُخاری و مُسلم نقل شده که ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید از اوّل مسجدی که در زمین بنا شده، فرمود: مسجدالحرام است، گفت: بعد از آن؟ فرمود: مسجد اقصی (یعنی بیت المقدّس)، عرض کرد: چند سال میان آنها بود؟ فرمود: چهل سال (۱) ۷۳۱.

ولکن مسجدالحرام الآن بزرگتر است از دایره ای که در زمان رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بود، چنانچه داخل شدن از باب بنی شیبه شاهد این مطلب است و در رجعت قائم علیه السلام همین بنا را منهدم ساخته، می گذارد از بنایی که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

توضیح: فَخّ (به تشدید خاء) چنانچه نوشته شد، موضعی است در یک فرسخی مکّه، در راه مدینه و جدّه، و قبور شهدای فخّ در آنجا است، اجمال احوال آنها این است که: در زمان کاظم علیه السلام، حسین بن علی بن حسن مثلّث بن حسن مثنّی بن امام حسن مجتبی علیه السلام (که مادر او، زینب دختر عبداللَّه بن حسن مثنّی بود)، در ماه ذی القعده سال یک صد و شصت و نه هجری در ایّام خلافت موسی (که ملقّب به هادی و چهارم خلفای بنی عبّاس بود)، جمع کرد سادات را، که از جمله آنها:

سه پسرِ عبداللَّه بن حسن بن حسن علیه السلام بودند (که یکی یحیی نام داشت و دیگری سلیمان و سیُّم ادریس)، و عبداللَّه بن حسن مثلّث (که او را افطس می گفتند) و ابراهیم بن اسماعیل (که او را طباطبا می گفتند و سادات طباطبا به او نسبت می رسانند) و عمر بن حسن بن علی بن حسن مثلّث و عبداللَّه بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن مثنّی بود.

پس بیست و شش نفر از اولاد امیر علیه السلام جمع شدند، و جمعی از موالیان و سایر مردم نیز با ایشان اتّفاق کرده، حاکم مدینه را که از جانب هادی عبّاسی تعیین شده و ظلم را به نهایت رسانیده بود کشتند، و مدینه را متصرّف شدند، پس حاکم دیگر به مدینه تعیین نموده، متوجّه مکّه شدند، چون به فخّ رسیدند، لشکر هادی عبّاسی به استقبال ایشان آمده، میان آنها قتالِ (۲) ۷۳۲ عظیم واقع شد، سادات اوّل غالب ولی آخرالامر مغلوب شدند، تا آنکه حسین و جمعی دیگر از سادات و موالی شهید شدند، و جمعی را اسیر کرده نزد هادی بردند، هادی امر کرد همه را به قتل رسانیدند و در همان روز

۱- – صحیح بخاری ۴/ ۱۷۷؛ صحیح مسلم ۲/ ۶۳.

۲- – قِتال: مقابله، با یکدیگر کارزار کردن. لغت نامه.

هادی فوت شد.

از جواد علیه السلام مروی است که: بعد از واقعه کربلا، واقعه ای بر سادات عظیم تر از جنگ فخّ نشد (۱) ۷۳۳.

فِی الحدیث: حضرت باقر علیه السلام فرموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در فخّ از مرکب بزیر آمد و دو رکعت نماز خواند و گریست و فرمود که: جبرئیل نازل شد و گفت که یکی از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد، و ثواب کسی که با او شهید شود، دو برابر شهیدان دیگر است (۲) ۷۳۴.

و مروی است که حضرت صادق علیه السلام نیز در فخّ فرود آمد و نماز کرد و فرمود که:

مردی از اهل بیت من شهید خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد گرفت بسوی بهشت (۳) ۷۳۵.

و در مقاتل روایت کرده است که: در شبی که سیّد حسین و اصحابش شهید شدند، بر سر آبهای غطفان (۴) ۷۳۶ تا صبح نوحه خواندند و بر ایشان می گریستند (۵) ۷۳۷؛ و بسوی این مقدّمه اشاره کرده است دعبل خزاعی در قصیده تائیه (۶) ۷۳۸ مشهوره خود که در حضور امام رضا علیه السلام خوانده:

أفاطِمُ قُومی یَابْنَهَ الْخَیْرِ وَ انْدُبی نُجُومُ سَماواتٍ بِأرْضِ فَلاتٍ

قُبُورٌ بِکُوفانٍ وَ اخْری بِطیبَهٍوَ اخْری بِفَخٍّ نالَها صَلَواتی

(۷) ۷۳۹ (۸) ۷۴۰

۱- – بحار ۴۸/ ۱۶۵ ب ۷؛ عمده الطالب/ ۱۸۳.

۲- – مقاتل الطالبین/ ۲۹۰؛ بحار ۴۸/ ۱۷۰ ب ۷.

۳- – مقاتل الطالبین/ ۲۹۰؛ بحار ۴۸/ ۱۷۰ ب ۷.

۴- – غَطْفان: غَطفان بن قیس بن عیلان، از عدنانیه و جَدّی جاهلی است؛ پسران او قبایلی را به وجود آورده اند؛ منازل ایشان پشت وادی القری و دو کوه طی ء است و در فتوحات اسلامی پراکنده شدند. لغت نامه. (شایان ذکر است که مراد از «آبهای غطفان» که در متن ذکر شده، آبهای مجاور محل سکونت قبایل مذکور است. م.).

۵- – بحار ۴۸/ ۱۷۹ ب ۷.

۶- – عبارت متن «ثانیه». م.

۷- – عبارت متن «صلواتٍ». م.

۸- – بحار ۴۵/ ۲۵۷ ب ۴۴ و ۴۹/ ۲۴۸ ب ۱۷ ضمن ح ۱۳؛ روضهالواعظین ۱/ ۲۲۱؛ العددالقویمه/ ۲۸۸؛ کشف الغمه ۲/ ۳۲۲.

یعنی (۱) ۷۴۱:

ای فاطمه، برخیز و نوحه کن بر ستاره های آسمان که شهید شدند در صحرایی بی آب و علف.

از خانواده رسالت، قبوری چند در کوفه است، و قبرهای چند در فخّ است که صلوات و رحمت الهی بر آن قبور باد.

الفصلُ الرّابِع عَشَر در بیان حجرالاسود

چون حاجّ داخل مسجدالحرام شد و نظرش به حجرالاسود افتاد، مستحبّ است که رو بسوی او کرده بگوید: «الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أنْ هَدانَا اللَّهُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ للَّهِ وَ لا إلهَ إلَّااللَّهُ وَ اللَّهُ أکْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَ اللَّهُ أکْبَرُ مِمَّا أخْشی وَ أحْذَرُ لا إلهَ إلَّااللَّهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیی وَ یُمیتُ وَ هُوَ حَیٌّ لایَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَأفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلی إبْراهیمَ وَ آلِ إبْراهیمَ إنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَ سَلامٌ عَلی جَمیعِ النَّبِیّینَ وَ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ اللَّهُمَّ إنِّی اؤْمِنُ بِوَعْدِکَ وَ اصَدِّقُ رُسُلَکَ وَ اتَّبِعُ کِتابَکَ» (۲) ۷۴۲.

و چون نزد حجرالاسود رسید دستها را بردارد و حمد و ثنای الهی به جا آورده و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد و بگوید: «اللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّی»، و سلام دهد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بگوید: «السَّلامُ عَلَیْکَ أیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ»، پس دست و رو و بدن را به حجر بمالد و استلام کند (یعنی خود را به او بچسباند و ببوسد) و اگر مقدور نباشد که

۱- - در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

۲- - با تغییراتی در: کافی ۴/ ۴۰۳ باب الدعاء ح ۲؛ الفقیه ۲۱/ ۵۳۱؛ التهذیب ۵/ ۱۰۲ ب ۹ ح ۲؛ وسایل ۱۳/ ۳۱۴ ب ۱۲ ح ۱۷۸۲۸.

دست را به او برساند و ببوسد، دست خود را به تنهایی، و اگر آن هم ممکن نباشد، اشاره نماید بسوی حجر به دست خود و بگوید: «اللَّهُمَّ أمانَتی ادَّیْتُها وَ میثاقی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ عَلَیَّ بِالْمُوافاهِ اللَّهُمَّ تَصْدیقاً بِکِتابِکَ وَ عَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلَّااللَّهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ کَفَرْتُ بِالجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزّی وَ عِبادَهِ الشَّیْطانِ وَ عِبادَهِ کُلِّ نِدٍّ یُدْعی مِنْ دُونِ اللَّهِ»، و بگوید: «اللَّهُمَّ إلَیْکَ بَسَطْتُ یَدی وَ فیما عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتی فَاقْبَلْ مَسْحَتی (۱) ۷۴۳ وَ اغْفِرْ لی وَ ارْحَمْنی اللَّهُمَّ إنِّی أعُوذُ بِکَ مِنَ الْکُفْرِ وَ الْفَقْرِ وَ مَواقِفَ الْخِزْیِ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ» (۲) ۷۴۴.

در حدیث وارد شده که: حجرالاسود مَلَک عظیمی بود از عظمای ملائکه، نزد خداوند عالمیان، پس چون خلّاق عالم از ملائکه پیمان گرفت ربوبیّت خود و نبوّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصایت اوصیا را، و بدین سبب بدنهای ملائکه به لرزه آمد، اوّل کسی که ایمان آورد و اقرار کرد همان ملَک بود، چنانچه در قرآن مجید می فرماید: ی وَ اذْ اخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی ادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ ی (۳) ۷۴۵: از ایشان اقرار گرفت به ربوبیّت خود و نبوّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصایت اوصیا علیهم السلام؛ پس اقرار ایشان را در کاغذی نوشت و حجَر را دو چشم و دو زبان بود، فرمود: دهن را باز کن؛ و او دهان را گشاد، آن نوشته را به دهان او انداخت و فرمود: تو شاهد باش در روز قیامت به جماعتی که وفا به آن عهد کنند؛ و امر کرد خلق را که هر سال نزد او تازه کنند اقرار را به حجّ کردن. چون توبه آدم علیه السلام قبول شد خداوند عالم گردانید آن ملک را به صورت درّ سفیدی، و او را از بهشت بسوی آدم علیه السلام فرستاد، و آدم علیه السلام در زمین هند بود، پس چون او را دید، انس گرفت بسوی او، و او را نمی شناخت زیاده از آنکه جوهری است، پس خدا آن سنگ را به سخن درآورد و گفت: یا آدم، آیا من را می شناسی؟ گفت: نه، گفت: بلی می شناسی، ولکن شیطان بر تو مستولی شد و یاد خدای تو را از خاطرِ (۴) ۷۴۶ تو فراموش کرد. پس حجر برگردید به همان

۱- - این عبارت، در کافی بصورت «سَیْحتی»، و در تهذیب «سُبحتی» نقل شده است. م.

۲- - کافی ۴/ ۴۰۲ ح ۱؛ التهذیب ۵/ ۱۰۱ ب ۹ ح ۱؛ وسایل ۱۳/ ۳۱۳ ب ۱۲ ح ۱۷۸۲۶.

۳- - أعراف/ ۱۷۲.

۴- - عبارت متن «خواطر». م.

صورت که اوّل داشت در وقتی که در بهشت بود بـا آدم علیه السـلام، و گفت به آدم: کجـا رفت آن عهـد و میثـاق؟ پس آدم برجست بسوی او، و بیادش آمد آن میثاق و گریست، و خاضع شد برای او، و بوسـید او را، و تازه کرد اقرار به عهد و میثاق را. پس خـدا جوهر حجر را بـاز برگردانیـد به درّ سـفید صافی که نور از وی ساطع بود، پس آدم علیه السـلام آن را بر دوش خود گرفت برای اجلال (۱) ۷۴۷ و تعظیم (۲) ۷۴۸ او، و هر گـاه کـه به تنـگ می آمـد جبرئیـل از او می گرفت و برمی داشت، تا آنکـه آن را بـه مکّه آوردنـد، و پیوسـته بـا او انس می گرفـت و نزد او اقرار تـازه می کرد در هر شب و روز. پس چـون خـدا جبرئیل را به زمین فرسـتاد که کعبه را بنا کنـد، نازل شد میان رکن حجر و در خانه، و در همین موضع ظاهر شد برای آدم علیه السلام (چون خدا میثاق را در همین موضع گرفته بود و آنجا میثاق را به ملك سپرده بود) به این سبب، حجر را در همین رکن نصب کردنـد، پس حجرالاسود می آید در روز قیامت، با زبان گوینده و دیده بیننده، و شـهادت می دهد به کسانی که همانجا رفته، حفظ و تجدید میثاق نموده اند، و شهادت می دهد بر وفای مؤمن و انکار کافر (۳) ۷۴۹.

پس چون حـجّ کننـده نزد حجرالاسود آیـد که آن را ببوسـد، متذکّر این شود که آن بجای دست خدا است در زمین، و عُهودِ (۴) ۷۵۰ بندگان در آن است؛ چنانچه رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود که: حجرالاسود به منزله دست خدا است در میان خلق، که به وسیله آن بندگان مصافحه (۵) ۷۵۱ می کنند با خدا چون مصافحه بنده با مولای خود یا دَخیل (۶) ۷۵۲ کسی با

۱- – اجلال: بزرگ داشتن، بزرگ قدر گردانیدن. لغت نامه.

۲- – تَعظیم: بزرگ داشتن و بزرگ گردانیدن. لغت نامه.

۳- – (بـا تغییرات و اضافات): کافی ۴/ ۱۸۴ ح ۳؛ وسایل ۱۳/ ۳۱۷ ب ۱۳ ح ۱۷۸۳۵؛ بحار ۲۶/ ۲۶۹ ب ۶ ح ۶ و ۹۶/ ۲۲۴ ب ۴۰ ضمن ح ۱۹.

۴- – عُهود: پیمانها و سوگندها. لغت نامه.

۵- – مُصافِحَه: دست دادن در هنگام ملاقات. لغت نامه.

۶- – دَخیل شدن: دَخیل کسی شدن، به او ملتجی شدن، پناه بردن. لغت نامه.

کسی (۱) ۷۵۳.

فِي الحديث: حضرت صادق علیه السلام فرموده که: چون خدا عهود از بندگان خود گرفت، امر فرمود به حجرالاسود تا آن را فرو برد، پس از این جهت است که در نزد آن می گویند: أمانَتی ادَّیْتُها وَ میثاقی تَعاهَدتُهُ (۲) ۷۵۴، (یعنی: امانت خود را ادا کردم و پیمان خود را نگاه داشتم)، تا حجرالاسود به این اقرار شهادت دهد، و اینکه حجرالاسود در یمین عرش واقع شده، در فصل ارکان کعبه ذکر خواهد شد ان شاءاللّه تعالی.

به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است که: حجرالاسود از شیر سفیدتر و از آفتاب نورانی تر بود، چون مشرکان بر او دست می مالیدند، از نجاست ایشان سیاه شد (۳) ۷۵۵. ابراهیم حقی در معرفت نامه خود نوشته که: حجرالاسود از اوّل یاقوت احمر بود، و در طوفان نوح علیه السلام به امر الهی حجرالاسود گشت؛ انتهی.

و حجرالاسود از زمان آدم علیه السلام در همان رکن باقی بود تا زمان ابراهیم علیه السلام؛ همینکه ابراهیم علیه السلام اساس کعبه را گذاشت چون به موقع (۴) ۷۵۶ حجرالاسود رسید، هر سنگ که برداشته به همان موضع می نهاد می افتاد و قرار نمی گرفت، پس ناگاه از ابوقبیس آواز آمد که: یا ابراهیم، تو را نزد من ودیعه ای (۵) ۷۵۷ هست، بستان. پس ابوقبیس متحرّک شده شکافته شد، و حجرالاسود را بیرون انداخت، ابراهیم علیه السلام آمده آن سنگ را بر گرفت (۶) ۷۵۸، و سنگ بر وفق آن موضع بوده، نه زیاده و نه کم، و بر نورانیّت خود باقی بود، و رنگش در زمان جاهلیّت بجهت ملامسه کَفَره (۷) ۷۵۹ و زنان حائض سیاه شد (۸) ۷۶۰.

در کرامات حجرالاسود نوشته اند که: در آب فرو نمی رود، و به آتش گرم

۱- - با اندکی تغییر در: التهذیب ۵/ ۱۰۲ ب ۹ ح ۳؛ علل الشرائع ۲/ ۴۲۴ ب ۱۶۱ ح ۳.

۲- - کافی ۴/ ۱۸۴ باب بدءالحجر ح ۱؛ وسایل ۱۳/ ۳۱۴ ب ۱۲ ح ۱۷۸۲۷ و ۱۳/ ۳۲۲ ب ۱۳ ح ۱۷۸۴۷؛ بحار ۹۶/ ۲۲۶ ب ۴۰ ح ۲۵؛ المحاسن ۲/ ۳۴۰ کتاب العلل ح ۱۲۹.

۳- - کافی ۴/ ۱۹۰ باب فی حجّ آدم ح ۱؛ بحار ۱۱/ ۱۹۴ ب ۳ ح ۴۸.

۴- - مَوقِع: محل و موضع و جای. لغت نامه.

۵- - وَدیعَه: مؤنث ودیع، امانت. لغت نامه.

۶- - کافی ۴/ ۲۰۵ ح ۴؛ الفقیه ۲/ ۲۳۲ ح ۲۲۸۲؛ وسایل ۱۳/ ۲۱۲ ب ۱۱ ح ۱۷۵۸۳.

۷- - کَفَره: مردمان کافر و ملحد و بی دین. لغت نامه.

۸- - (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۱۹۰ ضمن ح ۱؛ وسایل ۱۳/ ۳۱۸ ب ۱۳ ح ۱۷۸۳۶؛ مستدرک ۹/ ۴۳۱ ب ۶۳ ح ۱۱۲۷۰- ۱۴؛ بحار ۱۲/ ۸۴ ب ۵ و ۹۶/ ۲۲۷ ب ۴۰ ح ۲۷؛ تفسیر عیّاشی ۱/ ۵۹ ح ۹۳؛ علل الشرائع ۲/ ۴۲۶ ب ۱۶۱ ح ۷؛ عوالی اللآلی ۱/ ۶۸ ف ۴ ح ۱۲۲؛ قصص جزائری/ ۱۲۰ ف ۴؛ تاریخ طبری ۱/ ۹۰- ۸۹.

نمی شود (۱) ۷۶۱. و از جمله کراماتش نوشته اند که: در طواف خانه کعبه، زنی و مردی را دست به حجرالاسود چسبیده بود، هرچند جهد نمودند که باز کنند نتوانستند، تا آنکه رأیها بر آن قرار گرفت که هر دو را دست ببرند، و در این فکر بودند که سیّدِ سجّاد علیه السلام پیدا شده، چون حال بر ایشان مطّلع شد، دست خود را بر بالای دست ایشان گذاشت، به برکت دست مبارک آن حضرت علیه السلام، دستِ آنها از حجرالاسود جدا شد، آنان توبه کرده به راه خود رفتند و کسی سرّ آن را نیافت (۲) ۷۶۲.

و در حدیث دیگر آمده که: مرد، ساعدِ (۳) ۷۶۳ آن زن را برهنه دیده دست خود را خواست که بر دست او بمالد، دست هر دو به هم چسبید، و بر فتوای علمای عصر، حاکم خواست که دست هر دو را ببرد تا از هم جدا شوند تا اینکه به دعای امام علیه السلام از هم جدا شد.

و از جمله کراماتش آن است که اگر بغیر از دست مبارک معصوم، با مباشرت غیری در جای خود نصب شده، قرار نمی گیرد؛ چنانچه حجّاج بن یوسف زمانی که در مقاتله با عبداللَّه بن زبیر کعبه را خراب کرد، بعد بنا نموده خواستند که حجرالاسود را بجای خود نصب نمایند، هر یک از علما و قضات و زهّاد آن زمان مباشر (۴) ۷۶۴ شده بجای خود می گذاشت متزلزل و مضطرب شده در جای خود قرار نمی گرفت، پس از آن، سجّاد علیه السلام آمده حجرالاسود را از دست ایشان گرفته، بسم اللَّه گفته بجای خودش نصب کرد، چسبیده و برقرار گشت (۵) ۷۶۵.

۱- - شفاء الغرام ۱/ ۳۷۱.

۲- - بحار ۴۶/ ۲۸ ب ۳ ح ۱۸ و ۴۶/ ۴۴ ب ۳ ح ۴۳؛ الخرائج ۲/ ۵۸۵؛ کشف الغمّه ۲/ ۱۱۱.

۳- - ساعِد: بازو. لغت نامه.

۴- - مُباشِر: اختیارکننده، کسی که به خودی خود قیام در کاری کند. لغت نامه.

۵- - الخرائج ۱/ ۴۷۶ ب ۳؛ فرج المهموم/ ۲۵۴؛ کشف الغمّه ۲/ ۵۰۲ ب ۲۵؛ مستدرک ۹/ ۳۲۸- ۳۲۷.

و نظیر این مطلب اتّفاق افتاده در زمان قرامطه، که با دست قائم علیه السلام قرار گرفت (۱) ۷۶۶؛ و مجمل قصّه آن است که:

در زمان و مکتفی (۲) ۷۶۷ عبّاسی (۳) ۷۶۸، از طایفه قرامطه، ابوسعید نامی در بحرین خروج کرد، و خانه ای ساخته اسمش را کعبه گذاشت، نزاعی در بین او و مکتفی (۴) ۷۶۹ واقع شد، بعد ساکت شدند، باز مکتفی (۵) ۷۷۰ لشکر بسیار بسر آنها ریخت در حالتی که قرامطه تا به مکّه آمده بودند، این دو لشکر در مکّه دعوا کرده لشکر متکفی مغلوب شد، و قرامطه به حکم سردار خودشان، که ابوطاهر نام داشت، روز ترویه (۶) ۷۷۱ وارد مکّه شدند و اموال حُجّاج را غارت کردند و همه را به قتل رسانیده، از جمله مقتولین، علی بن بابویه است که طواف می کرد و طواف خود را قطع نکرد، پس او را با شمشیر زدند، به زمین افتاد و این شعر را خواند:

«تَرَی الْمحِبّینَ صَرْعی فی دِیارِهِم کَفِتْیهِ (۷) ۷۷۲ الْکَهْفِ لا یَدْرُونَ کَم لَبِثُوا»

انتهی (۸) ۷۷۳. حتّی در میان مسجدالحرام از حُجّاج بسیار خون ریختند و هرچه به دست بود غارت کردند، و تمام خزینه را متصرّف شدند، و جمع کثیری بی غسل و کفن دفن نمودند، و حجرالاسود را از جای خود کندند، و مردی او را با عمود زده، چند پاره کردند، و در کعبه را کندند، و شخصی به بام کعبه رفت که ناودان را بکند، آن شخص افتاده مُرد، و بسیاری از کشتگان را به چاه زمزم ریختند و مابقی را در مسجد بدون غسل و کفن و نماز در زیر خاک کردند، و استارِ کعبه (۹) ۷۷۴ را پاره کرده میان خود قسمت نمودند، و حجر را با خود به بحرین بردند، و حجرالاسود قریب به بیست و دو سال در نزد قرامطه ماند، و در آن مدّت، حُجّاج از برای طواف، اعتبار جای حجر می کردند، پس

۱- – به ماجرای نقل شده از «ابن قولویه»، ذیل همین قسمت مراجعه شود. م.

۲- – عبارت متن «متکفّی». م.

۳- – جهت آگاهی بیشتر از مشروح ماجراهای قرامطه می توان به این منابع مراجعه نمود: تاریخ طبری/ ج ۸؛ البدایه و النهایه/ ج ۱۱.

۴- – عبارت متن «متکفی». م.

۵- – عبارت متن «متکفی». م.

۶- – تَروِیَه: روز هشتم از ماه ذیحجّه. لغت نامه.

۷- – عبارت متن «کثیبه». م.

۸- – همچنانکه در متن نیز اشاره شد، این شعر منسوب به «علی بن بابویه» است که گویند در مسجدالحرام و به دست قرامطه شهید شد، و در هنگام شهادت آن را سروده است؛ الامامه و التبصره/ ۱۷۱؛ ثواب الاعمال/ ۳۰۰؛ خاتمه المستدرک ۳/ ۲۸۱؛ البدایه و النهایه ۱۱/ ۱۸۲ (بدون ذکر نام، و با عبارت «بعض اهل الحدیث»)؛ مجمع البحرین ۴/ ۲۶۸- ۲۶۷.

۹- – استارِ کعبه: پرده های آن. لغت نامه.

امیر بغـداد و عراق، به قرامطه پنجاه هزار دینار فرسـتاد که حجر را ردّ نمایـد قبول نکردنـد، آخرالامر به تهدید یا التماسِ مهدی نـامی که در افریقه (۱) ۷۷۵ خروج کرده بود حَجَر را ارسال نمودنـد، اوّل او را به کوفه بردنـد و در مسـجد کوفه آویختنـد که مردم او را دیدند، بعد برداشـته، رو به مکّه گذاشـتند؛ و گویند که: چون حجر را از مکّه به بحرین بردند، در زیر آن چهل شتر مُرد (بعضی سیصد و بعضی پانصد نیز گفته اند) و چون برگردانیدند، بر یک شتر لاغری بود که در زیر آن فربه شد (۲) ۷۷۶.

ابوالقاسم جعفر بن محمّـد قولویه فرموده که: قرامطه حجرالاسود را در سال سه صـد (۳) ۷۷۷ و سی و هفت هجری بجای خود می بردند و من به بغداد رسیدم، و تمام همّت من مصروف به این بود که خود را به مکّه رسانم و واضعِ حجرالاسود را به مکان خود ببینم؛ چه، در کتب معتبره دیده بودم که معصوم و امام علیه السـلام او را بجای خود نصب می کند (چنانچه زمان حَجّاج، سیّدِ سـجّاد علیه السلام نصب کرده بود)، اتّفاقاً بیمار شدم بیماریِ صعب (۴) ۷۷۸، چنانچه امید از خود قطع کردم و دانستم که به آن مطلب نمی توانم رسـید، شخصـی ابن هشام نام را نایب خود کردم و عریضه ای نوشته، مُهر بر او نهادم، و در آن عریضه از مدّت عمر خود پرسیده بودم و اینکه: در این مرض از دنیا می روم یا مهلتی هست؟ و به او گفتم که: جهد کن که هر که را بینی که حجرالاسود را بجای خود گـذاشت، این رقعه (۵) ۷۷۹ را به او رسانی. ابن هشام گوید که: چون به مکّه رسـیدم دیدم که خـدّام بیت اللّه الحرام عازمنـد که نصب حجر نماینـد، مبلغ کلّی به چنـد نفر از آنهـا دادم که من را در آن سـاعت آنجا جا دهنـد؛ و کسـی را با من همراه کردنـد که از من خبردار باشـد و ازدحام خلق را از من دفع کنـد، دیـدم که هرچنـد فوج فوج و طبقه طبقه و طایفه طایفه از هر قسمی که آمدند و خواستند که حجر را بر جای خود بگذارند، دیدم که حجر می لرزید و

۱- – افریقَه: همان آفریقا یا افریقیّه است. لغت نامه.

۲- – شفاء الغرام ۱/ ۳۷۱؛ و با اندکی تغییر در: البدایه و النهایه ۱۱/ ۲۵۲.

۳- – سیصد. م.

۴- – صَعب: دشوار. لغت نامه.

۵- – رُقعَه: نوشته موجز، قطعه کاغذی که در آن نویسند. لغت نامه.

مضطرب می شد و هر حیله که می کنند قرار نمی گیرد، تا آنکه جوانی گندم گون و خوش روی آمده، حجر را به تنهایی برداشت و بر جای خود نصب کرده، از میان خلق بیرون آمد، و به این سبب صداهای مردم بلند شد، و من از جای خود جسته و چشم بر وی دوخته به عقبش رفتم، و از کثرت ازدحام و واهمه اینکه مبادا از من غایب شود، و به سبب دور کردن مردم از خود و برنداشتن چشم از او، نزدیک شد که عقلم زایل شود، پس من عقب او می رفتم و مردم را از راست و چپ خود دور می کردم و می دویدم، مردم خیال می کردند که من دیوانه شده ام؛ او به آرام می رفت و من با دویدن به او نمی رسیدم، چون به جایی رسید که غیر من او را نمی دید، ایستاد و فرمود که: رقعه را بده. دادم، بدون اینکه نگاه کند فرمود: به او بگو که در این مرض بر تو خوفی نیست و آنچه از او چاره ای نیست بعد از سی سال خواهد شد. ابن هشام گوید که: من را گریه گرفت و از دهشت و هیبت او نتوانستم حرکت کنم، و زبان از کار رفته، طاقت حرف زدن نداشته تا از نظرم غایب شد. و خبر به ابن قولویه رسانیدم، تا سی سال زنده بود و در سال سی ام وصیّت نموده کفن و قبر خود را مهیّا کرده منتظر بود، تا اینکه بیمار شد، و یارانی که به عیادتش آمدند گفتند: امید شفای تو داریم. گفت: نه چنین است؛ و این سالی است که به من وعده شده. پس در همان سال به همان مرض وفات کرد (۱) ۷۸۰.

ایقاظ (۲) ۷۸۱ چنین فرموده اند که: حجر در این ازمنه چند پارچه سنگ ماشی رنگ است که در رکن مشرقی نصب شده، و مابین آن سنگها و اطراف آنها، تماماً از لاک (۳) ۷۸۲ است، و بر اطراف آنها نقره گرفته اند، و آن را در گودی قرار داده اند که محفوظتر باشد، و در مابین حِجر برآمدگی هست از لاک که هیچ چیز در آن نیست و عوام آن را حَجَر می پندارند و می بوسند و ابتدا و ختم طواف را به آن می کنند و حجّ خود را مشتبه بلکه

۱- - بحار ۵۲/ ۵۸ ب ۱۸ ح ۴۱ و ۹۶/ ۲۲۶ ب ۴۰ ح ۲۶؛ الخرائج ۱/ ۴۷۵ ب ۳؛ فرج المهموم/ ۲۵۴؛ کشف الغمّه ۲/ ۵۰۲ ب ۲۵.

۲- - ایقاظ: بیدار کردن. لغت نامه.

۳- - لاـک: دارویی است که به سبب برودت هوا بر شاخ درخت کنار و مانند آن نشیند و منجمد گردد، و آن راکوبیده و پخته، از آن رنگ سُرخی حاصل شود. فرهنگ خیّام/ ۳۸۷.

باطل می سازند (بنا به مشهور میان متأخّرین).

فایده: ابوخالد کابلی گوید که: روزی محمّد حنفیّه من را طلب نمود، گفت:

یا اباخالد، می خواهم تو را به مدینه نزد علی بن الحسین علیهما السلام بفرستم، گفتم: یا بن امیرالمؤمنین علیه السلام اطاعت دارم و بسیار وقت است که در شوق ملاقات آن حضرت هستم. محمّد حنفیّه گفت: یا اباخالد، سلام من را به او برسان و بگو که من بعد از حسین بن علی علیهما السلام، اکبر اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و احقّ و اولی به امر امامت هستم، باید که این امر را به من واگذاری، و اگر این سخن را قبول نداری، کسی را حاکم ساز تا میان ما محاکمه نماید تا این مناقشه به قطع رسد. پس ابوخالد گوید که: خدمت سجّاد علیه السلام رسیده احوال را گفتم، فرمود: به عمّم بگو که امامت به مجرّد طلب و سعی نمودن، میسّر نمی شود، و این اراده جز به تأیید الهی حاصل نمی گردد، پدرم این امر را به حکم الهی و خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من رجوع داشته، اگر این سخن را قبول نداری باش تا به مکّه آیم و با یکدیگر پیش حجرالاسود رویم و او را حاکم خود سازیم، به حقیقت هر کدام از ما که شهادت داد امرِ امامت به او مفوّض باشد. ابوخالد گوید: به مکّه آمدم و ادای رسالت کردم، اندک مدّتی گذشت، آن حضرت علیه السلام بجهت طواف به مکّه آمد و هر دو نزد حجرالاسود آمدند، من هم خدمت ایشان بودم، پس حضرت فرمود: یا عمّ، تو اوّل سؤال کن که تو انسَبی. محمّد حنفیّه پیش آمده دو رکعت نماز کرد و دست به دعا برداشت و از حجرالاسود طلب شهادت نمود، جوابی نشنید. بعد از آن سجّاد علیه السلام نزد حجر آمد و دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشته خطاب به حجر کرده فرمود:

ای آن سنگی که خدای تعالی گواه گردانیده تو را بر آن کسی که به طواف حرم محترم او آید، به حقّ آن خدایی که مواثیق بندگان خود را به تو مربوط ساخته و بر تو به ودیعت گذاشته، ما را خبر ده که امامت و وصایت بعد از حسین علیه السلام حقّ کیست؟ حجرالاسود بر خود لرزید و با زبان عربی فصیح و بلیغ تکلّم نمود که: امامت و وصایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حقّ علی بن الحسین علیهما السلام است. محمّد حنفیّه پای مبارک امام علیه السلام را بوسیده، به امامت او مُقِرّ و مُعترِف شد و گفت: یابن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، امر امامت به حکم

الهی به تو مُفوَّض (۱) ۷۸۳ و مَرجوع (۲) ۷۸۴ است و غیر از تو، هر که باشد، از آن ممنوع است (۳) ۷۸۵؛ انتهی. (فِی الحقیقه (۴) ۷۸۶، مقصود محمّـد حنفیّه، اظهـار حقیقت و مقام و منزلت آن حضـرت بود که ازاله شُـکوک (۵) ۷۸۷ و اوهام (۶) ۷۸۸ مستضعفان ایّام نماید، چون مرتبه محمّد حنفیّه از آن عالی تر است که این توهّم در باره او رود.

الفصلُ الخامِس عَشَر در بیان طواف

بـدان که: شـرط است در طواف، طهارت از حدثِ (۷) ۷۸۹ اکبر (۸) ۷۹۰ و اصغر (۹) ۷۹۱، و طهارت بـدن و لباس از جمیع اقسام نجاسات، و شرط است مَختون (۱۰) ۷۹۲ بودن، و فرموده اند که: اگر مختون نباشد و مستطیع شود، واجب است که ختنه نماید (هرچند باعث تأخیر حجّ آن سال شود)، و شرط است ستر عورتین در حال طواف، و نیتّ، و اینکه: ابتدا به حجرالاسود و اختتـام هم در آن نمایـد، و اینکه: حِجر اسـماعیل را داخل طواف نمایـد و طواف را در مابین کعبه و مقام ابراهیم نمایـد (یعنی دوریِ طواف کننـده از کعبه در حال طواف در همه جوانب، زیاده بر دوری مقام از کعبه نباشـد)، پس باید که ملاحظه تفاوت مقام را تا کعبه نموده، در همه اطراف از آن مقدار نگذارد که فاصله او بیشتر شود، و در تمامی اشواط (۱۱) ۷۹۳ باید خارج از بیت باشـد تا جمیع اجزای بدن و هیچ جزیی از اجزای بدن خود را داخل بیت نکند (و شاذروان (۱۲) ۷۹۴ داخل بیت است)، و باید در حین طواف،

۱- – مُفَوَّض: سپرده شده، تفویض شده. لغت نامه.

۲- – مَرجوع: ارجاع شده. لغت نامه.

۳- – با اندکی تغییر در: بحار ۴۶/ ۱۱۱ ب ۷ ح ۲؛ المناقب ۴/ ۱۴۷ فصل فی معجزاته.

۴- – فِی الحَقیقَه: براستی. لغت نامه.

۵- – شُکوک: جمع شَکّ. لغت نامه.

۶- – اوهام: جمع وَهم. لغت نامه.

۷- – حَدَث: هرچه طهارت تباه کند. لغت نامه.

۸- – حَدَثِ اکبر: آنچه بدان تجدید غسل و تجدید وضو لازم آید. لغت نامه.

۹- – حدَثِ اصغَر: آنچه بدان تجدید وضو لازم آید. لغت نامه.

۱۰- – مَختون: ختنه کرده شده. لغت نامه.

۱۱- – اشواط: جمع شوط، گردش کردن ها. لغت نامه.

۱۲- – شاذَروان: قسمتی از دیوار بیت الحرام. لغت نامه.

خانه کعبه را به طرف چپ خود دارد بنحوی که جانب چپ او در هیچ جا از خانه بیرون نیفتد، و همینکه طواف را تمام نمود، واجب است که در پشت مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز بخواند.

و مستحبّ است در طواف چند چیز:

۱- استلام حجرالاسود و بوسیدن آن در هر شوط (ولکن همینکه استلام حجر نمود، به عقب برگردد که از بنای اصلی خانه بیرون شود (۱) ۷۹۵، و از شاذروان کنار باشد، و نیز مستحبّ است در هر طرف بیت و هر رکنی را که التزام (۲) ۷۹۶ نماید، یا ببوسد یا دست بر آن بمالد و بعد از بوسیدن و التزام نمودن، برگردد به عقب تا بنای اصلی خانه داخل طواف نشود، و این معنی را در همه جا درست ملاحظه کند که مفسده (۳) ۷۹۷ عظیمه بر ترک آن مرتّب (۴) ۷۹۸ می شود.

۲- در حین طواف پابرهنه باشد.

۳- گامها را کوتاه و قدمها را نزدیک به هم بگذارد.

۴- مشغول ذکر و قلبش خاضع و خاشع باشد.

۵- این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ إنّی اسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی یُمْشی بِهِ عَلی طَلَلِ الْماءِ کَما یُمْشی بِهِ عَلی جَدَدِ الْأَرْضِ وَ اسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی یَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُکَ وَ اسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی تَهْتَزُّ لَهُ أقْدامُ مَلائِکَتِکَ وَ اسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی دَعاکَ بِهِ مُوسی مِنْ جانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ الْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ وَ اسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی غَفَرْتَ بِهِ لِمحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ ما تَأَخَّرَ وَ اتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ أنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَ کَذا»، حاجات خود را ذکر کرده از خدا بخواهد (۵) ۷۹۹.

۱- - عبارت متن «نشود». م.

۲- - التزام: در برگرفتن. لغت نامه.

۳- - مفسده: زیان و فساد، هر چیز زیان آور. لغت نامه.

۴- - مرتب: ترتیب داده شده. لغت نامه.

۵- - کافی ۴/ ۴۰۶ باب الطواف و ح ۱؛ التهذیب ۵/ ۱۰۴ ب ۹ ح ۱۱؛ وسایل ۱۳/ ۳۳۳ ب ۲۰ ح ۱۷۸۷۶؛ مصباح المتهجّد/ ۶۸۱.

۶- وقت رسیدن به رکن یمانی سر را بلند کند بسوی کعبه و این دعا را بخواند:

«الْحَمْدُ للّهِ الَّذی شَرَّفَکِ وَ عَظَّمَکِ وَ الْحَمْدُ للّهِ الَّذی بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله نَبیّاً وَ جَعَلَ عَلِیّاً علیه السلام إماماً اللَّهُمَّ اهْدِ لَهُ خِیارَ خَلْقِکَ وَ جَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِکَ» (۱) ۸۰۰.

۷- در مابین رکن یمانی و حجرالاسود بگوید: ی رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّاری (۲) ۸۰۱ (۳) ۸۰۲.

۸- در هر شوط وقتی که به در خانه کعبه می رسد، صلوات بفرستد و این دعا را بخواند: «سائِلُکَ فَقیرُکَ مِسْکینُکَ ببابکَ فَتَصَدَّقْ عَلَیْهِ بِالْجَنَّهِ اللَّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَ الْحَرَمُ حَرَمُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هذا مَقامُ الْعائِذِ الْمُسْتَجیرِ بِکَ مِنَ النّارِ فَاعْتِقْنی وَ والِدَیَّ وَ أهْلی وَ وُلْدی وَ إخْوانِیَ الْمُؤْمِنینَ مِنَ النّارِ یا جَوادُ یا کَریمُ» (۴) ۸۰۳.

۹- بعد از رسیدن به حجر اسماعیل و قبل از بلوغ به محاذات میزاب رحمت، سر را بلند کند و نظر به میزاب رحمت اندازد و بگوید: «اللَّهُمَّ أدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ وَ أجِرْنی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ وَ عافِنی مِنَ السُّقْمِ وَ أوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهَ الْجِنِّ وَ الْإنْسِ وَ شَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ» (۵) ۸۰۴.

۱۰- چون از حجر اسماعیل گذشت، این دعا را بخواند: «یا ذَا الْمَنِّ وَ الطَّوْلِ یا ذَا الْجُودِ وَ الْکَرَمِ إنَّ عَمَلی ضَعیفٌ فَضاعِفْهُ لی وَ تَقَبَّلْهُ مِنِّی إنَّکَ أنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ» (۶) ۸۰۵.

۱۱- در شوط هفتم، وقتی که به مُستَجار رسید، بایستد و مُستجار را در بغل گیرد، و رو ره او گذارد و اقرار به گناهان و طلب مغفرت کند، و مبالغه کند در دعا برای خود و برادران دینی، و در طلب مغفرت و عفو و سؤال مطالب دنیوی و اخروی الحاح (۷) ۸۰۶ و اصرار کند، و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ

(۸) ۸۰۷

۱- - کافی ۴/ ۴۱۰ باب الطواف ح ۱۹؛ الفقیه ۲/ ۲۴۰ نکت فی حجّ ح ۲۲۹۵؛ التهذیب ۵/ ۱۰۷ ب ۹ ح ۱۸؛ وسایل ۱۳/ ۳۱۵ ب ۱۲ ح ۱۷۸۳۰.

۲- - بقره/ ۲۰۱.

۳- - کافی ۴/ ۴۰۷ باب الطواف ضمن ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۵۳۳؛ وسایل ۱۳/ ۳۳۳ ب ۲۰ ضمن ح ۱۷۸۷۶.

۴- - الفقیه ۲/ ۵۳۱ الطواف.

۵- - با اندکی تغییر در: کافی ۴/ ۴۰۷ باب الطواف ح ۵؛ وسایل ۱۳/ ۳۳۴ ب ۲۰ ح ۱۷۸۸۰.

۶- - در منابع، بجای «حِجرِ اسماعیل»، «حَجَر» نقل شده است: کافی ۴/ ۴۰۷ باب الطواف ح ۶؛ وسایل ۱۳/ ۳۳۵ ب ۲۰ ح ۱۷۸۸۱.

۷- - الحاح: زاری کردن و درخواستن و مبالغه کردن در کاری. لغت نامه.

۸- مولی عبدالجبار شکوئی - سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

مِنَ النّارِ اللّٰهُمَّ مِنْ قِبَلِكَ الرَّوْحُ وَ الْفَرَجُ وَ الْعافِيَهُ اللّٰهُمَّ إنَّ عَمَلی ضَعیفٌ فَضاعِفْهُ لی وَ اغْفِرْ لی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی وَ خَفِیَ عَلی خَلْقِکَ اسْتَجیرُ بِاللّهِ مِنَ النّارِ» (۱) ۸۰۸. و بگوید: «اللّٰهُمَّ انَ عِنْدی أفْواجاً مِنَ ذُنُوبٍ وَ أفْواجاً مِنْ خَطایا وَ عِنْدَکَ أفْواجٌ مِنَ رَحْمَهٍ وَ أفْواجٌ مِنْ مَغْفِرَهٍ یا مَن اسْتَجابَ لأبْغَضِ خَلْقِهِ الَیْهِ إذْ قالَ أنْظِرْنی إلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ اسْتَجِبْ لی»، پس حاجات خود را طلبیده، دعا بسیار کند (۲) ۸۰۹.

۱۲- رکن یمانی را در بغل گیرد، و مستحب است وقت رسیدن به آن رکن، دست بردارد و بگوید: «یا اللّهُ یا وَلِیَّ الْعافِیَهِ وَ یا خالِقَ الْعافِیَهِ وَ رازِقَ الْعافِیَهِ وَ الْمُنْعِمَ بِالْعافِیَهِ وَ الْمَنّانَ بِالْعافِیَهِ وَ الْمُتَفَضِّلَ بِالْعافِیَهِ عَلَیَّ وَ عَلی جَمیعِ خَلْقِکَ رَحْمنَ الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ وَ رَحیمَهُما صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنَا الْعافِیَهَ وَ دَوامَ الْعافِیَهِ وَ تَمامَ الْعافِیَهِ وَ شُکْرَ الْعافِیَهِ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ یا أرْحَمَ الرّاحِمینَ» (۳) ۸۱۰.

۱۳- به هر رکن که رسد در تمامی اشواط دست بر آن بمالد و بر روی خود بکشد.

۱۴- در طواف میانه رو باشد، نه آهسته و نه با سرعت، خصوصاً در چهار شوط اخیر.

۱۵- بعد از طواف و نماز او، مستحبّ است که نزد چاه زمزم رفته، با دَلو (۴) ۸۱۱ آب کشیده، قدری از آن بخورد و قدری بر سر و پشت و شکم خود بریزد و دعایش را بخواند، و آن دعا این است: «اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً وَ رِزْقاً واسِعاً وَ شِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ وَ سُقْمٍ» (۵) ۸۱۲.

موعظه: چون شروع به طواف نماید، دل خود را از تعظیم و محبّت و خوف و رجا مملوّ سازد، و بداند که در حال طواف، شبیه است به ملائکه مقرّبین که پیوسته در حول

۱- - با تغییراتی در: کافی ۴/ ۴۱۰ باب الملتزم ح ۳ و ۵؛ الفقیه ۲/ ۵۳۳ الوقوف بالمستجار؛ التهذیب ۵/ ۱۰۴ ب ۹ ضمن ح ۱۱؛ وسایل ۱۳/ ۳۴۷ ب ۲۶ ح ۱۷۹۱۷.

۲- - مستدرک ۹/ ۳۹۳ ب ۱۹ ح ۱۱۱۵۶- ۳؛ بحار ۹۶/ ۱۹۶ ب ۳۵ ح ۹؛ تفسیرعیاشی ۲/ ۲۴۱ من سورهالجر ح ۱۲.

۳- - وسایل ۱۳/ ۳۳۵ ب ۲۰ ح ۱۷۸۸۲؛ بحار ۹۶/ ۱۹۵ ب ۳۵ ح ۴؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۲/ ۱۶ ب ۳۰ ح ۳۷.

۴- - دَلْوْ: آوند آب کش، ظرفی بیشتر از پوست و گاهی فلز برای کشیدن آب از چاه و غیره. لغت نامه.

۵- - کافی ۴/ ۴۳۰ باب استلام ح ۲؛ التهذیب ۵/ ۱۴۴ ب ۱۰ ح ۲؛ وسایل ۱۳/ ۴۷۳ ب ۲ ح ۱۸۲۳۹.

عرش اعظم طواف می نمایند، و بداند که مقصود کلّی، طوافِ دل است بیاد خدای خانه؛ پس ابتدا و ختم طواف را بیاد او کند و چنـانچه گفتـه انـد این است سرّ اختیـار طرف چپ به طرف راست؛ چـون در طرف چپ است قلب و دل انسـان، که سـلطان اعضـای بـدن و منشأ تمـام احکـام و اختیـارات مکلّف است که در ملک بـدن بعمل می آیـد، پس روح طواف و حقیقت آن، طواف دل است در حضـرت ربوبیّت؛ و خانه، مثال ظاهری است در عالم جسـمانی، و خانه در عالم ملک و شـهادت، نمونه ای است از حضـرت ربوبیّت در عـالم غیب و ملکوت، و آنچه از روایـات رسـیده که بیت المعمور در آسـمان در مقابل خانه کعبه است، و طواف ملائکه بر آن چون طواف بنی آدم است بر کعبه، دور نیست که اشاره به این مشابهت باشـد، و چون رتبه اکثر نوع انسان از طواف خانه اصلی قاصـر است، امر شد به اینکه متشبّه به ایشان شوند، و در طواف خانه کعبه: فَإِنَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ (یعنی: هر که خود را شبیه به قومی کند از ایشان محسوب است)؛ مصرع: پریشان نیستی می گو پریشان.

ثواب: زمـانی که حـاجّ داخـل مکّه شـد بـا تواضع، و زمانی که داخل مسـجدالحرام شـد و قـدمها را کوچک برداشت مثل آدم خائف و ترسان، پس به همین حالت طواف خانه خـدا کرد و دو رکعت نمازش را خوانـد، می نویسـد خداونـد عالم از برای او هفتاد هزار حسنه، و محو می کند از او هفتاد هزار سیّئه، و بلند کند از برای او هفتاد هزار درجه، و شفاعتش را قبول می فرماید در هفتـاد هزار حاجت، و به منزله آن باشـد که هفتاد (۱) هزار غلام آزاد کرده است که قیمت هر یـک از آنها ده هزار درهم باشد۸۱۳.

أیضاً وارد شده: کسی که کعبه را یک دفعه طواف کند، می نویسد خلّاق عالم از برای او هزار حسنه و محو می کند از او هزار سیّئه، و غرس می کنـد بجهت او هزار درخت در بهشت، و می نویسـد از برای او ثـواب آزاد کردن هزار بنـده و می گشایـد بر روی او در روز قیامت هشت در بهشت را، و می فرماید که: داخل شو از کدام در که خواهی. و در

۱- - کافی ۴/ ۴۱۱ باب فضل الطواف ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۲۰۶ باب فضائل الحجّ ح ۲۱۵۱؛ وسایل ۱۱/ ۱۲۱ ب ۴۳ ح ۱۴۴۰۷؛ بحار ۹۶/ ۹ ب ۲ ح ۲۲؛ ثواب الاعمال/ ۴۹؛ المحاسن ۱/ ۶۴ ثواب الطواف ح ۱۱۷؛ المقنعه/ ۳۸۸ ب ۳.

ذیل همین حدیث است که: قضایِ حاجت یک مؤمن افضل است نزد خداوند عالم از ده مرتبه طواف کردن (۱) ۸۱۴.

أیضاً رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرموده: چون حاجّ هفت بار طواف خانه خـدا کنـد، او را می باشد بجهت این طواف نزد خـدا عهـدی و ذکری، که حیا می نمایـد از او خداوند او که عذاب نماید او را بعد از آن، و چون نزد مقام ابراهیم علیه السـلام دو رکعت نماز خواند، بنویسد برای او دو هزار رکعت مقبوله (۲) ۸۱۵.

أیضاً حضـرت صـادق علیه السـلام فرموده: بـدرستی که خداونـد عـالم را در اطراف کعبه صـد و بیست رحمت است: شصـت رحمت از آنهـا بجهت طواف کننـدگان او، چهل از برای نماز خواننـدگان، و بیست رحمت از برای نظر کننـدگان بسوی کعبه (۳) ۸۱۶.

تعلیل: به سـند معتبر از سیّدِ سـجّاد علیه السـلام منقول است که آن حضـرت فرمود که: از پدرم پرسیدم که به چه سبب طواف خانه کعبه هفت شوط مقرّر شـده؟ فرمود: چون خدا به ملائکه فرمود که در زمین خلیفه ای قرار می دهم، و ایشان ردّ کردند و بر خـدا گفتنـد: آیا خلق می کنی در زمین کسـی را که افساد کنـد و خونها ریزد؟ خدا فرمود که: من می دانم آنچه شـما نمی دانیـد. پس خداونـد عالم ایشان را محجوب گردانید از نور خود هفت هزار سال، پس هفت هزار سال پناه به عرش بردند، پس خدا رحم کرد بر ایشان و توبه ایشان را قبول فرمود، و از برای آنها خلق کرد بیت المعمور را که در آسمان چهارم است، و آن را مرجع و مـأمن اهـل آسـمان گردانیـد، و خـانه کعبه را در زیر بیت المعمور آفریـد و آن را مرجع و محـلّ ثواب و ایمنی اهل زمین گردانید، پس به این سـبب هفت شوط طواف بندگان واجب شد، و بجای هر هزار سال طواف ملائکه، یک شوط بر بنی آدم واجب

۱- – وسایل ۱۳/ ۳۰۴ ب ۴ ح ۱۷۸۰۷؛ بحار ۷۱/ ۳۰۳ ب ۲۰ ح ۴۶؛ ثواب الاعمال/ ۴۹ ثواب الحجّ.

۲- – الفقیه ۲/ ۲۰۲ باب فضائل الحجّ ضـمن ح ۲۱۳۸؛ بحار ۹۶/ ۳ ب ۲ ضمن ح ۳؛ امالی صدوق/ ۵۴۹ س ۵۱ ضمن ح ۲۲؛ الخرائج ۲/ ۵۱۴ ضمن حدیث آخرصفحه.

۳- – کافی ۴/ ۲۴۰ بـاب فضل النظر ح ۲؛ الفقیه ۲/ ۲۰۷ باب فضائل الحـج ح ۲۱۵۳؛ وسایل ۱۳/ ۲۶۳ ب ۲۹ ح ۱۷۷۰۰؛ بحار ۹۶/ ۶۱ ب ۵ ح ۳۰ ثواب الاعمال/ ۴۸ ثواب الحجّ.

شد (۱) ۸۱۷.

تذییل (۲) ۸۱۸: بعضی از علما می فرمایند که: مراد از نور خدا، یا انوار معرفت او است (یعنی ملائکه محروم شدند از آن معارف که پیشتر (۳) ۸۱۹ به ایشان فایز می شد)، یا مراد انوار عظمت و جلال او است که در عرش و حَجب (۴) ۸۲۰ می باشد.

بیان: بدان که: عدد اشواط طواف، از قدیم الایّام، به همین وضع بود (چنانچه در حجّ آدم علیه السلام و ابراهیم علیه السلام گذشت) تا زمان جاهلیّت؛ و در آن زمان، نزد قریش عدد مَلحوظ (۵) ۸۲۱ نبود و گم کرده بودند، لکن تجدید و احیاء آن نمود عبدالمطّلب جدّ رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و واداشت ایشان را به هفت مرتبه شوط کردن در هر طواف.

فِی الجاهلیّه: در زمان جاهلیّت، رسم ایشان چنین بود که هر کس داخل می شد به مکّه و طواف می کرد خانه خدا را، یا باید لباس از اهل مکّه عاریه بگیرد، یا کرایه کند و بعد از طواف به صاحبش ردّ نماید، و یا اگر با لباس خود طواف می کرد، باید بعد از طواف آن لباس را در راه خدا تصدّق بدهد، و اگر کسی از عرب می آمد به مکّه که مصاحبی از اهل مکّه نداشت که از او عاریه بگیرد، یا پول نداشت که کرایه نماید، نمی گذاشتند که به دور کعبه طواف کند مگر عریان؛ زیرا که می گفتند که جامه های ایشان لباسی است که در او گناه کرده اند و با آن جامه ها نمی باید که طواف کنند، و اگر مصاحبی از اهل حرم داشتند جامه خود را می انداختند و در جامه مصاحب خود طواف می کردند.

۱- - بحار ۱۱/ ۱۱۰ ب ۱ ح ۲۵؛ و در منابع دیگری از جمله منابع ذیل، این حدیث بصورت سؤال ابوحمزه از امام سجّادعلیه السلام نقل شده است: وسایل ۱۳/ ۳۳۱ ب ۱۹ ح ۱۷۸۷۴؛ بحار ۵۵/ ۵۸ ب ۷ ح ۴ و ۹۶/ ۲۰۱ ب ۳۶ ح ۲۶.

۲- - تَذییل: نوشتن در ذیل صفحه علاوه بر آنچه در آن هست. لغت نامه.

۳- - عبارت متن «بیشتر». م.

۴- - حَجب: منع، حجاب. لغت نامه.

۵- - مَلحوظ: مورد التفات و توجه قرار دادن. لغت نامه.

چنین نوشته اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، مصاحبی بنام عیّاض بن جماز مجاشعی (۱) ۸۲۲ داشت، و عیّاض مردی بود عظیم الشأن در میان قوم خود، و قاضی اهل عکاظه بود در زمان جاهلیّت. پس چون عیاض داخل مکّه می شد، جامه های خود را می انداخت و لباسهای طاهر حضرت را می پوشید و طواف می کرد، و چون از طواف فارغ می شد به حضرت پس می داد. همینکه آن حضرت مبعوث گردید، عیّاض هدیه از برای آن حضرت آورد، حضرت قبول نکرد و فرمود که: اگر مسلمان شوی هدیه تو را قبول می کنم زیرا که حقّ تعالی برای من نخواسته است عطای مشرکان را. پس عیّاض مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید، پس هدیه برای حضرت آورد و حضرت صلی الله علیه و آله هدیه اش را قبول فرمود (۲) ۸۲۳.

عکاظه نام بازاری است میان مکّه و طائف (۳) ۸۲۴، که در هر سال یک ماه آنجا بیع و شری (۴) ۸۲۵ می کردند در ایّام جاهلیّت؛ از اوّل ماه ذی القعده بازار گشاده می شد، و همه اوقات از اطراف، قبایل و اکابر و اشراف قریش می آمدند، در آن بازار خیمه ها از پوست می زدند و بر هم فخریّه می کردند، و اشعار خود را می خواندند، و چیزهای خوب و پر قیمت را در آن بازار می فروختند، و هر قسم متاع از آنجا به اطراف می رفت، بعد از اسلام، کم کم همان بازار موقوف شد، و اکثر متاعی که آنجا می فروختند پوست بود (چنانچه امیر علیه السلام خطاب می فرماید به کوفه:

«کأ نّی بِکِ یا کوفهُ تُمَدّینَ مَدَّ الأَدیمِ العُکاظِیّ» (۵) ۸۲۶،

یعنی: گویا می بینم که تو ای کوفه منبسط و کشیده و بزرگ خواهی شد مثل پوست عکاظه که از بس که خوب دبّاغی کرده اند و نرم شده، هر قدر بکشند پهن می شود. پس، حضرت خبر می دهد از آبهای کوفه).

خلاصه همین رسم و عادت استعاره لباس از برای طواف در میان ایشان باقی بود تا سال هشتم هجری که در همان سال، پیغمبر صلی الله علیه و آله مکّه را فتح نموده، اهل مکّه را مسخّر فرمود، و در ظاهر، تمام اهل مکّه و قریش اسلام اختیار نمودند، و میان آنها مقرّر فرمود

۱- - در کتاب کافی، نام این شخص «عیاض بن حمار» نقل شده است. م.

۲- - کافی ۵/ ۱۴۲ باب الهدیه ح ۳.

۳- - این بازار بیشتر مشهور به «عُکاظ» است و در اغلب منابع با «عُکاظ» از آن یاد شده است. م.

۴- - بیع و شری: خرید و فروش، داد و ستد. م.

۵- - نهج البلاغه/ ۸۶ خ ۴۷؛ شرح نهج ۳/ ۱۹۷؛ مستدرک ۱۰/ ۲۰۳ ب ۱۲ ح ۱۱۸۵۴- ۶؛ بحار ۵۷/ ۲۰۹ ب ۳۶ ح ۱۲.

احکام شریعت خود را ولکن مشرکین را از دخول حرم و حجّ نمودن و طواف کردن مانع نشدند.

چون رسم زمان جاهلیّت در طواف همان بود که شنیدی، زنی از عرب که خیلی جمیله (۱) ۸۲۷ بود وارد شد به مکّه برای طواف، و لباس خواست، از برای او ممکن نشد، نه به طریق عاریه و نه کرایه، و یک لباس هم بیش نداشت، لهذا لابدّ (۲) ۸۲۸ شده، خواست که با لباس خود طواف کند مانع شدند، گفتند: اگر با لباس خود طواف کنی، حکماً باید لباست را در مکّه تصدّق (۳) ۸۲۹ کرده عریان بروی. پس، لاعلاج مانده، عریان شد، همینکه خواست طواف کند مردم جمع شدند به تماشای او؛ یک دست پیش خود و دست دیگر به پس خود گذاشته طواف کرد، این کیفیّت را حُجّاج، حین مراجعت در مدینه، به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدند، حضرت از این عمل مشرکین طبعش خیلی مشمئزّ (۴) ۸۳۰ شد، و غیرتش قبول نکرد که در حرم خدا چنین رسوایی و افتضاح شود لذا در روز اوّل ذی الحجّه سال نهم هجرت که سوره برائت نازل شد، پس، این آیات را به ابی بکر، بعد به امیر علیه السلام داده، روانه مکّه نمود که در موسم حجّ در منی در مجمع خلق این آیه را به آواز بلند بخواند؛ پس خلّاق عالم به وسیله همین آیات نهی فرمود مشرکین را از داخل شدن به مسجدالحرام (۵) ۸۳۱.

فضیحت (۶) ۸۳۲: مروی است که بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، زنی در مسجدالحرام طواف می کرد، و عقب او مردی طواف می کرد، پس زن بازوی خود را از زیر لباس بیرون کرد، همان مرد سبقت نموده دست خود را به بازوی آن زن گذاشت، پس خلّاق احدیّت بچسبانید دست آن مرد را به بازوی آن زن، تا اینکه طواف را قطع کردند، مخلوقات ازدحام کرده از حال ایشان مطّلع شدند و امیر مکّه را خبردار نمودند، پس امیر آمده،

۱- - جَمیلَه: مؤنث جمیل، خوب صورت نیکوسیرت. لغت نامه.

۲- - لابُدّ: لامحاله، ناچار. لغت نامه.

۳- - تَصَدُّق: صدقه دادن. لغت نامه.

۴- - مُشمَئِزّ: ناخوشدل، کارِه. لغت نامه.

۵- - بحار ۳۵/ ۲۹۱ ب ۹ ح ۷؛ تفسیرقمی ۱/ ۲۸۱ سورهالتوبه.

۶- - فَضیحَه: رسوایی. لغت نامه.

تمام علما را جمع کرد و ایشان حکم نمودند به بریدن دست مرد بجهت اینکه او گذاشته دست خود را روی دست زن؛ امیر مکّه گفت: آیا اینجا احدی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله هست؟ گفتند: حسین بن علی علیهما السلام امشب آمده. پس، کسی را فرستادند (۱) ۸۳۳ عقب حضرت، چون آن بزرگوار حاضر شده احوال را خبر دادند، آن حضرت استقبال قبله نموده دست به درگاه الهی برداشت و دعا کرد، بعد آمد نزد آن زن، تا اینکه دست آن مرد را از بازوی آن زن خلاص فرمود (۲) ۸۳۴.

نصیحت: بدان که: برای حاجّ و طواف کننده، واجب و لازم است که از کار و محلّ خود غفلت نکند، و عمل را که می کند در نظرش بی وقع (۳) ۸۳۵ نسازد، و با اعتقاد حقیقی و حفظ شئونات خود وظایف حجّ را کماکان به عمل آورد، و در کار و بارش سست نبوده (۴) ۸۳۶، به چشم لُعبت (۵) ۸۳۷ نگاه نکند، و ملتفت این باشد که در معنی، این هم به سبب بدکاری و بدرفتاری از زمره حجّ کنندگانِ باکمال و حقیقی بیرون می باشد اگر لازمه مراسم بندگی را به عمل نیاورد، و مرفوع شدن بعضی از عذاب دنیوی مثل مسخ شدن و غیرذلک از امّت مرحومه را وسیله جسارت و بی ادبی خود ساخته، در محضر مقدّس کبریایی، آنچه لایق آنجا نیست به عمل نیاورد، زیرا که هرچند در صورت بعضی ابتلا و مسخ و غیرذلک نیست لکن در معنی همان است که هست؛ چنانچه ابوبصیر گوید که:

سالی با امام جعفر صادق علیه السلام در طواف بودیم، او را گفتم: یابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله، خدا این خلق را می آمرزد؟ فرمود: یا ابابصیر، بدرستی که بیشتری که تو می بینی کلب و خنزیرند! گفتم: ایشان را به من بنما. پس آن حضرت سخنی فرموده و دست به چشم من کشید، پس اکثر ایشان را چنانچه فرموده بود دیدم، گفتم دیگر بار چشم من به من ردّ (۶) ۸۳۸ کن، ردّ کرد، ایشان را دیدم در حالتی که اوّل بودند، بعد از آن فرمود که: کسانی که از

۱- – عبارت متن «... پس کس فرستاند ...». م.

۲- – التهذیب ۵/ ۴۷۰ ب ۲۶ ح ۲۹۳؛ وسایل ۱۳/ ۲۲۷ ب ۱۴ ح ۱۷۶۱۳؛ بحار ۴۴/ ۱۸۳ ب ۲۵ ح ۱۰؛ المناقب ۴/ ۵۱ فصل فی معجزاته.

۳- – بی وَقَع: بی قدر، بی منزلت. م.

۴- – عبارت متن «بوده». م.

۵- – لُعبَه: بازی، بازیچه. لغت نامه.

۶- – رَدّ: بازگردانیدن، برگردانیدن. ل. د.

روی ادب و اعتقاد حجّ می کنند، در بهشت شادمان باشند، و آنها را در طبقه های دوزخ می طلبند، نمی یابند، به خدا قسم که در آنجا نیابند سه کس را، نه و اللَّه! دو کس را، لا و اللَّه! یک کس را (۱) ۸۳۹.

تکمله (۲) ۸۴۰: مستحبّ است که بعد از فراغ از حجّ، طواف کند بعوض اقربا و اهل بلاد خود و از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام، چنانچه تفصیلش در طواف وداع ذکر خواهد شد.

الفصلُ السَّادِس عَشَر در ارکان کعبه

بدان که: ارکان (۳) ۸۴۱ کعبه چهار است: رکن یمانی و عراقی و شامی و مغربی؛ ترتیب و کیفیّت اتّفاق اینها بدین وضع است که اوّل رکن حجرالاسود، که عبارت باشد از رکن عراقی و در سمت مشرق واقع است. بعد از آن، چون طواف کننده جانب چپ خود را به بیت اللَّه ملازم ساخته رو به طرف شمال حرکت می کند، می رسد به رکن شامی که در جهت شمال واقع شده، از آنجا می آید به همین منوال بر رکن مغربی، و از آنجا گذشته می رسد به رکن یمانی که واقع است درمقابل رکن شامی مورّباً (۴) ۸۴۲، و از آنجا باز می آید بجهت اتمام شوط بر رکن حجرالاسود، و این دو رکن، یعنی رکن یمانی و حجرالاسود را یمینِ بیت، و دو رکن دیگر را یسارِ بیت گویند؛ چنانچه برید عجلی گوید که: سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام که چرا طواف کنندگان، استلام (۵) ۸۴۳ حجر و رکن یمانی می نمایند نه اینکه آن دو رکن دیگر را؟ فرمود که: حجرالاسود و رکن یمانی، در طرف یمینِ عرش واقع شده و خدا امر فرموده که استلام کنند آن رکنها را که در یمین عرشند.

۱- - بحار ۴۷/ ۷۹ ب ۵ ح ۵۸ و ۶۵/ ۱۱۸ ب ۱۸ ح ۴۴؛ بصائرالدرجات/ ۲۷۰ ب ۳ ح ۴؛ دلائل الامامه/ ۱۳۴ ذکرمعجزاته.

۲- - تَکمِلَه: تمام گردانیدن و نیکوکردن. لغت نامه.

۳- - ارْکان: جمع رُکن، پایه ها. لغت نامه.

۴- - مُوَرَّب: خط کج و مایل، اریب. لغت نامه.

۵- - استِلام: بسودن، لمس؛ استلام حَجَر: بسودن حجَراسود را (به لب) یا به دست. لغت نامه.

عرض کردم که: چرا مقـام ابراهیم در یسار بیت واقع شـده؟ فرمود: بجهت اینکه برای ابراهیم علیه السـلام مقامی هست در روز قیامت، و بجهت رسول اللّٰه صـلی الله علیه و آله هم مقامی است، پس مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله در یمین عرش است و مقـام ابراهیم علیه السـلام در یسار عرش؛ پس مقام ابراهیم علیه السـلام در مقام او است که در قیامت است، و عرش خـداوند اقبال کننده (۱) ۸۴۴ است نه ادبار کننده ... الحدیث (۲) ۸۴۵.

فایده: بدان که: محلّ اجابت توبه آدم علیه السلام نزد حجرالاسود است؛ و آن مکانی است گرامی و آن را حطیم گویند، و در تحدیدش (۳) ۸۴۶ از امام رضا علیه السـلام پرسیدند فرمود: آن عبارتست از میان حجرالاسود و باب کعبه. و فرمود که: اگر تو را میسّـِر شود، همه نمازهای فریضه و مندوبه را نزد حطیم بخوان که آن، بهترین بقعه ای است بر روی زمین، و بعد از آن، نماز در حِجر افضل است (۴) ۸۴۷.

و سبب حطیم نامیده شدن آنجا از چند وجه است:

۱- اینکه مردم برای دعا کردن به آنجا می روند و حَطم (۵) ۸۴۸ یکدیگر می کنند به ملاحظه قبول شدن توبه آدم علیه السلام در آن مکان.

۲- بجهت اینکه هر که در آنجـا قسم بخورد، تعجیل می باشـد در عقوبتِ (۶) ۸۴۹ آن، و انحطام (۷) ۸۵۰ و انکسار (۸) ۸۵۱ بهم می رساند.

۳- بجهت اینکه دیوارش شکسته و در تعمیر، با بنای بیت مساوی نشده، و بنا در خارج بیت مانده.

۱- - اقبال: روی به چیزی آوردن، نقیض ادبار. لغت نامه.

۲- - بحار ۷/ ۳۳۹ ب ۱۷ ح ۳۴ و ۵۷/ ۱۰ ب ۲۹ ذیل ح ۱۱؛ و با اندکی تغییر در: وسایل ۱۳/ ۳۴۰ ب ۲۲ ح ۱۷۸۹۷؛ بحار ۹۶/ ۲۲۲ ب ۴۰ ح ۱۶؛ علل الشرائع ۲/ ۴۲۸ ب ۱۶۳ ح ۱.

۳- - تَحدید خانه و زمین: حدودِ آن را تعیین کردن. لغت نامه.

۴- - مستدرک ۳/ ۴۲۲ ب ۴۲ ح ۳۹۱۶- ۱؛ بحار ۹۶/ ۲۳۰ ب ۴۱ ح ۴؛ فقه الرضا علیه السلام/ ۲۲۲ ب ۳۱.

۵- - معنای «حَطم»، توسط مؤلف کتاب در سطرهای زیرین شرح داده شده است. م.

۶- - عُقوبَت: شنکنج و عذاب و جزای کار بد و گناه. لغت نامه.

۷- - انحِطام: شکسته گردیدن، شکسته شدن. لغت نامه.

۸- - انکِسار: شکسته شدن، شکستگی. لغت نامه.

۴- تسمیه شدن حجرالاسود با رکن حطیم، از موضوعات جاهلیّت است که عادت ایشان چنین بود وقتی که با یکدیگر تحالف (۱) ۸۵۲ می کردند و حطم می کردند؛ یعنی می انداختند نملین یا تازیانه یا قوسی بسوی حجرالاسود، و این کار قبیح را علامتِ محکم کردن قسمهای خود قرار داده بودند.

منقول است که: سالی هشام بن عبدالملک در حجّ بود، و بجهت ازدحامِ (۲) ۸۵۳ ناس، هر چند سعی نمود که استلام حَجَر نماید ممکن نشد. همینکه حضرت سجّاد علیه السلام آمد، مخلوقات از حَجَر دست برداشته به آن حضرت راه دادند تا اینکه استلام نمود، و نماند در نزد حجرالاسود کسی غیر از آن حضرت (که بجهت احترام، همه کنار شدند)، پس هشام این را دیده به غضب آمد و گفت: کیست این مرد که این قدر احترامش نمودند؟

پس فرزدقِ شاعر از میان مردم نزدیک آمده، باب محبّت را با زبان خود گشوده گفت:

هذَا الَّذی تَعْرِفُ الْبَطحاءُ وَطْأَتَهُ وَ البَیتُ یَعرِفُهُ وَ الحِلُّ وَ الْحَرَمُ

هذَا ابْنُ خَیرِ عِبادِ اللَّهِ کُلِّهِمُ هذَا التَّقِیُّ النَّقِیُّ الطّاهِرُ العَلَمُ

یَکادُ یُمْسِکُهُ عِرفانُ راحَتِهِ رُکْنُ الحَطیمِ إذا ما جاءَ یَسْتَلِمُ (۳) ۸۵۴

تبصره: بعضی از علما فرموده اند که: سزاوار است تصوّر اینکه بدرستی که بیت اللّه در مقابل عرش است در دنیا و آخرت، و بیت به منزله مردی است که رویش به مردم باشد، و روی بیت، آن طرفی است که در کعبه است، و در، واقع شده میان حجرالاسود و رکن شامی؛ پس زمانی که انسان از طرف در رو به بیت کند، مقام ابراهیم و رکن شامی بر یمین او واقع شود، و حجرالاسود و رکن یمانی در یسار او. پس زمانی که فرض شود بیت، انسانِ مواجه، این نسبت برعکس می شود، پس یمینِ او، یسار ما، و یسارِ او، یمین

۱- - تَحالُف: با هم عهد و پیمان بستن. لغت نامه.

۲- - ازدِحام: انبوهی کردن بر، هجوم و انبوهی کردن. لغت نامه.

۳- - این حکایت با تغییراتی در منابع بسیاری نقل شده است که به نزدیکترین آنها به نقل این کتاب اشاره می گردد: بحار ۴۶ / ۱۲۴ ب ۸ ح ۱۷؛ الاختصاص/ ۱۹۱؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۲۴۴؛ رجال الکشی/ ۱۲۹ ح ۲۰۷؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۹۹؛ کشف الغمّه ۲/ ۷۹؛ المناقب ۴/ ۱۶۹ فصل فی سیادته علیه السلام.

ما باشد؛ و امام علیه السلام فرموده است که: عرش خدا اقبال کننده است (۱) ۸۵۵؛ پس، از این حدیث معلوم شد که افضل ارکان، رکن حجر و رکن یمانی است.

و مروی است که: رکن یمانی دری است از درهای بهشت؛ نبسته است او را حقّ تعالی از زمانی که گشاده است (۲) ۸۵۶. و در روایت دیگر صادق علیه السلام فرموده که: رکن یمانی، درِ ما است به بهشت، که از او داخل جنّت می شویم (۳) ۸۵۷. و در روایت دیگر، أبی أسامه گوید که: با حضرت صادق علیه السلام طواف می کردیم، آن حضرت چون به حجرالاسود می رسید او را استلام و بوسه می کرد، ولکن رکن یمانی را بغل می کرد، عرض کردم: فدای تو شوم! حجر را با دست مسح کرده ولیکن یمانی را بغل می گیری؟ فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هیچ وقت به رکن یمانی نیامدم مگر اینکه دیدم که جبرئیل بر من سبقت کرده آن را بغل کرد (۴) ۸۵۸.

و أیضاً ابوالفرج سندی گوید که: با حضرت صادق علیه السلام طواف می کردم، حضرت فرمود: حرمت کدام یکی از ارکان کعبه بزرگتر است؟ گفتم: فدایت شوم! تو اعلمی به این از من! پس دوباره سؤال فرمود، عرض کردم: درون کعبه، پس حضرت فرمود: رکن یمانی در بابی واقع شده از ابواب جنّت که همان باب مفتوح است به دوستان و محبّان آل محمّد صلی الله علیه و آله و مسدود است از غیرشان، و هیچ مؤمنی نمی شود که آنجا دعا کند مگر آنکه دعایش صعود می نماید تا اینکه می رسد به عرش الهی، و نمی باشد مابین دعای او و خلّاق احدیّت حجاب و حایلی (۵) ۸۵۹.

۱- - به این منابع مراجعه شود: بحار ۷/ ۳۳۹ ب ۱۷ ح ۳۴ و ۵۷/ ۱۰ ب ۲۹ ذیل ح ۱۱؛ و با اندکی تغییر در: وسایل ۱۳/ ۳۴۰ ب ۲۲ ح ۱۷۸۹۷؛ بحار ۹۶/ ۲۲۲ ب ۴۰ ح ۱۶؛ علل الشرائع ۲/ ۴۲۸ ب ۱۶۳ ح ۱.

۲- - کافی ۴/ ۴۰۹ باب الطواف ح ۱۳؛ وسایل ۱۳/ ۳۴۲ ب ۲۳ ح ۱۷۹۰۳.

۳- - کافی ۴/ ۴۰۹ باب الطواف ح ۱۳؛ الفقیه ۲/ ۲۰۸ باب فضائل الحج ح ۲۱۶۰؛ وسایل ۱۳/ ۳۳۹ ب ۲۲ ح ۱۷۸۹۱.

۴- - کافی ۴/ ۴۰۹ باب الطواف ح ۱۰؛ وسایل ۱۳/ ۳۳۸ ب ۲۲ ح ۱۷۸۸۸.

۵- - کافی ۴/ ۴۰۹ باب الطواف ح ۱۵؛ التهذیب ۵/ ۱۰۶ ب ۹ ح ۱۶؛ وسایل ۱۳/ ۳۴۲ ب ۲۳ ح ۱۷۹۰۵.

ابن سنان گوید که: حضرت رضا علیه السلام فرمود که: جمیع بادها که در دنیا می وزد، آنها بیرون می آید از رکن شامی (۱) ۸۶۰. و در روایت دیگر، عَرْزَمی گوید که: در حِجر اسماعیل (۲) ۸۶۱، در زیر میزاب (۳) ۸۶۲ رحمت، خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و مردی با یک مرد دیگر مخاصمه می کرد، یکی از آنها به دیگری می گفت: و اللّه تو نمی دانی که از کجا می وزد بادها، چون اصرار در سؤال کرد و از آن مرد جوابی نشد، پس حضرت رو به سائل کرده فرمود: آیا تو می دانی که باد از کجا می وزد؟ گفت: نمی دانم، ولکن از مردم، مختلف و جور بِجور می شنوم، عَرزَمی گوید: من از آن حضرت سؤال کردم، فرمود: بدرستی که باد محبوس است در زیر رکن شامی، پس زمانی که خدا بخواهد که آن باد را فرستد، بیرون می آورد او را و می گرداند او را صبا و یا دبور و یا جنوب و یا شمال. و فرمود: از علامت این است اینکه می بینی این رکن را همیشه حرکت کننده و در زمستان و تابستان و در شب و روز (۴) ۸۶۳.

بیان: فرمایش اینکه «باد محبوس است در تحت رکن شامی»، محتمل است که کنایه باشد از قیام ملائکه که موکّل است بر بادها، در همان رکن در زمان حرکت دادن باد؛ چنانچه این مضمون در اخبار دیگر وارد شده که چهار نفر ملک موکّلند به چهار قسم باد؛ و وقتی که اراده خداوندی بر وزیدن هر کدام از آن بادها شد، آن ملکها می آیند بر رکن شامی و آنجا بر بالهای خود حرکت می دهند و اسماء این ملکها، همان اسماء بادها است: صَبا (۵) ۸۶۴ و دَبور (۶) ۸۶۵ و جنوب و شمال؛ و شاید که مراد از «حرکت رکن شامی» همان حرکت استارِ (۷) ۸۶۶ آن رکن باشد دائماً.

۱- - بحار ۵۴/ ۶۴ تحقیق فی دفع شبهه ح ۳۸ و ۹۶/ ۵۷ ب ۵ ح ۱۱؛ علل الشرائع ۲/ ۳۹۶ ب ۱۳۴ ح ۱.

۲- - حجر اسماعیل: گرداگرد کعبه اندرون حطیم از سوی شمال، مصطبه ای را گویند که دیواری بر آن محیط به دور رکن عراقی شامی، و گویند قبر هاجر مادر اسماعیل بدانجاست. لغت نامه.

۳- - میزاب: آبریز و ناودان و آبگذر و آبراهه. لغت نامه.

۴- - کافی ۸/ ۲۷۱ ح ۴۰۱؛ بحار ۵۷/ ۸ ب ۲۹ ح ۷؛ علل الشرائع ۲/ ۴۴۸ ب ۲۰۰ ح ۱؛ معانی الاخبار/ ۳۸۴ باب نوادر المعانی ح ۱۶.

۵- - صبا: باد مشرق. لغت نامه.

۶- - دَبور: خلاف صبا، باد مغرب. لغت نامه.

۷- - استار: پرده ها. لغت نامه.

فایده: به سند معتبر وارد شده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در طواف به رکن غربی (۱) ۸۶۷ رسید از آن گذشت، آن رکن به سخن آمده و گفت: یا رسول اللّه، آیا من رکنی از ارکان خانه خدای تو نیستم؟ چرا دست مبارک خود را به من نمی رسانی؟ پس حضرت نزد آن رکن رفت و فرمود که: سلام بر تو باد، ساکت شو که تو را متروک نخواهم کرد (۲) ۸۶۸.

و مفسّرین از روی اخبار فرموده اند که: اگر باران از ناحیه یمانی آید فراخی و ارزانی در جانب یمن پیدا شود، و اگر از طرف رکن شامی آید فراخی در شام پیدا شود، و زمانی که تمام بیت را فراگرفت فراخی در جمیع بُلدان (۳) ۸۶۹ شود.

تکمیل: بدان که تقسیم ارکان اربعه بیت اللّه به مذاهب اربعه در تاریخ سیصد سال بعد از تاریخ وفات نبوی و در زمان سلطنت خلفای عبّاسیّه شده؛ نه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و نه خلفای راشدین و نه ائمّه اربعه (۴) ۸۷۰ حکم به این تقسیم نموده اند، و نه توصیه و سفارش به امّت کرده اند این جور صلاح بینی (۵) ۸۷۱ را؛ و این از باب کُلٌّ یَجُرُّ النّارَ إلی قُرصَتِهِ (۶) ۸۷۲ می باشد (و این، ضرب المثل است در عرب که «هر کس آتش را به طرف قرص نان خود می کشد»)؛ ی تِلْکَ إِذاً قِسْمَهٌ ضِیزی ی (۷) ۸۷۳.

لطیفه: گویند که: آقا جمال مرحوم، یکی از اولاد علمای معتبرین اصفهان بود، و خودش بغایت شوخ و ظریف بود؛ روزی شنید که دو نفر از علمای اصفهان در تولیت

۱- – متن عربی.

۲- – وسایل ۱۳/ ۳۴۱ ب ۲۲ ح ۱۷۸۹۹؛ مستدرک ۹/ ۳۹۰ ب ۱۶ ح ۱۱۱۴۹- ۳؛ بحار ۹۶/ ۲۲۲ ب ۴۰ ح ۱۸؛ بصائرالدرجات/ ۵۰۳ ب ۱۷ ح ۴؛ الخرائج ۲/ ۴۹۴ فصل فی اعلام؛ علل الشرائع ۲/ ۴۲۹ ب ۱۶۳ ح ۳.

۳- – بُلدان: جمع بَلَد، شهرها. لغت نامه.

۴- – مُراد از ائمّه اربعه، «ابوحنیفه» و «مالک بن انس» و «احمد حنبل» و «محمّد بن ادریس شافعی»، ائمّه مذاهب چهارگانه اهل سنّت است. م.

۵- – صَلاح بینی: خیرخواهی، مصلحت جویی. لغت نامه.

۶- – هرکسی آتش را بسوی نان خود می کشد! م.

۷- – نجم/ ۲۲.

مسـجدی مشاجره و مجادله نموده، بالاخره انجام کار را به صـلح گذاشـته اند، بنّایی آورده مسجد را از وسط دیوار کشیده، هر یک متصـرّف نصـفی شدنـد، آقا جمال، بنا به رسم ولایت، یک نفر را که شال عزا به گردن انداخته و سوار اسب شده، بجهت بزرگی شـهر، در کوچه و بازار خبر و اعلان مردم را به اهل شـهر می رساند، امر کرد که: خبر ده به اهل شـهر که آقا جمال در فلان مسـجد اقامه تعزیه دارد، حاضر بشوید. علما و اکابر (۱) ۸۷۴ و کسـبه در مسجد حاضر شده بعد از قرائت فاتحه و تعزیه و تسلّیه و صـرف قلیـان و چـای، سؤال کردنـد از آقـا که: این چه بنـا، و عزاداری برای کیست؟ (بخیـال ایشـان که یکی از اکابر علمای سایر بلاد وفات نموده)، آقا جمال فرمود که: خداونـد عالم مرحوم شـده و دار بقا را اختیار فرموده! این مجلس، مجلسِ تعزیه مرحوم خدا است!! همه تعجّب کرده گفتند: آقا این چه فرمایش است؟! فرمود: اگر خدا نمرده پس چرا خانه او را تقسیم نموده اند مثل متروکات مرده؟! آن دو نفر ملّا از شـنیدن این سـخن خجالت بسـیار کشـیده دیوار را از بین مسجد برداشتند (من باب شوخی نوشته شد، امید عفو از ارباب کمال داریم).

الفصلُ السّابع عَشَر در میزاب رحمت

میزاب رحمت که ناودان رحمتش گوینـد (که آب باران بیت از آن می ریزد) و در بالای حجر اسـماعیل واقع شده؛ و آبی که از آن ریخته می شود شـفا است برای هر ناخوشـی و مرضـی؛ چنـانچه مصـادف روایت کرده است که: شخصـی از یاران ما در مکّه بیمار شد، تا آنکه به حال مرگ افتاد، به خدمت حضرت صادق علیه السلام حالِ او را عرض کردم، فرمود: اگر من بجای شما بودم از آب ناودان کعبه به او می خورانیـدم. پس ما طلب کردیم، نزد هیـچ کس نیافتیم، ناگاه ابری بلند شد و رعد و برق ظـاهر شـد و بـاران آمـد، قـدحی گرفته از آب نـاودان پر کرده، آوردم به نزد بیمار، از آن آب خورد، فی الفور شـفا یافت (۲) ۸۷۵.

۱- – اکابِر: بزرگان. لغت نامه.

۲- – کافی ۶/ ۳۸۷ بـاب فضل ماء ح ۶؛ و در منـابع ذیل از «صارم» نقل شـده است: وسایل ۲۵/ ۲۶۲ ب ۱۷ ح ۳۱۸۶۶؛ مکارم الاخلاق/ ۱۵۶ فی ماءالمیزاب.

فِي الحـديث: به سـند معتبر وارد شـده که در حجر اسـماعيل، زير ناودان رحمت، بقـدر دو ذراع تا خانه کعبه، محلّ نماز شبّر و شبير، پسران هارون عليه السلام بود (۱) ۸۷۶ (که تفسير آنها در عربی حسن و حسين است).

طاووس يمانی گويد که: شبی در مکّه در زير ناودان رحمت، سيّدِ سـجّاد عليه السلام را ديدم که دعا می کرد و می گريست، چون فـارغ شـد خـدمتش رفته گفتم: يـابن رسول اللَّه صـلی الله عليه و آله، تو را سه چيز است که بـاعث ايمنی است: فرزنـديِ رسول خـدا صـلی الله عليه و آله، و شـفاعت جدّت، و رحمت الهی؛ باعث اين همه خوف چيست؟ فرمود: «يا طاووس، فرزنديِ رسول خدا صلی الله عليه و آله ايمن نمی سازد چه خدا در قرآن می فرمايد: ی قُلْ لاأَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍی (۲) ۸۷۷، يعنی: روز قيامت نَسَبی در ميان فرزندان آدم نمی ماند. امّا شـفاعت جدّم؛ ايمن می ساخت اگر نگفته بود: ی لايَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی ی (۳) ۸۷۸، يعنی: شـفاعت نمی تواند کرد کسی را مگر به رضای خدا و اذن او. و رحمت الهی؛ وقتی موجب ايمنی بود که نمی فرمود: ی إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَريبٌ مِنَ الْمُحْسِنينَ ی (۴) ۸۷۹، و من نمی دانم که از محسنانم يا نه! چون ايمن توان بود؟! (۵) ۸۸۰ قصّه مناسـبه: گوينـد که يـک نفر مرد فقيری عريـان که در برش لباس منـدرس بود، با دو نفر از طايفه اناث وارد مسـجدالحرام شده، در زير ناودان رحمت ايستاده، به زبان خود مشغول دعا کردن شده، اين کلمات را می گفت:

دَغدَغَها فِتَندی طائل کَری بِکَندی

۱- – کافی ۴/ ۲۱۴ باب حجّ الانبياء ح ۹؛ وسايل ۵/ ۲۷۴ ب ۵۳ ح ۶۵۲۹؛ مستدرک ۳/ ۴۲۲ ب ۴۲ ح ۳۹۱۶- ۱؛ بحار ۱۳/ ۱۱ ب ۱ ح ۱۷.

۲- – مؤمنون/ ۱۰۱.

۳- – انبياء/ ۲۸.

۴- – اعراف/ ۵۶.

۵- – بحار ۴۶/ ۱۰۱ ب ۵ ح ۸۹؛ کشف الغمّه ۲/ ۱۰۸.

طابِلُ کَمُوکَموهابِیَندی یُندی یِندی

پس زمـانی که از این کلمـات فـارغ شـد نـاگـاه دیدنـد که میزاب رحمت به پیش او افتاد، خواست بردارد، خـدّام حرم ممانعت کرده از دسـتش گرفتنـد و در جـای خود نصب کردنـد، تـا اینکه این واقعه سه دفعه اتّفـاق افتـاد و احوال را به جنـاب امیر علیه السلام خبر دادند، حضرت آن کلمات را تفسیر به لسان عربی نموده فرمود:

مُستَتِرٌ بِخِرقَهٍ عَنِ الْعُری مُستَغنِیٌ عَن أکلِ أموالِ الْوَری

فَها أنَا وَ زَوجَتی وَ ابنَتی یا مَن یَری وَ لا یُری کمَا تَری

یعنی آن مرد چنین می گویـد که: خداوندا، پوشانیده ام خود را به لباس کهنه و مندرس، و خود را از عریانی حفظ نموده ام، و مسـتغنی بـوده چشـم طمع و احتیـاج از خـوردن مـال مردم پوشانیـده ام، پس ایـن مـن و این زن من و دیگری دخـتر من به این پریشانی! ای خـدایی که می بینی ولکن خودت دیده نمی شوی، احوال ما چنان است که می بینی، پس رحم نما به حال ما (۱) ۸۸۱.

الفصلُ الثّامِن عَشَـر در باب مُسـتجار §– مُستَجار: نعت مفعولی از مصدر استجاره، پناه، پناهگیر. لغت نامه. (البته در اینجا مراد موضع خاصی از کعبه است که مؤلف در سطرهای زیرین آن را توضیح داده است. م. § ۸۸۲ است

جنـاب ابراهیم علیه السـلام، زمانی که خانه کعبه را بنا کرد، دو درگاه برای او گشود، و چسـبانیده بود آنها را به زمین؛ یکی به جـانب مشـرق و دیگری به جـانب مغرب. و دری که در جـانب مغرب است، آن را مُسـتَجار می گوینـد. الآـن، همان در وجود ندارد، بجایش

۱- – نزهه الجلیس ۲/ ۳۴۶؛ لازم به ذکر است که این مطلب در «نزهه الجلیس»، در خصوص امام سـجّاد علیه السـلام نقل شده است، و در ادامه آن ذکر نموده که آن حضرت علیه السلام، پس از مرتبه سوّم فرمود: ناودان را به او دهید که خدای کعبه اش مرحمت فرموده است؛ اشـعار فوق الـذکر نیز در کتاب مـذکور به صورت زیر نقل شـده است: دقـدقها فتنـدی تبلی کرا بزنـدی طبلکموا کموهابیند یند یندی و مصرع آخر عربی به صورت «کما تَری یا من یَری و لا یُری» نقل شده است. م.

دیوار کشیده اند (همان دیواری است که مقابل در حالیّه کعبه است نزدیک به رکن یمانی).

چنانچه سابقاً ذکر شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود:

«لَوْلا قَوْمُكِ حَديثُوا عَهْدٍ بِالْإِسْلامِ لَهَدَمْتُ الْكَعْبَةَ وَ جَعَلْتُ لَهَا بابَيْنِ ... إلی آخر» (۱) ۸۸۳

یعنی: اگر نمی بود قوم تو قریب العهد به جاهلیّت و شرک و تازه مسلمان، هر آینه خراب می کردم کعبه را و داخل می کردم در آن، آنچه را که بیرون شده، و می چسبانیدم درِ آن را به زمین، و دو در بر آن قرار می دادم؛ یکی شرقی و دیگری غربی، و می رسانیدم آن را به اساس ابراهیم علیه السلام؛ انتهی.

وجه تسمیه: همان در و حایط (۲) ۸۸۴ را که مستجار می گویند بجهت این است که در آنجا امان می طلبند از خدا و پناه می برند بر او از آتش جهنّم.

مروی است که چون آدم علیه السلام طواف کرد و به مستجار رسید، جبرئیل گفت که: یا آدم، در اینجا اقرار به گناه خود بکن؛ پس آدم علیه السلام گفت: خداوندا، هر عمل کننده ای را مزدی هست، مزد عمل من چیست؟ حقّ تعالی وحی نمود که: یا آدم، هر که از فرزندان تو به این مکان بیاید و اقرار به گناهان خود بکند، او را می آمرزم (۳) ۸۸۵.

و مستحبّ است به طواف کننده، در شوط هفتم، التزام مستجار؛ و التزام آن عبارتست از آنکه دستها را گشاده بر آن پهن نماید، و شکم و روی خود را بر آن بچسباند، و باید قصد آدمی در وقت بوسیدن ارکان و چسبانیدن خود به مستجار، طلب قرب باشد به صاحب خانه، و امید داشتن به اینکه به این وسیله بدن او از آتش جهنّم محفوظ ماند.

ولادت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام

کرامه: در حدیث است که عبّاس بن عبدالمطّلب با یزید بن قعنب و جماعتی از

۱- - (با اندکی تغییر) منهاج الکرامه/ ۱۵؛ العمده/ ۳۱۵ و همان/ ۳۱۷ ح ۵۳۲؛ کشف الخفاء ۲۱۵/ ۲.

۲- - حایِط: دیوار. لغت نامه.

۳- - مستدرک ۹/ ۳۹۲ ب ۱۹ ح ۱۱۱۵۵- ۲؛ بحار ۱۱/ ۱۷۹ ب ۳ ح ۲۹ و ۹۶/ ۲۰۳ ب ۳۶ ح ۱۳؛ قصص راوندی/ ۴۷ ف ۳ ح ۱۴.

قریش، نزدیک خانه کعبه نشسته بودند، یزید گوید که: دیدم فاطمه بنت أسد بن هاشم، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، وارد مسجدالحرام شده، طواف خانه نمود. در این اثنا، اثر وضع حمل بر او ظاهر شده، مجال بیرون رفتن از مسجد نیافت، پس روی نیاز به درگاه الهی برداشته گفت: ای صاحب خانه و ای معبود یگانه! ایمان دارم به تو و به نبوّت رسولان تو، و در عقاید دینیّه تابع جدّ خود ابراهیم خلیلم؛ به حقّ این خانه و به حقّ فرزندی که در شکم من امانتی است از تو و با من صحبت داشته، مونس من بود، که این ولادت را بر من آسان کنی. یزید گوید: چون دعای فاطمه تمام شد دیدم فی الفور پشت خانه کعبه منشقّ (۱) ۸۸۶ گردید، هاتفی ندا داد که: ای فاطمه، بیا به درون خانه! فاطمه به درون خانه کعبه رفت و از چشم ما غایب شد، و دیوار باز آمد به مرتبه ای که اثر شکاف ننمود. بعد از ملاحظه این امر غریب، حضّار خواستند در کعبه را بگشایند، کلید کعبه را آورده هرچند سعی کردند فتح الباب ممکن نشد، پس دانستیم که در آن سرّی است از اسرار الهی، و از حکمتی خالی نیست؛ پس بماند در خانه کعبه سه روز، و در همین سه روز، اهل مکّه، زن و مرد، در کوچه و بازارها و خانه ها این صحبت را می کردند، چون روز چهارم شد، دیدیم که دیوار کعبه از همان موضع اوّل که شکافته بود دوباره شکافته شده، فاطمه از خانه بیرون آمده در حالتی که طفلی به روی دستش مثل ماه تابان نور جمالش عالم را روشن کرده، گرفته بود و فخر می کرد، می گفت که: به زنان عالم افزونی دارم و از جمیع آنها سابق و افضلم، از آن جهت که خلّاق عالم مرا به خانه خود درآورد و مرا از طعامها و میوه های بهشت روزی فرمود، چون فرزندم متولّد شد (به روایتی فرمود که:

چون خواستم از کعبه بیرون آیم) از هاتف ندایی شنیدم که فرمود: یا فاطمهُ سَمّیهِ علیّاً فهو علیٌّ و أنا العلیُّ الأعلی (۲) ۸۸۷، و من نام او را از نام خود مشتق کردم و غوامضِ (۳) ۸۸۸ علم

۱- – مُنشَقّ: شکافته شده و دریده. لغت نامه.

۲- – ای فاطمه، او را علی نام بگذار، که او علی است و من علیِ بلندمرتبه. م.

۳- – غَوامِض: جمع غامِضَه: پوشیدگیهای کلام و معانی باریک. لغت نامه.

خود به او کرامت نمودم، و او در این خانه کسر اصنام خواهد کرد، و اذان خواهد گفت، و تقدیس و تمجید می کند ما را؛ فَطوبى لِمَن أحبَّهُ و ويلٌ لمَن عصاهُ و أبغضَهُ (۱) ۸۸۹، یعنی:

مرحبا و گوارا باد به کسی که دوست دارد او را، و اطاعت او نماید، و وای بحال کسی که او را دشمن دارد و از اطاعت او بیرون رود.

به روایتی: چون چشم ابوطالب به فرزند خود افتاد، امیر علیه السلام گفت: السّلام علیكَ یا أبه و رحمه اللَّه و بركاته. و به روایت دیگر: چون امیر علیه السلام از مادر متولّد شد، چشمهای مبارکش را باز نکرد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که امیر علیه السلام متولّد شده، آمد به دیدن او، قنداقه او را در بغل گرفت، فوراً آن حضرت چشم گشوده به جمال رسول خدا صلی الله علیه و آله خندید و اظهار شوق کرده عرض نمود: السّلام علیكَ یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و رحمه اللَّه و برکاته (۲) ۸۹۰.

الفصلُ التّاسِع عَشَر در استارِ کعبه است

به سند معتبر، مروی است که: زن دوّمی اسماعیل علیه السلام به اسماعیل علیه السلام گفت: آیا بر این دو درگاه دو پرده بیاویزم: یکی از این جانب و دیگری از آن جانب؟ فرمود: بلی.

پس دو پرده ساختند که طول آنها دوازده ذراع بود، و بر آن درها آویختند. پس آن زن را پرده ها خوش آمده، به آن حضرت گفت که: اذن ده برای کعبه جامه ای ببافم که تمامی کعبه را بپوشد که این سنگها بد نما است. اسماعیل علیه السلام اذن داد؛ آن زن عاقله بسرعت متوجّه شد و پشم بسیاری فرستاد میان قبیله خود که آنها را برای او بریسند (و از آن

۱- بحار ۳۵/ ۳۵ ب ۱ ح ۳۷؛ امالی طوسی/ ۷۰۶ س ۴۲ ح ۱۵۱۱- ۱؛ و با اندکی تغییر در: بحار ۳۵/ ۸ ب ۱ ح ۱۱؛ ارشادالقلوب ۲/ ۲۱۱ الجزءالثانی؛ امالی صدوق س ۲۷ ح ۹؛ بشاره المصطفی صلی الله علیه و آله/ ۷؛ روضهالواعظین ۱/ ۷۶ مجلس فی ذکر مولد امیرالمؤمنین علیه السلام؛ علل الشرائع ۱/ ۱۳۵ ب ۱۱۶ ح ۳؛ کشف الغمّه ۱/ ۶۰ ذکرالامام؛ کشف الیقین/ ۱۷ ف ۲؛ معانی الاخبار/ ۶۲ باب معانی اسماء ح ۱۰.

۲- - بحار ۳۵/ ۳۵ ب ۱ ح ۳۷؛ امالی طوسی/ ۷۰۶ س ۴۲ ح ۱۵۱۱- ۱.

روز این عادت میان زنان به هم رسید که از یکدیگر مدد می طلبند)، پس بسرعت کار می کرد و یاری از قبیله و آشنایان می طلبید، و از هر طرفی که فارغ می شد پوشش آن را می آویخت. پس چون موسم حجّ شد، یک طرف مانده بود که جامه اش را تمام نکرده بود، به اسماعیل علیه السلام گفت: چه کنم که جامه اش تمام نشده! پس برای آن طرف از برگ خرما جامه ای ترتیب داد و آن را آویخت، چون موسم حجّ رسید، عرب بسیار آمدند بر وجهی که پیشتر (۱) ۸۹۱ چنان نمی آمدند، و امری چند مشاهده کردند که ایشان را خوش آمد، پس گفتند که سزاوار نیست که برای عمارت کننده این خانه هدیه نیاوریم، پس از آن روز، هدیه برای کعبه مقرّر شد، پس هر قبیله از قبایل عرب هدیه برای خانه آوردند از زر و چیزهای دیگر، تا آنکه مال بسیاری جمع شد، پس آن خَصَفِ (۲) ۸۹۲ خرما را برداشتند و جامه کعبه را تمام کردند و به دور کعبه آویختند (۳) ۸۹۳.

و مروی است که اوّل، رنگ جامه کعبه سبز بود، بعد، به وحی الهی، ابراهیم علیه السلام رنگ او را سیاه کرد.

فِی الحدیث: اوّل کسی که خانه کعبه را جامه ترتیب داد، سلیمان علیه السلام بود که جامه های مصری سفید بر کعبه پوشانید (۴) ۸۹۴.

و در حدیث دیگر: سلیمان علیه السلام به حجّ خانه کعبه رفت با جنّیان و آدمیان و مرغان بر روی هوا؛ و به کعبه جامه های قباطی (۵) ۸۹۵ پوشانید (۶) ۸۹۶.

و وجه جمع و موافقت خبر اوّل با این دو حدیث آن است که شاید مقصود آن باشد که بعد از اسماعیل علیه السلام جامه کعبه مندرس و یا متروک شده باشد، بعد از آن سلیمان علیه السلام

۱- - عبارت متن «بیشتر». م.

۲- - خَصَف: جمع خَصَفَه؛ خَصَفَه: زنبیل که از برگ خرما سازند برای نهادن خرما. لغت نامه.

۳- - کافی ۴/ ۲۰۲ باب حجّ ابراهیم ح ۳؛ الفقیه ۲/ ۲۳۲ نکت فی حجّ الانبیاء ح ۲۲۸۲؛ وسایل ۱۳/ ۲۱۰ ب ۱۱ ح ۱۷۵۸۲؛ بحار ۱۲/ ۹۳ ب ۵ ح ۵؛ علل الشرائع ۲/ ۵۸۷ ب ۳۸۵ ح ۳۲؛ قصص جزائری/ ۱۲۱ ف ۴.

۴- - بحار ۱۴/ ۷۵ ب ۵ ح ۲۰؛ قصص جزائری/ ۳۶۲ ف ۱.

۵- - عبارت متن «قبطی». م.

۶- - کافی ۴/ ۲۱۳ باب حجّ الانبیاء ح ۶؛ الفقیه ۲/ ۲۳۵ نکت فی حجّ الانبیاء ح ۲۲۸۵؛ وسایل ۱۳/ ۲۰۷ ب ۱۰ ح ۱۷۵۷۶؛ بحار ۱۴/ ۷۵ ب ۵ ح ۱۹؛ قصص جزائری/ ۳۶۲ ف ۱.

مجدّداً ترتیب داده، و بعد از سلیمان علیه السلام مستقرّ و مستمرّ شده، لذا نسبت به آن حضرت داده می شود به سبب انقطاع طریقه اوّلیّه در بین اسماعیل و سلیمان علیهما السلام.

و جامه کعبه را از ابریشم سیاه کردن، از مخترعات تبّع حمیری است که از تابعه یمن است و پیشتر (۱) ۸۹۷ از آن، جامه کعبه از لیفِ خرما (۲) ۸۹۸ بوده؛ و آن کسی است همان که خواهر خود را به معد بن عدنان داد، و همین معد، پشت دهمی از اولاد ابراهیم علیه السلام است، و جدّ هجدهم رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و هفتصد سال قبل از نبوّت و ظهور آن حضرت به وی ایمان آورده، و او پادشاه عادل و شجاعی بود و بر طریقه موسی علیه السلام می بود، و مدینه را او مَعمور کرد (۳) ۸۹۹ چنانچه در فصل مدینه ذکر خواهد شد ان شاءاللّه تعالی (۴) ۹۰۰.

و احوالات تبّع که استارِ (۵) ۹۰۱ کعبه را ترتیب داد، از قراری که ارباب تواریخ و سیر ضبط نموده اند، به طریق اجمال این است که:

حمیر بن وردع یا اسعد بن ایّوب حمیری نام داشت، و ملقّب به تبّع؛ و از عَظائِم (۶) ۹۰۲ ملوک یمن است، به رفت جاه و کثرت ممالک از سلاطین زمین ممتاز بود، با یک صد و سی و سه هزار سواره و یک صد و سیزده هزار پیاده، به رسم جهانگیری و کشور ستانی عرصه جهان را پیمودن گرفت، و او را وزرای بسیار بود (از جمله عمیار که بزرگترین و زیرکترین وزرا بود و از حکمای نامدار و علمای عالی مقدار)، چهار هزار نفر اختیار نمود، چون با همین لشکر به نواحی مکّه رسید، ساکنان مکّه به لوازم خدمت او نپرداختند، و شرایط تعظیم بجا نیاوردند، ملک را تکبّر ایشان مبغوض افتاد، عمیار را که وزیر خاص بود به مشاورت طلبیده از اهل مکّه شکایت بسیار نمود و سبب این فعل ناملایم را پرسید، وزیر گفت که اعراب را جهالت غریزیست و سبب تکبر، قرب جوار

۱- – عبارت متن «بیشتر». م.

۲- – لیف خرما: چیزی باشد که از پوست خرما سازند به جهت کفش و موزه و ساغری و .... لغت نامه.

۳- – مَعمور کردن: آباد کردن و اصلاح کردن و ...، مسکون نمودن. لغت نامه.

۴- – جهت آگاهی به فصل ۳۵ همین کتاب مراجعه شود. م.

۵- – استار: پرده ها. لغت نامه.

۶- – عَظائم: جمع عَظیمَه: بزرگان. م.

این خـانه بزرگوار است، تبّع به تخریب کعبه امر نمود و به قتـل رجـال و سَبی (۱) ۹۰۳ ذَراری (۲) ۹۰۴ اهل مکّه جازم شد. به مجرّد این نیّت، حقّ تعالی صـداعی بر وی گماشت بغایت (۳) ۹۰۵ صعب (۴) ۹۰۶، بمثابه ای (۵) ۹۰۷ که از چشم و گوش و بینی و دهـان او فسـاد روان شـد، و تعفّن آن فساد بمرتبه ای بود که هیـچ کس را تحمّل یک ساعت مصاحبت ملک نبود (و به روایت دیگر، مبتلاـ به مرض فالِج (۶) ۹۰۸ گشت، و به روایـتی چشـمهای او کور شـد و دیـده هـای او به رویش فرو ریخت؛ احتمال دارد که به همه این امراض مبتلا شده باشد)، الحاصل: ملک وزیر را گفت که حکما و اطبّا را حاضر سازد، پس اطبّا به معالجه او کوشیدند، سعی ایشان فایده نداد، تبّع به غایت تنگ دل شد، یکی از آن حکما که دیده دلش به حقایق امور بینا بود به وزیر گفت که اگر ملـک مـافی الضّـمیر خود را بـا من تقریر نمایـد و آنچه از وی پرسـیدم پوشـیده نـدارد معالجه این مرض ممکن و میسّـر گردد. وزیر از این سـخن مسـرور شـده بـا تمـام امرا به ملازمت پادشاه آمدنـد و حکایت را به ملک رسانیدنـد، مقبول طبع افتـاد. چون خلوت نمود، حکیم در تشـخیص مرض از ملک سـئوالها می کرد و سـخن به آنجا رسـید که: از امر این خانه تو را چیزی به خاطر رسیده؟ ملک خیال خود را به وی اظهار کرد، حکیم گفت: سبب این مرض همین اندیشه بوده، بدان ای پادشاه که صاحب این بیت عالم السرّ والخفیّات (۷) ۹۰۹ است، این اندیشه را از دل بیرون کن تا به خیر

۱- – سَبی: عدو را برده کردن، غالباً «اسر» مخصوص مردان و «سبی» مخصوص زنان است. لغت نامه.

۲- – ذَراری: فرزندان، زنان. لغت نامه.

۳- – بِغایَت: بنهایت و بسیار و بی اندازه. ل. د.

۴- – صَعب: دشوار. لغت نامه.

۵- – بِمَثابَه: بدرجه ای، بمرتبه. لغت نامه.

۶- – فالِج: سست و فروهشته شدنِ نصف بدن. لغت نامه.

۷- – عالِمُ السّرِّ وَ الخَفِیّات: آگاه بر اسرار و امور پنهانی، خداوند علیم. م.

دنیا و آخرت برسی. ملک این اندیشه را از دل بیرون کرد و مصمّم گردید به رعایت نقبا و حاجیان آستان؛ فی الفور مرضش رفع شد، و هنوز حکیم در صحبت با ملک بود که از آن علّت اثری باقی نماند، پس در تعظیم و احترام خانه مبالغه بسیار کرد و از علما و دانایان، طریقه داخل شدن و زیارت حرم محترم و مناسک را تعلیم گرفت و طواف خانه را به خضوع و خشوع تمام به عمل آورد، و از برای ساکنان حرم و حاجیان و کلیدداران و نقیبان ضیافت شاهانه ترتیب داد، چنانچه اهل خانه، از خاصّ و عامّ و غنی و فقیر و وَضیع (۱) ۹۱۰ و شریف، بهره وافر اخذ نمودند، و بجای آب شربت عسل در قدحهای ایشان نمودند، در همان شب به خوابش نمودند که: چنانچه خدمه آستان ما را و ساکنان حرم ما را احترام و نوازش نمودی، باید خانه ما را نیز محترم داری، سر تا پا جامه اش بپوشان. عَلَی الصّباح (۲) ۹۱۱ فرمود تا از حصیر جامه ای ساختند و در کعبه پوشانیدند، شبِ دیگر باز در واقِعَه (۳) ۹۱۲ نمودند (۴) ۹۱۳ که: این جامه نه در خور قابلیّت و اندازه قامت این مکان است؛ جامه از این بهتر ترتیب کن. روز دیگر جامه از آن بهتر از مَعافِر (۵) ۹۱۴ (که در عرب شایع است) به کعبه پوشانیدند. شب سیُّم باز در واقعه گفتند که این جامه هم شایسته نیست؛ از این جامه بهتر و از این خلعت زیباتر بپوشان. روز سیُّم امر نمود تا به هفت جامه از حریر و برد یمانی کعبه را مُلتَبس (۶) ۹۱۵ نمودند (و این سنّت سَنیَّه (۷) ۹۱۶ و التزام این عطیّه (۸) ۹۱۷، الی یومِنا هذا (۹) ۹۱۸، از آن ملک بزرگوار یادگار مانده)، بعد از آن بفرمود تا بُتان را از کعبه بیرون انداختند و زنان حایض و نفسا را از داخل شدن منع کردند، و مقرّر نمود که مِن بعد دیوارهای حرم محترم را به خونِ قربانها مُلَطّخ (۱۰) ۹۱۹ نگردانند (چنانچه رسم آن زمان بود)، و فرمود تا دری ساختند و بر کعبه نصب نمودند و کلید او را به ایشان تسلیم نموده و از آنجا متوجّه مدینه شد (۱۱) ۹۲۰.

تبصره: سزاوار است بر حاجّ که: چنگ به دامن خانه کعبه بزند و نیّت آن کند که دست بر دامن خدا آویخته و طلب مغفرت و امان می کند (مثل مقصّری که دست به دامن بزرگی زند) و چنان قصد کند که: دیگر مرا غیر تو ملجأ و پناهی نیست، و بجز عفو و کرم

۱- – وَضیع: فرومایه و ناکس. لغت نامه.

۲- – عَلَی الصَّباح: بامداد، صبحگاهان. لغت نامه.

۳- – واقِعَه: خواب. لغت نامه.

۴- – در عالم رؤیا به او گفتند. م.

۵- – مَعافِر: نام قبیله ای است در یمن، و جامه های مَعافری منسوب بدان است. لغت نامه.

۶- – مُلتَبَس: پوشیده شده. لغت نامه.

۷- – سَنیّه: مؤنث سَنِیّ، رفیع، بلند، گران قدر. م.

۸- – عَطیّه: جایزه، انعام، بخشش. لغت نامه.

۹- – تا این زمان ما. م.

۱۰- – مُلَطَّخ: آلوده، آغشته. لغت نامه.

۱۱- - بـا تغييرات و اختصار متن در: الفقيه ۲/ ۲۴۸ من اراد الكعبه بسوء؛ بحار ۱۵/ ۲۲۲ ب ۲ ح ۴۴؛ العددالقويّه/ ۱۱۳ نبذه من احوال الرسول؛ المناقب ۱/ ۱۵ فصل فى البشائر؛ ترجمه اخبار مكّه ۱/ ۱۱۰- ۱۰۸.

تو راه نجاتی ندارم و دست از دامن خانه تو برنمی دارم، تا مرا ببخشی و امان عطا فرمایی. چنانچه انبیای سلف و ائمّه طاهرین علیهم السلام بدین منوال سلوک نموده اند؛ از جمله محمّد حنفیّه گوید که پدرم، امیر علیه السلام، طواف می کرد ناگاه مردی را دید که متعلّق به استارِ کعبه (۱) ۹۲۱ شده می گوید: یا مَن لا یَشغلهُ سمعٌ عن سمعٍ یا مَن لا یغلّطهُ السّائلون یا مَن لا یُبرِمهُ إلحاحُ المُلحّین أذِقنی بردَ عفوِکَ وَ حلاوَهَ رحمتِک، حضرت امیر علیه السلام فرمود: این است دعای تو؟ گفت: آیا شنیدی؟ فرمود: بلی، همان شخص گفت: بخوان این دعا را بعد از هر نماز، قسم به خدای که نفس خضر در ید قدرت او است هر کسی که بخواند این دعا را بعد از هر نماز، می بخشد او را خلّاق احدیّت، اگرچه گناهانش به عدد کَواکِب (۲) ۹۲۲ آسمان و به عدد خاک و سنگ ریزه های زمین باشد، می بخشد این معاصی را سریعتر از طُرفَه العَین (۳) ۹۲۳. پس حضرت امیر علیه السلام فرمود: بدرستی که علم این نزد من است وَ اللَّهُ واسعٌ کریمٌ. پس همان مرد، که خضر علیه السلام بود، گفت: راست گفتی و اللّه یا امیرالمؤمنین:

ی وَ فَوق کلّ ذی علمٍ علیمٌ ی (۴) ۹۲۴ (۵) ۹۲۵.

بصیره: بدان که: باید مرد متمسّکِ به استار (۶) ۹۲۶، مشتبه نشده و گول نخورده، ملتفت این باشد که فیوضات و اجابات موعوده بر متمسّکین به استار، بجهت شرافت و عظم شأن آن پرده کبریایی، مطلقاً برای هر کس میسّر نمی شود، وَلَو (۷) ۹۲۷ اینکه سالها، بلکه تمام مدّت عمرش را در تعلّق و تمسّک به استار بگذراند، حبّه ای (۸) ۹۲۸ ثمره، عاید آن نمی شود مادامی که جامع شرایط آن نبوده و خود را قابل آن فیوضات ننموده باشد، چه تنها تمسّک و تعلّق استار چنین نیست، بلکه تمامی عبادات این جور است که به مطلق مُباشَرتِ (۹) ۹۲۹ صوری (۱۰) ۹۳۰، نائلِ (۱۱) ۹۳۱ مَوعوده (۱۲) ۹۳۲ آن عبادت نمی توان شد، چنانچه از جمله

۱- – استار کعبه: پرده های آن. لغت نامه.

۲- – کواکب: جمع کوکب، ستارگان، اختران. لغت نامه.

۳- – طرفه العین: به یک چشم زدن. لغت نامه.

۴- – یوسف/ ۷۶.

۵- – مستدرک ۵/ ۶۹ ب ۲۲ ح ۵۳۸۰- ۱؛ بحار ۳۹/ ۱۳۳ ب ۷۹ ح ۵؛ بحار ۸۳/ ۱ ب ۳۸ ح ۱؛ فلاح السائل/ ۱۶۷ ف ۱۹.

۶- – استار: پرده ها. لغت نامه.

۷- – ولو: اگر چه، و اگر چه. لغت نامه.

۸- – حبه: دانه، یک دانه. لغت نامه.

۹- – مباشرت: به کاری قیام کردن. لغت نامه.

۱۰- – صوری: ظاهری، مقابل معنوی. لغت نامه.

۱۱- – نائِل: رسنده، یابنده، دریافته. لغت نامه.

۱۲- – مَوعودَه: مؤنّث موعود، وعده کرده شده. م.

فاقدین شرایط اشخاصی هستند که بر انبیا و اوصیا عاقّ (۱) ۹۳۳ شده، و شمشیر طغیان و بی ادبی بر روی مبارک ایشان کشیده اند و هرچه از آثار شقاوت و بدطینتی در خمیره آنها امکان فعلیّت داشته، در حقّ اولیاءاللّٰه مضایقه نکرده اند، با همه این، خرقه تزویر و حیله را پوشیده، بخواهند با اینکه عاقّ بر اولیاءاللّٰه شده اند، از ربّ الاولیاء درکِ فیوضات موعوده نموده و در زمره اولیا باشند؛ چنانچه سعید بن مسیّب گوید که: بعد از شهادت مولایم حسین علیه السلام، به حجّ رفته و روزی مشغول طواف بودم، ناگاه مردی را دیدم که دستهای او قطع شده بود و رویش سیاه و تیره بود، و بر جامه های کعبه خود را چسبانیده می گفت: ای خداوند مکّه، پروردگار این بیت الحرام هستی، من را بیامرز، و گمان ندارم که بیامرزی اگرچه شفاعتِ من کنند جمیع سکنه آسمانها و زمینها و تمام مخلوقات تو، به سبب بزرگی گناه من. سعید گوید که: مشاهده این امر، مرا و سایر طواف کنندگان را از طواف بازداشت، و مردم دور او را گرفتند، و ما هم به نزد او اجتماع کردیم و گفتیم: وای بر تو! اگر شیطان بودی نبایست اینطور از رحمت خدا مایوس باشی، تو کیستی و گناه تو چیست؟ پس آن مرد به گریه درآمد، گفت: ای قوم، من خود به گناه خود از شما عارف تر هستم (۲) ۹۳۴. گفتیم: بگو آن گناه را که تو را مایوس کرده، گفت: بدانید که من ساربان ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام بودم در آن وقت که از مدینه بسوی عراق بیرون آمد؛ الحاصل: بیان کرد تمامی احوال خود را و گفت که بخاطر یک بند زیرجامه، دستهای مبارک آن حضرت را قطع کردم و در همان شب، به نفرین پیغمبر صلی الله علیه و آله دستهایم شل شد و صورتم سیاه گردید و به عذاب الیم دچار شدم، و الآن به نزد این خانه آمده ام که این را شفیع خود کنم و می دانم که خدا مرا نخواهد آمرزید. پس، از اهل مکّه کسی نماند مگر اینکه حکایت او را شنید و بر او لعنت نمود و همه به او گفتند که: کافی است تو را این کار که کرده ای ای لعین (۳) ۹۳۵.

۱– – عاقّ: ناخوش دارنده، آزاردهنده پدر و مادر و نافرمان. لغت نامه.

۲– – عبارت متن «هستیم». م.

۳– – بحار ۴۵/ ۳۱۶ ب ۴۶.

خلاصه آنان که در ادای وظایف عبودیّت راغبند، خوف الهی در نظر آنها واقع است از غیر آنها؛ و ایشانند که همواره از تفکّر و ملاحظه رفعت و علوّ ناحیه قدسیّه الهیّه، خودشان را در جنب آن محو، و کرده های خودشان را سبب مسئولیّت پنداشته، در طَرائفِ (۱) ۹۳۶ امکِنه (۲) ۹۳۷ و ازمِنه (۳) ۹۳۸ (که به محبوبیّت سبحانی امتیاز و تعیین دارند)، طلب مغفرت کرده تقرّب می جویند؛ چنانچه اصمعی گوید که: شبی طواف خانه کعبه می کردم، جوانی دیدم که استار کعبه را گرفته می گفت:

یا مَن یُجیبُ دعا المضطرِّ فی الظّلَم یا کاشفَ الضُّرِّ و البلوی مَعَ السّقمِ

قَد نامَ وفدُکَ حولَ البیتِ وَ انْتَبهواو أنتَ یا حیُّ یا قیّومُ لم تنمِ

أدعوکَ ربِّ حزیناً هائماً قلقاًفَارحَمْ بُکائی بِحقِّ البیتِ و الحَرَمِ

إنْ کانَ جودُک لا یرجوهُ (۴) ۹۳۹ ذو سَفَهٍ

فمَن یَجودُ علَی العاصینَ بِالکَرمِ

یعنی (۵) ۹۴۰:

ای آن کسی که اجابت می کنی دعای کسی را که در ظلمات غفلت و گناه فرومانده، و ای زایل کننده ناخوشیِ حال و بلا و رنج بنده های خود؛

بتحقیق که خفته اند کسانی که به حضرت تو آمده اند در گرد خانه کعبه و بیدار شدند، و تویی زنده و پاینده که هرگز نخفتی و نمی خوابی؛

می خوانم تو را ای پروردگارِ من اندوهگین و شوریده دار و مضطرب حال؛ پس رحم کن بر گریستن من به حقّ خانه و حرم کعبه؛

اگر سَفیهِ سبک مغزی به جود تو امید نداشته باشد پس که جود می کند بر گناه کاران، به کرَم و بزرگواری؟

۱- – طَرائِف: طرایف، جمع طریفه، چیزهای لطیف و خوش. لغت نامه.

۲- – امکِنَه: جمع مکان، جاها و عمارتها و مکانها. لغت نامه.

۳- – ازمِنَه: جمع زمان، روزگارها، زمانها. لغت نامه.

۴- – عبارت متن «لایرجون». م.

۵- – در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

بعد از این مناجات دیگر باره گفت:

ألا أَیُّها المقصودُ فی کلِّ حاجتی شکوتُ إلیکَ الضُّرَّ فَارحم شکایتی

ألا یا رجائی أنت تکشف کُربتی فهب لی ذنوبی کُلَّها وَ اقْضِ حاجتی

أتیتُ بأعمال قباح ردیّهٍو ما فی الوری عبدٌ جنی کجنایتی

أتُحرِقنی بالنارِ یا غایهَ المُنی فأینَ رجائی ثمّ أینَ مَخافتی

یعنی (۱) ۹۴۱:

ای آن کسی که بندگان در هر حاجتی رو به درگاه تو می آورند، تویی مقصود و مرجع من در جمیع حوائج؛ شکایت آوردم بسوی تو ناخوشیِ احوال خود، پس رحم فرما به شکایت من؛

ای امیدگاه من، تو زایل می کنی اندوهِ بسیار مرا؛ پس ببخشای بر من همه گناهان مرا، و روا کن حاجت من را؛

آمدم به درگاه تو، به همراه عملهای زشت و تباه، و نیست در میان خلق بنده ای به گناهکاری من؛

آیا می سوزانی من را میان آتش؟ ای نهایت آرزوهای بندگان، پس کو امیدواری من به رحمت تو، و کو ترسیدن من از غضب تو؟

آنگاه بی هوش افتاد؛ نزدیک وی رفته دیدم حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است، پس سر مبارک آن حضرت علیه السلام را به کنار گرفتم و گریه نمودم، قطره ای از اشک من بر صفحه رخسار او چکید؛ چشم باز کرد و گفت: کیست اینکه بر سر ما آمده ای؟ گفتم: بنده حقیر تو، اصمعی؛ ای سیّد من اینقدر گریه و بیتابی برای چیست؟ و از اهل بیت نبوّت و معدن رسالت! نه خدای تعالی می فرماید: ی إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراًی (۲) ۹۴۲؛ یعنی: خداوند عالم در این آیه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به پاکی یاد فرموده و تو از جمله ایشانی، پس چرا چندین گریه و زاری را از حد می بری و به فرزندیِ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مُستظهَر (۳) ۹۴۳

۱- - در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

۲- - احزاب/ ۳۳.

۳- - مُستَظهَر: پشت گرم. لغت نامه.

نمی باشی؟ حضرت فرمود: هیهات ای اصمعی! بدرستی که خدا خلق فرموده بهشت را برای کسی که فرمان او برد، اگرچه آن کس بنده حبشی باشد، و خلق کرده آتش را برای کسی که نافرمانی او کند، هرچند سیّد قرشی باشد؛ الحدیث (۱) ۹۴۴.

قصّه لطیفه: مروی است که حضرت امیر علیه السلام به مکّه آمده بود، شبی در مسجدالحرام دید که اعرابی به استار کعبه (۲) ۹۴۵ چسبیده می گوید: یا صاحبَ البیتِ! البیتُ بیتُکَ وَ الضّیفُ ضَیفُکَ وَ لِکُلِّ ضَیفٍ مِن مُضیفِهِ قِرىً فَاجعَل قِرایَ مِنکَ اللَّیلهَ المَغفِرَه؛ امیر علیه السلام به اصحاب خود فرمود: آیا می شنوید کلام این اعرابی را؟ گفتند: بلی فرمود:

خدا کریم تر است از آنکه مهمان خود را نا امید برگرداند. پس در شب دوّم، باز همان اعرابی را دید در همان رکن، به استار کعبه چسبیده می گوید: یا عزیزاً فی عزّکَ أعزّنی بعزّ عزّتکَ فی عزٍّ لا یعلمُ أحدٌ کیف هوَ أتوجّه إلیکَ وَ أتوسّلُ إلیکَ بحقِّ محمّدٍ وَ آلِ محمّدٍ علیکَ أعطنی ما لا یُعطینی أحدٌ غیرکَ. حضرت علیه السلام به اصحاب خود فرمود: این است و اللَّه اسم اکبر با زبان؟ سریانیّه، خبر داد این را به من حبیبم رسول اللَّه صلی الله علیه و آله؛ اعرابی سؤال کرد از خدا بهشت را پس عطا فرمود، و سؤال کرد خلاصی از جهنّم را پس دوزخ را بر او حرام فرمود. شب سیّم، همان اعرابی را دید که باز به استار کعبه چسبیده می گوید: یا مَن لا یَحویهِ مَکانٌ وَ لا یَخلو مِنهُ مَکانٌ أرزُقِ الأعرابیَّ أربعهَ آلاف دِرهَم.

امیر علیه السلام پیش رفته فرمود: بهشت سؤال کردی داد، و آتش جهنّم را از تو برگردانید، امشب هم چهار هزار درهم می خواهی؟ اعرابی گفت: تو کیستی؟ فرمود: أنَا علیُّ بنُ أبی طالبٍ. اعرابی، دست خود را از پرده کعبه برداشته دامن آن حضرت علیه السلام را گرفت، گفت: تویی وَ اللَّه حاجت من، و خدا با تو روا ساخته حاجت مرا. فرمود: سؤال کن یا

۱- – در منابع بسیار، این حکایت با تغییراتی تا انتهای قسمت اوّل اشعار از «اصمعی» و از آنجا تا آخر حکایت از «طاووس فقیه» و به طور جداگانه نقل شده بود، امّا در منابع ذیل، هر دو حکایت فوق الذکر، به ترتیب از «اصمعی» و «طاووس فقیه»، بلافاصله نقل شده است: بحار ۴۶/ ۸۰ ب ۸؛ المناقب ۴/ ۱۵۰ فصل فی زهده.

۲- – استارِ کعبه: پرده های آن. لغت نامه.

اعرابی و بخواه. گفت: تا حال متأهّل نشـده ام، هزار درهم بجهت مهر می خواهم و هزار درهم دیگر می خواهم که قرض خود را بـدهم، هزار درهم را خـانه بگیرم، و بـا هزار درهم گـذران نمایم. فرمود: انصاف کردی یا اعرابی (یعنی زیاد نخواسـته ای)، اینها همه لازم است، زمانی که از مکّه بیرون آمدی بیا به مدینه به خانه ما. پس اعرابی یک هفته در مکّه مانده رو بسوی مدینه عقب امیر علیه السلام دویدن گرفت، چون به مدینه آمد، می گفت:

کیست که مرا دلالت کند به خانه امیر علیه السـلام؟ اتّفاقاً حسـین علیه السلام در کوچه بود، کلام عرب را شنید، فرمود: من تو را می برم به در خانه علی علیه السلام، بیا برویم. در بین راه اعرابی پرسید:

تو پسـر کیسـتی؟ فرمود: پسـر علی علیه السـلام، گفت: مـادرت کیست؟ فرمود: امّی بنتُ رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله فـاطمهُ الزّهراء سیّدهُ نساءِ العالَمینَ علیها السلام، گفت: جدّت کیست؟ فرمود:

رسول اللَّه، محمّـدُ بنُ عبـدِاللَّه صـلی الله علیه و آله، گفت: جـدّه ات کیست؟ فرمود: خـدیجه بنتُ خویلـد علیها السـلام، گفت: برادرت کیست؟ فرمود: أبومحمّد الحسن بن علیّ علیهما السـلام، گفت: تمام شرافت دنیا و آخرت را صاحب شده ای، برو نزد پدرت و بگو عربی که در مکّه وعده کرده ای که چهار هزار درهمش بدهی آمده. چون حسین علیه السلام پدرش را خبر داد، امیر علیه السـلام به فاطمه علیها السـلام فرمود: آیا در خانه چیزی هست که اعرابی بخورد؟ گفت: نه. امیر علیه السلام سلمان را طلبیـد، فرمود: برو و همان باغ را که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بجهت من غرس نموده و من با دست خود او را آب داده ام به تجّار بفروش. سـلمان رفته، باغ را به دوازده هزار درهم فروخت امیر علیه السـلام اوّل چهار هزار درهم که وعده کرده بود به اعرابی داد و چهل درهم علاوه بجهت خرج راه عطا فرمود. پس مساکین و فقرای مـدینه خبردار شدنـد، آمدنـد خـدمت آن جناب. پس حضـرت پولها را به فقرا داد تا تمام شد. این احوال را به فاطمه علیها السلام خبر دادند که حضرت امیر علیه السلام باغ را فروخته پول آن را قبضه قبضه به مردم قسـمت نمود تا اینکه با حضـرت علیه السلام یک درهم نماند، آمد به خانه فاطمه علیها السلام گفت: یابن عمّ، باغ را فروختی؟

فرمود: بلی. پرسـید: چه کردی پول آن را؟ فرمود: فقرا خبردار شده آمدند، حیا کردم که آنها را به ذلّت سؤال مبتلا کنم، پیش از سؤال، پولها را دادم تا تمام شد. جناب فاطمه علیها السلام گفت: یاعلی، من گرسنه و دو پسرم گرسنه است، و تو هم مثل ما گرسنه ای! پس فاطمه علیها السلام این را گفته، (از روی مصلحت که در نزد خود بود) دامن امیر علیه السلام را گرفت.

پس امیر علیه السلام فرمود: یا فاطمه، رها کن مرا، گفت: رها نمی کنم مگر اینکه پدرم باید از این مقدّمه خبردار شود. پس جبرئیل نازل شده گفت: یا محمّد، خدا سلام می رساند بر تو و می فرماید که بر علی علیه السلام از من سلام کن و به فاطمه علیها السلام بگو که حقّ نداری از دامن او بگیری. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به تعجیل آمد، دید که امیر علیه السلام میان صحن خانه ایستاده، عرق خجالت به پیشانیش نشسته، فاطمه علیها السلام دامنش را گرفته. فرمود: یا فاطمه، رها کن دامن علی علیه السلام را، حق نداری که از دامن او بگیری. فاطمه علیها السلام احوالات را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای دختر من، بدرستی که جبرئیل نازل شده که از جانب خدا علی علیه السلام را سلام رسانم و به تو بگویم که دست از دامن علی علیه السلام برداری. چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از گرسنگی ایشان مطّلع شد، رفت و امیر علیه السلام هم از خانه بیرون شد، چندی نگذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، فرمود: یا فاطمه، کجا است پسر عمّ من؟

گفت: بیرون رفته. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این هفت درهم را بده به علی علیه السلام تا شما را طعام بگیرد. چون امیر علیه السلام آمد، فاطمه علیها السلام احوال را گفته، درهم را داد. امیر علیه السلام فرمود: برخیز با من یا حسن؛ پس آمدند به طرف بازار، دیدند فقیری ایستاده می گوید که: کیست آن کسی که در راه خدا چیزی به من بدهد و عوض از خدا بگیرد که خدا فرموده: ی مَنْ (۱) ۹۴۶ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناًی (۲) ۹۴۷. حضرت علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: بدهم این دراهم را به این فقیر؟ گفت: بَلی وَ اللَّهِ یا أبه (۳) ۹۴۸. پس امیر علیه السلام دَراهم (۴) ۹۴۹ را به آن سائل داد، همچنانکه می آمدند دیدند عربی جلو ناقه ای در دست دارد، گفت: یا علی، بگیر از من این ناقه را، فرمود: پول ندارم، گفت، مهلت می دهم تو را به تابستان. فرمود: به چند می دهی؟ گفت: به صد درهم. فرمود: بگیر ناقه را یا حسن. پس عرب رفت، و حسن علیه السلام جلو ناقه را گرفته می بردند، عربی دیگر را دید که مثل صورت اوّلی بود، امّا لباسش تفاوت داشت، گفت: یا علی، شتر را می فروشی؟ فرمود: بجهت چه می خواهی؟ گفت:

۱- – عبارت متن «وَ مَنْ». م.

۲- – بقره/ ۲۴۵.

۳- – عبارت متن «أبتی». م.

۴- – دَراهِم: جمع دِرهَم، دِرَمها، سکه های نقره. لغت نامه.

بجهت اینکه او را سوار شده در پیش رسول اللَّه صلی الله علیه و آله جهاد نمایم، فرمود: چون برای جهاد سوار شوی بی پول به تو می دهم. عرب گفت: من پول دارم و با پول خواهم گرفت؛ به چند خریده ای؟ فرمود: به صد درهم. گفت: من به صد و هفتاد درهم می خرم. فرمود:

یا حسن، بگیر دراهم را و تسلیم کن ناقه را. امیر علیه السلام می گشت که عرب اوّل را پیدا کرده پولش را بدهد و بعد از بازار چیز خریده به خانه برند، ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید در جایی نشسته که هرگز آنجا نمی نشست، پس زمانی که نگاه به امیر علیه السلام کرد تبسّم فرمود و گفت: یا اباالحسن، اعرابی را طلب می کنی که پول ناقه اش را دهی؟ گفت: بلی و اللَّه، پدر و مادرم فدای تو باد. فرمود: یا اباالحسن، آنکه به تو ناقه فروخته جبرئیل علیه السلام بود، و آنکه از تو خرید میکائیل علیه السلام بود، و ناقه از ناقه های بهشت بود، و دراهم از جانب ربّ العالمین؛ پس انفاق کن او را در خیر و عافیت، و مترس از فقر و محتاجی و بی چیزی (۱) ۹۵۰.

الفصلُ العِشرُون در مقام ابراهیم علیه السلام است

بدان که سه سنگ در دنیا اشتهار تمام دارد:

اوّل حجرالاسود که سابقاً ذکر شد.

دوّم سنگ موسی علیه السلام که به روایتی به شکل سر انسان، و به روایت دیگر مربّع به طوری که بار یک شتر بود؛ موسی علیه السلام هر وقت که می خواست به قوم خود آب دهد، عصای خود را به همان سنگ می زد و از او دوازده چشمه جاری می شد. روزی می شد که ششصد هزار نفر از مردم را سیراب می کرد به آبِ آن، و در وقت کوچ چون عصا بر آن می زد خشک می شد؛ بنی اسرائیل گفتند: چون عصا از موسی علیه السلام گم بشود ما از

۱- – با اندکی تغییر در: بحار ۴۱/ ۴۴ ب ۱۰۳ ح ۱؛ امالی صدوق/ ۴۶۷ س ۷۱ ح ۱۰؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۲۴ مجلس فی ذکر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام.

تشنگی هلاک خواهیم شد، خدا وحی فرمود که: یا موسی، عصا را بر سنگ مزن و امر کن تا آب از او جاری شود، بی آنکه عصا بر آن زنی تا مردم از آن عبرت گیرند (۱) ۹۵۱.

و گویند: آن سنگ از رُخام (۲) ۹۵۲ بوده و ده گَز (۳) ۹۵۳ در ده گز بود، و همان سنگ الآن نزد قائم علیه السلام است، همینکه آن حضرت علیه السلام در مکّه ظهور کرده متوجّه کوفه شود، منادی آن حضرت میان لشکر ندا کند که: کسی توشه و آب با خود برندارد؛ پس به هر منزل که فرود آیند چشمه ها از آن سنگ روان شود، هر گرسنه که از آن آب بخورد سیر شود، و هر که تشنه باشد سیراب گردد (۴) ۹۵۴.

و به روایت دیگر: نان و آب و آنچه مردم احتیاج دارند از آن سنگ بیرون می آید (۵) ۹۵۵.

و بنا به تفسیری، همان سنگ است که در کلام مجید می فرماید: ی وَ إِذِ اسْتَسْقی مُوسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاکَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتی عَشَرَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ اناسٍ مَشْرَبَهُمْ ی (۶) ۹۵۶.

و در اصلِ این سنگ، روایتی چند وارد شده:

یکی آنکه حقّ تعالی او را از بهشت به موسی علیه السلام فرستاده بود. و به روایت دیگر:

موسی علیه السلام آن سنگ را از زمین طور برداشته، با خود داشت؛ و به روایت دیگر، آن سنگی بود که موسی علیه السلام در وقتی که می خواست غسل کند جامه اش را بالای آن می نهاد و آن سنگ جامه او را می گریزانید از بنی اسرائیل ....

و به روایت دیگر: آن حضرت در بعضی از راهها بر سنگی گذشت، آن سنگ با او به سخن آمد که: مرا بردار که بسیار فایده به تو و اصحاب تو خواهم رسانید. موسی علیه السلام آن را برداشت، چون قوم از او آب خواستند خدا فرمود: ی اضْرِبْ بِعَصاکَ الْحَجَرَی (۷) ۹۵۷.

۱- – این قسمت بطور مشروح در «بحار ۱۳/ ۱۹۰ ب ۶» مورد بحث قرار گرفته است. م.

۲- – رُخام: سنگ سپید و نرم، مرمر. لغت نامه.

۳- – گَز: اسم کردی قز، مقیاس طول، اندازه معادل ذرع و هر گَز شانزده گرِه است. لغت نامه.

۴- – کافی ۱/ ۲۳۱ باب ماعندالائمّه ح ۳؛ بحار ۱۳/ ۱۸۵ ب ۶ ح ۲۰؛ بصائرالدرجات/ ۱۸۸ ب ۴ ح ۵۴؛ غیبهالنعمانی/ ۲۳۸ ب ۱۳ ح ۲۹؛ قصص جزائری/ ۲۶۴ ف ۵؛ کمال الدین ۲/ ۶۷۰ ب ۵۸ ح ۱۷؛ منتخب الانوار/ ۱۹۹ ف ۱۲.

۵- – بحار ۵۲/ ۳۵۱ ب ۲۷ ح ۱۰۵؛ غیبهالنعمانی/ ۲۳۸ ب ۱۳ ح ۲۸.

۶- – بقره/ ۶۰.

۷- – بقره/ ۶۰.

و به روایت دیگر: آن سنگ را آدم علیه السلام از بهشت اهباط (۱) ۹۵۸ کرده بود، و به طریق ارث افتاده بود به دست شعیب علیه السلام، و او آن را با عصا به موسی علیه السلام داد (۲) ۹۵۹.

فِي الحديث: باقر علیه السلام فرمود که: سه سنگ از بهشت به دنیا نازل شد: یکی حجرالاسود و یکی حجر بنی اسرائیل و دیگری مقام ابراهیم علیه السلام (۳) ۹۶۰.

مروی است که: عبداللّٰه بن عمرو بن عاص گوید که: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: رکن و مقام، دو یاقوتی بودند از یاقوتهای بهشت، زایل فرمود خدا نور آنها را و برداشت؛ اگر نور آنها برداشته نمی شد هر آینه روشن می کردند مابین مشرق و مغرب را (۴) ۹۶۱. و خلّاق عالم در قرآن مجیدش می فرماید: ی إنَّ أوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذی بِبَكَّهَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمينَ فيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إبْراهيمَ ی (۵) ۹۶۲؛ یعنی: در این خانه نشانه های روشن است و آیات واضحات است؛ مثلِ هلاک نمودن کسانی که قصد تخریب آن کرده اند از اصحاب فیل و غیر ایشان، و استیناسِ (۶) ۹۶۳ طُیور (۷) ۹۶۴ به ناس (۸) ۹۶۵ در آن مکان، و اختلاط سَبُع (۹) ۹۶۶ ضارّ (۱۰) ۹۶۷ با حیوانات دیگر، و اینکه طیورات از سر آن خانه نگذرند و فضله نیندازند، و اولیا هر شب آنجا حاضر و جنّیان به طرف او مایل، و دلهای مؤمنان همیشه متوجّه او، و

۱- – اهباط: فرود آوردن، فروآوردن. لغت نامه.

۲- – جهت اطلاع بیشتر از مطالب این قسمت، می توان به جلد سیزدهم بحارالانوار مراجعه نمود. م.

۳- – مستدرک ۹/ ۴۳۱ ب ۶۳ ح ۱۱۲۷۰- ۱۴؛ بحار ۱۲/ ۸۴ ب ۵ و ۹۶/ ۲۲۷ ب ۴۰ ح ۲۷؛ تفسیرعیاشی ۱/ ۵۹ ح ۹۳؛ قصص جزایری/ ۱۲۰ ف ۴.

۴- – مستدرک ۹/ ۴۳۰ ب ۶۳ ح ۱۱۲۶۸- ۱۲؛ الجعفریات/ ۱۴۹ کتاب الرؤیا؛ و بدون نقل راوی در: قصص جزائری/ ۱۲۱ ف ۴.

۵- – آل عمران/ ۹۶.

۶- – استیناس: استئناس، انس گرفتن، خو گرفتن. لغت نامه.

۷- – طُیور: جمع طیر، پرندگان. لغت نامه.

۸- – ناس: جمع انس است، مردمان. لغت نامه.

۹- – سَبُع: حیوان درنده مطلقاً. لغت نامه.

۱۰- – ضارّ: ضرر رساننده، زیان دهنده. لغت نامه.

نیز از جمله آیـات عجیبه آن، مُحـاق (۱) ۹۶۸ حَصی (۲) ۹۶۹ بر جمره هـا (۳) ۹۷۰؛ چه اگر چنین نبودی بجهت کـثرت رَمْی کنندگان (۴) ۹۷۱، مقابل کوهی آنجا برآمدی و آن را پنهان کردی.

و از جمله آیـات: ازدحـام نـاس و تعظیـم همـه بر آن خـانه، و اشـکبار شـدن چشـمها زمـان نظر کردن بر آن، و گنجـایش مسجدالحرام به ازدحام کثیر، و طلب شفای مریض با آن.

و از جمله آیات است: حجرالاسود و حطیم و زمزم و ارکان بیت اللّه و تمامی مشاعر.

و از جمله آنهـا است: مقام ابراهیم علیه السـلام (و آن سیُّمِ سـنگهایی است که شـهرت تمام دارد)؛ و کلمه مقام ابراهیم در آیه شریفه، مبتدای محذوف الخیرِ است، یعنی بعضی از آیات بیّنات مذکوره، موضع استادن ابراهیم علیه السلام است، و آن سنگی است که اثر قدم ابراهیم علیه السلام بر آن است، و آن یک آیه نیست بلکه چهار آیه است:

اوّل، نقش برداشتن آن سنگ از قدمهای ابراهیم علیه السلام.

دوّم، فرو رفتن قدم آن حضرت تا به کَعبین (۵) ۹۷۲.

سیُّم، بقای اثر آن قدم مدّت متمادی.

چهارم، محفوظ بودن آن سنگ از زوال، با وجود کثرت دشمنان در چندین هزار سال.

و در تأثّر آن سنگ به قدم ابراهیم علیه السلام سه روایت به نظر رسیده:

۱- مروی است که: اسـماعیل علیه السـلام، زنی از عمـالقه تزویـج کرد، چون ابراهیم علیه السـلام مشتاق دیـدن اسـماعیل علیه السلام شد بر الاغی (۶) ۹۷۳ سوار شـده و ساره عهـد گرفت که فرود نیایـد تا برگردد؛ چون به مکّه آمد هاجر فوت شده بود، زن اسـماعیل علیه السلام را دید، فرمود که شوهرت کجا است، گفت: به شکار رفته، پرسید که حال شما چگونه است؟ گفت: حال ما سخت است، و زندگانی ما به دشواری می گذرد، و تکلیف فرود آمدن نکرد.

ابراهیم علیه السلام گفت: چون شوهرت بیاید بگو مرد پیری آمد و گفت عتبه خانه ات را تغییر

۱- - مُحاق: کاستی و باریکی و تاریکی گرفتن. لغت نامه.

۲- - حَصْیْ: زدن به سنگریزه. لغت نامه.

۳- - جمره ها: مُراد جمرات است، جمرات حجّ: سه موضع است که در آن رَمْیِ جمار کنند: جمره اولی، جمره وسطی، جمره عقبه. لغت نامه.

۴- - رَمْیْ: افکندن چیزی. لغت نامه. (که در اینجا مراد، زدن سنگریزه به ستونهای نمادین شیطان است. م.)

۵- - کَعبَین: دو کعب؛ کَعب: مچ پای آدمی. لغت نامه.

۶- - عبارت متن «اولاغی». م.

بـده. چون اسـماعیل علیه السـلام برگشت بوی پـدر خود را شـنید، نزد زن آمـده گفت: کسـی به نزد تو آمد؟ گفت: بلی، مرد پیری آمـد و از تـو سؤال کرد، و گفت چون شوهرت بیایـد بگو مرد پیری آمـد و تو را امر می کنـد که عتبه خـانه ات را تغییر دهی. پس اسماعیل علیه السلام آن زن را طلاق گفت. بار دیگر ابراهیم علیه السلام سوار شد که به دیدن اسماعیل علیه السلام بیایـد، ساره باز شـرطِ سابق را نمود؛ چون به مکّه آمد باز اسـماعیل علیه السـلام حاضـر نبود و زن دیگر گرفته بود، پرسـید که شوهرت کجا است؟ گفت: خدا تو را عافیت دهد، به شکار رفته. پرسید:

چگونه اید شـما؟ گفت: شایسـتگانیم. پرسید: چگونه است حال شما؟ گفت: حال ما نیکست و در نعمت و رفاهیّتیم، فرود آی، خدا تو را رحمت کند، تا او بیاید. ابراهیم علیه السلام ابا کرد، زن مکرّر مبالغه نموده و ابراهیم علیه السلام ابا فرمود، زن گفت: پس سرت را پیش آور که بشویم، سرت را ژولیده می بینم. پس غَسولی (۱) ۹۷۴ آورد و سنگی نزدیک آورد تا ابراهیم علیه السـلام یک پای خود را گردانید و بر روی سنگ گذاشت، پایش به سنگ فرو رفت و پای دیگر در رکاب بود، تا یک جانب سرش را شـست. پس از جانب دیگر پای دیگر را گردانید تا جانب دیگر سـرش را شـست. ابراهیم علیه السـلام بر آن زن سلام کرد و گفت: چـون شوهرت بیایـد بگو مرد پیری آمـد و گفت که عتبه خـانه خود را رعـایت و محـافظت کن که خوب است. چون اسـماعیل علیه السـلام برگشـته از عقبه بالا آمد، بوی پدر خود را شنیده از زن پرسید که کسی به اینجا آمد؟ گفت: بلی، مرد پیری آمـد و آن، جای پاهای او است که در سـنگ مانـده. پس اسـماعیل علیه السـلام افتاد و جای قـدم پدر را بوسـید (۲) ۹۷۵.

دوّم، در روایت است که: چون بنای کعبه مرتفع شـد، ابراهیم علیه السـلام همین سـنگ را در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای آن متمکّن شده به دیوار سـنگ گذارد، چون بالای آن برآمد، قدمهایش به سنگ فرو رفت، هر قدر دیوار بلند می شد، آن سنگ او را بلند می کرد، و به هر طرف که می گردید سنگ هم در هوا زیر پایش می گردید (۳) ۹۷۶.

۱- – غَسول: آب غسل، هرچه بدان دست و جز آن بشویند ... و غَسّول نیز گویند. لغت نامه.

۲- – بحار ۱۲/ ۸۴ ب ۵ و ۱۲/ ۱۱۱ ب ۵ ح ۳۸؛ قصص راوندی/ ۱۱۱ ف ۲ ح ۱۰۹.

۳- – در ترجمه اخبار مکّه از «ابن عبّاس» چنین نقل شده است: چون دیواره ها بلند شد و دیگر دست ابراهیم علیه السلام به آن نمی رسید، اسـماعیل این سـنگ را برای پدر آورد و ابراهیم علیه السـلام بالای آن می ایسـتاد و می ساخت و آن سـنگ را به اطراف خانه می برد و چون به کنار در کعبه رسید آن را همانجا نهاد ...؛ (ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۳۲۷.

سیُّم، زمانی که ابراهیم علیه السلام بنای کعبه را تمام نمود، خدا امر فرمود که مخلوقات را ندا کند به حجّ (۱) ۹۷۷؛ پس ابراهیم علیه السلام قدمهایش را گذاشت به همان سنگ، و اثر قدم بر او افتاد، و او را بلند ساخت تا مقابل سر کوه ابوقبیس، بلکه زیاده از آن، پس دو دست بر گوش نهاده، جمیع ناس را به حجّ کردن ندا نمود (۲) ۹۷۸. پس حقّ تعالی همان سنگ را که مقام ابراهیم علیه السلام گویند، موضع نماز قرار داده به مصلّین؛ چنانچه در قرآن مجید می فرماید:

ی وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى ی (۳) ۹۷۹، یعنی: یاد کن چون گردانیدیم خانه کعبه را جای بازگشت به آن، برای مردمان، و موضع امن و ایمنی که در او کسی را نکشند و مُتعرّض (۴) ۹۸۰ اذیت او نشوند. و کلمه وَ اتَّخِذُوا گفته اند که: بنا به اراده قول است، تقدیرش «وَ إِذْ قُلْنَا اتَّخِذُوا» است، یعنی: گفتیم به مؤمنان، بعد از آنکه شرف حرم را دانستند، بگیرید از مقامی که به ابراهیم علیه السلام منسوبست، موضع نماز؛ انتهی (یکی از تفاسیر آیه شریفه بود که ذکر شد).

مرویست که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از طواف حجّ فارغ شد متوجّه مقام ابراهیم علیه السلام شده دو رکعت نماز در او ادا کرد و این آیه را خواند: ی وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى ی (۵) ۹۸۱ (۶) ۹۸۲؛ بعضی گفته اند: این دالّ است بر آنکه نماز طواف، فریضه است در مقام ابراهیم علیه السلام.

و علّت وضع مقام در یسار کعبه، در فصل ارکان، مذکور شد که: بجهت ابراهیم علیه السلام

۱- – ی وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِ ی؛ حجّ/ ۲۷.

۲- – مستدرک ۹/ ۱۹۵ ب ۳۹ ح ۱۰۶۵۵- ۱؛ بحار ۱۲/ ۱۱۶ ب ۵ ح ۵۱؛ بحار ۹۶/ ۱۸۲ ب ۳۲ ح ۲؛ تفسیرقمی ۲/ ۸۳؛ ترجمه اخبار مکّه ۲/ ۳۲۵.

۳- – بقره/ ۱۲۵.

۴- – مُتَعَرِّض: مخالف و مزاحم و مانع .... لغت نامه.

۵- – بقره/ ۱۲۵.

۶- – بحار ۲۱/ ۴۰۳ ب ۳۶ ح ۴۰؛ بحار ۳۰/ ۶۰۶ الرابع أ نّه.

مقامی است در قیامت، و برای پیغمبر صلی الله علیه و آله هم مقامی است؛ پس مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله یمین عرش است و مقام ابراهیم علیه السلام شمال عرش؛ پس مقام، در مقام او است در روز قیامت (۱) ۹۸۳.

ایقاظ: اوّل، مکانِ مقام ابراهیم علیه السلام که حضرت ابراهیم علیه السلام خودش گذاشته بود، نزد دیوار بیت بود، و آنجا به همان حالت باقی بود تا ایّام جاهلیّت؛ و اهل آن زمان مکان او را تغییر داده، به همان جایی که الآن هست گذاشتند، پس زمانی که رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله فتح مکّه نمود، برگردانید او را به موضعی که ابراهیم علیه السلام گذاشته بود، و بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله، مکانش تغییر یافته باز گذاشته شده به موضعی که در ایّام جاهلیّت بود (۲) ۹۸۴؛ و همان موضعی است که الحال هست، پس زمانی که قائم علیه السلام ظهور نمود، ردّ می نماید به موضع اوّلش که ابراهیم علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته بودند.

تکمله: مروی است که: بهترین بقعه در عالم، میان مقام ابراهیم علیه السلام و رکنِ حَجَر (۳) ۹۸۵ است (۴) ۹۸۶. و به سند معتبر منقول است که: میان رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم علیه السلام پر است از قبور انبیا علیهم السلام (۵) ۹۸۷. و در حدیث دیگر وارد شده که: مدفون شده میان رکن یمانی و حجرالاسود هفتاد پیغمبر که مرده اند از گرسنگی و پریشانی (۶) ۹۸۸.

الفصلُ الواحِد وَ العِشرُون در بیان حجر اسماعیل علیه السلام

بدان که: حجرِ اسماعیل که در جانب غربی کعبه، توی دیوار مُستَدیر (۷) ۹۸۹ واقع شده و

۱- – بحار ۷/ ۳۳۹ ب ۱۷ ح ۳۴؛ بحار ۵۷/ ۱۰ ب ۲۹ ذیل ح ۱۱؛ بحار ۹۶/ ۲۲۲ ب ۴۰ ح ۱۶؛ علل الشرائع ۲/ ۴۲۸ ب ۱۶۳ ح ۱.

۲- – کافی ۴/ ۲۲۳ باب فی قوله تعالی فیه ح ۲؛ الفقیه ۲/ ۲۴۳ باب ابتداءالکعبه ح ۲۳۰۸؛ بحار ۳۱/ ۳۳ و منهاتحویل المقام.

۳- – عبارت متن «رکن یمانی». مصحح.

۴- – وسایل ۵/ ۲۷۵ ب ۵۳ ح ۶۵۳۲؛ مستدرک ۳/ ۴۲۲ ب ۴۲ ح ۳۹۱۶- ۱؛ بحار ۹۶/ ۲۳۰ ب ۴۱ ح ۴؛ فقه الرضا/ ۲۲۲ ب ۳۱.

۵- – کافی ۴/ ۲۱۴ باب حجّ الانبیاء ح ۷؛ وسایل ۵/ ۲۶۹ ب ۵۰ ح ۶۵۱۲؛ بحار ۱۱/ ۲۶۰ ب ۸ ح ۴؛ بحار ۱۴/ ۴۶۴ ب ۳۱ ح ۳۳.

۶- – بحار ۱۷/ ۲۶۹ ب ۲؛ تفسیرالامام/ ۴۱۷ ح ۲۸۴؛ قصص جزائری/ ۵۸ ف ۴.

۷- – مُستَدیر: نعت فاعلی از استِداره، گِرد. لغت نامه.

در زیر میزاب رحمت میان رکن شامی و رکن غربی است واقع است، بنا به حدیث معتبری خانه اسماعیل علیه السلام بوده از اصل (۱) ۹۹۰؛ ولکن به روایت دیگر، چون هاجر را آنجا دفن کرد، دیواری بر دور آن کشید که قبر مادرش پامال نشود (۲) ۹۹۱. و بعد از هاجر، خود اسماعیل علیه السلام آنجا مدفون شده (۳) ۹۹۲؛ و مدفون است آنجا، نزدیک رکن سیُّم دخترهای باکره اسماعیل علیه السلام (۴) ۹۹۳؛ و آنجا است قبر چند نفر از انبیا علیهم السلام (۵) ۹۹۴، و اختلاف است در اینکه آیا حجر اسماعیل علیه السلام داخل کعبه بوده است یا نه؟ مشهور میان اهل تسنّن آن است که مقدار شش ذرع از آن داخل بوده است، که قریش آن را بیرون کرده اند در وقت بنای کعبه، و این را عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده؛ و در زاید بر شش ذرع اختلاف کرده اند، حتّی آنکه بعضی از ایشان به دخول کلّ حِجر در خانه کعبه قائل شده اند، و شهید اوّل در دروس، این قول را مشهور امامیّه دانسته (۶) ۹۹۵، ولکن بعضی از علمای متأخّرین تصریح نموده به اینکه هیچ چیز از حِجر داخل کعبه نبوده است، و از کعبه چیزی داخل حجر نیست، و همین را حقّ دانسته اند نظر به صحیحه معویه بن عمّار که گفت: پرسیدم از ابی عبداللّه علیه السلام از حِجر، که همه از خانه است یا چیزی از خانه در آن هست؟ فرمود: نه، و نه بقدر ریزه ای که از ناخن بگیرند، ولکن اسماعیل علیه السلام مادر خود را در آنجا دفن نمود، پس ناخوش داشت که قبرش پامال شود، از این جهت بر آن

۱- – کافی ۴/ ۲۱۰ باب حجّ ابراهیم ح ۱۴؛ وسایل ۱۳/ ۳۵۴ ب ۳۰ ح ۱۷۹۳۰؛ بحار ۱۲/ ۱۱۷ ب ۵ ح ۵۴.

۲- – کافی ۴/ ۲۱۰ باب حجّ ابراهیم ح ۱۵؛ وسایل ۱۳/ ۳۵۳ ب ۳۰ ح ۱۷۹۲۸؛ مستدرک ۹/ ۳۹۶ ب ۲۱ ح ۱۱۱۶۴- ۳؛ بحار ۱۲/ ۱۱۷ ب ۵ ح ۵۵؛ مستطرفات/ ۵۶۲ و من ذلک ماالستطرفه من نوادر احمد.

۳- – بحار ۱۲/ ۱۱۲ ب ۵ ح ۴۰؛ قصص راوندی/ ۱۱۴ ف ۳.

۴- – کافی ۴/ ۲۱۰ باب حجّ ابراهیم ح ۱۶؛ وسایل ۱۳/ ۳۵۴ ب ۳۰ ح ۱۷۹۳۱؛ بحار ۱۲/ ۱۱۷ ب ۵ ح ۵۶.

۵- – جهت آگاهی، به بحار ۱۲/ ۱۱۲ ب ۵ ح ۴۰؛ قصص راوندی/ ۱۱۴ ف ۳ مراجعه شود. م.

۶- – الدروس الشرعیّه ۱/ ۳۶۷ (واجبات الطّواف).

دیواری کشـید، و در آن قبر چند پیغمبر هست (۱) ۹۹۶ (شاید مراد حضـرت علیه السلام آن باشد که اگر داخل خانه کعبه می بود کسی را در آن دفن نمی کردند).

و امّـا طواف از انـدرون حجر باطل است به اجماع امامیّه، به دلیل تأسّـی بر پیغمبر صـلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السـلام، که همه از بیرون حجر طواف کرده اند.

فِی الحدیث: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

«خُذُوا عَنّی مَناسِکَکُم» (۲) ۹۹۷

، یعنی: از من تعلیم بگیرید اعمال حجّ را.

و در حدیث دیگر حلبی (۳) ۹۹۸ گوید که: گفتم به حضرت صادق علیه السلام که: مردی طواف خانه می کرد، پس از جهت اقتصار و اختصار، یک شوط از داخل حِجر طواف کرد؛ فرمود: اعاده کند آن طواف را (۴) ۹۹۹.

و در همین مضـمون، نهی از شوط از داخـل حِجر وارد شـده، و مشـهور میـان علمـای اهـل تسـنّن نیز بطلاـن است، و جمعی از شافعیّه مانند جوینی و امام الحرمین بغوی و رافعی تصریح نموده اند بر اینکه زیاده بر شـش ذرع از خانه است، و گفته اند که: بنـابراین، اگر کسـی داخل حِجر طواف کنـد در عقب شـش ذرع، طوافش صـحیح است (۵) ۱۰۰۰، و بعضـی از شافعیّه، بدلیل تأسّـی رسول خدا صـلی الله علیه و آله و خلفا و صحابه، ردّ ایشان نموده (۶) ۱۰۰۱. و متضـرّع می شود بر اختلاف مذکور چند امر: جواز و عـدم جواز اکتفا به اسـتقبالِ (۷) ۱۰۰۲ حِجر در نمـاز و ذبـح و نحر و احتضـار و دفن و امثال اینها؛ و خوانـدن نماز واجب در آن (بنا بر اختلافی که در نماز واجبی خواندن در کعبه و بام آن، میان علما هست، که بعضـی آن را صحیح و بعضی باطل می دانند).

تحقیق فرموده انـد در سرّ اینکه با وجود عدم دخول حِجر در کعبه، چرا جایز نباشد شوط از داخل حِجر؟ سـببِ عدم جواز آن است که: در همان صورت تَیاسُرِ (۸) ۱۰۰۳ واجبی فوت می شود، و فوت آن هم، ولو به یک قـدم باشد، موجب بطلان طواف است بدون

۱- – کافی ۴/ ۲۱۰ باب حجّ ابراهیم ح ۱۵؛ وسایل ۱۳/ ۳۵۳ ب ۳۰ ح ۱۷۹۲۸؛ بحار ۱۲/ ۱۱۷ ب ۵ ح ۵۵.

۲- – الصراطالمستقیم ۳/ ۱۸۸ فصل نذکرفیه خطأ الاربعه؛ عوالی اللآلی ۱/ ۲۱۵ ف ۹ ح ۷۳؛ نهج الحقّ/ ۴۷۱ ف ۵.

۳- – عبارت متن «اجلعی». م.

۴- – (در منابع مورد اسـتفاده، این روایت به نقل از راویان دیگری یافت شد) کافی ۴/ ۴۱۹ باب من طاف و اختصرح ۱؛ الفقیه ۲/ ۳۹۸ باب ما یجب علی من اختصر ح ۲۸۰۶؛ وسایل ۱۳/ ۳۵۶ ب ۳۱ ح ۱۷۹۳۸ و ح ۱۷۹۳۹.

۵- – شفاء الغرام ۱/ ۴۰۷.

۶- - شفاء الغرام ۱/ ۴۰۵.

۷- - استَقبال: روی کردن به. لغت نامه.

۸- - تَیاسُر (در اینجا): خانه کعبه را در سمت چپ گرفتن. م.

خلاف؛ و فرض مسئله آن است که طواف کننده چون به خطّ مستقیم از رکن شامی تا اواسط حِجر رود، و همچنین تا رکن مغربی، مجموع خانه در پشت سر یا پیش روی افتد، و در این صورت فوت تیاسر بدیهی می باشد، و شاید سرّ ادخالِ پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلفا و غیرهم از اعاظم دین اسلام، حِجر را بر مطاف، همین معنی باشد، خدا عالم به حقایق امور است، از ما اطاعت و پیروی اقدس نبوی صلی الله علیه و آله است که فعل و قولش حجّت است در تمامی احکام.

فایده: طاووس یمانی گوید که: نصف شبی داخل حِجر اسماعیل علیه السلام شدم، دیدم که سیّدِ سجّاد علیه السلام داخل حِجر شده شروع به نماز کرد، و نماز خواند الی ماشاءاللَّه؛ بعد سجده نمود، گفتم: این مرد صالحی است از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، گوش بدهم به دعایش، پس دیدم که در سجده می گوید: «إلهی عُبیدُکَ بِفنائکَ مِسکینکَ بِفنائک» (به روایت دیگر، عوض این کلمات «سائلُکَ بفنائکَ فَقیرکَ بفنائِکَ» است)، طاووس گوید: بعد از آن، هر گونه بلا و المی (۱) ۱۰۰۴ و مرضی که مرا پیش آمد، چون نماز کردم و سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم، مرا خلاصی و فرجی روداد (۲) ۱۰۰۵ (و فنا در لغت، فضای در خانه است، یعنی: بنده کوچک تو و مسکین تو و سائل تو، یا: محتاج تو به درگاه تو، منتظر رحمت تو است و چشم به عفو و احسان تو دارد).

و فرموده اند: هر که این کلمات را از روی اخلاص بگوید، البتّه اثر می کند، و هر حاجت که دارد برآورده می شود.

الفصلُ الثّانی وَ العِشرُون در زمزم

بدان که: حضرت امیر علیه السلام فرموده که: آب زمزم بهترین آبها است بر روی زمین، و

۱- - عبارت متن «ایمی». م.

۲- - (با اندکی تغییر) بحار ۴۶/ ۷۵ ب ۵ ح ۶۶؛ الارشاد ۲/ ۱۴۳ باب ذکر طرف من اخبار ...؛ اعلام الوری/ ۲۶۱ ف ۴؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۹۸.

بدترین آبها در روی زمین، آبست (۱) ۱۰۰۶ که در برهوت است در بلاد یمن؛ که ارواح دشمنان الهی در آنجا وارد می شوند در شب، و معذّب می باشند (۲) ۱۰۰۷.

و در حدیث دیگر فرموده که: آب زمزم دواست از برای هر دردی که برای آن بخورند (۳) ۱۰۰۸. در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام: برای هر مطلبی که بخواند آن مطلب حاصل شود (۴) ۱۰۰۹.

و مستحبّ است به حاجّ: همینکه طواف را تمام کرده خواست که مابین صفا و مروه سعی نماید، از چاه زمزم خودش آب بکشد به وسیله دَلوی (۵) ۱۰۱۰ که مقابل حجرالاسود می باشد (اگر ممکن نباشد، از دَلوهای دیگر)، و از آن بخورد و بریزد بر سر و بدن، در حالتی که استقبالِ (۶) ۱۰۱۱ کعبه کرده باشد، و در وقت خوردن آب بگوید: اللَّهُمَّ اجْعَلهُ عِلْماً نافَعاً وَ رزقاً واسِعاً وَ شفاءً مِن کلِّ سُقمٍ (۷) ۱۰۱۲.

وجه تسمیه:

این چاه را زمزم گویند به چند جهت:

اوّل، بجهت بسیاریِ آبش.

دوّم، بجهت زمزمه و سخن گفتن جبرئیل در آنجا، در حالتی که او ظاهر ساخت آنجا آب ضعیفی برای اسماعیل علیه السلام.

سیُّم، بجهت «زَم» یعنی جمع کردن هاجر، آب او را در زمانی که جاری شد (۸) ۱۰۱۳.

۱- – عبارت متن «آبست». م.

۲- – کافی ۶/ ۳۸۶ باب فضل ماءزمزم ح ۳؛ وسایل ۲۵/ ۲۶۰ ب ۱۶ ح ۳۱۸۶۰؛ بحار ۹۶/ ۲۴۴ ب ۴۵ ح ۱۲؛ المحاسن ۲/ ۵۷۳ ب ۲ ح ۱۸.

۳- – کافی ۶/ ۳۸۷ باب فضل ماءزمزم ح ۵؛ وسایل ۲۵/ ۲۶۰ ب ۱۶ ح ۳۱۸۶۱.

۴- – کافی ۶/ ۳۸۶ باب فضل ماءزمزم ح ۴؛ وسایل ۲۵/ ۲۶۱ ب ۱۶ ح ۳۱۸۶۲؛ طبّ الائمّه/ ۵۲ فی ماءزمزم.

۵- – دَلْوْ: آوند آب کش، ظرفی که بدان آب از چاه کشند. لغت نامه.

۶- – استِقبال: روی کردن به. لغت نامه.

۷- – (با اندکی تغییر و اضافات) کافی ۴/ ۴۳۰ باب استلام الحجر ح ۲؛ التهذیب ۵/ ۱۴۴ ب ۱۰ ح ۲؛ وسایل ۱۳/ ۴۷۳ ب ۲ ح ۱۸۲۳۹؛ مستدرک ۹/ ۴۳۹ ب ۲ ح ۱۱۲۸۴- ۳؛ بحار ۹۶/ ۲۴۴ ب ۴۵ ح ۱۶.

۸- – بحار ۱۲/ ۹۷ ب ۵ ضمن ح ۶؛ بحار ۹۶/ ۳۷ ب ۴ ضمن ح ۱۵؛ تفسیرقمی ۱/ ۱۶۱ ابراهیم و؛ قصص جزائری/ ۱۲۳ ف ۴.

چهارم، بجهت اینکه هاجر دید که آب جاری می شود، از توهّم اینکه آب زیادتی کند و ضرر رساند، اطراف آن را به سنگ و خاك بست، و گفت: زمزم، (یعنی بایست، به لغت حبشه). و در حدیث است که اگر هاجر زمزم نمی گفت آب بر زمین جاری می شد و چشمه ای معیّن می شد؛ ولکن بعضی گفته اند هاجر از ترس آنکه مبادا آب ناپدید شود زمزم گفت.

و این چاه را غیر از زمزم، چند اسم دیگر هم اطلاق می کنند:

۱- رَکَضه جبرئیل.

۲- سُقیا (۱) ۱۰۱۴ اسماعیل علیه السلام.

۳- حُفَیرَه (۲) ۱۰۱۵ عبدالمطّلب.

۴- مَصونه (۳) ۱۰۱۶.

۵- طعام طعم.

۶- شفاء سُقم (۴) ۱۰۱۷.

و نوشته اند که: چون ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل را با قدری آرد و مشکی آب گذاشته رفت، چون آب ایشان تمام شد و تشنگی بر ایشان غلبه کرد، پس هاجر مضطرب شده نظر بر کوه کرده، و فریادرسی بغیر خدا نیافته، در آن وادی بسوی مابین صفا و مروه رفت، و فریاد زد که: آیا در این وادی مونسی هست؟ پس بر کوه صفا بالا رفت که شاید نشانی از آب پیدا کند و نیافت، پس به زیر آمد و در میان وادی، چون اسماعیل علیه السلام به نظرش نیامد، قدری به شتاب رفت به سمت کوه مروه (و به این جهت از برای مردان سنّت شد که در میان صفا و مروه در اینجا هروله نمایند، یعنی بسرعت روند و مانند شتر بدوند)، پس هاجر به مروه بالا رفت که هم فرزند (۵) ۱۰۱۸ را به نظر آرَد و هم نشانی از آب بیابد و نیافت، باز از مروه برگشت به صفا و از صفا به مروه، و از غایت

۱- – سُقیا: آبخور. لغت نامه.

۲- – حُفَیْرَه: گودال. لغت نامه.

۳- – مَصونَه: مؤنث مصون. م.؛ مَصون: محفوظ، نگاهداشته. لغت نامه.

۴- – سَقْمْ (یا سُقم): بیماری. لغت نامه.

۵- – عبارت متن «فرزندان». م.

حیرت تا به هفت مرتبه (و از اینجا سعی بین صفا و مروه، هفت مرتبه واجب شد)، پس از برای دیدن اسماعیل علیه السلام نزد او رفت، دید که در موضع چاه زمزم، نزد او آبی به هم رسیده، از محلّ سابیدن پای او به زمین از شدّت گریه و تشنگی، چنانچه قاعده اطفال است، پس هاجر از آن آب خورد و به اسماعیل علیه السلام خورانید، و از توهّم اینکه مبادا آب زیادتی کند، اطراف او را به سنگ و خاک بست و گفت: زمزم (۱) ۱۰۱۹.

آب زمزم به همان حال باقی بود تا اینکه ابراهیم علیه السلام کعبه را ساخته به اتمام رسانید، پس خدا وحی نمود به ابراهیم علیه السلام که: بکن چاهی که آب خوردن حاجیان از آن چاه باشد. و به روایتی: جبرئیل نازل شد و چاه زمزم را برای ایشان حفر نمود، پس جبرئیل گفت: فرود آی یا ابراهیم علیه السلام. پس ابراهیم علیه السلام به ته چاه رفت، جبرئیل گفت: کلنگ در چهار جانب چاه بزن و بسم اللّه بگو. پس آن حضرت کلنگ زد بر آن زاویه که در جانب کعبه است و بسم اللّه گفت؛ پس چشمه ای جاری شد، و همچنین بر هر جانب که زد و بسم اللّه گفت چشمه ای جاری شد. پس جبرئیل گفت: بخور یا ابراهیم، از این آب و دعا کن خدا برکت دهد به این آب برای فرزندانت. پس جبرئیل و ابراهیم علیهما السلام هر دو از چاه بیرون آمدند، پس جبرئیل گفت: یا ابراهیم، از این آب بر سر و بدن خود بریز و طواف کن دور کعبه را که این آبی است که خدا به فرزند تو، اسماعیل علیه السلام، عطا فرموده. پس ابراهیم علیه السلام برگشت و اسماعیل علیه السلام او را مشایعت نموده تا بیرون حرم، و آن حضرت علیه السلام رفت و اسماعیل علیه السلام به حرم برگشت (۲) ۱۰۲۰.

مروی است که (۳) ۱۰۲۱: در کعبه، دو غزال از طلا و پنج شمشیر بود، چون قبیله خزاعه به قبیله جرهم غالب شدند و خواستند که حرم را از ایشان بگیرند، جرهم آن شمشیرها و دو آهوی طلا را به چاه افکنده آن را با سنگ و خاک پر کردند، به نحوی که اثرش ظاهر

۱- - (با اندکی تغییر) بحار ۱۲/ ۹۷ ب ۵ ح ۶؛ تفسیرقمی ۱/ ۶۰ ابراهیم و بناءالبیت؛ قصص جزائری/ ۱۲۲ ف ۴.

۲- - کافی ۴/ ۲۰۵ باب حجّ ابراهیم ضمن ح ۳؛ بحار ۱۲/ ۹۶ ب ۵ ضمن ح ۵ و ۹۶/ ۵۶ ب ۵ ضمن ح ۶؛ علل الشرائع ۲/ ۵۸۸ ب ۳۸۵ ضمن ح ۳۲.

۳- - همچنانکه در پایان مطلب نیز اشاره خواهد شد، این روایت در منابع ذیل نقل شده است: کافی ۴/ ۲۱۹ ح ۶؛ بحار ۱۵/ ۱۶۳ ب ۱ ح ۹۵.

نبود تا که ایشان (۱) ۱۰۲۲ آنها را بیرون آورند، و چون قصی (جدّ عبدالمطّلب) بر خزاعه غالب شد و مکّه را از ایشان گرفت، موضع زمزم بر ایشان مشتبه ماند و ندانستند، تا زمان عبدالمطّلب که ایالت مکّه به او منتهی شد و در پیش کعبه فرشی از برای او می انداختند و از برای دیگری فرشی در آنجا نمی انداختند، پس شبی نزد کعبه خوابیده بود، و در خواب دید که شخصی به او گفت که: حفر نما بئر (۲) ۱۰۲۳ را. چون بیدار شد ندانست که بئر چیست، شب دیگر در همان موضع به خواب رفت و همان شخص را در خواب دید که گفت: حفر نما طیّبه را. پس شبِ سیُّم به خواب او آمد، گفت: حفر نما مصونه را. پس شب چهارم به خواب او آمد و گفت: حفر نما زمزم را که هرگز آبش تمام نشود، و می خورند از آن حاجیان، و بکن آن را در جایی که کلاغِ بال سفیدی می نشیند نزد سوراخ موران (و در برابر چاه زمزم سوراخی بود که موران از آن بیرون می آمدند، و هر روز کلاغ سفید بال می آمد و آن موران را بر می چید). چون عبدالمطّلب این خواب را دید نزد قریش آمد و گفت که: من چهار شب خواب دیدم در باب کندن زمزم، و آن مایه فخر و عزّت ما است، بیایید تا آن را حفر نماییم. ایشان قبول نکردند، پس خود عبدالمطّلب متوجّه کندن شد، و یک پسر داشت در آن وقت که او را حارث می گفتند، و او را یاری می کرد در کندن زمزم، و چون کندن بر او دشوار شد، به نزد کعبه آمد و دستها بسوی آسمان بلند کرد و به درگاه الهی تضرّع نمود، و نذر کرد که اگر خدا ده پسر او را روزی کند یکی از آنها را که دوست تر دارد قربانی کند. پس چون کند و رسید به جایی که عمارت اسماعیل علیه السلام در چاه نمایان شد، دانست که به آب رسیده است، اللّهُ أکبر گفت، پس قریش گفتند: یا أباحارث، این مَفخَر (۳) ۱۰۲۴ و مَکرمَت (۴) ۱۰۲۵ ما است و ما را بهره ای هست، و بر تو آن را مُسَلّم (۵) ۱۰۲۶ نخواهیم گذاشت. عبدالمطّلب گفت که: شما مرا در کندن یاری

۱- - عبارت متن «نبود که تا ایشان ....». م.

۲- - بِئْر: چاه، حفره ای عمیق در زمین که از آن آب برآید. لغت نامه.

۳- - مَفخَر: هرچه بدان فخر کنند و بنازند و مایه ناز و بزرگی. لغت نامه.

۴- - مَکرُمَت: بزرگی و نوازش. لغت نامه.

۵- - مُسَلَّم: آن که می سپارد چیزی را به کسی. لغت نامه.

نکردید، این مخصوص من و فرزندان من است تا روز قیامت (۱) ۱۰۲۷.

به سند معتبر منقول است که: چون عبدالمطّلب زمزم را کند و به قعر چاه رسید، از یک جانب چاه بوی بدی وزید که او را ترسانید، و فرزندش حارث به آن سبب از چاه بیرون آمد، و او تنها ماند و ثبات قدم نمود، و دیگر کند تا آنکه به چشمه رسید که از او بوی مشک ساطع گردید، چون یک ذراع دیگر کند خواب او را ربود، و در خواب دید که مرد بلند دست، خوش روی، خوش موی، نیکو جامه خوش بوی، به او گفت که: بکن تا غنیمت یابی، و اهتمام نما تا سالم بمانی، و آنچه بیابی ذخیره منما تا وارثان تو قسمت کنند بلکه خود صرف کن؛ شمشیرها از غیر تو است و طلا از تو است، قدر تو از همه عرب بزرگتر است و پیغمبر عرب صلی الله علیه و آله از نسل تو خواهد آمد، و ولیّ این امّت و وصیّ آن پیغمبر صلی الله علیه و آله از تو بهم خواهد رسید، و از نسل تو خواهند بود اسباط (۲) ۱۰۲۸ و نجیبان و حکما و دانایان و بینایان، و شمشیر از ایشان خواهد بود، و پیغمبری آن در قرن بعد از تو خواهد بود، و به وسیله او خدا زمین را به نور هدایت روشن گرداند، و شیاطین را از اقطار زمین بیرون کند و ذلیل گرداند ایشان را بعد از عزّت، و هلاک کند ایشان را بعد از قوّت، و بتها را ذلیل می نماید، و بعد از او باقی ماند دیگری از نسل تو که برادر و وزیر او باشد، و سنّش از او کمتر باشد و او بتها را در هم شکند، و در همه امور مطیع آن پیغمبر باشد، و آن پیغمبر هیچ امری را از او مخفی ندارد و هر داهیَه (۳) ۱۰۲۹ که بر او واقع شود با او مشورت نماید. پس چون عبدالمطّلب از خواب بیدار شد در امر خواب خود متحیّر ماند، ناگاه در پهلوی خود سیزده شمشیر دید، چون آنها را گرفت و خواست که بیرون آید با خود اندیشه کرد که: چگونه بیرون روم که هنوز حفر را تمام نکرده ام! چون یک شِبرِ (۴) ۱۰۳۰ دیگر کند، شاخها و سر آهوی طلا پیدا شد، و چون بیرون آورد دید که بر او نقش کرده اند: لا إله إلّااللَّه محمّد رسول اللَّه علیّ ولیّ اللَّه، چون عبدالمطّلب آن را بیرون آورد و آنها را

۱- - کافی ۴/ ۲۱۹ باب ورود تبع، ح ۶؛ بحار ۱۵/ ۱۶۳ ب ۱ ح ۹۵.

۲- - اسباط: جمع سِبْط، پسران پسر و پسران دختر، فرزندان فرزند. لغت نامه.

۳- - داهِیَه: کار دشوار، امر عظیم، حادثه. لغت نامه.

۴- - شِبْر: وَجَب، مابین سرِ ابهام و سرِ خنصر. لغت نامه.

برداشت و خواست از چاه بالا رود، شیطان را به صورت مار سیاهی دید که پیش از او از چاه بالا می رود، پس شمشیر زد و اکثر دُمش را انداخت و او ناپدید شد (و قائم علیه السلام او را تمام کش خواهد کرد)، پس عبدالمطّلب خواست که مخالفت از خواب نماید، و شمشیرها را بر در خانه کعبه نصب نماید، چون به خواب رفت، همان شخص را در خواب دید که به او خطاب نمود که: ای شیبهُ الحَمد (۱) ۱۰۳۱، شکر کن خدای خود را؛ زیرا که بزودی تو را زبان زمین خواهد کرد، و نام نیک تو را در عالم منتشر خواهد ساخت، و جمیع قریش، بعضی به خوف و بعضی به طمع، پیروی تو خواهند کرد، شمشیرها را در جای خود قرار ده. چون از خواب بیدار شد، با خود گفت: اگر آنکه در خواب می بینم از جانب پروردگار من است امر، امر او است، و اگر شیطان است همان خواهد بود که دُمش را قطع کردم. چون شب شد و باز بخواب رفت، گروهی بسیار از مردان و اطفال دید که به نزد او آمدند و گفتند که ما اتباع فرزندان توییم و ما در آسمان ششم ساکنیم، شمشیرها از تو نیست، دختری از قبیله بنی مخزوم خواستگاری نما و بعد از آن از سایر قبایل عرب دختران بخواه، اگر مال نداری حسب بزرگ داری و مردم به تو دختر خواهند داد، و این سیزده شمشیر را به فرزندان آن دختر که از بنی مخزوم خواهی گرفت بده و زیاده از این از برای تو بیان نمی کنیم، و یکی از آن شمشیرها از دست تو ناپیدا خواهد شد و در فلان کوه پنهان خواهد شد، و ظاهر شدن آن علامت ظهور قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله خواهد بود. پس عبدالمطّلب بیدار شد و شمشیرها را به گردن خود انداخت و بسوی ناحیه ای از نواحی مکّه روان شد. پس یک شمشیر که از همه نازکتر (۲) ۱۰۳۲ و لطیف تر بود ناپیدا شد (و از همان موضع ظاهر خواهد شد برای صاحب امر علیه السلام)؛ پس احرام بست بر عمره و داخل مکّه شد، و به آن شمشیرها و آهو، بیست و یک طواف کرد، و در اثنای طواف می گفت: خداوندا وعده خود را راست گردان، و گفتار من را ثابت فرما، و یاد من را منتشر نما، و بازوی مرا محکم کن. پس شمشیرها را به فرزندان مخزومیّه داد، و آن

۱- – شَیْبَهُ الْحَمْد: اشتهار دیگر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف. لغت نامه.

۲- – عبارت متن «نازیکتر». م.

دوازده شمشیر، به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یازده امام، تا امام حسن عسکری علیه السلام رسید، برای هر یک از ایشان یک شمشیر بود و شمشیر قائم علیه السلام در زمین پنهان شد، و زمین به آن حضرت علیه السلام تسلیم خواهد کرد (۱) ۱۰۳۳.

به روایت ابن ابی الحدید و غیر او: چون عبدالمطّلب آب زمزم را جاری ساخت، آتش حسد در سینه سایر قریش مشتعل گردیده گفتند: ای عبدالمطّلب، این چاه از جدّ ما اسماعیل علیه السلام است و ما را در آن حقّی هست، پس ما را در او شریک گردان.

عبدالمطّلب گفت: این کرامتی است که خدا مرا به آن مخصوص فرموده، و شما را در آن بهره ای نیست. بعد از مخاصمه (۲) ۱۰۳۴ بسیار، راضی شدند به محاکمه زنِ کاهنه که در قبیله بنی سعد و در اطراف شام می بود، پس عبدالمطّلب با گروهی از فرزندان عبدمناف روانه شدند، و از هر قبیله از قبایل قریش چند نفر با ایشان روانه شدند به جانب شام؛ پس در اثنای راه، در یکی از بیابانها که آب در آن صحرا نبود، آبهای فرزندان عبدمناف تمام شد، و سایر قریش آبی که همراه داشتند از ایشان مضایقه کردند، چون تشنگی بر ایشان غالب شد عبدالمطّلب گفت: بیایید هر یک از برای خود قبری بکنیم، هر یک که هلاک شویم دیگران او را دفن کنند، چرا که اگر یکی از ما دفن نشده در این صحرا بماند، بهتر است از آنکه همه چنین بمانیم. و چون قبرها کندند و منتظر مرگ نشستند، عبدالمطّلب گفت که: چنین نشستن و سعی نکردن تا وقت مردن، و ناامید رحمت الهی شدن از عجز یقین است، برخیزید طلب کنیم شاید خدا آبی کرامت فرماید. پس ایشان بار کردند و سایر قریش نیز بار کردند، چون عبدالمطّلب بر ناقه خود سوار شد از زیر پای ناقه اش چشمه ای از آب صاف و شیرین جاری شد، پس عبدالمطّلب گفت:

اللَّه أکبر! و اصحابش همه تکبیر گفتند و آب خوردند، و مشکهای خود را پر آب کردند، و قبایل قریش را طلبیدند که: بیایید و مشاهده نمایید که خدا به ما آب داد و آنچه

۱- - (با تغییراتی بخصوص در آخر حدیث) کافی ۴/ ۲۲۰ (باب ورود تبّع) ح ۷؛ بحار ۱۵/ ۱۶۳ ب ۱ ح ۹۵ وح ۹۶.

۲- - مُخاصَمَه: با کسی خصومت کردن، پیکار کردن با کسی. لغت نامه.

خواهید بخورید و بردارید. چون قریش این کرامتِ عُظمی (۱) ۱۰۳۵ را از عبدالمطّلب دیدند گفتند: خدا میان ما و تو حکم کرد و ما را دیگر احتیاج به حکم کاهنه نیست؛ دیگر در باب زمزم با تو معارضه نمی کنیم، آن خداوندی که در این بیابان به تو آب داد او زمزم را به تو بخشیده. پس برگشتند و زمزم را به آن حضرت مُسَلّم (۲) ۱۰۳۶ داشتند (۳) ۱۰۳۷.

کرامه: اسماعیل بن جابر گوید که: در منزل حضرت صادق علیه السلام بودم در مکّه، و آن حضرت طعام می خورد، غلام خود را به زمزم فرستاد تا از برای وی آب آورد، غلام دیر آمد و آب نیاورد، حضرت سببش را پرسید غلام گفت که صاحب زمزم گفت: تو غلام کیستی؟ گفتم: غلام جعفر بن محمّد علیهما السلام، گفت: خدا اهل عراق را آب ندهد.

حضرت علیه السلام روی خود را به قبله کرده دست به دعا برداشت، و دعایی کرده به غلام فرمود: برو بنگر تا چه می بینی. غلام رفته باز آمد، گفت: او را مرده یافتم و مردمان او را بیرون می آوردند، گفتند که او چنانچه ایستاده بود بمرد (۴) ۱۰۳۸.

حکایه عجیبه: نقل است که در شهری از شهرهای خراسان مردی بود عبدالطّاهر نام، صالح و عابد، و مال بسیار داشت؛ به بیت اللّه الحرام آمد، بعد از حجّ در مکّه متوطّن شد و مال را صرف فقرا می کرد و همیشه طواف می کرد و قرآن می خواند، تا چند سال از این بگذشت. در موسم حجّ مالداری آمد و زری به امانت به او سپرد و او در کنج خانه دفن کرد و به فرزندان خود نگفت، قضا را اجلش رسید، بعد از دفن و کفن او، صاحب مال آمده خبر پرسید، گفتند فوت شده، پس نزد فرزندان او طلب مال خود کرد، ایشان گفتند که ما خبر نداریم. آن مرد مضطرب شده حال خود را به علمای مکّه گفت،

۱- – عُظْمی: مؤنث اعظم؛ بزرگ و بزرگتر. لغت نامه.

۲- – مُسَلَّم: آن که می سپارد چیزی را به کسی. لغت نامه.

۳- – شرح نهج ۱۵/ ۲۲۸ فضل بنی هاشم؛ بحار ۱۵/ ۷۵ ب ۱ و ۱۵/ ۱۶۹ ب ۱.

۴- – (در منابع مورد استفاده، این روایت به نقل «میثمی» از «رجلٌ حدّثهُ» و با اندکی تغییر یافت شد) بحار ۴۷/ ۹۸ ب ۵ ح ۱۱۵؛ الخرائج ۲/ ۶۱۳.

گفتنـد: ورثه را قسم بـده، گفت گمان طمع بر ایشان ندارم، گفتند که ما در کتب چنین دیده ایم که: هر که از مؤمنان بمیرد و نیک بخت و اهل بهشت باشد خدا بفرماید تا هر شب جمعه با حُلّه های (۱) ۱۰۳۹ گرامی چاه زمزم را کنند (زیرا که اصل آن آب از بهشت است)، و آن شب تا صبح آنجا باشند؛ روز پنجشنبه روزه بدار، چون پاسی از شب گذرد و مردم بخواب روند، دو رکعت نماز خوانده بر سر چاه برو، و آواز کن که: یا عبدالطّاهر؛ شاید که خدا او را به نطق آورد و جواب تو را بگوید که امانت تو را کجا گذاشته. آن مرد چنانچه گفته بودند کرد و آواز چند کرده جوابی نشنید، چون روز شد پیش علما آمده ایشان را خبر داد، آنها گریان شدند که: ما او را از اهل بهشت می دانستیم، گویا که روح او را به دوزخ برده اند، گفتند: برو در ولایت یمن، دهی هست که آن را برهوت گویند، و در آنجا چاهی است که او را حضر موت گویند، روح اهل دوزخ را در شب یکشنبه آنجا برند، روز شنبه روزه بگیر و شب یکشنبه بر سر آن چاه برو، شاید که به مراد رسی. آن مرد چنان کرد، چون آواز داد: یا عبدالطّاهر جواب شنید که لبّیک؛ آن مرد ترسان و لرزان شده گفت: این چه حالست؟ ما تو را از اهل بهشت می دانستیم، چندان زحمت که تو کشیدی و آنقدر نیکی و اطاعت که تو کردی! گفت: بلی چنین است، امّا به سه چیز اهل دوزخ شده ام: اوّل آنکه در شهر خود خویشی داشتم؛ گفتند: چرا در مکّه مجاور شدی و صله ارحام را قطع نمودی؟ دوّم آنکه عالمی در همسایگی من بود، گاهی با او به مسجد می رفتم، من چند قدم پیش او می رفتم، گفتند: چرا حرمت عالم را نگاه نداشتی و بی ادبی کردی؟! سیُّم آنکه یک دینار از مال خدا به غیر مستحقّ داده بودم، گفتند: ما نیز تو را از رحمت خود بریدیم و از فضل خویش محروم کردیم. آن مرد گفت: پرسیدم که حالا اینها بمانَد، امانت من چه شد؟ گفت: در فلان موضع مدفون است، چون آن را برداری در حقّ من نیکویی کن، گفتم: چه بکنم؟ گفت که به فرزندان من بگو که سه دینار به عوض آن یک دینار به مستحقّ رسانند، و آن عالم را برسان که از تقصیرات من درگذرد، و از خویشان من حلالی بطلب و آنها را از من راضی گردان که خدای تعالی مرا ببخشد. آن مرد گوید که: اوّل به خراسان رفتم، آن عالم و خویش آن را راضی کردم، بعد

۱- - حُلَّه: ازار، ردا، جامه نو. لغت نامه.

از آن به مکّه آمـده فرزنـدان او را گفتم که سه دینار به مسـتحقّ رسانند، و مال خود را در آنجا که نشان داده بود یافتم، و روز پنجشنبه روزه گرفتم، شب بر سر چاه زمزم آمده صدا کردم، جواب داد و گفت که خدا از تو راضی باد، نجات یافتم.

الفصلُ الثّالِث وَ العِشرُون در صفا و مروه و سعی و هروله

بدان که چند چیز واجب است در سعی کردن:

۱- نیّت کردن که: هفت دفعه سعی می کنم (یعنی راه می روم مابین صفا و مروه) قربهإلی اللَّه.

۲- ابتدای سعی را از کوه صفا نماید، که انتهای اشواط در مروه خواهد شد.

۳- باید سعی، هفت شوط باشد (رفتن یک شوط و رجوع کردن شوط دوّم می باشد).

۴- در هر شوط، تمام مابین دو کوه را باید راه رود.

۵- در حیـن راه رفتـن از صـفا بـه مروه، رو به مروه کرده و پشت به صـفا، و در حین رفتن از مروه به صـفا، رو به طرف صـفا و پشت به طرف مروه نموده باشد.

و چند امر در آن مستحبّ است:

۱- طهارت از حدث اکبر و اصغر و طهارت بدن و لباس از نجاسات.

۲- پیاده رفتن در سعی.

۳- در وقت بیرون آمدن از مسـجد بسوی صـفا، از باب الصّـفا خارج شود (و چون آن باب الآن در داخل مسجد است، پس از دری بیرون شود که محـاذی حجرالاـسود است، و راست برود از میـان دو سـتون که در مقابـل آن بـاب، انـدرون مسـجد نشان نموده اند، و اگر چنین کند عمل به مستحبّ نموده) (۱) ۱۰۴۰.

۱- - توضـیح آنکه: چون در این زمان (یعنی نیمه اول قرن پانزدهم هجری)، مسـجدالحرام به مسعی وصل شده و برای رفتن به مسـعی، خروج از مسـجدالحرام لاـزم نمی آیـد لـذا جهت عمـل به مسـتحب، می توان از روبروی حجرالاسود از مسـجدالحرام بسوی صفا رفت. م.

۴- بالای کوه صفا برود پیش از سعی کردن تا آنکه خانه کعبه نمایان شود.

۵- اطاله وقوف (۱) ۱۰۴۱ در صفا؛ در حدیث وارد شده: هرکه بخواهد مال دنیوی او بسیار باشد، در صفا بسیار بایستد (۲) ۱۰۴۲.

۶- هَروَله (۳) ۱۰۴۳ نماید میان مناره اولی و مناره دیگر که در نزد بازار عطّارها می باشد (۴) ۱۰۴۴ (بعضی هروله را واجب دانسته)، و هروله مخصوص مردان است و در باره زنان مستحبّ نیست (۵) ۱۰۴۵، و آن عبارت است از راه رفتن بسرعت نزدیک به دویدن، و گامها را نزدیک یکدیگر گذاشتن.

۷- اقتِصاد (۶) ۱۰۴۶ در سعی؛ یعنی نه با بُطئی (۷) ۱۰۴۷ راه رود و نه با سرعت، مگر جای هروله را.

۸- اتّصال در سعی؛ یعنی در مابین شوطها ننشیند مگر آنکه خسته شده باشد که در این صورت تا به مقدار راحت شدن ضرر ندارد.

۹- بالا رفتن به صفا و مروه تا اینکه خانه پیدا شود و در هر شوط.

۱۰- در وقت سعی، به آرام بدن و آرام قلب باشد.

۱- - اطاله وقوف: طولانی نمودنِ وقوف، به درازا کشاندن توقّف. م.

۲- - التهذیب ۵/ ۱۴۷ ب ۱۰ ح ۸؛ الاستبصار ۲/ ۲۳۸ ب ۱۵۸ ح ۱؛ وسایل ۱۳/ ۴۷۹ ب ۵ ح ۱۸۲۴۹. و با نقلِ «عَلَی الصّفا و المَروَه»، در: کافی ۴/ ۴۳۳ باب الوقوف علی الصفا ح ۶؛ الفقیه ۲/ ۲۰۹ باب فضائل الحجّ ح ۲۱۶۹.

۳- - هَرْوَلَه: رفتاری میان دویدن و رفتن .... لغت نامه.

۴- - توضیح آنکه در اینجا نیز باید متذکّر شد که اکنون (نیمه اول قرن پانزدهم هجری)، نه از مناره اولی خبری هست و نه از بازار عطّارها؛ ولکن محلّ هروله نمودن توسط دو ردیف چراغ مهتابی سبز رنگ مشخّص شده است. مصح.

۵- - کافی ۴/ ۴۰۵ باب المزاحمه علی الحجر ح ۸؛ وسایل ۱۳/ ۳۲۹ ب ۱۸ ح ۱۷۸۶۷.

۶- - اقتِصاد: میانه راه رفتن. لغت نامه.

۷- - بُطْء: درنگ کردن و آهستگی نمودن، این کلمه را که بر وزن «شغل» است معمولًا به شکل «بطوء» می نویسند ولی بر طبق قواعد رسم خط، بی واو باید نوشته شود ...؛ لغت نامه.

۱۱- بالای صـفا رفته، رو به رکن عراقی نمایـد و نظر به خانه کعبه کند و حمد نماید خدا را، و ذکر کند نعمتهای او را؛ بعد از آن بگویـد و حمد کند خدا را، و سنّت است که هر یک از اللّه أکبر و الحمد للّه و لا إله إلّااللّه را هفت مرتبه بگوید، پس سه مرتبه بگوید:

«لاـ إلهَ إلّـااللّه وَحـدَهُ لاـ شـریکَ لهُ لَهُ الملـکُ وَ لَهُ الحَمـدُ یُحیی وَ یُمیتُ وَ هو حَیٌّ لا یموتُ وَ هو عَلی کُلِّ شـی ءٍ قـدیرٌ». پس صلوات بفرسـتد و سه مرتبه بگوید: «اللّه أکبرُ علی ما هَدینا الحمدُ للّهِ علی ما أبلانا وَ الحمدُ للّهِ الحیِّ القیُّوم وَ الحمدُ للّهِ الحیّ ا لدائم». پس سه مرتبه بگوید: «أشـهدُ أنْ لا إلهَ إلّااللّهُ وَ أشهدُ أنَّ محمّداً عبدُهُ وَ رسولُهُ لا نعبدُ إلّاإیّاهُ مُخلِصینَ لهُ الدّین وَ لو کَرِهَ المُشرِکونَ»، و سه مرتبه بگوید: «اللَّهُمَّ إنّی أسئلکَ العفوَ وَ العافیهَ وَ الیقینَ فِی الدّنیا وَ الآخرهِ»، و سه مرتبه بگوید: «اللَّهُمَّ آتِنا فِی الدّنیا حسنهً وَ فِی الآخرهِ حسنهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ»، پس صد مرتبه اللّهُ أکبر می گوید و صد مرتبه لا إله إلّااللّه و صد مرتبه الحمد للّه و صد مرتبه سبحان اللّه؛ پس می گوید «لا إلهَ إلّااللّه وَحدهُ وحدَهُ أنجَزَ وعدَهُ وَ نصرَ عبدَهُ وَ غلبَ الأحزابَ وحدَه فله الملکُ وَ لهُ الحمدُ وحدهُ اللَّهُمَّ بارِکْ لی فِی المَوتِ وَ فیما بعدَ الموتِ اللَّهُمَّ إنّی أعوذُ بکَ مِن ظلمهِ القبرِ وَ وحشتِهِ اللَّهُمَّ أظلّنی فی ظلِّ عرشکَ یومَ لا ظلَّ إلّاظلُّکَ». و بسـیار تکرار کنـد سپردن دین و نفس و اهل و مال خود را به خداونـد عالم و بگوید: «أستَودِعُ اللَّهَ الرّحمنَ الرّحیمَ الـذی لاـ تضیعُ ودایعُهُ دینی وَ نفسـی وَ أهلی وَ مـالی وَ ولـدی اللَّهُمَّ استَعمِلنی علی کتابِکَ وَ سنّه نبیّکَ وَ توَفَّنی علی ملَّتهِ وَ أعِذنی مِنَ الفتنه». پس سه مرتبه بگویـد: اللّهُ أکبرُ، پس دعای أسـتودِعُ اللّهَ ... را دو مرتبه بخوانـد، پس یک مرتبه اللّهُ أکبر بگوید، و بعد از آن، همان دعای أستودعُ اللّه را باز یک مرتبه بخواند (۱) ۱۰۴۸.

و مستحبّ است که در بالای کوه صـفا، بخوانـد این دعا را که جناب امیر علیه السـلام رو به مکّه کرده، در آنجا می خواندند، در حالتی که دستها را بالا نموده بودند، و دعا این است:

«اللَّهُمَّ اغْفِر لی کُلَّ ذنبٍ أذنَبْتُهُ قطُّ فإنْ عُـدتُ فعُـدْ علَیَّ بِالْمغفرَهِ فإنَّکَ أنتَ الغفورُ الرَّحیمُ اللَّهُمَّ افْعَل بی ما أنتَ أهلُهُ فإنَّکَ إن تفعَـل بی مـا أنتَ أهلُهُ ترحَمنی وَ إن تُعـذّبنی فـأنتَ غنیٌّ عن عـذابی وَ أنَـا مُحتـاجٌ إلی رحمتِـکَ فیـا مَن أنَـا مُحتاجٌ إلی رحمتِهِ ارْحَمنی اللَّهُمَّ لا تَفعَل

۱- - (با تغییرات بسیار کم) التهذیب ۵/ ۱۴۵ ب ۱۰ ح ۶؛ مصباح المتهجّد/ ۶۸۳.

بی ما أنَا أهلُهُ فَإنَّکَ إنْ تفعَل بی ما أنا أهلُهُ تُعـذّبنی وَ لَن تظلمنی أصـبحتُ أتَّقی عـدلکَ وَ لا أخافُ جَوْرَکَ (۱) ۱۰۴۹ فیا مَن هو عـدلٌ لا یجورُ ارحَمنی». پس بگویـد: «یا مَن لا یَخیبُ سائلُهُ وَ لا ینفدُ نائلُهُ صلِّ علی محمّدٍ وَ آل محمّدٍ وَ أعِذْنی (۲) ۱۰۵۰ مِنَ النّارِ بِرَحمتِکَ» (۳) ۱۰۵۱.

و مستحبّ است که بایستد بر صفا به مقدار زمانی که سوره بقره را در آن با تأ نّی (۴) ۱۰۵۲ بتوان خواند، چنانچه رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه چنین می کرد (۵) ۱۰۵۳، و مستحبّ است خوانـدن سوره «إنّا أنزلناه»، و مسـتحبّ است که بایسـتد بر پلّه چهارم، رو به مکّه کرده بگوید: «اللَّهُمَّ إنّی أعُوذُ بکَ مِن عذابِ القبرِ وَ فتنتِهِ وَ غربتِهِ وَ وحشـتِهِ وَ ظلمتِهِ وَ ضـیقِهِ وَ ضـنکِه اللَّهُمَّ أظلَّنی فی ظلِّ عَرشِکَ یومَ لا ظلَّ إلّاظلّکَ»، پس فرود می آیـد و برمی دارد رداء خود را از دوش خود، و بگوید: «یا ربّ العَفو یـا مَن أمرَ بِـالعَفو یـا مَن هُو أولی بِـالعفو یـا مَن یُثیبُ عَلَی العَفو العَفو العَفو العَفو یا جَوادُ یا کریمُ یا قَریبُ یا بعیـدُ اردُد عَلَیَّ نعمَتَیکَ وَ استَعمِلنی بِطاعتِکَ وَ مَرضاتِکَ». و اگر برای کسـی همه اینهـا ممکن نشود، بعض اینها را به عمل آورد ضـرر نـدارد، و دعا کند در موضع هروله، و نزد مناره اوّلی بگوید: «بِسمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أکبَرُ وَ صـلَّی اللَّهُ عَلی محمَّدٍ وَ أهلِ بیتِهِ اللَّهُمَّ اغْفِر وَ ارْحَم وَ تجاوَز عَمّا تَعلَم إنَّکَ أنتَ الأعَزُّ الأجلُّ الأکرَمُ وَ اهْدِنی لِلَّتی هِیَ أقومُ اللَّهُمَّ إنَّ عَمَلی ضـعیفٌ فَضاعِفهُ لی وَ تقبَّل مِنّی اللَّهُمَّ لکَ سَـعیی وَ بِکَ حَولی وَ قوَّتی تقبَّل مِنّی عَمَلی یا مَن یقبلُ عَمَلَ المُتَّقینَ»، بعد از آن هروله کند تا مناره دیگر، وقتی که از آن گذشت بگوید: «یا ذَا المَنِّ وَ الفضلِ وَ الکرَمِ وَ النعماءِ وَ الجودِ اغْفِر لی ذُنوبی إنَّهُ لا یغفرُ الذنوبَ إلّاأنتَ». و در هر شوط چون از محلّ هروله گـذشت این دعـا را بخوانـد، پس چون به مروه رسـد، بخوانـد آن دعاهـا را که در صـفا می خوانـد، پس بگویـد: «اللَّهُمَّ یا مَن أمرَ بِالعَفو یا مَن یُحبُّ العفوَ یا مَن یُعطی عَلَی العَفو یا مَن یَعفو عَلَی العَفو یا ربّ العَفو العَفو العَفو العَفو»، و سزاوار آن است که جدّ و جهد

۱- – عبارت متن «جودک». م.

۲- – عبارت متن «أعدنی». م.

۳- – التهذیب ۵/ ۱۴۷ ب ۱۰ ح ۷؛ (و با اندکی تغییر) مصباح المتهجّد/ ۶۸۴.

۴- – تأ نّی: درنگ کردن، درنگ نمودن. ل. د.

۵- – التهذیب ۵/ ۱۴۶ ب ۱۰ انتهای ح ۶؛ وسایل ۱۳/ ۴۷۶ ب ۴ انتهای ح ۱۸۲۴۵؛ بحار ۲۱/ ۴۰۲ ب ۳۶ ضمن ح ۳۹.

کند در بسیار دعا نمودن در حال سعی، و خود را بحالت گریه بیاورد و این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ إنّی أسئلُکَ حُسنَ الظّنِّ بِکَ عَلی کلِّ حالٍ وَ صِدقَ النّیهِ فِی التّوکّلِ عَلَیکَ» (۱) ۱۰۵۴.

وجه تسمیه: به سندهای معتبر منقول است که: صفا را برای این صفا گویند که آدم صفی اللَّه علیه السلام بر آن فرود آمد، و حوّا علیها السلام به مروه فرود آمد، بدین سبب او را هم مروه گویند که مرأه به آن فرود آمده (۲) ۱۰۵۵. و فرود آمدن آنها به صفا و مروه، یا در اوّل آمدن ایشان است از بهشت، یا اینکه در وقت آوردن جبرئیل ایشان را در حین برداشتن قبّه (۳) ۱۰۵۶ که بالای بیت اللَّه بود، برای تعمیر ملائکه (چنانچه تفصیلش در سابق گذشت). و در روایت دیگر از ابن عبّاس مروی است که در عهد جاهلیّت دو بت بود، یکی اساف نام داشت و دیگری نائله؛ اساف بصورت مرد بود و نائله بر صورت زن، اساف را به صفا نهاده بودند و نائله را به مروه.

و اهل کتاب گفته اند (چنانچه احمد رازی هم در کتاب هفت اقلیم خود روایت نموده) که: صفا مردی، و مروه زنی بود، در بیت خدا زنا کردند خلّاق عالم هر دو را سنگ نمود بجهت عبرت؛ مردم آنها را بالای آن دو کوه گذاشتند و بنام آنها آن دو کوه را نامیدند، چون مدّت متمادی بر این برآمد، مشرکان پنداشتند که ایشان را برای عبادت نصب کرده اند و طواف کعبه بجهت تعظیم آنها است، لهذا به عبادت آنها مشغول شدند، و هر وقت که سعی می کردند، دست به ایشان می مالیدند و به ایشان تقرّب می جستند.

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود به شکستن بتها، به فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله آن بتها را هم شکستند؛ به این جهت مسلمانان اکراه از سعی نمودن داشتند، بجهت آنکه می پنداشتند که آن، سنّت جاهلیّت و شعار اهل شرک است، حقّ تعالی این آیه را فرستاده رفع توهّم

۱- - (تمام این قسمت، با اندکی تغییر) الفقیه ۲ / ۵۳۵ الخروج الی الصفا؛ (و بطور پراکنده) مستدرک ۹/ ۴۴۲ ب ۴ ح ۱۱۲۹۱- ۳؛ بحار ۹۶/ ۲۳۸ ب ۴۳ ح ۱۸.

۲- - کافی ۴/ ۱۹۰ باب فی حجّ آدم ح ۱ و ح ۲؛ الفقیه ۲/ ۱۹۴ باب علل الحجّ ذیل ح ۲۱۲۱؛ بحار ۱۱/ ۱۶۹ ب ۳ ح ۱۶ و ۱۱/ ۱۹۴ ب ۳ ح ۴۸ و ۱۱/ ۲۰۵ ب ۴ ح ۶؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۱ ب ۱۶۵ ح ۱؛ قصص راوندی/ ۴۵ ف ۳ ح ۱۲.

۳- - قُبّه: قبه، بنای گرد برآورده چون گنبد. ل. د.

ایشان نمود: ی إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ ی (۱) ۱۰۵۷، یعنی: بدرستی که صفا و مروه از نشانه های خدا است در حجّ خانه کعبه (یعنی شوط آن دو کوه از اعلام مناسک است)، پس هر که قصد کند خانه کعبه را به اعمال مخصوصه به حجّ یا احرام، یا متوجّه زیارت خانه کعبه باشد به عملهای مختصّه به عمره، پس هیچ گناهی نیست بر آن که طواف کند بر این دو کوه (یعنی سعی نماید در مابین آن دو کوه) (۲) ۱۰۵۸.

پس رفع جناح از سعی، راجع می شود به اکراه و انزجار ایشان از آن عبادت مخصوصه بجهت آن دو بت که آنجا گذاشته بودند، نه اینکه راجع به خود طواف باشد، تا توهّم شود عدم وجوب آن؛ چنانچه هر گاه کسی محبوس باشد در جایی که ممکن نباشد بجهت او نماز خواندن مگر با توجّه به چیزی که مکروه باشد توجّه به آن در حالت نماز (مثل آتش یا صورت یا در گشاده و امثال اینها)، پس گفته می شود به همان کس که:

جناح و عیب ندارد نماز خواندن تو بر این مکان. و راجع نمی شود رفع جناح و عیب، به عین نماز بجهت اینکه عین نماز واجب است، بلکه راجع می شود به توجّه به آن مکان که از صفات خارجه نماز است و دخل به صحّت و بطلان نماز ندارد.

قوله تعالی: ی وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراًی (۳) ۱۰۵۹، یعنی: هر کسی که تبرّع نماید بعد از ادای واجب به طواف و سعی، یا آن کسی که تطوّع به حجّ و عمره کند بعد از ادای حجّ و عمره واجبی، و یا آن کسی که تطوّع کند به خیرات و انواع طاعات (علی اختلاف التفاسیر): ی فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ ی (۴) ۱۰۶۰: پس بدرستی که خلّاق عالم جزا دهنده است شکر کنندگان و اطاعت کنندگان را، و دانا است با عمل بندگان بر وجهی که هیچ چیز از آنها بر او پوشیده و پنهان نیست.

۱- - بقره/ ۱۵۸.

۲- - بطور پراکنده در منابع ذیل: کافی ۴/ ۵۶۴ باب النوادر ح ۲۹؛ وسایل ۱۳/ ۲۴۰ ب ۱۸ ح ۱۷۶۴۵؛ بحار ۳/ ۲۴۹ ب ۷ ح ۳؛ تفسیرقمّی ۲/ ۸۳ کیفیهالجنّه؛ فقه القرآن ۱/ ۲۷۴؛ قرب الاسناد/ ۲۴ الجزءالاوّل.

۳- - بقره/ ۱۵۸.

۴- - بقره/ ۱۵۸.

موعظه: بدان که چون حجّ کننده، بجهت سعی، به میدان صفا و مروه آید، باید متذکّر شود که: اینجا شبیه است به میدانی که در بارگاه پادشاهی واقع باشد که بندگان در آنجا آمد و رفت می کنند؛ گاهی می آیند و گاهی می روند، و بجهت اظهار اخلاص خدمت و امید نظرِ رحمت، در آنجا تردّد می نمایند (مثل کسی که به خدمت پادشاهی رسیده باشد و بیرون آمده باشد، و نداند که پادشاه در حقّ او چه حکم خواهد کرد، پس در درِ خانه آمد و رفت می کند که شاید در یک مرتبه بر او ترحّم نماید)، و در آنجا یاد آورد آمد و رفت خود را در عرصات محشر، میان دو کفّه میزان اعمال خود، و در هروله بیاد آورد فرار کردن نفوس را از عیوب خودشان در وادی محشر، و خود را چنین داند که با این حرکت سریعه، از هوا و هوس خود فرار می کند، و از حول و قوّه خود بیزار می شود، و نفس خود را مهیّا نموده به مبذول داشتنِ (۱) ۱۰۶۱ ارکان وجود در اطاعت الهی، و تجنّب از تکبّر و خودپرستی (که منافات با عالم بندگی و خداپرستی دارد)، و در صدد تکمیل وجود خود باشد در معنی، به مباشرت هر قسم از عبادت که بوده باشد، ولو اینکه آن عبادت به سبب تسویلاتِ شیطانیّه (۲) ۱۰۶۲، در صورت ظاهر منافی با وَقر (۳) ۱۰۶۳ و شخصیّت بنده باشد.

لطیفه: گویند که یکی از صاحب منصبان شاه عبّاس، در سالی سفر مکّه نمود، و در سعی هروله را که مستحبّ بود بعمل نیاورد، چون به اصفهان بازگشت کیفیّت هروله کردن او به شاه عبّاس رسید، او را احضار نموده فرمود که: در کارخانه خدایی تأ نُّف (۴) ۱۰۶۴ و استِنکاف (۵) ۱۰۶۵ و استِکبار (۶) ۱۰۶۶ می ورزی و هروله نمی کنی؟! پس امر کرد که تَبَرزین (۷) ۱۰۶۷ بر دوشش گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت در میدان شاه اصفهان

(۸) ۱۰۶۸

۱- - عبارت متن «مبدول داشتن». م.

۲- - تسویلات شیطانی: فریب و مکر و اغوای شیطان. لغت نامه.

۳- - وَقْر: وقار، سنگینی. لغت نامه.

۴- - تَأ نُّف: عار و ننگ دانستن. لغت نامه.

۵- - استِنکاف: ننگ داشتن، عیب داشتن. لغت نامه.

۶- - استِکْبار: بزرگ منشی کردن، گردن کشی کردن. لغت نامه.

۷- - تَبرزین: سلاح، نوعی از تبر باشد که سپاهیان در زین اسب نگاه دارند. لغت نامه.

۸- مولی عبدالجبار شکوئی - سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

هروله کند. پس آن شخص لابدّ مانده، به آن حالت هروله نمود (باقیمانده عمل حجّ را (۱) ۱۰۶۹ در اصفهان به عمل آورد!)، از هر طرف صدای تقبّل اللَّه به آسمان بلند شد!

معلوم می شود که این حاجی بیچاره، مثل بعض معاصرین ما، به حساب خود پیروی عقل کرده و تصوّر نموده که هروله چه معنی دارد، و با عقل درست نمی آید، و ملاحظه این نمی کند که کدام یک از فروعات و مسائل شرعیّه را تطبیق به عقل قاصر می توان کرد، مادامی که یک دلیلی و راهنمایی نشان از این معنی ندهد؟ جهت اینکه مصالح و تکالیف شرعیّه، و مفاسد مناهی دینیّه، امورات واقعه مستوره از عقول بنی آدم، و بلکه مستور از مطلق مخلوق است، چنانچه ردّ نمودن ملائکه بر خلّاق عالم در خلقت آدم علیه السلام، که بالاخره ملتجی به عرش شده، هفت هزار سال طواف عرش نمودند، شاهد بر مدّعا است.

و نمی داند اسرار را مگر اشخاصی که وجود ایشان مُخَمَّر (۲) ۱۰۷۰ است با علوم و انوار الهیّه؛ و اصل در متابعت عقل بعد از اثبات اصول دین، عبارتست از تصدیق کردن و گردن گزاری بر چیزهایی که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله به امر الهی دلالت بر آنها فرموده، و الّا اگر بنا باشد بر رسیدن به همه مصالح و مفاسد اوامر و نواهی شرعیّه، اکثر مردم بلکه تمامی آنها از دنیا بی دین می روند بغیر از اولیاءاللَّه و بعضی از علمای راشدین، که همّت خود را در راه شریعت مصروف داشته، ظاهر و باطن خود را با علوم دینیّه و معارف حقیّه مزیّن ساخته اند، و در همه مسائل از انوار مقدّسه اهل بیت طاهرین علیهم السلام اقتباس نموده اند، از جمله: نصیر الملّه و الدین، خواجه نصیر طوسی أعلی اللَّه مقامه، وقتی که هلاکوخان از آن جناب درخواست نمود که احکام عبادات را بر طبق عقل به نحوی که

۱- - عبارت متن «حجر را». مصحح.

۲- - مُخَمَّر: سرشته شده. لغت نامه.

عقل سلطان پسندد مدلّل سازد، پس خواجه قبول این معنی کرد و همه احکام را به عقل چنان ثابت کرده که هلاکو را پسند آمد.

ثواب سعی: در حدیث معتبر وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون سعی کنی میان صفا و مروه، که هفت شوط بوده باشد، برای تو است به این عمل نزد خدای تعالی مثل اجر کسی که حجّ کرده باشد پیاده از بلد خود، و مثل اجر کسی که آزاد کرده باشد هفتاد بنده مؤمن (۱) ۱۰۷۱.

علّت سعی: سبب اوّلیِ سعی نمودن بین الصّفا و المروه، و هکذا هفت شوط بودنش را دو جهت روایت نموده اند:

جهت اوّل، آنکه جبرئیل به حکم خدا آدم و حوّا را از خیمه ای که در جای خانه کعبه بود بیرون کرده، آدم را به صفا و حوّا را به مروه گذاشت، پس آدم در صفا و حوّا در مروه می بودند تا اینکه آدم را از مفارقت حوّا وحشت عظیم و اندوه بسیار حاصل شد، و از صفا فرود آمد و متوجّه مروه شد از شوق به حوّا، که بر او سلام کند. و در میان صفا و مروه وادی بود که کوه بود، وقتی که در بالای صفا بود حوّا را می دید، چون به وادی رسید از نظر او غایب شد هم مروه و هم حوّا؛ پس در وادی دوید که مبادا راه را گم کرده باشد، پس چون از وادی بالا آمد و مروه را دید دویدن را ترک نمود و به مروه بالا رفت و به حوّا سلام کرد، پس هر دو رو به جانب کعبه کردند که آیا پِی هایِ خانه بلند شده است یا نه، و از خدا سؤال کردند که آنها را به مکان خود برگرداند. آدم علیه السلام تا از مروه پایین آمد و نظر کرده متوجّه صفا شد و بر صفا ایستاد و رو به جانب کعبه کرد و دعا نمود، پس باز مشتاق شد به حوّا، و از صفا فرود آمد و متوجّه مروه شد به همان طریق سابق، تا اینکه سه مرتبه برگشت، چون به صفا برگشت دعا کرد که خدا میان او و زوجه اش حوّا جمع کند، حوّا نیز چنین دعا کرد، پس خدا در آن ساعت دعای هر دو را مستجاب نمود، و آن وقت ظهر بود، پس جبرئیل نزد آدم علیه السلام آمد در حالتی که او بر صفا ایستاده و رو به جانب کعبه نموده دعا می کرد، پس جبرئیل گفت: فرود آی یا آدم از صفا و ملحق شو به حوّا. پس آدم علیه السلام از صفا فرود آمد و رفت بسوی مروه مثل آن مرتبه های

۱- – الفقیه ۲/ ۲۰۲ باب فضائل الحجّ ضمن ح ۲۱۳۸؛ بحار ۹۶/ ۳ ب ۲ ضمن ح ۳؛ امالی صدوق/ ۵۴۹ س ۸۱ ضمن ح ۲۲؛ الخرائج ۲/ ۵۱۶ فصل فی أعلام رسول اللَّه صلی الله علیه و آله؛ روضهالواعظین ۲/ ۳۶۰ مجلس فی ذکر فضائل الحجّ؛ (و با اندکی تغییر در بسیاری از منابع دیگر).

دیگر و به کوه مروه بالاـ رفت و خبر داد حوّا را به آنچه که جبرئیـل خبر داده بود؛ پس هر دو شـادی کردنـد (۱) ۱۰۷۲ شادی بسـیار، و حمـد و شـکر خدا به جا آوردند. پس به این سـبب مقرّر شد که هفت شوط میان صـفا و مروه به نحوی که آدم علیه السلام عمل کرد طواف کنند (۲) ۱۰۷۳.

جهت دوّم، شوط کردن هاجر، هفت مرتبه در میان صفا و مروه؛ چنانچه تفصیلش در فصل زمزم گذشت.

و سبب هروله را سه چیز فرموده اند:

اوّل، فقره (۳) ۱۰۷۴ هاجر که در فصل زمزم ذکر شد.

دوّم، قضیّه آدم علیه السلام که مذکور شد.

سیُّم، مرویست که هروله در میان صـفا و مروه، برای این سـنّت شد که ابراهیم علیه السـلام چون به این موضع رسـید شـیطان بر وی ظـاهر شـد، جبرئیـل گفـت کـه بر او حمله کن، پس ابراهیم علیه السـلام حمله بر او نمـوده، شـیطان گریخت و ابراهیم علیه السلام از پی او دوید (۴) ۱۰۷۵.

کرامه مناسـبه: طاووس یمانی گوید که: سالی به حجّ رفته بودم، چون خواسـتم که سعی کنم، بر صفا رفتم و در صفا جوانی را دیدم با هیبت وقار امّا لاغر و ضـعیف بود و جامه کهنه پوشـیده، چون بالای صـفا رفت چشمش بر کعبه افتاد سر بسوی آسمان برداشت، گفت: «أنَـا عریـانٌ کمـا تَری وَ أنَا جائعٌ کما تَری یا مَن یَری وَ لا یُری»، از گفتار وی تنم به لرزه آمـد، دیـدم طبقی از هوا به زیر آمـد و دو بُرد یمـانی بر روی طبق به پیش وی نهـاده شـد، چون من او را دیـدم تعجّب کرده پرسـیدم، پس او به من نگریست و گفت:

یـا طاووس، گفتم: لبّیک یا سیّدی؛ و تعجّبم زیاده شـد که مرا ندیـده می شـناسد، آنگاه گفت: تو را در اینها رغبتی و حاجتی هست؟ و پرده از روی طبق برداشت، در طبق چیزی دیـدم شبیه به نقل (به روایتی طاووس گوید: میوه هایی دیدم که مثل او را ندیده بودم)، گفتم: یا سیّدی، مرا به برد حاجت نیست امّا آنچه در طبق است، آری. پس مشتی

۱- – عبارت متن «کرد». م.

۲- – تفسیرعیاشی ۱/ ۳۷ من سورهالبقره.

۳- – فِقرَه: از نثر مانند بیت شعر است. لغت نامه.

۴- – بحار ۱۲/ ۱۰۷ ب ۵ ح ۲۳؛ بحار ۹۶/ ۲۳۴ ب ۴۳ ح ۴؛ قصص جزائری/ ۱۲۶ ف ۴.

از آنهـا به من داده من دست او را بوسـیدم، و آنها را به گوشه جامه احرام بسـتم، و به آن مزه و لـذّت، چیزی نخورده و ندیـده بودم، پس از آن دو برد یکی را ازار کرد و دیگری را ردا، و آن جامه که داشت به مسـتحقّ رسانیـد، بعـد رو به مروه نهاده می گفت: «ربِّ اغفِر وَ ارْحَم وَ تجاوَز عمّا تَعلَم إنَّکَ أنتَ الأعَزُّ الأکرَم». پس از عقب وی رفتم تا به مروه رسیدم، کثرت مردم میان او و من حایـل شـد و او را از نظرم غـایب سـاخت، و من در تفکّر بودم که آیـا او ملـک بود یا ولیّ اللّه! پس از یکی از صـلحا پرسـیدم و حکایت را نقل کردم، گفت: وَیلَک (۱) ۱۰۷۶ یا طاووس! تو او را نمی شناسـی؟! او است عابـد عرب و آدم دوّم و امـام وقـت و پسرزاده رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله، علیّ بن الحسـین علیهمـا السـلام، زین العابـدین. پس در فراق وی می گریستم و حسرت می بردم تا اینکه به خدمتش رسیدم و صحبت او را دریافتم و از او نفع تمام گرفتم.

الفصلُ الرّابِع وَ العِشرُون در احرام حجّ

بـدان که حـجّ کننده چون عمره را تمام کرد و مُحِلّ (۲) ۱۰۷۷ شـد، واجب است احرام ببنـدد برای حجّ؛ و واجبات احرام چند چیز است:

اوّل، نیّت کردن به این طریق که: احرام می بندم برای حجّ تمتّع اسلام واجب قربه الی اللّه.

دوّم، پوشیدن لباس احرام به طریقی که در احرام عمره مذکور شد.

سوّم، تلبیه گفتن به نحوی که گذشت.

چهارم، بودن این احرام در مکّه.

پنجم، اجتناب کند از هر چیزی که در احرام عمره اجتناب از آن لازم بود.

و مستحبّات این احرام چند چیز است:

۱- – وَیْلَک: وای بر تو. لغت نامه.

۲- – مُحِلّ: مقابل مُحْرِم، از احرام بیرون آمده. لغت نامه.

۱- غسل کردن پیش از دخول مسجد، و بهتر آن است که شاربها را گرفته و ناخن را بگیرد.

۲- پابرهنه و به آرام بدن و دل داخل مسجدالحرام شود.

۳- در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز کند.

۴- احرام را در مقام یا در حجر اسماعیل، زیر ناودان رحمت ببندد، و اگر در سایر جاهای مسجدالحرام ببندد نیز مستحبّ است، لکن آن دو محلّ اوّلی، اولی و افضل است.

۵- احرام ببندد در روز ترویه، که روز هشتم ماه ذی الحجّه الحرام است.

۶- پیش از ظهر به مسجد رفته و منتظر زوال شود، پس نماز ظهر در اوّل وقت ادا کرده و در عقب نماز ظهر نیّت احرام نماید.

۷- مستحبّات تلبیه را، چنانچه گذشت، بگوید.

۸- مکرّر بگوید تلبیات را، و شرط نماید مُحلّ شدن را وقتی که ممنوع شود اتمام اعمال.

۹- احرام را که بست کوچ کند به منی، و شب را در آنجا بماند.

۱۰- وقتی که متوجّه به منی شد دعایش را بخواند، و دعا این است: «اللَّهُمَّ إیّاکَ أرجُو وَ إیّاکَ أدعُو فَبلِّغنی أمَلی وَ أصلِح لی عَمَلی» (۱) ۱۰۷۸.

۱۱- بلند گوید تلبیه را، و وقتی که به ابطح رسید، تلبیه را قطع نکند، و بگوید در هر حالی که برای او تازه می شود (مثل سوار شدن و پیاده شدن و غیر اینها به طریقی که در احرام عمره گذشت)، تا زوال روز عرفه. و بعد از آن قطع نماید تلبیه را.

۱۲- وقتی که به منی رسید و نازل شد دعایش را بخواند و آن این است: «الحَمدُ للَّهِ الّذی أقدَمنیها صالِحاً فی عافیهٍ وَ بَلَّغنی هذَا المَکان» (۲) ۱۰۷۹. پس بگوید: «اللَّهُمَّ هذهِ مِنّی

۱- - کافی ۴/ ۴۶۰ باب الخروج الی منی ح ۴؛ الفقیه ۲/ ۵۳۹ التقصیر؛ التهذیب ۵/ ۱۷۷ ب ۱۲ ح ۹؛ وسایل ۱۳/ ۵۲۶ ب ۶ ح ۱۸۳۶۴؛ مستدرک ۱۰/ ۱۷ ب ۶ ح ۱۱۳۴۶- ۳؛ مصباح المتهجد/ ۶۸۶ نزول منی؛ المقنعه/ ۴۰۷ ب ۱۱.

۲- - الفقیه ۲/ ۵۳۹ التقصیر؛ مستدرک ۱۰/ ۱۷ ب ۶ ح ۱۱۳۴۶- ۳؛ المقنعه/ ۴۰۸ ب ۱۲.

وَ هیَ مِمّـا مَنَنْتَ بِهِ عَلَینـا منَ المَناسِـکِ فأسـئَلُکَ أنْ تَمُنَّ عَلَیَّ بِمـا مَنَنْتَ بِهِ عَلی أنبیائِـکَ فَإنَّمـا أنَا عَبْـدُکَ وَ فی قَبْضَـتِکَ» (۱) ۱۰۸۰.

۱۳- شب عرفه را در منی بخوابد.

۱۴- تا آفتاب طلوع نکرده از روز عرفه، از وادی محسّر نگذارد.

۱۵- وقتی که متوجّه عرفات شـد دعایش را بخوانـد، و دعا این است: «اللَّهُمَّ إلیکَ صـمَدتُ وَ إیّاکَ اعتمَدتُ وَ وَجهکَ أردتُ أسـئلُکَ أن تُبارِکَ لی فی رحلَتی وَ أن تَقْضِیَ (۲) ۱۰۸۱ لی حـاجَتی وَ أن تجعَلَنی مِمَّنْ تُبـاهی بِهِ الیَومَ مَنْ هُوَ أفْضَلُ مِنّی» (۳) ۱۰۸۲.

بیان: أبْطَحْ، سِـیلگاه وادی مکّه است، صـحرای پر از سـنگریزه است و اوّل آن از شـعب است، میان وادی منی و آخرش متّصـل است به مقبره ای که آن را مُعَلّی گویند.

و ابطَحش گوینـد بجهت آنکه در همان مکان، خلّاق احدیّت امر نمود آدم را که به سـجده افتد. پس آدم علیه السـلام سـجده نمود آنجا تا طلوع صبح (۴) ۱۰۸۳؛ (و بَطح در لغت، رو به زمین افتادن را گویند، و بَطْحا از این مادّه است).

معجزه: مروی است که روزی پیغمبر صـلی الله علیه و آله در ابطح می رفت، ابوجهل لعین سـنگریزه به جانب آن حضرت صلی الله علیه و آله انـداخت، پس آن سـنگریزه به طرف حضرت نیامـده، هفت شـبانه روز در میان هوا معلّق مانـد. گفتنـد: که نگاه داشته این را؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آن کسی که آسمانها را بی ستون نگاه داشته (۵) ۱۰۸۴.

و وادی محسِّر (به کسر سین مشدّده)، وادی است در مابین مِنی و جمع (که مشعر

۱- - کـافی ۴/ ۴۶۱ بـاب نزول منی ح ۱؛ التهذیب ۵/ ۱۷۷ ب ۱۲ ح ۱۰؛ وسایل ۱۳/ ۵۲۶ ب ۶ ح ۱۸۳۶۵؛ مصباح المتهجّد/ ۶۸۶ نزول منی.

۲- - عبارت متن «تَقض». م.

۳- - کـافی ۴/ ۴۶۱ بـاب الغـدو الی عرفـات ح ۳؛ التهـذیب ۵/ ۱۷۹ ب ۱۳ ح ۴؛ وسایل ۱۳/ ۵۲۸ ب ۸ ح ۱۸۳۷۱؛ مصباح المتهجّد/ ۶۸۷.

۴- - وسایل ۱۴/ ۱۱ ب ۴ ح ۱۸۴۶۱؛ بحار ۱۱/ ۱۶۶ ب ۳ ح ۱۲؛ بحار ۹۶/ ۸۰ب ۸ ح ۲۳؛ علل الشرائع ۲/ ۴۴۴ ب ۱۹۴ ح ۱.

۵- - بحار ۱۸/ ۶۱ ب ۸؛ العدد القویّه/ ۳۴۰ حول مبعث؛ المناقب ۱/ ۷۲ فصل فی حفظ اللّه تعالی.

باشد)، لکن از جمع به مِنی قریب تر است، و به این اسم نامیده شد بجهت آنکه همان جا ابرهه عاجز شده و باعث حسرت او و اصحابش گردید. احوالات ابرهه را مفصّل و مختلف نوشته اند، و ملخّص آن چنانچه از بعضی اخبار و تواریخ مستفاد می شود این است:

در سبب آمدن ابرهه بجهت خراب نمودن خانه کعبه خلاف است؛ بعضی گفته اند که در مقابل خانه کعبه در یمن معبدی ساخته بودند به امر پادشاه حبشه، و مردم را تکلیف می کرد که بسوی آن خانه حجّ کنند و بر دور آن طواف نمایند. پس شخصی از قریش، شب در آن خانه مانده، لوازم ادب و احترام او را ملحوظ نداشت، همینکه صبح شد گریخت، به این سبب پادشاه در خشم شد و سوگند یاد کرد که کعبه را خراب کند.

و به روایت دیگر، جمعی از اهل مکّه برای تجارت به حبشه رفتند و داخل معبد ایشان شدند و آتش افروختند برای طعام خود، و آتش را خاموش (۱) ۱۰۸۵ نکرده بار کردند، پس بادی وزید و آنچه در معبد ایشان بود سوخت، به روایتی صد هزار مرد جنگی با وزیر خود، ابرهه، آن صباح بسوی مکّه فرستاد و امر کرد که کعبه را خراب نموده سنگهای او را به دریای جدّه اندازند و مردان ایشان را بکشند و اموال و فرزند آنها را غارت و اسیر کنند، و احدی از ایشان را زنده نگذارند (و در پیش لشکر بجهت دعوا فیل می آوردند)، بعض گفته که یک فیل بزرگ بود که آن را محمود می گفتند، و بعضی هشت فیل و بعضی دوازده فیل و بعضی چهارصد و بعضی دیگر هزار فیل گفته اند؛ و به هر بلده ای از بلاد عرب که می رسیدند پادشاه آن بلد به محاربه بیرون می آمد، اوّل پادشاهی که با وی قتال نمود یکی از ملوک حمیر بود، ابرهه غالب آمده او را گرفت، خواست که وی را بکشد، گفت مرا مکش که در این عزم که کرده ای اعانت تو کنم. ابرهه او را نکشت و بند کرد، و قبیله عک و اشعر با او متّفق شدند، و چون به قبایل خشعم رسید، نفیل بن حبیب با جمعی از خشعمیان به قتال او بیرون آمدند، ابرهه بر او نیز غالب شد و خواست که او را بکشد، او نیز گفت من تو را یاری می کنم. ابرهه او را نیز بند کرد و

۱- - عبارت متن «خواموش». م.

به طایف آمد. مسعود بن مغیث با اهل طایف بیرون آمد و به ابرهه گفت که ما را با تو نزاعی نیست، اگر خواهی دلیلی فرستم تا تو را به خانه کعبه راه نماید. ابرهه گفت چنین باشد. پس مردی را با وی فرستادند که نام او ابودغال بود، چون نزدیکی مکّه به منزلی رسید که آن را مغمس خوانند بمُرد و آن را همانجا دفن کردند (و عادت جاری شده که هر که آنجا رسد سنگی بر قبر وی زند)، القصّه؛ ابرهه از آنجا مردی با لشکر عظیم پیش از خود به مکّه فرستاد تا غارت کنند، وی بیامد و جمیع اموال حوالی حرم را جمع کرد، به روایتی هشتاد، و به روایت دیگر چهارصد شتر عبدالمطّلب را گرفت، و شخصی نزد عبدالمطّلب (که حاکم و پیشوای اهل مکّه بود) فرستاد که: آمده ایم تا خانه خدا را خراب کنیم، اگر مانع شوی با تو قتال خواهیم کرد. چون اهل مکّه این خبر را شنیدند اولاد و اهالی و اموال خود را جمع نموده عزم کردند به گریختن، پس عبدالمطّلب ایشان را نصیحت کرد که: این ننگ است بر شما که از کعبه دور شوید، گفتند: ما را تاب مقاومت ایشان نیست و اگر بر ما دست یابند همه را می کشند.

عبدالمطّلب گفت: خدای خانه نمی گذارد که ایشان به خانه ظفر یابند و اگر شما نیز پناه به خانه برید بر شما هم دست نخواهند یافت. ایشان نصیحت عبدالمطّلب را قبول نکرده پراکنده شدند؛ بعضی به کوهها و درّه ها گریختند بعضی به دریا نشستند، پس همینکه ابرهه به حرم رسید، فیلها ایستادند و فیلبانان هرچه ایشان را زجر کردند قدم به حرم ننهادند، و چون روی آنها از حرم محترم برگردانیدند تند می دویدند؛ پس عبدالمطّلب نزد ابرهه رفت و رخصت طلبید، چون داخل شد ابرهه بر تختی نشسته بود در قبّه (۱) ۱۰۸۶ دیبایی که برای او نصب کرده بودند، چون نظر ابرهه به عبدالمطّلب افتاد از حسن جمال و مهابت و وقار او حیران ماند، پس او را بر روی تخت خود جای داد، بعد از سؤال و جواب زیاد به عبدالمطّلب گفت: به چه کار آمده ای؟ شنیده ام سخاوت و شرف و فضل تو را، و دیدم از مهابت و جمال و عظمت تو، آنچه خواهی بر من لازم کرده، که

۱- – قُبَّه: قبه، بنای گرد برآورده چون گنبد. لغت نامه.

هرچه از من خواهی روا کنم؛ پس هرچه می خواهی طلب کن. و او را گمان آن بود که عبدالمطّلب التماس کعبه را خواهد کرد؛ عبدالمطّلب فرمود که: اصحاب تو شتران مرا غارت کرده اند، امر کن آنها را پس دهند. ابرهه به خشم آمده گفت: از دیده من افتادی! من آمده ام که خراب کنم خانه کعبه را، که به آن خانه بر عالم فخر می کنید و از هم ممتاز گردیده اید، در این باب سخن نمی گویی لکن شتران خود را طلب می کنی؟! فرمود: من در مال خود با تو سخن گفتم، آن خانه صاحبی دارد از همه کس قادرتر؛ و اولی است به حراست خانه خود را از دیگران. پس ابرهه حکم کرد که شتران را به عبدالمطّلب ردّ نمودند و او به مکّه مراجعت نمود. پس ابرهه با لشکر و فیلها خواست که داخل حرم شوند ولکن فیلها را هرچه اجبار می کردند داخل نمی شد، پس عبدالمطّلب امر کرد غلامان خود را که: پسر مرا بطلبید. چون عبّاس را آوردند گفت: این را نمی خواهم، پسر مرا بطلبید. و هر یک را که می آوردند می فرمود: این را نمی طلبم، پسر مرا بطلبید. تا آنکه عبداللَّه پدر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله حاضر شد، فرمود: ای فرزند، برو بر بالای ابوقبیس و نظر کن به طرف دریا، و هر چه بینی که از آن جانب می آید بر من خبر ده. چون عبداللَّه بر کوه ابوقبیس بالا رفت دید که مرغان مانند سیل و شب تار رو به آن طرف آورده بر ابوقبیس نشستند، و از آنجا پرواز کرده، هفت شوط بر گرد خانه کعبه طواف کردند و هفت مرتبه میان صفا و مروه سعی کردند. پس عبداللَّه بسوی عبدالمطّلب شتافت و آنچه دیده بود معروض داشت، عبدالمطّلب فرمود که ای فرزند، ببین بعد از این چه می کند و مرا خبر ده. پس عبداللَّه خبر داد که آن مرغان به جانب لشکر حبشه روان شدند، پس عبدالمطّلب اهل مکّه را فرمود که بروید بسوی لشکرگاه ایشان و غنیمتهای خود را بردارید. و همان مرغان بر شکل خطاف (یعنی پرستوک) بود؛ با هر یکی سه سنگ بود:

یکی در منقار و دو در چنگال؛ و هر سنگی کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس (به روایت دیگر، در منقار هر یک سنگی بود به مقدار عدسی)، بر بالای سر هر یکی از افراد ابرهه یک مرغی ایستاد و هر کدام را که سنگ بر سرش زدی از مقعدش بیرون می آمدی، ایشان روی به فرار نهادند و مرغان از پی ایشان می رفتند و سنگ

می انداختند، و به هر سنگ نام صاحبش نوشته شده بود، پس تمامی ایشان هلاک شدند مگر یک نفر که برای قوم خود خبر برد، چون ایشان را خبر می داد دید که یکی از آن مرغان بر بالای سر او است، گفت: چنین مرغان بودند؛ پس سنگی بر سر او انداخت و او را نیز هلاک کرد. چنانچه حقّ تعالی در کلام مجید خود به حبیب خودش رسول اللَّه صلی الله علیه و آله خبر می دهد و می فرماید که: ی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفِيلِ ی (۱) ۱۰۸۷؛ آیا ندیدی که چگونه کرد خدای تو به صاحبان فیل (یعنی ابرهه و لشکر او)؟ ی أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فی تَضْليلٍ ی (۲) ۱۰۸۸؛ آیا نگردانید و نیفکند مکر ایشان را (که در تخریب کعبه داشتند) در تضییع و ابطال و تباهی و گمراهی؟ ی وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابيلَ ی (۳) ۱۰۸۹؛ و فرستاد به ایشان (از طرف ساحل دریای هند) مرغانی در حالتی که گروه بودند؟ ی تَرْميهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجّيلٍ ی (۴) ۱۰۹۰؛ می افکند ایشان را به سنگی از سنگ گلین (یعنی گل سنگ شده، و این معرّبِ سنگ گل است؛ لهذا ابن عبّاس گفته: آن گل پخته بود، و از عبداللَّه بن مسعود مروی است که مرغان فریاد کردند و سنگها را انداختند و خدا بادی سخت فرستاد تا به قوّت تمام آن سنگها بر سر و بدن ایشان فرود آمد، و از طرف دیگرشان بیرون رفت)، ی فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ی (۵) ۱۰۹۱؛ پس گردانید خدا ایشان را، بدان سنگها، چون کاه خورده شده (نوشته اند که بدن ایشان متلاشی شد و باقی نماند از ایشان مگر لباسها و متاع آنها، پس خلّاق عالم پراکنده شدن اجزای بدن آنها را تشبیه می نماید به تَفَرُّق (۶) ۱۰۹۲ اجزای سرگین (۷) ۱۰۹۳ که حیوانات از خود دفع می کنند با خوردن کاه) (۸) ۱۰۹۴.

فایده: بدان که دهه اوّل ذی الحجّه الحرام، در نهایت فضیلت و برکت است، و همان

۱- - فیل/ ۱.

۲- - فیل/ ۲.

۳- - فیل/ ۳.

۴- - فیل/ ۴.

۵- - فیل/ ۵.

۶- - تَفَرُّق: پراکنده شدن. لغت نامه.

۷- - سَرگین (یا سِرگین): فضله حیوانات مانند گاو و خر و استر و اسب، خصوصاً وقتی که آن را خشک و جهت سوزاندن تهیه کرده باشند. لغت نامه.

۸- - این حکایت، با تغییراتی در بسیاری از منابع نقل شده است از جمله: مستدرک ۹/ ۳۳۸ ب ۱۲ ح ۱۱۰۳۶- ۶ با چند حدیث بعدی؛ بحار ۱۵/ ۶۵ ب ۱ و ۱۵/ ۱۳۰ ح ۷۰ باچندحدیث بعدی؛ امالی طوسی/ ۸۰ س ۳ ح ۱۲۰- ۲۹؛ امالی مفید/ ۳۱۴ س ۳۷ ح ۵.

روزهـا است که حقّ تعـالی فرمـوده: ی وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فی أَیَّامٍ مَعْـدُوداتٍ ی (۱) ۱۰۹۵، یعنی: یاد کنیـد خـدا را در روزی چند شمرده شـده (یعنی کم)، و باز فرموده: ی وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فی أیّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ بَهیمَهِ الْأَنْعام ی (۲) ۱۰۹۶، یعنی: ذکر نمایـد حـجّ کننـدگان، خـدا را در روزی چنـد معلوم برای آنکه روزی فرموده است ایشان را از گوشت چهار پایان (که گاو و شتر و گوسفند و بز است).

و در احادیث معتبره بسیار منقول است که ایّام معلومات ده روز اوّل ماه ذی الحجّه است، و ایّام معدودات روز دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجّه است (۳) ۱۰۹۷؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: عمل خیر و عبادت در هیچ ایّامی نزد خدا محبوبتر نیست از ده روز اوّل ذی الحجّه (۴) ۱۰۹۸. و چون این ماه داخل می شد صحابه کبار اهتمام عظیم در عبادت می کردند.

و در روز اوّل این ماه، پیغمبر صـلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السـلام را به امیر علیه السـلام تزویـج نموده. و تولّد ابراهیم علیه السلام نیز در این روز واقع شده، و در این روز به مرتبه خلّت رسیده،

و در سیُّم این مـاه تـوبه آدم علیه السـلام قبـول شـد، و در این روز رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله امیر علیه السـلام را بجهت خواندن سوره برائت به مکّه فرستاده،

و در پنجم ماه، زمان قرامطه، حجرالاسود به دست قائم علیه السـلام به جای خود نصب شده، و به قولی وفات جواد علیه السلام نیز در این روز وقوع یافته،

و در شـشم این ماه منصور دوانقی عمرش را بسـر داده، و بنا به قولی تزویج فاطمه علیها السلام در این روز واقع شده، و به قول معتبر وفات جواد علیه السلام در همین روز وقوع یافته،

و در هفتم ماه موسـی علیه السـلام به ساحران غلبه نموده، و شـهادت باقر علیه السـلام نیز در همین روز است، و به قولی منصور دوانقی در این روز وفات کرده،

و در هشتم این ماه سیّدالشهدا علیه السلام از مکّه به طرف کربلا حرکت فرمود، و بعضی

۱- - بقره/ ۲۰۳.

۲- - حج/ ۲۸.

۳- - التهذیب ۵/ ۴۴۷ ب ۲۶ ح ۲۰۴؛ التهذیب ۵/ ۴۸۷ ب ۲۶ ح ۳۸۲؛ وسایل ۱۴/ ۲۷۱ ب ۸ ح ۱۹۱۷۲.

۴- - وسایل ۱۴/ ۲۷۳ ب ۸ ح ۱۹۱۷۷؛ مستدرک ۱۰/ ۱۵۶ ب ۸ ح ۱۱۷۴۲- ۳؛ الاقبال/ ۳۱۷.

وفات جواد علیه السلام را در این روز گفته، و غزوه سادات حسنی علیه السلام با لشکر هادی عبّاسی در زمین فخ همین روز اتّفاق افتاده، و این روز را ترویه گویند به چند جهت (علی اختلاف الاقوال و الاخبار) (۱) ۱۰۹۹:

۱- همینکه آدم علیه السلام و حوّا علیهما السلام از بهشت بیرون آمده نازل شدند به کوهی در طرف شرقی هند، یا به سراندیب که در اقلیم اوّل می باشد بعد جبرئیل آمده او را آورد بسوی مکّه تا مناسک حجّ را به وی تعلیم دهد، و در وقت آمدن زمین در زیر پای او پیچیده می شد، پس موضع قدمهایش آبادی شد و مابین آنها خراب ماند، پس آدم را در صفا و حوّا را در مروه قرار داد و مدّتی آنجا ماندند (۲) ۱۱۰۰، تا اینکه روز هشتم ماه ذی الحجّه، آدم علیه السلام همان روز تَرَوّی (۳) ۱۱۰۱ و تفکّر نمود، و در روز نهم ماه او را شناخت؛ پس از برای این، روز هشتم را ترویه و روز نهم را عرفه گویند (۴) ۱۱۰۲.

۲- ابراهیم علیه السلام در شب هشتم ذی الحجّه الحرام ذبح پسر خود را در واقِعه (۵) ۱۱۰۳ دید و در صبح آن روز ترویه (یعنی تفکّر) نمود در اینکه آیا آن امر از جانب خدا باشد یا نه؟

و در شب دیگر نیز این واقعه را دید؛ چون روز شد عارف شد به آنکه از جانب خدا است؛ پس روز اوّل را ترویه و روز دوّمش را عرفه نامند (۶) ۱۱۰۴.

۳- بدرستی که آدم علیه السلام زمانی که در بهشت بود روزی نظر کرد به ساق عرش (که روزهشتم ذی الحجّه بود) پس در ساق عرش چند سطری از نور دید که در آن سطرها نوشته شده بود اسم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام، پس آدم علیه السلام فکر نمود که آنها را بشناسد، پس زمانی که فردایش شد خداوند عالم شناسانید به آدم علیه السلام مراتب

۱- - بنا به اختلاف نقلها و روایات. م.

۲- - (بطور مشروح) کافی ۴/ ۱۸۴ ضمن ح ۳؛ بحار ۱۱/ ۲۰۵ ب ۴ ح ۷ و ۲۶/ ۲۶۹ ب ۶ ضمن ح ۶ و ۹۶/ ۲۲۳ ب ۴۰ ضمن ح ۱۹؛ قصص جزایری/ ۴۸ ف ۳.

۳- - تَرَوّی: اندیشیدن در کار. لغت نامه.

۴- - نامیده شدن «عرفه» به این نام، به دلیل فوق الذکر در این منابع نقل شده است: مغنی المحتاج ۱/ ۴۷۹؛ فتح المعین ۲/ ۳۲۵؛ الدر المنثور ۱/ ۵۸؛ الطبقات الکبری ۱/ ۳۶؛ تاریخ مدینه دمشق ۲۳/ ۲۶۹؛ معجم البلدان ۴/ ۱۰۴.

۵- - واقِعَه: خواب. لغت نامه.

۶- - مدارک الاحکام ۷/ ۳۹۰؛ جواهر الکلام ۱۹/ ۸- ۷؛ الشرح الکبیر ۳/ ۴۲۱.

ایشان را، و بفهمانید او را که اگر آنها نمی بود، خلق نمی کرد خود آدم و غیر آن را (۱) ۱۱۰۵.

۴- خلّاق احدیّت امر فرمود بعد از بنای کعبه، ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام را که حجّ کنند، و جبرئیل در روز هشتم ذی الحجّه نازل شد و گفت: یا ابراهیم، برخیز و آب مهیّا کن برای خود (زیرا که در آن زمان در مِنی و عرفات آب نبود)، پس آن روز را ترویه گفتند؛ زیرا که ترویه به معنی سیرابی است (۲) ۱۱۰۶.

۵- از جهت آب برداشتن تمام حجّاج در زمان سابق در روز ترویه، بجهت نبودن آب در آن زمان در مِنی و عرفات (۳) ۱۱۰۷.

و در روز نهم این ماه وفات مسلم بن عقیل و هانی بن عروه واقع شده، و سدّ ابواب مسجد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله هم در این روز واقع شده (۴) ۱۱۰۸. و بعضی معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و تولّد عیسی علیه السلام را هم در این روز گفته اند (۵) ۱۱۰۹. و این روز را فضیلت بسیار است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: در شب عرفه دعا مستجاب است، و کسی که آن شب را به عبادت بسر آرد اجر صد و هفتاد سال عبادت دارد، و آن شبِ مناجات با قاضی الحاجات است، و هر که در آن شب توبه کند توبه اش مقبول است (۶) ۱۱۱۰. شب عرفه از لیالیِ مبترّکه و روزش از اعیاد عظیمه است، و بهترین اعمال در این روز، دعا کردن است، و سایر اعمالش در کتب ادعیه مسطور است و این رساله گنجایش آنها ندارد. و در روایتی وارد شده که: روزه روز عرفه برابر است با روزه یک سال (۷) ۱۱۱۱. و اگر اشتباه در ماه باشد، یا با روزه از دعا خواندن ضعیف شود، نگرفتنش بهتر است.

۱- - (بدون ذکر علّت نامگذاری «عرفه») بحار ۱۱/ ۱۶۴ ب ۳ ح ۹ و ۱۶/ ۳۶۲ ب ۱۱ ح ۶۲ و ۲۶/ ۲۷۳ ب ۶ ح ۱۵.

۲- - کافی ۴/ ۲۰۷ باب حجّ ابراهیم ح ۹؛ وسایل ۱۱/ ۲۳۰ ب ۲ ح ۱۴۶۶۷؛ بحار ۱۲/ ۱۲۵ ب ۶ ح ۲؛ تفسیرقمّی ۲/ ۲۲۴ ابراهیم و بناء البیت؛ المحاسن ۲/ ۳۳۶ کتاب العلل ح ۱۱۱.

۳- - الفقیه ۲/ ۱۹۶ باب علل الحجّ ح ۲۱۲۵؛ بحار ۹۶/ ۲۵۴ ب ۴۷ ح ۱۸؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۵ ب ۱۷۱ ح ۱؛ المحاسن ۲/ ۳۳۶ کتاب العلل ح ۱۱۲؛ مسائل علی/ ۲۶۹ اقسام الحجّ.

۴- - مصباح کفعمی/ ۵۱۵ ف ۴۲.

۵- - مصباح کفعمی/ ۵۱۵ ف ۴۲.

۶- - الاقبال/ ۳۲۵ فصل فیما نذکره من فضل لیله عرفه.

۷- - التهذیب ۴/ ۲۹۸ ب ۶۷ ح ۶؛ الاستبصار ۲/ ۱۳۳ ب ۷۷ ح ۱؛ وسایل ۱۰/ ۴۶۵ ب ۲۳ ح ۱۳۸۵۹؛ الاقبال/ ۳۳۱ فصل فیما نذکره.

لطیفه: شخصـی از اعراب بدوی از عالمی شنید که روزه روز عرفه مقابل است با روزه یک سال؛ پس روز عرفه را روزه گرفت و وقت ظهر افطار کرد! سببش را سؤال کردند گفت که ثواب شش ماه مرا کفایت می کند!

وجه تسمیه: و آن روز را عرفه گویند به چند جهت:

اوّل، شناختن آدم علیه السلام حوّا را چنانچه ذکر شد.

۲- شناختن آدم علیه السلام شأن محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد صلی الله علیه و آله را.

۳- یقین ابراهیم علیه السلام بر رحمانیّت رؤیای خود در همان روز چنانچه در وجه تسمیه ترویه ذکر شد.

و در روز دهم این ماه، تورات به موسـی علیه السـلام نازل شده، و شـبش از جمله چهار شب است که احیای آنها سنّت موکّد است، و روزش را عید أضحی گویند. و فضیلت این شبانه روز از حدّ و حصر بیرون است که گنجایش این رساله ندارد.

و روز ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ این ماه را ایّام تشـریق گویند؛ و تسـمیه آنها به ایّام تشـریق، بجهت تشـریقِ (۱) ۱۱۱۲ گوشتهای قربانیها است (یعنی خشک گردانیدن آنها در آفتاب) (۲) ۱۱۱۳، و یا بجهت شروقِ (۳) ۱۱۱۴ قمر در طول آن سه شب.

و ابن اعرابی گفته: بجهت آنکه هدی را نحر نمی کنند تا آنکه آفتاب از مشـرق طلوع کند، و یا بجهت قول عرب در جاهلیّت: أشرَقَها ثَبیرُ کَی نُغیرُ (۴) ۱۱۱۵ (ثبیر کوهی است در مکّه)؛ یعنی: «روشن نمود جبلِ ثبیر وادیِ موقف را با طلوع ماه از آن جبل بجهت کوچ نمودن از موقف».

و روز اوّل ایّام تشـریق را یـوم القرّ (۵) ۱۱۱۶ خواننـد بجهـت اسـتقرار مردم در آن روز در مِنی (۶) ۱۱۱۷، و روز دوّم را یـوم الصّدور و نَفْر الاوّل خوانند (یعنی خارج شدن و کوچ اوّل)، و

۱- – تَشْریق: قدید کردن گوشت. لغت نامه.

۲- – مستدرک ۱۰/ ۱۲۸ ب ۵۳ ح ۱۱۶۶۹– ۳؛ بحار ۹۶/ ۲۸۴ ب ۵۰ ح ۳۷؛ دعائم الاسلام ۱/ ۳۲۹ ذکرالهدی.

۳- – شُروق: مجازاً به معنی ظهور و روشنی. لغت نامه.

۴- – عبارت متن «نعیر». م.

۵- – عبارت متن «یوم السّقر». م.

۶- – مستدرک ۱۰/ ۱۲۸ ب ۵۳ ح ۱۱۶۶۹– ۳؛ بحار ۹۶/ ۲۸۴ ب ۵۰ ح ۳۷؛ دعائم الاسلام ۱/ ۳۲۹ ذکرالهدی.

روز سیُّم را یوم النّفر الثّانی یا یوم النّفر گوینـد، چون جمیع حاجّ در آن روز تماماً کوچ می کنند. (و یوم النفر اسم مناسـبست، ولکن به اسقاط نون و تشدید الرّاء المهمله: فرّ فراراً و لا یات کراراً).

الفصلُ الخامِس وَ العِشرُون در عرفات و وقوف آن

بدان که واجبات وقوف در عرفات چند چیز است:

۱- نیّت کردن، بـدین طریق که: وقوف می نمـایم در عرفات از حال تا غروب آفتاب در حـجّ تمتّعِ حـجّ اسـلام واجب قربه الی اللّٰه.

۲- بودن در عرفات به هر قسم که باشـد؛ پیاده یا سواره، نشسـته یا ایسـتاده، مشـغول دعا و ذکر یا مشـغول صـحبت و خوردن و آشامیدن و بی کار نشستن و خوابیدن. و ابتدای وقوف را از اوّل ظهر روز عرفه آغاز نماید.

۳- انتهای وقوف غروب روز عرفه باشد.

۴- در اثنای وقوف، از عرفات خارج نشود، هر چنـد که یک ساعت باشـد؛ و چهار حدّ عرفات عبارتست از نمره ای (۱) ۱۱۱۸ که بَطنِ (۲) ۱۱۱۹ عرفه است و ثوبه و ذی المجاز و اراک؛ و خود این حدود داخل عرفات نیستند.

و مستحبّات این وقوف چند چیز است:

۱- غسل کردن برای وقوف.

۲- جمع کند مابین نماز ظهر و عصر را به یک اذان و اقامه.

۳- وقوف را پیاده کند نه سواره.

۴- ایستاده باشد نه نشسته (مگر کسی که طاقت نداشته باشد یا مریض باشد).

۱- - نَمِرَه: موضعی است در عرفات. لغت نامه.

۲- - بَطْن: درون، اندرون، مرکز. لغت نامه.

۵- در سینه کوه بایستد یا در پایینش از جانب چپ کوه نسبت به کسی که از مکّه بیاید، و در زمین، در طرف یسار کوه ایستادن افضلست از بالا شدن به کوه.

۶- در زیر آسمان ایستاده باشد نه در زیر خیمه و نحو آن.

۷- جای وقوف را ملاحظه کند که جای سَهل (۱) ۱۱۲۰ و مُستَوی (۲) ۱۱۲۱ باشد (در جای غیر سهل و بالای کوه وقوف نکند).

۸- خیمه خود را در نمره (۳) ۱۱۲۲ بزند و رَحلِ (۴) ۱۱۲۳ خود را به نزدیک هم گذارد و متفرّق نکند.

۹- زمان خود را صرف نماید در ذکر و دعا نمودن و طلب حاجت کردن، و به خواندن ادعیه وارده؛ و دعا کند برادران مؤمن خود را (اقلّا چهل نفر را)، و والدین و سایر مؤمنین را عموماً و خصوصاً، و هر قدر از هر مقوله دعا میسور شود بنماید.

۱۰- سعی در طلب مغفرت و گریه و زاری نماید، و در آن وقت تکاهل و ملال را بر خود راه ندهد، و فرصت را غنیمت شمرده و چاره کار خود را نماید که عاقبت تکاهل، محرومی و پشیمانی خواهد آورد، و حسرت نافع نخواهد شد، و چنین فرصت به دست نخواهد افتاد. و افضل دعاها، دعایی است که از اهل بیت علیهم السلام رسیده، مثل دعای جناب امام حسین علیه السلام که معروفست، و دعای چهل و هشتم صحیفه کامله، و دعای جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که به امیر علیه السلام تعلیم فرمود و آن این است:

«لا إلهَ إلّااللَّهُ وَحدهُ لا شریکَ لهُ لهُ الملکُ وَ لهُ الحمدُ یُحیی وَ یُمیتُ وَ هوَ حیٌّ لا یَموتُ بیدهِ الخَیر وَ هوَ علی کُلِّ شیءٍ قدیرٌ اللَّهُمَّ لکَ الحمدُ کَما تَقول وَ خَیر ما نَقول وَ فوقَ ما یقُول القائلُون اللَّهُمَّ لکَ صلواتی وَ نُسکی وَ محیایَ وَ مَماتی وَ لکَ تراثی وَ لکَ حَولی وَ منکَ قوَّتی اللَّهُمَّ إنّی أعُوذُ بکَ مِنَ الفَقرِ وَ مِن وَساوِسِ الصّدور وَ مِن شتاتِ الأمر وَ مِن عَذابِ القَبر اللَّهُمَّ إنّی أسئلُکَ خیرَ الرّیاحِ وَ أعوذُ بکَ مِن شرِّ ما تجیءُ بِهِ الریاح وَ أسئلُکَ خیرَ اللیلِ وَ النّهارِ اللَّهُمَّ اجْعَل فی قلبی نوراً وَ فی سمعی نوراً وَ فی بَصَری نوراً

۱- - سَهْل: زمین نرم. لغت نامه.

۲- - مُسْتَوی: برابر و هموار. لغت نامه.

۳- - نَمِرَه: موضعی است در عرفات. لغت نامه. (عبارت متن «نمره». م.)

۴- - رَحْل: رخت و اسباب و همراهی، اثاث و متاع. لغت نامه.

وَ فی لَحمی وَ دمی وَ عظامی وَ عروقی وَ مقعدی وَ مقامی وَ مدخلی وَ مَخرجی نوراً وَ اعظم لی نوراً یا ربّ یوم ألقاکَ انّکَ علی کُلِّ شی ءٍ قدیرٌ» (۱) ۱۱۲۴.

ایضاً مستحبّ است که این دعا را بخواند: «یا خیرَ مَن سُئل وَ یا أوسعَ مَن أعطی وَ یا أرحمَ مَن استرحَمَ» پس حاجات خود را از خدا طلب کند و بگوید: «اللّهُمَّ إنّی عبدُکَ فَلا تَجعَلنی مِن أخیبِ وفدکَ وَ ارحَم مسیری إلیکَ مِن الفجِّ العمیقِ اللّهُمَّ ربّ المشاعر کلّها فُکَّ رقبتی مِن النّارِ وَ أوسع عَلَیَّ مِن رزقِکَ الحلالِ وَ ادْرَأْ عَنّی شرّ فسقه الجنّ وَ الإنسِ اللّهُمَّ لا تمکُر بی وَ لا تخدعنی وَ لا تستدرجنی اللّهُمَّ إنّی أسئلُکَ بِحولِکَ وَ جودِکَ وَ کرمکَ وَ مَنِّکَ وَ فضلِکَ یا أسمَعَ السامِعینَ وَ یا أبصرَ الناظرینَ وَ یا أسرَعَ الحاسبینَ وَ یا أرحمَ الراحمین أن تُصلّیَ عَلی محمّدٍ وَ آل محمّد وَ أن تفعَلَ بی کذا وَ کذا» (۲) ۱۱۲۵؛ حاجتهای خود را ذکر نماید و بردارد دست خود را بسوی آسمان و بگوید:

«اللّهُمَّ حاجَتی إلیکَ إن أعطیتَنیها لم یضرّنی ما مَنعتَنی وَ إن مَنعتَنیها لم ینفَعنی ما أعطیتَنی أسئلکَ خلاصَ رقَبتی مِنَ النّارِ اللّهُمَّ إنّی عبدُکَ وَ ملک یدکَ وَ ناصیَتی بیدِکَ وَ أجَلی بِعلمکَ أسئلکَ أن توفقنی لما یُرضیکَ عنّی وَ أن تسلمَ منّی مناسکی التی أریتَها خلیلَکَ إبراهیمَ صلَواتکَ علَیهِ وَ دلَلتَ علَیها حبیبَکَ محمّداً صلی الله علیه و آله اللّهُمَّ اجعَلنی ممَّن رضیتَ عملهُ وَ أطلتَ عمرهُ وَ أحیَیتهُ بعدَ المَمات حیوةً طیّبةً» (۳) ۱۱۲۶. و نیز مستحبّ است که توجّه بسوی قبله نموده، صد مرتبه سبحان اللّه بگوید، و صد مرتبه بگوید «ماشاءاللّه لا قوّةَ إلّاباللّه أشهدُ أن لا إلهَ إلّااللّهُ وحدهُ لا شریکَ لَه لهُ الملکُ وَ لهُ الحَمد یُحیی وَ یُمیت وَ هو حیٌّ لا یموتُ بِیدهِ الخیرُ وَ هوَ علی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ» پس دو آیه اوّل سوره بقره را بخواند، دیگر سوره توحید را سه مرتبه، بعد از آن آیه الکرسی و بعد از آن آیه سخره را بخواند، بعد از

۱- - (با اندکی تغییر) الفقیه ۲/ ۵۴۲ دعاءالموقف ح ۳۱۳۵ و ح ۳۱۳۶؛ التهذیب ۵/ ۱۸۳ ب ۱۳ ح ۱۶؛ وسایل ۱۳/ ۵۳۹ ب ۱۴ ح ۱۸۱۹۵ و ح ۱۸۱۹۶؛ بحار ۹۵/ ۲۱۴ ب ۲ ح ۳؛ الاقبال/ ۳۳۸ ادعیهیوم عرفه؛ مصباح المتهجّد/ ۶۸۷ نزول منی و عرفات.

۲- - التهذیب ۵/ ۱۸۲ ب ۱۳ ضمن ح ۱۵؛ وسایل ۱۳/ ۵۳۸ ب ۱۴ ضمن ح ۱۸۳۹۴؛ مصباح المتهجّد/ ۶۸۷ نزول منی و عرفات.

۳- - مصباح المتهجّد/ ۶۸۷ نزول منی و عرفات؛ المقنعه/ ۴۱۱ ب ۱۳.

آن معوّذتین را بخوانـد، پس نعمتهای الهی را یک یک شـمارد از آنچه خدا به او عطا فرموده و بگوید: «اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ عَلی نَعْمائِکَ الَّتی لا تُحصـی بِعددٍ وَ لا تُکافَؤُ بِعَمَلٍ» (۱) ۱۱۲۷ و حمـد کند خلّاق عالم را به هر آیه ای که در آن حمد کرده اسـت خداوند احدیّت خود را به آن در قرآن؛ و بخواند خدا را با اسـماء حُسنی (و از جمله آنها است اسمایی که در آخر سوره حشر است) و بگوید: «اسئلُکَ یا اللّهُ یا رَحمنُ بِکلِّ اسم حولکَ وَ أسئلکَ بقوَّتِکَ وَ قدرتِکَ وَ عزَّتِکَ وَ جمیع ما أحاط به علمُکَ وَ بِأرکانکَ کلّها وَ بحقِّ رسولکَ صـلَواتُکَ علیهِ وَ آلِهِ وَ بِاسمِکَ الأکبر وَ بِاسمِکَ العظیمِ الَّذی مَن دَعاکَ بِهِ کانَ حقّاً علیکَ أن لاـ تردّهُ وَ أن تُعطیهِ مـا سئلکَ أن تَغفِرَ لی جمیعَ ذُنوبی فی جمیعِ علمـکَ فِیَّ»، و سؤال کنـد همه حاجـات خود را از امر دنیا و آخرت، و هفتـاد مرتبـه طلب کنـد بهشت را به گفتن این کلمه «أسـئلُکَ الجنّه»، و هفتـاد مرتبه «أسـتغفِرُ اللّهَ ربّی وَ أتـوبُ إلیه» بگوید (۲) ۱۱۲۸، پس بخوانـد دعـایی را که جبرئیل علیه السـلام در این مقام به جناب آدم علیه السـلام تعلیم نمود برای قبول توبه او:

«سُـبحانکَ اللّهمَّ وَ بحَمـدِکَ لاـ إلهَ إلّاأنتَ عَملتُ (۳) ۱۱۲۹ سوءاً وَ ظلمتُ نَفسـی فَاعترفتُ بِـذنبی فَـاغفِر لی إنّـکَ أنتَ خیرُ الغافِرین سُـبحانکَ اللّهمَّ وَ بِحمـدِکَ لا إلهَ إلّاأنتَ عمِلتُ (۴) ۱۱۳۰ سوءاً وَ ظلمتُ نَفسـی وَ اعترَفتُ بِـذنبی فَاغفِر لی إنَّکَ أنتَ التوّابُ الرَّحیم» (۵) ۱۱۳۱.

و مستحبّ است خوانـدن این دعـا در عرفات، در وقتی که شـمس میل به غروب نمایـد، پیش از آنکه غروب کنـد: «اللّهُمَّ إنّی أعوذُ بِکَ مِنَ الفَقرِ وَ مِن تَشتُّتِ الأمر وَ مِن شَـرِّ ما یَحدُثُ بِاللّیلِ وَ النّهار أمسـی ظُلمی مُستجیراً بِعفوِکَ و أمسی خَوفی مُستجیراً بِأمانِکَ وَ أمسـی وَجهِیَ الفـانی مُسـتَجیراً بِوَجهِـکَ البـاقی یـا خیرَ مَن سُـئِلَ وَ یـا أجْوَدَ مَن أعطی وَ یا أرحَمَ مَنِ استرحم جَلِّلنی بِرَحمتِکَ وَ ألبِسنی عافیَتَکَ وَ اصْرِفْ عَنّی شَرَّ جمیعِ

۱- - (با اندکی تغییر) الفقیه ۲/ ۵۴۱ دعاءالموقف ح ۳۱۳۴.

۲- - (با اندکی تغییر) الفقیه ۲/ ۵۴۱ دعاءالموقف ح ۳۱۳۴.

۳- - عبارت متن «عَلِمتُ». م.

۴- - عبارت متن «عَلِمتُ». م.

۵- - بحار ۱۱/ ۱۷۸ ب ۳ ضمن ح ۲۵؛ بحار ۹۶/ ۳۵ ب ۴ ضمن ح ۱۴؛ تفسیرقمّی ۱/ ۴۴؛ مصباح الکفعمی/ ۲۹۴ ف ۳۳.

خَلْقِکَ» (۱) ۱۱۳۲.

موعظه: حاجّ چون به عرفات حاضر شد، نظر به ازدحام خلایق کند، و بیند که مردان به لغتهای مختلفه، صداها بلند کرده اند، و هر یک به زبانی به تضرّع مشغولند؛ یاد آورد عرصه قیامت و احوال آن روزِ پر هول و وحشت را، و پراکندگی مردمان را در آنجا، حیران و سرگردان، و هر امّتی به گرد پیغمبر و امام خود جمع شده به چشم شفاعت بر آنها نگاه می کنند، پس چون به این فکر افتاد، دست تضرّع بردارد و با نیّت خالص به درگاه خدا بنالد که خدا حجّ او را قبول کند، و او را در زمره راستکاران (۲) ۱۱۳۳ محشور سازد، و چنان داند که نا امید نخواهد شد؛ چه روز، روز شریف، و موقف، موقف عظیمی است، و بندگان خدا از اقطار زمین در آنجا جمعند و دلهای همه حاضرین به خدا منقطع است، و همّتهای همه، مصروف دعا و سؤال است، و دستهای همه، به درگاه پادشاه بی نیاز بلند است و همگی چشم بر در فیض و رحمت او انداخته، و گردنها به کرم و لطف او کشیده. و البتّه چنین موقفی از نیکان و اخیار خالی نیست، بلکه ظاهر نیست که ابدال و اوتادِ ارض در خدمت امام عصر، عجّل اللَّه فرجه، در آنجا حاضرند، پس دور نیست که از حضرت ذو الجلال بواسطه دلهای پاک و نفوس مقدّسه، رحمت بر کافّه مردمان فایز شود، و چنان گمان نکنی که همه این خلایق که در آنجا جمعند و با هزار امیدواری راه دور و دراز پیموده اند، و اهل وطن را دور افکنده و کربتِ غربت بر خود قرار داده و به در خانه چنین کریمی آورده اند، خداوند کریم همه را نا امید کند، و ایشان را نابود سازد، و بر غریبی آنها ترحّم ننماید؛ زنهار! دریای رحمت الهی از آن وسیعتر است که در چنین حالی تَنُکی کند (۳) ۱۱۳۴، و از این جهت رسیده است که: بدترین گناهان آن است که کسی به

۱- - (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۴۶۴ باب الوقوف بعرفهو ح ۵؛ وسایل ۱۳/ ۵۵۹ ب ۲۴ ح ۱۸۴۴۰؛ بحار ۹۶/ ۲۵۱ ب ۴۷ ح ۵.

۲- - راستکار: درستکار، صادق و متدین و امانت دار و صالح و پرهیزکار. لغت نامه.

۳- - تَنُک: کم و اندک. ل. د

عرفات حاضر شود و چنان گمان کند که خدا او را نیامرزیده است (۱) ۱۱۳۵.

مرویست که رسول خد صلی الله علیه و آله فرموده که: شیطان را روزی بدتر از روز عرفه نیست بجهت اینکه در آن روز کوچکتر می شود، و ذلیل و غضبناک و مطرود می شود در آن روز که مثل آن را در سایر روزها نمی شود بجهت دیدن آن لعین در آن روز، نزول رحمت خداوندی را به اهل عرفات و بخشیدن گناهان بزرگ ایشان را (۲) ۱۱۳۶. چنانچه فرموده اند که: گناهانی هست که بخشیده نمی شود از بندگان مگر اینکه روز عرفه در عرفات وقوف کرده باشد (۳) ۱۱۳۷.

و باعث اینقدر کرامات و فضیلت بر مردمان در آن روز و در آن مکان چند چیز است: اجتماع مردم، که خداوند عالم اجتماع را دوست دارد، و شرافتِ خود همان روز و همان مکان، و بودن صُلحا و اخیار و اوتاد و ابدال، و دست بر دعا برداشتن، البتّه در چنین روزی و مکانی با اجتماع اینقدر اوصاف، دعای من و تو و امثال ما به هدف اجابت می رسد، محض به طفیل ادعیه ایشان، و خداوند مِن باب بیعِ صَفقَه (۴) ۱۱۳۸ می گذرد از تقصیرات حاضرین در آنجا به خاطر اولیای خود، و دعاهایشان را هم هکذا به خاطر دعای ایشان قبول می فرماید؛ چنانچه روایت شده که:

محمّد بن عبداللّٰه بن علی بن الحسین علیه السلام صدیقی داشت عبدالحمید نام، مدّت مدید که منصور دوانقی او را به حبس انداخته بود، پس سالی محمّد بن عبداللّٰه به مکّه برای حجّ آمده بود، و در روز عرفه در عرفات با حضرت صادق علیه السلام ملاقات نمود، حضرت فرمود: چگونه است صدیقت عبدالحمید؟ گفت: مدّتی می باشد که منصور او را

۱- - عوالی اللآلی ۴/ ۳۳ الجملهالاولی ح ۱۱۵؛ ترجمه احیاء علوم الدین ۱/ ۵۳۱؛ شرح نهج ۱/ ۱۲۴.

۲- - شرح نهج ۱۴/ ۱۶۰ القول فی نزول الملائکه یوم بدر.

۳- - عوالی اللآلی ۴/ ۳۳ ح ۱۱۴؛ شرح نهج ۱/ ۱۲۴ فضل البیت و الکعبه؛ و با اندکی تغییر در: بحار ۹۶/ ۲۶۱ ب ۴۷ ح ۳۷؛ عده الداعی/ ۵۵ القسم الثانی.

۴- - بَیعِ صَفْقَه: گونه ای از بیع است که در آن، مشتری دو کالای متفاوت را همزمان و به یک قیمت معیّن خریداری می نماید، در این گونه بیع، اگر مشتری عیب و نقصی را در یکی از دو کالای خریداری شده بیابد، حقّ تعویض یا برگرداندنِ کالایِ معیوب به تنهایی را ندارد، بلکه باید یا هر دو کالا را به فروشنده برگرداند و یا هر دو را بردارد (فقه الامام جعفرالصادق علیه السلام ۳/ ۲۲۲)؛ مؤلّف کتاب در اینجا، تشبیه زیبایی را جهت استجابت دعای نیکوکاران و گنهکاران، همه با هم، توسّط خداوند متعال به کار برده است. م.

محبوس ساخته. پس آن حضرت دست به درگاه قاضی الحاجات برداشته، یک ساعت دعا کرد، بعد از آن رو به محمّد کرده فرمود: یا محمّد، قسم باد به خدا که نجات یافت رفیق تو عبدالحمید. محمّد گوید: بعد از مدّتی با عبدالحمید ملاقات کردم، گفتم: کِی شد خلاصی تو؟ گفت: روز عرفه بعد از عصر (۱) ۱۱۳۹.

ثواب وقوف: در حدیث است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هرگاه وقوف در عرفات نمایی تا غروب آفتاب، پس اگر بوده باشد بر تو از گناهان مانند ریگ عالج و کف دریا، هر آینه آمرزد آن را خدای تعالی برای تو (۲) ۱۱۴۰، (و عالج، صحرایی است که به کثرت ریگ مشهور است).

و در حدیث دیگر، باز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده که: واجب نموده خلّاق عالم بر امّت من وقوف و تضرّع و دعا را در موضعی که دوست ترین جاها است به خدا، و کفیل شده بر چنین امّتی بهشت را، و ساعتی که مردم از عرفات بر می گردند همان ساعات است که خدای تعالی توبه آدم را قبول فرموده. بعد فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حقّ بر نبوّت مبعوث فرموده، بدرستی که برای خداوند عالم در آسمان اوّل دری هست که او را باب الرّحمه و باب التوبه و باب حاجات و باب تفضّل و باب احسان و باب جود و باب کرم و باب عفو می گویند، و حاضر نمی شود در عرفات احدی مگر اینکه لیاقت و اهلیّت رسانیده باشد از خدا به این خصلتها، بدرستی که خداوند عالم را صدهزار ملائکه هست که با هر یک از این ملائکه ها، صد و بیست هزار ملائکه هست، و خدا را رحمت مخصوصی هست برای اهل عرفات، نازل می کند آن را در عرفات، پس زمانی که از عرفات برگشتند شاهد می گیرد همان ملائکه ها را به آزاد کردن اهل عرفات از آتش جهنّم، و واجب می گرداند برای ایشان بهشت را، و از طرف خدا منادی ندا می کند که:

برگردید که آمرزیده هستید؛ پس بتحقیق که راضی کردید مرا و من هم از شما راضی

۱- – المناقب ۴/ ۲۳۴.

۲- – الفقیه ۲/ ۲۰۲ فضائل الحجّ ضمن ح ۲۱۳۸؛ التهذیب ۵/ ۲۰ ب ۳ ضمن ح ۳؛ وسایل ۱۱/ ۲۱۸ ب ۲ ضمن ح ۱۴۶۵۰؛ روضهالواعظین ۲/ ۳۶۰ فضائل الحجّ.

شدم (۱) ۱۱۴۱.

الحاصل: کسی که خلّاق احدیّت این قدر فیوضات را در خصوص او (۲) ۱۱۴۲ روا دانسته و لایق حالش داند، البتّه چنین کسی تمامی معاصی را در آنجا گذاشته، پاک پاکیزه از آن موقف خواهد برگشت؛ چنانچه در بعضی از کتب نوشته اند که: مردی در عرفات، روز عرفه همیان خود را نِسیاناً (۳) ۱۱۴۳ می گذارد و بعد از کوچ حجّاج، در اثنای راه بیادش آمده بر می گردد، پس ناگاه می بیند که صحرای عرفات پر است از سگها و میمونها! از دیدن این احوال ترسیده بر می گردد، ناگاه می بیند که آن حیوانات صدا می کند: نترس و مَرو که ما گناهان حجّاجیم، ما را اینجا گذاشته خودشان طیّب و طاهر برگشته اند (صحبتی دایر بر این مطلب در فصل قربانی ذکر خواهد شد ان شاءاللّه تعالی).

فایده: بدان که تفضّلات و اکرامات خلّاق عالم به سبب این مکان مقدّس، غیر از سلسله مکلّفین، بر بعضی از حیوانات هم شامل می شود، و باعث دخول آنها به بهشت می باشد در آخرت؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر شتری که هفت سال در روز عرفه در موقف عرفات سوار او شده باشند، خدای تعالی قرار می دهد آن را از حیوانات بهشت و نسل او را مبارک می گرداند (۴) ۱۱۴۴.

مناسبه: بعضی ارباب تاریخ و سیر نوشته اند که: چندی از حیوانات به بهشت می روند:

۱- - وسایل ۱۳/ ۵۵۰ ب ۱۹ ح ۱۸۴۱۵؛ مستدرک ۱۰/ ۳۲ ب ۱۸ ح ۱۱۳۸۶- ۱؛ بحار ۹/ ۳۰۰ ب ۲ (ضمن حدیثی طولانی) و ۹۶/ ۲۴۹ ب ۴۷ ح ۱؛ الاختصاص/ ۳۹ فیه مسائل الیهودی؛ امالی صدوق/ ۱۹۳ س ۳۵؛ روضهالواعظین ۲/ ۳۵۹ فضائل الحجّ.

۲- - عبارت متن «بنده». م.

۳- - نِسیاناً: از روی فراموشی. م.

۴- - وسایل ۱۱/ ۵۴۱ ب ۵۱ ضمن ح ۱۵۴۸۶؛ بحار ۴۶/ ۷۰ ب ۵ ضمن ح ۴۶ و ۶۱/ ۲۰۶ ب ۸ و ۹۶/ ۳۸۵ ب ۳ ضمن ح ۱۰؛ ثواب الاعمال/ ۵۰ باب نادر؛ المحاسن ۲/ ۶۳۵ ب ۱۵ ضمن ح ۱۳۳.

۱- شتر عرفات که ذکر شد؛ من جمله شتر سجّاد علیه السلام که وصیّت بر دفن آن کرده بود، چنانچه در حجّ آن بزرگوار نوشته شده.

۲- حِمارِ عُزَیر (۱) ۱۱۴۵.

۳- ناقه (۲) ۱۱۴۶ صالح علیه السلام.

۴- ناقه (۳) ۱۱۴۷ غضبای رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۵- ذوالجَناح (۴) ۱۱۴۸.

۶- شتری که سیّدالشهدا علیه السلام در صبح روز عاشورا بر آن سوار شده، در مقابل اعدا خطبه خواند.

۷- بقره (۵) ۱۱۴۹ بنی اسرائیل.

۸- گوسفندی که به فدیه اسماعیل علیه السلام از بهشت آمده بود.

۹- ماهی یونس علیه السلام.

۱۰- نَمله (۶) ۱۱۵۰ سلیمان علیه السلام.

۱۱- هُدهُد بِلقیس (۷) ۱۱۵۱.

۱۲- حمارِ بَلعَم باعورا (۸) ۱۱۵۲.

۱۳- شتری که سفارش یوسف علیه السلام را از زندان مصر به یعقوب علیه السلام رسانید و یعقوب علیه السلام در حقّ او دعا کرد.

۱۴- گرگ یوسف علیه السلام، که اولاد یعقوب علیه السلام او را متّهم ساختند.

۱۵- گرگ دیگر که پسر ظالمی را خورد و قلب او را بدرد آورد.

۱۶- شترهایی که هدی خانه کعبه کرده باشند.

۱- – عُزَیْر: نام پیغمبری. لغت نامه.

۲- – ناقَه: شتر ماده. لغت نامه.

۳- - ناقَه: شتر ماده. لغت نامه.

۴- - ذُو الجَناح: نام اسب امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام؛ و به یوم الطف، حضرت او علیه السلام به این اسب برنشسته بود. لغت نامه.

۵- - بَقَرَه: گاو، نر باشد یا ماده. لغت نامه.

۶- - نَمْلَه: یک مورچه، مورچه ماده. لغت نامه.

۷- - بِلْقیس: دختر هدهاد بن شرحبیل، ملکه سبا. لغت نامه.

۸- - بَلْعَم باعورا: بلعم بن باعور، نام مردی زاهد که مستجاب الدعوه بود و به اغوای زن، بر موسی علیه السلام و قوم او دعا کرد که در تیه سرگردان شدند و سپس موسی علیه السلام دعا کرد تا ایمان از او سلب شد و .... لغت نامه.

۱۷- غُرابی (۱) ۱۱۵۳ که تعلیم کرد قبر کندن را به قابیل.

۱۸- سگ اصحاب کهف.

۱۹- حمار عیسی علیه السلام.

۲۰- حمار رسول خدا صلی الله علیه و آله که یعفور نام داشت.

وجه تسمیه عرفات:

اوّل، بلندی زمین آنجا.

دوّم، چون خداوند احدیّت توبه آدم علیه السلام را قبول کرد جبرئیل علیه السلام آدم علیه السلام را به عرفات آورد و حوّا را به او تسلیم نمود؛ آدم علیه السلام و حوّا در آن موضع یکدیگر را شناختند (۲) ۱۱۵۴.

سیُّم، آدم علیه السلام آنجا اعتراف به ذنب خود نمود به امر جبرئیل علیه السلام (۳) ۱۱۵۵.

چهارم، شناختن حضرت ابراهیم علیه السلام (۴) ۱۱۵۶ مناسک حجّ را به تعلیم جبرئیل علیه السلام (۵) ۱۱۵۷.

پنجم، شناختن ابراهیم علیه السلام آنجا را بعد از خبر دادن جبرئیل علیه السلام در روایتِ سابق (۶) ۱۱۵۸.

ششم، جبرئیل نزد ابراهیم علیه السلام آمد تا او را ارکان حجّ بیاموزد؛ در مِنی نزد وی آمد شیطان لعین تا وسوسه کند او را، پس ابراهیم علیه السلام شیطان را نشناخت و به ذی المجاز رفت، آنجا نیز او را نشناخت، از آنجا تجاوز کرده، چون به عرفات رسید شیطان را آنجا دیده شناخت.

هفتم، اعتراف کردن ابراهیم علیه السلام به ذنب خود، بعد از ظهر، به امر جبرئیل علیه السلام (۷) ۱۱۵۹.

۱- - غُراب: زاغ. لغت نامه.

۲- - (بطور اشاره) بحار ۴۴/ ۲۴۲ ب ۳۰ ضمن ح ۳۷؛ همچنین ضمن توضیحِ واژه «عرفات» در لغت نامه دهخدا.

۳- - کافی ۴/ ۱۹۱ فی حجّ آدم ضمن ح ۲؛ وسایل ۱۱/ ۲۲۷ ب ۲ ضمن ح ۱۴۶۶۴؛ بحار ۱۱/ ۱۶۷ ب ۳ ضمن ح ۱۵ و ۹۶/ ۲۹ ب ۴ ضمن ح ۵ و ۹۶/ ۴۴ ب ۴ ضمن ح ۳۱؛ المحاسن ۲/ ۲۳۶ ضمن ح ۱۱۰.

۴- - عبارت متن «آدم». م.

۵- - مستدرک ۱۰/ ۲۶ ب ۱۴ ح ۱۱۳۷۲- ۷؛ بحار ۱۲/ ۱۰۸ ب ۵ ح ۲۷؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۶ ب ۱۷۳ ح ۱؛ المحاسن ۲/ ۲۳۵ ح ۱۰۹؛ و ضمن احادیث طولانی در بسیاری از منابع دیگر.

۶- - همان منابع پاورقی سابق.

۷- - مستدرک ۱۰/ ۲۶ ب ۱۴ ح ۱۱۳۷۲- ۷؛ بحار ۱۲/ ۱۰۸ ب ۵ ح ۲۷ و ۹۶/ ۲۵۳ ب ۴۷ ح ۱۶؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۶ ب ۱۷۳ ح ۱.

هشتم، شناختن جناب ابراهیم علیه السلام مناسک حجّ را به گفتن جبرئیل علیه السلام که: بشناس مناسک حجّ را (۱) ۱۱۶۰.

الفصلُ السّادِس وَ العِشرُون در مشعر الحرام و وقوفِ آن

بـدان که چون آفتـاب روز عرفه غروب کرد، لازم است حـاجّ را که کوچ نمایـد بسوی مشـعر تا وقوف ثانی را به عمل آورد، چنانچه در قرآن مجیـد می فرمایـد: ی فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْكُرُوهُ كَما هَديكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّآلينَ ی (۲) ۱۱۶۱. و واجبات آن چند چیز است:

۱- نیّت به این طریق که: وقوف می نمایم در مشعرالحرام در حجّ تمتّع اسلام واجب قربه الی اللّٰه.

۲- ماندن در مشعرالحرام به هر حالت که باشد.

۳- اینکه ابتدای وقوف را بعد از طلوع فجر نماید.

۴- انتهای وقوف را تا طلوع آفتاب عید باشد.

و امّا مستحبّات؛ پس چند امر است:

اوّل اینکه بعد از غروب روز عرفه، زود کوچ نماید تا نماز مغرب را زیاد تأخیر نشود.

دوّم، مقتصداً راه برود؛ نه بسیار آهسته و نه بسیار تند.

سیّم، تأخیر نماید نماز مغرب و عشا را تا اینکه در مزدلفه بخواند.

چهارم، به آرام بدن و آرام قلب راه رود.

۱- - کافی ۴/ ۲۰۷ ضمن ح ۹؛ وسایل ۱۱/ ۲۳۰ ب ۲ ضمن ح ۱۴۶۶۷؛ و در بسیاری منابع دیگر از جمله همان منابع پاورقی سابق.

۲- - بقره/ ۱۹۸.

پنجم، کوچ کند با استغفار و در اثنای راه استغفار بسیار نماید، و بسیار بگوید: «اللَّهُمَّ أعتِقنی مِنَ النّار» (۱) ۱۱۶۲، پیش از کوچ کردن و در ابتدای آن، و همینکه روانه به طرف مشعرالحرام شد، این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هذَا الْموقِفِ وَ ارْزُقنی الْعَوْدَ أبَداً ما أبقَیْتَنی وَ أقْبِلْنِی الْیَوْمَ مُفْلِحاً مُنجِحاً مُستَجاباً لی مَرحوماً مَغفوراً لی بأفضَلِ ما یَنْقَلِبُ بِهِ الْیَومَ أحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ وَ حُجّاجِ بَیْتِکَ الحَرامِ وَ اجْعَلْنِی الْیَوْمَ مِنْ أکْرَمِ (۲) ۱۱۶۳ وَفْدِکَ عَلَیکَ وَ أعْطِنی أفْضَلَ ما أعْطَیتَ أحداً مِنهُمْ مِنَ الخَیرِ وَ الْبَرَکهِ وَ الرّحمَهِ وَ الرِّضْوان وَ المَغفِرَه وَ بارِکْ لی فیما أرجِعُ إلَیهِ مِنْ أهلٍ وَ مالٍ أوْ قَلیلٍ أو کَثیرٍ وَ بارِکْ لَهُمْ فِیّ» (۳) ۱۱۶۴.

ششم، در حال راه رفتن متعرّض مردم نشود به مزاحمت و ازدحام و تعجیل نمودن و شتاب کردن.

هفتم، در اثنای راه، چون رسید به تلّی از ریگ سرخ که در طرف راست راه واقع است بگوید: «اللَّهُمَّ ارْحَم مَوقِفی وَ زِدْ فی عَمَلی وَ سَلِّمْ دینی وَ تَقَبَّلْ مَناسِکی» (۴) ۱۱۶۵.

هشتم، جمع نماید مابین نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه.

نهم، در مابین این دو نماز نماز دیگر بخواند.

دهم، نوافل مغرب را بعد از عشا به عمل آورد ولو اینکه سرخی مغرب زایل شود.

یازدهم، بعد از نماز صبح و نیّت وقوف، مشغول ذکر و حمد و ثنای الهی باشد.

دوازدهم، صلوات بفرستد به رسول خدا صلی الله علیه و آله هر قدر که بتواند.

سیزدهم، دعایی که آنجا وارد شده بخواند، و دعا این است:

«اللَّهُمَّ ربّ المَشعرِ الحَرام فکَّ رقَبتی مِنَ النّار وَ أوسِع علَیَّ مِن رِزقِکَ الحلالِ الطیِّب

۱- - این دعا، ضمن دعاهای هنگام کوچ از عرفات در بسیاری از منابع نقل شده است از جمله: کافی ۴/ ۴۶۷ ضمن ح ۲؛ التهذیب ۵/ ۱۸۷ ب ۱۴ ضمن ح ۶؛ وسایل ۱۴/ ۶ ب ۱ ذیل ح ۱۸۴۴۸.

۲- - عبارت متن «کرم». م.

۳- - (با اندکی تغییر) الفقیه ۲/ ۵۴۳ الافاضهمن عرفات، ضمن ح ۳۱۳۷؛ التهذیب ۵/ ۱۸۷ ب ۱۴ ح ۵؛ وسایل ۱۳/ ۵۵۹ ب ۲۴ ح ۱۸۴۴۱؛ مصباح المتهجّد/ ۶۹۸ دعاءالموقف.

۴- - (با اندکی تغییر) الفقیه ۲/ ۵۴۳ الافاضهمن عرفات، ضمن ح ۳۱۳۷؛ التهذیب ۵/ ۱۸۷ ب ۱۴ ح ۶؛ مصباح المتهجّد/ ۶۹۹.

وَ ادْرَأْ عَنّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَ الإنْسِ اللَّهُمَّ أنتَ خَیرُ مَطلوبٍ إلَیهِ وَ خَیرُ مَدعُوٍّ وَ خَیرُ مَسئولٍ وَ لِکُلِّ وافِدٍ جائِزَهٌ فَاجْعَل جائزَتی فی مَوضِعی هذا أن تُقیلَ عَثرَتی وَ تَقبلَ مَعذرَتی وَ أن تَتَجاوَزَ عَن خَطیئَتی ثُمَّ اجْعَلِ التّقوی مِنَ الدُّنیا زادی» (۱) ۱۱۶۶.

و مستحبّ است که در مشعرالحرام، در شکم وادی فرود آید در جانب راست راه، و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إنّی أسئَلُکَ أن تَجمَعَ لی فیها جَوامِعَ الخَیرِ اللَّهُمَّ لا تُؤْیِسْنی مِنَ الخَیرِ الَّذی سَأَلْتُکَ أن تَجمَعَهُ لی فی قَلْبی ثُمَّ أطلُبُ مِنکَ أن تُعَرِّفَنی مِمّا عَرَّفتَ أولیآئَکَ فی مَنزِلی هذا وَ أن تَقِیَنی جَوامِعَ الشَّرّ» (۲) ۱۱۶۷.

چهاردهم، هر قدر ممکن است مشغول دعا کردن و حاجت خواستن باشد.

پانزدهم، بسیار طلب مغفرت نماید.

شانزدهم، پای خود را به مشعر (۳) ۱۱۶۸ بگذارد (۴) ۱۱۶۹، خواه برهنه باشد یا با نعل، (خصوصاً کسی که اوّل حجّ او باشد) (۵) ۱۱۷۰.

هفدهم، به کوه قُزَح (۶) ۱۱۷۱۱۱۷۲ بالا رود و در آنجا مشغول ذکر الهی باشد.

هجدهم، سنگ جمرات را از مشعرالحرام بچیند (۷)- در معانی «چیدن» آمده است: «یک یک از زمین برداشتن» که در اینجا مصداق دارد؛ به لغت نامه دهخدا، ماده (چیدن) مراجعه شود. م. ۱۱۷۳ (هفتاد عدد سنگ باشد: هفت عدد برای جمره عقبه در روز عید، و بیست و یک عدد برای جمرات ثلثه در روز

۱- - (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۴۶۹ ضمن ح ۴؛ التهذیب ۵/ ۱۹۱ ب ۱۵ ح ۱۲؛ وسایل ۱۴/ ۲۰ ب ۱۱ ح ۱۸۴۸۹؛ مصباح المتهجّد/ ۷۰۰؛ المقنعه/ ۴۱۶ ب ۱۵.

۲- - (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۴۶۸ ضمن ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۵۴۳ الافاضه من عرفات ضمن ح ۳۱۳۷؛ التهذیب ۵/ ۱۸۸ ب ۱۵ ضمن ح ۳؛ وسایل ۱۴/ ۱۹ ب ۱۰ ضمن ح ۱۸۴۸۸؛ مصباح المتهجّد/ ۶۹۹ دعاء الموقف.

۳- - عبارت متن «معشر». م.

۴- - عبارت متن «نگذارد». م.

۵- - در منابع فقهی در ضمن ابواب حجّ آمده است: «و یستحبُّ أن یطأ المشعر الحرام»؛ عبارت متن ترجمه همین جمله بوده است و روایتی از امام صادق علیه السلام نیز به همان عبارت نقل شده است، جهت آگاهی بیشتر به (کافی ۴/ ۴۶۹ ح ۳؛ التهذیب ۵/ ۱۹۱ ب ۱۵ ح ۱۳؛ وسایل ۱۳/ ۲۷۳ ب ۳۵ ح ۱۷۷۳۲) مراجعه شود. م.

۶- - عبارت متن «قرح». م.

۷- - در مجمع البحرین آمده است: «قزح کصُرَد: اسم جبل بالمزدلفه» قُزح بر وزن صُرَد نام کوهی است در مزدلفه؛ مجمع البحرین ۲/ ۴۰۴.

یازدهم، و بیست و یک برای روز دوازدهم، و ۲۱ برای سیزدهم، که مجموع هفتاد می شود).

و مستحبّ است در این سنگها چند چیز:

اول اینکه از سنگریزه خود مشعر باشد، و از جای دیگر آورده بر آنجا ریخته نباشند.

دوّم، قطعات و شکسته یک سنگ نباشد، بلکه هر یک سنگ عَلی حِدَه (۱) ۱۱۷۴ باشد.

سیُّم، از سنگهای سخت و صلب نباشد.

چهارم، ابلق باشد، یعنی رنگهای مختلفه داشته باشد.

پنجم، نقطه دار باشند.

ششم، با همدیگر مختلف باشند در رنگ.

هفتم، هر یک به قدرِ انمله باشد (یعنی به مقدار یک بند انگشت).

منقول است که در این شب، درهای آسمان بسته نمی شود برای آنکه صدای دعای حاجیان بالا ـ رود، و صدای ایشان در آسمان پیچیده است مانند صدای مگس عسل در میان کندو. حقّ تعالی حاجیان را ندا می کند که: منم خدای شما، و شمایید بندگان من، و حقّ مرا ادا کردید، و بر من لازمست که دعای شما را مستجاب نمایم. پس هر که مستحقّ آمرزش است همه گناهان او را می آمرزد، و هر که سزاوار آن نیست گناهانش را کم می کند (۲) ۱۱۷۵.

و تسمیه آن به مشعر، جهت آن است که از شعار مأخوذ است به معنی علامت، زیرا که آن معلّم عبادت است، و تسمیه آن به حرام بجهت حرمت آن است. و آن را مزدلفه نیز می گویند به چند جهت:

اوّل، چون آفتاب در عرفات غروب کرد، جبرئیل به ابراهیم علیه السلام گفت: ازدلِف إلَی

۱- – عَلی حِدَه: جداگانه. لغت نامه.

۲- – کافی ۴/ ۴۶۸ لیلهالمزدلفه ضمن ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۲۱۲ فضائل الحجّ ح ۲۱۸۸ و ۲/ ۵۴۳ الافاضه من عرفات ضمن ح ۳۱۳۷؛ التهذیب ۵/ ۱۸۸ ب ۱۵ ضمن ح ۳؛ وسایل ۱۴/ ۱۹ ب ۱۰ ضمن ح ۱۸۴۸۸؛ مستدرک ۱۰/ ۵۲ ب ۹ ضمن ح ۱۱۴۲۹- ۱.

المشعرِ الحرام؛ یعنی: نزدیک شو بسوی مشعر الحرام (۱) ۱۱۷۶.

دوّم، چون ابراهیم علیه السلام از عرفات به مشعر رفت، ابلیس نزد وی آمد تا وسوسه کند، از این جهت او را مزدلفه گفتند که به معنی اجتماع و دنوّ است.

سیُم، بجهت اینکه مردمان آنجا نزدیک به یکدیگر می باشد (۲) ۱۱۷۷.

و آنجا را جمع نیز می گویند بجهت اجتماع آدم و حوّا در آن. و بجهت استحباب جمع دو نماز در آن (که نماز مغرب و عشا باشد) (۳) ۱۱۷۸، چنانچه ذکر شد.

الفصلُ السّابِع وَ العِشرُون در مِنی و رمی جمرات

بدان که چون اعمال مشعر تمام شد باید کوچ نماید بسوی مِنی، و چون رسید به وادیِ مُحَسِّر که منتها الیه مشعر و ابتدای مِنی است، مستحبّ است که هروله نماید، و اگر سواره باشد مرکوب خود را قدری تند براند تا مقدار صد گام، و در وقت هروله این دعا را بخواند «اللّهُمَّ سَلِّمْ (۴) ۱۱۷۹ لی عَهْدی وَ اقْبَلْ تَوْبَتی وَ أجِبْ دَعوَتی وَ اخْلُفنی بِخَیْرٍ فیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدی» (۵) ۱۱۸۰، و بگوید: «رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ تَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمْ إنَّکَ أنْتَ الأعَزُّ الأجَلُّ الأکْرَمُ» (۶) ۱۱۸۱، و چون به مِنی رسید بر او واجب است رمیِ جمره عقبه (و این را جمره

۱- – الفقیه ۲/ ۱۹۶ باب علل الحجّ ذیل ح ۲۱۲۵؛ وسایل ۱۱/ ۲۳۷ ب ۲ ضمن ح ۱۴۶۷۸؛ وسایل ۱۳/ ۵۵۲ ب ۱۹ ضمن ح ۱۸۴۲۰؛ بحار ۱۲/ ۱۰۹ ب ۵ ح ۲۸؛ تفسیرقمّی ۲/ ۲۲۴؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۶ ب ۱۷۵ ح ۱؛ قصص جزائری/ ۱۲۷؛ المحاسن ۲/ ۳۳۶ کتاب العلل ح ۱۱۱.

۲- – التهذیب ۵/ ۱۹۰ ب ۱۵ ضمن ح ۱۰؛ وسایل ۱۴/ ۱۷ ب ۸ ضمن ح ۱۸۴۷۸؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۶ ب ۱۷۵ ح ۲؛ سعدالسعود/ ۲۵۶.

۳- – (نامگذاری مزدلفه به «جمع»، بدلیل جمع نمازهای مغرب و عشا) الفقیه ۲/ ۱۹۷ ذیل ح ۲۱۲۵؛ وسایل ۱۴/ ۱۵ ب ۶ ح ۱۸۴۷۳؛ بحار ۹۶/ ۲۶۶ ب ۴۸ ح ۳ و ح ۴؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۷ ب ۱۷۶ ح ۱ و ذیل آن.

۴- – عبارت متن «سَلْم». م.

۵- – کافی ۴/ ۴۷۰ باب السعی ح ۳؛ الفقیه ۲/ ۴۶۸ باب السعی، ح ۲۹۸۷ و ۲/ ۵۴۷ الافاضه؛ التهذیب ۵/ ۱۹۲ ب ۱۵ ح ۱۴؛ وسایل ۱۴/ ۲۲ ب ۱۳ ح ۱۸۴۹۱؛ مستدرک ۱۰/ ۵۴ ب ۱۱ ضمن ح ۱۱۴۳۶– ۳؛ مصباح المتهجّد/ ۷۰۰.

۶- – الفقیه ۲/ ۵۴۶ الافاضه.

قصوی نیز گویند و او نزدیکترین جمره است به مکّه معظّمه از سایر جمرات)؛ و واجبات آن چند چیز است:

اوّل، نیّت کند به این طریق که: می زنم جمره عقبه را با (۱) ۱۱۸۲ هفت سنگریزه در حجّ تمتّعِ اسلام (۲) ۱۱۸۳ قُربةً اِلَی اللَّه.

دوّم، هفت سنگ بزند.

سیُّم، سنگ را به جمره رساند.

چهارم، سنگهای حرمی باشند (یعنی از حرم چیده باشند (۳) ۱۱۸۴).

پنجم، سنگها بکر باشند، یعنی پیش از این، آن سنگها را نزده باشند.

ششم، سنگها را یک یک بیندازد، و اگر همه را یک دفعه بیندازد همه به یک سنگ حساب می شود، هر چند جدا جدا برسند.

هفتم، خَذْفاً (۴) ۱۱۸۵ بیندازد (و خَذْف (۵) ۱۱۸۶ عبارتست از آنکه سنگ را به باطن انگشت ابهام بگذارد و به ظاهر انگشت سبّابه دفع نماید).

هشتم، باید رسیدن سنگ، به فعلِ رامی (۶) ۱۱۸۷ باشد، و اگر در این اثنا سنگ دیگری به او رسد و به قوّه او، این سنگ بر جمره رسد کافی نیست.

نهم، یقین نماید بر رسیدن هفت سنگ؛ پس اگر شک نماید در رسیدن سنگ، باید بعوض آن سنگ دیگر بزند تا قطع کند به زدن هفت سنگ.

و مستحبّات رمی چند چیز است:

۱- – عبارت متن «یا». م.

۲- – مراد از «حجّ تمتّع اسلام» همان «حجّه الاسلام» است. م.

۳- – در معانی «چیدن» آمده است: «یک یک از زمین برداشتن» که در اینجا مصداق دارد؛ به لغت نامه دهخدا، ماده (چیدن) مراجعه شود. م.

۴- – عبارت متن «خدفاً». م.

۵- – عبارت متن «خدف». م.

۶- – رامی: تیر و سنگ اندازنده، از دست اندازنده هرچیز. لغت نامه.

اوّل، طهارت رامی از حدثِ (۱) ۱۱۸۸ اکبر (۲) ۱۱۸۹ و اصغر (۳) ۱۱۹۰.

دوّم، رو به جمره، و پشت به قبله ایستد.

سیُّم، از طرف بالای جمره بایستد (این حکم مختصّ عقبه است، و در سایر جمرات، رو به قبله و جمره، هر دو، خواهد ایستاد).

چهارم، دور باشد از جمره به مقدار ده ذراع (۴) ۱۱۹۱ تا پانزده ذراع.

پنجم، وقت گرفتن سنگ به دست، و وقت انداختن هر یک، و بعد از اتمام که به مقام خود برگشت، دعایش را بخوانَد و دعا این است: «اللَّهُمَّ هذِهِ حَصَیاتی (۵) ۱۱۹۲ فأحْصِهِنَّ لی وَ ارْفَعْهُنَّ فی عَمَلی»، و وقت انداختن هر یک بگوید: «اللَّهُ أکْبر اللَّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیطان اللَّهُمَّ تَصْدیقاً بِکِتابِکَ وَ عَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجّاً مَبْروراً وَ عَمَلًا مَقْبولًا وَ سَعْیاً مَشْکوراً»، و بعد از اتمام که به مقام خود برگشت، این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ فَنِعْمَ الرَّبُّ وَ نِعْمَ المَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ» (۶) ۱۱۹۳.

ششم، پیاده باشد در وقت رمی.

هفتم، سنگ را به دست چپ بگیرد، و یک یک از دست چپ برداشته به دست راست بیندازد.

هشتم، سرعت نماید در رمی جمرات، و هر قدر به طلوع آفتاب نزدیکتر باشد بهتر است از اینکه به غروب نزدیک باشد.

نهم، سنگها پاک باشد (و بعضی این را واجب دانسته اند).

موعظه: چون حاجّ متوجّه رمی جمرات شود، نیّت او از رمی، بندگی و قصد امتثال امر الهی باشد، و خود را متشبّه کند به ابراهیم علیه السلام وقتی که در این مکان شیطان بر او ظاهر گردید، پس خدا امر فرمود که او را با سنگریزه براند و آرزوی او را قطع نماید، و

۱- – حَدَث: هرچه طهارت تباه کند. لغت نامه.

۲- – حدَثِ اکبر: آنچه بدان تجدید غسل و تجدید وضو لازم آید. لغت نامه.

۳- – حدَثِ اصغَر: آنچه بدان تجدید وضو لازم آید. لغت نامه.

۴- – ذِراع: ارش، رش دست (۴۸ سانتی متر). لغت نامه.

۵- – عبارت متن «حصاتی». م.

۶- – (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۴۷۸ باب یوم النحر ح ۱؛ التهذیب ۵/ ۱۹۸ ب ۱۵ ح ۳۸؛ وسایل ۱۴/ ۵۸ ب ۳ ح ۱۸۵۷۹؛ بحار ۹۶/ ۲۷۵ ب ۴۹ ح ۱۸؛ مصباح المتهجّد/ ۷۰۱.

چنان قصـد کنـد که سـنگها را به روی شـیطان می انـدازد و پشت او را می شـکند، و هرگاه رامی را به نظر آید که: شـیطان به ابراهیم علیه السـلام ظاهر شـد و سـنگ انداخت و آن را راند، و بر من ظاهر نشده که با سـنگش بزنم و این شبیه به لغوکاری و لعب است؛ العیاذُ بِاللَّه؛ بیـدار باش که این منظور، خود از حیله ها و فتنه های شـیطانی است، می خواهـد بنـده را از بندگی دور نموده و بـا این وجود خیالاـت باطله، فیوضات اطاعت و گردن گـذاری امر پروردگار را مهجور نمایـد، پس بایـد آن که دم از مردانگی می زنـد آستین همّت را به بالاـ کشـیده، بـا تمـام شوق و رغبت اقـدام به رمی جمرات نمایـد تـا رغمِ انفِ (۱) ۱۱۹۴ شیطـان لعین شـده، کمر آن لعین را بشـکاند؛ تصـوّر مکن که این فعـل جزئی که انـداختن هفت ریزه سـنگ باشـد، چه بـاعثِ شکستگی شیطان می شود؟ بلی، هر فعلی که ولو با یک چشم واکردن، و یا هم گذاشتن باشد، همینکه بنده آن فعل را به قصد تقرّب الهی و نیّت خـالص و تجنّب از آن لعین بوده، اساسِ وجود او را به لرزه می آورد، پس بایـد بیشتر همّت بکنـد در تمام اعمال؛ خاصّه در مناسک حجّ، خاصّه در رمیِ جمرات، و در آن وقت شهوات نفسانیّه و وساوس شیطانیّه و خِساسَت (۲) ۱۱۹۵ و دِنائتِ (۳) ۱۱۹۶ طَبع (۴) ۱۱۹۷ و صـفات ذمیمه را از خود بینـدازد، و بـا اینکه سـرهای لطیف در غایت مرغوبیّت، در رمی جمرات به نظر می آیـد، از جمله تطبیق ظـاهر بـا بـاطن که مرد سالک فی اللَّه، البتّه خباثت نفس را با سـنگهای توفیق اطاعت و بندگی از خود دور می کند، پس این حرکت ظاهری نشانه ای است از آن معنی، علاوه بر آنکه در این عمل، تأسّی (۵) ۱۱۹۸ هست به خلیـل الرّحمن ابراهیم علیه السـلام؛ و اگر جسـارت نباشـد می توان گفت که این فعـل هم در عـالم خودش خیلی هنر است، جهت اینکه خلیل اللَّه شـیطان را دید و با سـنگش زده دور فرمود، ولی ماها شیطان ندیده، به محض استماع اینکه در آن موضع به آن حضرت ظاهر شده، جای او را سنگ می زنیم، و نابود مکانی را موجود فرض نموده، معامله آن را می کنیم.

۱- – بر رَغمِ انف: برای بخاک مالیدنِ بینی، بر خلاف میل. لغت نامه.

۲- – خِساسَت: زبونی، فرومایگی. لغت نامه.

۳- – دِنائَت: پستی و فرومایگی و دونی .... لغت نامه.

۴- – طَبع: طبیعت، سرشت. لغت نامه.

۵- – تَأَ سّی: اقتدا کردن به کسی، پیروی کردن. لغت نامه.

تعلیل: به سند معتبر مرویست که چون آدم علیه السلام به امر جبرئیل اعمال حجّ (۱) ۱۱۹۹ را به جا آورد و قربانی کرد و سر خود را تراشید، پس جبرئیل دست او را گرفت که بسوی خانه کعبه آورد، شیطان بر سر راه آدم علیه السلام آمد نزد جمره عقبه و گفت که یا آدم، کجا می روی؟

جبرئیل گفت که او را به هفت سنگ بزن و با هر سنگ اللَّهُ أکبر بگو. چون چنین کرد، شیطان رفت و نزد جمره دوّم پیدا شد و گفت: ای آدم، کجا می روی؟ باز جبرئیل گفت که او را با هفت سنگ زن و با هر سنگ اللَّهُ أکبر بگو. چون چنین کرد، شیطان رفت، پس در روز سیُّم و چهارم نیز چنین کرد، و در آخر که شیطان رفت، جبرئیل علیه السلام به آدم گفت که: بعد از این هرگز او را نخواهی دید (۲) ۱۲۰۰.

و به سند معتبر دیگر مروی است که: سبب رمی جمرات در مِنی آن است که حقّ تعالی جبرئیل را نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد که او را ارکان حجّ بیاموزد (۳) ۱۲۰۱، و در حینی که اعمال او را بجا می آورد، شیطان در مِنی نزد جمره اوّل ظاهر شد تا وسوسه کند ابراهیم علیه السلام را، و آن حضرت به امر جبرئیل علیه السلام هفت سنگ به او انداخت، و با هر یکی تکبیری می گفت، شیطان از آنجا پرواز کرد (یا به زمین فرو رفت)، و نزد جمره دوّم ظاهر شد، هفت سنگ دیگر بر او انداخت و با هر یکی تکبیر گفت، باز به زمین فرو رفت یا پرواز کرد، به جمره سیُّم نشست، ابراهیم علیه السلام باز چنین کرد، باز به زمین فرو رفت و دیگر پیدا نشد (۴) ۱۲۰۲. به روایت دیگر: از آنجا بگریخت و به ذو المجاز (۵) ۱۲۰۳ رفت، ابراهیم علیه السلام

۱- – عبارت متن «اعمال حجر». م.

۲- – کافی ۴/ ۱۹۳ حجّ آدم ضمن ح ۲؛ وسایل ۱۱/ ۲۲۸ ب ۲ ضمن ح ۱۴۶۶۴؛ بحار ۱۱/ ۱۶۸ ب ۳ ضمن ح ۱۵ و ۹۶/ ۳۰ ب ۴ ضمن ح ۵؛ علل الشرائع ۲/ ۴۰۱ ب ۱۴۲؛ قصص راوندی/ ۴۶ ضمن ح ۱۲.

۳- – عبارت متن «بیامزد». م.

۴- – (با اندکی تغییر) وسایل ۱۴/ ۲۶۴ ب ۴ ح ۱۹۱۵۶؛ بحار ۱۲/ ۱۰۲ ب ۵ ح ۸ و ۹۶/ ۳۹ ب ۴ ح ۱۶؛ قرب الاسناد/ ۶۸ جزء ۱؛ قصص جزائری/ ۱۲۴ ف ۴.

۵- – نام بازارگاهی است در نزدیکی مکّه و به فاصله یک فرسخ از عرفات؛ در عصر جاهلیّت، عرب مجاور مکّه را در اوائل ذوالقعده بدانجا بازاری بوده است (بطور خلاصه از لغت نامه دهخدا).

آنجا وی را بشناخت و از او تجاوز کرد (۱) ۱۲۰۴ (از این جهت آنجا به ذو المجاز تسمیه یافت)، و چون به عرفات رسید آنجا نیز او را دید و شناخت و چون از آنجا به مشعر آمد، ابلیس نزد او آمد تا وسوسه او کند و به آرزو نرسید.

ثواب: مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: چون در مِنی رمی جمار کنی (یعنی به هر یک از سه میل هفت سنگ اندازی؛ چنانچه مقرّر است)، بنویسد خدای تعالی برای تو به هر سنگریزه ده حسنه از مستقبلِ (۲) ۱۲۰۵ عمرِ تو (۳) ۱۲۰۶.

وجه تسمیه: مِنی را بجهت این مِنی گفتند که جبرئیل علیه السلام همانجا به ابراهیم علیه السلام گفت که تمنّی کن حاجت خود را، و هر آرزو که داری از خدا بطلب؛ پس او در خاطر خود تمنّا و آرزوی آن کرد که خدا بجای پسرش اسماعیل علیه السلام گوسفندی قرار کند که به فدای اسماعیل علیه السلام ذبح نماید، پس خدا آرزوی او را داد (۴) ۱۲۰۷.

معجزه: مفضّل بن عمر گوید که: در مِنی، خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که گذارش به پیره زنی افتاد که با دو طفل کوچک می گریستند، و مادّه گاوی مُرده، نزدیک ایشان افتاده بود، حضرت پرسید: ای ضعیفه، چرا گریه می کنی؟ گفت: چون گریه نکنم که معاش من و اطفال من از این گاو بود، اکنون در کار خود حیرانم. حضرت علیه السلام فرمود:

می خواهی که گاوت زنده شود؟ زن گفت: ای بنده خدا مرا این مصیبت بس نیست که ما را تمسخر می کنی؟ فرمود: حاشا که از روی تمسخر گفته باشم. و لب مبارک بجنبانید و پا بر آن گاو زد، فی الحال آن گاو برجست و بایستاد، آن زن از خوشحالی گفت: به خدای کعبه این شخص عیسی علیه السلام است! حضرت خود را در میان مردم انداخته از نظر ما دور رفت که مبادا کسی از این حال مطّلع باشد (۵) ۱۲۰۸.

۱- – تَجاوُز: درگذشتن، بگذشتن از چیزی. لغت نامه.

۲- – مُستَقْبَل: زمانی که بعد از حال آید. لغت نامه.

۳- – الفقیه ۲/ ۲۰۳ فضائل الحجّ ضمن ح ۲۱۳۸؛ التهذیب ۵/ ۲۰ ب ۳ ضمن ح ۳؛ وسایل ۱۱/ ۲۱۹ ب ۲ ضمن ح ۱۴۶۵۰؛ بحار ۹۶/ ۵ ب ۲ ضمن ح ۳؛ امالی صدوق/ ۵۵۰ س ۸۱ ضمن ح ۲۲؛ روضه الواعظین ۲/ ۳۶۰ فضائل الحجّ.

۴- – الفقیه ۲/ ۱۹۷ علل الحجّ ح ۲۱۲۶ و ح ۲۱۲۷؛ بحار ۶/ ۹۶ ف ۲ و ۱۲/ ۱۰۸ ب ۵ ح ۲۶ و ۹۶/ ۲۷۲ ب ۴۹ ح ۴؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۵ ب ۱۷۲ ح ۲؛ قصص جزائری/ ۱۲۶ ف ۴.

۵- – بحار ۴۷/ ۱۱۵ ب ۵ ح ۱۵۱؛ الخرائج ۱/ ۲۹۴ ب ۷؛ فرج المهموم/ ۲۳۰؛ کشف الغمّه ۲/ ۱۹۹.

الفصلُ الثّامِن وَ العِشرُون در قربانی کردن

واجب است در مِنی قربانی؛ و این دوّم مناسک مِنی است، و واجبات آن چند چیز است:

اوّل، نیّت کردن به این طریق که: ذِبح (۱) ۱۲۰۹ (یا نَحر (۲) ۱۲۱۰) این قربانی می کنم در حجّ تمتّع اسلام واجب قربه الی اللَّه.

دوّم، اینکه نحر یا ذبح را در مِنی نماید.

سیُّم، بعد از رمی جمرات قربانی نماید.

چهارم، قبل از حَلق (۳) ۱۲۱۱ باشد.

پنجم، در روز عید اضحی باشد.

ششم، خود بکشد قربانی را، و اگر کس دیگر بکشد باید نیابت نماید، و اولی این است که در آن وقت حاجی دست خود را بالای دست نایب بگذارد.

هفتم، یک نفر، یک قربانیِ مستقلّ نماید و شراکت با کس دیگر نکند مگر در قربانی مستحبّ.

هشتم، گوشت قربانی را از مِنی بیرون نکند، هر چند که برای خوردن خود باشد، و همه را در آنجا صرف نماید (مگر کسی که گوشت را به او به رسم هدیه، یا از حصّه فقرا داده باشند، یا از کسی خریده باشد، که اینها را بیرون کردن جایز است).

نهم، پوست قربانی را به اجرت ذبح کننده ندهد (اگر به عنوان هدیه یا از حصّه فقرا، با وجود صفت استحقاق، بدهد ضرر ندارد).

و در خود قربانی چند چیز واجب است:

۱- – ذِبْح: گوسفندی کشتنی، قربانیِ عید اضْحی. لغت نامه.
۲- – نَحْر: شتر کشتن. لغت نامه.
۳- – حَلْق: موی ستردن، تراشیدن. لغت نامه.

اوّل اینکه از انعام ثلثه (شتر یا گاو یا گوسفند و بز) بوده باشد.

دوّم، اگر گوسفند باشد، باید زیاده بر شش ماهه باشد (بلکه بر هفت ماهه، بنابر احوط)، و بز یک سال را تمام کرده باشد، و گاو مثل بز است، و شتر باید پنج سالش تمام باشد.

سیُّم، تامُّ الخلقه (۱) ۱۲۱۲ باشد (۲) ۱۲۱۳؛ یعنی کور و شل و مریض و شاخ شکسته نباشد که از مغز شاخش چیزی افتاده باشد (اگر از پوست شاخ چیزی بیفتد عیب ندارد)، و از گوشش چیزی نیفتد، و شقِ (۳) ۱۲۱۴ ثُقَب (۴) ۱۲۱۵ عیب ندارد، و دم بریده و بی دندان نباشد، و بسیار لاغر و خصی نباشد (خصی آن است که خایه اش را بیرون کرده باشند).

و مستحبّات قربانی چند چیز است:

اوّل، فربهی آن.

دوّم، سیاهی چشم و زانو و زیر دم.

سیُّم، حاضر کردن او در عصر عرفه به عرفات.

چهارم، مادّه بودن شتر و گاو، و نر بودن گوسفند و بز.

پنجم، در وقت ذبح، خواندن دعای: «وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمواتِ وَ الأرضَ حَنیفاً مُسلِماً وَ ما أنَا مِنَ المُشرِکین إنَّ صَلوتی وَ نُسُکی وَ مَحیایَ وَ مَماتی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین لا شریکَ لَهُ وَ بِذلکَ امِرتُ وَ أنَا مِنَ المُسلِمین اللَّهُمَّ مِنکَ وَ لَکَ بِسمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أکبرُ»، پس نحر یا ذبح کند و بگوید: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّی» (۵) ۱۲۱۶.

ششم، قربانی را سه قسمت کردن: یکی برای خود و عیال خود، و یکی هدیه برای مؤمنین، و دیگری را به فقرا دهد.

۱- – تامُّ الخِلقَه: (در اینجا) حیوانی که تمام اجزای آن کامل و سالم باشد. م.

۲- – عبارت متن «شود». م.

۳- – شَقّ: شکافتن، دریدن. لغت نامه.

۴- – ثُقَب: جمع ثُقْبَه: سوراخ. لغت نامه.

۵- – (دعاهای بند پنجم) کافی ۴/ ۴۹۸ باب الذبح ح ۶؛ الفقیه ۲/ ۵۰۳ باب الذبح ح ۳۰۸۴؛ الفقیه ۲/ ۵۴۹ الذبح؛ التهذیب ۵/ ۲۲۱ ب ۱۶ ح ۸۵؛ وسایل ۱۴/ ۱۵۲ ب ۳۷ ح ۱۸۸۴۹ و ۱۴/ ۲۰۷ ب ۶ ضمن ح ۱۸۹۹۷؛ بحار ۹۶/ ۲۷۹ ب ۵۰ ضمن ح ۹؛ الاقبال/ ۴۵۰؛ مصباح المتهجّد/ ۷۰۲.

هفتم، خودش چیزی از او بخورد، اگر چه کم باشد.

هشتم، افضل در قربانی شتر است، و کمتر از او در فضیلت گاو، و کمتر از او گوسفند، و کمتر از همه بز است، و احسن از همه گوسفند است، اگر چه در فضیلت کمتر از دو تا یِ اوّل است (۱) ۱۲۱۷.

تدبّر: چون حاجّ ذبح قربانی کند، یاد آورد که این ذبح اشاره به آن است که: به سبب حجّ به نفس امّاره و شیطان، غالب شدم، و ایشان را کشتم، و از عذاب الهی خلاص شدم؛ پس در آن وقت سعی کند در توبه و بازگشت از اعمال قبیحه که سابق مرتکب بود (و امّا در این اشاره صادق باشد)، و فِی الجمله شیطان و نفس امّاره را ذلیل کرده، حلقوم هَوی (۲) ۱۲۱۸ و هوس و طمع را قطع نماید، و از این جهت رسیده است که: علامت قبول حجّ آن است که حال آدمی بعد از حجّ بهتر از سابق گردد. و در خبر دیگر وارد است که: از علامت قبول حجّ، ترک معاصی است که سابق می کرد، و بدَل کردن همنشینان بد را به همنشینان خوب، و مجالس لهو و غفلت را به مجالسی که در آن یاد خدا می شود.

ثواب: مروی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: چون در مِنی ذبح کنی گوسفند قربانی را، یا نحر نمایی شتر قربانی را، بوده باشد برای تو به هر قطره ای از خون آن که حسنه نوشته شود برای تو در مستقبل عمر تو (۳) ۱۲۱۹.

فایده: بدان که اسباب قرب بسوی خلّاق عالم مختلف است، از جمله آنها قربانی است؛ و قربان (بر وزن فعلان)، مشتقّ است از قرب به معنی «ما یُتَقَرَّبُ بِه» (۴) ۱۲۲۰ مثل قرآن؛ و قربانی اقسامی دارد که به بعضی از آنها اینجا اشاره می شود:

اوّل، قربانِی توبه، که خداوند عالم اراده قبول توبه آدم علیه السلام فرمود؛ جبرئیل آمد، مناسک حجّ را به آدم علیه السلام تعلیم داد، او اعمال حجّ را به عمل آورد و قربانی کرد تا

۱- - بهتر از همه قربانیها، گوسفند است اگرچه برتری آن از شتر و گاو کمتر است. م.

۲- - هَوی: خواهش دل، خواست دل. لغت نامه.

۳- - التهذیب ۵/ ۲۱ ب ۳ ضمن ح ۳؛ الخرائج ۲/ ۵۱۶ (ضمن حدیثی طولانی)؛ روضهالواعظین ۲/ ۳۶۰ (ضمن حدیثی طولانی).

۴- - چیزی که بوسیله آن (به خدا) تقرّب جسته شود. م.

اینکه خدا توبه او را قبول فرمود.

دوّم، قربانیِ سعادت و شقاوت است که پسران آدم علیه السلام نمودند و خلّاق عالم قربانی هابیل را قبول فرمود و از قابیل ردّ نمود، و او از حسد برادر خود را کشته به شقاوت ابدی گرفتار شد.

سیُم، قربانی هَدْی (۱) ۱۲۲۱ است که حاجیان بعد از وقوف به عرفات و مشعر الحرام و رمی جمره اولی باید در مِنی ذبح کنند (که آن را فضیلت و منفعت نیز گویند).

چهارم، قربانی اضحیّه است و آن، قربانی سایر خلق است که در عید اضحی، در بلاد دیگر (که خارج از مکّه باشد) می نمایند، و در آیه شریفه ی یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقینَ إلَی الرَّحْمنِ وَفْداًی (۲) ۱۲۲۲، مفسّرین چند تفسیر ذکر نموده اند، از جمله: یعنی روزی که جمع نماییم ما، پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمان، که معمور ساخته ایشان را به رحمت خود (یعنی بسوی جنّت او که دارِ اکرام است، یا بسوی محشر)، در حالتی که ایشان سوار باشند به ناقه های بهشت در وقتِ رفتن به بهشت، و یا زمانِ آمدن به محشر، یا اینکه آنها سوار می شوند بر قربانیهای خود، چنانچه فرموده اند:

«استفرِهُوا ضَحایاکُم فَإنَّها مَطایاکُم یَومَ القِیامَه (۳) ۱۲۲۳» (۴) ۱۲۲۴

، یعنی: هر چه قربانی می کند چاق باشد بجهت آنکه روز قیامت مَرکَب شما خواهد بود. و چنانچه از تفسیر آیه شریفه و این حدیث شریف و سایر اخبار مستفاد می شود، حضور مؤمنین به محشر و یا رفتن ایشان به بهشت، به انحاء مختلفه خواهد شد: بعضی با ناقه های بهشت، و بعضی با ناقه های طائره بهشت، و بعضی با قربانیهای خود که در دنیا کرده اند سوار می باشند، ولکن در خود محشر، سوار نمی شود مگر چند نفر (۵) ۱۲۲۵:

۱- – هَدْیْ: آنچه به حرم برده شود از چارپایان، و گویند آنچه برای قربان کردن برند. لغت نامه.

۲- – مریم/ ۸۵.

۳- – عبارت نقل شده در منابع «... فَإنَّها مَطایاکُم عَلَی الصّراط» است. م.

۴- – الفقیه ۲/ ۲۱۳ فضائل الحجّ ح ۲۱۹۰؛ وسایل ۱۴/ ۲۰۹ ب ۶۲ ح ۱۹۰۰۱؛ بحار ۷/ ۲۷۶ ب ۱۱ و ۹۶/ ۲۹۶ ب ۵۲ ح ۱۸؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۸ ب ۱۷۹ ح ۱.

۵- – شرح حال سوارانِ روز قیامت با اندکی تغییر در این منابع نقل شده است: بحار ۷/ ۲۳۱ ب ۸ ح ۲؛ خصال ۱/ ۲۰۴ الرکبان یوم القیامه ح ۲۰.

اوّل، رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر براق سوار خواهد شد.

دوّم، جناب صالح علیه السلام بر ناقه ای (۱) ۱۲۲۶ که قوم او پی کردند.

سیُّم، امیر علیه السلام که سوار می شود بر ناقه ای از ناقه های بهشت که از نور خلق شده، رنگش زرد و سرش سرخ و چشمهایش سیاه و دست و پایش از طلا و دو چشمش از یاقوت و زیر شکمش از زبرجد سبز و زمامش از لؤلؤِتر یا از یاقوت باشد، و آن حضرت دو حلّه (۲) ۱۲۲۷ سبز پوشیده می ایستد میان بهشت و دوزخ در حالتی که مردم چندان شدّت کشیده باشند که عرقهای ایشان متّصل می ریزد، همینکه اهل محشر آن بزرگوار را دیدند، هیچ یک او را نشناسد، پس ملائکه و انبیا علیهم السلام و صدّیقین می گویند که: نیست این مگر ملک مقرَّب یا پیغمبر مُرسَل؛ پس منادی ندا می کند از جانب عرش الهی که:

نیست این ملک مقرّب و نبیّ مرسَل، ولکن: هذا علیُّ بن أبی طالب علیه السلام أخو رسول اللَّه صلی الله علیه و آله فی الدّنیا وَ الآخرَه (۳) ۱۲۲۸.

چهارم، حضرت فاطمه علیها السلام؛ سوار خواهد شد بر ناقه غضبا، و جلو ناقه را جبرئیل علیه السلام گرفته وارد محشر می نماید، و به آواز بلند ندا می کند که: ای اهل محشر، چشم بپوشید ونگاه نکنید تا فاطمه علیها السلام، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله، بگذرد؛ پس فاطمه علیها السلام به هیئتی وارد محشر می شود که هیچ صاحب چشمی تاب دیدن ندارد.

ولکن خطیب خوارزمی از اهل تسنّن، به سند خود از ابی هریره نقل نموده (۴) ۱۲۲۹ که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت، بغیر از چهار کس سوار نخواهد شد: من بر براق، و برادرم صالح پیغمبر علیه السلام بر ناقه ای که پی کردند، و عمویم (۵) ۱۲۳۰ حمزه که شیر خداست، بر

۱- – ناقَه: شتر ماده. لغت نامه.

۲- – حُلَّه: ردا، جامه نو. لغت نامه.

۳- – این، علی بن ابی طالب علیه السلام، برادر پیامبر صلی الله علیه و آله است در دنیا و آخرت. م.

۴- – این روایت در (المناقب/ ۲۰۹) نقل شده است.

۵- – عبارت متن «عمّم». م.

ناقه غضبا، و برادرم علیّ بن أبی طالب علیه السلام بر ناقه ای از ناقه های بهشت، و در دست او لوایی خواهد بود که او را لواء حمد نامند، و در نزد عرش ندا خواهد کرد که: لا إلهَ إلّااللّه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله؛ و مردمان خواهند گفت که: نیست این شخص الّا ملک مقرّب یا نبیّ مرسَل یا حامل عرش ربّ العالمین. و ملکی از ساکنان عرش فریاد خواهد کرد که:

این مرد نه ملک مقرّب است و نه نبیّ مرسل، و نه بردارنده عرش عظیم، بلکه این صدّیق اکبر، علیّ بن ابی طالب علیه السلام است (۱) ۱۲۳۱.

پنجم، در بعضی اخبار وارد است که غیر از آن چهار نفر، سیّدالشهدا علیه السلام نیز به ذوالجناح سوار خواهد بود (که گویا در روز عاشورا بعد از وداع اهل بیت علیهم السلام به عزم شهادت روانه شد، در بین راه آن حیوان سر بلند کرده نگاهی به آن جناب نمود؛ حضرت علیه السلام فرمود: مطلبی داری بگو، خلّاق عالم قفل از دهان آن حیوان برداشته گفت:

فدایت شوم، امروز بار شهادت را به منزل می رسانم، التماس آن دارم که روز قیامت بغیر از من سوار نشوی؛ حضرت، دست به صورت و یالش کشیده فرمود: خاطر جمع باش، صاحب تو بی وفا نیست.

قربان پنجم، قربانی نذر است که شخص نذر می کند که: فلان حاجت برآورده شود در راه خدا قربانی می کنم (از این قبیل است عهد و یمین).

ششم، قربانی خُلود است و آن ... (۲) ۱۲۳۲ که در قیامت بعد از حساب خلایق و تعیین اهل بهشت و اهل جهنّم، موت را بصورت گوسفند املَح (۳) ۱۲۳۳ می آورند، حضرت یحیی علیه السلام او را حضور جمیع خلایق ذبح می کند و می فرماید که: ببینید مرگ را کشتم، دیگر مرگ نخواهد بود، اهل بهشت در بهشت، و اهل جهنّم در جهنّم مخلّد خواهد بود (بعضی گفته که ذبح آن با یحیی علیه السلام می باشد بجهت آنکه در اسم او اشاره است به حیوهِ (۴) ۱۲۳۴ ابدیّه، و بعضی گفته که جبرئیل ذبح می کند مرگ را)؛ پس فریاد می کند: «یا أهلَ النّار الخُلود الخُلود وَ یا أهل الجنّه الخُلود الخُلود؛ خدا حکم فرموده که نمیرید، همیشه زنده بمانید،

۱- – المناقب/ ۲۰۹؛ بحار ۷/ ۲۳۳ ب ۸ ح ۶؛ کفایهالاثر/ ۱۰۰.

۲- – عبارت متن خوانده نشد. م.

۳- – املَح: سپید سیاهی آمیخته، گوسفندی که پشمش سفید و سیاه با هم آمیخته باشد. لغت نامه.

۴- – حَیوه: رسم الخطی از کلمه حیاه، زندگانی. لغت نامه.

مرگ کشته شد». آن وقت اهل جهنّم از مردن مأیوس شده، همه یک مرتبه فریاد می کند مثل فریاد کردن گرگ و کِلاب (۱) ۱۲۳۵ (۲) ۱۲۳۶؛ اعاذَنَا اللّهُ مِن خُلودِ النّار (۳) ۱۲۳۷.

و گفته انـد که هیئت و صورت مرگ از روز اوّل خلقت به همین قسم بوده؛ در سوره ملک می فرمایـد: ی الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیوةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًای (۴) ۱۲۳۸. از ابن عبّاس مروی است که: خداونـد عـالم موت را بصورت کَبش (۵) ۱۲۳۹ املَح (۶) ۱۲۴۰ آفریـد (یعنی گوسـفند نر سـیاه و سـفید)، و آن بر هیـچ چیز نگـذرد و نرسد مگر اینکه بمیرد، و حیوه را خلق کرده بصورت مادیانِ (۷) ۱۲۴۱ ابلَق (۸) ۱۲۴۲، و او به هیـچ چیز مرور نکنـد و رایحه او به چیزی نرسد الّا اینکه زنده شود؛ و این اسبی است که جبرئیل علیه السـلام بر او نشسته بود در روز غرق شدن فرعون، چون سامِری او را بدید و خاک از زیر سُـم مَرکب او گرفت و در شـکم گوساله زرّین انداخت زنده شد؛ چون سابقاً از موسی علیه السلام شنیده بود که جبرئیل سوار شود بر حیوانی که آن حیوان هر جـا پا گـذارد آنجا به حرکت می آیـد، و همان خاک را به هرچه بزنی او را حیات می دهـد، پس روزی که خـدا فرعون و اصـحاب او را غرق کرد جبرئیـل را دیـد که بر حیوانی سوار است بصورت مادیان، و آن مادیان به هر جا که پا می گـذارد آن زمین بحرکت می آیـد، پس سامری از آن خاک برداشت و در کیسه ای ضـبط کرده و همیشه بر بنی اسـرائیل فخر می کرد که من چنین خاکی برداشـته ام؛ همان خاک را نگاه داشـته بود تا اینکه به شکم آن گوساله ریخت و در همان ساعت بحرکت آمد و مو بر آن روییـد، پس هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل بر آن گوساله سجده کردند (۹) ۱۲۴۳.

مناسبه: بدان که در عقوبت دنیای سامری خلاف است؛ بعضی گفته اند که موسی علیه السلام

۱- – کِلاب: جمع کَلْب، یعنی سگ. لغت نامه.

۲- – (با اندکی تغییر) بحار ۸/ ۳۴۴ ب ۲۶ و ۸/ ۳۴۵ ب ۲۶ ح ۲ و ح ۴ و ۵۷/ ۲۶۱ ب ۳۷ ضمن حدیثی طولانی و ۵۸/ ۳۰۷ ب ۴۷ ح ۱۷؛ تفسیرقمّی ۲/ ۵۰.

۳- – خداوند ما را پناه دهاد از داخل شدن جهنّم. م.

۴- – ملک/ ۲.

۵- – کَبش: گوسفند دوساله ...، گوسفند نر. لغت نامه.

۶- – امْلَح: سپید سیاهی آمیخته، گوسفندی که پشمش سفید و سیاه با هم آمیخته باشد. لغت نامه.

۷- – مادیان: اسب ماده .... لغت نامه.

۸- – ابْلَق: دورنگ، سیاه و سفید. لغت نامه.

۹- – بحار ۱۳/ ۲۰۹ ب ۷ ح ۴ ضمن حدیثی طولانی، تفسیرقمّی ۲/ ۶۲.

حکم فرمود که کسی با او ننشیند و سخن نگوید و طعام نخورد و او نزد کسی نیاید، بعضی گفته اند که به فرمان خدا چنین شد که هر که نزد او می رفت همان شخص و سامری هر دو بیمار می شدند، به این سبب او خود نمی گذاشت که کسی نزد او برود، و الحال فرزندان او نیز چنین اند که اگر کسی دست بر ایشان گذارد هر دو تب می کنند.

مروی است که چون موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد از خدا وحی آمد که: او را مکُش، جهت اینکه صفت سخاوت بر او غالب است؛ چون موسی علیه السلام از قتل ممنوع شد: ی قالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیاهِ أَنْ تَقُولَ لامِساسَ ی (۱) ۱۲۴۴، یعنی گفت موسی علیه السلام به سامری: پس بیرون رو از میان ما، پس بدرستی که هست تو را از عقوبت در زندگانی دنیا اینکه گویی به هر کسی که نزد تو آید: نیست مس کردن من تو را، و مس نمودن تو مرا (یعنی از من دور شو تا یکدیگر را مس نکنیم). چه حکم و غضب الهی مقرّر شده بود که هر کس او را مس کند یا او کسی را مس کند، هر دو را تب بگیرد، پس بجهت این، مردمان از او متفرّق و گریزان بودند، و او تنها، چون حیوانات وحشی، در صحراها می گشت و هر که را از دور می دید مبالغه می کرد که: نزد من نیا.

بعضی گفته اند که ی لامِساس ی کلام حالی است نه مقالی (۲) ۱۲۴۵؛ یعنی از جهت خوف قتل از میان مردمان فرار نموده در صحرا می گشت، و بجهت آنکه هیچ کس را نمی یافت که با او ملاقات کند و مساس نماید به منزله کسی بود که قائلِ ی لامِساس ی باشد، پس تنها در بیابانها با وحشیان صحرا می گردید تا اینکه به جهنّم واصل شد (۳) ۱۲۴۶.

و آن لعین از اهل کرمان بود و از جمله خوبان بود، به اعتبار حبّ جاه و فرمانروایی و به اغوای شیطان گوساله را ساخت و خلایق را به ضلالت انداخت، و گفته اند که صنعتش زرگری بود (۴) ۱۲۴۷.

و بعضی از معتبرین علما نوشته اند که چند نفر از اشقیا تا بحال زنده اند در دنیا:

۱- – طه/ ۹۷.

۲- – زبان حالش چنان بود نه گفتارش. م.

۳- – این مطلب در بحار ۱۳/ ۲۱۲ ب ۷ مورد بحث قرار گرفته است. م.

۴- – مشروح این قسمت در بحار ۱۳/ ۲۴۴ ب ۷ مورد بحث قرار گرفته است. م.

اوّل، دجّال لعین که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرغی را طلبید و فرمود که او را از مدینه به اصفهان انداخت، و در اصفهان دهی است که آن را یهودیّه می گویند، از آنجا خروج خواهد کرد (۱) ۱۲۴۸.

دوّم، ضحّاک علوانی که ماردوش اش گویند، در چاه دماوند در بند است و گوگرد احمر از دهان آن مار بهم می رسد که در دوش است، و آن در قعر چاه است، و کسی نتواند که از حرارت دهان آن مار آن را بیرون آورد.

سیُّم، سامری است، گویند که تا بحال نمرده (۲) ۱۲۴۹، هنوز در بیابان و صحرایی که خالی از معموره و آبادانی است می گردد.

بیان: بدان که علما اختلاف نموده اند در اینکه آیا تجسّمی که در عوارضات اختیاریّه و غیر اختیاریّه ایشان، که متّفق علیه است، به چه نحو تصوّر می شود؟

(عوارض اختیاریّه مثل افعال عباد از خیر و شرّ، و غیر اختیاریّه مثل موت و حیوه)؛

و این اختلاف مبتنی است بر سه قول:

اوّل، قول فلاسفه، که آنها برای وجود پنج مرتبه قرار داده اند:

۱- وجود ذاتی، مثل آسمان و زمین و سایر جواهر که به حواسّ (۳) ۱۲۵۰ ظاهری مدرک می شود.

۲- وجود عقلی، مثل ی یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ی (۴) ۱۲۵۱، و قوله فِی الحدیث القدسی:

«خمَّرتُ

طینَهَ آدمَ بیدی أربَعینَ صَباحاً» (۵) ۱۲۵۲.

۳- وجود شبهی، مثل غضب و فرح در خلّاق عالم.

۴- وجود حسّی، مثل قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله:

«عَرَضتُ عَلَی الجَنَّهِ فی عَرضِ هذَا الحایِطِ» (۶) ۱۲۵۳

، و قول سابق الذکر که:

«یُؤتی بِالمَوتِ یومَ القیامَه فی صورهِ کَبش أملَح فیُذبَح

۱- - به «خروج دجّال از اصفهان»، در این منابع اشاره شده است: الخرائج و الجرائح ۳/ ۱۳۵؛ کمال الدین ۲/ ۵۲۶ ب ۴۷.

۲- - عبارت متن «نمرود». م.

۳- - عبارت متن «هواس». م.

۴- - فتح/ ۱۰.

۵- - عوالی اللآلی ۴/ ۹۸ ح ۱۳۸.

۶- - (با اندکی تغییر و ضمن حدیثی دیگر) بحار ۲۲/ ۳۱ ب ۳۷.

بینَ الجنَّهِ وَ النّار» (۱) ۱۲۵۴

؛ و انقلاب عرض بر جسمیّت محال است بر قول ایشان، لهذا به این مرتبه وجود، با این حدیث تمثیل آورده اند و این خبر را تأویل می کنند بر اینکه گویا به نظر اهل محشر، چنین نموده می شود که کبش املح است، و تعبیر می کنند از آن به موت، و در حقیقت و واقع چیزی در خارج موجود نیست، و این تشکّل محض برای این است که اهل محشر از موت، یأس تام نموده، به حیات ابدی یقین بکنند.

۵- وجود خیالی، و این وجود نه در وِعاء (۲) ۱۲۵۵ خارج حقیقی است و نه در وعاء و شکل (۳) ۱۲۵۶ حسّی؛ بلکه تصویری است خیالی که در عالم خیال چیزی تصویر و تشکیل می شود که نه قابلیّت اشاره حقیقیّه خارجیّه، و نه لیاقت حسّیه شکلیّه را دارد، محض وعاء آن خیال است، و این را با این حدیث مثال زده، این حدیث را از این قبیل وجود می دانند نسبت به کبش مذبوح در قیامت.

این، ملخّص کلمات فلاسفه بود در تقسیم وجود، و اصلِ محلّ شاهد هم در فقره اخیر بود؛ الجواب:

اوّلًا، معنی تقسیم تحسّس کلّی است به سبب ضمّ فصول مختلفه بر افراد کلّی، که حدّ تامّ نسبت به نوع معیّن، به همین انضمام فصل حاصل می شود، و تشخّص و تعیّن خارجی هم نسبت به افراد معیّن ترتّب ذاتی بر این دارد و اختلاف ثانوی بین الانواع، بعد از اتّحاد اوّلیه در جامعه معنای جنسی، باز به این انضمام حاصل می شود؛ پس هر گاه تقسیم وجود به اقسام خمسه مطابق واقع تقسیم و موافق اصطلاح علما در تقسیم است، به چه نحو تصوّر می باشد تمثیل از دو مرتبه وجود با یک مثال از حیثیت واحده؟ و اگر نه محض لفّاظی و تکثیر سواد قلم و تسطیر صفحات است، پس از شیوه محقّقین خارج

۱- - به این منابع مراجعه شود: بحار ۸/ ۳۴۴ ب ۲۶ و ۸/ ۳۴۵ ب ۲۶ ح ۲ و ح ۴ و ۵۷/ ۲۶۱ ب ۳۷ ضمن حدیثی طولانی و ۵۸/ ۳۰۷ ب ۴۷ ح ۱۷؛ تفسیرقمّی ۲/ ۵۰.

۲- - وِعاء (یا وُعاء): کاسه، فضای خالی در باطن عضو حاوی. لغت نامه.

۳- - عبارت متن «وعاء مشکل». م.

شده خود جزای خود می باشد.

و ثانیاً، بر فرض تسلیم تقسیم، این تمثیلات و تطبیقات از کجا و این وحی را که آورد؟ اینها همه فرع آن است که مرد متکلّم و مستدلّ احاطه کلّیّه بر واقعیّات این امور داشته، بعد از آن با هر یکی در محلّ مناسب خود تمثیل نماید، أینَ الثّری وَ الثّریّا؟! (۱) ۱۲۵۷ و خوب بود مثال این دو فقره را با همین تطبیقات و تمثیلات خودشان، با امثله معموره که زده انـد می آورده اند که غیر از توهّم و تخیّل بی مصداق، معنی دیگر ندارد جهت اینکه اخبار و اقوال علما در تجسّم اعمال در غایت فزون و مسلّم است، و کسی از آنها تجسّم را تشکّل در صورت جسم و چشم بندی نفرموده اند، و هکذا معنی تجسّم را صورت مخیّله نگفته اند، خوبست که ایشان این درفشانی و خیال بافی را در کلمات و مشتبهات خود نمایند، نه اینکه تصرّف در کلمات با برکات آیات اللّه العظمی نموده، خلل در ارکان دین و اعتقاد متدیّنین بیندازند.

دوّم، قول بعضی که گفته اند: خداوند عالم خلق می فرماید در مقابل هر یکی از اعمال، جوهری از جواهر (مثل مار و عقرب در مقابل بعضی از اعمال محرّمه، و صورتهای حسنه از مردان و زنان و حور و غلمان در مقابل اعمال حسنه)، و این بعض، قول خود را مبتنی ساخته بر محالیّت انقلاب اعراض بر جواهر. الجواب: چیزی که دلالت بر این مطلب داشته باشد، از اخبار و احادیث و اقوال معتبرین علما تا حال به نظر نرسیده، صحّت و سقم این مطلب موکول بر دلیل خود مدّعی است.

سیُّم، قول بعضی از معتبرین چنانچه مستفاد از احادیث و اخبار و کلمات علما می باشد این است که: اعمالی که در دنیا بودند در قیامت منقلب به جواهر خواهد شد (قضیّه آن مردی که همیان خود را نسیاناً در عرفات گذاشته، بعد برگشته، اعمال مردم را به صورت قرده و کلاب دید، دلالت دارد بر اینکه تجسّم اعمال در دنیا هم می باشد، چنانچه بعض علما فرموده اند.

منامهٌ عجیبه (۲) ۱۲۵۸: بعضی از فضلا از خطّ علّامه هندی رحمه الله در ظهر بعض مؤلّفات خود،

۱- - کنایه از آنست که خاک کجا و افلاک کجا؟! م.

۲- - رؤیای شگفت. م.

نقـل نموده که: روزی در بلـده حلّه بجهت دفع هموم به زیـارت اهـل قبور بیرون رفتم، در آن اثنـا نظرم بر قبر مخروبه مندرسـه افتاد، و در خاطرم گذشت که کاش حالات صاحب این قبر بر من ظاهر می گردید و می دانسـتم که کیست و حالت او چه بود و الآن چیست؟

تا آنکه در آن زمان و همان مکان (یا آنکه در غیر آن مکان) خوابیده، در خواب دیدم که بر آن قبر ایستاده ام، ناگاه دیدم که آن قبر شکافته شد و جوانی خوش روی بیرون آمد و بر من سلام کرد، پس گفت: بدان که این قبر از من است، و من شخصی بودم از طلّاب شروق که به طلب علم به حلّه آمده بودم، اتّفاقاً مریض شدم، چند روز که مرض شدید نبود، از برای دوا و غذا و طبیب بیرون می رفتم، تا آنکه مرض شدید و بستری شدم و کار مشکل شد، روزی در اصل طغیان مرض، شخصی خوش روی و نورانی را دیدم که از خارج آمد و بر من سـلام کرد و بر بالین من نشست، و پرسش نمود و ملاطفت کرد؛ از شدّت مرض و بی کسی و غربت خود به او شکایت کردم، مرا دلداری داد و تسلیه نمود (۱) ۱۲۵۹ و امر به صبر کرد، پس گفت: می خواهی که برای تو طبیبی بیـاورم تو را معـالجه کنـد؟ گفتم منّت دارم، بزودی رفت و با شخصـی دیگر نیکو برگردیـد و گفت که این طبیب است، می خواهـد تو را معالجه کنـد، گفتم روا باشد. پس آن طبیب نزد پاهای من نشسـت و دست برده انگشـتان پاهای مرا بمالید، و همچنین خورده خورده دست بالا برد و هر جا که دست آن می رسید مرض از آن موضع دور می شد و مرا از آن خوش می آمـد و آسوده می شـدم، تـا آنکه دست او به حلقوم من رسـید ناگاه خود را دیـدم که در کنـج آن منزل ایسـتاده ام ترسان و هراسان، و آن شخص دوّم هم رفت، شخص اوّل نزد من آمده ایستاد و باعث تسلّی خاطر من شد، و دیدم که در بستر من جنازه ای کشـیده، ناگاه کسـی از در درآمد و گفت: آن این بیچاره مرد! پس بزودی رفت و تخته و حمّال با خود آورد، و آن جنازه را برداشـته روانه شدنـد، آن شـخص اوّل هم با ایشان روانه شد و مرا گفت: تو هم بجهت مشایعت این غریب بیا. من هم با اکراه روانه شدم تا آنکه آن را بردند و غسل

(۲) ۱۲۶۰

۱- – تَسلِیَه: تسکین ...، دور کردن اندوه از کسی. لغت نامه.

۲- مولی عبدالجبار شکوئی – سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر – تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

داده و کفن کردنـد و به قبرسـتان آورده دفن کردنـد، و آن به آن وحشت من افزون می گردید تا آنکه دیگران برگشـتند، من هم اراده رجوع کرد، آن شخص مانع شده گفت:

بمان تا این جنازه را تلقین کنیم، پس به بالای قبر رفتیم، ناگاه دیدم که قبر شـکافته شد و آن شخص مرا به دخول قبر امر کرد، من ابا کردم، کرهاً مرا با خود به قبر برد و قبر بهم آمد و من خود را در آن قبر خوابیده دیدم، متحیّر ماندم، پس آن شـخص به مـن گفـت که: تـو آن بـودی که مُردی، گفتم: تـو کیسـتی؟ گفت: عمـلِ صالـح تـو. گفتم: آن شـخص دیگر که بـود؟ گفت: عزرائیل بود، گفتم: پس چه می شود؟ گفت: خیر است. پس اشاره کرد بابی در قبر گشوده شـد و ملکی وسـیع نمایان گردید، و من داخل آن ملک شدم، و در باغ و قصوری درآمدم و حوریّه مرا اسـتقبال کرد، با او مشغول مُطایبه (۱) ۱۲۶۱ و مُعانقه (۲) ۱۲۶۲ بودم که مأمور به ملاقات و مکالمه با تو شـدم. این بگفت و دیگر بار داخل قبر گردیـد و من از خواب بیـدار شـدم (۳) ۱۲۶۳.

قربـانی هفتم، قربـانی شـفقت و عنـایت است، و آن قربـانی حضـرت رسـول صـلی الله علیه و آله است که در عیـد اضـحی، دو گوسـفند قربـانی کردنـد، در اوّل فرمودنـد کـه: خداونـدا این از من و از هر که قربـانی نکرده است از اهـل بیت من. و در دوّم فرمودند که: خداوندا این از من و از هر که قربانی نکرده است از امّت من.

قربـانی هشـتم، قربـانی عقیقه است؛ در احادیث بسـیار منقول است که: فرزنـد در گرو عقیقه است (۴) ۱۲۶۴ (یعنی آن، باعث محـافظت مولود است)؛ به تجربه هم رسـیده، چنـانچه فقرات و دعـایش اشـاره به این معنی دارد: «لَحمُهـا بِلحمِهِ وَ دمُها بِدمهِ وَ عظمُها

۱- – مُطایَبَه: شوخی و مزاح .... لغت نامه.

۲- – مُعانَقَه: یکدیگر را بغل کردن، یکدیگر را در کنار گرفتن. لغت نامه.

۳- – در منابع مورد استفاده به نظر نرسید. م.

۴- – کافی ۶/ ۲۵ ح ۳ و ح ۴؛ و ۶/ ۳۹ ضمن ح ۳؛ الفقیه ۳/ ۴۸۵ ضمن ح ۴۷۱۴؛ التهذیب ۷/ ۴۴۷ ب ۴۰ ضمن ح ۵۳؛ وسایل ۲۱ ب ۳۶ ح ۲۷۴۳۳ و ۲۱/ ۴۱۴ ب ۳۸ ح ۲۷۴۴۷ و ح ۲۷۴۴۹؛ مستدرک ۱۵/ ۱۴۰ ب ۲۹ ح ۱۷۷۸۹– ۱؛ بحار ۱۰۱/ ۱۲۰ ب ۴ ح ۵۱؛ دعائم الاسلام ۲/ ۱۸۷ ف ۲ ضمن ح ۸۷؛ مکارم الاخلاق/ ۲۲۶ ف ۷.

بِعظمِهِ» (۱) ۱۲۶۵؛ این خاصیّت و سببیّت رفع و دفع بلاـ به تنهایی به قربانی عقیقه اختصاص ندارد، بلکه استحباب قربانی مریض که در اخبار وارد است، برای دفع بیماری از این قبیل است، هکذا قربانی که مستحبّ است در بنای تازه، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«کسی که خانه تازه بنا کند و قربانی کرده باشد و اطعام کند گوشت او را به مساکین، بعد بگوید: «اللّٰهُمَّ ادْحَرْ عنّی مردةَ الجِنّ وَ الإنس وَ الشّیاطین وَ بارِک لی فی بنائی» پس عطا کرده می شود آنچه سؤال می کند از خدا» (۲) ۱۲۶۶.

قربانی نهم، قربانی خدا است، و آن قربانی است که در عوض اسماعیل علیه السلام فدیه آمد و ملخّص احوال آن چنانچه از اخبار متعدّده و کلمات اهل سیر مستفاد می شود (۳) ۱۲۶۷، این است که: چون ابراهیم علیه السلام مأمور شد که پسر خود اسماعیل را ذبح نماید، صبح عید اضحی به هاجر گفت: برخیز، و فرزند خود را لباس فاخر و طاهر بپوشان که او را به مهمانی دوست می برم، و چشمش را سرمه بکش، و گیسویش تاب ده. هاجر جامه نو به فرزند پوشانید و روی و مویش را شسته و شانه کرده، بوسید و بویید و گفت: ای جان مادر، نمی دانم که تو را به کدام مجمع می برند امّا از گیسوی تو بوی پریشانی می شنوم، و در دل بریان خود، خوناب حکم کباب می بینم؛ ابراهیم علیه السلام هاجر را گفت که: کارد و رسنی بیاور تا با خود ببرم، هاجر گفت: یا خلیل اللّٰه، کارد آلتِ قطع و هجران می باشد، آنجا به چه کار آید؟ فرمود که: شاید قربانی باید کرد، بی کارد و رسن قربانی مشکل است. پس خلیل و اسماعیل هاجر را وداع کرده بیرون آمدند، و چون به موضع سعی رسیدند (که میان صفا و مروه است)، و یا در حین مشی به کوه مِنی فرمود: ای پسر،

۱- – (ذکر این دعا در:) کافی ۶/ ۳۰ ح ۱ و ح ۳؛ وسایل ۲۱/ ۴۲۶ ب ۴۶ ح ۲۷۴۹۱ و ح ۲۷۴۹۵.

۲- – وسایل ۵/ ۳۴۱ ب ۲۹ ح ۶۷۳۹؛ بحار ۷۳/ ۱۵۸ ب ۲۹ ح ۴؛ ثواب الاعمال/ ۱۸۶.

۳- – جهت آگاهی از مشروح مطالب مربوط به «ذبح»، به (بحار ۱۲/ ۱۴۰- ۱۲۱ ب ۷) و تفاسیر آیه شریفه ی یا بُنَیَ إِنِّی أَرى فِی الْمَنامِ أَ نِّی أَذْبَحُکَ ی صافات/ ۱۰۲ مراجعه شود. م.

بـدرستی که من در خواب می بینم که تو را ذبح کنم، پس نگاه کن در این کار که چه می بینی؟ (فرموده اند که این کلام، نه بر وجـه مشـاوره است، زیرا که در امـور واجبه متحتّمه (۱) ۱۲۶۸ مشـاوره کردن غیر معقـول اسـت، بلکه بجهت آن بـود که تا معلوم کنـد اسـماعیل علیه السـلام در این بلیّه عظیمه ثبات قدم خواهد داشت یا آنکه جزع و بی طاقتی خواهد کرد)، اسـماعیل علیه السلام چون این کلام را از پدر خود شنید از روی دلخوش و اطاعت گفت: ای پدر، بکن آنچه مأمور شده ای به آن، زود باشد که مرا بیابی در این امر، اگر خواهد خدای من، از صبرکنندگان بر ذبح. کعب الأخبار گفته که: ابلیس از این قضـیّه مطّلع شـد و بـا خـود گفـت که: وقت آن است که فکر نمـایم تـا بنـای خانـدان خلّت را برانـدازم، پس تأمّـل کرد که زنـان را قـوّت شکیبایی کمتر است و دل مادران به جانب فرزندان مایلتر، اوّله به وسوسه او پردازم. پس به صورت مرد پیری ریش سـفید، نزد هاجر آمد و گفت: ای هاجر، هیچ می دانی که خلیل، اسماعیل را کجا می برد؟ گفت:

بلی، به مهمـانی دوست می برد. ابلیس گفت: ای غافـل، او را می برد تـا قربانی کنـد. هاجر گفت: ای پیر بی عقل، عجب از تو اگر ابلیس نباشـی، پـدری چون خلیـل و پسـری چون اسـماعیل چگونه دلش روا دهـد که میوه قلب خود را بر خـاک هلاـکت اندازد؟ گفت:

مـدّعای او آن است که خوابی دیده ام، و خدا او را امر فرموده که فرزند خود را در راه او قربان کند. هاجر گفت: خلیل دروغ نمی گوید، چون فرمان خدا صادر شده باشد هزار جان هاجر و فرزندانش فدای ربّ جلیل باد. ابلیس از هاجر نا امید شد و نزد خلیل آمـد و گفت: یا ابراهیم، هزار جان فـدای کمان ابروی اسـماعیل باد، می خواهی که چنین فرزند را به خون خود خضاب کنی؟ در این باب تأمّل نما و در این کار فکری فرما. آن حضـرت فهمید که او شیطان است، تیر استعاذه بر کمان لا حول نهاده به جانب او انـداخت، آن لعین منزجر نشده گفت: یا ابراهیم، خواب تو شـیطانی است و الّا چگونه خلّاق عالم کسـی را ناحقّ به قتل فرزنـد امر نمایـد؟ ابراهیم علیه السـلام گفت: تو شـیطانی و تو را بر انبیا دستی نباشـد، خواب من رحمانی است و امری که دوسـت فرمـوده مشـتمل حکمتهـای بی نهـایت است، و من غیر از فرمـانبرداری چـاره ای نـدارم. ابلیس گفت: ای خلیـل، دلت چگونه روا

۱- – مُتَحَتَّمَه: مؤنّثِ مُتحتّم واجب و لازم. لغت نامه.

دهـد که به دست خود چنین فرزندی را هلاک کنی؟ ابراهیم را آتش غضب در اشـتعال آمد، فرمود که: ای مردود، در آن دم که مرا در آتش می افکندنـد، جبرئیـل که از مقرّبین درگاه الهی است به طریق آزمایش خواست که عنان توکّل و زمام توسّـل مرا از طریقـه تـوجّه بـه حضـرت دوست بگردانـد، سـخن او در دل من اثر نکرد، تـو که واپست ترین (۱) ۱۲۶۹ ایـن راهی می خـواهی که مرا به وسـوسه و تلبّس از راه بیرون بری؟ هرگز نتوانی، به جلال ذوالجلال قسم اگر مرا از مشـرق تـا مغرب فرزند باشـد، و فرمان الهی رسـد که همه را به دست خود قربان کن، همه را به تیغ بی دریغ می کشم و هیـچ باک ندارم، زیرا که جز رضای الهی و خوشنودی حضرت باری مرادی در دل من نیست.

ابـن عبّـاس گفتـه کـه: چـون ابراهیم علیه السـلام در مِنی به جمره اوّل رسـید شـیطان آمـد که تعرّض کنـد هفت سـنگ به وی انداخت و از آنجا به جمره دوّم رفت، باز شـیطان را دید، هفت سنگ دیگر به وی انداخت، و چون به جمره عقبه آمد آنجا نیز ظاهر شد هفت سنگ دیگر به وی انداخت، و به واسطه این، رمی جمرات ثلث از جمله مناسک حجّ شد (۲) ۱۲۷۰.

و چون از وسوسه خلیل محروم شد، پیش اسماعیل آمد، گفت: یا اسماعیل، هیچ می دانی که خلیل تو را کجا می برد؟ می برد که تو را بکشـد، تو را تحمّـل تیغ تیز نباشـد، در این با پـدر منازعه کن و از پیش او بگریز. اسـماعیل علیه السـلام گفت: از این بگـذر، من سـر از فرمان الهی برندارم، و رو نمی گردانم از امر پدر. دیگر باره مبالغه آغاز کرد، خلیل علیه السلام مقداری راه در پیش بود، اسـماعیل نعره زد که: ای پدر، این پیر گمراه مرا می رنجاند، فرمود: ای فرزند، این ابلیس رو سیاه است و بدترین سگان این درگاه، سنگی چند بر او بزن. اسماعیل چند سنگ بسوی وی انداخت، آن لعین محروم ماند و منکوب و مخذول

۱- - واپَسْتَن: در عقب نشستن. لغت نامه. کنایه از تحقیر ابلیس است توسّط حضرت ابراهیم علیه السلام. م.

۲- - مجمع الزوائد/ ۲۵۹؛ جامع البیان ۲۳/ ۹۵؛ تاریخ مدینه دمشق/ ۲۱۰؛ روایتی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام نیز دالّ بر آن نقل شـده است: وسایل ۱۴/ ۲۶۳ ب ۴ ح ۱۹۱۵۳ و ح ۱۹۱۵۷؛ بحار ۱۲/ ۱۱۰ ب ۵ ح ۳۲ و ۹۶/ ۳۹ ب ۴ ح ۲۱ و ۹۶/ ۲۷۳ ب ۴۹ ح ۱۰؛ علل الشرائع ۲/ ۴۳۷ ب ۱۷۷ ح ۱؛ قرب الاسناد/ ۱۰۵؛ مسائل علی ../ ۲۷۰ ح ۶۶۴؛ المناقب ۴/ ۳۱۴.

باز گشت. خلیل چون در مِنی قرار گرفت اسماعیل را در پیش خود نشانید.

به روایتی (۱) ۱۲۷۱: خلیل خواست او را ذبح کند نزد جمره وسطی، کارد و رسن را از آستین بیرون آورد و بر زمین نهاد، فرمود: ای فرزند، به خدا قسم که خدا امر فرموده تو را ذبح کنم، ببین چه خیال می کنی، باز اسماعیل علیه السلام با جان و دل قبول کرد، خلیل گفت:

ای فرزند، هیچ وصیّتی داری که به جا آورم؟ گفت: بلی، سه وصیّت دارم، از من قبول کن: اوّل آنکه دست و پای مرا محکم بندی. خلیل گفت: نزد پروردگار خود می روی جزع می کنی؟ گفت: ای پدر جزع نمی کنم امّا این وصیّت بجهت دو معنی است؛ یکی آنکه زخم کارد چون به بدن ضعیف من برسد، مبادا که دست و پا زنم و صورت اضطراب از من به وجود آید، و به این حرکت نام مرا از جریده صابران بیرون کنند، دوّم آنکه التزامِ حرمت تو بر من واجب است، شاید در وقت اضطراب، دست و جامه تو به خون آلوده شود و بدین جهت از جمله ارباب عقوق گردم. خلیل این وصّت را قبول کرد. وصیّت دوّم آن است که روی مرا به خاک نهی به دو جهت: یکی آنکه خداوند عالم خوارىِ (۲) ۱۲۷۲ بنده را دوست می دارد و روهای گردآلود را نزد او قدری هست، چون مرا بدین حالت ببیند به نظر رحمت به من نگرد، دیگر آنکه تعلّق خاطر پدران به محبّت فرزندان بسیار است، می ترسم که در آن زمان نظر تو به روی من افتد و محبّت پدری بحرکت آید، بدین سبب در فرمان الهی تأخیری واقع شود، و آن تأخیر، عین تقصیر شود، پس یک چیزی به صورت من بینداز که مبادا چشمت به صورت فرزند بیفتد. ابراهیم علیه السلام را در این حالت رقّت آمد، فرمود: این وصیّت را نیز قبول کردم. سیُّم آنکه اسماعیل علیه السلام گفت: می دانم که چون به خانه روی، مادرم چون مرا همراه تو نبیند بجوشد و از غصّه بخروشد، گریه کند و نعره زند، درخواست من آن است که با او درشتی نکنی و سخن سخت نگویی، و او را دلداری فرمایی و تسلّی دهی و سلام من به او رسانی و بفرمایی که مرا حلال کند، و در

۱- - ماجرای ذبح اسماعیل، بطور اختصار در این منابع نقل شده است: کافی ۴/ ۲۰۷ ح ۹؛ بحار ۱۲/ ۱۲۵ ب ۶ ح ۲؛ شفاء الغرام ۲/ ۱۶- ۱۵.

۲- - عبارت متن «خاری». مصح.

فراق من صبر نماید که خدای تعالی صابران را دوست دارد (۱) ۱۲۷۳.

به روایتی: ابراهیم علیه السلام وصیّت اوّل را قبول نکرد، فرمود: نور دیده، این دو اذیّت را در حقّ تو روا نمی بینم، قسم به خدا که تو را ذبح کنم و دستت را ببندم (۲) ۱۲۷۴؛ و به روایتی:

خلیـل بـا خود الاغی آورده بود و مرادش این بود که چون فرزنـدش را ذبـح کرد، او را به حمار بار کرده بیاورد به مکّه تا دفن نماید در مکّه (۳) ۱۲۷۵. به روایت اوّل خلیل با دل قوی دست و پای اسماعیل را بست و روپوش اولاغ را زیر سر وی انداخت، پس خروش در ملاء اعلی برآمـد و فغـان از ملائکه عالم بالا برخاست و به نظاره ایسـتاده می نگریسـتند و می گریسـتند و می گفتند: یا ربّ، چه بزرگ بنده ای است ابراهیم علیه السـلام که او را برای تو در آتش افکندند، باک نداشت، اکنون برای تو و به رضای تو فرزند خود را قربانی می کند و هیچ غم ندارد. خطاب رسید که: ما او را خلعت خلّت پوشانیده ایم، و ساغر محبّت نوشانیده ایم، و راه گلستان محبّت از خار ابتلا و محنت خالی نیست؛ ی فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ ی (۴) ۱۲۷۶: پس آن زمان که پدر و پسر گردن نهادند حکم خدا را، پدر به فدای پسر و پسر به فدای سر، پس بیفکند خلیل، او را بر پیشانی و تیغ تیز بر حلق او نهاد و روی خود را به طرف آسـمان گرفته کشـید، جبرئیل تیغ را بر پشت گردانید، متّصل ابراهیم علیه السلام آن کارد را به طرف تیزی می گردانید و جبرئیل بر پشت. به روایتی هفتاد بار کشید، ذرّه ای از پوست و گوشت او نبرید، خلیل غضبناک شد و کارد را از دست بیفکند؛ به روایتی او را به سنگی زد آن سنگ را برید، فرمود: مگر گلوی فرزند من از این سنگ

۱- - (به طور مختصر و با اندکی تغییر): کافی ۴/ ۲۰۷ ح ۹؛ بحار ۱۲/ ۱۲۵ ب ۶ ح ۲؛ شفاء الغرام ۲/ ۱۶- ۱۵.

۲- - کافی ۴/ ۲۰۸ (ضمن ح ۹)؛ بحار ۱۲/ ۱۲۷ ب ۶ (ضمن ح ۲)؛ تفسیر قمی ۲/ ۲۲۵ (ضمن داستان ذبح).

۳- - همان منابع.

۴- - صافات/ ۱۰۳.

سخت تر است که او را نمی بری؟ آن کارد به سخن آمده گفت: ای پیغمبر خدا، بر من خشم مگیر: «الخلیلُ یأمُرُنی وَ الجَلیلُ یَنهانی» (۱) ۱۲۷۷. مروی است که فرشتگان در این کار متعجّب بودند و در مقام تحیّر می گفتند که: آیا ابراهیم علیه السلام سخی تر است که فرزند را در راه خدا فدا می سازد یا اسماعیل علیه السلام جوانمردتر است که به رضای خدا جان می دهد؟

پس جبرئیل مأمور شد که گوسفندی از بهشت به فدای اسماعیل علیه السلام بیاورد. به روایتی:

گوسفند نازل شد از آسمان بر کوهی که در جانب راست مسجد مِنی (۲) ۱۲۷۸ و در سیاهی می خورد و در سیاهی راه می رفت و در سیاهی می چرید و سرگین می انداخت (یعنی در علفزار)، و رنگش سیاه و سفید بود و فراخ چشم، و شاخ بزرگ داشت. و به روایت دیگر: جبرئیل آن گوسفند را از جانب کوه ثبیر کشید (یعنی از بهشت آنجا نازل شده بود)، و فرزند را از زیر دست ابراهیم علیه السلام کشید و گوسفند را بجای او خوابانید، و ندا به ابراهیم علیه السلام رسید از جانب چپ مسجد خیف که: یا ابراهیم، خواب خود را درست کردی، ما چنین جزا می دهیم نیکوکاران را، این ابتلاـ و امتحانی بود هُویدا (۳) ۱۲۷۹؛ چنانچه در سوره صافّات می فرماید: ی وَ نادَیْناهُ أنْ یا إبْراهیمَ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إنّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ إنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبینُ وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظیم ی (۴) ۱۲۸۰. پس ابراهیم علیه السلام دست و پای فرزند را بگشاد و پای گوسفند را بست، و گفت: ای فرزند، جبرئیل سلام خدا را به تو آورده و می گوید که به تیغ بلا صبر کردی و رسم اطاعت و تسلیم به جا آوردی؛ دست به دعا بردار و هرچه مُراد تو است بخواه، تا حاجت تو را روا کنم. اسماعیل علیه السلام دست برداشته گفت: خدایا هر که را از امّت پیغمبر آخرالزّمان که در حالت جان دادن زبان او بر شهادت توحید روان باشد، گناهان او را به من ببخش. جواب آمد: یا اسماعیل، مرادت را برآوردیم و به تو بخشیدیم گناهکاران را (۵) ۱۲۸۱.

مروی است که چون ابراهیم علیه السلام گوسفند را ذبح کرد، شیطان آمد، گفت:

یا ابراهیم علیه السلام، نصیب مرا بده از این گوسفند. فرمود: تو را چه نصیب در آن هست و آن

۱- – ابراهیم خلیل امر می کند و خداوند جلیل نهی می فرماید. م.

۲- – مراد از «مسجد مِنی»، بنا به تصریح همین کتاب (فصل ۳۱- مستحبّات مِنی) و برخی کتب فقهی (همچون مقنع شیخ صدوق/ ۲۸۵)، همان مسجد خیف است. م.

۳- – هُوَیدا (یا هُوِیدا): آشکار. لغت نامه.

۴- – صافّات/ ۱۰۵.

۵- – مشروح ماجرای ذبح اسماعیل علیه السلام، در بسیاری از منابع با اختلافاتی نقل شده است که به برخی اشاره می گردد: کافی ۴/ ۲۰۷ باب حجّ ابراهیم ح ۹؛ بحار ۱۲/ ۱۲۵ ب ۶ ح ۲ و ۱۲/ ۱۳۶ ب ۶ و ۱۵/ ۱۲۸ ب ۱ ح ۶۹ و ۶۰/ ۲۰۸ ب ۳ ح ۴۴؛ قصص جزائری/ ۱۳۰ ف ۵.

قربانی پروردگار من است، و فدای فرزند من است. پس خدا وحی نمود که: او را در این گوسفند نصیبی هست، و نصیب او سپُرز (۱) ۱۲۸۲ است (زیرا که محلّ جمع شدن خون است)، و خصیه ها (زیرا که مجرای نطفه است)، پس ابراهیم علیه السلام سپرز و خصیه را به او داد (۲) ۱۲۸۳.

بعضی گفته اند که آن گوسفندی بود که هابیل پسر آدم علیه السلام قربان کرده بود و در مرغزار بهشت تا آن وقت می گردید (۳) ۱۲۸۴، و ابراهیم علیه السلام پوست او را سفره (۴) ۱۲۸۵ کرده خلق را بدان طعام می داد، و پشم او را هاجر رشته گلیمی بافت و ابراهیم علیه السلام به بر می پوشید، که گویا همان گلیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده، و از آن حضرت به ائمّه علیهم السلام انتقال یافت، و الحال با قائم علیه السلام است. و آن سفره تا زمان موسی علیه السلام بود، مادر موسی علیه السلام او را در صندوقی که موسی علیه السلام را در او گذاشته بود پیچید و به رود نیل انداخت، حقّ تعالی موسی علیه السلام را از آب نگاه داشت.

ابن عبّاس می گوید که: در اوایل اسلام، سر آن کبش را دیدم که در خانه کعبه در زیر ناودان آویخته بودند (۵) ۱۲۸۶. به روایت دیگر شاخهای همان گوسفند در بیت الحرام می ماند تا زمان یزید که آن زمان، حصین لعین، که به امر یزید کعبه را سوزانید و خراب کرد، آن شاخها در آنجا سوخت (۶) ۱۲۸۷.

و نوشته اند که چند ذی روح بطن مادر ندیده اند: آدم و حوّا علیهما السلام، و ثعبان موسی علیه السلام، و کلاغی که به قابیل تعلیم داد دفن هابیل را، و ناقه صالح علیه السلام، و ماری که شیطان را داخل بهشت کرد، و خفّاشی که عیسی علیه السلام از گل ساخت و به قدرت الهی زنده شد، و گوسفندی که به فدیه اسماعیل علیه السلام از بهشت آمد (۷) ۱۲۸۸.

۱- – سُپُرز: عنصری است که به عربی طحال گویند. لغت نامه.

۲- – وسایل ۲۴/ ۱۷۵ ب ۳۱ ح ۳۰۲۷۵؛ بحار ۱۲/ ۱۳۰ ب ۶ ح ۱۰ و ۶۳/ ۳۷ ب ۱۱ ح ۱۲؛ علل الشرائع ۲/ ۵۶۲ ب ۳۵۷ ح ۱؛ قصص جزائری/ ۱۳۱ ف ۵.

۳- – (به نقل از ابن عبّاس): بحار ۱۲/ ۱۲۲ ب ۶؛ قصص جزائری/ ۱۲۸ ف ۵؛ شفاء الغرام ۲/ ۱۶.

۴- – عبارت متن «صفره». م.

۵- – فتح الباری ۱۲/ ۳۳۴؛ جامع البیان ۲۳/ ۱۰۴؛ الجامع لأحکام القرآن ۱۵/ ۱۰۶؛ تفسیر ابن کثیر ۴/ ۱۷؛ تاریخ طبری ۱/ ۱۹۴.

۶- – (سوختن شاخ ها) متشابه القرآن ۱/ ۲۲۷.

۷- – قصص جزائری/ ۱۳۰؛ بحار ۱۰/ ۷۸ ب ۵؛ خصال ۱/ ۳۲۲ ح ۸؛ علل الشرائع ۲/ ۵۹۵ ب ۳۸۵؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۲۴۴ ب ۲۴.

بشاره: چنین فرموده اند که: هرگاه فدیه برای اسماعیل علیه السلام نیامده بود و ابراهیم علیه السلام خود اسماعیل علیه السلام را ذبح می کرد، خلّاق عالم برای تمام حجّاج واجب می فرمود که یک نفر از اولاد خود برده ذبح نماید (۱) ۱۲۸۹.

بیان: بدان که نزد بعضی اعتقاد بر آن است که ذبیح اسحاق است نه اسماعیل، و دلیل ایشان اجماع اهل کتاب است غیر از احادیثی که در خصوص اسحاق علیه السلام وارد شده، ولکن اشهَر آن است که ذبیح اسماعیل علیه السلام بوده و اکثر احادیث هم بر این دلالت دارد، و ظاهر آیه کریمه نیز دالّ بر این است که در سوره صافّات، بعد از قصّه ذبح، بشارت اسحاق را به ابراهیم علیه السلام داده چنانچه فرموده: ی وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحقَ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحينَ ی (۲) ۱۲۹۰، و اگر ذبیح اسحاق علیه السلام می بود، می بایست که بشارت مقدّم باشد بر ذبح. و در موضع دیگر فرموده: ی فَبَشَّرْناها بِإِسْحقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحقَ يَعْقُوبَ ی (۳) ۱۲۹۱؛ چنین فرموده اند که اگر اسحاق مأمور به ذبح شده بود، چگونه صحیح می شد که خدای تعالی بشارت اسحاق و ذریّه او را به ابراهیم علیه السلام دهد، و باز امر به ذبح نماید (۴) ۱۲۹۲.

و محمّد بن اسحاق قرظی گوید که: عمر بن عبدالعزیز از من پرسید که از فرزندان ابراهیم علیه السلام کدام ذبیح بود؟ گفتم: اسماعیل علیه السلام؛ و استدلال کردم به آیه ی وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحقَ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحينَ ی (۵) ۱۲۹۳، بعد از آن شخصی را به شام فرستاد به طلب یکی از علمای یهود که مسلمان شده بود، تا از او استفسار این معنی کند، چون او را حاضر کردند، از او سؤال نمود، گفت: اسماعیل علیه السلام و همه یهودیان (۶) ۱۲۹۴ این را می دانند امّا چون اسماعیل جدّ عرب

۱- – بحار ۱۵/ ۱۲۸ ب ۱ ضمن ح ۶۹؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۲۱۲ ب ۱۸.

۲- – صافات/ ۱۱۲.

۳- – هود/ ۷۱.

۴- – برخی از منابعی که این موضوع را مورد بحث قرار داده اند عبارتند از: الفقیه ۲/ ۲۳۰ ح ۲۲۷۸؛ بحار ۱۲/ ۱۲۱ ب ۶ و ۱۲/ ۱۲۹ ب ۶ ح ۷؛ تحف العقول/ ۳۷۵.

۵- – صافات/ ۱۱۲.

۶- – عبارت متن «یهوددان». م.

است و اسحاق جدّ ایشان، از این جهت اسنادِ ذبح را به اسحاق می دهند تا به سبب این دعوی کاذب بر عرب فخر کنند (۱) ۱۲۹۵.

امّا ابن بابویه رحمه الله گفته که: روایات مختلف است در ذبح؛ و نمی توان ردّ کرد اخبار را؛ هرگاه صحیح باشد طرق آنها، و ذبیح اسماعیل بوده است، ولکن چون اسحاق متولّد شد بعد از او، آرزو کرد که کاش پدرش به ذبح او مأمور شده بود و او صبر می کرد برای امر خدا، و تسلیم و انقیاد می کرد چنانچه برادرش اسماعیل صبر کرد و منقاد شد، پس به درجه او می رسید در ثواب، چون خدا از دلش دانست که او در این آرزو صادق است او را در میان ملائکه ذبیح نامید برای آنکه آزوی ذبح می کرد (و این مضمون به سند معتبر از صادق علیه السلام منقول است (۲) ۱۲۹۶)؛ پس ذبیح اسماعیل علیه السلام بوده است نه اسحاق، چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده:

«أنَا ابنُ الذّبیحَین» (۳) ۱۲۹۷

، یعنی: «منم پسر دو ذبیح» (که یکی اسماعیل علیه السلام و دیگری عبداللَّه، که پدر آن حضرت باشد).

ذبیح عبداللَّه: و ملخّص این آن است که:

عبدالمطّلب نذر کرده بود که هرگاه خدا ده پسر به او کرامت فرماید، یکی را در راه خدا قربانی کند، چون یازده پسر از او به هم رسید نذر خود را به خاطر آورد، پس فرزندان خود را جمع نمود و طعامی برای ایشان مهیّا کرد، چون تناول نمودند گفت: ای فرزندان، می دانید که شما همه بر من گرامی بودید، و به مثابه نور دیده من بودید و خاری در پای هیچ یک از شما نمی توانستم دید، ولکن حقّ خدا بر من واجبتر است از حقّ شما؛ و با خدای خود نذر کرده بودم که هرگاه ده فرزند یا زیاده بر من عطا کند، یکی را قربانی کنم، اکنون خدا بر من عطا فرموده شماها را، چه می گویید در باب نذر من؟ همه ساکت شدند و به یکدیگر نظر می کردند تا آنکه عبداللَّه که از همه کوچکتر بود گفت: ای پدر، ما فرزندان توییم و هر چه فرمایی اطاعت داریم، و پناه می بریم به خدا از مخالفت

۱- – بحار ۱۲/ ۱۳۴ ب ۶ و ۸۷/ ۱۱۶.

۲- – الفقیه ۲/ ۲۳۰ ذیل ح ۲۲۷۸؛ بحار ۱۲/ ۱۲۳ ب ۶ ذیل ح ۱؛ خصال ۱/ ۵۷؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۲۱۲ ب ۱۸؛ قصص جزائری/ ۱۲۸ ف ۵.

۳- – این روایت در منابع بسیار زیادی و در جاهای مختلف نقل شده است که به برخی اشاره می گردد: بحار ۳۶/ ۴۷ ب ۳۲ و ۳۹/ ۵۲ و ۷۴/ ۶۱ ب ۳ و ۹۶/ ۲۰۰ ب ۳۶ ذیل ح ۲؛ امالی طوسی/ ۴۵۶ س ۱۶ ذیل ح ۱۰۲۰- ۲۶؛ تفسیرقمّی ۲/ ۲۲۶؛ خصال ۱/ ۵۵ ضمن ح ۷۸؛ و در منابع ذیل: العددالقویّه؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام؛ الفصول المختاره؛ قصص جزائری؛ کنزالفوائد؛ متشابه القرآن؛ مستطرفات؛ مکارم الاخلاق؛ المناقب.

تو. در آن وقت عبداللّٰه یازده ساله بود، چون عبدالمطّلب سخن عبداللّٰه را شنید بسیار گریست و او را شکر کرد و رو برگردانید به سایر اولاد خود و گفت: ای فرزندان من، شما چه می گویید؟ گفتند: اطاعت داریم و اگر همه را بکشی راضی هستیم. پس ایشان را دعا کرد و گفت: بروید به نزد مادران خود و ایشان را خبر دهید و بگویید که شما را بشویند و سرمه به دیده های شما بکشند و شما را جامه های فاخر بپوشانند، و وداع کنید مادران خود را. پس چون ایشان این خبر را به مادران خود رسانیدند شیون از خانه های ایشان بلند شد، و تا صبح در اندوه و گریه بودند، چون صبح شد عبدالمطّلب یک یک فرزندان خود را از نزد مادران ندا کرد، و همه به انواع زینتها خود را آراسته بسوی پدر شتافتند بغیر از عبداللّٰه که مادرش او را مانع می شد. عبدالمطّلب دست عبداللّٰه را گرفت که بیرون آورد، مادرش فاطمه درآویخت، و عبداللّٰه به دامن پدر چسبیده پدر او را می کشید و مادر ممانعت می کرد، عبداللّٰه می گفت: ای مادر، دست از من بردار که پدرم آنچه خواهد با من بکند، پس فاطمه دست از عبداللّٰه برداشت و گفت: یا اباالحارث این کار را بغیر از تو کسی نکرده، چگونه راضی می شوی که فرزند خود را به دست خود بکشی؟ عبداللّٰه از همه کوچکتر است، بر کودکی او رحم نما و حرمت آن نور که در جبین او است نگهدار. چون دید که عبدالمطّلب به این سخنان دست از عبداللّٰه برنمی دارد عبداللّٰه را به سینه خود چسبانید، عبدالمطّلب را گریه گرفت، پس آمدند بسوی کعبه و جمیع قریش، از مردان و زنان، در مسجدالحرام جمع شدند، و صدای ناله و شیون به آسمان بلند گردید، یهودان و کاهنان شاد شدند که شاید آن نور نبوّت خاموش شود، پس عبدالمطّلب خنجر برهنه در کف گرفت و قرعه بنام اولاد خود افکند؛ نامهای ایشان عبداللّٰه، ابوطالب، حمزه، زبیر، حارث، غیداق، مقوم، حجل، عبدالعزّی (که ابولهب است)، ضرار، عبّاس بود. پس نام هر یکی را به تیری نوشت و داد که داخل کعبه کردند و فرزندان خود را داخل کعبه نمود، پس مادران صدا به شیون بلند کردند و از دیده های حاضران اشک روان گردید. عبدالمطّلب از ضعف بشریّت؟ می افتاد و به قوّت ایمان و شدّت یقین بر می خاست و می گفت: خداوندا حکم خود را بزودی ظاهر گردان؛ و مردم

گردنها کشیده و با چشم پر آب منتظر بودند که که بنام کدام یک بیرون آید. ناگاه دیدند که صاحب قرعه بیرون آمد و ردای عبداللّٰه را به گردنش افکنده از کعبه بیرون می کشید، رنگ مبارک عبداللّٰه زرد شده و بدنش می لرزید، پس عبدالمطّلب مدهوش افتاد و برادران به برادر خود گریه کنان از کعبه بیرون آمدند، و ابوطالب از همه بیشتر می گریست، و موضع نور جبین برادر خود را می بوسید. چون عبدالمطّلب به هوش آمد صدای گریه مردان و زنان از هر طرف به سمع او رسید، دید که فاطمه خاک بر سر خود می ریزد و سینه خود را می خراشید، و از مشاهده این احوال در عزم کاملش؟ اختلال بهم نمی رسید، و بازوی عبداللّٰه را گرفت که او را بخوابانید، اکابر قریش و اولاد عبدمناف در او آویختند، پس بانگ زد بر ایشان که: وای بر شما! از من بر فرزند من مهربانتر نیستید! ابوطالب به دامن عبداللّٰه چسبیده بود، می گفت: ای پدر، برادر مرا بگذار و مرا بجای او ذبح کن. اکابر قوم از او التماس کردند که بار دیگر قرعه بیندازد شاید نوع دیگر ظاهر گردد، چون مبالغه کردند راضی شد؛ بار دیگر قرعه انداختند، باز به اسم عبداللّٰه بیرون آمد؛ پس عبدالمطّلب گفت: الحال حکم لازم گردید و راه شفاعت مسدود شد، پس عبداللّٰه را بر قربانگاه آورد و اکابر عرب در عقبش صف کشیدند، و دست و پای عبداللّٰه را بست و خوابانید، چون مادر دید که کار به اینجا رسید پابرهنه و شیون کنان بسوی خویشان خود دوید و ایشان را شفاعت طلبید، چون ایشان شتافتند وقتی رسیدند که عبداللّٰه را خوابانیده خنجر را نزدیک گلویش گذاشته بود، در آن وقت ملائکه آسمانها خروش برآوردند و بالها گستردند و جبرئیل و اسرافیل تضرّع و استغاثه به درگاه الهی نمودند، پس حقّ تعالی وحی نمود که: ای ملائکه، من به همه چیز عالم و دانا می باشم، و بنده خود را به معرض امتحان آورده ام که صبر او را بر عالمیان ظاهر گردانم. پس در این حال ده نفر از خویشان فاطمه، با سر عریان و پای برهنه و شمشیرهای کشیده رسیدند و بر دست عبدالمطّلب چسبیده گفتند که: هرگز نگذاریم که فرزند خواهر ما را ذبح کنی مگر آنکه همه ما را به قتل رسانی. پس عبدالمطّلب سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا تو می دانی که ایشان نمی گذارند که حکم تو را

جاری کنم، میان من و ایشان به حقّ تو بهترین حکم کنندگانی. و در این حال شخصی از اکابر قوم او که او را عکرمه بن عامر می گفتند حاضر شد و تدبیر نمود که قرعه بیندازند بر شتران و عبداللَّه؛ پس به این امر قرار داده برگشتند و روز دیگر عبدالمطّلب فرمود که همه شتران او را حاضر کردند و عبداللَّه را نیز نزد کعبه حاضر ساختند و کارد و ریسمان با خود آورده بود، پس هفت شوط دور کعبه طواف کرد و ده شتر حاضر نمود و قرعه افکند، قرعه به اسم عبداللَّه بیرون آمد، پس ده شتر اضافه کرد به آن، به اسم عبداللَّه درآمد، چون به نود شتر رسید و نه مرتبه قرعه به اسم عبداللَّه درآمد، عبدالمطّلب عبداللَّه را بجهت ذبح بسوی خود کشید و صدای نوحه و گریه حاضرین از هر طرف بلند شد، پس عبداللَّه گفت: ای پدر، از خدا شرم کن و امر او را ردّ مکن و بزودی مرا قربانی کن که من صبر کننده ام بر قضای الهی؛ ای پدر، دست و پای مرا محکم ببند که مبادا حرکت کنم، و روی مرا بپوشان که مبادا رحم بر تو غالب آید و فرمان خدا را بعمل نیاوری، و جامه های خود را جمع کن که مبادا به خون من آلوده شود، و هرگاه که آن را ببینی مصیبت تو تازه گردد؛ ای پدر، بعد از من از حال مادرم غافل مشو و او را دلداری نما، می دانم که بعد از من چندان زندگانی نخواهد کرد، و در باب خود تو را وصیّت می کنم که به قضای الهی راضی باشی و بسیار اندوه به خود راه ندهی. پس از این سخنان، آتش از نهاد عبدالمطّلب شعله کشید و عبداللَّه را خوابانید و روی او را بر زمین گذاشت و کارد را نزد گلوی مبارکش رسانید، بار دیگر اکابر قریش پایش را بوسیدند و التماس نمودند که یک دفعه دیگر قرعه بیندازد، و عهد کردند که اگر در این مرتبه قرعه بنام عبداللَّه بیرون آید دیگر شفاعت نکنند. پس بار دیگر قرعه افکند بنام عبداللَّه با صد شتر؛ این مرتبه بنام شتر بیرون آمد؛ پس اکابر عرب از روی شادی و طرب فریاد آوردند و بسوی عبدالمطّلب دویده عبداللَّه را از زیر دست او کشیدند و عبدالمطّلب را مبارکبادی و تهنیت دادند، و فاطمه دوید و عبداللَّه را در بر کشید و می گریست و شکر الهی می کرد، پس عبدالمطّلب گفت: انصاف نیست که نُه مرتبه به اسم عبداللَّه آمده، یک مرتبه که به اسم شتر آید دست از او بردارم، پس دو مرتبه دیگر قرعه افکند و هر مرتبه برای شتر

بیرون آمـد، و هاتفی از میان کعبه صـدا زد که: حقّ تعالی فدای شـما را قبول فرمود و بزودی از نسل این بزرگوار سیّد ابرار و نبیّ مختـار بیرون خواهـد آمـد. پس قریش گفتنـد که: ای عبـدالمطّلب گوارا باد تو را کرامتِ الهی که هاتفان غیبی برای تو و فرزنـد تو نـدا کردنـد. پس فاطمه فرزند خود را به خانه برگردانید، قبایل عرب از اطراف جهان به تهنیت و مبارکبادی آن سیّد زمان به مکّه آمدند و به این سبب سنّت جاری شد که دیه هر نفر صد شتر باشد (۱) ۱۲۹۸.

الفصلُ التّاسِع وَ العِشرُون در حَلق

(۲) ۱۲۹۹ رأس است

بدان که واجب است بعد از قربانی کردن در مِنی حلق کردن (یا تقصیر نمودن). و این سیُّم مناسک مِنی است و لازم است که قبل از حلق و تقصیر، نیّت کند به این طریق که:

حلق می کنم در حجّ تمتّع اسلام قربه الی اللَّه. و تراشیدن سر مجزی است، و مستحبّ است استقبال قبله در وقت حلق، و ابتدای حلق از طرف راست سر شود، و بسم اللَّه گفتن حالق و محلوق هر دو، و بگوید حاجی: «اللَّهُمَّ أعْطِنی بِکلِّ شَعرهٍ نوراً یَومَ القیامهِ وَ حَسَناتٍ مُضاعفاتٍ وَ کَفِّرْ عَنِّی السَّیِّئاتِ إنَّکَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ قَدیرٌ» (۳) ۱۳۰۰. و بعد از تراشیدن سر، ناخنها را بگیرد و شارب را بزند، امّا زن، پس معیّن است در باره او تقصیر، و سر تراشیدن در باره او مشروع نشده. و بعد از حلق و تقصیر، احوط آن است که موی سر را در مِنی دفن نماید، و افضل آن است که در جای خیمه یا منزل خود، یا جای سر تراشیدن دفن نماید.

چون حاجّ حلق یا تقصیر نمود، مُحلّ می شود از هر چیز مگر از عطر و زن؛ که از عطر

۱- - این ماجرا در بحار/ ۱۵ ص ۷۸- ۹۰، بطور مفصّل نقل شده است. م.

۲- - حَلْق: موی ستردن. لغت نامه.

۳- - این دعا بطور مختصر در منابع بسیاری نقل شده است از جمله: الفقیه ۲/ ۵۵۰ الحلق؛ التهذیب ۵/ ۲۴۴ ب ۱۷ ح ۱۹؛ وسایل ۱۴/ ۲۲۸ ب ۱۰ ح ۱۹۰۵۷؛ المقنعه/ ۴۱۹ ب ۱۷.

بعد از طواف حجّ، و از زن بعد از طواف نساء محلّ می شود.

ثواب: مروی است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: در مِنی چون سر خود را بتراشی بوده باشد برای تو، به عدد هر مویی حسنه ای نوشته شود برای تو در مستقبل عمر تو (۱) ۱۳۰۱.

فایده: در احادیث وارد شده که: سر تراشیدن، دیده را جلا می دهد، و بدن را راحت می نماید و غم را زایل می کند؛ چون موی سر بلند شود چشم را ضعیف می نماید و نورش را کم می کند. و در حدیث معتبر مروی است که: ابتلای ابراهیم علیه السلام چنانچه در آیه شریفه است ی وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماًی (۲) ۱۳۰۲، آن بود که در خواب او را امر فرمود که فرزندش را ذبح نماید، پس تمام کرد او را ابراهیم علیه السلام و عزم بر آن نمود، و تسلیم امر الهی کرد، پس خداوند عالم وحی فرمود به او که: من تو را برای مردم امام نمودم، پس فرستاد بر او سنّتهای حنفیّه را که ده چیز است:

پنج در سر و پنج در بدن؛ امّا آنچه در سر است شارب گرفتن و ریش را بلند گذاشتن و سر تراشیدن و مسواک و خلال کردن، و آنچه در بدن است مو از بدن زایل کردن و ختنه نمودن و ناخن گرفتن و غسل جنابت (۳) ۱۳۰۳ و استنجاء (۴) ۱۳۰۴ به آب. پس این است حنیفیّه طاهره که ابراهیم علیه السلام آورد و منسوخ نمی شود تا روز قیامت، و این است معنی قول خداوند عالم که: «متابعت کن ملّت ابراهیم را در حالتی که حنیف و مایل است از باطل به حقّ»، یعنی آیه ی وَ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهیمَ حَنیفاًی (۵) ۱۳۰۵ (۶) ۱۳۰۶؛ چون در اوّل اسلام میان عرب سر تراشیدن عیب عظیم داشت و بسیار بدنما بود، در غیر حجّ و عمره سر نمی تراشیدند، و چون پیغمبر و امام علیه السلام باید کاری نکنند که در نظر مردمان قبیح و بسیار بدنما بوده باشد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله موی سر خود را چهار انگشت می گذاشتند، همینکه حجّ کردند

۱- – الفقیه ۲/ ۲۰۲ فضائل الحجّ ضمن ح ۲۱۳۸؛ التهذیب ۵/ ۲۰ ب ۳ ضمن ح ۳؛ وسایل ۱۱/ ۲۱۸ ب ۲ ضمن ح ۱۴۶۵۰.

۲- – بقره/ ۱۲۴.

۳- – عبارت متن «جنابات». م.

۴- – اسْتِنْجاء: شستن موضع غائط و بول را .... لغت نامه. (عبارت متن «استنجاب». م.)

۵- – نحل/ ۱۲۳.

۶- – وسایل ۲/ ۱۱۷ ب ۶۷ ح ۱۶۶۲؛ بحار ۱۲/ ۵۶ ب ۳؛ تفسیرقمّی ۱/ ۵۸؛ سعدالسعود/ ۸۳.

و یا عمره نمودند، می تراشیدند.

الفصلُ الثَلاثُون در طواف حجّ و نساء

بـدان که چون اعمـال مِنی تمام شـد واجب است که روز عیـد برود به مکّه بجهت طواف حـجّ و سایر اعمال مکّه، و کسـی که قـدرت نداشـته باشـد یا معـذور باشـد، فردای روز عیـد مراجعت نمایـد (از روز یازدهم تأخیر نکنـد)، و بعد از ورود مکّه، اوّل واجب است بر او طواف حجّ؛ و نیّت را چنین نماید که: طواف حجّ تمتّع اسـلام را بعمل می آورم قربه الی اللّه. ولکن مسـتحبّ است قبـل از طواف غسـل نمایـد، و در صورت احرام، سـر خود را نپوشـیده و پـابرهنه به در مسـجدالحرام ایسـتاده، دعـایش را بخواند و آن این است: «اللَّهُمَّ أعِنّی عَلی نُسُکی وَ سَلِّمْنی لَهُ وَ سَلِّمهُ لی اللَّهُمَّ إنّی أسئَلُکَ مَسْئلهَ الْعَبدِ الذَّلیلِ المُعْتَرِفِ بِذَنْبِهِ أنْ تَغْفِرَ لی ذُنُوبی وَ أنْ تُرْجِعَنی بِحاجَتی اللَّهُمَّ إنّی عَبْدُکَ وَ الْبَلَدُ بَلَدُکَ وَ الْبَیْتُ بَیْتُکَ جِئْتُ أطْلُبُ رَحْمَتَکَ وَ أُؤَدّی طاعَتَکَ مُتَّبِعاً لأمْرِکَ راضیاً بِقَدَرِکَ أسْئَلُکَ مَسئَلَهَ الفَقیرِ الْمُضْطرِّ إلَیْکَ الْمُطیعِ لأمْرِکَ المُشفِقِ مِنْ عَذابِکَ الْخائفِ لِعُقُوبَتِکَ أنْ تُبَلِّغَنی عَفْوَکَ وَ تُجیرَنی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ» (۱) ۱۳۰۷. پس داخـل مسـجدالحرام شود و پای راست را مقـدّم دارد، و به آرام بـدن و آرام دل، و خضـوع و خشوع قـدم بردارد، و بیایـد نزد حجرالاسود و آن را ببوسـد، و دست بر آن بمالـد، پس مشـغول طـواف شـود به همـان نحـوی که در طواف عمره گـذشت. چون از طواف فـارغ شـد دو رکعت نمـاز طواف را در پشت مقـام ابراهیم علیه السلام بخوانـد، و نیّت را چنین کنـد که: نماز طواف حـجّ تمتّع اسـلام را بجا می آورم قربه الی اللّه، و بعـد از این مُحلّ می شود از عطر.

و چون از نماز طواف فارغ شد، سعی مابین صفا و مروه را بعمل می آورد به قراری که

۱- - (با انـدکی تغییر) الفقیه ۲/ ۵۵۱؛ مستدرک ۱۰/ ۱۴۵ ب ۴ ح ۱۱۷۱۸- ۱؛ بحار ۹۶/ ۳۱۹ ب ۵۵ ح ۲۲؛ المقنعه/ ۴۲۰ ب ۱۸.

در عمره مذکور شد، ولی نیّت را چنین کند که: سعی حجّ تمتّع اسلام می کنم قربه الی اللَّه.

و چون از سعی فارغ شد، برگردد به مسجدالحرام برای طواف نساء، و با آداب سابقه طواف نماید ولکن نیّت چنین کند که: طواف نساء حجّ تمتّع اسلام می نمایم قربه الی اللَّه؛ بعد از آن دو رکعت نماز طواف به قرار سابق به عمل آورد و نیّت چنین کند که: دو رکعت نماز طواف نساء می گذارم قربه الی اللَّه؛ و چون از نماز طواف نساء فارغ شد حلال می شود بر او هر چیزی که حرام شده بود حتّی نساء، ولی مادامی که در حرم است شکار به وی بجهت احترام حرم بر او حرام است.

و طواف نساء مخصوص نیست به مردان؛ پس واجب است بر هر کس: خواه مرد و خواه زن و خواه طفل و خواه پیری که قدرت بر مجامعت نداشته باشد یا اخته بوده باشد؛ و به اعتقاد امامیّه: مادامی که حاجی طواف نساء را بعمل نیاورده تمام زنهای روی زمین بر او حرام است، بجهت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و تمام ائمّه علیهم السلام به عمل آورده اند، و نسخ این حکم، و هکذا سایر احکام شرعیّه جزءً فجزءً، بعد از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله معقول نیست به دو سبب: یکی قطع شدن وحی بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، دوّمی حدیث شریف:

«شرعُ محمّدٍ صلی الله علیه و آله مستمرٌّ إلی یَومِ القیامه» (۱) ۱۳۰۸

؛ الّا آنکه معروف مابین علما آن است که از ارکان حجّ نیست، پس ترک آن عمداً مثل ترک طواف حجّ یا طواف عمره باعث فساد حجّ و یا عمره نیست بلکه واجب است به کسی که تارک آن باشد اینکه او را به جا آورد، و تا او را بجا نیاورده زن بر او حلال نمی شود (حتّی عقد کردن و شهادت دادن بر آن، عَلَی الاحوط (۲) ۱۳۰۹).

به سند معتبر مروی است که: چون آدم و حوّا مرتکب ترک اولی شدند خلّاق عالم ایشان را از بهشت بیرون کرد، و حوّا را بر او حرام نمود، جبرئیل نازل شده به آدم علیه السلام تعلیم حجّ می داد، و او بجا می آورد، همینکه در مِنی حلق رأس نمود، آورد آدم به مکّه، پس امر کرد او را که هفت شوط طواف کند، و هفت شوط سعی کند، پس بعد از آن هفت

۱- - با عباراتی متفاوت امّا به همین مضمون در بسیاری از منابع از جمله: کافی ۱ / ۵۸ باب البدع ح ۱۹؛ بحار ۸۶/ ۱۴۸؛ بصائرالدرجات/ ۱۴۸ ب ۱۳ ح ۷.

۲- - بنا بر احتیاط. م.

شوط دیگر طواف کنـد (و این طوافِ نساء است که هیـچ محرمی را حلال نیست که جماع کند با زنان تا این طواف را نکند)، پس چون آدم علیه السـلام تمـامی اعمـال را به جـا آورد، جبرئیـل به او گفت که: خـدا گنـاه تو را آمرزیـده و توبه تو را قبول فرمود و زوجه تو را از برای تو حلال کرد، پس برگشت آدم علیه السـلام، آمرزیـده و توبه اش مقبول شـده و زنش بر او حلال شده (۱) ۱۳۱۰.

ثواب: مروی است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود که: چون هفت بار طواف حـجّ کنی و دو رکعت نماز خوانی نزد مقـام ابراهیم علیه السـلام، ملکی کریم بر کتف تو زده گویـد که: امّا ما مَضـی فَقَـدْ غُفِرَ لَکَ فَاسْـتَأنِفِ العَمَلَ فیما بَیْنَکَ وَ بَینَ عشـرینَ وَ مائهِ یَومٍ (۲) ۱۳۱۱. فرموده انـد که مقصود این است که آمرزیـده شد آنچه گذشـته است از گناهان تو، پس از سـر گیر عمل را تا صد و بیست روز؛ یعنی تا چهار ماه هم حکم ایّام گذشـته دارد که گناهان در آن مغفور می گردد، پس در فکر و سعی بعد از آن باش.

الفصلُ الإحدی وَ الثّلاثُون در باقی اعمال مِنی

بدان که چون حاجّ از اعمال سابقه مذکوره فارغ شد، واجب است برگردد به مِنی برای بیتوته شب یازدهم و دوازدهم و در هر دو شب لازمست نیّت کند که: امشب را می مانم در این مکان که مِنی است در حجّ تمتّع اسلام واجب قربه الی اللَّه؛ و نیّت را قبل از غروب کند که اوّل شب را با نیّت باشد، زیرا که واجب، ماندن نصف اوّل شب است که در خارج بودن جایز نیست.

و وقت رمی جمرات از طلوع فجر است تا غروب آفتاب، و واجب است که با

۱- – در ضـمن روایات بسیاری از جمله: کافی ۴/ ۱۹۰ حجّ آدم ح ۱؛ وسایل ۱۱/ ۲۲۶ ب ۲ ح ۱۴۶۶۳؛ بحار ۱۱/ ۱۹۴ ب ۳ ح ۴۸.

۲- – الفقیه ۲/ ۲۰۲ فضائل الحجّ ضمن ح ۲۱۳۸؛ بحار ۹۶/ ۳ ب ۲ ضمن ح ۳؛ روضهالواعظین ۲/ ۳۶۰.

ترتیب، رمی نمایـد: اوّل جمره اولی را، دوّم جمره وسـطی را، سیُّم جمره عقـبی را. و کسـی که در احرام از زن یـا صـید پرهیز نکرده، باید شب سیزدهم را نیز در مِنی بماند، و در هر روز از ایّام تشریق که شب آن را در مِنی بسر برده رمی جمرات نماید، و روز سیزدهم را در مِنی ماندن واجب نیست مگر برای آن دو نفر سابق، و همچنین برای کسی که تأخیر نماید در کوچ کردن در روز دوازدهم تا آفتاب غروب کنـد، همینکه آفتاب در مِنی غروب کرد واجب می شود مانـدن شب سـیزدهم و هر کس که شب سیزدهم را مانده باشد، خواه به وجوب یا بدون آن، لازم است که در روز سیزدهم رمی جمرات نماید، و کوچ کردن بعد از آن جـایز است، هرچنـد قبل از ظهر باشـد ولکن کسـی که در روز دوازدهم کوچ می کنـد بایـد بعـد از ظهر کوچ بکنـد، و مستحبّ است بر آن که سنگهای روز سیزدهم را با خود داشت در مِنی دفن نماید.

مستحبّات مِنی:

اوّل اینکه همه ایّام تشـریق را (یعنی ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ مـاه را) در مِنی باشـد، و خارج از مِنی نشود، نه روز و نه شب، حتّ بجهت طواف مستحبّی، تا زمانی که کوچ کند.

دویُّم آنکه تکبیر گوید در ایّام تشـریق در مِنی بعد از هر نماز؛ و اکملِ صورت تکبیر این است: «اللَّهُ أكبر اللَّهُ أكبرُ لا إلهَ إلّااللَّهُ وَ اللَّهُ أكبَرُ وَ للَّهِ الحَمدُ اللَّهُ أكبرُ على ما هدينا اللَّهُ أكبرُ على ما رَزقَنا مِن بَهيمهِ الأنعام وَ الحمدُ للَّهِ على ما أبلانا» (۱) ۱۳۱۲.

سیُّم، مـادامی که در مِنی است جمیع نمازهای خود را در مسـجد خیف به عمل آورد؛ خیف در لغت عرب به دامنه کوه گوینـد که جای سـیلگاه نباشـد، از این جهت مسـجد مِنی را مسـجد خیف گوینـد به سـبب بنا شدن آن در خیفِ کوهِ مِنی (۲) ۱۳۱۳؛ اصلش «مسجد خیف مِنی» بود، مخفّف شده به حذف «مِنی» و الآن معروف به مسجد خیف است.

حضرت باقر علیه السلام فرموده که: در مسجد خیف که در مِنی واقع است، نماز کرده هفتصد

۱- – کافی ۴/ ۵۱۷ باب التکبیر ح ۴؛ التهذیب ۵/ ۲۶۹ ب ۱۹ ح ۳۵؛ و با اندکی تغییر در بسیاری از منابع.

۲- – المقنع / ۲۸۵.

پیغمبر (۱) ۱۳۱۴، و به رویت دیگر: هزار پیغمبر (۲) ۱۳۱۵.

ثـواب: در حـدیث اسـت که: هر که در مسـجد خیـف صـد رکعت نمـاز خوانـد پیش از آنکه از آنجـا بیرون رود برابر است با عبادت هفتاد سال، و صـد دفعه سـبحان اللّه گفتن اجر بنده آزاد کردن دارد، و صد دفعه الحمد للّه گفتن اجر خراج عراق دارد که در راه خـدا تصدّق نماید (۳) ۱۳۱۶؛ و افضل در آن مسـجد جایی است که مسـجد رسول خدا صـلی الله علیه و آله بود در زمان آن حضـرت (زیرا که بعد از زمان آن جناب او را بزرگتر کرده اند)؛ مسـجد آن بزرگوار عبارتست از مقدار سی ذراع از هر طرف مناره ای که واقع است در وسط مسجد (۴) ۱۳۱۷.

تبصـره: خلّـاق عـالم در سوره ذ بقره می فرمایـد: ی فَإِذا قَضَـیْتُمْ مَناسِـکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آبائَکُمْ أَوْ أَشَـدَّ ذِکْراًی (۵) ۱۳۱۸، یعنی: «چون به جا آوردیـد تمامی مناسک حـجّ و عمره مفرده خود را یاد کنیـد خـدا را همچون یاد کردن شـما پـدران خود را»؛ یعنی ذکر خدا را بسیار کنید بلکه زیاده از آن ذکر خدا نمایید. و در ذکر دو قول است: اوّل، تکبیرات که مختصّ به ایّام مِنی است، و مستحبّ است گفتن آن در ایّام تشریق چنانچه ذکر شد.

دوّم، آنکه مراد از ذکر سـایر ادعیه وارده در آن مواضع است، بجهت اینکه در همـان جاهـا دعـا کردن افضل است از دعاهایی که در سایر بلاد کرده می شود.

۱- - کافی ۴/ ۲۱۴ حجّ الانبیاء ح ۷؛ الفقیه ۱/ ۲۳۰ فضل المساجد ح ۶۸۸؛ وسایل ۵/ ۲۶۹ ب ۵۰ ح ۶۵۱۲؛ بحار ۱۴/ ۴۶۴ ب ۳۱ ح ۳۳.

۲- - کافی ۴/ ۵۱۹ الصلاه فی مسجد منی ح ۴؛ الفقیه ۱/ ۲۳۰ ح ۶۹۰؛ التهذیب ۵/ ۲۷۴ ب ۲۰ ح ۱۴؛ وسایل ۵/ ۲۶۸ ب ۵۰ ح ۶۵۱۱؛ المقنع/ ۲۸۵.

۳- - الفقیه ۱/ ۲۳۰ فضل المساجد ح ۶۸۹؛ وسایل ۵/ ۲۶۹ ب ۵۱ ح ۶۵۱۴.

۴- - کافی ۴/ ۵۱۹ الصـلاه فی مسجد منی ح ۴؛ الفقیه ۱/ ۲۳۰ فضل المساجد ح ۶۹۰؛ التهذیب ۵/ ۲۷۴ ب ۲۰ ح ۱۴؛ وسایل ۵/ ۲۶۸ ب ۵۰ ح ۶۵۱۱.

۵- - بقره/ ۲۰۰.

و در شأن نزول این آیه شریفه نوشته اند که در ایّام جاهلیّت یا در بدو اسلام، زمانی که اهل مکّه از اعمال حجّ فارغ می شدند جمع می شدند در مِنی، و می شمردند مفاخر و اثرهای آباء سلف خود را، و ذکر می کردند ایّام قدیمه و نعمتهای بزرگ ایشان را، و به یکدیگر با این کلمات فخر می کردند، پس خلّاق احدیّت با این آیه شریفه آنها را امر فرمود که ذکر نمایند خدای خودشان را در این موضع عوض ذکر پدران خود، بلکه زیاده از آن، و مأمور به این شدند که ذکر نمایند و بشمارند نعمتهای ظاهری و باطنی را، و شکر نمایند در مقابل آن نعمتها؛ بجهت اینکه هر چند پدران ایشان را نعمتها هست نسبت به آنها ولکن نعمتهای الهی در نزد ایشان اعظم و افخم است، و او است مُنعم حقیقی، و تمام نعمتها راجع بر آن ذات اقدس است (۱) ۱۳۱۹.

فایده: بدان که انعقاد نطفه مقدّسه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از قراری که نوشته اند نه ماه کشیده بجهت اینکه مادرش، آمنه بنت وهب، در شب جمعه هجدهم جمادی الاخری به آن حضرت حامله شده در مِنی نزد جمره وسطی، و در ماه ربیع الاوّل متولّد شد.

الفصلُ الثّانی وَ الثّلاثُون در وداع بیت اللّه الحرام

بدان که چون حاجّ از اعمال مذکوره مِنی فارغ شد مستحبّ است بجهت وداع بیت مراجعت نماید به مکّه، و اینکه داخل شود به خانه کعبه، و در باره مردان مستحبّ مؤکّد است که داخل کعبه شود (بخلاف زنان که در باره آنها تأکید نیست مثل مردان)، و مؤکّد است در باره کسی که اوّل سفر حجّ او باشد.

و در حدیث است که: داخل شدن در کعبه داخل شدن است به رحمت خدا، و بیرون آمدن از بیت بیرون آمدن است از گناهان، و سبب این است که خداوند عالم نگاه می دارد او را از گناهان در بقیّه عمر، و می آمرزد گناهان گذشته را (۲) ۱۳۲۰.

و مستحبّ است در آن چند چیز:

۱- – در منابع بسیاری از جمله: کافی ۴/ ۵۱۶ باب التکبیر ح ۳؛ وسایل ۷/ ۴۵۹ ب ۲۱ ح ۹۸۵۴؛ بحار ۹۶/ ۳۱۱ ب ۵۴ ح ۳۲ و ح ۳۳ و ح ۳۳ و ح ۳۵ و ح ۴۷.

۲- – الفقیه ۲/ ۲۰۶ فضائل الحجّ ح ۲۱۴۹؛ بحار ۹۶/ ۳۷۰ ب ۶۴ ح ۸.

اوّل، غسل کردن بجهت دخول خانه.

دوّم، داخل شدن با سکینه (۱) ۱۳۲۱ و وقار.

سیُّم، پابرهنه داخل شدن و ملاحظه نمودن تمام لوازم آداب بندگی را، که به محضر سلطان قادر حاضر می شود.

چهارم، پیش از دخول، هر دو حلقه در را بگیرد و بگوید: «اللَّهُمَّ انَّ البَیْتَ بیتُک وَ العَبْدَ عَبْدُک وَ قد قُلْتَ وَ مَن دخلَه کان آمِناً فآمِنّی مِنْ عَذابکَ وَ أجِرْنی مِنْ سَخَطِکَ» (۲) ۱۳۲۲.

پنجم، همینکه داخل بیت شد بگوید: «اللَّهُمَّ انَّکَ قُلْتَ فی کِتابِکَ وَ مَنْ دَخلَهُ کانَ آمِناً فآمِنّی مِنْ عَذابِ النّار» (۳) ۱۳۲۳.

ششم، دو رکعت نماز بخواند در میان دو ستون در بالای سنگ سرخ، و در رکعت اوّلی، بعد از حمد حم سجده را بخواند، و در رکعت دویُّم به مقدار آیه های حم از سایر آیات قرآن بخواند، و اگر نتواند به هر سوره که باشد نماز بکند (و همین سنگ سرخ بنا به روایت بعضی از علماء محلّ ولادت حضرت امیر علیه السلام است چنانچه در فصل مستجار مذکور شد).

هفتم، این دعا را در خانه کعبه بخواند: «اللَّهُمَّ مَن تَهَیَّأ وَ تَعَبَّأ وَ أعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ لِوفادهٍ إلی مَخْلوقٍ رَجاءَ رفدِهِ وَ جائزتِهِ وَ نوافلهِ وَ فواضلِهِ فَإلیکَ یا سیّدی تَهَیُّئی وَ تَعَبُّئی وَ إعدادی وَ استعدادی رجاءَ رِفْدِکَ وَ نوافلکَ وَ جائِزَتِکَ فلا تُخَیِّبِ الیَوْمَ رَجائی یا مَنْ لا یخیبُ علیهِ سائلٌ وَ لا ینقصهُ نائلٌ فإنّی لم اتِکَ الْیَوْمَ بِعَمَلٍ صالحٍ قدَّمْتُهُ وَ لا شفاعَه مَخلوقٍ رَجوْتُهُ ولکِنّی أتَیْتُکَ مُقِرّاً بِالجُرمِ وَ الإساءَهِ عَلی نَفْسی فَإنّهُ لا حُجّهَ لی وَ لا عُذْرَ فأسئَلُکَ یا مَنْ هُوَ کَذلِکَ أنْ تُعْطِیَنی مَسئَلَتی وَ تقیل عَنّی عَثْرَتی وَ تقبلنی برغبتی وَ لا تَرُدَّنی مَجْبوهاً وَ لا مَمْنوعاً وَ لا خائِباً یا عظیمُ یا عظیمُ یا عَظیمُ أرْجوکَ العَظیمَ

۱- - سَکینَه: آرامش. لغت نامه. (عبارت متن «سینکه». م.)

۲- - کافی ۴/ ۵۳۰ دخول الکعبه ح ۱۱؛ التهذیب ۵/ ۲۷۸ ب ۲۱ ح ۱۰؛ وسایل ۱۳/ ۲۷۷ ب ۳۶ ح ۱۷۷۴۱.

۳- - (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۵۲۸ ح ۳؛ الفقیه ۲/ ۵۵۶ دخول الکعبه؛ التهذیب ۵/ ۲۷۶ ب ۲۱ ح ۳؛ وسایل ۱۳/ ۲۷۵ ب ۳۶ ح ۱۷۷۳۷؛ مستدرک ۶/ ۱۵۱ ب ۳۲ ح ۶.

أسْئَلُکَ یا عَظیمُ أنْ تَغفِرَ لی الذّنْبَ لا إلهَ إلّاأنْتَ» (۱) ۱۳۲۴.

هشـتم، در هر یک از چهار زاویه کعبه نماز بخواند (و بعضـی فرموده اند دعای سابق هفتمی را در زوایای خانه بخواند). از ابن براج حکایت شـده که فرموده: مستحبّ است که ابتـدا کند به زاویه آن جانب که در آن پلّه می باشد، بعد از آن زاویه ای که در جانب مغرب است، بعـد از آن زاویه ای که رکن یمانی در آن است، و بعـد از آن زاویه ای که حجرالاسود در آن است، و رو کنـد به آن دیواری که میان رکن یمانی و رکنِ غربی (۲) ۱۳۲۵ است، و دسـتها را بلند کند و بدن و دستهای خود را با آن حال به دیوار بچسباند و دعا کند، بعد از آن برود بسوی رکن یمانی و بچسبد به آن، و دعا کند و برود نزد آن ستونی که برابر حجرالاسود است، و سینه خود را به آن چسبانیده دعا کند و بگوید: «یا واحدُ یا ماجدُ یا قَریبُ یا بَعیدُ یا عَزیزُ یا حَلیمُ لا تَذَرْنی فَرداً وَ أنْتَ خَیْرُ الوارِثین هَبْ لی مِن لَدُنْکَ ذُرِیَّهً طَیِّبَهً إنَّکَ سَمیعُ الدُّعاء» (۳) ۱۳۲۶؛ و این دعا از برای کسـی است که فرزند طلب کنـد (و شایـد مطلقاً مسـتحبّ باشـد)، پس به دور آن سـتون بگردد و کمر و سـینه خود را به آن بمالد و دعای مذکور را بخواند، و رو کند بسوی ارکان بیت و تکبیر بگوید رو به هر یک از آنها.

نهم، سـجده کنـد در بیت و دعایش را بخواند؛ و آن این است: «لا یَرُدُّ غَضـَبَکَ إلّا حِلْمُکَ وَ لا یُجیرُ مِنْ عَذابِکَ إلّارَحمتُکَ وَ لا یُنْجی مِنکَ إلّاإلَیْکَ فَهَبْ لی یا إلهی فَرَجاً بِالقُدْرهِ الَّتی بِها تُحیی أمْواتَ العِباد وَ بِها تُنشِرُ مَیِّتَ البِلادِ وَ لا تُهْلِکْنی یا إلهی حَتّی تَسْتَجیبَ لی دُعائی وَ تُعَرِّفَنِی الإجابَهَ اللَّهُمَّ ارْزُقنِی العافِیَهَ إلی مُنْتَهی أجَلی وَ لا تُشْمِتْ بی عَدُوّی وَ لا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقی مَنْ ذَا الَّذی یَرْفَعُنی إنْ وضَعْتَنی وَ مَنْ ذَا الَّذی یَضَعُنی إنْ رَفَعْتَنی وَ إنْ أهْلَکْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی یَتَعرَّضُ لَکَ فی عَبْدِکَ وَ یَسْئلُکَ عَنْ أمْرِکَ (۴) ۱۳۲۷ قَدْ عَلِمْتُ یا إلهی إنَّه لَیسَ فی حُکْمِکَ ظُلْمٌ وَ لا فی نقمَتِکَ عجَلهٌ إنَّما یُعَجِّلُ مَنْ یَخاف الفَوْتَ

۱- - (با انـدکی تغییر) کافی ۴/ ۵۲۸ ح ۳؛ الفقیه ۲/ ۵۵۶ دخول الکعبه؛ التهذیب ۵/ ۲۷۶ ب ۲۱ ح ۳؛ وسایل ۱۳/ ۲۷۵ ب ۳۶ ح ۱۷۷۳۷؛ مستدرک ۶/ ۱۵۱ ب ۳۲ ح ۶.

۲- - عبارت متن «رکن عربی». مصحح.

۳- - وسایل ۱۳/ ۲۷۷ ب ۳۶ ح ۱۷۷۴۱.

۴- - عبارت متن «أمره». م.

وَ یَحْتاجُ إلی ظُلْمِ الضَّعیفِ وَ قَدْ تَعالَیْتَ یا إلهی عَنْ ذلِکَ فَلا تَجْعَلْنی لِلْبَلاءِ غرَضاً وَ لا لِنِقْمَتِکَ نَصباً وَ مَهِّلْنی وَ مَتِّعْنی وَ أقِلْنی عَثْرَتی وَ لا تَرُدَّ یَدی فی نَحْری وَ لا تُتْبِعنی بَلاءً عَلی أثَرِ بَلاءٍ فَقَدْ تَری ضَعْفی وَ تَضَرُّعی إلَیْکَ وَ وَحْشَتی مِنَ النّاسِ وَ انْسی بِکَ وَ أعُوذُ بِکَ الْیَوْمَ فَأعِذْنی وَ أسْتَجیرُ بِکَ فَأجِرْنی وَ أستَعینُ بِکَ عَلَی الضَّرَّاءِ فأعِنّی وَ أسْتَنْصِرُکَ فَانْصُرْنی (۱) ۱۳۲۸ وَ أتَوَکَّلُ عَلَیْکَ فَاکْفِنی وَ اومِنُ بِکَ فَآمِنّی وَ أسْتَهْدیکَ فَاهْدِنی وَ اسْتَرْحِمُکَ فَارْحَمْنی وَ أستَغْفِرُکَ مِمّا تَعْلَمُ فَاغْفِرْ لی وَ أسْتَرزِقُکَ مِنْ فَضْلِکَ الواسِعِ فَارْزُقْنی وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَّهِ العَلیِّ الْعَظیمِ» (۲) ۱۳۲۹.

دهم، گریه کردن در آنجا از خشیت و خوف خدا، و دعا و مناجات کردن. و طلب مغفرت بکند هر قدر که بتواند با خضوع و خشوع.

یازدهم، چون خواهد که بیرون آید نردبان را به دست چپ بگیرد.

دوازدهم، نزدیک کعبه دو رکعت نماز بخواند.

مناسبه: در بعضی از کتب غیر معتبره چنین به نظر رسیده که: از عصر یوسف علیه السلام تا عهد عیسی علیه السلام، نقّاشی خوب رواجی یافت؛ حتّی جوف خانه کعبه را صورت انبیا نقش کرده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود عبای ابوذر را به آب زمزم فرو بردند و بر روی آن صورتها کشیده محو کردند، مگر صورت ابراهیم علیه السلام که تیرهای ازلام (۳) ۱۳۳۰ در دست او بود.

حضرت فرمود: هرگز ابراهیم علیه السلام تیر ازلام در دست نمی گرفت. پرسید که چرا صورت ابراهیم علیه السلام را محو نکرده اید؟ عمر افندی گفت: چون بانی خانه و جدّ شما بود! حضرت فرمود او را هم محو کردند (۴) ۱۳۳۱؛ کسی باید صورت بکشد که بتواند روحش بدهد: ی هُوَ الَّذی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأرْحامِ کَیْفَ یَشاءُی (۵) ۱۳۳۲ فقال تعالی: ی وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ ی (۶) ۱۳۳۳.

۱- – عبارت متن «فانصُرلی». م.

۲- – (با اندکی تغییر) التهذیب ۵/ ۲۷۶ ح ۵- ۴؛ وسایل ۱۳/ ۲۷۹ ب ۳۷ ح ۱۷۷۴۶.

۳- – ازْلام: تیرهای قمار بی پر که در جاهلیّت بدان بازی می کرده اند. لغت نامه.

۴- – این خبر با تغییراتی در (شرح نهج ۱۷/ ۲۸۰ ذکر الخبر من فتح مکّه ...) نقل شده است، امّا در دیگر منابع مورداستفاده یافت نشد. م.

۵- – آل عمران/ ۶.

۶- – غافر/ ۶۴؛ التغابن/ ۳.

طواف وداع:

مستحبّ است طواف وداع کردن؛ و این طواف مثل سایر طوافها هفت شوط است، و در حدیث آمده که: چون حاجّ بخواهد از مکّه بیرون رود به طرف خانه خود، وداع کند بیت را و طواف نماید به هفت شوط و خود را بچسباند به حجرالاسود و رکن یمانی در هر شوط، اگر ممکن نشود یک دفعه در اوّل و یک دفعه در آخر خود را به حجرالاسود و رکن یمانی بچسباند، اگر آن هم ممکن نشود اکتفا کند به ممکن، بعد از آن برود نزد مستجار و در آنجا به عمل آورد آنچه را که در حال قدوم به مکّه کرده بود، و دعا کند از برای خود به آنچه خوش دارد، بعد از آن بیاید نزد حجرالاسود، بعد از آن بچسباند شکم خود را به کعبه و یک دست به حجرالاسود بگذارد و دست دیگر به دیواری که در کعبه در آن است، و حمد و ثنا کند خدا را، و صلوات بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بفرستد، بعد از آن دعایش را بخواند، و آن این است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسولِکَ وَ نَبِیِّکَ وَ أمینِکَ وَ نَجیبِکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ اللَّهُمَّ کَما بَلَّغَ رِسالاتِکَ وَ جاهَدَ فی سَبیلِکَ وَ صَدَعَ بِأمْرِکَ وَ اوذِیَ فی جَنْبِکَ وَ عَبَدَکَ حَتّی أتاهُ الیَقینُ اللَّهُمَّ اقْلِبْنی مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لی بِأفْضَلِ ما یَرْجِعُ بِهِ أحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ مِنَ المَغفِرَهِ وَ البَرَکَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ الرّضوانِ وَ العافِیَهِ اللَّهُمَّ إنْ أمَتَّنی فَاغْفِر لی وَ إنْ أحیَیْتَنی فَارْزُقنیهِ مِن قابِلٍ اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ العَهْدِ مِنْ بَیْتِکَ اللَّهُمَّ إنّی عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ أمَتِکَ حَمَلْتَنی عَلی دَوابِّکَ وَ صَیَّرْتَنی فی بِلادِکَ حَتّی أقْدَمْتَنی حَرَمَکَ وَ أمْنَکَ وَ قَدْ کانَ فی حُسْنِ ظَنّی بِکَ أن تَغْفِرَ لی ذُنوبی فَإنْ کُنْتَ غَفَرْتَ لی ذُنوبی فَازْدَدْ عَنّی رِضاً وَ قَرِّبْنی إلَیْکَ زُلْفی وَ لا تُباعِدْنی وَ إنْ کُنْتَ لَم تَغفِرْ لی فَمِنَ الْآنَ فَاغْفِرْ لی قَبْلَ أنْ تَنائی عَن بَیْتِکَ داری وَ هذا أوانُ انْصِرافی إنْ کُنتَ قَدْ أذِنْتَ لی غَیْرَ راغِبٍ عَنْکَ وَ لا عَنْ بَیْتِکَ وَ لا مُسْتَبْدِلٍ بِکَ وَ لا بِهِ اللَّهُمَّ احْفَظْنی مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَ مِنْ خَلْفی وَ عَنْ یَمینی وَ عَنْ شِمالی حَتّی تُبَلِّغَنی أهْلی فَإذا بَلَّغْتَنی أهْلی فَاکْفِنی مَؤُنَهَ عِبادِکَ وَ عِیالی فَإنَّکَ وَلِیُّ ذلِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ مِنّی» (۱) ۱۳۳۴.

۱- - (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۵۳۰ باب وداع البیت ح ۱؛ التهذیب ۵/ ۲۸۰ ب ۲۲ ح ۱؛ وسایل ۱۴/ ۲۸۷ ب ۱۸ ح ۱۹۲۱۸.

و بدان که مستحبّ است بسیار طواف کردن، مادامی که در مکّه است، و آن در باره حجّاج از نماز نافله افضل است، و طواف به نیابت مؤمنین بسیار ثواب دارد، و به نیابت رسول خدا صلی الله علیه و آله و جناب فاطمه علیها السلام و دوازده امام علیهم السلام نیز ثواب عظیم دارد. و مستحبّ است ختم قرآن مجید در مکّه معظّمه؛ در حدیث است که: هر که ختم قرآن کند در آنجا، از دنیا نرود تا ببیند پیغمبر را، و منزل خود را در بهشت (۱) ۱۳۳۵.

الفصلُ الثّالِث وَ الثّلاثُون در مواضع متبرّکه

بدان که: از جمله مستحبّات است رفتن بسوی بعضی از مواضع متبرّکه که در مکّه می باشد:

اوّل، جبل ابوقبیس؛ و آن کوهی است نزدیک مکّه، تسمیه شد به اسم مردی از قبیله مذحج که اسمش ابوقبیس بود بجهت اینکه اوّل کسی که در آن کوه بنا گذاشته همین مرد است، از اوّل جبل امین اش می گفتند جهت ودیعه گذاشتن حجرالاسود در آن تا زمان ابراهیم علیه السلام چنانچه گذشت، و همینکه زمین پهن شد از زیر کعبه، خداوند عالم کوهها را به زمین وَتد (۲) ۱۳۳۶ قرار داد، و اوّل کوه که وتد شد همین جبل ابوقبیس بود.

به سند معتبر منقول است که چون آدم و حوّا علیهما السلام وفات یافتند هر دو در غار ابوقبیس مدفون شدند، و به این معنی، اخبار متعدّده معتبره وارد شده که مدفن حوّا نزد آدم علیه السلام است، ولی آنچه در السِنه (۳) ۱۳۳۷ معروف است که مدفن حوّا در قصبه جدّه نزدیک مکّه می باشد، ابداً در این خصوص خبر به نظر نرسیده (و جدّه هم به فتح جیم، در لغت عرب به ساحل دریا گویند)، و نوح علیه السلام در طوفان استخوان آدم را بیرون آورده در نجف اشرف

۱- – التهذیب ۵/ ۴۶۸ ب ۲۶ ح ۲۸۶؛ جامع الاخبار/ ۶۹؛ عوالی اللآلی ۱/ ۴۲۹ ح ۱۲۵.

۲- – وَتِد: میخ. لغت نامه.

۳- – الْسِنَه: جمعِ لسان، زبانها. لغت نامه.

دفن نمود (۱) ۱۳۳۸. و این غار را که آدم و حوّا در آن مدفونند غار الکنز می گویند، و شیث بن آدم علیه السلام که هبه اللّٰه نام دارد، پیغمبر بود بعد از آن آدم علیه السلام، و پنجاه صحیفه بر او نازل شده بود، همینکه بیمار شد پسر خود انوش را وصیّ خود گردانید، و چون فوت شد انوش با پسر خود قینان او را غسل داده، آن بزرگوار با مهلائیل پسر قینان بر او نماز کرده دفن نمودند در جانب راست آدم علیه السلام در غار الکنز ابوقبیس (ولکن به روایت دیگر قبر هبه اللّٰه در خارج شهر موصل است).

مرویست که لیث بن سعد گوید که: سالی به مکّه مشرّف شده بودم برای حجّ، روزی نماز عصر را خوانده رفتم به کوه ابوقبیس و مشغول دعا بودم، ناگاه دیدم که یک نفر در طرفی نشسته دعا می کند، و خیلی طولانی دعا کرد، هنوز دعایش تمام نشده بود، دیدم سَلّه (۲) ۱۳۳۹ پر از انگور جلو او گذاشته شد با دو جامه رنگین؛ خواست که از انگور بخورد گفتم: من هم با تو شریکم در این انگور. فرمود: به چه جهت؟ گفتم: تو دعا می کردی و من آمین می گفتم. فرمود: بنشین بخور. پس من قدری از آن انگور خوردم که اصلًا تخم (۳) ۱۳۴۰ نداشت و به مثل آن انگور ندیده بودم، و در روی زمین نظیر نداشت، بعد فرمود که یکی از این دو لباس را بردار برای تو باشد. عرض کردم که لباس دارم و محتاج لباس نیستم، پس به من فرمود که کنار باش تا من این لباسها را بپوشم، لباسها را پوشیده لباسهای اوّلی را به دستش گرفته از کوه پایین آمد، و من هم عقب آن جناب می آمدم تا اینکه به فقیری ملاقات کرد، گفت: أَکْسِنی کساکَ یَابْنَ رَسولِ اللّٰه صلی الله علیه و آله؛ حضرت آن لباسها را به آن فقیر مرحمت فرمود، پس نزد آن فقیر رفته سؤال کردم که: این که بود؟ گفت:

۱- - مستدرک ۲/ ۳۱۴ ب ۱۳ ح ۲۰۶۷- ۱۸؛ الصراطالمستقیم ۲/ ۴۳ ف ۴.

۲- - سَلَّه: زنبیلی که چیزها در آن گذارند .... لغت نامه.

۳- - تُخم: تخم درخت و غله، دانه و بزر هر چیز. لغت نامه.

جعفر بن محمّد علیهما السلام. لیث گوید: او را طلب کردم که از خودش بشنوم پس نیافتم آن حضرت را (۱) ۱۳۴۱.

در روایت وارد شده که: شبی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نشسته بود و کفّار قریش در مجالس خود نشسته بودند، به یکدیگر گفتند که جادو در آسمان کار نمی کند، بیایید برویم تا از او سؤال کنیم که معجزه ای در آسمان به ما بنماید. پس برخاستند (۲) ۱۳۴۲ و به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، اینها که ما از تو می بینیم اگر جادو نیست علامتی در آسمان به ما بنما، زیرا که می دانیم که جادو در آسمان مستمر نمی گردد. فرمود که این ماه را می بینید که در شب چهارده است و تمام است، می خواهید که معجزه را در ماه به شما بنمایانم؟ گفتند: بلی. حضرت به انگشت معجزنما بسوی ماه اشاره فرمود، پس ماه به دو نیم شد، نیمی در بام کعبه افتاد و نیمی به کوه ابوقبیس. پس گفتند که او را به جای خود برگردان. حضرت اشاره فرمود، هر دو نیم پرواز کردند و در هوا به یکدیگر پیوسته در جای خود قرار گرفتند، چون این معجزه را دیدند، به یکدیگر گفتند: برخیزید که سحر محمّد صلی الله علیه و آله در آسمان و زمین پیوسته و مستمرّ است (۳) ۱۳۴۳ (و در کیفیّت شَقُّ القمر (۴) ۱۳۴۴ اخبار و احادیث مختلفی وارد شده، این یک روایتی بود که ذکر شده).

دوّم، جبل حرآء (بالمدّ و الکسر)؛ و آن جَبَلی است از جِبالِ (۵) ۱۳۴۵ مکّه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوایل بعثت در غار آن کوه عبادت می کرد، مرویست که آن حضرت هر روز به کوه حراء بالا ـ می رفت و از قلّه آن کوه نظر می کرد بسوی آثار رحمت خدا، و انواع عجایب خلقت و بدایع حکمت حقّ تعالی؛ و نظر حقیقت بین خود را به اطراف زمین و اکنافِ (۶) ۱۳۴۶ آسمان و اقطارِ (۷) ۱۳۴۷ دریاها و کوهها و بیابانها بجولان می آورد، و از آن آثار بر وحدت و قدرت و حکمت و عظمت و جلال قادر مختار استدلال می کرد، و از دقایق حکمت هر یک عبرتها می گرفت و خدا را چنانچه شرط پرستیدن بود عبادت می کرد. پس چون

۱- – بحار ۴۷/ ۱۴۱ ب ۵ ح ۱۹۴.

۲- – عبارت متن «برخواستند». م.

۳- – (بدون ذکر افتادن نیمی از آن در بام کعبه) تفسیرقمّی ۲/ ۳۴۱.

۴- – شَقُّ القَمَر: شکافتن ماه که طبق روایات اسلامی یکی از معجزات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. لغت نامه.

۵- – جِبال، جمع جَبَل، کوهها. لغت نامه.

۶- – اکْناف: جمع کَنَف، پیرامون، جوانب. ل. د.

۷- – اقْطار: جمع قُطر، کرانه ها. لغت نامه.

چهل سال از عمر شریف آن جناب گذشت حقّ تعالی درهای آسمان صورت و معنی را به روی او گشاده، پیوسته در ملکوت اعلاـ نظر می کرد و افواج ملائکه را به خدمتش می فرستاد که فوج فوج بر او نازل می شدند، ایشان را می دید و سخن می گفت، و انوار رحمت یزدانی از ساق عرش اعظم تا فرق آن رسول مکرّم پیوسته شد، و اشعه خورشید جلال کریم متعال، ظاهر و باطن او را فرو گرفت؛ جبرئیل مطوّق به نور، که طاوس ملائکه رحمن است، بسوی او نازل شده، به دست قدرت بازوی عزّتش را گرفت و حرکت داده گفت: یا محمّد بخوان. فرمود: چه چیز بخوانم؟ گفت: ی إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ ی (۱) ۱۳۴۸؛ یعنی: «بخوان بنام پروردگار تو که همه چیز را آفرید، بیافرید آدمیان را از خونهای بسته، بخوان و پروردگار تو آن بزرگواری است که کریمتر است از تمامی کریمان، آن خداوندی که بیاموخت مردم را نوشتن به قلم و بیاموخت ایشان را آنچه نمی دانستند».

پس خدا وحی نمود بسوی آن حضرت آنچه وحی نمود، و جبرئیل به آسمان رفت و حضرت رسالت پناه از کوه بزیر آمد، و از آثار تعظیم جلال الهی که او را فراگرفته بود و غرایب احوالی که مشاهده نموده بود حالتی بر آن حضرت تاری شده (۲) ۱۳۴۹، ماند در حال تب و لرز، و تفکّر می فرمود در آنکه چون تبلیغ رسالت نماید بسوی قوم خود، باور نخواهند کرد، و او را نسبتهای دیگر خواهند داد، و به این سبب دلتنگ بود؛ پس خدا خواست که سینه او را گشایش دهد و دلش را صاحب شجاعت گرداند، لهذا هر کوه و سنگ و کلوخ را برای او به سخن آورد؛ که به هر چیز از اینها که می رسید او را ندا می کردند و می گفتند که: السّلامُ علیکَ یا ولیَّ اللَّه، السّلامُ علیکَ یا رَسولَ اللَّه (۳) ۱۳۵۰.

در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: در وقتی که خداوند عالم تجلّی بر کوه فرمود بجهت سؤال موسی علیه السلام دیدن خدا را، هفت کوه پرواز کردند و به حجاز و یمن

۱- – علق/ ۱- ۵.

۲- – تاری: ظلمانی، بی روشنی. لغت نامه.

۳- – بحار ۱۸/ ۲۰۵ ب ۱ ح ۳۶؛ تفسیرالامام/ ۱۵۶ ح ۷۸.

ملحق شدنـد؛ آنچه به مدینه آمد احد و ورِقان بود، و آنچه به مکّه رفت ثور و ثبیر (۱) ۱۳۵۱ و حراء بود، و آنچه به یمن رفت حضور و صبر بود (۲) ۱۳۵۲.

سیُّم، جبل ثور، و آن از همان هفت کوه است که پرواز نموده، و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار همان کوه خود را از مشـرکین مخفی سـاخت، و خلّـاق عـالم محفوظ داشت آن جنـاب را بـا صـاحب غار، ابی بکر افنـدی، از شـرّ مشـرکین قریش. مرویست که چون آن حضـرت داخـل غـار شـد، درختی را طلبیـد، آمـده به در غار قرار گرفت. و به روایت دیگر چون به غار رسـیدند درش بسـیار تنگ بود که داخل آن نمی توانسـتند شـد، به قدرت الهی در غار گشاده شده همینکه داخل شدند باز به حال خود برگشت و به امر خـدا در ساعت درختی بر در غار روییـد و عنکبوتی آمده بر در آن تاری تمام ببافت، و کبوتری در آن آشیانه ساخت و تخم نهاد، بعد از آن به جبرئیل خطاب الهی رسید که: برو حبیب مرا دریاب در فلان غار که مشرکین او را می جوینـد. پس جبرئیل به در غار آمـده ایسـتاد، عنکبوت گفت: ای جبرئیل اینجا به چه کار آمـده ای؟ گفت: می خواهم که پاسـبانی پیغمبر خدا نمایم که اگر دشـمن بیاید دفع کنم. عنکبوت گفت که دور شو از در غار که خدای تعالی پاسبانی این در را به من سـپرده. گفت: ای حیـوان، تـو ضـعیفی و نـاتوانی، شایـد که دفع دشـمن نتوانی. عنکبوت گفت که به ضـعف من نظر مکن، به قوّت و قـدرت خداونـد عالم نظر کن که تو با آن قدرت و قوّت که داری و هفت شـهر لوط را از زمین هفتم کنده بر شهپر خود برداشتی و به جانب آسـمان بردی بحدّی که صـدای تسبیـح ملائکه آسـمان را حیوانات آنها می شـنیدند، و صدای خروس اینها را ملائکه می شنیدند، و همه آن را تا وقت صبح نگاه داشتی، و وقت صبح از آنجا سرنگون نمودی؛ بیا خودت را امتحان کن که آیا قدرت بر این داری که یک تاری از این تارها که من بافته ام پاره کرده و برکنی؟

۱- - عبارت متن «شور و شبیر». م.

۲- - بحار ۱۳/ ۲۱۷ ب ۷ ح ۹؛ بحار ۵۷/ ۱۱۸ ب ۳۲ ح ۲؛ خصال ۲/ ۳۴۴ ح ۱۰؛ قصص جزائری/ ۲۷۱ ف ۶.

پس جبرئیل پیش آمـده هر چنـد تکان داد که یکی از آن تارها را برکَنَد نتوانست. پس جبرئیل از این امر متحیّر و حیران شده، استغفار نمود.

چهـارم، مولـد رسول صـلی الله علیه و آله؛ به روایتی: آن حضـرت تولّـد یافته در شـعب ابی طالب، که معروف است در خارج مکّه. و به قولی، در خانه ابوطالب که در خود مکّه است، و به قولی در خانه خود متولّـد شد، پس حضـرت آن خانه را به عقیل بن ابی طـالب بخشـید، و عقیل او را فروخت به محمّـد بن یوسف، برادر حجّاج، و او آن را داخل خانه خود کرد، و چون زمان هارون الرّشید شد، خیزران مادر او، آن خانه را بیرون کرد از خانه محمّد بن یوسف و مسجد ساخت، الحال بر همان حال باقی است، و مردم به زیـارت می رونـد، و همـان خـانه آخر خـانه محمّـد بن یوسف است در زاویه برابر به طرف چپ آن کس که داخل شود، و بعد از آن، آن را داخل مسجد کردند (۱) ۱۳۵۳.

ولکن به روایت دیگر: چنانچه مشـهور است که عقیل بن ابی طالب خانه آن حضرت را بعد از فتح مکّه، به غصب فروخته بود، چون فتح مکّه شد بعضـی از اصـحاب، رسول خدا صـلی الله علیه و آله را گفتند که: الحال به خانه خود نزول فرمایید، حضرت فرمود که: مگر عقیـل بجهت مـا خـانه گذاشـته؟ مـا از آن اهل بیتیم که اگر مالی را به غصب و ظلم از ما گرفتنـد، دیگر به آن رجوع نمی کنیم (۲) ۱۳۵۴.

مؤلّف گوید که: این قضیّه واقع شده است قبل از اسلام؛ عقیل بعد توفیق یافته خود را به مرتبه ای رسانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله التفات زیاده و محبّت تمام نسبت به او داشت، چنانچه به سـند معتبر منقول است که ابن عبّاس گویـد که: روزی علی بن أبی طـالب علیه السـلام از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله پرسـید که: یا رسول اللَّه، آیا تو عقیل را دوست می داری؟ فرمـود کـه: بلی و اللَّه دوسـت می دارم بـه دو دوسـتی، یکی دوسـتی او و دیگری آنکـه ابوطـالب او را دوسـت می داشـت، و بـدرستی که فرزنـدان او کشـته خواهنـد شـد در محبّت فرزنـدان تو، و دیـده های مؤمنان بر ایشان خواهنـد گریست، و ملائکه مقرّبان بر ایشان صلوات خواهند فرستاد.

۱- - (با انـدکی تغییر) کافی ۱/ ۴۳۹؛ بحار ۱۵/ ۲۵۱ ب ۳ ذیل ح ۱ و ۱/ ۴۳۹ ب ۳ ح ۵ و ۱۵/ ۲۷۵ ب ۳ ح ۲۳؛ العددالقویّه/ ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲- - بحار ۲۹/ ۳۹۶ ب ۱۲؛ الصوارم المهرقه/ ۱۶۵؛ الطرائف ۱/ ۲۵۱؛ علل الشرائع ۱/ ۱۵۵ ب ۱۲۴ ح ۲؛ کشف الغمّه ۱/ ۴۹۴؛ المناقب ۱/ ۲۷۰.

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنقدر گریست که آب دیده اش بر سینه اش جاری شد و فرمود که: به خدا شکایت می کنم از آنچه به اهل بیت من خواهد رسید بعد از من (۱) ۱۳۵۵.

پنجم، مدفن عبدالمطّلب که واقع است در یکی از جبال مکّه که آن را حُجون گویند، که از جمله بِقاع (۲) ۱۳۵۶ مُکَرّمه (۳) ۱۳۵۷ است چنانچه در حدیث معتبر وارد شده که:

«الحُجون

وَ البَقیع یُؤخَذان بأطرافِهما وَ یُنشران فِی الجنّه» (۴) ۱۳۵۸

، یعنی: همین دو بقعه قبرستان را در قیامت، گوشه اش را می گیرند و (مانند پلاس) می تکانند به بهشت.

فِی الحدیث: عبدالمطّلب محشور خواهد شد در روز قیامت امّت تنها؛ زیرا که در ایمان در میان قوم خود تنها بود، و بر او خواهد بود سیمای پیغمبران و مهابت پادشاهان (۵) ۱۳۵۹. به روایت دیگر: مبعوث خواهد شد در قیامت با حُسن پادشاهان و سیمای پیغمبران (۶) ۱۳۶۰.

مرویست که: چون هنگام وفات عبدالمطّلب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سینه خود نشانید و او را می بوسید و می گریست، پس رو بسوی ابوطالب کرده گفت: ای ابوطالب، محافظت کن این یگانه را که بوی پدر نشنیده و مزه شفقت مادری نچشیده، باید که پاره جگر خود دانی او را، و من از میان همه فرزندان خود تو را اختیار کردم برای خدمت او زیرا که پدر او با تو از یک مادر هستید، ای ابوطالب، اگر ایّام ظهور جلالت و رفعت او را دریابی خواهی دانست که او را نیک شناخته ام، و تا توانی او را پیروی کن، و یاری نما او را به دست و زبان و مال خود، و اللّه که او بزودی سرکرده شما باشد و پادشاهی و رفعتی او را نصیب شود که هیچ یک از پدران را میسّر نشده باشد، ای فرزند قبول کردی وصیّت مرا؟ ابوطالب گفت: بلی قبول کردم و خدا را بر خود گواه می گیرم. پس

۱- - بحار ۲۲/ ۲۸۸ ب ۵ ح ۵۸؛ و ۴۴/ ۲۸۷ ب ۳۴ ح ۲۷؛ امالی صدوق/ ۱۲۸ س ۲۷ ح ۳.

۲- - بِقاع: جمع بُقْعَه، جاها؛ بُقْعَه: پاره ای از زمین که از زمینهای دیگر ممتاز باشد. لغت نامه.

۳- - مُکَرَّمَه: بزرگوار، گرامی. لغت نامه.

۴- - (با تغییر در عبارت) مستدرک ۲/ ۳۰۸ ب ۱۳ ح ۲۰۵۱- ۲.

۵- - کافی ۱/ ۴۴۶ باب مولدالنبی ح ۲۲؛ بحار ۱۵/ ۱۵۷ ب ۱ ح ۸۴.

۶- - کافی ۱/ ۴۴۶ باب مولدالنبی ح ۲۳ و ح ۲۴؛ بحار ۱۵/ ۱۵۷ ب ۱ ح ۸۵ و ح ۸۶.

عبدالمطّلب دست ابوطالب را گرفت و پیمان را بر او محکم کرد، پس گفت: الحال مرگ بر من آسان شد. و پیوسته آن حضرت را می بوسید و می بویید و می فرمود که: گواهی می دهم که نبوسیده ام احدی از فرزندان خود را که از تو خوشبوتر و خوش روتر باشد، و کاش زمان عالی شأن تو را می یافتم. در آن وقت، هشت سال از عمر شریف آن حضرت گذشته بود؛ مرویست که چون از عمر شریف آن حضرت هشت سال و هشت ماه و هشت روز گذشت عبدالمطّلب را مرض صَعبی (۱) ۱۳۶۱ عارض شد، پس فرمود که او را بر تختی برداشتند و در پیش پرده های خانه کعبه گذاشتند، و نُه پسر او بر دور تخت او قرار گرفتند و همه بر او می گریستند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد نزدیک جدّ خود نشست، ابولهب خواست که آن حضرت را دور کند، عبدالمطّلب بانگ زد بر او و گفت: ای عبدالعزّی، تو عداوت این برگزیده خدا را از دل بیرون نخواهی کرد! پس رو بسوی ابوطالب گردانید و او را در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار وصیّت نمود، و سایر اولاد خود را در اعزاز و اکرام (۲) ۱۳۶۲ آن حضرت مبالغه بی حدّ فرمود و گفت: عَنقَریب (۳) ۱۳۶۳ جلالت و عظمت شأن او بر شما ظاهر خواهد شد. پس لحظه ای بی هوش شد، چون به هوش آمد به اکابر قریش خطاب نمود، گفت: آیا مرا بر شما حقّی هست؟ همه گفتند: بلی حقّ تو بر صغیر و کبیر ما بسیار لازم گردیده، خدا تو را جزای خیر دهد و سکراتِ موت را بر تو آسان گرداند، چه نیکو امیر و بزرگ بودی برای ما. عبدالمطّلب گفت: وصیّت می کنم شما را در حقّ فرزندم محمّد (صلی الله علیه و آله)، که او را گرامی دارید و بزرگ شمارید، و در رعایت حقّ او و تعظیم شأن او تقصیر منمایید. همه گفتند: شنیدیم و قبول کردیم، پس آثار احتضار بر آن سیّد عالی مقدار ظاهر شد و سیّد ابرار را در بر گرفت و گفت: ای فرزند سعادتمند، از پیش من دور مشو که تا تو نزدیک منی من در راحتم. پس بزودی مرغ روحش بسوی کنگره عرش رحمت پرواز کرد؛ رحمه اللّه علیه (۴) ۱۳۶۴.

۱- – صَعْب: دشوار. لغت نامه.

۲- – اکْرام: گرامی کردن و بزرگ داشتن. ل. د.

۳- – عَنْقَریب: بزودی. لغت نامه.

۴- – (با تغییرات) بحار ۱۵/ ۱۴۲ ب ۱ ح ۷۴؛ الخرائج ۳/ ۱۰۶۹؛ کمال الدین ۱/ ۱۷۱ ب ۱۲ ح ۲۸.

ششم، مـدفن ابوطالب؛ قبرش نزد قبر عبـدالمطّلب است، عمرش بِضع و هشـتاد سال بوده است (و بِضع در لغت عرب اطلاق می شود به مابین سه و ده؛ پس عمرش از هشتاد و سه گذشته و به نزدیکی نود رسیده بود).

فرموده اند که: از احادیث معتبره ظاهر می باشد که اجداد رسول خدا صـلی الله علیه و آله همه انبیا و اوصیا و حاملان دین خدا بوده اند، و فرزندان اسـماعیل علیه السـلام (که اجداد آن حضرتند)، اوصیای ابراهیم علیه السلام بوده اند، و غالباً پادشاهی مکّه و حجابت خانه کعبه و تعمیرات آن با ایشان بوده است، و مرجع عامّه خلق بوده انـد، و ملّت ابراهیم علیه السـلام در میان ایشان بوده است و به شـریعت موسـی علیه السـلام و عیسـی علیه السلام؛ و شریعت ابراهیم علیه السلام در میان فرزندان اسماعیل علیه السـلام منسوخ نشد، و ایشان حافظان آن شریعت بودند و به یکدیگر وصیّت می کردند و آثار انبیا را به یکدیگر می سپردند تا به عبـدالمطّلب رسـید، و عبـدالمطّلب ابوطـالب را وصـیّ خود گردانیـد، و ابوطالب کتب و آثار انبیا علیهم السـلام و ودایِع (۱) ۱۳۶۵ ایشـان را بعـد از بعثت تسـلیم پیغمبر صـلی الله علیه و آله نمود، و به وصـیّت عبـدالمطّلب، تمامی اوقات در تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مضایقه ننمود، و آن حضرت را در دامن خود پرورش داد.

مرویست که: روزی جبرئیـل نازل شـده به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله گفت که: حقّ تعالی حرام فرموده آتش جهنّم را بر پشتی که از او فرود آمده ای (یعنی عبداللّه)، و شـکمی که تو را برداشته (یعنی آمنه)، و پستانی که تو را شیر داده (یعنی حلیمه سعیده)، و کناری که تو را کفالت و محافظت کرده است (یعنی ابوطالب) (۲) ۱۳۶۶.

در حـدیث وارد شده که: بعد از بعثت رسول اللّه صـلی الله علیه و آله، کفّار قریش در دارُ النَّدوه، که محلّ مشورت ایشان بود، جمع شدنـد و تـدبیر ایشان بر آن قرار یافت که اتّفاق کردنـد و سوگنـد خوردند بر عداوت آن حضـرت (۳) ۱۳۶۷. و نامه در میان خود نوشتند که با بنی هاشم

۱- - وَدایِع: جمع ودیعه، امانتها. لغت نامه.

۲- - بحار ۱۵/ ۱۰۸ ب ۱ ضمن ح ۵۳؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۳۹؛ علل الشرائع ۱/ ۱۷۶ ب ۱۴۱ ضمن ح ۱؛ معانی الاخبار/ ۱۷۹.

۳- - ایمان سید/ ۲۶۰.

طعام نخورنـد و سـخن نگویند و با ایشان خرید و فروش نکنند و دختر به ایشان ندهند، و از ایشان دختر نگیرند تا مضـطرّ شده، پیغمبر را به ایشان بدهند تا او را بکشـند، و همه با یکدیگر متّفق شدند در عزم کشـتن آن حضرت، که هر جا بر او دست یابند او را به قتل رسانند. چون این خبر به ابوطالب رسـید بنی هاشم را جمع نمود (و ایشان چهل مرد بودند) و به ایشان گفت که: به کعبه و حرم کعبه سوگنـد یـاد می کنم که اگر از دشـمن خـاری به پای پیغمبر صـلی الله علیه و آله برود تمامی شـما را هلاک خواهم کرد. و حضـرت را بـا سـایر بنی هـاشم، به درّه ای که آن را شِعب ابی طالب می گفتنـد برد. اقلّ روایت، دو سال آنجا ماندند، و ابوطالب اطراف درّه را ضـبط کرده، در شب و روز پاسـبانی آن حضـرت می کرد، چون شب می شد شمشیر خود را بر می داشت، در وقتی که آن حضـرت می خوابید، و مانند پروانه بر گرد آن شـمع نبوّت می گردید، در اوّل شب آن حضرت را در جـایی می خوابانیـد و چون پاسـی از شب می گـذشت از آنجا بجای دیگر نقل می کرد، و عزیزترین فرزنـدان خود، امیر علیه السـلام را در جای او می خوابانید که اگر کسی در اوّل شب آن حضرت را در آن مکان دیده باشد و قصد ضرر نسبت به او نماید با اعَزّ اولاد او واقع شود و به آن حضرت خطری نرسد، و هر شب امیر علیه السلام به طیب خاطر جان خود را فدای آن حضـرت می فرمود، و در تمـام شب ابوطـالب چنین پاسبانی آن حضرت می کرد، و در روز فرزنـدان خود و اولاد برادرش را موکّل نموده بود که حراست آن حضرت می کردند (۱) ۱۳۶۸.

و وفات ابوطالب در آخر سال دهم بعثت شـد، و سه روز بعـد از آن خدیجه کبری علیها السـلام وفات یافت، لهذا حضـرت آن سـال را عام الحزن نامیـد (۲) ۱۳۶۹ (یعنی سـال انـدوه). و دیگر نتـوانست که در مکّه آسـوده شود، چنـانچه مرویست که چون ابوطـالب وفـات یافت، جبرئیل نازل شـد و گفت: یا محمّـد، از مکّه بیرون رو که اکنون تو را در مکّه یاوری نیست (۳) ۱۳۷۰. قریش شوریدند بر آن جناب؛ این است که در لیلهُ الفراش امیر علیه السلام را در فراش

۱- - (با مطالب اضافه ای افزون بر مندرجات فوق) بحار ۱۹/ ۱ ب ۵ ح ۱؛ اعلام الوری/ ۴۹ ف ۶؛ قصص راوندی/ ۳۲۷ ف ۶.

۲- - بحـار ۱۹/ ۲۵ ب ۵ ضمن ح ۱۴ و ۳۵/ ۸۲ ب ۳ ضمن ح ۲۴؛ اعلام الوری/ ۹ ف ۳؛ ایمان سید/ ۲۶۱؛ قصص راوندی/ ۳۱۷ ب ۲۰ ذیل ح ۳۹۴؛ کشف الغمّه ۱/ ۱۶؛ مصباح الکفعمی/ ۵۱۳ ف ۴۲.

۳- - کافی ۱/ ۴۴۹ باب مولدالنبی ح ۳۱؛ تفسیرعیّاشی ۱/ ۲۵۷ ح ۱۹۲.

خود خوابانیده از میان قوم خود خارج شد، و سه روز در غار مانده به مدینه هجرت نمود.

هفتم، مـدفن آمنه بنت وهب بن عبـدمناف، مادر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله. بـدان که اختلاف است در مـدفن عبـداللّه و آمنه، والـدین رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله؛ بعضـی گفته که مـدفن هر دو مکّه است، و به قول بعضـی مـدفن هر دو مـدینه، ولکن به قول معتبر، عبـداللّه در مدینه مدفون است (که در محلّ خود ذکر خواهد شد) ولکن قبر آمنه به روایتی در ابواء (به باء موحّـِده، بر وزن بطحاء) قرار دارد؛ مرویست که: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شـش و یـا چهار ساله (و به روایتی دو ساله) بوده که مادر آن حضرت در ابواء (که منزلی است میان مکّه و مدینه) وفات یافت، وقتی که آن حضرت را به مدینه برده بودند نزد خالوهای او از بنی عدی؛ پس چون آن حضـرت یتیم ماند از پدر و مادر، رقّت و شـفقت عبدالمطّلب نسبت به آن حضرت زیاده شد (۱) ۱۳۷۱. ولکن آن قبر در این زمان معروف نیست.

و بعضـی از معتبرین علمـای این زمـان نوشـته انـد که قبر آمنه در قبرسـتان حُجون واقع است، و ظاهراً همان قبریست نزدیک به روضه جناب خدیجه به سـمت کوه، دست چپ مسـتقبل کعبه، که سنگی بر آن منصوب است، لکن فرموده علمای مذکور آن است که علی الاطلاق قبر آمنه نزد قبر خدیجه است بدون تقریبات مذکوره.

مرویست که: بریـده (۲) ۱۳۷۲ گویـد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به سـر قبری آمـده نشـست، و مخلوقـات هم دور او نشسـتند، پس حرکت می داد آن حضرت سر خود را مثل شخص مخاطب؛ بعد از این گریه فرمود. سؤال کردند که چه چیز تو را به گریه آورده یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله؟ فرمود: این قبر آمنه بنت وهب است، اذن خواستم از خدای خود که زیارت کنـم قبر او را، پس اذن داد به من، پس رقّت دست داد به من تـا گریه کردم، و هیـچ دیـده نشـده ام بیشـتر گریه کننـده از این ساعت (۳) ۱۳۷۳.

۱- – جهت اطلاـع به این منابع مراجعه شود: کافی ۱/ ۴۳۹؛ بحار ۱۵/ ۱۱۱ ب ۱ ح ۵۶ و ۱۵/ ۱۴۲ ب ۱ ح ۷۴ و ۱۵/ ۱۶۲ ب ۱ ح ۹۳؛ اعلام الوری/ ۱۴ ب ۲؛ العددالقویّه/ ۱۲۵؛ کمال الدین ۱/ ۱۷۱ ب ۱۲ ح ۲۸.

۲- – عبارت متن «ربده». م.

۳- – اعلام الوری/ ۹ ف ۳؛ متشابه القرآن ۲/ ۶۴.

فِي الحديث: شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حضرت امیر علیه السلام را با خود برداشته آمد نزد قبر پدر خود عبداللّه، و دو رکعت نماز کرد و او را ندا کرد، ناگاه قبر شکافته شد و عبداللّه در قبر نشسته بود و می گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلّااللّه وَ أ نّكَ نبيّ اللّه وَ رسولُه. آن حضرت پرسید که: ولیّ تو کیست ای پدر؟ پرسید که ولی کیست ای پسر؟ گفت: اینک علی علیه السلام ولیّ تو است. گفت: شهادت می دهم که علی علیه السلام ولیّ من است. فرمود که: برگرد بسوی روضه و باغستان خود که در آن بودی. پس نزد قبر مادر خود آمنه آمد و باز چنان کرد، قبر شکافته شد و آمنه در قبر نشسته و می گفت: أشهَدُ أن لاـ إلهَ إلّااللّه وَ أ نّكَ نبيّ اللّه وَ رسولُه. حضرت گفت که: ولیّ تو کیست ای مادر؟ آمنه پرسید که ولی کیست ای فرزند؟ گفت: اینک علیّ بن ابی طالب علیه السلام ولیّ تُست. آمنه گفت که شهادت می دهم که علی ولیّ من است. حضرت گفت که: برگرد بسوی روضه و باغستان خود که در آن بودی (۱) ۱۳۷۴.

هشتم، مدفن خدیجه کبری امّ المؤمنین؛ بدان که مستحبّ است زیارت کردن منزل خدیجه و قبر او را در قبرستان مکّه که از قبر عبدالمطّلب و ابوطالب پایین تر است. و مشهور آن است که در هنگام وفات سنّ خدیجه شصت و پنج سال بود، و حضرت او را در حُجون دفن کرد، و خود داخل قبر شده او را به قبر گذاشت (۲) ۱۳۷۵. و شنیدی که همان سال را پیغمبر عام الحزن نامید، و آن خاتونِ (۳) ۱۳۷۶ مُعَظّمه (۴) ۱۳۷۷ نجیب ترین زنان عصر خود بوده، و محجوبترین زنان بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله.

و از نوشته بعضی از علمای معتبرین چنین مُستفاد می شود که در زمان خدیجه، سایر زنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام بوده اند. و آن خاتونِ (۵) ۱۳۷۸ مکرّمه در شَدایِد (۶) ۱۳۷۹ و مِحنتها (۷) ۱۳۸۰

۱- - بحار ۱۵/ ۱۰۸ ب ۱ ح ۵۳؛ علل الشرائع ۱/ ۱۷۶ ب ۱۴۱ ح ۱؛ معانی الاخبار/ ۱۷۸ ح ۱.

۲- - بحار ۱۶/ ۱۳ ب ۵؛ کشف الغمه ۱/ ۵۱۳.

۳- - خاتون: خانم و بانو، سیده، ملکه. لغت نامه. (عبارت متن «خواتون». م).

۴- - معظمه: مونث معظم، بزرگ و محترم. لغت نامه.

۵- - خاتون: خانم و بانو، سیده، ملکه. لغت نامه. (عبارت متن «خواتون». م).

۶- - شَدایِد: سختیهای روزگار. لغت نامه.

۷- - مِحنَت: بلا، گرفتاری. ل. د.

انیس و مونس آن حضرت بود، و اموال بی حدّ و حصر داشت، همه را در راه آن حضرت داد. و اوّل کسی است از زنان که ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده، و مکرّر جبرئیل از جانب خدا و از نزد خود به وساطت رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام به او رسانیده، و او در جواب می گفت: إنَّ اللّهَ هُوَ السّلامُ وَ مِنْهُ السَّلام وَ إلَیْهِ یَعودُ السَّلام وَ عَلی جبرئیل السَّلامُ وَ عَلیکَ یا رَسولَ اللّهِ الصَّلوهُ وَ السَّلام (۱) ۱۳۸۱. و این از کمال عقل و فطانت او بود که می دانست که سلام به خدا نمی توان کرد مگر به این طریق. و رسول اللّه صلی الله علیه و آله، او را بعد از فوت مکرّر یاد می فرمود و می گریست.

به سند معتبر مرویست که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون جبرئیل علیه السلام مرا به معراج برد و برگردانید گفتم ای جبرئیل، آیا تو را حاجتی هست؟ گفت: حاجت من آن است که خدیجه را از جانب خدا و از جانب من سلام رسانی. چون آن حضرت سلام را رسانید، خدیجه گفت: خدا راست سلام، و از او است سلام، و بسوی او است سلام، و به جبرئیل باد سلام (۲) ۱۳۸۲. و در حدیث دیگر منقولست که: هرگاه جبرئیل نازل می شد و حدیجه کبری حاضر نبود او را سلام می رسانید. أیضاً روزی جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: اینک خدیجه می آید و برای تو طعامی می آورد، چون بیاید از جانب خدا و از جانب من او را سلام برسان و بشارت ده او را که خدا برای او در بهشت خانه ای از قَصبهای (۳) ۱۳۸۳ جواهر ساخته است که در آن خانه تعب و آزار نمی باشد (۴) ۱۳۸۴.

وفات خدیجه علیه السلام: مرویست که چون خدیجه را هنگام وفات رسید به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عرض کرد که: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، دمی نزد من بنشین که دیدار شما را می بینم، و شما را وداع نمایم و از جمال جهان آرای توشه ای بردارم که عمری در

۱- – (با اندکی تغییر) بحار ۱۶/ ۷ ب ۵ ح ۱۱ و ۱۶/ ۱۱ ب ۵ و ۱۸/ ۳۸۵ ب ۳ ح ۹۰؛ تفسیرعیاشی ۲/ ۲۷۹ ح ۱۲.

۲- – (با اندکی تغییر) بحار ۱۶/ ۷ ب ۵ ح ۱۱ و ۱۶/ ۱۱ ب ۵ و ۱۸/ ۳۸۵ ب ۳ ح ۹۰؛ تفسیرعیاشی ۲/ ۲۷۹ ح ۱۲.

۳- – قَصْب: زبرجد آبدار و تر مرصّع به یاقوت. لغت نامه.

۴- – العمده/ ۳۹۱ ح ۷۷۹ و ح ۷۸۱ و ۷۹۱؛ بحار ۱۶/ ۸ ب ۵؛ کشف الغمّه ۱/ ۵۰۸.

خدمت تو بسر برده ام و حال به ناکام از شما مفارقت می کنم. حضرت بر بالین او نشست، خدیجه گفت که یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله، چند وصیّت دارم: اوّل آنکه چون فاطمه من هنوز کودک است، بعد از من بی مادر می ماند، او را به شما سپردم، باید او را نیکو داری و دست شفقت از سر او برنداری، دویُّم آنکه اگر در خدمت تو تقصیری کرده باشم مرا حلال فرمایی، سیُّم آنکه در روز قیامت مرا باز جویی و در نزد حقّ تعالی مرا شفاعت نمایی. حضرت گریان شد و فرمود: ای خدیجه، امّا در خصوص فاطمه، بدانکه او پاره تن من است و چگونه می تواند شد که من در حقّ او کوتاهی نمایم؟ و امّا در خصوص راضی شدن من از تو، همیشه راضی بودم و حاشا که تقصیری از تو بوجود آمده باشد، و غیر از نیکویی و هواداری از تو دیگر چیزی ندیده ام، و در قیامت خاطر جمع دار که بهشت مشتاق دیدار تو است. چون فاطمه علیها السلام مادر را به آن حالت مشاهده نمود فریاد برآورد و زار زار گریست و دست در آغوش وی کرد و رو بر روی مادر می مالید و از مفارقت وی می نالید، پس خدیجه گفت: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، کلمه بزرگی دارم، می خواهم که او را به عرض شما برسانم لکن حیا مانع است، به فاطمه می گویم که به عرض شما رساند. سیّد عالم گریان از سر وی برخاست و خدیجه علیها السلام فاطمه علیها السلام را به نزد خود طلبید، گفت: ای دختر، پدر را بگو که مادرم می گوید التماس دارم چون مرا وفات رسد ردای مبارک خود را که در وقت نزول وحی بر فرق همایون خود می افکند کفن من کند که شاید به برکت آن، خداوند عالم بر من رحم فرماید و مرا بیامرزد.

فاطمه علیها السلام خدمت پدر آمده سخن مادر را رسانید. حضرت گریان شد و ردا را به فاطمه داده گفت: ببر و به مادرت بنما تا دل خوش شود. فِی الحال جبرئیل امین از جانب ربّ العالمین نازل شده گفت: ای سیّد الانبیاء، حقّ تعالی سلامت می رساند و می فرماید که تو ردای خود را نگاه دار، خدیجه آنچه داشت در راه ما فدا کرد، کفن او با ما است، و کفن او را از بهشت بفرستیم و او را به رحمت و مغفرت خود بپوشانیم؛ خداوند عالم، فِی الحال کفن او را از بهشت فرستاد.

در حدیث است که: چون خدیجه علیها السلام وفات نمود فاطمه نزدیک پدر خود آمده اضطراب می کرد و بر گرد آن حضرت می گردید و می گفت: ای پدر، مادر من کجا است؟

حضرت جواب نمی فرمود، فاطمه علیها السلام پیوسته می گشت و از اهل خانه سؤال می کرد که مادر من کجا است، حضرت نمی دانست که چه جواب گوید او را، در آن حال جبرئیل نازل شد و گفت: پروردگارت امر می فرماید تو را که به فاطمه علیها السلام سلام رسانی و بگویی که مادر تو در خانه ای است از خانه های بهشت که از نی ساخته اند، کَعبِ (۱) ۱۳۸۵ آنها از طلا است و عمودهای (۲) ۱۳۸۶ آن از یاقوت سرخ، و خانه او میان خانه آسیه زن فرعون، و مریم دختر عمران است. چون آن حضرت پیغام خداوند را به فاطمه علیها السلام رسانید فاطمه علیها السلام گفت: خدا است سالم از نقصها و عیبها، و از او است سلامیّتها، و بسوی او بر می گردد سلامها و تحیّتها (۳) ۱۳۸۷.

الفصلُ الرّابِع وَ الثّلاثُون در آداب برگشتن از مکّه

چون حاجّ همینکه طواف وداع را نمود و از مسجدالحرام خارج شد، مستحبّ است که یک درهم خرما بگیرد و تصدّق کند بر فقرا تا کفّاره آنچه سهواً در احرام واقع شده، بوده باشد (۴) ۱۳۸۸. و مستحبّ است اینکه عزم کند به مراجعت و دوباره حجّ کردن، و از خداوند عالم طلب توفیق مراجعت نماید، و لازم است خود را از معاصی و مَناهی (۵) ۱۳۸۹ محفوظ دارد تا اینکه ثواب حجّ از دستش بیرون نرود.

مرویست که: علامت قبول حجّ آن است که حال آدمی بعد از حجّ بهتر از سابق گردد. و در خبر دیگر وارد است که: از علامت قبول حجّ، ترک معاصی است که سابقاً

۱- - کَعْب: گره نیزه و نی و کلک. لغت نامه.

۲- - عَمود: ستون خانه. لغت نامه.

۳- - بحار ۱۶/ ۱ ب ۵ ح ۱ و ۴۳/ ۲۷ ب ۳ ح ۳۱؛ امالی طوسی/ ۱۷۵ س ۶ ح ۲۹۴- ۴۶؛ الخرائج ۲/ ۵۲۹.

۴- - کافی ۴/ ۵۳۳ ح ۱ و ح ۲؛ الفقیه ۲/ ۵۸۳ ح ۳۰۲۹؛ التهذیب ۵/ ۲۸۲ ب ۲۲ ح ۷؛ وسایل ۱۳/ ۱۵۰ ب ۳ ح ۱۷۴۵۰؛ بحار ۹۶/ ۳۱۸ ب ۵۵ ح ۱۹؛ فقه الرضا/ ۲۲۹ ب ۳۱؛ معانی الاخبار/ ۳۳۹ ح ۹؛ نزهةالناظر/ ۵۱.

۵- - مَناهی: جمع مَنْهی، چیزهای نهی شده، افعالی که در شرع ممنوع باشد. ل. د.

می کرد (۱) ۱۳۹۰. و بدل کردن همنشینان بد را به همنشینان خوب، و مجالس سهو و غفلت را به مجالسی که در آن یاد خدا می شود (چنانچه سابقاً ذکر شد).

و مستحبّ است برداشتن از آب زمزم و هدیه بردن آن بسوی اهل بلاد، و در حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست که هدیه بیاورند برای او آب زمزم را در مدینه (۲) ۱۳۹۱.

بلکه مطلقاً تحفه بر عیال بردن ثواب دارد، چنانچه ابن عبّاس گوید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که داخل بازار شود و بگیرد تحفه و بیاورد آن را بر عیال خود، مثل کسی است که حمل صدقه بکند بر طایفه ای که محتاجند؛ و ابتدا بکند در تحفه دادن از اناث (۳) ۱۳۹۲، و آن را بر ذُکور (۴) ۱۳۹۳ مقدّم دارد؛ پس بدرستی که هر که یک زن را شاد کند، چنان است که غلام و بنده ای آزاد کرده است از اولاد اسماعیل علیه السلام، و هر که روشن کند چشم فرزندی را پس چنانست که گریه کرده باشد از خوف الهی؛ و هر که از خوف الهی گریه بکند، پس داخل کند او را خدای تعالی بر جنّات نعیم (۵) ۱۳۹۴.

به سند معتبر منقولست که: هر گاه کسی از شما به سفر رود چون از سفر برگردد از برای اهلش چیزی بیاورد، هر چه میسّر شد، اگر چه سنگی باشد، بدرستی که ابراهیم علیه السلام هر گاه تنگی در معیشت او بهم می رسید نزد قوم خود می رفت، پس در بعضی از اوقات او را تنگی روی داد، نزد قوم خود رفت ایشان را نیز در تنگی یافت، پس برگشت چنانچه رفته بود، چون نزدیک به خانه رسید از اولاغ فرود آمد و خورجین را

۱- - مستدرک ۱۰/ ۱۶۵ ب ۱۷ ح ۱۱۷۶۶- ۱ و ۲؛ الجعفریات/ ۶۵ و ۶۶.

۲- - الفقیه ۲/ ۲۰۸ ح ۲۱۶۶؛ وسایل ۱۳/ ۲۴۵ ب ۲۰ ح ۱۷۶۶۱.

۳- - اناث: ماده از انسان، زنان. لغت نامه.

۴- - ذُکور: جمع ذَکَر، مردان. لغت نامه.

۵- - وسایل ۲۱/ ۵۱۴ ب ۳ ح ۲۷۷۲۸؛ مستدرک ۱۵/ ۱۱۸ ب ۵ ح ۱۷۷۱۵- ۱؛ بحار ۱۰۱/ ۶۹ ب ۱ ح ۲؛ امالی صدوق/ ۵۷۷ س ۸۵ ح ۶؛ ثواب الاعمال/ ۲۰۱؛ مکارم الاخلاق/ ۲۲۱.

پر از ریگ کرد از شرمندگی ساره؛ چون داخل خانه شد خورجین را فرود آورد و مشغول نماز شد، پس ساره آمد، خورجین را گشود دید پر است از آرد، پس خمیر کرد و نان پخت، ابراهیم علیه السلام را ندا کرد که: از نماز فارغ شو و نان بخور. گفت: از کجا آوردی؟ گفت: از آن آرد که در خورجین بود. پس ابراهیم علیه السلام سر به آسمان بلند کرد و گفت: شهادت می دهم که تویی خلیل (۱) ۱۳۹۵.

و خلّاق احدیّت در قرآن، آن جناب را به کثرت دعا توصیف فرموده؛ چنانچه می فرماید: ی إِنَّهُ لَأَوَّاهٌ مُنیبٌ ی (۲) ۱۳۹۶؛ در تفسیر این آیه، در احادیث بسیار وارد شده که یعنی بسیار دعا کننده بود خدا را.

و مستحبّ است در وقت بیرون آمدن از مکّه، از پایین مکّه بیرون آید، و مستحبّ است منزل کردن در مُعَرَّس (۳) ۱۳۹۷، در باره کسی که از راه مدینه برگردد (و آن مسجدی است نزدیک مسجد شجره، در جانب قبله آن)؛ و در آنجا دو رکعت نماز بگذارد اگر وقت فریضه یا نافله نبوده باشد، و اگر وقت یکی از آنها باشد همان نماز را که مخصوص به آن وقت است در آنجا به جا آورد و قدری بخوابد، خواه روز باشد یا شب. و آنجا را معرس گویند بجهت اینکه معرس محلّ استراحت را گویند، و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا استراحت فرموده و نماز صبح را خوانده بعد کوچ کرده است، آن است که بجهت تبعیّت رسول خدا صلی الله علیه و آله مستحبّ است در آنجا نازل شدن و خواب فی الجمله نموده و نماز خواندن (۴) ۱۳۹۸. و از مُعَرّس تا مدینه منوّره تقریباً یک فرسخ راه است. و همچنین مستحبّ است در باره کسی که از راه مدینه برگردد که در مسجد غدیر خم، که در موضع تنصیص رسول خدا صلی الله علیه و آله است بر خلافت امیر علیه السلام، نماز کند، و آن مسجد نزد جحفه است (۵) ۱۳۹۹.

تکمیل: بدان که در احادیث معتبره وارد شده که مشایعت و استقبال مؤمنان مستحبّ است؛ از برای مشایعت و استقبال مؤمنان، نماز را قصر می توان کرد و روزه ماه

۱- – وسایل ۱۱/ ۴۵۹ ب ۶۷ ح ۱۵۲۵۹؛ بحار ۱۲/ ۱۱ ب ۱ ح ۳۰ و ۷۳/ ۲۸۲ ب ۵۲ ح ۱؛ تفسیرعیاشی ۱/ ۲۷۷ ح ۲۷۹.

۲- – ی إِنَّ إِبْراهیـمَ لَحَلیمٌ أَوَّاهٌ مُنیبٌ ی: هـود/ ۷۵، ی إِنَّ إِبْراهیمَ لَأَوَّاهٌ حَلیمٌ ی: تـوبه/ ۱۱۴ (امّا عبارت متن، جزوآیات قرآنی نیست. م.)

۳- – مُعَرَّس: مسجد ذی الحلیفه را گویند که در شش میلی مدینه می باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز بدین مکان آمد و شد داشتند. لغت نامه.

۴- – کافی ۴/ ۵۶۵ احادیث باب معرس النّبی صلی الله علیه و آله؛ الفقیه ۲/ ۵۶۰ احادیث نزول معرس النّبی صلی الله علیه و آله؛ التهذیب ۶/ ۱۶ ب ۵ ح ۱۶؛ وسایل ۱۴/ ۳۷۰ ب ۱۹ ح ۱۹۴۰۹ و ح ۱۹۴۱۱.

۵- – کافی ۴/ ۵۶۷ ح ۳؛ الفقیه ۲/ ۵۵۹ ح ۳۱۴۲؛ التهذیب ۶/ ۱۸ ب ۵ ح ۲۲؛ وسایل ۵/ ۲۸۷ ب ۶۱ ح ۶۵۶۸؛ بحار ۳۷/ ۱۷۲ ب ۵۲ ح ۵۶.

مبارک رمضان می توان خورد (به شرط اجتماع سایر شرایط قصر)، و این فضیلتی است که در استقبال مؤمن مسافر، مطلقاً، و مشایعت آن شنیدی؛ البتّه فرق می کند ثواب و فضیلت در آن صورت که مسافر مؤمن از سفر حجّ و یا زیارت قبور طاهره آمده باشد. و در حدیث وارد شده: هر که با یک نفر حاجّ ملاقات کرده مصافحه نماید بمنزله آن است که استلام حجرالاسود نموده باشد (۱) ۱۴۰۰. و در حدیث دیگر: هر که دست در گردن حاجی بکند در وقتی که با غبار راه برسد چنانست که حجرالاسود را بوسیده (۲) ۱۴۰۱. و مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود به کسی که از مکّه آمده باشد:

«تَقبَّلَ اللَّهُ مِنْکَ وَ أَخْلَفَ عَلَیْکَ نَفَقَتَکَ وَ غَفَرَ ذَنْبَکَ» (۳) ۱۴۰۲.

به سند معتبر منقول است که مسافر را سنّت است چون از سفر برگردد برادران مؤمن خود را به ضیافت بطلبد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: ولیمه و مهمانی سنّت است در پنج چیز؛ در عروسی و عقیقه و ختنه کردن پسر و خانه نو خریدن یا بنا کردن، و در وقت برگشتن از سفری به خانه خود (و در حدیث دیگر: وقتی که از سفر حجّ برگردد) (۴) ۱۴۰۳. و منقول است که آن حضرت نهی فرمود از ولیمه که مخصوص توانگران باشد و فقرا را به آنجا نطلبند (۵) ۱۴۰۴.

۱- - وسایل ۱۱/ ۴۴۶ ب ۵۵ ح ۱۵۲۲۳؛ بحار ۹۶/ ۳۸۴ ب ۳ ح ۵؛ امالی صدوق/ ۵۸۶ س ۸۶ ح ۵؛ ثواب الاعمال/ ۵۰؛ روضهالواعظین ۲/ ۳۶۰.

۲- - الفقیه ۲/ ۲۹۹ ح ۲۵۱۳؛ وسایل ۱۱/ ۴۴۶ ب ۵۵ ح ۱۵۲۲۲؛ بحار ۷۳/ ۲۸۲ ب ۵۲؛ مکارم الاخلاق/ ۲۶۱.

۳- - الفقیه ۲/ ۲۹۹ ح ۲۵۱۲؛ وسایل ۱۱/ ۴۴۶ ب ۵۵ ح ۱۵۲۲۱؛ بحار ۹۶/ ۳۸۶ ب ۳ ح ۱۶؛ المحاسن ۲/ ۳۷۷ ب ۳۸ ح ۱۴۹.

۴- (با اندکی تغییر) الفقیه ۳/ ۴۰۲ ح ۴۴۰۴؛ التهذیب ۷/ ۴۰۹ ب ۳۶ ح ۶؛ وسایل ۲۰/ ۹۵ ب ۴۰ ح ۲۵۱۲۵؛ بحار ۷۳/ ۱۵۷ ب ۲۹ ح ۱؛ خصال ۱/ ۳۱۳ ح ۹۱؛ عوالی اللآلی ۲/ ۱۳۹ ح ۳۸۶؛ معانی الاخبار/ ۲۷۲ ح ۱؛مکارم الاخلاق/ ۲۱۲ ف ۴.

۵- - کافی ۶/ ۲۸۲ ح ۴؛ وسایل ۲۴/ ۳۰۰ ب ۲۸ ح ۳۰۶۰۲.

الفصلُ الخامِس وَ الثّلاثُون در مدینه

بدان که ارباب تواریخ و اصحاب سیر در کتب خود چنین نوشته اند که:

تُبّع پادشاه یمن که به قصد تخریب خانه کعبه براه افتاده بود، بالاخره توفیق هدایت و توبه یافت و به خانه کعبه جامه از حریر و برد یمانی انداخت، چنانکه در استار کعبه (۱) ۱۴۰۵ نوشته شد؛ و از آنجا متوجّه مدینه (۲) ۱۴۰۶ گردید، در آن زمان مدینه بقعه ای بود خالی، و سوای چشمه آبی دیگر چیزی در او نبود، چون ملک آنجا نزول کرد از جمله چهار هزار حکیم که به همراه داشت چهار صد نفر از آنها (۳) ۱۴۰۷ اعلَم و افهَم ایشان بودند، و رئیس ایشان حکیمی بود بغایت در حکمت ماهر، و نام او شامول بود، در حوالی و نواحیِ آن بقعه تَفحُّص (۴) ۱۴۰۸ و تجسُّس نموده اتّفاق کردند که: این است آن بقعه ای که هجرت گاه پیغمبر آخرالزّمان خواهد شد، و مدفن و مسکنش اینجا خواهد بود. بعد از استشاره و استخاره (۵) ۱۴۰۹، شامول از ملازمت تبّع تخلّف کرده، بر توقّف در آن مکان عازم گردید و سایر حکما با او موافقت نمودند که در آن مکان ساکن شوند، شاید به دولت شرفیابی خدمتش مفتخر گردند، لهذا در آنجا بنای آبادانی نهادند، چون اتّفاق آن جماعت به اقامت در آن بقعه به سمع ملک رسید، وزیر را طلبید تا سبب تخلّف ایشان را بازجوید، خلاصه ایشان گفتند که: از اکابر علما و مَشاهیرِ (۶) ۱۴۱۰ حکما به ما رسیده که این موضع مبارک، دار هجرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خواهد بود که نام او محمّد صلی الله علیه و آله، و پادشاهی او مؤیّد خواهد شد؛ صاحب العضب و النّاقه، و صاحب القرآن و القبله، و صاحب اللّواء

۱- – استارِ کعبه: پرده های آن. لغت نامه.

۲- – عبارت متن «... متوجّه کعبه ...». م.

۳- – عبارت متن «آنجا». م.

۴- – تَفَحُّص: پژوهش، وارسی و جستجو کردن. لغت نامه.

۵- – اسْتِخارَه: استخارت، طلب خیر کردن، خیرخواستن از خدای تعالی. لغت نامه.

۶- مَشاهیر: جمع مشهور، و مجازاً بمعنی بزرگان و نامَوران. لغت نامه.

و المنبر خواهد بود، تولّدش در مکّه و هجرتش از مکّه به این مساحَه (۱) ۱۴۱۱ و مدفن مقدّسش در این بلده طیّبه خواهد شد، وظیفه آن است که در این دیار رحل اقامت اندازیم که شاید ما و یا یکی از اولاد ما به سعادت ملاقات وی سرافراز گردد. وزیر هم از حسن مقال ایشان در خیال اقامت افتاد، چون احوال به ملک رسید او نیز خواست که در اقامت موافقت نماید امّا کثرت لشکر، او را از این معنی مانع آمد، امر فرمود تا از برای هر یک از چهار صد حکیم منزلی ساختند و هر یکی را از ایشان جاریه ای در سلک ازدواج کشید که طریق توالد و تناسل از ایشان مسدود نگردد، و هر یکی را به عطای جزیل (۲) ۱۴۱۲ مخصوص گردانید، و کتابی نوشت و در عنوان آن نامه، نام گرامی آن حضرت را به این طریق مزبور نمود:

«إلی محمّد بن عبداللَّه خاتم النّبیّین وَ رسولِ ربِّ العالَمین »، مِن تبع بن وردع؛ امّا بعدُ: یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، فَإنّی آمَنتُ بِکَ وَ بِکتابِکَ الّذی أنزَلَ اللَّهُ علیکَ وَ أنَا عَلی دینِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ آمَنتُ بِربِّکَ وَ ربِّ کُلِّ شیءٍ وَ بِکلِّ ما جآءَ مِن ربِّکَ مِن شَرایعِ الإیمانِ وَ الإسلامِ وَ أنَا قَبِلتُ ذلِکَ فَإن أدرَکتُکَ فیها وَ نعمتُ وَ إن لَم أدرکتُکَ فیها وَ نعمت وَ إن لَم أدرکتُکَ فَاشفَع لی یَومَ القیامهِ وَ لاَ تَنْسَنی فَإنّی مِن امّتِکَ الأوّلینَ وَ تابَعتُکَ قبلَ مَجیئکَ وَ قبلَ أن أرسلَ اللَّهُ إیّاکَ وَ أنَا عَلی ملَّتِکَ وَ ملَّهِ أبیکَ إبراهیمَ»

بعد از آن، نامه را مهر کرد به زر، و به شامول سپرد، و در محافظت آن نامه وصیّت نمود که: زمان بعثت آن بزرگوار را اگر دریابی به او برسان، و الّا به اولاد خود وصیّت نما که بطناً بعد بطن، تا به آن حضرت برسانند. پس از مدینه حرکت نمود و به بلده ای از بلاد هند که رسید وفات کرد (۳) ۱۴۱۳. و از زمان فوت تبع تا زمان ولادت با سعادت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار سال فاصله شد (و به قول معتبر هفتصد سال فاصله بود)؛ و گویند که فرقه انصار که نصرت آن حضرت نمودند، از اولاد آن چهارصد حکیم بودند، و نامه تبّع

۱- - مَساحَه: مساحت، سطح قسمتی معین از محوطه ای. لغت نامه.

۲- - جَزیل: بسیار و بزرگ. لغت نامه.

۳- ۳-

از آباء به ابناء، یـداً بِیَد (۱) ۱۴۱۴ رسـید تـا آخرالامر از رشـته ایشان، ابو ایّوب انصاری را که از بطن بیست و یکم شامول بود، همـان نـامه رسـید، و چون خبر توجّه حضـرت سیّد البشـر به جانب یثرب محقّق شـد، آن نامه نامی و صـحیفه گرامی را به مرد معتبری که مُکنَّی به أبی لیلی بود داده به اسـتقبال آن حضـرت فرسـتاد، چون در قبیله بنی سـلیم به آن حضـرت ملاقـات افتـاد، فرمود: تو ابی لیلی هستی؟ گفت: بلی، فرمود: با تو کتابی هست از تبّعِ ملك! آن مرد متحیّر ماند، چون که آن حضـرت را نمی شناخت، گفت: کیستی تو که در روی مبارکت اثر سحر نمی بینم؟ فرمود:

«أنَا محمَّدٌ، هاتِ الکِتابَ» (۲) ۱۴۱۵

. نـامه را از میـان پرده هـایی که پیچیـده بود بیرون آورد و به حضـرت تسـلیم نمود، چون حضـرت آن نـامه را گشود سه مرتبه فرمود:

«مَرحباً بِالأخِ الصّالح» (۳) ۱۴۱۶

، پس حضـرت امر فرمود به مراجعتش که بشـارت قـدوم آن حضـرت را به اهـل یثرب رسانـد، ابولیلی به هر که می رسـید این بشارت را می رسانید، و هر کسی عطیّه ای به او می داد، و به شرف قدوم آن بزرگوار می نازید (۴) ۱۴۱۷.

بیان: بدان که این تبّع همان تبّع است که خلّاق عالم می فرماید قوم او را در قرآن مجید در دو موضع:

اوّل، در سوره دخـان می فرمایـد: ی أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنـاهُمْ إِنَّهُمْ كـانُوا مُجْرِمينَ ی (۵) ۱۴۱۸، یعنی: «آیا قوم قریش در قوّت و شدّت و بسط و شوکت بهتر بودند یا

۱- – از آباء ...: از پدران به فرزندان دست بدست. م.

۲- – من محمّدم، نامه را بده. م.

۳- – مرحبا به برادر نیکوکار. م.

۴- – برای آگـاهی از شـرح حـال و ماجراهـای «تُبّع» به این منابع مراجعه شود: کافی ۴/ ۲۱۵ ح ۱ و ۸/ ۳۰۹ ح ۴۸۱؛ الفقیه ۲/ ۲۴۸؛ بحار ۱۵/ ۲۲۲ ب ۲ ح ۴۴ و ۱۵/ ۲۲۵ ح ۴۹؛ تفسیرعیّاشی ۱/ ۴۹ ح ۶۹؛ العددالقویّه/ ۱۱۳؛ قصص جزائری/ ۴۷۶؛ المناقب ۱/ ۱۵.

۵- – دخان/ ۳۷.

قوم تبّع که لشکری بودند در غایت کثرت و حشمت، و آنان که نیز بودند پیش از قوم تبّع؟ (چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آنها، و ایشان با وجود مزیّت و قوّت و حشمت ایشان بر قریش)، هلاک کردیم ایشان را، بدرستی که بودند آنها گناهکاران».

دوّم، در سوره ق می فرماید: ی کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ* وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوانُ لُوطٍ* وَ أَصْحابُ الْأَيْكَهِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِی (۱) ۱۴۱۹، یعنی: «تکذیب کردند پیش از اهل مکّه قوم نوح (که بنی شیب و بنی قابل بودند) جناب نوح را، و اصحابش (که به روایتی پیغمبر خود، حنظله بن صفوان، را شهید کرده در چاه انداختند و آن را از سنگ پر کردند)، و قوم ثمود تکذیب کردند صالح علیه السلام را، و قوم عاد هود علیه السلام را، و فرعون و قوم او موسی علیه السلام و هارون را، و برادران لوط لوط را (و آنها را اخوان گفتن بجهت آن است که ایشان از انساب لوط علیه السلام بودند)، و اصحاب ایکه شعیب علیه السلام را (و ایکه به معنی بیشه و جنگل است)، و قوم تبّع، هریک از ایشان تکذیب کردند پیغمبران خود را، پس واجب شد و لازم گشت وعیدِ من (یعنی آنچه وعده کرده بودم به ایشان از عقاب و عتاب)؛ و از این مذمّت که در قوم تبّع هست اشتباه نشود در حقّ خود تبّع، و این از قبیل قوم نوح و اخوان لوط می باشدن، و تمام تفاسیر، اسلام و عدالت و خوش فطرتی او را بیان فرموده اند، و چنانکه ذکر شد هفتصد سال قبل از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر او ایمان آورده و خود در طریقه موسی علیه السلام بود، و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را توصیف و نعت فرمود.

و تُبَّع لقب سلاطین یمن است، چنانچه کسری لقب سلطان عجم، و خاقان لقب سلطان چین، و نجاشی لقب پادشاه حبشه، و فرعون لقب پادشاه مصر، و هرقل لقب پادشاه شام، و خاقان لقب پادشاه مغول (چنانچه می گویی چنگیزخان و هلاکوخان)، و قیصر لقب سلطان روم می باشد و قیصر کسی را گویند که در تولّد از مادر از موضع مخصوص نیامده باشد، و او را قیصر گویند بجهت اینکه مادرش در روز ولادت از وجع طلق مرد، پهلوی مادرش را شکافته او را بیرون آوردند، و با این واقعه بر سلاطین دیگر فخریّه می کرد که: من مثل شماها از موضع معتاد بیرون نیامده ام! و اولادش را نیز به

۱- – ق/ ۱۲.

همین اسم خوانند، و این لقب سلاطین روم شد.

و مدینه را در قدیم الایّام یثرب می گفتند، بعد از اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مدینه نام نهاد، و در مُعجم البلدان مذکور است که: مدینه از اقلیم دوّم است و در زمین شوره زار واقع، و درختان خرما در آن دیار می باشد، آب نخل و زرعِ (۱) ۱۴۲۰ ایشان از چاه و باران است، و آن بلده را سوری (۲) ۱۴۲۱ است استوار (۳) ۱۴۲۲. و در عجایب البلدان نوشته که: از خواصّ مدینه طیّبه آن است که غریب که به آنجا رسد بوی خوش شنود، و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر (۴) ۱۴۲۳.

مرویست که: مدینه را هوایی بود متعفّن، و اکثر اوقات آنجا مرض وبا شایع می شد، و در زمان جاهلیّت، چون غریبی به آنجا داخل می شد و می خواست که از مرض وبا ایمن باشد، به او می گفتند که نهیقِ (۵) ۱۴۲۴ حمار کن، چون چنین کردی از وبا ایمن گردیدی! غربا را عجب سُخریّه (۶) ۱۴۲۵ می کردند!! لاجرم مهاجران را هوای آنجا سازگر (۷) ۱۴۲۶ نیفتاد و چنان خسته و ضعیف شدند که ایستاده نماز نمی توانستند کرد، و ابی بکر افندی را فراوان تب می آمد، و در حال تب می گفت:

کلُّ امرءٍ مسبح فی أهلِهِ وَ الموتُ أدنی مِن شراکِ نعلِهِ

و عایشه می گفت: و اللّه پدرم نمی داند که چه می گوید! بلال چون بدین بلا مبتلا می شد می گریست و می گفت: اللّٰهُمَّ العَن عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و امیّه بن خلف کما أخرَجونا إلی أرض الوباء. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا نموده گفت:

«اللّٰهُمَّ حَبِّب إلَینا المدینهَ کحُبِّنا مکّه أو أشدّ حبّاً وَ صحِّحها وَ بارِکْ لَنا فی صاعِها وَ مدّها وَ انقل حماها إلَی الجُحفه» (۸) ۱۴۲۷؛

چه، آن هنگام تمامی جُحفه منازل یهود بود، پس عفونت مدینه به جحفه نقل شد و هوای مدینه با امزجه (۹) ۱۴۲۸ مهاجر موافق افتاد. مرویست که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- - عبارت متن «ذرع». م.

۲- - سور: دیوار قلعه، بارو. لغت نامه.

۳- - معجم البلدان ۵/ ۸۲.

۴- - این مطلب در معجم البلدان ۵/ ۸۷ نیز نقل شده است. م.

۵- - نَهیق: بانگ خر. لغت نامه.

۶- - سُخْریّ: نادان شمردن و سبک داشتن کسی را. لغت نامه.

۷- - سازگَر: موافق، سازگار. لغت نامه.

۸- - (با اندکی تغییر) الفقیه ۲/ ۵۶۴ ح ۳۱۵۵؛ وسایل ۱۴/ ۳۴۸ ب ۹ ح ۱۹۳۶۶؛ بحار ۱۸/ ۹ ب ۶ ح ۱۵؛ الخرائج ۱/ ۴۹.

۹- - امْزِجَه: جمع مزاج. لغت نامه.

داخل مدینه گردید دور مدینه را با پای مبارک خود خطّ کشید، یا گام زد، و گفت که:

خداوندا، هر که خانه های مدینه را بفروشد تو برکت مده برای او ... الحدیث (۱) ۱۴۲۹.

چنانچه برای مکّه حرمی هست، از برای مدینه نیز حرم هست، و حدّ حرم مدینه از عائر است تا وعیر (۲) ۱۴۳۰؛ و عائر و وعیر چنانچه جماعتی گفته اند که عبارتست از دو کوه که احاطه کرده اند به مدینه از جانب مشرق و مغرب، و بعضی گفته که عیر (و بنا بر لغتی عائر) کوهی است مشهور در جانب قبله مدینه نزدیک ذوالحلیفه؛ و آنچه در بعض اخبار صحیحه آمده تحدید به این وجه است که ظلّ عایر إلی ظلّ وعیر، یعنی از سایه عایر تا سایه وعیر؛ و شاید این تقیید از برای تنبیه بوده باشد بر اینکه حرم داخل عایر و وعیر است، یعنی حرم بعض آن مسافتی است که داخل است در میان آنها؛ و حکم حرم مدینه آن است که حرام است قطع شجر آن مگر بجهت دولابِ (۳) ۱۴۳۱ چاه، و مثل اشجار است نباتات حرم، الّا از برای چارپای خود که آن را جایز دانسته اند.

و بعضی از علما مستحبّ می دانند که چون کسی راه به مدینه نزدیک کند، به صلوات بیفزاید، و چون چشمش بر اشجار مدینه و حرم بیفتد بگوید: «اللَّهُمَّ هذا حَرَمُ رسُولِکَ فَاجْعَلْهُ لی وِقایَةً مِنَ النّارِ وَ أماناً مِنَ الْعَذابِ وَ سوء الحِساب»، و هنگام دخول مدینه غسل کند و بهترین جامه ها بپوشد و صدقه بدهد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَبِّ أدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصیراً»؛ و تصدّق کردن در مدینه خصوصاً در مسجد فضیلت عظیم دارد. به سند معتبر وارد شده که: دِرهمی که در آنجا تصدّق نمایند برابر است با ده هزار درهم که در جاهای دیگر تصدّق کنند (۴) ۱۴۳۲.

۱- - کافی ۵/ ۹۲ ح ۷؛ الفقیه ۳/ ۱۷۰ ح ۳۶۴۳؛ وسایل ۱۷/ ۷۰ ب ۲۴ ح ۲۲۰۱۲؛ بحار ۱۹/ ۱۱۹ ب ۷ ح ۴.

۲- - کافی ۴/ ۵۶۴ ح ۵؛ الفقیه ۲/ ۵۶۱ ذیل ح ۳۱۵۰؛ التهذیب ۶/ ۱۲ ب ۵ ح ۳؛ وسایل ۱۴/ ۳۶۲ ب ۱۷ ح ۱۹۳۹۱؛ مستدرک ۱۰/ ۲۰۹ ب ۱۳ ح ۸۷۵- ۳؛ بحار ۹۶/ ۳۷۶ ب ۱ ح ۵؛ معانی الاخبار/ ۳۳۸ ح ۴.

۳- - دولاب: چرخی که با آن جهت آبیاری کردن زراعت از چاه آب کشند، چرخاب. لغت نامه.

۴- - کافی ۴/ ۵۸۶ ضمن ح ۱؛ الفقیه ۱/ ۲۲۸ ضمن ح ۶۸۰؛ التهذیب ۶/ ۳۱ ب ۱۰ ضمن ح ۲؛ وسایل ۵/ ۲۵۶ ب ۴۴ ضمن ح ۶۴۷۸؛ بحار ۹۶/ ۲۴۲ ب ۴۴ ضمن ح ۱۰؛ روضهالواعظین ۲/ ۴۱۰؛ کتاب المزار/ ۵ ب ۱ ضمن ح ۲.

تـذکره: بـدان که سـزاوار آن است که چون به نزدیک مدینه منوّره رسـی، و چشم تو بر دیوارها و خانه های آنجا افتد، متذکّر شوی که این شـهری است که خـدا از برای پیغمبر خود اختیـار فرموده، و ولایتی است که در آنجا اساس شـریعت برپا شـده، و واجبـات و مسـتحبّات در آنجـا قرارداد گشـته، و رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله در آنجـا دین خود را ظـاهر فرموده، و تربت مقـدّس او آنجـا قرار یـافته، و چون به کوچه و بـازار آن تردّد کنی قـدمهای همـایون خـاتم الانبیـاء صـلی الله علیه و آله را یـاد آوری، و تأمّل نمایی که هیـچ موضع نیست که تو قـدم می گـذاری مگر اینکه جای قـدم اواست، پس پا مگذار مگر با سَـکینه (۱) ۱۴۳۳ و وَقـار (۲) ۱۴۳۴، و متـذکّر بـاش طریـق راه رفتن آن سـرور را، و سـکینه و وقـار و خضـوع و تواضـع او را از برای پروردگار، و آنچه در سینه مبارک او بود از علوم اوّلین و آخرین و اسرار حضرت ربّ العالمین، و یاد آور رفعتِ شان او را نزد خـدا، حتّی اینکه نـام خود را بـا او قرین سـاخته و کلاـم عزیز خود را بر او نـازل فرموده، و حضـرت روح الامین و سایر ملائکه مقرّبین را به خدمت او فرستاده، و منع فرموده که کسی آواز خود را بالای آواز او بلند نسازد چنانچه در سوره حجرات فرموده: ی یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لاتَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لاتَشْعُرُونَ ی (۳) ۱۴۳۵، و یاد آور کسانی را که به شـرف ملازمت او مشـرّف شـده انـد و سـعادت خدمت او را دریافته اند، و تضـرّع کن بسوی خدا که در آخرت از صـحبت آن حضرت تو را محروم نسازد، و امیدوار باش از آنجا که خدا ایمان به او را روزی تو ساخته و تو را از وطن خود به زیارت او برانگیخته.

مرویست که: هر که در حرم مکّه یا مـدینه بمیرد، هول قیامت را نمی بیند و از او حساب نمی کشـند در روز قیامت (۴) ۱۴۳۶. و در حدیث دیگر وارد شده است که: کسی که در مدینه بمیرد ایمن خواهد بود از عذاب خداوند متعال (۵) ۱۴۳۷.

۱- – سَکینَه: آرامش. لغت نامه.

۲- – وَقار: آهستگی و بردباری. لغت نامه.

۳- – حجرات/ ۲.

۴- – کـافی ۴/ ۵۴۸ ضمن ح ۵؛ الفقیه ۲/ ۵۶۵ ضمن ح ۳۱۵۷؛ وسایل ۱۴/ ۳۳۳ ب ۳ ضمن ح ۱۹۳۳۷؛ و با انـدکی تغییردر: بحار ۹۶/ ۳۸۷ ب ۴ ضمن ح ۳ و ۹۷/ ۱۴۰ ب ۱ ضمن ح ۴۰.

۵- – کافی ۴/ ۵۵۸ ضمن ح ۳؛ وسایل ۱۴/ ۳۴۸ ب ۹ ضمن ح ۱۹۳۴۶؛ روضهالواعظین ۲/ ۴۰۸.

الفصلُ السّادِس وَ الثّلاثُون در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرویست که: چون جنـاب پیغمبر صـلی الله علیه و آله از مکّه هجرت نموده وارد مـدینه منوّره شـد، در خـانه ابو ایّوب انصـاری منزل نمود، و مـدّتی در همان خانه نماز می کرد با اصـحاب خود، و آنجا زمینی بود از یتیمان چنـد؛ پس حضـرت به اسـعد بن زراره فرمود که این زمین را برای من خریـداری نما. چون اسـعد با یتیمان سـخن گفت ایشان گفتنـد: این زمین از آن حضـرت است و ما قیمت نمی خواهیم. حضرت فرمود که من بدون قیمت راضی نمی شوم، پس آن زمین را به ده اشرفی خرید و فرمود که در آن زمین خشت زدنـد، و صـحابه را امر فرمود که از حرّه مـدینه سـنگ می آوردنـد و خود با ایشان رفاقت می نمود در سنگ آوردن، تا آنکه اسـید بن خضـیر به آن حضرت رسید، دید که سنگ گرانی برداشته، گفت: یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، بده تا من بردارم، فرمود که برو و سنگ دیگر بردار.

چون اساس مسـجد را با سـنگ کار کرده به زمین رسانیدنـد بالایش را از خشت بنا کردند، و در زمان اسـعد آن حضـرت سـه فقره مسجد را بجهت زیادتی مسلمین و تنگی مسجد توسعه داده بزرگتر از اوّل بنا فرموده است خود آن حضرت. ولکن بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر داده شده به همان بنا، و همینکه قائم علیه السلام ظهور کرد، مسجد را بر بنای آن حضرت خواهـد گذاشت، و موضع مسـجد، الآن، در قریب به وسط شـهر واقع است، و قبر مطهّر و مرقد منوّر حضـرت ختمی مرتبت در شرق مسجد است.

فِي الحديث: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرموده که: یک نماز کردن در مسجد من مقابل است نزد خدا با ده هزار نماز که در سایر مساجد خوانده شود مگر مسجدالحرام که نماز در آن معادل است با صد هزار نماز (۱) ۱۴۳۸.

۱- – وسایل ۵/ ۲۷۱ ب ۵۲ ح ۶۵۲۰؛ وسایل ۵/ ۲۸۰ ب ۵۷ ح ۶۵۴۶؛ بحار ۹۶/ ۲۴۱ ب ۴۴ ح ۶ و ۹۶/ ۳۸۱ ب ۲ ح ۶؛ ثواب الاعمال/ ۳۰.

و اعتکاف (۱) ۱۴۳۹ نمودن در مسجد مدینه استحباب دارد، چنانچه فرموده اند که:

مستحبّ است در مدینه سه روز روزه بگیرد، چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه (۲) ۱۴۴۰، از برای طلب کردن حاجات خود، و اعتکاف نماید در مسجد مدینه، و بسیار نماز کند در آن، و شب چهارشنبه نزد آن ستون ابی لبابه، که آن ستون توبه است، نماز کند و روز چهارشنبه در نزد آن بنشیند، و شب پنجشنبه نزد آن ستونی که پیش ستون ابی لبابه است بنشیند، و آن، مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و آن شب را و فردای آن را نزد آن بماند، بعد از آن بیاید نزد ستونی که پیش مقام پیغمبر است، پس شب جمعه و روز جمعه را در نزد آن نماز بخواند و تا می تواند در این روزها به چیزی از امور دنیا تکلّم نکند مگر به قدر ضرورت، و بیرون نرود از مسجد مگر از برای شغل لازم، و در روز جمعه حمد نماید خدا را، و ثنا کند بر او و صلوات بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سؤال کند حاجات خود را، و بگوید در جمله دعاهای خود: «اللَّهُمَّ ما کانَتْ لی إلَیْکَ مِنْ حاجَةٍ شَرَعْتُ أنَا فی طَلَبِها وَ إلتماسِها أوْ لَمْ أشْرَعْ سَئَلْتُکَها أوْ لَمْ أسْئَلْکَها فَإنّی أتَوَجَّهُ إلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ فی قَضاءِ حَوائِجی صَغیرِها وَ کَبیرِها» (۳) ۱۴۴۱، (و در بعضی روایات طریق دیگر وارد شده، و عمل به هر یک جایز است).

فِی الحدیث: برو نزد مقام جبرئیل (و آن در زیر ناودان است، و آن مقامی است که چون جبرئیل بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل می شد آنجا می ایستاد و رخصت می طلبید و بعد از رخصت داخل می شد)، و بگو: «أیْ جَوادُ أیْ کَریمُ أیْ قَریبُ أیْ بَعیدُ أسْئَلُکَ أنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ أهْلِ بَیْتِهِ وَ أسْئَلُکَ أنْ تَرُدَّ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ» (۴) ۱۴۴۲.

و در حدیث دیگر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که کجا است

۱- – اعْتِکاف: گوشه نشینی در مسجد. لغت نامه.

۲- – مستدرک ۷/ ۳۸۳ ب ۹ ح ۸۴۷۵- ۱؛ بحار ۹۷/ ۱۵۹ ب ۲ ح ۳۹.

۳- – (با تغییرات اندک) الفقیه ۲/ ۵۷۰؛ التهذیب ۴/ ۲۳۲ ب ۵۷ ح ۵۷؛ وسایل ۱۴/ ۳۵۰ ب ۱۱ ح ۱۹۳۶۸؛ بحار ۹۷/ ۱۵۶ ب ۲ ح ۳۱.

۴- – کافی ۴/ ۵۵۷ ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۵۶۸؛ التهذیب ۶/ ۸ ب ۳ ح ۱۰؛ وسایل ۱۴/ ۳۴۶ ب ۸ ح ۱۹۳۶۱؛ مستدرک ۹/ ۴۲۶ ب ۶۲ ح ۱۱۲۵۶- ۱؛ بحار ۹۷/ ۱۴۷ ب ۲ ح ۸.

مقام جبرئیل؟ فرمود که: در زیر ناودانی است که هر گاه بیرون می روی از دری که آن را در فاطمه می گویند، هرگاه محاذی در بایستی که ناودان در بالای سرت باشد و در از پشت سرت باشد، و اگر توانی که دو رکعت نماز به جا آوری در آنجا بکن که هیچ کس آنجا دعا نمی کند مگر آنکه دعایش مستجاب می شود (۱) ۱۴۴۳.

ادب جبرئیل: به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که چون جبرئیل به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد، در خدمت آن حضرت مانند بندگان می نشست، و تا آن حضرت رخصت نمی فرمود داخل نمی شد (۲) ۱۴۴۴. و به قول معتبر: جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه به آن حضرت نازل شده (و نصف این عدد را هم گفته اند (۳) ۱۴۴۵). و آن حضرت صلی الله علیه و آله دو مرتبه جبرئیل را به صورت اصلی خود دید که مابین آسمانها و زمینها پر شده بود از عظم (۴) ۱۴۴۶ جُثّه (۵) ۱۴۴۷ مبارکش (۶) ۱۴۴۸.

مرویست که: چون جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی قریظه را محاصره نمود (که یکی از غزوات آن جناب است و بعد از خندق همان غزوه اتّفاق افتاده؛ و قریظه اسم قبیله ای است از یهودان خیبر)، ایشان گفتند: یا محمّد، ابولبابه را نزد آن بفرست که با او در امر خود مشورت کنیم. پس حضرت فرمود: ای ابولبابه، برو به نزد خلفا و موالی خود. چون نزد ایشان آمد، مردان بسوی او دویدند و زنان واطفال به دور او جمع شده گریستند، و رقّت کرد ابولبابه بر ایشان، پس گفتند: ای ابولبابه چه مصلحت می بینی؟ آیا به حکم حضرت از قلعه پایین بیاییم؟ گفت: بیایید، و اشاره به گلوی خود کرد که:

کشته خواهید شد! پس از این حرکت خود پشیمان شد و گفت: خیانت به خدا و

۱- - (با اندکی تغییر ضمن احادیث ذیل): کافی ۴/ ۴۵۲ ح ۲؛ التهذیب ۵/ ۴۴۵ ب ۲۶ ح ۱۹۹؛ وسایل ۱۳/ ۴۶۴ ب ۹۳ ح ۱۸۲۲۰؛ بحار ۱۸/ ۲۶۳ ب ۲ ح ۱۸ و ۴۷/ ۳۶۹ ب ۱۱ ح ۸۸.

۲- - بحار ۱۸/ ۲۵۶ ب ۲ ح ۵ و ۱۸/ ۲۶۰ ب ۲ ضمن ح ۱۲ و ۲۶/ ۳۳۸ ب ۸ ح ۲؛ علل الشرائع ۱/ ۷ ب ۷ ح ۲؛ کمال الدین ۱/ ۸۵.

۳- - در منابع ذیل تعداد نزول، شصت هزار مرتبه نقل شده است: بحار ۱۸/ ۲۶۱ ب ۲؛ المناقب ۱/ ۴۴.

۴- - عظم: بزرگی. لغت نامه.

۵- - جُثّه: پیکر و تن. لغت نامه.

۶- - بحار ۴/ ۳۲ ب ۵ ضمن ح ۹ و ۹۰/ ۱۰۱ ب ۱۲۹ و ۹۰/ ۱۳۴ ب ۱۲۹؛ الاحتجاج ۱/ ۲۴۳؛ التوحید/ ۲۶۳ ب ۳۶.

رسول صلی الله علیه و آله کردم، و از قلعه به زیر آمد، به خدمت آن حضرت نیامد و به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و به گردن خود ریسمانی بست، ریسمان را به ستونی از ستونهای مسجد بست و گفت: نمی گشایم این ریسمان را تا بمیرم یا خداوند عالم توبه مرا قبول فرماید. چون خبر او به حضرت رسید فرمود که: اگر به نزد ما می آمد، ما از برای او طلب آمرزش از خدا می کردیم، و چون خود به درگاه خدا رفته خدا اولی است به او. پس ابولبابه روزها روزه می داشت و شب به قدر سدّ رمق افطار می کرد، و دخترش شام او را می آورد، و برای قضای حاجت ریسمان را می گشود. چون حضرت برگشت شبی در منزل امّ السّلمه بود که خدا توبه او را فرستاد، فرمود که: ای امّ السّلمه، خدا توبه ابولبابه را قبول کرد. امّ السّلمه گفت: یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، رخصت می دهی که او را اعلام کنم؟

فرمود که بکن. پس امّ السّلمه سرش را از حجره بیرون کرد و گفت: ای ابولبابه، تو را بشارت باد که خداوند بخشنده توبه تو را قبول کرد. ابولبابه گفت: الحمدُ للَّه. و مسلمانان برجستند که ریسمان او را بگشایند، گفت: نه، و اللَّه نمی گذارم تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله خود ریسمان مرا بگشاید. پس حضرت تشریف آورد و فرمود که: ای ابولبابه خدا چنین توبه تو را قبول کرده است که گویا الحال از مادر متولّد شده ای. ابولبابه گفت: آیا همه مال خود را تصدّق کنم؟ فرمود: نه. گفت: دو ثلث مال خود را تصدّق کنم؟ فرمود: نه.

گفت: نصف را بکنم؟ فرمود: نه. گفت: یک ثلث را تصدّق کنم؟ فرمود: بلی. پس حقّ تعالی این آیه را فرستاد که در سوره توبه می فرماید: ی وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَی اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلوتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ی (۱) ۱۴۴۹ (۲) ۱۴۵۰؛ این است که آن ستون به ستون توبه و ابی لبابه معروف شد.

۱- – توبه/ ۱۰۲- ۱۰۴.

۲- – بحار ۲۲/ ۹۳ ب ۳۷ ح ۴۶؛ تفسیرقمّی ۱/ ۳۰۳.

الفصلُ السّابِع وَ الثّلاثُون در منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله

منقولست که: جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر چوب خرمایی تکیه نموده خطبه می خواند، تا سال ششم یا هفتم هجری؛ در آن وقت زنی از انصار که پسر نجّاری داشت گفت:

یا رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله)، رخصت فرما که پسرم برای تو منبری بسازد که بر روی آن خطبه بخوانی. حضرت رخصت فرمود و او منبری ترتیب داد که سه پایه داشت (۱) ۱۴۵۱. و به روایت دیگر: چون آن حضرت به مدینه هجرت فرمود و مسجد را بنـا کرد در جـانب محراب مسـجد درخت خرمای خشـکی کهنه بود، هر وقت که آن جناب خطبه می خوانـد بر آن درخت تکیـه می فرمـود، پس روزی رومی آن حضـرت آمـد و گفت: یـا رسـول اللّٰه (صـلی الله علیه و آله)، رخصت فرمـا که برای تو منبری بسازم که در وقت خطبه بر آن قرارگیری. چون مرخّص شد منبری ساخت که سه پایه داشت و حضـرت بر پایه سیّم می نشـست، اوّل مرتبه روز جمعه که آن حضـرت به منبر برآمد، آن درخت ناله کرد تا شـکافته شد از مفارقت حضرت، مانند ناله ناقه (۲) ۱۴۵۲ از مفارقت فرزنـد خود، پس حضـرت از منبر فرود آمد و دست مبارك بر آن مالید (به روایتی در بر گرفت و او را تسـکین فرمود)، و بر منبر رفت و خطبه را تمـام کرد، پس فرمود: اگر من او را در بر نگرفته بودم تـا قیـامت ناله می کرد (۳) ۱۴۵۳ (و آن را «حنانه» می گفتند بجهت ناله آن از مفارقت رسول خدا صـلی الله علیه و آله)؛ و بود تا آنکه بنی امیّه مسـجد را خراب کرده از نو بنا کردند، و آن درخت را بریدند.

بـه روایـت دیگر: حضـرت بـه آن درخت خطـاب نمـود که: سـاکن شـو، اگر می خـواهی تـو را درختـی گردانم در بهشت که صالحـان از میوه تو بخورنـد، و اگر خواهی در دنیا بر آن حالت اوّلی برگردانم که تر و تازه شوی و جوان گردی و میوه دهی. پس آن درخت

۱- – بحار ۲۱/ ۴۷ ب ۲۳.

۲- – ناقَه: شتر ماده. لغت نامه.

۳- – بحار ۱۷/ ۳۶۹ ب ۴ ح ۱۹؛ قصص راوندی/ ۳۱۲ ف ۱۹ ح ۳۸۸.

اختیار آخرت نمود بر دنیا.

به روایت دیگر: چون آن درخت ناله کرد، حضرت بر منبر بود، آن را نزد خود طلبید، پس آن درخت زمین را شکافت؛ به جانب آن حضرت حرکت نمود، چون نزدیک منبر رسید حضرت او را در بر گرفت و تسکین آن می نمود، و از آن ناله می شنیدند مانند ناله کودکی که او را از گریه ساکن گردانند. و این معجزه متواتر است، و اکنون جای آن درخت معروفست و آن را استوانه حنانه گویند.

ابن اثیر در کتاب کامل گفته که: در سال پنجاه هجرت، معاویه خواست که منبر پیغمبر را به شام برد، همینکه خواستند که منبر را حرکت دهند آفتاب گرفت به نحوی که ستاره های آسمان نمایان شد، مردم ترسیدند، از این جهت معاویه ترک عزم نموده، شش پلّه به وی زیاد کرد (۱) ۱۴۵۴.

به روایت دیگر: در سال چهل و یک هجری، معاویه اراده حجّ کرد و نجّاری را با چوبها و آلتها فرستاد و نامه به والی مدینه نوشت که منبر پیغمبر را بکن و به قدر منبری که من در شام دارم بساز. چون اراده کندن منبر نمودند آفتاب منکسف شد و زلزله عظیمی در زمین پیدا شد، ایشان دست برداشتند و این قضیّه را به معاویه نوشتند، معاویه در جواب ایشان نوشت که: آنچه نوشته ام البتّه می باید کرد. پس ایشان به گفته او منبر را کنده و بزرگ نمودند (۲) ۱۴۵۵.

فِی الحدیث: چون زیارت کننده قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دعا کردن نزد قبر مطهّر آن حضرت فارغ شد، مستحبّ است که بیاید نزد منبر و دست خود را به آن بمالد و دو گوشه پایین او را دست زده بر چشمهای خود بمالد، و یا اینکه چشمها و روی خود را بر آنها بمالد که آن شفاء است از برای چشم، و بایستد نزد منبر، حمد و ثنای الهی را به جا آورد و حاجت خود را بطلبد، بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: «میان منبر و خانه من باغی است از باغهای بهشت، و منبر من دری است از درهای بهشت، و ستونهای منبر

۱- – علامه مجلسی رحمه الله در (بحار ۳۳/ ۱۷۳ ب ۱۷)، این مطلب را از کامل ابن اثیر نقل نموده است. م.

۲- – کافی ۴/ ۵۵۴ ح ۲؛ بحار ۲۲/ ۵۵۳ ب ۳ ح ۱۳؛ بحار ۱۳/ ۱۷۲ ب ۱۷ ح ۴۵۴؛ بحار ۹۷/ ۱۹۱ ب ۴ ح ۲.

من در بهشت ترتیب یافته (یا نصب شـده) است»، پس بعد از آن برود به نزد سـتونی که مقام جناب پیغمبر صـلی الله علیه و آله است و هر قدر خواهد نماز بخواند (۱) ۱۴۵۶.

الفصلُ الثّامِن وَ الثّلاثُون در زیارت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله

مرویست که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که زیارت کند مرا بعد از وفات من، مثل آن کسی است که هجرت نماید بسوی من در حیاتِ من، و مثل کسـی است که مرا زیارت کند در حیات من؛ هر کسی که زیارت کند مرا در حیات من، می باشد در جوار من در روز قیامت، پس اگر زیارت مرا طاقت نداشـته باشـید، بفرستید بر من سـلام، پس خداوند عالم بر من می رساند (۲) ۱۴۵۷.

و در حدیث دیگر فرموده که: هر کس بیاید به زیارت من، می باشم شفیع او در روز قیامت، و هر کس بیاید به حجّ خانه کعبه و مرا در مـدینه زیارت نکنـد، پس او جفا کرده است بر من، و هر کس بر من جفا کنـد جفا می کنم او را در روز قیامت، و هر که به زیارت من بیایـد واجب می شود برای من شـفاعت او، و هر که را شـفاعت من واجب شود بهشت او را واجب گردد (۳) ۱۴۵۸.

و در حـدیث معتبر از حضـرت امیر علیه السـلام منقول است که: تمام کنیـد حـجّ خود را به زیارت رسول خدا صـلی الله علیه و آله، که ترک زیارت آن حضـرت بعـد از حجّ جفا و خلاف ادب است، و شـما را امر به این کرده اند، و بروید به زیارت قبری چند که خدا لازم فرموده بر شما

۱- – کافی ۴/ ۵۵۳ ح ۱؛ وسایل ۱۴/ ۳۴۴ ب ۷ ح ۱۹۳۵۸؛ مصباح المتهجّد/ ۷۱۰.

۲- – در منـابع مورد اسـتفاده، روایتی به این مضـمون یافت نشـد امّا جهت آگاهی از مضامین فوق الـذکر می توان به این منابع مراجعه نمود: بحار ۹۷/ ۱۴۳ ب ۱ ح ۲۶ و ۲۷؛ جامع الاخبار/ ۲۰ ف ۸؛ کامل الزیارات/ ۱۳ و ۱۴ ب ۲؛ المقنعه/ ۴۵۷ و ۴۵۸ ب ۲.

۳- – کامل الزیارات/ ۱۳ ب ۲ ضمن ح ۹؛ کتاب المزار/ ۱۷۰ ب ۱ ح ۴.

حقّ آنها و زیارت آنها را، و از خدا روزی طلب کنید نزد آن قبرها (۱) ۱۴۵۹.

و به سند معتبر از حضرت رضا علیه السلام مرویست که: حقّ تعالی رسول خدا صلی الله علیه و آله را افضل گردانید از تمامی خلقش از پیغمبران و ملائکه، و اطاعت او را اطاعت خود شمرده و بیعت او را بیعت خود شمرده، و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود شمرده (۲) ۱۴۶۰.

و در حدیث دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: هر که زیارت کند مرا در حال حیات یا بعد از وفات من، چنان است که خدا را زیارت کرده باشد (۳) ۱۴۶۱. و ایضاً فرموده: هر که زیارت کند مرا در حیات من یا بعد از وفات من، در جوار من باشد در روز قیامت (۴) ۱۴۶۲.

و در حدیث معتبر حضرت باقر علیه السلام فرموده که: زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر است با حجّ مقبولی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله به جا آورده باشد (۵) ۱۴۶۳. و به سند معتبر حضرت صادق علیه السلام فرموده: هر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کند چنان است که حقّ تعالی را در عرش عبادت کرده باشد (۶) ۱۴۶۴، به روایت دیگر فرموده که: مثل کسی است

۱- - وسایل ۱۴/ ۳۲۴ ب ۲ ح ۱۹۳۱۹؛ بحار ۱۰/ ۹۴ ب ۷ (ضمن حدیثی طولانی) و ۹۷/ ۱۳۹ ب ۱ ح ۳؛ تحف العقول/ ۱۰۴ (ضمن حدیثی طولانی)؛ خصال ۲/ ۶۱۶ (ضمن حدیثی طولانی).

۲- - وسایل ۱۴/ ۳۲۵ ب ۳ ضمن ح ۱۹۳۲۰؛ التوحید/ ۱۱۷ ب ۸ ضمن ح ۲۱؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۱۱۵ ب ۱۱ ضمن ح ۳.

۳- - وسایل ۱۴/ ۳۲۵ ب ۲ ضمن ح ۱۹۳۲۰ و ۱۴/ ۴۵۲ ب ۴۵ ضمن ح ۱۹۵۸۱؛ مستدرک ۱۰/ ۲۷۶ ب ۳۳ ضمن ح ۱۲۰۰۹- ۳۰؛ بحار ۴/ ۳ ب ۱ ضمن ح ۴؛ احتجاج ۲/ ۴۰۸؛ امالی صدوق/ ۴۶۰ ضمن ح ۷؛ التوحید/ ۱۱۷ ب ۸ ضمن ح ۲۱؛ الصراطالمستقیم ۲/ ۱۴۵ ف ۲؛ عوالی اللآلی ۴/ ۸۳ ضمن ح ۹۲؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۱۱۵ ب ۱۱ ضمن ح ۳؛ کفایهالاثر/ ۱۶.

۴- - التهذیب ۶/ ۳ ب ۲ ح ۲؛ وسایل ۱۴/ ۳۳۴ ب ۳ ح ۱۹۳۳۹ و ۱۴/ ۳۳۶ ب ۳ ح ۱۹۳۴۲؛ بحار ۹۷/ ۱۴۳ ب ۱ ح ۲۶؛ جامع الاخبار/ ۲۰ ف ۸؛ کامل الزیارات/ ۱۳.

۵- - بحار ۹۷/ ۱۴۴ ب ۱ ح ۳۰؛ کامل الزیارات/ ۱۴ ب ۲ ح ۱۹؛ و با اندکی تغییر در بسیاری از منابع، از جمله: کافی ۴/ ۵۴۸ ح ۲؛ وسایل ۱۴/ ۳۲۶ ب ۲ ح ۱۹۳۲۲؛ مستدرک ۱۰/ ۲۶۶ ب ۳۳ ح ۱۱۹۸۴- ۵.

۶- - در منابع مورد استفاده، به صورت روایت بعد یافت شد. م.

که زیارت کرده باشد خدا را در عرش (۱) ۱۴۶۵. و ایضاً مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس توانایی داشته باشد و از زیارت من تقاعد کند بر من ستم کرده است، و هر کس از امّت من که قدرت داشته مرا زیارت نکند پس از برای او نزد خداوند عالم عذری نخواهد بود، و هر کس زیارت قبر من کند شفاعت من از بهر او واجب گردد (۲) ۱۴۶۶.

ایقاظ: به سند معتبر منقول است که شخصی خدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت که: شما حرف شفاعت بسیار می گویید، فرمود که: گمان تو این است که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته ای و به شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله احتیاج نداری؟ و اللّه اگر فزعهای روز قیامت را بینی محتاج به شفاعت خواهی شد، و شفاعت از برای جماعتی است که مستحقّ آتش شده باشند، و هیچ کس از اوّلین و آخرین نیست مگر اینکه به شفاعت آن حضرت محتاج است در روز قیامت (۳) ۱۴۶۷.

مأثور است که خلّاق عالم ملکی را خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت:

یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، اگر خواهی زنده باشی، و همیشه در زمین باشی با نعمت و پادشاهی جمیع زمین؛ و این کلیدهای خزینه های زمین است برای تو آورده ام، و کوهها همه طلا و نقره شوند برای تو، و با تو حرکت کنند به هر جا که روی، و از آنچه در آخرت برای تو مقرّر کرده ام از درجات عالیه هیچ کم نشود. آن جناب، چشم رغبت از آن پوشیده فرمود: می خواهم که پیغمبر باشم و بنده ذلیل باشم، و یک روز بیابم و بخورم و در روز دیگر نیابم و نخورم، و زود ملحق شوم به برادران خود از پیغمبرانی که پیش از من بوده اند (۴) ۱۴۶۸.

به روایت دیگر: همین وحی را جبرئیل علیه السلام آورده بود، حضرت فرمود:

یا جبرئیل (علیه السلام)، مرا در آن حاجتی نیست؛ چون گرسنه شوم از خداوند خود روزی می طلبم و چون سیر گردم به شکر او قیام می نمایم، پس حقّ تعالی بر درجات آن

۱- – کافی ۴/ ۵۸۵ ضمن ح ۵؛ تهذیب ۶/ ۴ ب ۲ ح ۶؛ وسایل ۱۴/ ۳۳۵ ب ۳ ح ۱۹۳۴۰؛ جامع الاخبار/ ۲۰۰ ف ۸؛ المقنعه/ ۴۵۸ ب ۲.

۲- – مستدرک ۱۰/ ۱۸۵ ب ۳ ح ۱۱۸۰۷- ۱؛ مجموعهورام ۱/ ۳۹ و ۱/ ۲۸۸؛ و ضمن روایاتی دیگر در بسیاری از منابع.

۳- – بحار ۸/ ۳۸ ب ۲۱؛ تفسیرقمّی ۲/ ۲۰۲؛ المحاسن ۱/ ۱۸۳ ب ۴۴ ح ۱۸۵.

۴- – (با اندکی تغییر) بحار ۱۰/ ۴۰ ب ۲ و ۱۷/ ۲۸۸ ب ۲ و ۱۸/ ۳۸۲ ب ۳؛ احتجاج ۱/ ۲۲۰؛ روضهالواعظین ۱/ ۵۸.

حضرت زیاد کرد حوض کوثر و شفاعت را؛ و این بزرگتر است از پادشاهی دنیا از اوّل تا آخر دنیا هفتاد مرتبه؛ و وعده داد او را مقام محمود، که در قیامت او را بر عرش خود بنشانـد و فرمان را در آن روز مخصوص او گردانیـد (۱) ۱۴۶۹. فِی الحدیث: همینکه عرصات محشـر برپا شد، از برای انبیا و رُسل منبرها از نور نصب کنند و منبر آن حضرت از جمیع منابر بلندتر باشد، که آن را منبر وسیله گویند؛ هزار پلّه دارد از زبَرجد (۲) ۱۴۷۰ و لُؤلؤ (۳) ۱۴۷۱ و ذهَب (۴) ۱۴۷۲ و فضّه (۵) ۱۴۷۳ و یاقوت، و آن منبر را در محشـر نصب می کننـد و او در میان سایر منابر مثل قمر می باشد نسبت به کواکب (۶) ۱۴۷۴، پس نمی ماند در آن روز کسـی از انبیا و شهدا و صدّیقین مگر اینکه گویند: طوبی لِمَنْ (۷) ۱۴۷۵ کانَت هذِهِ درجتهُ (۸) ۱۴۷۶، پس منادی ندا کنـد، که می شـنود آن ندا را جمیع آنین (۹) ۱۴۷۷ و شـهدا و صـدّیقین و مؤمنین، که: هـذِهِ درجهُ محمّدٍ صـلی الله علیه و آله (۱۰) ۱۴۷۸؛ پس می گـذرد رسول خدا صـلی الله علیه و آله با امیر علیه السـلام بر انبیا علیهم السـلام؛ می گویند: این دو ملک مقرّب هستند که ما اینها را ندیده ایم و نمی شناسیم. و مرور می کنند بر ملائکه، آنها هم می گویند: این دو نبیّ مُرسل هستند؛ تا اینکه رسول خدا صـلی الله علیه و آله می رود به نزد آن منبر و می نشـیند بر سـر آن منبر، حضرت امیر علیه السلام می نشیند یک درجه پایینتر از آن حضـرت، و در دست او باشـد لواء حمـد، پس نمی مانـد در آن روز احدی مگر اینکه سـر خود را بالا کرده تماشا نماینـد بر آن دو بزرگوار، و می گوینـد: «طوبی لِهـذَینِ العبـدَین، ما أکرَمَهُما عَلَی اللَّه» (۱۱) ۱۴۷۹. پس از جانب ربّ العزّه منادی نـدا کنـد که: «هذا حَبیبی محمّد صـلی الله علیه و آله وَ هذا وَلیّی علیّ بن أبی طالب علیه السـلام» (۱۲) ۱۴۸۰. پس می آید در این حال از جانب الهی دو ملائکه:

یکی رضوان خازن جنّت و دیگری مالک خازن جهنّم؛ پس رضوان نزدیک آن حضرت

۱- - به منابع پاورقی سابق مراجعه شود. م.

۲- - زَبَرْجَد: نوعی زمرّد باشد .... لغت نامه.

۳- - لُؤْلُؤْ: مروارید خُرد. لغت نامه.

۴- - ذَهَب: زر، طلا. لغت نامه.

۵- - فِضَّه: سیم. لغت نامه.

۶- - کَواکِب: جمع کوکب، ستارگان. لغت نامه.

۷- - عبارت متن «لمیاء»؟! م.

۸- - خوشا بحال کسی که این، رتبه اوست. م.

۹- - آنین، جمع آنی، مرد بغایت بردبار. لغت نامه.

۱۰- - این رتبه محمّد صلی الله علیه و آله است. م.

۱۱- - خوشا بحال این دو بنده، که جوانمردتر از آنان نزد خدا نیست. م.

۱۲- - این حبیب من محمّد (صلی الله علیه و آله) است، و این ولیّ من علی علیه السلام. م.

رفته می گوید: «السّلامُ علَیکَ یا رَسولَ اللَّه (صلی الله علیه و آله)»، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «السّلامُ علَیکَ أیُّهَا المَلک»، تو کیستی که صورت محسن و عطر خوب داری؟ می گوید: منم رضوان خازن بهشت، و این است کلیدهای بهشت که فرستاده است به تو خداوند عالم، پس بگیر اینها را یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله). پس حضرت کلیدها را گرفته می گوید: قبول کردم این را از ربّ خود؛ و حمد می کند در مقابل این نعمت خلّاق احدیّت را، و کلیدها را می دهد به امیر علیه السلام، پس نزدیک می آید مالک جهنّم و می گوید: «السّلامُ علَیکَ یا حَبیبَ اللَّه».

حضرت جواب سلام او را ردّ نموده می فرماید: «ما أنکَرَ رؤیتکَ وَ أقبحَ وَجهکَ (۱) ۱۴۸۱، کیستی تو؟» می گوید: «أنَا مالک خازنُ النّار (۲) ۱۴۸۲، امر فرمود مرا خدای من که بیاورم بسوی تو کلید جهنّم را»؛ پس آن حضرت حمد الهی نموده و کلیدهای بهشت و جهنّم را قبول نموده می دهد به برادر خود علیّ بن أبی طالب علیه السلام، پس به این موهبت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امیر علیه السلام می فرماید، قسمت می کند بهشت و جهنّم را بر اهل بهشت و جهنّم، به لیاقت آنها (۳) ۱۴۸۳؛

عَلیٌّ حبُّهُ جُنَّهقسیمُ النّارِ وَ الجَنّه

وَصِیُّ المُصطفی حَقّاًإمامُ الإنسِ وَ الجِنّه.

در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: سه چیز حقّ تعالی به من عطا فرموده، علی (علیه السلام) با من شریک است در آنها، سؤال کردند که: یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، چه چیز است آن سه چیز که شریک شده با تو علیّ بن ابی طالب علیه السلام در آن؟ فرمود: لوای حَمد مراست و علی علیه السلام حامل او است در روز قیامت، و مراست کوثر، علی ساقی او است، و مراست بهشت و جهنّم، علی علیه السلام قسمت کننده آنها است (۴) ۱۴۸۴.

بشاره: مرویست که نور آفتاب جزئی است از هفتاد جزء نور کرسی، و نور کرسی

۱- - چقدر بدمنظر و بدصورت هستی! م.

۲- - من «مالک» خازن جهنم هستم. م.

۳- - بحار ۷/ ۳۲۶ ب ۱۷ ح ۲؛ امالی صدوق/ ۱۱۶ س ۲۴ ح ۴؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۲۱؛ تفسیرقمّی ۲/ ۳۲۴؛ علل الشرائع ۱/ ۱۶۴ ب ۱۳۰ ح ۶؛ معانی الاخبار/ ۱۱۶ ح ۱.

۴- - (با اندکی تغییر) الفضائل/ ۱۱۱.

جزئی است از هفتاد جزء نور عرش الهی (۱) ۱۴۸۵. در خبر است که در شب معراج، خطاب از مصدر جلال الهی رسید به جبرئیل علیه السلام که: محمّد (صلی الله علیه و آله) را به زیر هفتاد هزار پرده عزّت متواری گردانیده ام، در این شب یک پرده از آن پرده ها از جمال محمّدی (صلی الله علیه و آله) بردار تا نظارگیانِ (۲) ۱۴۸۶ عالم اعلا حُسن و جمال سیّد انبیا را نظاره نمایند. آنگاه جبرئیل علیه السلام یک پرده از جمال محمّدی (صلی الله علیه و آله) برداشت، نوری پدید آمد که از پرتو آن نه عرش را نوری و نه کرسی را نوری، و نه آفتاب نه ماه و نه کواکب را؛ بعد از آن خطاب رسید که یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، تا چند غم امّت می خوری؟ امشب یک پرده از هفتاد هزار پرده تو برداشتم، نور عرش و کرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماه و ستاره ناچیز و مضمحلّ شد (۳) ۱۴۸۷، فردای قیامت که تمامی این پرده ها را بردارم عجب مدار که تمام معاصی امّت در جنب او ناچیز گردد؛ رَزَقَنَا اللّٰهُ لِقائَهُ یَوْمَ القِیامَه (۴) ۱۴۸۸.

جایی که نور احمد (صلی الله علیه و آله) مُرسَل کند ظهورخورشید و ماه چیست که لاف از ضیا زند

چون گرد سمّ مرکب جاهش رسد به عرش عرش برین بوسه بر آن خاک پا زند

آن عندلیب قدس که در گلشن وصال بر گلبن دنی فتدلّی نوا زند

آداب زیارت:

بدان که قویّه (۵) ۱۴۸۹ قدسیّه (۶) ۱۴۹۰، خصوصاً نفوس مقدّسه انبیا و ائمّه علیهم السلام، چون دست از

۱- - (با اضافات) کافی ۱/ ۹۸ ح ۷؛ بحار ۴/ ۴۴ ب ۵ ح ۲۲ و ۵۵/ ۲۸ ب ۴ ح ۴۵ و ۵۵/ ۴۳ ب ۵ ح ۵ و ۵۵/ ۱۶۱ ب ۹ ح ۱۵؛ التوحید/ ۱۰۸ ب ۸ ح ۳.

۲- - نِظارَگیان: جمع نِظارَگی، نِظارَگی: نظرکننده، تماشاچی. لغت نامه.

۳- - مُضْمَحِلّ شدن: نیست و نابود شدن. لغت نامه.

۴- - خداوند دیدارش را روزیمان گرداند در روز رستاخیز. م.

۵- - احتمالًا غلط نگارشی است و واژه صحیح، «تَویّه» (/ مقیمان در جایی)، یا «ثَویّه» (/ مهمانان) بوده است که اشاره باشد به جانهای پاک انبیا و ائمّه علیهم السلام که مقیم (یا مهمان) بدنشان هستند. م.

۶- - قُدسی: روحانی، صالح و نیکوکار. لغت نامه.

بدن خود برداشته صعود به عالم تجَرُّد (۱) ۱۴۹۱ نمودند، نهایت احاطه و غایت استیلا بر این عالم از برای ایشان حاصل می شود، و تمامی امور عالم در نزد ایشان منکشف و ظاهر می گردد، و تمکّن دارند از تصرّف و تأثیر در این عالم، پس هر که به قبور مطهّره ایشان حاضر شد بجهت زیارت ایشان، بر او مطّلع می شوند و از احوال زوّار مرقد مطهّر خودشان استظهار تامّ (۲) ۱۴۹۲ دارند (۳) ۱۴۹۳، و سؤالات و تضرّعات و توسّلات ایشان را می شنوند، چنانچه در فقرات زیارت ائمّه اطهار علیهم السلام است: «أشهدُ أ نَّکَ تشهدُ مقامی وَ تسمعُ کلامی وَ تردّ یا سیّدی سلامی»، و نظر به رافت و مهربانی ایشان نسبت به مخلصان، نسیم الطاف ایشان بر آنها می افتد، پس دامن شفاعت بر میان زده، طلب حوائج ایشان را از خدا می کنند، و از درگاه الهی مسئلت برآمدن مطالب و آمرزش گناه ایشان را می نمایند (۴) ۱۴۹۴؛ و در همین است سرّ در ترغیب به زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام، علاوه در زیارت ایشان، اظهار اخلاص و تجدید عهد است، و باعث سرور ایشان و رواج امر آنها است، چگونه زیارت ایشان افضل طاعات و اقرب قربات نباشد و حال آنکه زیارت مؤمن از این جهت که مؤمن است باعث اجر عظیم و ثواب جزیل، و در شریعت مطهّره ترغیب بسیار و تاکید بی شمار در خصوص آن وارد شده، و از این جهت طریقه هر طایفه بر این جاری شده که به زیارت مردگان خود می روند، و هرگاه ثواب زیارت مؤمنی چنین باشد پس چگونه خواهد بود زیارت کسی که خدا او را از هر خطایی معصوم ساخته و از رجس و گناه پاک و مطهّر گردانیده، و او را به همه خلایق مبعوث نموده و حجّت بر عالمیان فرموده، و او را امام المؤمنین و مقتدای مسلمین پسندیده! بلکه بجهت او آسمان و زمین آفریده و او را راه و صراط و دلیل و نور و ضیاء

۱- – تَجَرُّد: غیر مادی؛ عالم تجرّد: عالم انقطاع از ماسوی اللّه. لغت نامه.

۲- – تامّ: تمام، درست. لغت نامه.

۳- – استِظهار تامّ دارند: بر ایشان آشکار است. م.

۴- – عبارت متن «مینماید». م.

خود قرار داده و امین بر مملکت خود و خلیفه در میان بندگان فرموده؟!

پس از لوازم ادب است، چنانچه فرموده انـد، که قبل از رفتن به زیارت آن حضـرت غسل کند و لباس پاکیزه خود را بپوشد، و هکذا زینت دهد خود را به غسل توبه و پوشیدن لباس اطاعت و بندگی، و بایستد به در مسجد، و رخصت داخل شدن بطلبد به خواندن این کلمات: «اللَّهُمَّ إنّی وقَفْتُ عَلی بابٍ مِنْ بُیوتِ نَبِیِّکَ عَلیهِ السّلامُ وَ قَدْ مَنَعْتَ النّاسَ الدُّخولَ إلی بُیوتِهِ إلّابِإذْنِ نَبِیِّکَ فَقُلْتَ ی یـا أیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَـدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إلّاأنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ ی (۱) ۱۴۹۵ اللَّهُمَّ وَ إنّی أعْتَقِـدُ حُرْمَهَ نَـبِیِّکَ فی غَیْبَتِهِ کَما أعتَقِدُها (۲) ۱۴۹۶ فی حَضْـرَتِهِ وَ أعْلَمُ أنَّ رُسُـلَکَ وَ خُلَفائَـکَ أحْیـاءٌ عِنْـدَکَ یُرْزَقونَ یَرَوْنَ مَکـانی فی وَقْـتی هـذا وَ زَمـانی وَ یَسْـمَعونَ کَلامی فی وَقْتی هـذا وَ یَرُدّونَ عَلَیَّ سَـلامی وَ أ نَّکَ حَجَبْتَ عَن سَـمْعی کَلامَهُمْ وَ فَتَحْتَ بابَ فَهْمی بِلَذیـذِ مناجاتِهِمْ فَـإنّی أسْـتَأذِنُکَ یـا رَبِّ أوَّلًا وَ أسْـتَأذِنُ رَسولَـکَ صَـلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثانیاً وَ أسْـتَأذِنُ خَلیفَتَکَ الإمامَ المَفْروض عَلَیَّ طاعَتُهُ فِی الـدُّخولِ فی سـاعَتی هـذِهِ إلی بَیْتِهِ وَ أسْـتَأذِنُ ملائِکَتَـکَ الْمُوَکّلینَ بِهـذِهِ البُقْعَهِ المُبـارَکهِ المُطیعهِ للَّهِ السّامِعَهِ السّـلامُ عَلَیْکُمْ أیُّهَا المَلائِکَهُ المُوَکَّلونَ بِهـذِهِ المَشاهِـدِ المُبـارَکهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکـاتُهُ بِـإِذْنِ اللَّهِ وَ إذْنِ رَسُولِهِ وَ إذْنِ خُلَفائِهِ وَ إذْنِکُمْ صَـلَواتُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ أجْمَعینَ أدْخُلُ هـذَا البَیْتَ مُتَقَرِّباً إلَی اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَ آلِهِ الطّاهِرینَ فَکُونُوا مَلائِکَهَ اللَّهِ أعْوانی وَ کُونُوا أنْصاری حَتّی أدْخُلَ هـذَا البَیْتَ وَ أدْعُوَ اللَّهَ بِفُنونِ الدّعَواتِ وَ أعْتَرِفُ للَّهِ بِالعُبُودِیَّهِ وَ لِلرَّسولِ وَ لأبْنائِهِ (۳) ۱۴۹۷ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ بِالطّاعَهِ». پس بگویـد: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صـلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلهِ وَ سَـلَّمَ رَبِّ أدْخِلْنی مُـدْخَلَ صِـدْقٍ وَ أخْرِجْنی مُخْرَجَ صِـدْقٍ وَ اجْعَلْ لی مِنْ لَـدُنْکَ سُـلْطاناً نَصیراً»، و داخل شود، و در اکثر کتب مـذکور است که بعد از داخل شدن صد مرتبه اللَّهُ أکْبَر بگوید (۴) ۱۴۹۸.

زیارت آن حضرت:

به سند معتبر از ابی نصر (۵) ۱۴۹۹ منقول است که: خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که چگونه باید سلام کرد بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد قبرش؟ فرمود که بگو: «السّلامُ

۱- – احزاب/ ۵۳.

۲- – عبارت متن «أعتقدُ». م.

۳- – عبارت متن «لأنبیائه». م.

۴- – بحار ۹۷/ ۱۶۰ ب ۲ ح ۴۱.

۵- – عبارت متن «ابی نصیر». م.

عَلی رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله السّلامُ علَیْکَ یا حَبیبَ اللَّهِ السَّلامُ علَیْک یا صَفْوَهَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْک یا أمینَ اللَّهِ أشْهَدُ أ نَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لُامَّتِکَ وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَهُ حَتّی أتیکَ الیَقینُ فَجَزاکَ اللَّهُ أفْضَلَ ما جَزی نَبیّاً عَنْ امَّتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ علی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّدٍ أفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی إبْراهیمَ وَ آلِ إبْراهیمَ إنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ» (۱) ۱۵۰۰.

ایضاً در فقه رضوی مذکور است که در زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای سر آن حضرت بایست رو به قبله و بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ أیُّهَا النَّبیُّ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ السَّلامُ عَلَیْک یا أبَا القاسِمِ السَّلامُ عَلَیْک یا سَیِّدَ الأوَّلینَ وَ الآخِرینَ السَّلامُ عَلَیْک یا زَیْنَ القِیامَهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا شَفیعَ القِیامَهِ أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلَّااللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ أشْهَدُ أ نَّکَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ بَلَّغتَ الرِّسالَهَ وَ أدَّیْتَ الأمانَهَ وَ نَصَحْتَ امَّتَکَ وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ رَبِّکَ حَتّی أتیکَ الیَقینُ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ علی أهْلِ بَیْتِکَ طِبْتَ حَیّاً وَ طِبْتَ مَیِّتاً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلی أخیکَ وَ وَصِیِّکَ وَ ابْنِ عَمِّکَ أمیرالمُؤْمِنینَ وَ عَلَی ابْنَتِکَ سَیِّدَهِ نِساءِ العالَمینَ وَ عَلی وَلَدَیْکَ الْحَسَنِ وَ الحُسَیْنِ أفْضَلَ الصَّلَواتِ وَ السَّلامِ وَ أطْیَبَ التَّحِیَّهِ وَ أطْهَرَ الصَّلوهِ وَ عَلَیْنا مِنْکُمُ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ» (۲) ۱۵۰۱.

و مستحبّ است در حین خروج از مدینه وداع نماید قبر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله را، پس بگوید: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ العَهْدِ مِنْ زِیارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ صلی الله علیه و آله فَإنْ تَوَفَّیْتَنی قَبْلَ ذلِکَ فَإنّی أشْهَدُ فی مَماتی عَلی ما شَهِدْتُ عَلَیْهِ فی حَیوتی أنْ لا إلهَ إلّاأنْتَ وَ أنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ» (۳) ۱۵۰۲. و بگوید: «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ السّلامُ عَلَیْکَ لاجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ تَسْلیمی عَلَیْکَ».

تنبیه الموصلی: مروی است که شخصی از اهل موصل گوید که: من سالی عازم حجّ بیت اللَّه الحرام شدم، و به خانه مقلّد بن مسیّب، که حاکم موصل بود رفتم تا وداع او

۱- - کافی ۴/ ۵۵۲ ح ۳؛ التهذیب ۶/ ۶ ب ۳ ح ۲؛ وسایل ۱۴/ ۳۴۳ ب ۶ ح ۱۹۳۵۵؛ مستدرک ۱۰/ ۱۹۳ ب ۶ ح ۱۱۸۲۹- ۷؛ کامل الزیارات/ ۱۸ ب ۳ ح ۶؛ کتاب المزار/ ۱۷۲ ب ۲ ح ۱.

۲- - (با تغییر اندک) مستدرک ۱۰/ ۱۹۴ ب ۶ ح ۱۱۸۳۰- ۸؛ بحار ۹۶/ ۳۳۳ ب ۶۲ ح ۴ و ۹۷/ ۱۵۹ ب ۲ ح ۴۰.

۳- - کافی ۴/ ۵۶۳ ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۵۷۸؛ التهذیب ۶/ ۱۱ ب ۴ ح ۱؛ وسایل ۱۴/ ۳۵۸ ب ۱۵ ح ۱۹۳۸۳؛ بحار ۹۷/ ۱۵۸ ب ۲ ح ۳۶؛ مصباح المتهجّد/ ۷۱۲.

نمـایم، مرا به خلوت طلبیـد و مصـحف حاضـر کرد و مرا قسم داد به آنکه پیغام مرا برسان و به هیـچ کس اظهار مکن، که اگر اظهـار کنی تو را به قتل رسانم. بعـد از آن گفت که چون وارد مـدینه شوی، نزد قبر پیغمبر صـلی الله علیه و آله برو و از جانب من بگو که یـا محمّـد (صـلی الله علیه و آله)، گفـتی و هر چه خواسـتی کردی و به مردمـان تلبیس (۱) ۱۵۰۳ کردی در حیات خود، چرا امر کردی ایشان را که زیارت کنند تو را بعد از فوت تو؟! و مثل این سخنان بسیار گفت. من چون به مدینه آمدم از رسانیـدن پیغام ترسیدم، چون قسم به خاطرم آمـد نزد قبر ایسـتادم و گفتم: یا رسول اللّه (صـلی الله علیه و آله)، حکایت کننده کفر، کافر نیست؛ مقلّد بن مسیّب چنین و چنین گفت. و به منزل خود آمدم، چون شب به نصف رسـید در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علیّ بن ابی طـالب علیه السـلام را دیـدم که شمشـیری در دست داشت، و مردی خوابیـده بـود که پـارچه سفیـد نـازکی بر روی او افتـاده بـود، جنـاب پیغمـبر صـلی الله علیه و آله به من فرمود که: روی این را بـاز کن. چون بـاز کردم فرمود: می شناسی؟ گفتم: بلی، مقلّد بن مسیّب است. فرمود:

یا علی ذبح کن این را. امیر علیه السـلام شمشـیر را به گردن او گذاشت و او را ذبح کرده شمشـیر را به آن پارچه سفید مالید و دو خطّ خون در او به هم رسـید، من با نهایت خوف بیـدار شدم و به مردی از اصـحاب خود خبر دادم و مقدّمه خواب و تاریخ آن را نوشتیم و ثالثی را بر او مطّلع نکردیم، چون به موصل آمـدیم معلوم شـد که او را در همان تاریـخ مـذبوح یافته بودند، به رفیقم گفتم: می بایـد که ملاـحظه آن پـارچه سـفید کنیم، مشـخّص کنیم غسّـال او را؛ نزد او رفتیم، آن پارچه را به همان نحو یافتیم که در خواب دیده بودم (۲) ۱۵۰۴.

بعضی از شئونات آن حضرت:

بـدان که در فضـل سـیّد الانبیـاء صـلی الله علیه و آله اینقـدر کافی است که اوّل کسـی که قبول خلعت وجود کرد نور مقـدّس محمّدی صلّی اللَّهُ علیهِ و آلهِ و سلّم است، چنانچه خودش فرموده:

«أوَّلَ ما خَلَقَ اللَّهُ نوری» (۳) ۱۵۰۵

؛ اگر آن بزرگوار نبود تمامی ممکنات در ظلمت سرای عدم

۱- - تَلْبیس: فریب و حیله و مکر .... لغت نامه.

۲- - بحار ۴۲/ ۴ ب ۱۱۵ ش ۵ و ۱۰۴/ ۱۱۸.

۳- - بحار ۱/ ۹۷ ب ۲ ح ۷ و ۱/ ۱۰۴ ب ۲ و ۱۵/ ۲۴ ب ۱ ح ۴۴ و ۲۵/ ۲۲ ب ۱ ح ۳۸ و ۵۴/ ۱۷۰ ح ۱۱۷؛ عوالی اللآلی ۴/ ۹۹ ح ۱۴۰.

می ماندند، از این جهت خلّاق احدیّت در لیله المعراج فرمودند:

«لَوْلاکَ لَما خَلَقتُ الأفْلاکَ» (۱) ۱۵۰۶.

مرویست: خلّاق عالم بود و هیچ خلقی با او نبود، پس اوّل چیزی که خلق فرمود نور حبیب خود محمّد المصطفی صلَّی اللَّهُ علَیهِ و آلهِ و سلَّم بود؛ او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و زمینها و آسمانها و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوّا را بیافرینند به چهارصد و بیست و چهار هزار سال، پس چون پیغمبر را خلق کرد، هزار سال به جامعیّت تمام مرتبه عبودیّت او را به پاکی یاد می کرد و حمد و ثنا می گفت، و حقّ تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و می فرمود: تویی مراد و مقصود من از خلق عالم، برگزیده من از خلق من، به عزّت و جلال خود سوگند یاد می کنم که اگر تو نمی بودی افلاک را خلق نمی کردم، و هر که تو را دوست می دارد من او را دوست می دارم، و هر که تو را دشمن می دارد من او را دشمن می دارم. پس نور آن حضرت درخشان و شعاع آن بلند شد، پس حقّ تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید،: حجاب قدرت، حجاب عظمت، حجاب عزّت، حجاب هیبت، حجاب جبروت، حجاب رحمت، حجاب نبوّت، حجاب کبریا، حجاب منزلت، حجاب رفعت، حجاب سعادت، حجاب شفاعت؛ پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح را می گفت: سُبحانَ الْعَلیِّ الأعلی، و در حجاب عظمت یازده هزار سال می گفت: سُبحانَ العالِمُ السّرّ وَ الأخفی، و در حجاب عزّت ده هزار سال می گفت: سُبحانَ المَلِکِ المنّان، و در حجاب هیبت نه هزار سال می گفت: سُبحانَ مَنْ هُوَ غَنِیٌّ لا یَفْتَقِر، و در حجاب جبروت هشت هزار سال می گفت: سُبحانَ الکَریم الأکرَم، و در حجاب رحمت هفت هزار سال می گفت: سُبحانَ ربِّکَ رَبِّ العِزَّهِ عمّا یَصِفُونَ، و در حجاب نبوّت شش هزار سال می گفت: سُبحانَ المَلِکِ المَنّانِ، و در حجاب کبریا پنج هزار سال می گفت: سُبحانَ العَلیّ العَظیم، و در حجاب منزلت چهار هزار سال می گفت: سُبحانَ العَلیِّ الکَریم، و در حجاب

۱- – بحار ۱۵/ ۲۷ ب ۱ و ۱۶/ ۴۰۵ ب ۱۲ و ۵۴/ ۱۹۸ ح ۱۴۵؛ الانوار/ ۵ الجزءالاوّل؛ تأویل الآیات/ ۴۳۰؛ المناقب ۱/ ۲۱۶.

رفعت سه هزار سال می گفت: سُبحانَ ذِی المُلکِ وَ المَلَکوت، و در حجاب سعادت دو هزار سال می گفت: سُبحانَ مَنْ یَزیدُ الأشیاءَ وَ لا یَزولُ، و در حجاب شفاعت هزار سال می گفت: سُبحانَ اللَّهِ وَ بِحَمدِهِ سُبحانَ اللَّهِ العَظیم. پس خداوند عالم از نور پاک محمّدی صلّی اللَّه علیهِ و آلهِ و سلّم بیست دریا آفرید، و در هر دریا علمی چند، که بغیر از خدا کسی نمی دانست، پس امر فرمود نور آن حضرت را که فرو رود به دریای عزّت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا و دریای علم و دریای تقوی و دریای خشیت و دریای انابت و دریای مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیا؛ تا آنکه در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد، چون از آخرین دریاها بیرون آمد وحی نمود بسوی او که: یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، و ای حبیب من و ای بهترین پیغمبران من و ای اوّل مخلوق من و ای آخر رسولان من، تویی شفیع روز جزا. (۱)
۱۵۰۷

آن نور به سجده افتاد، پس سر برداشت، صد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت، پس حقّ تعالی از هر قطره ای از نور آن حضرت پیغمبری آفرید، پس آن نورها بر دور نور محمّدی صلی الله علیه و آله طواف می کردند و می گفتند: سُبحانَ مَنْ هُوَ عالِمٌ لا یَجهَل سُبحانَ مَن هُوَ حَلیمٌ لا یَعْجَل سُبحانَ مَن هُوَ غَنِیٌّ لا یَفْتَقِر، پس خلّاق احدیّت ندا کرد که: آیا می شناسید مرا؟ پس نور آن حضرت پیش از سایر انوار ندا کرد که: أنتَ اللَّهُ الذی لا إلهَ إلّاأنتَ وَحدَکَ لا شَریکَ لکَ ربُّ الأربابِ مَلکُ المُلوکِ؛ پس خداوند عالم او را ندا کرد که: تویی برگزیده من و دوست من و بهترین خلق من، امّت تو بهترین امّتها است؛ پس از نور آن حضرت جوهری آفرید و آن را به دو نیم کرد، در یک نیم به نظر هیبت نظر کرد، پس آب شیرین شد، و در نیم دیگر به نظر شفقت نظر کرد و عرش را از او آفرید، بر روی آب گذاشت، پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را، و از لوح قلم را آفرید، پس بسوی قلم وحی نمود که: بنویس توحید مرا. قلم هزار سال مدهوش گردید از شنیدن کلام الهی؛ چون به هوش آمد گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ فرمود که بنویس: لا إلهَ إلّااللَّه مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله رَسولُ اللَّه. چون قلم این را شنید به سجده افتاد و گفت:

سُبحانَ الواحدِ القَهّارِ سُبحانَ العَظیمِ الأعْظَمِ؛ پس سر برداشت و شهادتین نوشت و گفت:

۱- مولی عبدالجبار شکوئی - سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

خداونـدا کیست محمّـد صـلی الله علیه و آله که نـام او را به نـام خود، و یـاد او را به یاد خود مقرون ساختی؟ خلّاق عالم وحی نمود که: ای قلم، اگر او نمی بود تو را خلق نمی کردم و خلق خود را نیافریـدم مگر از برای او، پس او است بشـارت دهنـده و چراغ نور بخشـنده و شفاعت کننده و دوست من. پس قلم از حلاوت نور آن حضرت گفت: السّلامُ علَیکَ یا رَسولَ اللّه (صلی الله علیه و آله). آن نور در جواب فرمود: عَلَیکَ السّلامُ مِنّی وَ رَحمةُ اللّهِ وَ برَکاتُه.

پس از آن روز سـلام کردن سـنّت، و جواب دادن واجب شـد، پس حقّ تعالی قلم را امر فرمود که: بنویس قضا و قدر مرا برای آنچه خواهم آفریـد تا روز قیامت. پس، از نور محمّدی صـلی الله علیه و آله، بهشت را آفرید، و آسـمان را از دودی که از آب برخـاست خلق کرد، و از کف آن، زمینهـا را خلق فرمود، پس عرش را به دو نور منوّر گردانیـد: نور فضـل و نور عـدل؛ از نور فضل عقل و علم و حلم و سـخاوت را آفرید، و از عقل خوف و بیم، و از علم رضا و خشنودی، و از حلم مودّت، و از سخاوت محبّت را آفریـد، پس جمیع این صـفات را در طینت محمّـدیه صـلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضـرت تخمیر نمود، بعد از آن ارواح مؤمنـان را از امّت آن بزرگوار آفریـد، پس آفتـاب و ماه و لیل و نهار و نور و ظلمت و سایر ملائکه را از نور آفریـد، پس نور مقـدّس آن حضـرت را در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن گردانیـد، پس هفتاد هزار سال دیگر او را در سـدره المنتهی سـاکن گردانیـد، پس نور آن حضـرت را از آسـمان به آسـمان دیگر منتقـل نمود تا به آسـمان اوّل رسانیـد، و همینکه حضـرت آدم را خلق فرمود، همان نور را منتقل نمود بر جبین آدم علیه السـلام، و چون شـیث علیه السلام متولّد شد، آن نور از جبین او مشـتعل گردید، و پیوسـته نور محمّدی صـلی الله علیه و آله در جبین شـیث علیه السلام لامِع (۱) ۱۵۰۸ بود تا اینکه به پسرش انوش و از او بسوی قینان، و از او به مهلائیل، و از او بسوی بارذو، و از او بسوی اخنوخ (۲) ۱۵۰۹، و از او به متوشلخ، و از او بسوی مالک، و از او بسوی نوح علیه السـلام، و از او به سام، و از او بسوی ارفخشـد (۳) ۱۵۱۰، و از او بسوی شروغ، و از او بسوی تاخور (۴) ۱۵۱۱، و از او بسوی تارخ (۵) ۱۵۱۲، و از او بسوی جناب ابراهیم علیه السلام، و از او بسوی

۱- – لامع: تابنده، تابان. لغت نامه.

۲- – عبارت متن «اخنوح». م.

۳- – عبارت متن «ارفحشد». م.

۴- – عبارت متن «ناخور». م.

۵- – عبارت متن «تارح». م.

اسماعیل علیه السلام، و از او بسوی قیذار، و از او بسوی حمل، و از او بسوی نبت، و از او بسوی سلامان، و از او بسوی همسیع، و از او بسوی یسع، و از او بسوی ادر، و از او بسوی آد، و از او بسوی عدنان، و از او بسوی معد، و از او بسوی نزار، و از او بسوی مضر، و از او بسوی الیاس، و از او بسوی مدرکه، و از او بسوی خزیمه (۱) ۱۵۱۳، و از او بسوی کنانه، و از او بسوی نضر، و از او بسوی مالک، و از او بسوی قهر، و از او بسوی غالب، و از او بسوی سویّ، و از او بسوی مرّه، و از او بسوی کلاب، و از او بسوی قصیّ، و از او به عبدمناف، و از او بسوی هاشم، و از او بسوی عبدالمطّلب، و آن نور مقدّس در عبدالمطّلب دو نیم شد، نصفی منتقل شد به ابوطالب، که آن نور مقدّس امیر علیه السلام بود، و نصف دیگر به عبداللَّه، که نور مقدّس سیّد الانبیاء صلی الله علیه و آله بود، پس این نور از جناب عبداللَّه، بتوسّط آمنه بنت وهب، ضیاء بخش عالم شُهود (۲) ۱۵۱۴ گردید (۳) ۱۵۱۵.

تولّد آن حضرت: منقول است شبی که آمنه به آن حضرت حامله شد، منادی ندا کرد در آسمانهای هفتگانه که: بشارت باد شما را که دُرّ شاهوار (۴) ۱۵۱۶ نطفه خاتم الانبیاء در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت. و در جمیع زمینها و دریاها این مژده مسرّت ثمره را ندا کردند، و در زمین هیچ رونده و پرنده نماند که بر ولادت شریف آن حضرت مطّلع نگردد (۵) ۱۵۱۷.

به روایت شاذان بن جبرئیل (۶) ۱۵۱۸، چون یک ماه از ابتدای حمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت، کوهها و درختها و آسمانها و زمینها یکدیگر را بشارت دادند برای حمل سیّد

۱- - عبارت متن «حذیمه». م.

۲- - عالَم شُهود: مقابل عالم غیب، عالم شهادت و آنچه قابل رؤیت است. لغت نامه.

۳- - (بطور مشروح و با اضافات) بحار ۱۵/ ۲۷ ب ۱ و ۵۴/ ۱۹۸ ح ۱۴۵؛ الانوار/ ۵.

۴- - دُرّ شاهوار: مروارید بی همتا. لغت نامه.

۵- - بحار ۱۵/ ۲۶۱ ب ۳ ضمن ح ۱۲؛ امالی صدوق/ ۶۰۱ س ۸۸ ضمن ح ۱؛ روضهالواعظین ۱/ ۶۷.

۶- - الفضائل/ ص ۱۲ به بعد.

پیغمبران، پس عبدالمطّلب با عبداللَّه روانه مدینه شدند، و پانزده روز گذشت، عبداللَّه به رحمت الهی واصل شد و سقف خانه شکافته شد، هاتفی آواز داد که: مُرد آنکه در صلب او بود خاتم پیغمبران، و کیست که نخواهد مُرد؟ پس چون دو ماه از انعقاد نطفه شریفه آن حضرت گذشت، حقّ تعالی امر کدر ملکی را که ندا کرد در آسمانها و زمین که:

صلوات بفرستید بر محمّد صلی الله علیه و آله و آل او، و استغفار کنید برای امّت او؛ چون سه ماه گذشت ابوقحافه از شام برمی گشت، چون نزدیک مکّه رسید، ناقه او سرش را بر زمین گذاشت و سجده کرد، پس ابوقحافه چوبی بر سر او زد، و چون بر سر او زد و چون سر برنداشت گفت: مثل تو ناقه ای ندیده بودم، ناگاه هاتفی ندا کرد که: ای ابوقحافه، مزن حیوانی را که اطاعت تو نمی کند، مگر نمی بینی که کوهها و دریاها و درختان، و هر مخلوقی بغیر از آدمیان، سجده کرده اند برای پروردگار خود، به شکر آنکه سه ماه گذشته است بر پیغمبری در شکم مادر؟ و بزودی او را خواهی دید، وای بر بت پرستان از شمشیر او و از شمشیر اصحاب او. پس چون چهار ماه گذشت، زاهدی بود در راه طایف که او را حبیب می گفتند، از صومعه خود روانه مکّه شد که یکی از دوستان خود را ببیند، در اثنای راه به طفلی رسید که به سجده افتاده بود و هر چند او را برمی داشتند باز به سجده می رفت، پس حبیب او را برداشت و صدای هاتفی را شنید که: دست از او بردار که سجده شکر پروردگار می کند که بر پیغمبر پسندیده برگزیده چهار ماه گذشت. و چون پنج ماه گذشت و حبیب به صومعه خود برگشت صومعه خود را دید که در حرکت است و قرار نمی گیرد، و بر محراب او و محاریب جمیع ارباب صوامع نوشته بود که: ای اهل بیع و صوامع، ایمان آورید به خدا و رسول او محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم، که نزدیک شد آمدن او، پس خوشا حال کسی که به او ایمان آورد، و وای بر کسی که او را انکار کند.

پس حبیب گفت: قبول کردم و ایمان آوردم، و انکار او نمی کنم. و چون شش ماه گذشت، اهل مدینه و اهل یمن رفتند بسوی عیدگاه خود، و رسم ایشان آن بود که در هر سال چند مرتبه می رفتند نزد درخت عظیمی که آن را ذات انواط می گفتند، و می خوردند و می آشامیدند و شادی می کردند و آن درخت را می پرستیدند؛ پس چون نزد آن درخت جمع شدند، صدای عظیمی از آن درخت شنیدند که: ای اهل یمن و اهل یمامه و بت پرستان! جاءَ الحقُّ وَ زهقَ الباطلُ إنَّ الباطلَ کانَ زَهوقاً، ای گروه اهل باطل، رسید

به شـما وقت هلاک و تلف! پس بترسیدند و بسرعت به خانه های خود برگردیدند. و چون هفت ماه گذشت سواد بن قارب به خـدمت عبـدالمطّلب آمـد و گفت: دی شب میان خواب و بیـداری دیدم که درهای آسـمان گشوده شد و ملائکه فرود آمدند بسوی زمین و گفتند: زینت کنید زمین را که نزدیک شد آمدن محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم، پسرزاده عبدالمطّلب، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بسـوی کـافّه خلق، صـاحب شمشـیر و قـاطع و تیر نافـذ. پس من گفتم که کیست آن؟ گفتنـد: محمّد (صـلی الله علیه و آله) بن عبـداللَّه بن عبـدالمطّلب بن هاشم بن عبـدمناف. عبـدالمطّلب گفت که: این خواب را پنهان کن. پس چون هشت ماه گـذشت، در دریای اعظم ماهی هست که او را طینوسا (۱) ۱۵۱۹ می گویند، راست شد و بر دم خود ایسـتاد و دریا را به موج آورد، پس ملکی او را صـدا زد که: قرار گیر ای ماهی که دریاها را به شور آوردی. آن ماهی به سـخن آمـد و گفت: پروردگار من روزی که مرا خلق کرد گفت: هرگاه محمّد (صلی الله علیه و آله) بن عبداللَّه را خلق کنم، برای او و امّت او دعا کن، و اکنون شنیدم که بعضی ملائکه، بعضی بعضی را بشارت می دادند، پس به این سبب به حرکت آمدم. پس ملک او را نـدا کرد که: قرار گیر و دعا کن. و چون نُه ماه گـذشت، حقّ تعالی به ملائکه هر آسـمان وحی نمود که: فرو روید بسوی زمین؛ پس ده هزار ملک نازل شدند و به دست هر ملک قندیلی از نور بود که روشنی می داد بی روغن، و بر هر قندیلی نوشته بود «لا إلهَ إلّااللَّه محمّد رسول اللَّه»، و بر دور کعبه معظّمه ایسـتادند و می گفتند: این نور محمّد صلی الله علیه و آله است؛ و در همه این احوال عبـدالمطّلب مطّلع می شـد و امر به کتمـان می نمود، و در تمـام آن ماه کواکب آسـمان در اضـطراب بودنـد و شُهُب (۲) ۱۵۲۰ از آسـمان می ریخت؛ پس چـون نه مـاه تمـام شـد، آمنه به مـادر خود بره گفت: ای مـادر، می خواهم داخل حجره شوم و بر مصـیبت شوهر خود قـدری بگریم و آبی بر آتش جان سوز خود بریزم، می خواهم کسـی به نزد من نیایـد. بره گفت: ای دختر، بر چنین شوهری گریستن رواست، و منع کردن از نوحه در چنین مصیبتی عین جفا است. پس

۱- – عبارت متن «طنبوسا». م.

۲- – شُهُب: جمع شِهاب. لغت نامه.

آمنه داخل حجره شد و شمعی افروخت و به شعله های آه جانکاه سقفِ خانه را سوخت، ناگاه او را در این حال درد زاییدن گرفت، و برجست که در را بگشاید، هرچند جهد کرد در گشوده نشد، پس برگشت و نشست و از تنهایی وحشت عظیم بر او مستولی شد، ناگاه دید که سقف خانه شکافته شد و چهار حوریّه فرود آمدند که حجره از نور روی ایشان روشن شد، و به آمنه گفتند: مترس بر تو باکی نیست، ما آمده ایم که تو را خدمت کنیم، و از تنهایی دلگیر مباش. و آن حوریان، یکی در جانب راست او نشست و یکی در جانب چپ و سیّم در پیش او، چهارم در پشت سر؛ پس آمنه مدهوش شد و چون به هوش آمد دید که حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در زیر دامانش به سجده در آمده و پیشانی نورانی بر زمین نهاده و انگشتهای شهادت را برداشته لا إله إلّااللَّه می گوید.

علامات تولّد آن حضرت:

اوّل، آمنه گوید که چون آن حضرت متولّد شد، نوری از جمال دل آرایش بلند و ساطع شد که سقف را شکافته عالم را روشن ساخت، و از آن نور، آمنه خاتون هر قصر مَنیع (۱) ۱۵۲۱ که در حرم و اطراف عالم بود، همه را مشاهده نمود، حتّی قصرهای فارس و یمن و شام را ملاحظه نمود؛ پس آمنه گوید که در میان آن روشنی صدایی شنیدم که قائلی می گفت که: زاییدی بهترین مردم را، پس او را محمّد نام کن.

دوّم، جبرئیل و میکائیل از آسمان فرود آمدند و بصورت دو جوان داخل حجره آمنه شدند، جبرئیل طشتی از طلا و میکائیل ابریقی (۲) ۱۵۲۲ از عقیق در دست داشتند، و جبرئیل آن حضرت را در دست گرفت، میکائیل آب ریخت تا آن جناب را غسل دادند، پس جبرئیل گفت: ای آمنه، ما او را برای تطهیر از نجاست غسل نمی دهیم، او طاهر و مطهّر است، بلکه برای زیادتی نور و صفا او را غسل دادیم. پس آن حضرت را به عطرهای بهشت معطّر ساختند.

۱- – مَنیع: استوار. لغت نامه.

۲- – ابریق: مُعرّب آبری یا آبریز، کوزه آب، آوند چرمین لوله دار که بدان وضو سازند. لغت نامه.

سیُّم، در آن حال صداهای بسیار و اصوات مختلفه از در حجره مقدّسه بلندش د، و جبرئیل گفت که: ملائکه هفت آسمان آمده اند که بر پیغمبر آخرالزّمان سلام کنند. پس آن حجره به قدرت خلّاق عالم وسیع شد و فوج فوج (۱) ۱۵۲۳ ملائکه داخل می شدند و می گفتند: السّلامُ علیکَ یا محمّدُ السّلامُ علیکَ یا محمودُ السّلامُ علیکَ یا أحمدُ السّلامُ علیکَ یا حامدُ.

چهارم، چون ثلث شب گذشت، حقّ تعالی جبرئیل را امر فرمود که چهار علَم از بهشت به زمین آورد، و علَم سبز را بر کوه قاف نصب کرد، و بر آن علم به خطّ سفیدی دو سطر نوشته بود «لا إلهَ إلّااللَّه محمّدٌ رسولُ اللَّه»؛ و علَم دوّم را بر کوه ابوقبیس نصب کرد و آن علَم دو شقّه داشت، بر یک شقّه نوشته بود «لا إلهَ إلّااللَّه»، و بر شقّه دیگر نقش کرده بودند «لا دینَ إلّادینُ محمّدٍ بنِ عبداللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم»؛ و علَم سیُّم را بر بام کعبه زد و بر آن نوشته بودند «طوبی لِمَن آمَنَ بِاللَّهِ وَ بِمحمّدٍ صلی الله علیه و آله و الویلُ لِمَن کفَرَ بِهِ وَ ردَّ علیهِ حرفاً معاً یَأتی بهِ مِن عندِ ربِّهِ»؛ و علَم چهارم را بر بیت المقدّس زد، و بر آن نوشته بودند «لا غالبَ إلّااللَّه وَ النّصرُ للَّهِ وَ لُمحمّدٍ».

پنجم، ملکی بر کوه ابوقبیس ندا کرد که: ای اهل مکّه، ایمان آورید به خدا و بر پیغمبر او، و ایمان آورید به نوری که فرستاده ایم.

ششم، حقّ تعالی ابری فرستاد بر بالای کعبه که زغفران و مشک و عنبر نثار کرد.

هفتم، جبرئیل قندیل سرخی آورد و در کعبه آویخت که بی روغن روشنی می داد.

هشتم، صدایی از کعبه شندیه شد که: ای آل قریش، آمد بسوی شما بشارت دهنده به ثوابها و ترساننده از عذابها، و با او است عزّت ابد و سودمندی بزرگ، و او است خاتم پیغمبران.

نهم، برقی جستن کرد؛ هر خانه ای که خداوند عالم می دانست که در عالم از او مؤمن پیدا خواهد شد روشن گردید.

۱- - فَوْج فَوْج: گروه گروه. لغت نامه.

دهم، هر بت که در مشرق و مغرب عالم بود بر رو درافتادند.

یازدهم، بتکده ها به تزلزل درآمدند.

دوازدهم، در زمین هیچ رونده و پرنده نماند که بر ولادت آن حضرت مطّلع نشود.

سیزدهم، ابلیس لعین به هفت آسمان بالا۔ می رفت و گوش می داد و اخبار سماویّه (۱) ۱۵۲۴ را می شنید، پس چون عیسی علیه السلام متولّد شد او را از سه آسمان منع کردند، و او تا چهار آسمان بالا می رفت، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولّد شد، او را از تمامی آسمانها منع کردند، و شیاطین را به تیرهای شهاب (۲) ۱۵۲۵ از ابواب سماوات راندند، پس قریش گفتند که:

می باید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که می شنیدیم اهل کتاب ذکر می کردند.

چهاردهم، طاق کسری، که در عالم طاق بالاتر از او نبود، از هم شکافته و چهارده کنگره او خراب شد.

پانزدهم، دریاچه ساوه که آن را می پرستیدند فرو رفت و خشک شد (و همان است که نمک شده است نزدیک کاشان).

شانزدهم، وادی سماوه (۳) ۱۵۲۶، که سالها بود کسی آب در آن ندیده بود، آب در آن جاری شد.

هفدهم، آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود، در آن شب خاموش شد.

هجدهم، داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب دید که: شترِ صعبی چند، اسبان عربی را می کشیدند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند (یعنی در بلاد عجم منتشر شدند).

نوزدهم، نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید، و پرواز کرد تا به مشرق رسید.

۱- - سَماوِیَّه: مؤنّث سماویّ، آسمانی. مصح.

۲- - تیر شِهاب: شعله ای مانند تیر که شب در آسمان دیده می شود و آن بصورت گلوله ای مشتعل بسرعت ازسویی بسویی می رود. لغت نامه.

۳- - وادی سَماوَه: بادیه ای است بین کوفه و شام که شب تولّد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناگهان پر از آب گردید. لغت نامه.

بیستم، تختهای سلاطین همه سرنگون شدند.

بیست یکم، جمیع پادشاهان عالم در آن روز (به روایت دیگر تا سه روز) همه لال بودند و سخن نمی توانستند گفت.

بیست دوّم، علم کاهنان برطرف، و سحر ساحران باطل شد، و هر کاهنی که بود همزادی داشت که خبرها به او می گفت، میان ایشان جدایی افتاد.

بیست سیّم، شیطان را همان روز به زنجیرها بستند و چهل روز او را در قلعه ای محبوس ساختند و تخت او را چهل روز در آب غرق کردند.

بیست چهارم، در آن شب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ، و هفتاد هزار از مرواریدِتر بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند.

بیست پنجم، تمامی بهشت را زینت کردند و ندا کردند که: شاد شو و بر خود ببال که پیغمبر دوستان تو متولّد گردید؛ پس بهشت خندید و تا قیامت خندان است.

بیست هفتم، یکی از ماهیان دریا که او را طموسا می گویند، و سیّد و بزرگ ماهیان است، برای شادی بر ولادت آن حضرت بحرکت آمد، و اگر حقّ تعالی او را ساکن نمی گردانید هر آینه زمین را بر می گردانید.

بیست هشتم، در آن روز هیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت ندهد، و همه صدا به لا إلهَ إلّااللّه بلند کردند، و تمامی کوهها خاضع شدند نزد کوه ابوقبیس برای کرامت آن حضرت.

بیست نهم، تمامی اشجار تسبیح و تقدیس خداوند عالم کردند با شاخه ها و میوه ها به شادی ولادت آن حضرت.

سی ام، روح جناب آدم علیه السلام را بشارت ولادت آن حضرت دادند، پس هفتاد برابر حسن او مضاعف گردید، و در آن وقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت.

سی و یکم، حوض کوثر در بهشت به اضطراب آمد و هفتاد هزار قصر از درّ و یاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آن حضرت.

سی و دوّم، هر کتب سماویّه (۱) ۱۵۲۷ که در عالم بود، در زیر نام مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آنها به لسانهای مختلف بود، قطره خونی ظاهر شد (و این اشاره است به جهاد آن حضرت).

سی و سیُّم، در تمام عالم، هر صومعه و دیر بود، در او نوشته شد که: بدانید که پیغمبر آخر الزّمان از مادر متولّد شد.

سی و چهارم، خیمه از دیبای سفید از بهشت اورده، بعد از تولّد بالای سر آن حضرت زدند که در او نوشته شده بود «بِسمِ اللَّهِ الرّحمنِ الرّحیم یا أَیُّهَا النّبیُّ إنّا أرسَلناکَ شاهِداً وَ مُبشِّراً وَ نَذیراً وَ داعِیاً إلَی اللَّهِ بِإذنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً»؛ و این قبّه (۲) ۱۵۲۸ تا چهل روز در بالای سر آن صاحب معراج بود، پس شخصی دست چرب بر آن مالید، به آن سبب به آسمان بالا رفت، و اگر چنین نمی کردند تا روز قیامت می ماند.

سی و پنجم، در آن شب، نازل شد چند حوریّه که از ایشان بوی مشک و عنبر می آمد، و جامه های ملوّن بهشت در بر داشتند، آمنه گوید که با من سخن می گفتند و سخنانی می شنیدم که به سخن آدمیان شبیه نبود، و در دستهای ایشان کاسه ها بود از بلور سفید و شربتهای بهشت در آن کاسه ها بود، پس گفتند: بخور ای آمنه از این شربتها و بشارت باد تو را به بهترین گذشتگان و آیندگان، محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله.

سی و ششم، جمیع عالم در آن شب روشن شد، و هر سنگ و کلوخ در آن شب خندیدند، و آن چه در آسمانها و زمینها بود تسبیح خدا گفتند.

سی و هفتم، چون همان روز شام شد، این ندا از آسمان رسید که: ی جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاًی (۳) ۱۵۲۹.

سی و هشتم، هاتفی ندا کرد که: ای آمنه، زاییدی سیّد امّت را، پس بگو از برای

۱- - سَماوِیَّه: مؤنّث سماویّ، آسمانی. م.

۲- - قُبَّه: قبه، بنای گرد برآورده چون گنبد. لغت نامه.

۳- - اسراء/ ۸۱.

تعویذ او:

أعیذُهُ بِالواحِدِمِنْ شَرِّ کُلِّ حاسِدٍ

وَ کُلِّ خَلقٍ مارِدٍیَأخُذُ بِالمَراصِدِ

فی طُرُقِ المَوارِدِمِنْ قائِمٍ وَ قاعِدٍ

سی و نهم، عبـدالمطّلب در شب ولادت آن جناب نزدیک کعبه خوابیـده بود، ناگاه دید که خانه کعبه با همه ارکانش از زمین کنـده شـد و به جانب مقام ابراهیم علیه السـلام به سـجده افتاد، پس خانه کعبه راست شـد و گـفت: اللَّهُ أکبَر، پروردگار محمّد مصـطفی صـلی الله علیـه و آله و پروردگـار من الحـال مرا پـاک گردانیـد از انجـاسِ (۱) ۱۵۳۰ مشـرکان و ارجـاسِ (۲) ۱۵۳۱ کافران؛ پس بُتها لرزیدند و بر رو افتادند. عبدالمطّلب گوید: ناگاه دیدم که مرغان همه بسوی کعبه مشرف شدند و ابری سفید دیـدم که در برابر حجره آمنه ایستاده است، پس عبدالمطّلب گفت که به خانه آمنه دویدم و گفتم: آیا من در خوابم یا بیدار؟ گفت: بیداری. گفتم:

نوری که در پیشـانی تو بود چه شـد؟ گفت: بـا آن فرزنـد است که از من جـدا شـده، و مرغی چنـد او را از من گرفته انـد و به دست من نمی گذارنـد، و این ابر برای ولادت او بر من سایه افکنـده است. گفتم: بیاور فرزنـد مرا تا ببینم. گفت: تا سه روز تو را نخواهند گذاشت که بینی. پس من شمشیر خود را کشیدم و گفتم: فرزند مرا بیرون آور. گفت: در حجره است، تو دانی و او. چون رفتم که داخل حجره شوم، مردی آمـد و گفت: برگرد که احـدی از اولاـد آدم او را نمی بینـد تـا همه ملائکه او را زیارت نکنند. پس بر خود لرزیدم، برگشتم.

چهلم، عبـدالمطّلب روز دوّم آن حضـرت را برداشت و بسوی کعبه آورد، چون داخل کعبه شـد آن حضـرت گفت: بِسمِ اللَّهِ وَ بِاللَّه، پس کعبه به قدرت الهی به سخن آمد، گفت:

السّلامُ علیکَ یا محمّـدُ وَ رَحمهُ اللَّهِ وَ برَکاتُهُ، و صدای هاتفی آمد که: ی جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاًی (۳) ۱۵۳۲ (۴) ۱۵۳۳.

۱- – انْجاس: جمع نجس، پلیدیها. لغت نامه.

۲- – ارْجاس: جمع رجس، پلیدیها، گناهها. لغت نامه.

۳- – اسراء/ ۸۱.

۴- – همچنانکه در ابتـدای این بخش نیز اشاره شد، ماجراهای مربوط به هنگام ولادت باسـعادت آن حضـرت صـلی الله علیه و آله، بطور مشروح در (الفضائل/ ص ۱۲ به بعد) نقل شده است؛ همچنین در: بحار ۱۵/ ۲۸۱ ب ۳ ح ۲۷.

تکمیل: مدّت اقامت آن بزرگوار در دنیا شصت و سه سال کشیده؛ چهل سال قبل از بعثت و سیزده سال بعد از بعثت در مکّه و ده سال در مـدینه منوّره؛ و در آن بقعه طیّبه دار بقا را اختیار فرموده و در خانه خود مـدفون گردیـد که مزار پاک و مرقـد منوّر آن حضـرت، الآن در جانب شـرقی مسـجد می باشد. شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده که: چون خواستند که عمارت روضه آن حضـرت را بسازند، نزدیک سر آن حضرت و نزدیک پای او مشکی ظاهر شد که به آن خوشبویی مشک ندیده بودند (۱) ۱۵۳۴.

و در شان و شـرف و ارتباط آن جناب با مبدء فیّاض جلّ و علی اینقدر کفایت می کند، چنانچه شـنیدی، که: قبل از حضور در عالم شهود، که عالم تکلیف می باشد، از اوّل ایجاد مشغول عبادت و بندگی حضرت اقدس الهی بود، و بعد از انقلاب صورت عنصـریّه به عـالم دیگر، که موت تعبیر شـده، و قطع تعلّقـات از تمـام مکلّفین می شود، باز مشـغول عبادت و اطاعت پروردگار هست؛ چنانچه از احادیث معتبره بسیار مستفاد می شود.

منقول است که در هر شب جمعه روح مقدّس حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و ارواح مطهّره ائمّه علیهم السلام و روح پر فتوح امـام زمـان را رخصت می دهنـد که به سـماوات عروج نماینـد تا به عرش اعظم الهی می رسـند (۲) ۱۵۳۵، و بر دور آن هفت شـوط طـواف می کننـد، و نزد هر قـائمه ای (۳) ۱۵۳۶ از قَـوائِم (۴) ۱۵۳۷ عرش دو رکعت نمـاز می کننـد، پس بسـوی بدنهای شریف خود بر می گردند با سرور فراوان و علوم بی پایان (۵) ۱۵۳۸.

به سـند معتبر منقول است که جعفر بن مثنّی، خطیب مدینه گوید که: در مدینه بودم که سقف مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله خراب شد از موضـعی که نزدیک قبر شـریف آن حضـرت بود، و بنّایان و کارکنان بالا می رفتند و فرود می آمدند، پس اسماعیل بن عمّار را گفتم که

۱- – در کتاب امالی شـیخ طوسـی (الامالی/ ۳۱۷ س ۱۱ ح ۶۴۳- ۹۰) این مطلب در خصوص قبر مطهّر حضـرت ابی عبـدالله الحسین علیه السلام نقل شده است. م.

۲- – عبارت متن «می رسد». م.

۳- – قائِمَه: ستون، پایه. لغت نامه.

۴- – قَوائِم: جمع قائِمَه. لغت نامه.

۵- – کافی ۱/ ۲۵۳ ح ۱؛ بحار ۱۷/ ۱۵۱ ب ۱۷ ح ۵۳ و ۲۶/ ۸۹ ب ۳ ح ۸؛ بصائر الدرجات/ ۱۳۱ ب ۸ ح ۴.

از حضرت صادق علیه السلام سؤال کند که آیا می توانیم بالا رفت که بر قبر مقدّس آن حضرت مُشرِف (۱) ۱۵۳۹ شویم و نظر کنیم؟ روز دیگر اسماعیل برای ما خبر آورد: حضرت فرمود که من دوست نمی دارم برای احدی که بر قبر آن حضرت مُشرِف (۲) ۱۵۴۰ شود، و ایمن نیستم که ببیند (۳) ۱۵۴۱ چیزی که دیده اش نابینا شود به سبب آن، یا آنکه بیند که با بعضی از زنان طاهره خود نشسته است و صحبت می دارد (۴) ۱۵۴۲.

الفصلُ الأربعون در احوال جناب فاطمه علیها السلام

چنانچه در خلقت نور مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور شد که خلقت آن نور قبل از خلقت سماوات و ارضین بوده، هکذا خلق شده نور جناب فاطمه علیها السلام قبل از خلقت عالم؛ چنانچه مروی است که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی جبرئیل به منزل فاطمه علیها السلام آمده با او صحبت می داشت و در اثنای صحبت به جبرئیل یا عمّ خطاب می کرد، و در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، جبرئیل عرض کرد: یا رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله)، فاطمه به من خطاب یا عمّ می کند، چگونه می شود این، و حال آنکه ما معاشر ملائکه از نور خلق شده ایم و شما طایفه بشر از خاک خلق شده اید؟ حضرت فرمود که فاطمه علیها السلام راست گفته، یا جبرئیل، ما هم از نور خلق شده ایم، آیا می شناسی آن نور را هر گاه ببینی؟ گفت: بلی.

پس حضرت سیّد الانبیا صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را حاضر نمود، چون امیر علیه السلام داخل خانه شد، حضرت فرمود: نزدیک من بیا یا علی (علیه السلام)، حضرت امیر علیه السلام نزد آن حضرت رفت، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله جَبینِ (۵) ۱۵۴۳ مبارک خود را بگذاشت به جبین حضرت امیر علیه السلام و

۱- – مُشْرِف: از بالا به زیر نگرنده. لغت نامه. (عبارت متن «مشرّف». م.)

۲- – مُشْرِف: از بالا به زیر نگرنده. لغت نامه؛ (عبارت متن «مشرّف». م.)

۳- – عبارت متن «به بینی». م.

۴- – کافی ۱/ ۴۵۲ ح ۱؛ وسایل ۱۴/ ۳۷۳ ب ۲۱ ح ۱۹۴۱۷؛ بحار ۲۲/ ۵۵۲ ب ۳ ح ۱۱.

۵- – جَبین: پیشانی. لغت نامه.

سایید، پس نوری ساطع شد که هیچ دیده را طاقت نداشت، حضرت فرمود: یا جبرئیل (علیه السلام)، آیا می شناسی این نور را؟ گفت: بلی، این نوری است که ما این را دیده ایم در قوائم عرش. فرمود: یا جبرئیل، از این سبب فاطمه تو را یا عمّ گفت.

پس نور خاتونِ قیامت، همواره مثل نور پدرش جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول تقدیس و تمجید الهی بود تا آنکه آن نور را خلّاق احدیّت سپرد به درختی از درختهای بهشت؛ به سندهای معتبر مرویست که همان درخت، شجره طوبی بود ولکن در انتقال آن نور به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دو روایت به نظر رسیده:

اوّل آنکه همان میوه رطب بود، چون آن حضرت به معراج رفت در همان شب داخل بهشت شد، خداوند عالم الهام فرموده حضرت آن میوه را از آن درخت چید و تناول فرمود، پس همان نور در صلب آن جناب قرار گرفت و همان شب از صلب اطهرش به رحم مطهّر خدیجه بنت خویلد منتقل شد (۱) ۱۵۴۴.

دوّم: به سند معتبر دیگر منقول است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

معاشر النّاس (۲) ۱۵۴۵، آیا می دانید که فاطمه علیها السلام از چه چیز خلق شده؟ گفتند: خداوند عالم و رسول او اعلم است. فرمود: فاطمه علیها السلام خلق شده حوراء انسیّه (۳) ۱۵۴۶، نه انسیّه. بعد فرمود که: خلق شده از عرق جبرئیل و از زَغَبِ (۴) ۱۵۴۷ او (یعنی از مویهای نازک پر جبرئیل علیه السلام که رنگش زرد باشد). اصحاب گفتند: یا رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله)، دشوار شد بر ما فهم این فرمایش! می فرمایی حوراء انسیّه لا انسیّه، بعد می فرمایی از زغب او! فرمود:

می فهمانم شما را، هدیه فرستاد به من خدای من سیبی از بهشت که او را جبرئیل به

۱- – بحار ۸/ ۱۹۰ ب ۲۳ ح ۱۶۵ و ۳۷/ ۸۱ ب ۵۰؛ تفسیرفرات/ ۷۵ ح ۷۵- ۴۹؛ کشف الغمّه ۱/ ۴۵۹.

۲- – مَعاشِرِ النّاس: گروه مردم. م.

۳- – کنایه از انسانی بهشتی (و آسمانی) است. م.

۴- – زَغَب: موی ریزه زرد. لغت نامه.

سینه خود چسبانیده بود، پس جبرئیل عرق کرد و سیب هم عرق نمود و عرق هر دو به هم مخلوط و چیز واحد شد، بعد گفت: السّلامُ علیکَ یا رسولَ اللَّهِ وَ رحمهُ اللَّهِ وَ برَکاتُهُ.

گفتم: وَ علَیکَ السّلامُ یا جبرَئیلُ. پس گفت: بدرستی که خلّاق احدیّت هدیه فرستاده بسوی تو این سیب را از بهشت، پس من آن سیب را بوسیدم و به چشم خود گذاشتم و به سینه خود چسبانیدم، بعد گفت: یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، بخور آن را. گفتم: یا حبیبی یا جبرئیل، هدیه خدای من خورده می شود؟ گفت: بلی، مأمور به خوردن هستی. پس من او را دو پاره کردم، پس نوری از وی ساطع دیدم که از آن ترسان شدم، جبرئیل گفت: بخور، بدرستی که این نور منصوره فاطمه علیها السلام است. گفتم: یا جبرئیل، کیست منصوره؟ گفت:

دختری که می آید از صلب تو، و او در آسمان منصوره و در زمین فاطمه است. پس گفتم: یا جبرئیل، چرا در آسمان منصوره و در زمین فاطمه نامیده شده؟ جبرئیل گفت:

او را در زمین فاطمه می گویند بجهت اینکه قطع کرده است از آتش جهنّم، و دشمنان خود را از محبّت خود بریده است، و در آسمان او را منصوره می نامند برای آنکه محبّان خود را نصرت و یاری می کند، چنانچه حقّ تعالی می فرماید: ی وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ ی (۱) ۱۵۴۸ (۲) ۱۵۴۹.

بیان خلق شدن فاطمه علیها السلام از زغب جبرئیل:

از قراری که بعضی از معتبرین علما فرموده اند، یا بجهت این است که همان سیب را جبرئیل علیه السلام میان زغب خود گذاشته و عرق کرده بود، یا اینکه چسبیده به آن، بعضی از زغب جبرئیل علیه السلام، که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را خورد.

فِی الحدیث: همینکه خدیجه کبری رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای خود اختیار نمود، تمامی زنان اهل مکّه از وی اعراض نمودند، به خدیجه سلام نمی دادند و نزد او تردّد نمی کردند، و نمی گذاشتند که زنی داخل خانه او شود و نزد او رود؛ پس برای خدیجه از تنهایی وحشت حاصل شد، چون به جناب فاطمه علیها السلام حامله شد فاطمه علیها السلام در بطن مادر با او صحبت می کرد و تسلّی می داد، و خدیجه این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله مخفی می داشت، پس روزی آن حضرت داخل شده، صحبت خدیجه با فاطمه علیهما السلام را شنید، فرمود: یا خدیجه، با که صحبت می کنی؟ گفت: بچّه ای که در بطن من است با من

۱- - روم/ ۴- ۵.

۲- - (بدون قسمتهای مربوط به زغب و عرق جبرئیل) بحار ۴۳/ ۴ ب ۱ ح ۳؛ معانی الاخبار/ ۳۹۶ ح ۵۳.

صحبت می کنـد و مونس من می شود. فرمود: یا خـدیجه، این است جبرئیل بر من خبر می دهـد و بشارت می دهد به اینکه او دختر است، و آن است نسل پاک و مبارک، و بـدرستی که خلّاق عالم نسل مرا از آن قرار می دهـد، و بزودی قرار می دهد از نسل او ائمّه علیهم السلام، که آنها را خلیفه خود می گرداند در روی زمین بعد از انقضای وحی. پس خدیجه با این حالت بود تا اینکه ولادت خاتونِ قیامت نزدیک شـد، پس سـفارش داد به زنان قریش و بنی هاشم که بیاینـد و مباشـر شونـد به کاری که زنهـا از زنها مباشـر آن می شونـد، پس جواب فرسـتادند که: تو بر ما گناه کردی و قول ما را قبول نکرده تزویـج نمودی محمّد صلی الله علیه و آله یتیم ابوطـالب را، در حـالتی که فقیر و بی چیز بود، پس ما نمی آییم و مباشـر امر تو نمی شویم. خـدیجه از جواب اینهـا محزون شـد، ناگـاه داخـل شـد چهـار زن بلنـد قـامت و خوش روی، که گویـا آنها از زنان بنی هاشم بودنـد، پس خـدیجه را از دیـدن آنهـا وحشتی عـارض شـد، یکی از آنهـا گفت که: محزون مباش یا خـدیجه، بـدرستی که ما فرسـتادگان پروردگـار تـو هسـتیم بسـوی تو، و مـا خواهرهـای تو هسـتیم، و من سـاره هسـتم و این آسـیه بنت مزاحم، که رفیق تو است در بهشـت، و ایـن مریم بنت عمران، و این دیگری کلثـوم خـواهر عمران (۱) ۱۵۵۰؛ ما را خلّاق عالم بسوی تو فرسـتاده که مباشـر شویم از تو اموری را که زنهـا از زنهـا مباشـر آن می شونـد. پس یکی از آنهـا در جـانب راست خـدیجه نشـست و دیگری در جانب چپ و سیُّمی در مقابلش و چهارمی در پشت؛ پس جناب فاطمه علیها السلام به قدوم شریف جمیع عالم را منوّر فرمود، بنحوی که از آن نور روشن شـد تمامی خانه های مکّه، و نمانـد در شـرق و غرب زمین و موضـعی، مگر اینکه به این نور منوّر گردیـد، و داخـل شـد ده نفر از حورالعین که بـا هر یکی از آنها بود طشتی و ابریقی از بهشت، و ابریقها پر بود از آب کوثر، و ابریق را زنی که در مقابل خدیجه نشسته بود به دست گرفت، با وجود اینکه آن خاتونِ معظّمه، طاهره و مطهّره متولّد شده بود، غسل داد او را با آب کوثر، و درآورد دو پارچه سفید که از آنها بوی مشک می آمد، پس به یکی از

۱- - در منابع مورد استفاده، فرد چهارم، «صفراء بنت شعیب» نقل شده است. م.

آنها فاطمه علیها السلام را پیچیده و دیگری را بر سرش انداخت، و با او شروع به تکلّم نمود، پس جناب فاطمه علیها السلام را پیچیده و دیگری را بر سرش انداخت و با او شروع به تکلّم نمود، پس جناب فاطمه علیها السلام گفت: أشهدُ أن لا إلهَ إلّااللَّهُ وَ أنَّ أبی رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سیّد الأنبیاء؛ بعد سلام داد به همان زنها، و هر یک را به اسم خود خواند، پس آن زنها نزدیک وی آمده بر روی او می خندیدند، و حورالعین به همدیگر بشارت می دادند؛ هکذا بشارت به یکدیگر می دادند اهل سماوات به ولادت فاطمه علیها السلام؛ و ظاهر شد در آسمان روشنایی درخشنده که ندیده بود آن را ملائکه قبل از آن، و آن زمان گفتند که: یا خدیجه، بگیر این طفل را در حالتی که طاهره و مطهّره و زکیّه و مبارکه است، و مبارک گرداند خدا این را و نسل این را. پس گرفت او را خدیجه در حالتی که شاد و خرّم بود، پس مشغول شد به شیردادن؛ و این قضیّه مبارکه اتّفاق افتاد در سال ششم بعثت در بیستم جمادی الاخری، در خانه خود خدیجه علیها السلام (۱) ۱۵۵۱.

در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: دختر من فاطمه علیها السلام سیّده نساء عالمین است از اوّلین و آخرین، و پاره بدن من است و روشنی چشم و میوه قلب من است، و او روح من است، و آن حوریّه انسیّه است از من؛ می ایستد در محراب خود بجهت عبادت نزد پروردگار عالم، درخشنده می گردد نور آن بر ملائکه آسمان چنانچه درخشنده می شود نور کواکب بر اهل زمین، و می فرماید خلّاق عالم بر ملائکه خود که ای ملائکه من، تماشا کنید بر کنیز من فاطمه که سیّده کنیزهای من است، که ایستاده نزد من برای عبادت در حالتی که از خوف من بندهایِ بدنش در حرکت است، و به تحقیق که اقبال نموده (۲) ۱۵۵۲ به قلب خود به عبادت من، شاهد می گیرم شما را بر اینکه به تحقیق امن دادم محبّان او را از آتش جهنّم (۳) ۱۵۵۳.

۱- - (با اضافات) بحار ۱۶/ ۸۰ ب ۵ و ۴۳/ ۲ ب ۱ ح ۱؛ امالی صدوق/ ۵۹۳ س ۸۷ ح ۱؛ الخرائج ۲/ ۵۲۴؛ دلائل الامامه/ ۸؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۴۳؛ العددالقویّه/ ۲۲۲؛ المناقب ۳/ ۳۴۰.

۲- - اقْبال کردن: روی آوردن، متوجه شدن. لغت نامه.

۳- - بحار ۲۸/ ۳۷ ب ۲ ح ۱ و ۴۳/ ۱۷۲ ب ۷ ح ۱۳؛ ارشادالقلوب ۲/ ۲۹۵؛ امالی صدوق/ ۱۱۲ س ۲۴ ح ۲؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۱۹۷؛ الفضائل/ ۸.

و أیضاً رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«فاطِمهُ سَیِّدَهُ نِساءِ العالَمینَ مِنَ الأوَّلینَ وَ الآخِرینَ»،

و بدرستی که فاطمه علیها السلام هر آینه در محراب عبادت می ایستد، پس سلام می کند بر او هفتاد هزار ملک از مقرّبین، و ندا می کنند او را ملائکه به آن چیزی که ندا می کردند با آن مریم را، پس می گویند: یا فاطِمهُ: ی إنَّ اللَّهَ اصْطَفیکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفیکِ عَلی نِساءِ الْعالَمینَ ی (۱) ۱۵۵۴ (۲) ۱۵۵۵.

سلمان فارسی گوید که: جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: هر کس دوست دارد فاطمه را پس او در بهشت با من است، و هر که دشمن دارد در جهنّم است، یا سلمان، محبّت فاطمه منفعت می دهد در صد موقع که آسان ترین آنها مرگ و قبر و میزان و حشر و صراط و محاسبه است، پس هر کسی که دختر من فاطمه علیها السلام از او راضی باشد من از او راضی هستم، و هر که من از او راضی هستم خدا از او راضی است، و هر که فاطمه علیها السلام بر او غضب کند من بر او غضب می کنم، و هر که من بر او غضب کنم خداوند عالم بر او غضب می کند (۳) ۱۵۵۶.

شفاعت: جابر بن عبداللَّه انصاری گوید که حضرت باقر علیه السلام فرمود که: یا جابر، به خدا سوگند که جدّه ام فاطمه علیها السلام در روز قیامت محبّان خود را از صحرای محشر برباید چنانچه مرغ دانه نیکو را از دانه بد جدا می کند، چون محبّان آن مخدّره به در بهشت می رسند حقّ تعالی در دل ایشان می افکند که التفات به عقب می کنند، پس خدا ایشان را ندا می کند که: ای دوستان من، برای چه التفات به عقب می کنید و حال آنکه شفاعت فاطمه دختر حبیب خود را در حقّ شما قبول کردم؟! پس ایشان می گویند: خداوندا می خواهیم که این روز قدر ما نزد تو ظاهر گردد بر اهل محشر. پس حقّ تعالی فرماید که: ای دوستان من، برگردید بسوی محشر و نظر کنید به هر که شما را دوست دارد و برای دوستی فاطمه علیها السلام، و هر که شما را جامه پوشانیده باشد برای محبّت فاطمه علیها السلام، و

۱- – آل عمران/ ۴۲.

۲- – بحار ۴۳/ ۴۸ ب ۳؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۴۹؛ المناقب ۳/ ۳۶۰.

۳- – (با اندکی اضافات) بحار ۲۷/ ۱۱۶ ب ۴ ح ۹۴؛ ارشادالقلوب ۲/ ۲۹۴؛ مئهمنقبه/ ۱۲۶ المنقبه ۶۱.

هر که از شما غیبتی ردّ کرده باشد به محبّت فاطمه علیها السلام، دست ایشان را بگیرید و داخل بهشت کنید (۱) ۱۵۵۷.

فِي الحديث: جناب فاطمه علیها السلام را برای این فاطمه نامیدند که خلّاق عالم او را و دوستان او را از آتش جهنّم بریده است (۲) ۱۵۵۸.

فایده: در علم اعداد برای هر عدد دو کمال است: کمال شعوری و کمال ظهوری؛ پس کمال شعوری بر عدد، حاصل جمع از اعداد است که در تحت آن است از یک تا آن عدد، با حاصل جمع اعدادی که در تحت همان عدد است تا یک؛ و کمال ظهوری تنها همان اوّلی است، یعنی حاصل جمع یک تا این عدد مفروض. پس کمال شعوری برای نُه، مثلًا، هشتاد و یک می باشد، بجهت اینکه وقتی که جمع کردی از یک تا نه، حاصل می شود چهل و پنج عدد، و وقتی که جمع کردی ز هشت (که در تحت نُه واقع شده) تا یک، حاصل می شود سی و شش عدد، مجموع اینها می شود هشتاد و یک، که این را کمال شعوری گویند، و کمال ظهوریِ این، همین چهل و پنج عدد است تنها؛ بتحقیق اتّفاق افتاده وقوع نه در مابین دو کمال خود در اسم فاطمه، و این از خواصّ این اسم شریف است (۳) ۱۵۵۹.

نظر به حدیث صحیح و صریح، بجهت احترام آن مخدّره، حقّ تعالی زنان دنیا را در حال حیات فاطمه علیها السلام به لنگر آسمان و زمین، ولیّ خدا امیرالمؤمنین علیه السلام حرام فرموده بود (۴) ۱۵۶۰.

۱- - (ضمن روایات طولانی) بحار ۸/ ۵۱ ب ۲۱ ح ۵۹ و ۴۳/ ۶۴ ب ۳ ح ۵۷؛ تفسیرفرات/ ۲۹۸ ح ۲۹۸- ۴۰۳.

۲- - بحار ۴۳/ ۱۲ ب ۲ ح ۲ و ۴۳/ ۱۵ ب ۲ ح ۱۲ و ۴۳/ ۱۶ ب ۲ و ۶۵/ ۱۳۳ ب ۱۸؛ ارشادالقلوب ۲/ ۲۳۲ جزء ۲؛ اعلام الوری/ ۱۴۸ ف ۱؛ امالی طوسی/ ۲۹۴ س ۱۱ ح ۵۷۱- ۱۸؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۱۳۱ و ۱۸۴؛ صحیفهالرضا علیه السلام/ ۴۵ ح ۲۱؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۲/ ۴۶ ب ۳۱ ح ۱۷۴؛ کشف الیقین/ ۳۵۲ المبحث ۲۰؛ المناقب ۳/ ۳۳۰.

۳- - توضیح آنکه: به حساب ابجد، جمع حروف فاء و الف (بترتیب ۸۰ و ۱) برابر با ۸۱ است، و جمع حروف میم و هاء (بترتیب ۴۰ و ۵) برابر ۴۵، و حرف طا ۹ می باشد. م.

۴- - التهذیب ۷/ ۴۷۵ ب ۴۱ ح ۱۱۶؛ مستدرک ۲/ ۴۲ ب ۳۷ ح ۱۱۳۵۷- ۱۶؛ بحار ۴۳/ ۱۶ ب ۲؛ بحار ۴۳/ ۱۵۳ ب ۶ ح ۱۲؛ امالی طوسی/ ۴۳ س ۲ ح ۴۸-/ ۱۷؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۲۴۸؛ المناقب ۳/ ۳۳۷.

و بعضی از محقّقین گفته اند که: خلّاق عالم در سوره «هَل أتی» (۱) ۱۵۶۱، انواع نعمتهای بهشت را بیان فرموده و متعرّض ذکر حوریان نگردیده است، شاید چون این سوره برای اهل بیت علیهم السلام نازل شده، حقّ تعالی بجهت رعایت جناب فاطمه علیها السلام حوریان را ذکر نفرموده.

فِي الحديث: سلمان فارسی گوید: روزی به منزل فاطمه علیها السلام آمدم پس دیدم که آن خاتونِ معظّمه عبا بر سر کشیده خوابیده است، و دیدم دیگی بار کرده در پیش روی او است که بی آتش در جوش است، پس برگشتم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ همینکه آن حضرت مرا دید تبسّم فرمود، بعد گفت: یا اباعبداللَّه، تعجّب آورد تو را آنچه دیدی از حال دختر من فاطمه علیها السلام؟ گفتم: بلی یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)! فرمود: تعجّب مکن از امر خداوند عالم، بدرستی که حقّ تعالی دانست ضعف دختر من فاطمه علیها السلام را، مؤیّد ساخت او را با آنکه در همیشگی او را اعانت می فرماید در امورش او را، از ملائکه کرام خود (۲) ۱۵۶۲.

چنانچه در حدیث است که: بسیار بود که فاطمه علیها السلام مشغول عبادت بود، یکی از فرزندان مطهّر او می گریستند در گهواره، خلّاق عالم ملائکه را امر می فرمود که گهواره را حرکت می دادند تا آن حضرت از عبادت فارغ می شد (۳) ۱۵۶۳.

در حدیث است که عایشه گوید: ندیده ام احدی از مردمان را که شبیه تر باشد به رسول خدا صلی الله علیه و آله از فاطمه، به سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن؛ و چون نزد آن حضرت می آمد آن حضرت بر می خاست و مرحبا می گفت و او را می بوسید در جای خود می نشانید، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیها السلام می رفت، بر می خاست و استقبال آن حضرت می کرد و مرحبا می گفت و دستهای آن حضرت را می بوسید و او را می نشانید؛ ایضاً چون جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله اراده سفر می فرمود آخر کسی را که وداع

۱- - مراد سوره «انسان» یا «دهر» است. م.

۲- - در منابع مورد استفاده، بجای «جوشیدن دیگ»، عبارت «تدور الرّحی من برا و ماعندها انیس» (به معنی: آسیاب، بدون گرداننده می چرخید)، و با تغییراتی دیگر یافت شد: بحار ۴۳/ ۴۶ ب ۳؛ دلائل الامامه/ ۴۸؛ المناقب ۳/ ۳۳۷.

۳- - بحار ۴۳/ ۴۵ ب ۳؛ المناقب ۳/ ۳۳۷.

می کرد فـاطمه علیهـا السـلام بود، و چون از سـفر بر می گشت اوّل کسـی را که ملاقـات می کرد فاطمه علیها السـلام بود (۱) ۱۵۶۴.

به همین منوال بود عزّت و احترام فاطمه علیها السلام مادامی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در حیات بود، همینکه آن حضـرت دار بقـا را اختیـار فرمود آن خـاتون مکرّمه در فراق آن حضـرت گریـان و نالان بود، لهـذا خلّاق عالم به فرسـتادن حوریان بهشت و تردّد ملائکه او را تسلّی خاطر می فرمود؛ از جمله سـلمان فارسی گوید که: بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به ده و دوازده روز، از خانه بیرون آمـدم، در راه با حضـرت امیر علیه السـلام ملاقات کردم، فرمود: برو نزد فاطمه (علیها السـلام) که تحفه ای از برای او از بهشت آمده و می خواهد به تو عطا فرماید. به تعجیل خدمت آن مخدّره رفتم، فرمود که: دیروز در همین موضع نشسـته و در خانه بسـته بودم، و غمگین بودم و فکر می کردم در منقطع شدن امر وحی الهی، و نیامـدن ملائـکه بسوی ما، ناگاه دیـدم در گشوده شـد و سه دختر به انـدرون آمدنـد که کسـی به حُسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبویی ایشان هرگز ندیده است، چون ایشان را دیدم برخاستم، و سؤال کردم که: شما اهل مکّه اید یا مدینه؟

گفتند: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، ما از اهل زمین نیستیم، ما را پروردگار عزّت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاد و بسـیار مشـتاق تو بودیم، از یکی که بزرگتر می نمود پرسیدم که چه نام داری؟ گفت: مقدوده، گفتم: به چه سبب این نام تو را نامیدند؟ گفت: بجهت آنکه از برای مقداد بن اسود خلق شده ام. پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری، گفت:

ذرّه، از سـبب نام پرسیدم، گفت: زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق شده ام، از سیّم پرسیدم که چه نام داری، گفت: سلمی، از سبب نـام پرسـیدم گفت: زیرا که از برای سـلمان فارسـی خلق شـده ام. جنـاب فـاطمه علیها السـلام فرمود که: پس از برای من رطبی چند بیرون آوردند مانند گرده های نانهای بزرگ، از برف سـفیدتر و از مشک خوشـبوتر. پس سـلمان گفت که: فاطمه علیها السلام یکی از آن رطبها را به من دادند، فرمودند که با این رطب امشب

۱- - (با اندکی تغییر) بحار ۴۳/ ۲۵ ب ۳ ح ۲۲؛ امالی طوسی/ ۴۰۰ س ۱۴ ح ۸۹۲- ۴۰؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۲۵۳؛ کشف الغمّه ۱/ ۴۵۳.

افطار کن، و فردا هسته اش را به من بیاور. پس آن رطب را گرفتم و به هر جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گذشتم می پرسیدند که: یا سلمان مگر مشک همراه داری؟ می گفتم: بلی. چون وقت افطار شد تناول کردم هیچ هسته نداشت؛ روز دیگر خدمت جناب فاطمه علیها السلام رفتم و عرض کردم که هسته نداشت! فرمود که: چون هسته داشته باشد و حال آنکه این رطب از درختی به هم رسیده که حقّ تعالی او را در بهشت غرس کرده (۱) ۱۵۶۵؟

ایضاً در حدیث معتبر است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به ریاضِ (۲) ۱۵۶۶ خُلد (۳) ۱۵۶۷ رحلت فرمود، جناب فاطمه علیها السلام را از وفات آن حضرت حزنی رو داده بود که بغیر از خلّاق ذوالجلال کسی شدّت آن را نمی دانست، پس خداوند عالم جبرئیل را بسوی او فرستاد که نزد او صحبت نماید و شدّت اندوهش را تسکین نماید، هر روز جبرئیل می آمد و دلداری آن مخدّره می نمود و خبر می داد او را از قرب و منزلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد حقّ تعالی و درجات و منازل آن حضرت، و خبر می داد از قصص و اخبار آینده تا روز قیامت، من جمله هر که در این امّت سلطنتی و دولتی، به حقّ یا باطل، خواهد یافت. چون فاطمه علیها السلام آن حالت را مشاهده نمود به امیر علیه السلام گفت که: کسی نزد من می آید و چنین سخنان می گوید، حضرت فرمود که: یا فاطمه، هر وقت او نزد تو آید مرا خبر کن. پس هر وقت جبرئیل می آمد آن مخدّره حضرت امیر علیه السلام را خبر می کرد و آنچه جبرئیل می گفت، امیر علیه السلام می نوشت، تا آنکه کتابی جمع شد، و آن است مصحف فاطمه علیها السلام؛ مشتمل است بر جمیع احوال آینده تا روز قیامت، و در او از حلال و حرام چیزی نیست، تماماً قصص و اخبار آینده است (و آن کتاب اکنون نزد حضرت قائم علیه السلام است)، به روایت دیگر او جبرئیل نبود، ملک دیگری بود از ملایک آسمان (۴) ۱۵۶۸.

۱- - (با اندکی تغییر و اضافات در متن روایت) بحار ۴۳/ ۶۶ ب ۳ ح ۵۹ و ۹۲/ ۳۶ ب ۵۶ ح ۲۲؛ الخرائج ۲/ ۵۳۳؛ مهج الدعوات/ ۵.

۲- - رِیاض: جمع رَوْضَه، باغ و بوستان. لغت نامه.

۳- - خُلْد: بهشت، فردوس. لغت نامه. (ریاض خلد: باغهای بهشت. م.)

۴- - (با ذکر «ملک» بجای «جبرئیل»، و بدون قسمت داخل پرانتز) کافی ۱/ ۲۴۰ ح ۲؛ بحار ۲۶/ ۴۴ ب ۱ ح ۷۷ و ۴۳/ ۸۰ ب ۳ ح ۶۸؛ بصائرالدرجات/ ۱۵۷ ب ۱۴ ح ۱۸.

شهادت جناب فاطمه علیها السلام:

بـه روایـت ابن عبّـاس (که یکی از محـدّثان شـیعه است) در روز بیست یکم مـاه رجب المرجّب واقـع شـده (۱) ۱۵۶۹، اگرچه خلاف مشـهور است لکن زیارت آن حضـرت در این روز احتیاط مناسب است به نحوی که مذکور خواهد شد. ولکن به سـند صحیح از حضرت صادق علیه السلام مروی است که جناب فاطمه علیه السلام هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود (۲) ۱۵۷۰، پس بنا به مشـهور که وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیست و هشتم ماه صفر بود، باید که وفات جناب فاطمه علیها السلام در سیزدهم و یا چهاردهم و یا پانزدهم ماه جمادی الاولی باشد، پس زیارت آن مخدّره در این ایّام منـاسب است، خصوصـاً در چهـاردهم که ظـاهرتر است، و به سـند معتبر دیگر وارد شـده که وفات جناب فاطمه علیها السلام در روز سیّم ماه جمادی الاخری واقع شده (۳) ۱۵۷۱؛ و شیخ طوسی و سیّد بن طاوس و دیگران چنین ذکر کرده اند که نوشـته شـد، اگرچه این قول منافی روایتی است که سابقاً ذکر شد، امّا چون مشـهور است و روایت دارد، باید در روز سیُّم این ماه به مراسم تعزیت آن حضرت قیام نمایند و به زیارت او اقدام بکنند.

مروی است که چون رسول خدا صـلی الله علیه و آله را دفن کردند، جناب فاطمه علیها السـلام بر روی قبر او افتاد و قبر مقدّس را در بر کشید و گفت:

ما ذا لِمَن قَد شَمَّ تربةَ أحمدَأن لا یشمَّ مدَی الزّمانِ غوالیاً

صُبَّت علَیَّ مصآئبُ لَو أ نّهاصُبَّت علَی الأیّامِ صِرنَ لَیالِیاً (۴) ۱۵۷۲

یعنی (۵) ۱۵۷۳:

کسی که قبر احمد صلی الله علیه و آله را ببوسد دیگر چه احتیاج به بوسیدن مشک دارد؟

۱- – این روایت، در منابع مورد استفاده یافت نشد. م.

۲- – کافی ۱/ ۴۵۸ ح ۱ و ۳/ ۲۲۸ ضمن ح ۳ و ۴/ ۵۶۱ ضمن ح ۳؛ وسایل ۳/ ۲۲۳ ب ۵۵ ضمن ح ۳۴۶۷ و ۱۴/ ۳۵۶ ب ۱۳ ضمن ح ۱۹۳۸۰؛ بحار ۳۶/ ۳۰۸ ب ۴۱ ضمن ح ۱۴۶ و ۴۳/ ۱۹۵ ب ۷ ضمن ح ۲۴ و ۹۷/ ۲۱۶ ب ۷ ضمن ح ۱۲.

۳- – بحار ۴۳/ ۹ ب ۱ ح ۱۶ و ۴۳/ ۱۷۰ ب ۷ ح ۱۱؛ دلائل الامامه/ ۴۵.

۴- – (با اندکی تغییر) بحار ۷۹/ ۱۰۶ ب ۱۶؛ روضهالواعظین ۱/ ۷۵؛ مسکن الفؤاد/ ۱۱۲؛ المناقب ۱/ ۲۴۲.

۵- – در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

ریخته شده است بر من مصیبتی چند که اگر به روزها ریخته می شد شبها می شدند:

به جانم ریخته چندان غم و درد و مصیبتهااگر ریزند بر روز آن گردد تیره چون شبها

پس چون از سر قبر مراجعت نمود زنان مدینه در گرد وی جمع شدند، پس فاطمه علیها السلام گفت: «ی إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ی (۱) ۱۵۷۴

؛ انقَطَعَ عنّا خبرُ السّماءِ»:

وَ الأرضُ مِن بعدِ النّبيِّ حَزينَهٌأسَفاً علَيهِ كَثيرةُ الرّجفانِ

أغبَر آفاق البِلادِ وَ كُوّرَت شَمسُ النّهارِ وَ أظلمُ العَصرانِ

فليُبكه شرقُ البلادِ وَ غربُهاوَ ليُبكِهِ مصرٌ وَ كلُّ يمانٍ

نَفسى فِداكَ ما لِرَأسِكَ مؤمِلًاوَ ما وَسدتكَ وَسادَه الوَسنانِ

یعنی (۲) ۱۵۷۵:

منقطع شد از ما خبر آسمان:

و زمین بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون و غمگین است و بجهت تأسّف بر او بسیار لرزان است،

آفاق تیره و تار شد، و خورشید جهان تاب از نور افتاد، و روز نورانی بر عالمیان تاریک شد،

پس باید بگریند بر پیغمبر، اهل مشرق و مغرب، و باید گریه کنند بر او اهل مصر و تمام اهل یمن،

جانم فدای تو باد! چه روی داد به سر تو در حالتی که پناهگاه مردم و ملجاء مردم بودی، و چه چیز خوابانید تو را در این خوابگاه؟!

پس حضرت امیر علیه السلام به خانه آمد، فرمود که: اگر خواهی من از تو راضی باشم روزها خاموش باش و چون شب آید صبر کن تا مردمان بیاسایند، آنگاه برو به سر تربت پدرت، زیارت کن و گریه نما. چنان کرد آن مخدّره، و چون شب درآمد و قدری

۱- – بقره/ ۱۵۶.

۲- – در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

از شب گذشت که مردم بیارامیدند، حضرت امیر علیه السلام به خانه آمد، دید که فاطمه علیها السلام بی هوش افتاده، زمانی صبر کد تا به هوش آمد، چون نظرش به امیر علیه السلام افتاد گفت:

یا اباالحسن، اکنون مأذونم که بیرون آیم؟ فرمود: بیرو آی، امّا به آواز بلند گریه مکن.

جناب فاطمه علیها السلام چون خواست که برخیزد بیفتاد، حضرت امیر علیها السلام دستش را گرفت و او را به سر روضه مقدّسه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، چون فاطمه علیها السلام را نظر به آن مرقد منوّر افتاد بنالید و گفت: یا أبه، ما لکَ وَ التّراب؟ این گوهر پاک را با حفره خاک چه کار؟ پس خود را بر روی قبر انداخت و روی مبارک بر او می مالید و زار زار می نالید، و آنقدر گریست که بی هوش شد، و چون به هوش آمد حضرت امیر علیه السلام او را به خانه آورد، و آن مخدّره گریه و زاری کرد، و شب و روز چندان می گریست که گاهی بی هوش می شد و می افتاد، و زنانی بنی هاشم آب بر روی مبارکش می افشاندند و او را به هوش می آوردند، و چون متذکّر ساعات و اوقاتی می شد که حضرت به خانه او می آمد حزن و اندوهش زیاده می شد، گاهی به روی امام حسن علیه السلام نگاه می کرد و ساعتی به رخسار امام حسین علیه السلام می نگریست و می گفت: أینَ أبوکُمَا النّبیّ صلی الله علیه و آله؟ یعنی: چه شد پدر شما پیغمبر؟ و کجا است آنکه شما را به دوش می کشید و نمی گذاشت که بر روی زمین راه بروید؟ (۱) ۱۵۷۶ مروی است که بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بلال، مؤذّن آن حضرت، از اذان گفتن باز ایستاد و می گفت که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای کسی اذان نمی گویم. جناب فاطمه علیها السلام گفت: در یک روزی می خواهم که صدای مؤذّن پدرم را بشنوم، حضرت بلال را طلبید و امر به اذان فرمود، چون بلال شروع به اذان گفتن نمود و اللَّهُ اکبر گفت، فاطمه علیها السلام ایّام پدر را بیاد آورده به گریه درآمد، و چون گفت أشهدُ أنَّ محمّداً صلی الله علیه و آله رَسولُ اللَّه فریاد زد و بی هوش شد، مردمان گمان کردند که آن مخدّره از دنیا رفت، بلال ساکت شد، و چون فاطمه علیها السلام به هوش آمد فرمود: یا بلال اذان را تمام کن. بلال عذر

۱- - جهت آگاهی بیشتر مراجعه شود به: بحار/ ۴۳ ب ۷. م.

آورده به منزل خود رجوع کرد (۱) ۱۵۷۷.

و به سند صحیح، جناب فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا ماند، و در آن مدّت کسی او را شاد و خندان ندیدن، و در هفته ای دو مرتبه به زیارت قبور شهدای احُد می رفت: روز دوشنبه و پنجشنبه، و نماز و دعا و گریه می کرد؛ بر این حال بود تا از دنیا مفارقت کرد (۲) ۱۵۷۸.

أیضاً منقول است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در پیراهنی که در بدن مقدّسش بود غسل دادم و چون او را کفن کردم آن پیراهن را برداشتم و ضبط نمودم، فاطمه علیها السلام مکرّر می گفت که: آن پیراهن را به من بنما، چون پیراهن را به او دادم آن را بویید و مدهوش شد، و بعد از آن پیراهن را برداشته پنهان کردم، و بار دیگر ننمودم، پس چون یک روز به وفات آن خاتون معظّمه ماند، خبر ارتحال به عالم بقا از ملاء اعلی به حضرت زهرا علیها السلام رسید؛ لهذا چون صبح شد فاطمه علیها السلام قدری آرد خمیر کرد تا نان بپزد، و قدری گل ساخت تا سر فرزندان خود را بشوید، و آب حاضر نمود که لباس فرزندانش را بشوید، در آن اثنا حضرت امیر علیه السلام به خانه آمد، دید که حضرت خیر النّساء علیها السلام در یک وقت متوجّه سه کار شده، از آن امر تعجّب نموده گفت که: یا فاطمه (علیها السلام)، در مدّتی که با تو بوده ام هرگز ندیده ام که تو در یک روز متوجّه دو کار شوی، و امروز می بینم که به سه کار اشتغال داری، نمی دانم در این چه حکمت است؟! جناب فاطمه علیها السلام چون از حضرت امیر علیه السلام این سخن را شنید قطرات عبرات از دیده اش بارید و گفت: یَابنَ عمّ، هذا فراقٌ بَینی وَ بَینَکُم؛ یَابنَ عمّ، دوش به خواب دیدم که پدرم به قصری از مروارید سفید نشسته، چون نظر من بر وی افتاد فریاد برآوردم که: یا ابتا، تو کجایی که از مفارقت تو دلم سوخته و تنم گداخته؟ فرمود: یا فاطمه (علیها السلام)، مرا نیز از شوق لقای تو طاقت نمانده و اینک منتظر توام، حال وقت است که از این محنت آبادِ دنیا

۱- – الفقیه ۱/ ۲۹۷ ح ۹۰۷؛ بحار ۴۳/ ۱۵۷ ب ۷ ح ۷.

۲- – کافی ۳/ ۲۲۸ ح ۳ و ۴/ ۵۶۱ ح ۳؛ وسایل ۳/ ۲۲۳ ب ۵۵ ح ۳۴۶۷ و ۱۴/ ۳۵۶ ب ۱۳ ح ۱۹۳۸۰؛ بحار ۴۳/ ۱۹۵ ب ۷ ح ۲۴ و ۹۷/ ۲۱۶ ب ۷ ح ۱۲.

به عشرت افزای عالم اعلا آیی؛ ای جان پدر، بسیار مشتاق توام، جهد کن تا فردا شب نزد ما باشی. و چون از خواب بیدار شدم اشتیاق آن عالم بر من غلبه کرده و می دانم که در آخر این روز یا در اوّل امشب از دنیا رحلت خواهم کرد، یا علی (علیه السلام)، آب گرم کرده ام که گیسوان زینب و کلثوم را بشویم، و گل تر ساخته ام که رختهای حسنین علیهما السلام را بشویم که بعد از من گرد یتیمی به گیسوان اطفالم نشیند، و خمیر کرده ام که نان بپزم که چون فردا به مصیبت من گرفتار باشی فرزندان من گرسنه نباشند. چون حضرت امیر علیه السلام این سخنان را شنید ناله سوزناک از دل برکشید و آب حسرت ز دیده فرو ریخت و گفت: ی إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ی (۱) ۱۵۷۹. و گفت: ای دخترِ خیرالبشر، هنوز از داغ فراق پدرت نیاسوده ام که نوبت مفارقت تو رسید و داغ دیگر در بالای آن داغ پدید آمد، یا فاطمه (علیها السلام)، چه بسیار گران می نماید بر من فراق تو، و پناه می گیرم به خدا از اندوه این مصیبت و بلا. جناب فاطمه علیها السلام گفت: یا علی (علیه السلام)، در آن مصیبت صبر کردی، در این مصیبت نیز صبر پیش گیر که بغیر از صبر علاجی دیگر نیست. در این وقت ضعف به آن مخدّره غالب شده بود، و با وجود این، جامه های حسنین علیهما السلام را می شست و به حسرت به ایشان نگاه می کرد، و آه دردناک از دل می کشید و می گریست و در حال گریه می گفت: نمی دانم بعد از من حال شما چگونه خواهد بود و سرانجام کار شما به کجا خواهد رسید؟! حسنین علیهما السلام از سخنان مادر گریان شدند، جناب فاطمه علیها السلام از شنیدن گریه ایشان بی تاب شده فرمود: ای جانان مادر، ساعتی به قبرستان بقیع روید و مادر را دعا کنید. ایشان رفتند و فاطمه علیها السلام بر بستر بیماری خوابیده، به اسماء بنت عمیس گفت: طعامی از برای حسنین علیهما السلام مهیّا کن، چون ایشان از قبرستان برگردند ایشان را در فلان موضع بنشان و طعام نزد ایشان حاضر کن بخورند، و مگذار که ایشان نزد من آیند و مرا به این حالت مشاهده کنند. بعد از زمانی شاهزادگان داخل شدند، اسماء به نوعی که فاطمه علیها السلام فرموده بود، ایشان را نشانده و طعام را در پیش ایشان

۱- - بقره/ ۱۵۶.

حاضـر ساخت، حسنین علیهما السلام فرمودند که یا اسماء، تو هرگز دیده ای که ما بی مادر طعام تناول نماییم؟ هرگز بی او بر ما اکل و شـرب گوارا نیست. این گفته و طعام را گذاشـته برخاسـتند و به حجره مادر آمدند، چون فاطمه علیها السلام ایشان را دیـد به امیر علیه السـلام گفت: ایشان را زمانی به سـر روضه پدرم فرست که مرا به این حالت نبینند. حضـرت امیر علیه السـلام فرمود:

ای جانـان پـدر، سـاعتی به زیارت جدّ خویش رویـد و مادر خود را دعا کنیـد که بسـیار رنجور است. ایشان به فرموده پـدر به جانب مرقـد جدّ بزرگوار خود روانه شدنـد، فاطمه علیها السـلام گفت: یا علی (علیه السـلام)، بیا نزد من و بنشـین که نفسم به شماره افتاده و هنگام وداع رسیده. حضرت گفت: ای سیّده النساء، مرا یارای دیدن اینها و طاقت شنیدن این مقال نیست. فاطمه علیها السـلام گفت: امری مرا روی داده که از آن گریزی نیست، زمانی بنشین و سر مرا در کنار گیر و سخن مرا گوش کن که از عمر من چندان نمانده. امیر علیه السـلام گریان بنشـست و سـر او را به کنار گرفت، فاطمه علیها السلام از ضعف دیده بر هم نهاده بی هوش شـد و رخساره مبارکش زرد شد، امیر علیه السـلام از ملاحظه آن حال مضـطرب و بی حال شده گمان کرد که مگر از دنیـا رحلت نموده، ردا از دوش مبارک خود انـداخت و عمّامه از سـر افکنـده گفت: یا زَهرآء، جواب نشـنید، گفت: یا بنتِ محمّـدٍ المُصـطفی صـلی الله علیه و آله، بـاز سـخن نگفت، فرمـود: یـا بِنتَ مَنْ حَمَـلَ الزّکـوهَ فی طَرَفِ ردائِهِ وَ بَذَلَها علَی الفُقَرآء، باز فاطمه علیها السـلام جوابی نگفت، این بار اضطراب حضرت زیاده شده و سیلاب اشک از دیده های او جاری شد، گفت: یـا بنتَ مَن صـلّی بِالمَلائـکهِ فِی السّـماءِ؛ (یعنی: ای دختر کسـی که ملائـکه در آسـمان بـا او نماز کردنـد)، منم ابن عمّ محزون تو، ساعتی با من تکلّم کن. و قطره های اشک آن حضـرتماننـد قطرات باران بر روی فاطمه علیها السـلام ریخت، آن وقت مخدّره دیده باز کرد و بر روی حضـرت امیر علیه السـلام نگاه کرد، او را گریان دید، گفت: یا علی (علیه السـلام)، وقت وصیّت است نه هنگام گریستن زیرا که از عمرم چندی باقی نمانده.

امیر علیه السـلام فرمود: ای دختر خیرالبشـر، هر وصـیّتی که داری بیان کن. گفت: یا علی (علیه السلام)، چند وصیّت دارم، اوّل آنکه اگر در خدمت تو تقصـیری کرده باشم یا امری از من صادر شده باشد که از آن غباری به خاطر مبارک رسـیده باشد آن را عفو کنی و مرا حلال

نمایی. حضرت امیر علیه السلام گفت: ای بضعه احمدی، حاشا و کلّا که از شما چیزی صادر شده باشد که باعث ملال خاطر من باشد، سوای نیکویی و وفاداری و ملاطفت و دلداری دیگر چیزی از شما ندیده ام و همیشه خواهش و رضای مرا بر خواهش خود اختیار نموده ای؛ وصیّت دیگر بفرما. گفت: دوّم آن است که فرزندان مرا عزیز داری و دلجویی نمایی و نگذاری که بعد از من غباری به خاطر ایشان برسد، و اگر گستاخی از ایشان صادر شود معذور داری و بجهت خاطر من درگذری، سیّم آنکه پا از زیارت من باز نگیری و مرا از خاطر خود فراموش نکنی که من با تو انس گرفته ام و حال از تو دوری می نمایم، و طاقت مفارقت تو را ندارم؛ چهارم آنکه هر ساعتی از شب وفات نمایم مرا دفن کن؛ پنجم آنکه چون مردان را از زنان چاره نیست تو بعد از من امامه، دختر خواهرم زینب را به عقد خود درآوری که او از برای فرزندان من مثل من است.

حضرت امیر علیه السلام از سخنان وی گریان شد و آه و فریاد از نهاد مبارکش برآمد، گفت: یا فاطمه، به وصایای تو قیام می نمایم امّا من نیز وصایای چند به تو دارم: اوّل آنکه اگر خدمت تو تقصیری کرده باشم یا امری که خلاف خواهش تو بوده از من صادر شده باشد عفو نمایی؛ دوّم آنکه چون نزد پدرت رسی سلام مرا به او برسان و حال مرا به موقف عرض او رسانی؛ سیُّم آنکه شکایتی از من به آن حضرت نکنی و اگر از جانب من زحمتی و مشقّتی به تو رسیده باشد نادیده حساب کنی. فاطمه علیها السلام گفت: حاشا و کلّا که از شما چیزی دیده باشم که باعث شکایت باشد، در این مدّت که در خدمت شما بوده ام از قول و فعل شما چیزی صادر نشده که باعث ملال دل باشد، حقّا که در ایّام مواصلت، بغیر از جوانمردی و نیکویی و مروّت دیگر از شما چیزی ندیده ام. ایشان در این سخن بودند که ناگاه خروش و فغان حسنین علیهما السلام برآمد و صدای واویلا و وا مصیبتا از ایشان بلند شد و گفتند: ای پدر بزرگوار، در را بگشا که مادر را ببینیم و او را وداع نماییم.

حضرت امیر علیه السلام برخاست و در حجره را گشود، فرمود: ای جانانِ پدر، چه دانستید که مادر شما در این وقت از دار دنیا رحلت می کند؟ گفتند که: پدر بزرگوار، چون به سر روضه جدّ بزرگوار رسیدیم ناگاه از غیب آوازی به گوش ما رسید که: «ابراهیم خلیل

می گوید که یتیمان زهرا علیها السلام آمدند، و اسماعیل ذبیح می گوید که شفیعان روز قیامت آمدند، و جدّ ما می گوید که جگر گوشه گان ما آمدنـد»، و ما سـلام کردیم، از مرقـد منوّر جـدّ ما آواز برخاست، صـدای جدّ بزرگوار خود را شـنیدیم که فرمود: ای نور دیـدگان برگردیـد و مادر خود را وداع نماییـد که در این زودی از دنیا خواهـد رفت، ما به اسـتقبال او آمدیم و جمعی از انبیا و مرسـلین و گروهی از ملائکه مقرّبین با ما همراهند. پس حسـنین علیهما السلام خود را به دست و پای مادر می مالیدنـد و می گفتنـد: ای مادر دیده بگشا و بر روی ما نظر کن و به یتیمان خود التفاتی نما، ای مادر با ما سـخن گوی که جان ما از بـدن مفارقت می کند. فاطمه علیها السـلام چون آواز ایشان را شـنید دیده باز کرد و دست گشوده ایشان را در بر گرفت، گفت: ای مظلومان مادر و ای غریبان مادر و ای بی کسان مادر، نـدانم که بعـد از من به شـما چه خواهـد گـذشت و جفاکاران امّت من بـا شـما چه خواهنـد کرد. پس دختران را طلب کرد و سـفارش ایشـان را به برادران نموده و سـفارش همگی را به امیر علیـه السـلام کرد، و همگی را به دست او سـپرد. پس حضـرت امیر علیه السـلام و حسـنین علیهمـا السـلام (۱) ۱۵۸۰ به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند، و آن مخدّره اسماء را طلبیده در خصوص تجهیز و تغسیل خود بعضی سفارشات نموده و گفت: زمـانی بیرون رو و مرا تنهـا نگـذار که بـا خـدای خود مناجـات کنم. اسـماء بیرون رفت و ساعتی صبر کرد، دیگر طاقت نیـاورده داخـل حجره شـد، شـنید که فـاطمه علیها السـلام می گویـد: الهی به حرمت محمّـد مصـطفی صـلی الله علیه و آله و به سوزش دل شوهرم علیّ مرتضـی علیه السـلام که از فراق من می گرید و می نالد، و به اندوه و حزنی که حسـنین علیهما السلام در مصـیبت من خواهند داشت، و به فزع دختران نارسـیده من که عاصیان امّت پدر مرا بیامرز و از تقصیرات ایشان درگذر و بر ایشان رحمت کن. در آن وقت اسماء گریان شد، آواز گریه او به گوش فاطمه علیها السلام رسید، فرمود: یا اسماء به تو نگفتم که زمـانی مرا تنهـا گـذار؟ حال بیرون رو و ساعتی صبر نما، و بعـد از آن مرا بخوان، اگر اجابت کردم فبها، و الّا بـدان که نزد پدر خود رفتم، حضرت امیر علیه السلام را طلب کن. پس

۱- – عبارت متن «حسین علیه السلام». م.

اسماء از خانه بیرون رفت و بعد از زمانی داخل شد و گفت: یا سیّدةَ النّساء، جوابی نشنید، دیگر باره گفت: یا بِنتَ محمَّدٍ المُصطَفی صلی الله علیه و آله، جوابی نشنید، پس گفت: یا بِنتَ أکرمَ مَن حمَلَتهُ النّساء وَ یا بِنتَ خَیرَ مَنْ وَطَأَ الحَصی: ای دختر بهترین کسانی که بر روی زمین راه رفته اند و ای دختر نیکوترین کسی که زنان او را زاییده اند، وَ یا بنتَ مَن کانَ مِن ربّهِ قابَ قَوسَینِ أو أدنی؛ یعنی: ای دختر کسی که به خدای خود به مقام قاب قوسین رسیده، باز جواب نیامد، اسماء نزد وی رفت و جامه از روی مبارکش کشید، دید که روح مقدّسش به روضه جنّت پرواز نموده. اسماء آمده روی خود را بر کف پای مبارکش می مالید و می گریست و می گفت: ای بتول عذراء، و ای قرّه العین رسول خدا صلی الله علیه و آله، چون نزد پدرت رسی سلام مرا به وی رسان. در این اثنا حسنین علیهما السلام داخل شدند و گفتند که:

یا اسماء، حال مادر ما چگونه است؟ اسماء طاقت نیاورده مقنعه از سر کشید و گفت:

ای نور دیدگان مصطفی صلی الله علیه و آله، مادر شما به دار بقا ارتحال نمود. امام حسن علیه السلام خود را بر روی مادر افکند و رویش را می بوسید و گریان گریان می گفت: ای مادر مهربان، با من سخن گوی پیش از اینکه روحم از بدن مفارقت کند. و امام حسین علیه السلام بر روی پای مبارکش افتاد و کف پای مبارکش را می بوسید و می گفت: ای مادر، منم فرزندت (۱) ۱۵۸۱ حسین (علیه السلام)، سخن بگوی با من پیش از اینکه دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم.

پس عمّامه ها از سر افکندند و با گیسوهای پریشان و گریان و نالان روی به مسجد نهادند، و هر که از اهل مدینه ایشان را به آن حال دید خروش و فغان برآوردند، حضرت امیر علیه السلام با اشراف مدینه و اعیان صحابه بر در مسجد نشسته بودند که آواز گریه حسنین علیهما السلام بلند شد، اصحاب از جای برخاستند و استقبال ایشان نمودند و گفتند که:

ای مخدوم زادگان (۲) ۱۵۸۲، شما را چه رسیده و باعث گریه شما چیست؟ چون از آن خبر وحشت اثر مطّلع شدند به گریه و زاری در آمدند و مصیبت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تازه نمودند، و حضرت امیر علیه السلام از اطّلاع این واقعه بی هوش شده بر روی در افتاد، و صحابه

۱- – عبارت متن «فرزند». م.

۲- – مَخدوم زادگان: بزرگ زادگان. م.

آب بر روی مبارکش افشاندند تا به هوش آمد، و با حسنین علیهما السلام روانه خانه شدند و جمیع مردان و زنان بنی هاشم، گریان و افغان کنان متوجّه خانه این بهترین عالمیان شدند، چون حضرت امیر و حسنین علیهم السلام داخل حجره شدند بر بالین آن سیّده زنان نشستند و آغاز گریه و زاری نموده؛ جناب امیر علیه السلام به حسنین علیهما السلام نظر می کرد و می گفت: ای یتیمان مادر، در مصیبت جدّ شما خود را تسلّی به مادر شما می دادم، حال خود را به که تسلّی دهم؟ پس روی مبارک وی را گشوده و در حوالی سر مبارکش رَقْعَه (۱) ۱۵۸۳ دید که بر آن نوشته: «بِسمِ اللَّهِ الرّحمنِ الرّحیمِ، این است که فاطمه دختر پیغمبر خدا به آن وصیّت نموده؛ گواهی می دهد به وحدانیّت خداوند عالم و به رسالت سیّد انبیا، و به آنکه بهشت و دوزخ حقّ است و در قیامت و معاد شکّی نیست، یا علی (علیه السلام)، منم دختر محمّد صلی الله علیه و آله که خدا مرا به تو تزویج نموده که در دنیا و آخرت زوجه تو باشم، و هیچ کس به من از تو نزدیکتر نیست، پس مرا غسل ده و کفن نما و نماز خوان و در شب مرا دفن کن؛ وَ أستَودعکَ اللَّه وَ أقرءُ علیکَ وَ علی أولادِکَ السّلام: و من تو را به خدا می سپارم و سلام من بر تو و فرزندان تو باد». پس حضرت امیر علیه السلام به نحوی که وصیّت کرد او را غسل داد و کفن نمود، حضرت امیر علیه السلام می فرماید: وقتی که قصد کردم بندهای کفن فاطمه علیه السلام را ببندم صدا کردم که: ای فرزندان من، یا امّ کلثوم، یا زینب، یا حسن، یا حسین؛ هلمّوا تزوّدوا مِن امّکُم؛ یعنی بیایید مادر خود را وداع کنید، فَهذَا الفراقُ وَ اللّقاءُ فِی الجنّه: حالا دیگر از مادر جدا می شوید و دیگر او را نخواهید دید مگر در جنّت.

حسنین علیهما السلام خود را بر نعش مادر انداختند، گریه کنان می گفتند که: یا امّ الحسن و یا امّ الحسین، إذا لقیتِ جدَّنا فَاقرَئیهِ مِنَّا السَّلامَ وَ قولی انّا قَد بَقینا بعدکِ یتیمَینِ فی دارِ الدّنیا. حضرت امیر علیه السلام می فرماید: انّی أشهدُ اللَّهَ قَد حنت وَ أنت وَ مدّت یدَیها إلی صَدرِها ملیاً؛ یعنی: خدا را شاهد می گیرم که فاطمه علیها السلام یک ناله شوق کرد پس ناله فراق و غمی کرده دستها را بلند ساخت و حسنین علیهما السلام را به سینه خود چسبانید، خیلی طول

۱- رَقْعَه: نوشته موجز. لغت نامه.

کشـید زمان وداع آنها؛ فَإذا هاتِفٌ مِنَ السّماءِ یُنادی یا أبَاالحَسن ارفَعهُما عَنها فَلَقَد أبکَیا وَ اللَّه ملائکَهَ السّماءِ فقَد اشتاقَ الحَبیبُ إلَی الَمحبوبِ؛ یعنی: پس ناگـاه هـاتفی از آسـمان نـدا کرد که: یـا اباالحسن، بردار آنها را از روی مادر خود، پس به تحقیق به گریه آوردنـد و اللَّه ملائکه آسـمان را، پس به تحقیق حبیب مشـتاق محبوب است. حضـرت امیر علیه السـلام با کمال ملایمت آنها را از نعش مادر جدا کرد، پس حضـرت امیر علیه السلام بر جنازه آن مخدّره نماز خواند، همینکه خواستند او را در بقیع و یا در خانه خود و یا در مسـجد، بین القبر و المنبر، دفنش نماینـد، از زمین قبر صدایی آمد که: بسوی من بیاورید که تربت او را از من گرفته اند. پس ناگاه دیدند قبری ساخته و پرداخته است، و چون جنازه وی را در نزد قبر گذاشت و خواست که او را در قبر گذارد، دو دست از میان قبر پیدا شد شبیه به دستهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جسد منوّر جناب فاطمه علیها السلام را گرفته داخل قبر شـد، پس حضـرت امیر علیه السـلام در کنار قبر ایسـتاده نـدا کرده و فرمود که: یا أرضُ اسـتَودعکَ وَدیعتی هـذهِ بنتَ رسولِ اللَّه صـلی الله علیه و آله؛ یعنی: ای زمین، امـانت خود را که دخـتر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است به تو سپردم. بعـد از آن نـدایی از زمین برآمـد که: یا علی (علیه السـلام)، من مهربانترم بر او از تو، آزرده مباش. پس، بعد از فراغ از دفن آن سیّده زنان، اندوه و حزن آن حضرت هیجان نمود و قطرات عبرات از دیده می بارید، و رو به قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده بـا نـاله حزین و خاطر غمگین گفت: السّـلامُ عَلَیکَ یا حَبیبَ اللَّه السّـلامُ علیکَ یا نورَ اللَّه السّـلامُ علیکَ یا صَفوهَ اللَّهِ، سلام بر تو باد ای دختر پیغمبر خدا و ای برگزیده خدا از جانب من و از جانب دختر حبیبه و نور دیده تو که در این زمان بر تو وارد شـده و به زیارت تو آمـده و امشب مهمان تو است و در جوار تو خوابیده؛ یا رسول اللَّه (صـلی الله علیه و آله)، در مصـیبت دخترت صبر و شـکیبایی من به نهایت رسیده، یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، امانتی که به من سپرده بودی باز پس گرفتی و به سـبب آن، زمین و آسـمان در نظر من تاریـک شـد، و مـادامی که در حیات باشم انـدوه و آن مصـیبت از دلم بیرون نخواهـد رفت. پس اصـحاب رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله که حاضـر بودند مشـغول گریه شدند و مصـیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آوردند و تازه

کردند (۱) ۱۵۸۴.

و جناب امیر علیه السلام اشعاری چند در مرثیه او فرموده که از جمله آنها این دو بیت است:

لِکُلِّ اجتِماعٍ مِن خَلیلَینِ فرقهوَ کلّ الّذی دونَ الفراقِ قلیلٌ

وَ انّ افتِقادی فاطماً بعدَ أحمَدلیلٌ علی أن لا یدومَ خلیلٌ (۲) ۱۵۸۵

یعنی (۳) ۱۵۸۶:

هر اجتماعی را در میان دو دوست افتراقی در پی هست، و هر مصیبتی بغیر از مصیبت فراق اندک است.

بدرستی که گم کردن من فاطمه علیها السلام را بعد از مفارقت رسول خدا صلی الله علیه و آله، دلیل است ظاهر بر اینکه دوست دائمی در این عالم نمی باشد.

و باز آن حضرت در مرثیه وی گفته:

نَفسی علی زَفَراتِها مَحبوسَهٌیا لَیتَها خرَجَت مَعَ الزّفَراتِ

لا خیرَ بعدَکِ فِی الحَیوهِ وَإنَّما (۴) ۱۵۸۷

أبکی مخافَهَ أن تَطولَ حَیوتی (۵) ۱۵۸۸

یعنی (۶) ۱۵۸۹:

نفس من با سوزش دل من محبوس است، کاش هر دو یک مرتبه بیرون آیند.

نیست نیکویی در زندگانی بعد از تو یا فاطمه، و گریه من برای آن است که می ترسم

۱- - ماجراهای مربوط به شهادت و وفات آن حضرت علیها السلام، که از چند صفحه قبل تا اینجا شرح داده شده، از منابع بسیاری جمع آوری شده است، امّا خبری که تقریباً شامل این مضامین باشد در (بحار ۴۳/ ۱۷۴ ب ۷ ح ۱۵) نقل شده است؛ بجز آن، جهت آگاهی می توان به این منابع مراجعه نمود که در آنها این مطالب، بطور پراکنده یافت می شوند: وسایل/ ۳ ب ۵۲؛ مستدرک/ ۲ ب ۲۱؛ بحار/ ۳۰ ب ۲۰ و ۴۳ ب ۷ (بطور مشروح) و ۷۸ ب ۶ و ب ۸؛ اعلام الوری/ ف ۳؛ دلائل الامامه/ خبروفاتها علیها السلام.

۲- - بحار ۴۳/ ۱۸۷ ب ۷ و ۴۳/ ۲۱۶ ب ۷؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۵۳؛ کشف الغمّه ۱/ ۵۰۱؛ المناقب ۳/ ۳۶۵.

۳- - در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

۴- - عبارت متن «فأ نّها». م.

۵- - بحار ۲۲/ ۵۴۷ ب ۲ و ۴۳/ ۲۱۳ ب ۷؛ دیوانامام علی علیه السلام/ ۱۲۳؛ المناقب ۱/ ۲۴۰.

۶- - در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

حیات من بعد از تو طول کشد.

ثواب زیارتش:

از آن مخدّره مروی است که: پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: یا فاطمه، هر که تو را زیارت کند و صلوات بفرستد بر تو، بیامرزد خدای تعالی گناهان او را و ملحق سازد او را بر من در بهشت، هر کجا که منزل من باشد (۱) ۱۵۹۰. ایضاً در حدیث معتبر منقول است که:

شخصی خدمت جناب فاطمه علیها السلام رفت، آن خاتون معظّمه از او پرسید که: برای چه آمده ای؟ گفت: از برای طلب برکت و ثواب. فرمود که: پدرم مرا خبر داد که هر که بر او و بر من سه روز سلام کند حقّ تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند. آن شخص گفت که: در حیات او و شما؟ فرمود که در حیات ما و بعد از موت ما (۲) ۱۵۹۱.

و زیارت آن مخدّره را به مقتضای احتیاط در خانه خود و در روضه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی مابین قبر و منبر آن حضرت، و در بقیع به جا آورید (اگرچه قولِ اوّل اشهر و اظهر است)؛ و خانه آن معصومه الآن داخل مسجد است بجهت آنکه خلفای بنی امیّه مسجد را بزرگ کردند و خانه او را داخل مسجد نمودند (۳) ۱۵۹۲.

و مستحبّ است هشت رکعت نماز از برای زیارت جناب فاطمه علیها السلام، یا چهار رکعت، یا دو رکعت، و زیارتش این است:

السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللَّه السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ حَبیبِ اللَّه السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَلیلِ اللَّه السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ صَفیِّ اللَّه السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ أمینِ اللَّه السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللَّه السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ أفْضَلِ أنبیاءِ اللَّه السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیرِ البَرِیَّه السَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدةَ نِساءِ العالَمین مِنَ الأوَّلینَ

۱- – (کمی مختصرتر) مستدرک ۱۰/ ۲۱۱ ب ۱۴ ح ۱۱۸۷۷- ۲؛ بحار ۴۳/ ۵۵ ب ۳ و ۹۷/ ۱۹۴ ب ۳ ح ۱۰؛ کشف الغمّه ۱/ ۴۷۲.

۲- – التهذیب ۶/ ۹ ب ۳ ح ۱۱؛ وسایل ۱۴/ ۳۶۷ ب ۱۸ ح ۱۹۴۰۴؛ بحار ۴۳/ ۱۸۵ ب ۷ و ۹۷/ ۱۹۴ ب ۵ ح ۹؛ کتاب المزار/ ۱۷۷ ب ۶ ح ۱؛ کشف الیقین/ ۳۵۴؛ المناقب ۳/ ۳۶۵.

۳- – بنا به روایت: فقال الرضا علیه السلام: «دُفِنَت فی بیتها فلمّا زادَت بنوأمیّه فی المسجد صارَت فی المسجد»، که در این منابع نقل شده است: کافی ۱/ ۴۶۱ ح ۹؛ الفقیه ۱/ ۲۲۹ ح ۶۸۵؛ التهذیب ۳/ ۲۵۵ ب ۲۵ ح ۲۵؛ وسایل ۱۴/ ۳۶۸ ب ۱۸ ح ۱۹۴۰۶؛ بحار ۴۳/ ۱۸۵ ب ۷ و ۹۷/ ۱۹۱ ب ۵ ح ۱؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/ ۳۱۱ ب ۲۸ ح ۷۶؛ معانی الاخبار/ ۲۶۸؛ المناقب ۳/ ۳۶۵.

وَ الآخِرين السَّلامُ عَلَيْكِ يا زَوْجَهَ وَلِيِّ اللّه وَ خَيْرِ خَلْقِهِ بَعْدَ رَسُولِ اللّه السَّلامُ عَلَيْكِ يا امَّ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهما السلام سَيِّدَىْ شَبابِ أهْلِ الجَنَّهِ السَّلامُ عَلَيكِ يا امَّ الْمُؤمِنينَ السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا الصِّدّيقَهُ العفيفه السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا الرَّضِيَّهُ الْمَرْضِيَّه السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا الصّادِقهُ الرَّشيدَه السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا الفاضِلَهُ الزَّكِيَّه السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا الْحَوْراءُ الإنسِيَّه السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا التَقِيَّهُ النَّقِيَّه السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا الُمحَدِّثَهُ العَليمَهُ السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا المَعْصُومَهُ الْمَنْصُوره السَّلامُ عَلَيْكِ أيَّتُهَا الطّاهِرَهُ الْمُطَهّرَه السَّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّه صلى الله عليه و آله وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُه صَلَّى اللّهُ عَلَيْكِ يا مَوْلاتى وَ ابْنَهَ مَوْلاى وَ عَلى روحِكِ وَ بَدَنِكِ أشْهَدُ أ نَّكِ مَضَيْتِ عَلى بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّكِ وَ أنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللّه وَ مَنْ جَفاكِ فَقَدْ جَفى رَسُولَ اللّه صلى الله عليه و آله وَ مَنْ آذاكِ فَقَدْ أذى رَسُولَ اللّه صلى الله عليه و آله وَ مَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللّه وَ مَنْ قَطَعَكِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللّه لأنَّكِ بِضْعَهٌ مِنْهُ وَ روحه الَّتى بَيْنَ جَنْبَيْهِ كَما قالَ عَلَيْهِ أفْضَلُ الصَّلَواتِ وَ أكْمَلُ السَّلام اشْهِدُ اللّهَ وَ مَلائِكَتَهُ إنّى وَلِيٌّ لِمَنْ والاكِ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداكِ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكِ أنَا يا مَولاتى بِكِ وَ بِأبيكِ وَ بَعْلِكِ وَ الأئمَّهِ مِنْ وُلْدِكَ مُوقِنٌ وَ بولايَتِهِم مُؤمِنٌ وَ لِطاعَتِهِم مُلتَزِمٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ أهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى الْبَتُولِ الطّاهِرَهِ الصِّدِّيقَهِ الْمَعْصُومَهِ التَّقِيَّهِ النَّقِيَّهِ الرَّضِيَّهِ الزَّكِيَّهِ الرَّشيدَهِ الْمَقْتُولِ وَلَدُها فاطمَهَ بِنْتَ رَسُولِكَ وَ بِضْعَهِ لَحْمِهِ وَ صَميم قَلْبِهِ وَ فَلذَهِ كَبِدِه وَ النّخبَهِ مِنكَ لَهُ وَ التُّحفَهِ خَصَصْتَ بِها وَصيَّهُ وَ حَبيبَهِ الْمُصطَفى وَ قَرينَهِ الْمُرْتَضى وَ سَيِّدَهِ النِّساءِ وَ مُبَشِّرَهِ الأولِياءِ خَليفهِ الوَرَعِ وَ الزُّهدِ وَ تُفاحَهِ الفِرْدَوسِ وَ الْخُلْدِ الَّتى شَرَّفْتَ مَوْلِدَها بِنِساءِ الْجَنَّهِ وَ سَلَّلْتَ مِنْها أنْوارَ الأئِمَّهِ وَ أرْخَيْتَ دُونَها حِجابَ النُّبُوَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْها صَلوهً تُريدُ فى مَحَلِّها عِنْدَكَ وَ شَرَفِها لَدَيْكَ وَ مَنْزِلَتِها مِنْ رِضاكَ وَ بَلِّغْها مِنَّا تَحِيَّهً وَ سَلاماً وَ آتِنا مِنْ لَدُنْكَ فى حُبِّها فَضْلًا وَ إحْساناً وَ رَحْمَهً وَ غُفْراناً إنَّكَ ذُو الْعَفْوِ الْكَريم (۱) ۱۵۹۳.

۱- – (با تغييرات) الفقيه ۲/ ۵۷۳؛ التهذيب ۶/ ۱۰ ب ۳؛ بحار ۹۷/ ۱۹۵ ب ۵ ش ۱۲ و ۹۷/ ۱۹۹ ب ۵ ش ۲۰؛ مصباح المتهجّد/ ۷۱۱.

الفصلُ الواحِد وَ الأربعون در قبرستان بقیع

بدان که بقیع قبرستانی است در جانب شرقی مسجد النّبیّ صلی الله علیه و آله، و در آخرش حَشّ الکَوکَب است، حَشّ اسم باغ مردی بود از انصار که اسم آن مرد کَوکَب بود، الآن همانجا متّصل است به قبرستان بقیع؛ و بقیع در لغت عرب زمین وسیع را گویند (۱) ۱۵۹۴، و شاید بجهت وسعت همان مکان بقیع اش گفته باشند. و بعضی گفته اند که زمین مُتَّسع (۲) ۱۵۹۵ را بقیع نامند مگر آنکه در آن درخت یا ریشه آن باشد، و از این گونه است بَقیعُ الغَرْقَد (۳) ۱۵۹۶؛ و غَرقَد عبارتست از شجر بزرگ یا درخت عَوْسَج (۴) ۱۵۹۷ وقتی که بزرگ شد، مفردش غَرْقَدَه است، و با این نام نامیده شده مقبره مدینه بجهت اینکه آنجا محلّ روییدن درخت عوسج است.

بدان که بقیع را شرافت بسیار است و از جمله بِقاعِ (۵) ۱۵۹۸ مُکَرَّمه (۶) ۱۵۹۹ است؛ چه هر کس در آنجا مدفون گردد بی حساب داخل بهشت شود، چنانچه در حدیث معتبر وارد شده که:

«الحُجونُ وَ البقیعُ یُؤخَذانِ بِأطرافِهِما (۷) ۱۶۰۰ وَ یُنْشَرانِ فِی الجنَّهِ» (۸) ۱۶۰۱

؛ (حُجون قبرستانی است در مکّه چنانچه سابقاً ذکر شد)، یعنی: این دو بقعه را در قیامت گوشه شان را می گیرند و مانند پَلاس (۹) ۱۶۰۲ می تکانند به بهشت؛ و در اوّلین مدفون در بقیع اختلاف است به سه قول: اوّل، کلثوم بن هدم و آن کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله همینکه هجرت از مکّه نموده به مدینه تشریف آورد، در قبا در خانه او منزل نمود. دوّم، ابو امامه اسعد بن

۱- – مجمع البحرین ۴/ ۳۰۱؛ لسان العرب ۸/ ۱۸.

۲- – مُتَّسَع: جای فراخ و گشاد .... ل. د.

۳- – بَقیعُ الْغَرْقَد: نام گورستان مدینه است و بدانجا درخت غَرقَد (نوعی خاربن) بود، و آن بخشکید و نام آن بماند. لغت نامه.

۴- – عَوْسَج: نوعی از خاربن. لغت نامه.

۵- – بِقاع: جمع بُقْعَه، جاها. لغت نامه.

۶- – مُکَرَّمَه: بزرگوار، گرامی. لغت نامه.

۷- – عبارت متن «بأطرافیهما». م.

۸- – مضمون این روایت در (مستدرک ۲/ ۳۰۸ ب ۱۳ ح ۲۰۵۱- ۲) از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است. م.

۹- – پَلاس: گلیم درشت. لغت نامه.

زرّاره. سیّم، عثمان بن مظعون است. و این اقوال را جمع نموده اند به اینکه: اوّل کسی که از انصار در آنجا دفن شده کلثمان بن هدم یا اسعد است، و اوّل کسی که از مهاجرین مدفون شده، عثمان بن مظعون است، و آن از اکابر زهّاد و صلحای صحابه و برادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و هجرت به حبشه و مدینه، هر دو، نمود؛ و اوّل کسی که از مهاجران در مدینه به سرای باقی رحلت نمود او بود، و فوت او به قولی بعد از سی ماه از هجرت بود، و به قول دیگر بعد از بیست دو ماه (۱) ۱۶۰۳.

به سند معتبر مروی است که چون عثمان بن مظعون به رحمت الهی واصل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات او، روی او را بوسید (۲) ۱۶۰۴؛ و چون از دفن او فارغ شدند، فرمود که: نیکو سلفی است برای ما. ایضاً به سند معتبر مروی است که چون ابراهیم، فرزند آن حضرت، مرغ روحش بسوی آشیان رحمت و ریاض جنّت (۳) ۱۶۰۵ پرواز کرد حضرت فرمود که: ملحق شو به سلف شایسته خود عثمان بن مظعون (۴) ۱۶۰۶. و ایضاً به سند معتبر وارد شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با جنازه عثمان بن مظعون می رفت، شنید که زنی می گوید که: گوارا باد تو را بهشت ای ابوسائب (۵) ۱۶۰۷. حضرت فرمود که: چه می دانی که او از اهل بهشت است؟ همین بس است تو را که بگویی او خدا و رسول صلی الله علیه و آله را دوست می داشت (۶) ۱۶۰۸.

۱- - جهت آگاهی، مراجعه شود به: بحار ۱۹/ ۱۳۱ ب ۷. م.

۲- - کافی ۳/ ۱۶۱ ح ۶؛ الفقیه ۱/ ۱۶۱ ح ۴۵۰؛ التهذیب ۱/ ۴۳۰ ب ۲۳ ح ۱۶؛ الاستبصار ۱/ ۱۰۰ ب ۶۰ ح ۷؛ وسایل ۳/ ۲۹۸ ب ۵ ح ۳۷۰۰؛ بحار ۲۲/ ۲۶۴ ب ۵ ح ۴ و ۷۹/ ۹۱ ب ۱۶؛ عوالی اللآلی ۴/ ۳۸ ح ۱۳۱؛ مسکن الفؤاد/ ۱۰۵ ب ۴.

۳- - ریاضِ جنّت: باغهای بهشت. م.

۴- - کافی ۳/ ۲۶۲ ح ۴۵؛ وسایل ۳/ ۲۲۹ ب ۶۰ ح ۳۴۸۳؛ بحار ۲۲/ ۱۵۷ ب ۱ ح ۱۶ و ۲۲/ ۲۶۴ ب ۵ ح ۵.

۵- - عبارت متن «ابوصایب». م.

۶- - کافی ۳/ ۲۶۲ ضمن ح ۴۵؛ بحار ۲۲/ ۱۵۷ ب ۱ ضمن ح ۱۶ و ۱۶/ ۲۶۴ ب ۵ ضمن ح ۵.

الفصلُ الثّانی وَ الأربعون در حسن بن علی علیهما السلام

بدان که اکثر اعاظِم (۱) ۱۶۰۹ علما ذکر فرموده اند که ولادت شریف امام حسن علیه السلام در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضـان سـال سیّم هجرت واقع شـد (بعضـی سال دوّم نیز گفته انـد)، و اسم شـریف آن حضـرت حسن علیه السـلام بود، و در تورات اسمش شبّر است، زیرا که شبّر در لغت عرب حسن است و نام پسر بزرگ هارون علیه السلام نیز شبّر بود.

فِی الحدیث: اسـماء بنت عمیس گوید که چون امام حسن علیه السـلام متولّد شد من قابله او بودم، رسول خدا صـلی الله علیه و آله تشـریف آورده فرمود: یـا اسـماء، بیاور فرزنـد مرا. پس آن حضـرت را در جامه زردی قِماط (۲) ۱۶۱۰ نموده خدمت جدّ بزرگوارش بردم، آن حضرت فرمود که:

من نهی نکردم شـما را که فرزنـدی که متولّد می شود در جامه زرد مپیچید؟! پس او را در جامه سـفیدی پیچیدم و خدمت آن حضـرت بردم، پس در گوش راستش اذان گفت و در گوش چپش اقامه خواند، بعد از آن فرمود: یا علی (علیه السلام)، به چه نام او را مُسمّی کرده ای؟

عرض کرد: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، من به تو سبقت نگرفتم در نام او. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من نیز سبقت نمی گیرم در نام به پروردگار خود. پس جبرئیل علیه السلام نازل شد از جانب حقّ تعالی و نام حسن علیه السلام را با جامه ای از جامه های بهشت، به عنوان هـدیه خدمت حضـرت رسالت پناه صـلی الله علیه و آله آورد و گفت که: خداوند علیّ اعلی تو را سـلام می رساند و می فرماید که او را به اسم پسر بزرگ هارون مسمّی کن. پس حضرت او را حسن نام کرد، چون روز هفتم شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گوسفند ابلَق (۳) ۱۶۱۱ از برای عقیقه او کشت و به اسماء که قابله بود یک ران با یک اشـرفی داد. و سـرش را تراشـیده، موی سـر را با نقره کشیده تصدّق فرمود (این است که بعضی از معتبرین می فرمایند که: از آن روز است که

۱- – اعاظِم: جمع اعْظَم، بزرگتران. لغت نامه.

۲- – قِماط: قنداق. لغت نامه.

۳- – ابْلَق: دو رنگ، سیاه و سفید، رنگی سپید که با آن رنگ دیگر باشد. لغت نامه.

عقیقه کردن به طفل سنّت شده)، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سر او را به خَلوق (که بوی خوش بود) آلوده کرده فرمود: یا اسماء، خون عقیقه را بر سر فرزندان مالیدن از قول جاهلیّت است (۱) ۱۶۱۲. (خَلوق بر وزن رسول، و آن طیبِ (۲) ۱۶۱۳ مشهوری است که از زعفران و سایر اقسام طیب مرکّب نمایند و حمرت و صُفرَتش (۳) ۱۶۱۴ زیاده می شود (۴) ۱۶۱۵).

و لقب آن حضرت بسیار است، از جمله: سبط و امین و حجّت و برّ و نقی و زکیّ و زاهد و طیب و ولی و وزیر و سیّد و مجتبی است؛ بعضی از معتبرین علما فرموده که بهترین لقبهای او سیّد است که رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله او را به آن لقب خوانده و فرموده که:

«إبنی هذا سَیِّد» (۵) ۱۶۱۶

. و کنیه اش ابومحمّد، بعضی ابوالقاسم نیز گفته اند.

مروی است که: پیش از حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، به این دو اسم بزرگوار کسی مسمّی نگردیده بود چنانچه به اسم محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز کسی مسمّی نشده بود مثل یحیی؛ چنانچه خلّاق عالم در قصّه یحیی علیه السلام در قرآن مجید می فرماید: ی یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاًی (۶) ۱۶۱۷. و حسنین علیهما السلام پسر صلبی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند چنانچه دلالت دارد بر صدق این مطلب آیه شریفه که در سوره نساء است: ی حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ ... إلی قوله ... وَ حَلائِلُ أَبْنائِکُمُ الَّذینَ مِنْ أَصْلابِکُمْ ی (۷) ۱۶۱۸.

قطب راوندی روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می آمد نزد فرزندان شیرخواره فاطمه علیها السلام و آب دهان معجز نشان خود را به دهان ایشان می افکند، و

۱- – (با اندکی تغییر) وسایل ۲۱/ ۴۰۸ ب ۳۶ ح ۲۷۴۲۷- و؛ مستدرک ۱۵/ ۱۴۴ ب ۳۲ ح ۱۷۸۰۵- ۷؛ بحار ۴۳/ ۲۳۸ ب ۱۱ ح ۴ و ۱۰۱/ ۱۱۰ ب ۴ ح ۱۸؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۵۳؛ صحیفهالرضا علیه السلام/ ۷۳ ح ۱۴۵؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۲/ ۲۵ ب ۳۱ ح ۵؛ المناقب ۴/ ۲۵.

۲- – طیب: بوی خوش. لغت نامه.

۳- – صُفْرَه: زردی. لغت نامه.

۴- – لسان العرب ۱۰/ ۹۱ (ماده «الخلوق»).

۵- – بحار ۱۶/ ۳۰۶ ب ۴۱ و ۳۷/ ۷۳ ب ۵۰ ح ۴۰ و ۴۳/ ۲۵۵ ب ۱۱؛ اعلام الوری/ ۲۱۱ ف ۳؛ الطرائف ۱/ ۱۹۹؛ العددالقویه/ ۴۲ و ۸۴؛ العمده/ ۳۹۶ ح ۷۹۶؛ عوالی اللآلی ۱/ ۱۰۲ ف ۶ ح ۳۰ و ۱/ ۲۲۵ ف ۹ ح ۱۱۳؛ کشف الغمّه ۱/ ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰؛ المناقب ۴/ ۲۰؛ نهج الحقّ/ ۵۱۳ ف ۱۱.

۶- – مریم/ ۷.

٧– – نساء/ ٢٣.

فاطمه علیها السلام را می گفت: تو ایشان را شیر مده. و مروی است که چون امام حسن علیه السلام متولّد شد و قنداقه او را خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آوردند آن حضرت لبان خود را به دهان او کرد، امام حسن علیه السلام لبان آن حضرت را می مکید.

ایضاً در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که امّ الفضل، زن عبّاس بن عبدالمطّلب، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که من در خواب دیدم که پاره ای از تن تو در دامن من بود. حضرت فرمود: إن شاءاللَّه فرزندی از برای فاطمه بهم خواهد رسید، تو متکفّل تربیت او خواهی شد. پس در آن زودی حسن علیه السلام متولّد شد، آن حضرت او را به امّ الفضل داد که به شیرِ قثم، پسر عبّاس، آن حضرت را شیر دهد (۱) ۱۶۱۹.

الطاف الهیّه: مروی است که دحیه کلبی مردی بود خوش صورت و صاف طینت، و او مردی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله اخلاص بی حد داشت، و خودش تاجر بود، هر وقت که از سفر معاودت می کرد خدمت فخر کاینات می آمد و تحفه چند از میوه و غیره که مقتضای زمان و مکان بود از جهت حسنین علیهما السلام می آوردی؛ و هر وقت که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسید حسنین علیهما السلام نزد او می آمدند و دست در گریبان و آستین او می کردند، و جبرئیل علیه السلام گاهی خدمت آن حضرت می آمد به صورت دحیه کلبی. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و جبرئیل به صورت دحیه نزد آن حضرت بود، حسنین علیهما السلام داخل مسجد شدند، چون جبرئیل را تصوّر دحیه نمودند گستاخانه در او آویختند و دست در گریبان و آستین او می کردند، رنگ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله از مشاهده این حالت برافروخت، به اعتبار شرم از جبرئیل علیه السلام خواست که ایشان را دور کند، جبرئیل گفت: یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، چرا ایشان را دور می کنی؟ فرمود که ایشان تو را نمی شناسند و تو را دحیه تصوّر کرده اند، حرمت تو را بجا نمی آورند و گستاخانه با تو سلوک می کنند، جبرئیل علیه السلام گفت: یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، مکرّر اتّفاق افتاده که فاطمه علیها السلام در تهجّد یا در خواب بوده و ایشان در گهواره بیدار شده اند، چون خواسته اند که گریه

۱- - بحار ۴۳/ ۲۴۲ ب ۱۱ ح ۱۴ و ۴۳/ ۲۵۵ ب ۱۱؛ العددالقویّه/ ۳۵.

کنند، از خلّاق عالم خطاب به من رسیده که: بشتاب و برو و گهوراه حسنین علیهما السلام را بجنبان؛ و من بسیار گهواره ایشان را جنبانیده ام و مضمون:

إنَّ فِی الجَنَّهِ نَهراً مِن لَبَنٍ لعَلِیٍّ وَ لِزَهرا وَ حُسَینٍ وَ حَسنٍ

بر ایشان خوانده ام، و بسیار دستاس (۱) ۱۶۲۰ برای فاطمه علیها السلام کشیده ام، در وقتی که از دستاس کشیدن مانده، او را خواب ربوده بود؛ پس هر گاه من گهواره جنبان و دستاس کش ایشان باشم عجب نباشد که ایشان گستاخانه به کنار من آیند (۲) ۱۶۲۱.

به روایت دیگر: روزی جبرئیل علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد به صورت دحیه کلبی، و نزد آن حضرت نشسته بود که ناگاه حسنین علیهما السلام داخل شدند، چون جبرئیل را گمان دحیه می کردند به نزدیک او آمدند و هدیه طلبیدند، چون جبرئیل مطلب ایشان را یافت دست بسوی آسمان بلند نمود و سیبی و بِهی و اناری برای ایشان فرود آورد و به ایشان داد، چون آن میوه ها را دیدند شاد شدند و نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، حضرت از ایشان گرفت و بویید و به ایشان داد، و فرمود که: ببرید نزد مادر خود، و اگر اوّل نزد پدر خود ببرید بهتر است. آنچه آن حضرت فرموده بود به جا آوردند و نزد پدر و مادر خود ماندند تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نزد ایشان رفت و همه از آن میوه ها تناول فرمود، و هرچه می خوردند به حال اوّلی بر می گشت و چیزی از آن کم نمی شد، و آن میوه ها بر حال خود بود تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا به دار بقا رحلت فرمودند، و بعد از رحلت آن حضرت و جناب امیر علیه السلام و جناب فاطمه علیها السلام، انار و بِه برطرف شدند و سیب ماند، و خدمت امام حسن علیه السلام بود، بعد از آن در خدمت امام حسین علیه السلام؛ حضرت سجّاد علیه السلام فرموده: وقتی که پدر بزرگوارم در صحرای کربلا بود و تشنگی بر او غالب می شد آن را می بویید و تشنگی آن حضرت تخفیف می یافت (۳) ۱۶۲۲.

۱- - دَسْتاس: آسیابی باشد که آن را به دست گردانند. لغت نامه.

۲- - دیدن جبرئیل بصورت «دحیه کلبی» و هدیه دادن به آن دو امام همام علیهما السلام، بصورت متفاوتی با متن فوق در این منابع نقل شده است: مستدرک ۱۰/ ۴۱۱ ب ۸۶ ح ۱۲۲۷۲- ۱۵؛ بحار ۴۳/ ۲۸۹ ب ۱۲ و ۴۵/ ۹۱ بقیه باب ۳۷ ح ۳۱؛ المناقب ۳/ ۳۹۱.

۳- - (با اندکی تغییر و اضافات) مستدرک ۱۰/ ۴۱۱ ب ۸۶ ح ۱۲۲۷۲- ۱۵؛ بحار ۴۳/ ۲۸۹ ب ۱۲ و ۴۵/ ۹۱ ب ۳۷ ح ۳۱؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۵۹؛ المناقب ۳/ ۳۹۱.

مروی است که: نزدیک یکی از عیدها حسنین علیهما السلام لباس تازه نداشت، خدمت مادر آمده گفتند: ای مادر مهربان، عید نزدیک شده و کودکان عرب و بزرگزادگان حجاز همگی خود را زینت خواهند کرد، چرا از جهت ما لباس مهیّا نمی کنی؟ جناب فاطمه علیها السلام گریست و از برای تسلّی خاطر ایشان گفت: ای نور دیدگان، لباس شما در نزد خیّاط است (یعنی خیّاط ازلی). چون روزی رسید که فردای آن عید بود حسنین علیهما السلام خدمت مادر آمدند و گفتند: ای مادر، خیّاط لباس ما را نیاورد؟ فرمود:

امشب می آورد. چون شب شد، فاطمه علیها السلام از برای ترحّم بر فرزندان خود گریان شد و عرض کرد: پروردگارا ایشان را وعده داده ام، نمی توانم دل ایشان را محزون و شکست ببینم. ناگاه شخصی در خانه را زد و گفت: ای دختر محمّد صلی الله علیه و آله، در را بگشا، من خیّاطم که لباس حسنین علیهما السلام را آورده ام. فاطمه علیها السلام می گوید: چون در را گشودم شخصی را دیدم که هرگز به آن زیبایی و نیکویی کسی را ندیده بودم، بوی خوشی از آن ساطع بود که وصف نتوان کرد، پس بوقچه ای (۱) ۱۶۲۳ به من داد و از نظر من غایب شد؛ چون بوقچه را گشودم، دو پیراهن، دو زیرجامه، و دو قبا و دو ردا و دو عمّامه و دو زوج کفش بود.

فاطمه علیها السلام خوشحال شد و چون صبح عید درآمد لباسها را بر حسنین علیهما السلام پوشانید و ایشان را خدمت جدّ والا تبار فرستاد؛ چون وارد بر جدّ شدند حضرت ایشان را در بر گرفت، سر و روی ایشان را بوسید، پس ایشان را بر کتف خود نشانیده به خانه فاطمه علیها السلام آمد، و چون نظرش به فاطمه علیها السلام افتاد بر روی او تبسّم نمود و گفت: یا فاطمه، خیّاطی که جامه حسنین علیهما السلام را آورد شناختی که بود؟ عرض کرد که من لباسی به خیّاط نداده بودم و خیّاطی که لباسها را آورد نشناختم که بود. حضرت فرمود که: یا فاطمه، آن شخص خیّاط نبود بلکه رضوان، خازن بهشت بود، و آن لباسها از حلّه های بهشت بود که خلّاق عالم از جهت حسنین علیهما السلام فرستاد (۲) ۱۶۲۴.

۱- - بوقچه: بقچه، بسته خرد، شمله. لغت نامه.

۲- - بحار ۴۳/ ۲۸۹ ب ۱۲؛ المناقب ۳/ ۳۹۱.

در حدیث است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد بیرون آمدند و حسنین علیهما السلام خدمت آن حضرت بودند که در آن حال باد عظیمی وزید و گرد و غبار شدیدی ظاهر گردید و گیسوان حسنین علیهما السلام پر گرد و غبار گردید، آن حضرت چون گرد و غبار در گیسوان آن دو بزرگوار مشاهده نمود ملول و غمگین شد، پس وارد حجره فاطمه علیها السلام شده به آن معصومه فرمودند که: آب و طشتی بیاور تا گیسوان نور دیدگان خود را از غبار بشویم که من نمی توانم گیسوان ایشان را غبار آلود بینم. پس فاطمه علیها السلام آب و طشتی حاضر کرد که ناگاه جبرئیل علیه السلام از درگاه ربّ جلیل فرود آمد و عرض کرد:

یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، خلّاق احدیّت تو را سلام می رساند و می فرماید چنانچه تو نمی توانی که گیسوان حسنین علیهما السلام را غبار آلود بینی من نیز نمی توانم که آن گیسوان را غبار آلود ببینم، و سزاوار آن است که گیسوان ایشان به آب دنیا شسته نشود، پس جبرئیل عرض کرد که: یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، من از جانب خداوند علیّ اعلی مأمورم که بجهت شستن غبار آنها از آب سلسبیل بیاورم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنچه مأموری چنان نما. پس جبرئیل علیه السلام بعد از عروج، نزول نمود و با خود طشتی و ابریقی (۱) ۱۶۲۵ از آب سلسبیل داشت؛ پس آن حضرت اوّل امام حسن علیه السلام را به نزد خود طلبید و عمّامه از سر نور دیده خود برداشت، پس گیسوان او را دو نصف نمود، نصف را به فاطمه علیها السلام و نصف را خود به دست گرفت، پس جبرئیل از ابریق آب می ریخت و آن حضرت با فاطمه علیها السلام می شستند تا آنکه فارغ شد، پس آن حضرت رو به حسین علیه السلام کرده فرمود:

«إلَیَّ إلَیَّ یا حُسَین (علیه السلام)»،

یعنی: بسوی من بیا، بسوی من بیا ای حسین (علیه السلام). چون آن جناب به خدمت آن حضرت آمد، عمّامه از سر او برداشت و گیسوان او را از هم گشود و مجموع آن را به دست خود گرفت و فرمود: یا أخی یا جبرئیل، آب بریز. پس جبرئیل از آب سلسبیل می ریخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله گیسوان را می مالید؛ در این اثنا نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل افتاد که نظر به گیسوان امام حسین علیه السلام کرده بی اختیار می گرید، حضرت پرسید که: یا أخی یا جبرئیل، سبب گریه تو چیست؟ جبرئیل

۱- - ابْریق: آوند چرمین لوله دار که بدان وضو سازند. لغت نامه.

مصایب و شهادت امام حسین علیه السلام را خبر داد.

الطاف نبویّه: مروی است که حسنین علیهما السلام می آمدند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و آن حضرت مشغول نماز بودند، پس می جستند بر دوش آن حضرت، اگر کسی ایشان را هل می کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست اشاره می فرمود که: بگذارید ایشان را به حال خود؛ چون از سجده سر بر می داشت ایشان را با نهایت لطف و مدارا می گرفت، چون باز به سجده می رفت باز ایشان سوار پشت آن حضرت می شدند، چون از نماز فارغ می شد ایشان را در برَش می گرفت و می فرمود: کسی که مرا دوست دارد باید دوست داشته باشد این دو فرزند مرا (۱) ۱۶۲۶.

فِی الحدیث: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در منبر خطبه می خواند، پس حسنین علیهما السلام وارد مسجد شدند در حالتی که پیراهن سرخ پوشیده بودند، راه می رفتند و می افتادند، پس آن حضرت از منبر نازل شده آنها را برداشت و در منبر نزد خود نشانید، بعد فرمود: نگاه کردم به این دو طفل که راه می روند و می افتند، پس صبر نکردم تا اینکه حدیث خود را قطع نموده ایشان را برداشتم (۲) ۱۶۲۷.

و احوال آن حضرت، از عبادت و اطاعت و عدالت و سخاوت و شجاعت و رضا و حلم و تقوی و زهد و عفّت و حیا و ادب، در مدّت حیات، بر عالمیان ظاهر است؛ چنانچه سابقاً ذکر شد که امام حسن علیه السلام بیست مرتبه از مدینه منوّره پیاده حجّ نمود و پای مبارکش ورم و آبله می کرد، و دو مرتبه اموال و ضیاع (۳) ۱۶۲۸ و مَواشی (۴) ۱۶۲۹ و نقد و جنس خود را با اقارِب (۵) ۱۶۳۰ و عَشایر (۶) ۱۶۳۱ و فقرا مُواسات (۷) ۱۶۳۲ فرمود (۸) ۱۶۳۳؛ و نصف تمامی ما ملکِ (۹) ۱۶۳۴

۱- – بحار ۴۳/ ۲۷۵ ب ۱۲ ح ۴۳؛ الارشاد ۲/ ۲۸.

۲- – (با اندکی تغییر) بحار ۴۳/ ۲۸۴ ب ۱۲ و ۴۳/ ۳۰۰ ب ۱۲ ح ۶۴؛ کشف الغمه ۱/ ۵۲۲؛ المناقب ۳/ ۳۸۵.

۳- – ضیاع: جمع صیغه، بمعنی خواسته و زمین و آب و درخت. لغت نامه.

۴- – مواشی: جمع ماشیه که بمعنی ستور بسیار راه روند است و اطلاق این لفظ بر مطلق چهارپایان بارکش نمایند. لغت نامه.

۵- – اقارب: جمع قریب، نزدیکان و خویشان. لغت نامه.

۶- – عشایر: برادران و قبیله و تبار و نزدیکان از جانب آباء. لغت نامه.

۷- – مواسات: غمخواری کردن کسی را به مال خود، برابر گردانیدن او را با خویش. لغت نامه.

۸- – آن حضرت (ع)، سه مرتبه اموال خود را مواسات فرموده اند؛ جهت اطلاع به منابع ذیل مراجعه شود: کافی ۱/ ۴۶۱ ح ۱؛ وسایل ۱۱/ ۱۳۱ ب ۴۵ ح ۱۴۴۴۳؛ مستدرک ۷/ ۲۶۰ ب ۴۸ ح ۸۱۹۰- ۱؛ بحار ۶/ ۱۵۹ ب ۶ ح ۲۲ و ۴۴/ ۱۵۰ ب ۲۲ ح ۱۹؛ امالی صدوق/ ۲۲۲ س ۳۹ ح ۹؛ روضه الواعظین ۲/ ۴۵۱؛ الزهد/ ۷۹ ب ۱۴ ح ۲۱۳؛ عیون الاخبار الرضا (ع) ۱/ ۳۰۳ ب ۲۸ ح ۶۲؛ کشف الیقین/ ۳۵۰ المبحث ۱۹؛ مکارم الاخلاق.

۹- – ماملک: دارایی و هر آنچه دارا و مالک باشند. ل. د.

خود را در راه خـدا انفـاق نمود، و اکثر ایّام صائم النّهار و همیشه قائم اللّیل (۱) ۱۶۳۵ بود، و چون متوجّه وضوی نماز می شـد مفاصل بـدنش می لرزیـد و رنگ مبارکش به زردی مایل می شـد، از آن حضـرت از علّت این حال سؤال نمودنـد، فرمود که: حقّ و لازم است بر هر کس که نزد خداونـد عرش عظیم، به بندگی ایسـتد یعنی آنکه رنگش زرد شود و بندهایش از بیم او به لرزه آید. و آن جناب، میانه خود و خدا، هرگز کاری نکرد که که موجب خجالت او باشد، و از تواضع و افتادگی آن حضرت این بود که روزی به مکانی رسـید که جماعتی از فقرا و درویشان، که اکثر معلول بودند، آن حضـرت را تکلیف کردند که: یا بن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، ما فقرای امّت جدّ تو هستیم و مقداری نان تحصیل کرده ایم، چه شود که به ضیافت ما بیایی و بـا مـا موافقت کنی در خوردن؟ فِی الحـال (۲) ۱۶۳۶ از شـتر فرود آمـد و بر سـفره ایشـان نشـست. به روایتی: فرمود که این نانهای شـما تصدّق است، بر من حرام است نمی توانم بخورم، امشب شما مهمان من هستید، بیایید منزل من با هم غذا بخوریم. چون شب شد فقرا به منزل آن حضـرت آمدند، فرمود همه طعام را در یک ظرف کشیدند و با آنها دست به یک کاسه و قدح برده غذا خوردند و همه را مُخَلّع ساخت (۳) ۱۶۳۷ و از دِرهم و دینار غنی فرمود (۴) ۱۶۳۸.

اذیّت آن حضرت:

أشیعهُ آلِ المُصطفی مَنْ یَنوحُ لی وَ یبکِی الإمامَ الفاضلَ المُتفضِّلا

قفُوا نَبْکِ عَنْ ذِکری حَبیبِ مُحمّدٍ صلی الله علیه و آله وَ خلّوا لِذِکْراکُم حَبیباً (۵) ۱۶۳۹ وَ مُنزلًا

قفوا نَبکِ مِنْ تذکارِهِ وَ مُصابِهِ فَتذکارُهُ یُنْسِی الدُّخولَ فحُوملًا

۱- – صائم النهار و قائم اللیل: کسی که روز روزه دار و شب به عبادت بسر برد. لغت نامه.

۲- – فی الحال: فورا، بی درنگ. لغت نامه.

۳- – مخلع کردن: خلعت دادن. ل. د.

۴- – بحار ۴۳/ ۳۵۱ ب ۱۶ ح ۲۸؛ المناقب ۴/ ۲۳.

۵- – عبارت متن «خبیبا». م.

یعنی (۱) ۱۶۴۰:

ای محبّان اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله کیست که در نوحه یاری کند مرا و بگرید (۲) ۱۶۴۱ بر امام مظلومِ فاضل و برگزیده؟

ای دوستان بایستید تا گریه کنیم به یاد آوردن من حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله را، و واگذارید ذکر دوستان و منازل خود را.

ای دوستان، بایستید تا بگرییم بر مصیبت کسی که یاد کردن او فراموش می کند منازل و مساکن خود را.

مروی است که: چون حضرت امیر علیه السلام وفات یافت، امام حسن علیه السلام به مسجد رفته به منبر برآمد و خطبه ای که مشتمل بر حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بود در نهایت فصاحت و بلاغت خوانده فرمود: أَیُّها النّاس، امشب از میان شما مردی بیرون رفته که متقدّمان مثل او ندیده و متأخّران مانند او نخواهند دید؛ و شروع نمود به بیان کردن بعضی از مناقب آن حضرت، تا اینکه گریه بر وی غالب شد بنحوی که جمیع اهل مسجد به گریه آمدند و خروش و فغان از ایشان برآمد؛ پس فرمود: أَیُّها النّاس، پدرم امّت را به دین خدا دعوت می کرد، من نیز ایشان را دعوت می کنم. پس مردم همگی از روی رضا و رغبت به آن حضرت بیعت نمودند، تا چهل هزار نفر به شرف بیعت وی رسیدند، آن وقت سنّ شریفش به سی و هفت سال رسیده بود؛ چون این خبر در شام به معاویه رسید با شصت هزار لشکر متوجّه عراق شد، و حضرت نیز تهیّه اسباب حرب (۳) ۱۶۴۲ نموده با لشکر خود متوجّه به عزم حرب معاویه شده، از کوفه بیرون رفت (۴) ۱۶۴۳.

و معاویه نامه ها به رؤسای لشکر امام حسن علیه السلام نوشت که: هر که از امام حسن علیه السلام برگردد نزد من عزیز و محترم خواهد بود و مناصب عَظیمه (۵) ۱۶۴۴ و اموال جَسیمه (۶) ۱۶۴۵ به او

۱- - در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

۲- - عبارت متن «بگوید». م.

۳- - اسباب حرب: آلات جنگ، اسلحه. ل. د.

۴- - جهت آگاهی بیشتر به این منابع مراجعه شود: بحار ۲۵/ ۲۱۴ ب ۷ ح ۵ و ۴۳/ ۳۶۲ ب ۱۷؛ الارشاد ۲/ ۷؛ بشاره المصطفی (ص)/ ۲۴۰؛ تأویل الآیات/ ۴۵۰؛ کشف الغمه ۱/ ۵۳۷ و ۵۴۷؛ مسائل علی/ ۳۲۸.

۵- - عظمیه: مؤنث عظیم، بزرگ. لغت نامه.

۶- - جسیمه: تأنیث جسیم بمعنی بزرگ و تناور. لغت نامه.

عطا خواهم کرد، و هر که او را به قتل رساند یا بگیرد، دختر خود را به او تزویج خواهم نمود. تا اینکه اکثر رؤسای کوفه از آن حضرت برگشته مایل به معاویه شدند، و چند امیر با جمعی لشکر را حضرت تعیین نموده به سرِ راه معاویه فرستاد، و ایشان دین به دنیا فروخته به لشکر معاویه ملحق شدند، چون حضرت دانست که کوفیان در مقام نفاق و حیله اند، حتّی کار را به مقامی رسانیدند که به آن حضرت شوریده، به سراپرده آن جناب ریخته هر چه یافتند غارت کردند، حتّی مصلایی که بر روی آن نشسته بود از زیر پای مبارکش کشیدند و ردای مطهّرش از دوش او ربودند، به ملاحظه اینکه معاویه این احوال را شنیده از ایشان خوشنود گردد؛ حضرت چون این صورت را مشاهده نمود، با قلیلی از محبّان سوار شده متوجّه مداین شد، و در اثنای راه، جراح بن سنان اسدی که در کمین نشسته بود به یکبار بیرون تاخت و خنجری بر ران مبارک آن حضرت زد که به استخوان رسید، و جمعی از ملازمان آن حضرت جراح را گرفته به قتل رسانیدند، و آن جناب را رنجور و نالان در عَماری (۱) ۱۶۴۶ نشانیده به مداین بردند، و در آنجا جرّاحان به معالجه زخم وی اشتغال نمودند، و رؤسای کوفه به معاویه نوشتند که: ما مطیع توییم، زودتر متوجّه عراق شو، و چون نزد ما رسی امام حسن علیه السلام را گرفته تسلیم تو می نماییم.

و چون زخم حضرت شفا یافت، از برای اتمام حجّت باز نامه ای به کوفیان نوشت که:

نقض بیعت مکنید و از عقوبات الهی بترسید و همگی به این جانب آمده جمعیّت نمایید تا به جهاد رویم. هیچ کس متعرّض نشد مگر قلیلی که امری از ایشان پیش نمی رفت، لهذا حضرت ناچار شده، با معاویه صلح نمود به شروطی چند: اوّل آنکه معاویه عمل کند در میان مردم به کتاب خدا و سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، و سیرت شایستگان؛ دوّم، بعد از خودش احدی را به امر سلطنت تعیین ننماید؛ سیّم، محبّان خاندان نبوّت و دوستان حضرت امیر علیه السلام ایمن باشند از شرّ او، و مالها و زنان و اولاد خودشان نیز؛ چهارم،

۱- – عَماری: صندوق مانندی که برای نشستن سوار، آن را بر روی پشت شتر و فیل می گذارند، و آن را محمل وهودج هم گویند، و در عربی با تشدید میم است .... لغت نامه.

برای خود امام حسن علیه السلام و برادرش امام حسین علیه السلام و سایر اهل بیت و خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله مکری نیندیشد، و در آشکار و پنهان ضرری به ایشان نرساند، و احدی از ایشان را در افقی از آفاق زمین نترساند. پنجم، هر ساله از خراج داراب (۱) ۱۶۴۷ جَرَد (۲) ۱۶۴۸ پنجاه هزار درهم به آن حضرت برساند که به مستحقّین صرف فرماید. ششم، سبّ جناب امیر علیه السلام نکند و در نمازها ناسزا به آن حضرت و دوستان او نگوید (چنانچه می کردند) (۳) ۱۶۴۹. چون نامه نوشته شد، خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بر آن گواه گرفتند و چند نفر از اصحاب شهادت بر آن نامه نوشتند. لکن معاویه به هیچ یک عمل نکرده بعد از چند روز گفت که: شرطی چند که با امام حسن بن علی (علیهما السلام) کرده ام همه در زیر پای من است، به هیچ یک از آنها وفا نخواهم کرد. پس امام حسن علیه السلام بعد از صلح، با خواصّ ملازمان و خدّام خود متوجّه مدینه شد و در آنجا ساکن گردید، چون مدّتی از زمان مصالحه گذشت معاویه نظر به طینت اصلی، در مقام خدعه و کید برآمده جماعتی را برانگیخت که بر طایفه ای از محبّان آن حضرت شب خون زده، قریب به سی و چهل نفر از ایشان را به قتل رسانیدند. حضرت از آن حرکت استشمام رایحه نقض عهد نموده، به شام نزد معاویه رفته در این باب صحبت کرده، معاویه مَعاذیری (۴) ۱۶۵۰ چند گفت، پس حضرت بعد از مکالمات زیاد به مدینه مراجعت فرمود، در اثنای راه گذارش به موصل افتاد، و آنجا در خانه شخصی که ادّعای محبّت و دوستی با آن حضرت می کرد فرود آمد، و قبل از نزول آن حضرت، معاویه او را به مال فریفته نموده بود و شیشه زهری نزد او فرستاده بود که در وقت فرصت آن حضرت را با آن زهر شهید کند، آن ملعون دین خود را به دنیا فروخت، سه مرتبه در خانه خود زهر به آن حضرت خورانید، و در هر مرتبه آن جناب رنجور و بیمار شد و از خدا طلب شفا کرد، حقّ تعالی شفا داد، تا آخر،

۱- – داراب: رَبّ آب است که پرورنده و رب النوع خوانند .... لغت نامه.

۲- – جَرَد: موضعی است به بلاد تمیم. لغت نامه.

۳- – صلحنامه امام حسن علیه السلام، در منابع ذیل و بدون ذکر بندهای پنجم و ششم نقل شده است: بحار ۴۴/ ۶۴ ب ۱۹؛ کشف الغمّه ۱/ ۵۷۰.

۴- – مَعاذیر: جمع مِعذار، عذرها، پوزشها و بهانه ها. لغت نامه.

حضـرت و مواليان او از عمل ميزبان مطّلع شدند، بعضـى از محبّان حضـرت آن ملعون را به قتل رسانيد، پس حضـرت رنجور و نالان، از موصل روانه مـدينه شـد، والي مـدينه در آن وقت مروان حكم بود، معاويه شـيشه اى از زهر هلاهل نزد وى فرسـتاد و نوشت كه: اين زهر را پادشـاه روم از جهت من فرسـتاده، و ا گر قطره اى از آن به دريـاى عمّـان بريزى تمامى حيوانات آن بى جان شونـد، بايـد به هر تـدبيرى كه دانى شـربتى از آن به امام حسن عليه السـلام بچشانى. مروان از اين جهت در صدد قتل آن مظلوم برآمد و در كيفيّت آن تدبيرات مى كرد، تا آخر به واسـطه زن دلّاله اى، جعده بنت اشعث زن آن حضرت را فريب داد؛ آن ملعونه كه مشهوره به اسماء است به اكاذيب (۱) ۱۶۵۱ و تَلْبيساتِ (۲) ۱۶۵۲ مروان فريفته جاه و مال دنيوى شده، عازم قتل آن حضـرت شد، پس مروان همان زهر را نزد وى فرسـتاد، آن ملعونه قدرى از آن را با عسل آميخته، آن حضـرت را خورانيد، حضرت از خوردن او رنجور شد و تمامى آن شب قى (۳) ۱۶۵۳ مى كرد و درد شكم مى كشيد، چون صبح شد به دارالشّفاى دردمنـدان، يعنى روضه منوّره سيّد آخرالزّمـان رفت، بعـد از استشـفا و دعا و ماليـدن خود به قبّه عاليه شـفا يافت، بار ديگر آن سنگين دلان، قدرى از آن زهر را به رطبى چند ماليده به آن حضرت خورانيدند، و اين مرتبه بيمارى آن حضرت زياده از دفعه اوّل شد، و از شام تا صبح ناله و فرياد مى كرد، چون صـبح شد ديگر باره به سر مرقد جدّ بزرگوار رفته به بركت او شفا يافت، و در حقّ اسـماء بـدگمان شـده از خـانه او بيرون رفت، و چنـد روز بجهت تغيير آب و هوا با جمعى از خواصّ خود به موصـل رفت، و در شـام كورى بود كه بغـايت (۴) ۱۶۵۴ دشـمن اهل بيت عليهم السـلام بود، چون شـنيد كه امام حسن عليه السلام به موصـل آمـده انـد بـا خود گفت كه هيـچ بهتر از آن نيست كه به موصل رفته با او طرح دوستى افكنم، و در وقت فرصت او را هلاك كنم. سـنان عصايى كه داشت به زهر آب داده به موصل رفت، و بعد از رسيدن به خدمت حضرت، اظهار خلوص نمود و

۱- - اكاذيب: دروغها و خبرهاى دروغ. لغت نامه.

۲- تَلْبيس: فريب و حيله و مكر و .... لغت نامه. (تلبيسات: جمع تَلبيس. م.)

۳- - قِى: استفراغ كردن. لغت نامه.

۴- - بِغايَت: بسيار، كاملًا. لغت نامه.

هر روز در عقب حضرت نماز می کرد، و احادیث می شنید و می گریست و دائم منتظر وقت فرصت بود، تا روزی از نماز فارغ شده از مسجد بیرون آمد، بر در دکانی که در آن حوالی بود نشسته، پای راست را بر پای چپ انداخت و به نقل حدیث مشغول شد، آن کور لعین از مسجد بیرون آمده سر عصا را به زمین بگذاشت، قضا را سر آن سنان بر پشت پای آن حضرت رسید و آن کور دریافت که سر سنان بر پشت پای امام علیه السلام رسیده، به قوّت تمام آن سنان را به پای وی فرو برد، آن جناب آهی کشید و بی هوش شد و پای مبارکش ورم کرد و خون از او جاری شد، و موالیان آن کور را گرفتند که سزایش را بدهند، حضرت فرمود: دست از وی بردارید که او در ظاهر و باطن کور است، و در روز قیامت کور محشور خواهد شد؛ پس از آن کور دست برداشتند، برفت و درد پای حضرت شدّت نمود، آغاز ناله کرد و فرمود که: خواستم دو سه روزی از بلا و مِحَن (۱) ۱۶۵۵ و کید دشمنان آسوده باشم، هرجا می روم بلا و محنت قرین است، و مصیبت و عَنا (۲) ۱۶۵۶ همنشین. پس جرّاح را طلبید، چون نظر جرّاح بر آن زخم افتاد گفت: واویلا- که آن آهن را به زهر آب داده بوده اند و صاحبش از روی عمد این زخم را زده است. یاران که این را شنیدند گفتند: آه! چه کاری کردیم، آن کور را رها کردیم. حضرت فرمود: غم مخورید که او به سزای عمل خود خواهد رسید. امّا چون جرّاح ماهر و دانا بود به معالجه مشغول شد و آن زهر را از عروق آن حضرت کشید و زخم روی به بهبودی نمود، و بعد از چند روز جناب عبّاس علیه السلام، برادر آن حضرت، در موصل از راهی می رفت، آن کور را دید که همان عصا را بر دست گرفته می خواهد که از موصل بیرون رود، چون نظر آن جناب بر وی افتاد آن عصا را از وی گرفته بر سر و روی او می زد تا پاره پاره شد، پس غلامان را گفت که سر او را بریدند. باز امام حسن علیه السلام روانه مدینه شد، و چون داخل مدینه گردید رنجور و بیمار بود، و به خانه اسماء تردّد نمی کرد، دیگر باره مروان قدری زهر و عقد مرواریدی با ده هزار اشرفی و چند پارچه لباس از پارچه های شِعب (۳) ۱۶۵۷ سور

۱- – مِحَن: جمع مِحْنَه، بلاها، اندوهها. لغت نامه.

۲- – عَنا: زحمت، رنج، مشقّت. ل. د.

۳- – شِعْب: ناحیه. لغت نامه.

(که اسم موضعی است)، نزد اسماء فرستاد و به آن ملعونه پیغام داد که: جهد کن تا این زهر را با آب یا گلاب ممزوج کرده به امام حسن بن علی علیهما السلام دهی تا از دغدغه او برهیم. اسماء فریفته مال دنیا شده در صدد قتل آن امام مظلوم برآمده در طلب فرصت بود و مجال آن نمی یافت تا آنکه آن زهر را به حضرت داد، و آن جناب، به قول اشهر، در آخر ماه صفر به دار بقا رحلت فرمود (۱) ۱۶۵۸.

شهادت آن حضرت: از بعضی روایات چنین معلوم می شود که همان زهر سوده الماس بود، و در بعضی زهر هلاهل؛ به روایتی آن زهر را به غذای آن حضرت داخل نمود، به روایت دیگر در روزی که آن حضرت روزه گرفته بود و در فصل تابستان بود آن حضرت بسیار تشنه شد، وقت افطار آب خواست، جعده کاسه شیری را آورد که در او زهر داخل کرده بود، او را مقابل حضرت گذاشت، آن جناب آن شیر را گرفته میل فرمود، همینکه از گلوی مبارکش پایین رفت از گلو تا نافش به سوزش درآمد (۲) ۱۶۵۹. ولکن بنا به خبر سابق که اکتفا به آن خواهم نمود، شب جمعه بیست هشتم ماه صفر، آن ملعونه قدری از آن زهر برداشته، متوجّه منزل آن حضرت شد و با خود گفت که: اگر کسی مرا نبیند کار خود را بسازم و اگر ببینند گویم که زیاده از این تاب مفارقت آن حضرت را نداشتم، آمدم که زمانی دیدار مبارکش را ببینم. و امام علیه السلام در غرفه استراحت نموده بود، آن ملعونه به آن غرفه درآمد، دید که آن حضرت در خواب است و دختران و خواهران در جانب راست و چپ وی خوابیده اند. پس آن ملعونه آهسته آهسته آمد و کوزه آبی که بر بالین آن حضرت بود برداشته دید سر کوزه را به کرباسی بسته و مهر نموده اند، آن سیاه دل زهر را به آن کرباس ریخت و به دست بمالید تا داخل کوزه کرد، و از غرفه به

۱- - جهت آگاهی بیشتر از ماجراهای بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام، به منابع ذیل مراجعه شود: المناقب ۴/ ۳۱؛ بحار/ ۴۴ ب ۱۱ ص ۳۳ به بعد؛ کشف الغمّه ص ۵۳۱ به بعد، (و در صفحه ۵۷۱ همان، صلحنامه آن حضرت علیه السلام را نقل نموده است)؛ شرح نهج ۱۶/ ۴۱.

۲- - بحار ۴۴/ ۱۵ ب ۲۲ ح ۲۳؛ الخرائج ۱/ ۲۴۱ ح ۷.

زیر آمـده به منزل خود رفت. چون انـدک زمانی گـذشت حضـرت از خواب بیدار شد و دست مبارک دراز کرده آن کوزه را برداشـته نگاه به مُهر آن کرد، دید خللی به آن نرسیده، و اندک آبی از آن خورده کوزه را بگذاشت و فرمود: آه! این چه آبی بود که از حلق تـا نـافم را پـاره کرد! پس دختران و خواهران از احوال مطّلع شـده به دور او جمع شدنـد و از مشاهـده این حال همگی به ناله آمدند، فی الحال کس فرستاده امام حسین علیه السلام را طلبید.

به روایت دیگر: خواهران نزد آن حضرت نبودند، همینکه حضـرت مسـموم شد، اوّل خبر مسـموم شدن آن جناب به خواهرش زینب سـلام اللّه علیهـا رسـید، اطفال صـغیر و دختران و پسـران و خواهران آن مظلوم به دورش جمع شدنـد و آن جناب از درد احشاء و امعاء شـکم مبارک خود را به زمین می مالید و می نالید. پس آن حضـرت فرمود: یا اختا زینبا، برادر مرا خبر کنید که دیگر این دفعه زهر کـار مرا ساخته و خانمان مرا به باد فنا داده. چون امام حسـین علیه السـلام حاضـر شـد، برادر را دیـد که در میـان بستر می غلطـد و ناله می کنـد و خواهران گریان و نالان در گرد وی جمع شـده انـد، چون نظر امام حسن علیه السـلام به برادر عزیزش افتاد گریان شـد و بغل گشود، او را در بر گرفت و فرمود: ای عزیز برادر و ای جان برادر، دیـدار به قیامت مانـد، حال جدّ و پـدرم را در خواب دیـدم که در بهشت می خرامیدنـد و دست مرا گرفته در روضه های آن می گردانیدند، و جدّم فرمود: ای فرزنـد، شـاد بـاش که از دست دشـمنان خلاص شـدی و فردا شب نزد ما خواهی بود، و در طرفی از بهشت مادرم را دیـدم که پریشـان حال با جـدّه ام خـدیجه کبری ایسـتاده و در برابر ایشان خازنان بهشت و حوریان صف زده، مادرم چون مرا دیـد گفت: ای نور دیـده، نظر کن به جـدّ و پـدرت که در انتظار توانـد، و ملاحظه کن که این قصـر زمرّدی را که از جهت تو ترتیب داده اند، ای جان مادر جهد کن که فردا شب در نزد ما باشی:

وداع پردگیان سرای عصمت کن بیا به گلشن فردوس استراحت کن

چون بیـدار شـدم و از آب این کوزه خوردم، از حلق تـا نـافم بریـده شـد، و می دانم که کـارم سـاخته شـده. و از شـدّت الم و اضـطراب گاهی تکیه بر دوش خواهران می کرد و زمانی دست به گردن برادران می نمود؛ چون صبح شد رنگ مبارکش سبز گردید، از امام حسین علیه السلام پرسید که: ای برادر، رنگ و روی من به چه مایل شده؟ امام حسین علیه السلام

گفت: به سبزی میل نموده. گفت: ای برادر، حدیث شب معراج ظاهر شد. این را گفته دست به گردن امام حسین علیه السلام انداخت و رو بر روی او نهاد، هر دو به گریه آمدند و از گریه ایشان خروش و فغان از اهل بیت برآمد، پس امام حسین علیه السلام پرسید که: مرا خبر ده که تو را زهر داده؟ فرمود: ای برادر، هر کس داده به سزای خود خواهد رسید و خوش ندارم که او را رسوا کنم. و در خلوت اسماء را طلبید و به وی گفت: ای بی وفای ناسازگار، و ای سنگ دل جفاکار، آخر چه بدی از من نسبت به تو صادر شده بود که طفلان مرا یتیم کردی و حقّ مرا فراموش نمودی؟ بدان ای بی حیا که فرزند و برادرانم را از سرّ تو آگاه نکردم و پرده از روی کار تو برنداشتم و مؤاخذه تو را به محکمه قیامت گذاشتم، و در دنیا نیز به سزای خود خواهی رسید. پس روی از وی گردانید و فرمود: ای بی شرم از نزد من دور شو، می دانم که به مراد و مقصود که در دل داری نخواهی رسید.

پس آن حضرت امّ کلثوم را طلبید و فرمود: ای خواهر، فرزندم قاسم را حاضر کن. چون جناب قاسم حاضر شد او را در بر گرفت و روی او را بوسید، پس دست او را گرفته به دست امام حسین علیه السلام داد و گفت: ای برادر، من فاطمه دختر تو را نامزد قاسم کرده ام و او را به تو سپرده ام، باید نظر لطف و شفقت از وی دریغ نداری، و چون وقت در رسد امانت آن را به وی سپاری. آن وقت فغان و ناله از پردگیان سُرادِقِ (۱) ۱۶۶۰ عصمت برآمد، و امام حسین علیه السلام گریست و گفت: ای برادر قبول کردم. چون شب شنبه بیست نهم ماه صفر آمد، حال آن حضرت دگرگون شد و دیده به هم نهاد و بی هوش شد، بعد از زمانی چشم باز کرد، همگی برادران و فرزندان و خواهران بر دور او جمع بودند، به نظر حسرت نگریست و به شدّت گریه نمود و فرمود:

وَ أقرَءُ علَیکُمُ السّلامَ؛

شما را به خدا سپردم و سلام من بر شما باد. و به سید الشهداء علیه السلام فرمود که: ای برادر، برادران و خواهران و فرزندان خود را به تو می سپارم و تو را به خدا، ایشان را عزیز داری و چنانچه تقصیری از بعضی بینی به نظر عفو اغماض کنی. پس گفت:

أشهَدُ أن لا إلهَ إلّااللّه وَ أشهدُ أنَ

۱- – سُرادِق: سراپرده. لغت نامه.

محمّداً رسولُ اللَّه صلی الله علیه و آله

؛ و به دست مبارک به جانب آسمان اشاره کرد و گفت:

«بِالرَّفیقِ الأعلی»،

و این عالم فانی را وداع نموده در کمال شوق و ذوق به روضه جنّت شتافت، خواهران و برادران صدا به ناله بلند کردند و گویا در آن وقت ناله و فغان به گوش عالمیان می رسید.

وا حسرتا که سرو روان از چمن برفت یعنی که نور دیده زهرا حسن برفت

از شوق گیسویش جگر نافه گشت خون وز هجر رویش آبرخ نسترن برفت

یعقوب وار دیده مردم سفید شدکز مصر باز یوسف گل پیرهن برفت

خبری به نظر رسید که: چون امام حسین علیه السلام بدن زهر خورده او را غسل داد و کفن نمود، خواست که بندهای کفن را ببندد، دید که دو فرزند صغیر امام حسن مجتبی علیه السلام خیره خیره بر جسد پدر بزرگوار خود نگاه می کنند، فرمود: نور دیدگان من، می خواهید بیایید نعش پدر خود را وداع کنید. عبداللَّه کبیر و عبداللَّه صغیر، یکی از طرف راست پدر، یکی از طرف چپ، خود را بر روی نعش امام حسن مجتبی علیه السلام انداخت، ناگاه دیدند که نعش آن حضرت به حرکت درآمد و دستها را از کفن بیرون آورد و انداخت به گردن دو فرزندش (۱) ۱۶۶۱.

مروی است: چون آن حضرت را دفن کردند، تمامی بنی هاشم گرداگرد قبر وی برآمدند و امام حسین علیه السلام در سر قبر وی در پیش روی همگی ایستاده فرمود:

أ أدهنُ رَأسی أم أطیبُ مَحاسِنی (۲) ۱۶۶۲

وَ رَأسُکَ معفُورٌ وَ أنتَ سَلیبٌ

فَما نِلتُ (۳) ۱۶۶۳ أبکی ما تغنّتْ (۴) ۱۶۶۴ حمامهعلَیکَ وَ ما هبت صبا وَ جنوبٌ

بُکائی طویلٌ وَ الدّموعُ غزیرهٌ (۵) ۱۶۶۵ وَ أنتَ بعیدٌ وَ المزارُ قَریبٌ

۱- - جهت آگاهی بیشتر از ماجراها و چگونگی شهادت آن حضرت علیه السلام، به (بحار/ ۴۴ ب ۲۲ ص ۱۳۴- ۱۶۳) مراجعه شود. م.

۲- - عبارت بحار و المناقب: «تطیب مجالسی».

۳- – عبارت بحار و المناقب: «فلازلتُ». م.

۴- – عبارت متن «تنعبت». م.

۵- – عبارت متن «غریزه». م.

غریبٌ وَ أطراف البُیوتِ تحوطهُ ألا کُلُّ مَن تحتَ التّرابِ غَریبٌ

أروحُ بِغمٍّ ثُمَّ أغدُوا بِمثلهِ کئیباً وَ دمعُ المُقْلَتَیْنِ (۱) ۱۶۶۶ سَکیبٌ

فَلِلعَینِ مِنّی عَبرةٌ بعدَ عَبْرهٍوَ للقَلبِ مِنّی رنَّهٌ وَ نحیبٌ (۲) ۱۶۶۷

یعنی (۳) ۱۶۶۸:

آیا من بعد از تو سر خود را روغن خواهم مالید، و بدن خود را خوشبو خواهم کرد و حال آنکه سر تو در زیر خاک است و بدن تو برهنه بر زمین افتاده؟!

و بر تو خواهم گریست مادامی که در عالم مرغی بخواند و باد صبا و جنوب بوزد.

گریه من بر تو طویل است و اشک دیده ها چون باران بسیار، و تو از من دوری و تربت تو به من نزدیک است.

ای برادر، تو غریب هستی، با وجود اینکه اطراف و جوانب خانه های مدینه به قبر تو متّصل است، و این بجهت آن است که هر که در زیر خاک است البتّه غریب است اگرچه قبرش به یاران و خویشان نزدیک باشد.

شب را به روز و روز را به شام می آورم با غم و اندوه در حالتی که اشکهای من ریزان است.

از برای چشم من اشکهای ریزان است و از برای دل من ناله و اندوه بی پایان است.

تتمیمٌ: بعد از نوشتن خبر سابق، در نسخه ای به نظر رسیده که سیّد معین الدّین که از جمله فضلا بود و از نواده های فاضل هندی است، در مقتل خود می نویسد که: سه نفر از آل رسول صلی الله علیه و آله، بعد از وفات، جسد مبارکش به حرکت آمده دست به گردن اطفال صغیران خود انداخته اند: اوّل، نعش فاطمه زهرا علیها السلام بود. دوّم، نعش امام حسن مجتبی علیه السلام بود وقتی که سید الشهداء علیه السلام برادر را غسل داد، دید عبداللَّه و قاسم از زیر چشم به حسرت به نعش پدر بزرگوار خود نظر می کنند، فرمود: نور دیدگان، می خواهید

۱- - عبارت متن «المَقتَلینَ». م.

۲- - (با اندکی تغییر و اضافات، و بدون دو بیت آخر) بحار ۴۴/ ۱۶۰ ب ۲۲ ضمن ح ۲۹؛ المناقب ۴/ ۴۵.

۳- - در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

بیایید پدر خود را وداع کنید. عبداللّه از یک طرف و قاسم از یک طرف به روی نعش پدر افتادند، پس امام حسن علیه السلام به حرکت آمده دست انداخت به گردن اطفال صغیر خود و روی مبارکش باز شد، یک نظری به صورت فرزندانش نموده، تبسّم می فرمود و لبهای مبارکش حرکت کرد. سیّم، بدن جناب سید الشهداء علیه السلام بود وقتی که جناب سکینه وارد قتلگاه شد، دید که عمّه اش زینب علیها السلام در اطراف بدن پدرش می گردد، عرض کرد:

یا عمّتاه، هذا نعشُ مَن؟ ای عمّه این نعش کیست؟ جناب زینب خاتون فرمود: هذا نَعشُ أبیکِ الحُسَین علیه السلام. سکینه آمد، دستهای کوچک خود را به گردن بریده شده پدر درآورد، عرض کرد: یا أبه مَنِ الّذی أیتَمَنی عَلی صِغَرِ سِنّی؟ بابا جان، که مرا به این کوچکی یتیم نمود؟ یا أبَه مَنِ الّذی قطَعَ وَریدَیکَ؟ پدرجان، که این رگهای گردنت را بریده؟ باباجان، تو همیشه یتیمان مردم را ترحّم می کردی و نوازش می فرمودی و به غریبان دلداری می دادی و با اسیران مرحمت داشتی، یا أبه، من سکینه توام، غریبم و یتیمم و اسیرم، چرا با آن دست که به سر یتیمان مردم می کشیدی بر سر من نمی کشی؟! دست پدر را گرفته گاهی بر سر و گاهی بر دل می گذاشت، یک کلامی می گفت که دلها را کباب می کرد: یا أبتاهُ نَهبوا قَرطی وَ ردائی؛ بابا ببین گوشواره از گوشم برده اند و عبا از دوشم ربوده اند، یا أبَتاهُ انظُر إلی رُؤوسِنا المَکشوفَهِ وَ إلی أکبادِنَا المَلهوفَهِ وَ إلی عمَّتیَ المَضروبَهِ وَ إلی امّیَ المَسخوبَه. یعنی: پدر جان نظر کن به سرهای برهنه ما، و نظر کن به جگرهای ما که از خوف دشمن می طپد، بابا نظر کن به عمّه ام زینب، ببین که چگونه او را زده اند، بابا نظر کن به مادرم که صدای اعدا بر او چگونه بلند می شود. پس بدن آن حضرت به حرکت آمده و دستهای مبارکش بلند شد، و به گردن سکینه درآمد، طفل یتیم خود را مثل جان شیرین در بغل چسبانید، همینکه ابن سعد حکم کرد اسرا را از شهدا جدا نمایند زجر بن قیس ملعون آمد که آن طفل را از نعش پدر جدا کند نتوانست، تازیانه را از کمر کشید و چند تازیانه به دست ساربان بریده آن حضرت زد، دید رها نمی کند، خبر به شمر رسید، گفت: حالا من دختر امام حسین علیه السلام را از نعش او جدا می کنم؛ آن ملعون آمده با یک دست دستهای کوچک سکینه را گرفته و با دست دیگر

تازیانه به سر آن دختر یتیم زد، دیدند که دستهای سید الشهداء علیه السلام سست شده به پهلویش افتاد.

و سنّ امام حسن علیه السلام چهل و هفت و یا چهل هشت سال بود، در وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله هشت ساله بود، و بعضی هفت ساله و چند ماه گفته اند؛ و چون حضرت امیر علیه السلام رحلت نمود او سی و هفت سال داشت، و مردمان به آن حضرت بیعت کردند و بعد از شش ماه و سه روز (که سال چهل و یکم هجری بود) با معاویه مصالحه نموده، بعد از ده سال که در مدینه اقامت داشت به درجه شهادت رسیده (۱) ۱۶۶۹.

ثواب بکاء به آن حضرت:

در بعضی از روایات معتبره رسیده که: روزی سیّد عالم صلی الله علیه و آله با جمعی نشسته بودند، ناگاه امام حسن علیه السلام داخل شد، چون نظر مبارک فخر کاینات بر او افتاد بسیار گریست، و او را نزد خود طلبیده فرمود: ای فرزند، پیش من آی. و او را بر زانوی راست خود نشانید، بعضی از اصحاب عرض کردند که: یا رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله)، سبب گریستن شما از دیدن امام حسن علیه السلام چه بود؟ فرمود: قسم به خدایی که مرا به حقّ برانگیخته که من و امام حسن علیه السلام و پدر او و برادر و مادر او گرامی ترین خلقیم در نزد خدا، و خدا را بنده ای از ما گرامی تر و عزیزتر نیست، و احدی را زیاده از ما دوست نمی دارد، و امام حسن علیه السلام فرزند پسندیده و نور دیده و میوه دل من است، و او مهتر و بهتر جوانان اهل بهشت است، و چون بر رویش نظر کردم، ظلمهایی که بعد از من بر او خواهند کرد به خاطرم آمد، و بر بی کسی و مظلومی و غریبی او گریستم از جهت آنکه بعد از من، اصحاب من او را غریب و بی یار در میان دشمنان جفاکار می گذارند، و پیوسته در محنت و مشقّت و رنج و عَنا (۲) ۱۶۷۰ و کدورت و بلا باشد تا او را به زهر قهر شهید کنند و ملائکه ارض و سماء و کرّوبیان ملاء اعلا در ماتم او می گریند، و هر که از اهل زمین و آسمان در مصیبت او اشک از دیده ببارد روز قیامت که دیده ها نابینا باشد چشم او روشن شود، و هر که در

۱- – جهت آگاهی مراجعه شود به: بحار ۴۴/ ۱۶۲ ب ۲۲؛ العددالقویّه/ ۳۵۰؛ کشف الغمّه ۱/ ۵۸۳.

۲- – عَنا: زحمت، رنج، مشقّت. لغت نامه.

عزای او انـدوهگین باشـد در عرصه محشـر که دلهـا غمین خواهـد شـد دل او شاد و خرّم گردد، و هر که او را زیارت کنـد در روزی که قدمها بر صراط لرزه کند قدم او ثابت باشد (۱) ۱۶۷۱.

أیضاً در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: امام حسن (علیه السلام) پسر من است و از من است، و نور دیده و روشـنی قلب و میوه دل من است و آن سیّد شـباب اهل جنّت، و حجّت خدا است بر امّت، امرِ او امر من است و قول او قول من است، و هر که تابع او گردد بـدرستی که او از من است، و هر که بر او عصـیان نمایـد از من نیست، و بـدرستی که من وقـتی که به او نظر کردم یـاد آوردم آنچه را که به او وارد می شـود از مصـایب بعـد از من، پس بـا این مظلـومیّت می باشـد تا اینکه مقتول می شود به زهر ظلم و عـدوان، پس در این وقت گریه می کنـد بر آن ملائکه سـماوات و هفت زمین، و گریه می کند بر او تمام اشیاء، حتّی پرنده ها که در جوّ آسمان هستند و ماهیان که در آب است، پس هر که گریه بکند بر او کور نمی شود چشم او در روزی که چشـمها کور و نابینـا گردد، و هر که محزون شود بجهت او، محزون نمی شود قلب او در روزی که قلوب محزون گردد، و هر که زیارت کنـد او را در قبر او، ثابت می شود قـدم او بر صـراط در روزی که قدمها در آن می لرزد (۲) ۱۶۷۲.

ثواب زیارت آن حضرت:

در حدیث معتبر وارد شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام فرمود که:

«یا بُنَیَّ مَن زارَنی حیّاً أو مَیّتاً أو زارکَ أو زارَ أخاکَ کانَ حقّاً علَیَّ أن أزورهُ یومَ القیامَهِ فَاخلِّصهُ مِن ذُنوبِهِ» (۳) ۱۶۷۳

، یعنی: ای پسـر من، هر کسـی که مرا زیـارت کنـد در حیـات من یـا در ممـات من، یا تو را زیارت کنـد، یا پـدر و برادر تو را زیارت کند، حقّ و لازم است بر من که او را

۱- – این روایت با اضافاتی بسیار در منابع ذیل نقل شده است: بحار ۲۸/ ۳۷ ب ۲ ح ۱ و ۴۴/ ۱۴۸ ب ۲۲ ح ۱۶؛ ارشادالقلوب ۲/ ۲۹۵؛ امالی صدوق/ ۱۱۲ س ۲۴ ح ۲؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۱۹۷؛ الفضائل/ ۸.

۲- – به منابع پاورقی سابق مراجعه شود. م.

۳- – بحار ۹۷/ ۱۴۰ ب ۱ ح ۷؛ علل الشرائع ۲/ ۴۶۰ ب ۲۲۱ ح ۵؛ و در منابع ذیل، این روایت خطاب به امام حسین علیه السلام نقـل شـده است: کافی ۴/ ۵۴۸ ح ۴؛ الفقیه ۲/ ۵۷۷ ح ۳۱۵۹؛ التهذیب ۶/ ۴ ب ۲ ح ۷؛ بحار ۹۷/ ۱۴۱ ب ۱ ح ۱۵؛ ثواب الاعمال/ ۸۲؛ کامل الزیارات/ ۱۱ ب ۱ ح ۲ و ح ۵.

زیارت کنم در روز قیامت، پس خلاص کنم او را از معاصیَش.

فِی الحدیث: روزی امام حسن علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه امام حسن علیه السلام سر خود را برداشته عرض کرد:

«یا أبَتا ما لِمَن زارَکَ بعدَ مَوتِکَ؟»

یعنی: ای پدر، چه ثواب دارد کسی که تو را بعد از وفات تو زیارت کند؟ فرمود: یا بُنَیّ، هر که به زیارت من آید بعد از موت من، پس برای او است بهشت، و هر که برود به زیارت پدرت بعد از وفات او پس برای او است بهشت، و هر که برود به زیارت برادرت بعد از موت او پس برای او است جنّت، و هر که به زیارت تو بیاید بعد از وفات تو پس برای او است جنّت (۱) .۱۶۷۴

أیضاً در حدیث است که: هر که زیارت بکند قبر اشرف کاینات صلی الله علیه و آله، یا قبر حضرت امیر علیه السلام، و یا قبر حسنین علیهما السلام را، می نویسد ملائکه الهی اسم آن زایر را که قربه الی اللّٰه یکی از این قبور مطهّره را زیارت کرده باشد، و می نویسد اسم پدر و عشیره و بلد او را، و نوشته می شود به نور عرش الهی بر روی آن که: «هذا قبرُ زایرُ قبرِ محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله»؛ یعنی: این است زایر قبر پیغمبر آخرالزّمان، و هکذا در زایر قبر حضرت امیر علیه السلام نوشته می شود: «هذا زایرُ قبرِ خیرِ الأوصیاء علیه السلام»، و در زایر امام حسن علیه السلام: «هذا زایرُ قبرِ الحسَنِ المجتبی علیه السلام»، و در روی زایر قبر امام حسین علیه السلام نوشته می شود: «هذا زایرُ قبرِ خَیرِ الشّهداء علیه السلام وَ ابنِ خیرِ الأنبیاء صلی الله علیه و آله»؛ پس زمانی که روز قیامت شود ساطع گردد از روی زایرین این قبور، از علامت آن خطّ نوری درخشنده که خیره می کند چشمهای اهل محشر را، و به آن نور معروف و شناخته می شود زیارت آن حضرت (۲) ۱۶۷۵.

به سند معتبر منقول است که: محمّد حنفیّه به زیارت برادر خود امام حسن علیه السلام

۱- – التهذیب ۶/ ۲۰ ب ۷ ح ۱ و ۶/ ۴۰ ب ۱۲ ح ۲؛ وسایل ۱۴/ ۳۲۹ ب ۲ ح ۱۹۳۲۶؛ بحار ۴۴/ ۱۶۱ ب ۲۲ ذیل ح ۳۰ و ۹۷/ ۱۴۲ ب ۱ ح ۱۶؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۶۸؛ کتاب المزار/ ۱۸۰ ب ۹ ح ۱.

۲- – در منابع مورد استفاده، این روایت در خصوص زائر قبر امام حسین علیه السلام نقل شده است: مستدرک ۱۰/ ۲۲۹ ب ۲۶ ح ۱۱۹۱۲- ۲؛ بحار ۲۸/ ۶۰ ب ۲ و ۴۵/ ۱۸۱ ب ۳۹؛ کامل الزیارات/ ۲۶۵ ب ۸۸.

می رفت و می گفت: «السّـلامُ علَیـکَ یـا بَقیَّهَ المُـؤمِنینَ وَ ابنَ أوّلِ المُسـلِمینَ وَ کیفَ لاـ تکونُ کَـذلِکَ وَ أنتَ سَـلیلُ الهُـدی وَ حلیفُ التُّقی وَ رابعُ أصحابِ الکِساءِ غَذَّتکَ یدُ الرّحمهِ وَ رُبّیتَ فی حجرِ الإسلامِ وَ رُضِعتَ مِن ثَدیِ الإیمانِ فَطِبْتَ حَیّاً وَ طِبْتَ مَیّتاً غیرَ أنَّ الأنفُسَ غیرَ طَیّبهٍ بِفراقِکَ وَ لا شاکّهٍ فِی الحَیوهِ لَکَ یَرحَمکَ اللَّه» (۱) ۱۶۷۶.

و معتبرین علما روایت کرده انـد که: چون بروی نزد قبور ائمّه علیهم السـلام که در بقیع انـد، بـایست نزد ایشـان و قبر را پیش روی خود قرار ده، بگو:

«السَّلامُ عَلَیْکُم أئِمَّهَ الهُـدی السَّلامُ عَلَیْکُم أهْـلَ التَّقوی السَّلامُ عَلَیْکُم الْحُجَّهَ عَلی أهْلِ الـدُّنیا السَّلامُ عَلَیْکُم أهْلَ الصَّفْوَهِ السَّلامُ عَلَیْکُم آلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّلامُ عَلَیْکُمْ أهْلَ النَّجوی السَّلامُ عَلَیْکُم أیُّهَا القوّامُ فِی البَریَّهِ بِالْقِسْطِ أشْهَدُ أ نَّکُم قَدْ بَلَّغتُم وَ نَصَـحْتُمْ وَ صَبَرْتُم فی ذاتِ اللَّهِ وَ کُذِّبْتُم وَ اسیی ءَ إلَیْکُم فَغَفَرْتُمْ وَ أشْهَدُ أ نَّکُمُ الأئِمَّهُ الرّاشِدونَ المَهْدِیُّونَ وَ أنَّ طاعَتَکُمْ مَفْروضَهٌ وَ أنَّ قَوْلَکُمُ الصِّدقُ وَ أ نَّکُم دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجابُوا وَ أمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا وَ أ نَّکُمْ دَعـائِمُ الـدّینِ وَ أرْکانُ الأرْضِ وَ لَمْ تَزالُوا بِعَیْنِ اللَّهِ یَنسخُکُمْ مِن أصْلابِ کُلِّ مُطهّرٍ وَ ینقلُکُمْ مِنْ أرْحامِ المُطهّراتِ لَمْ تُدَنِّسْکُمْ جاهِلِیَّهُ الجَهْلاء (۲) ۱۶۷۷ وَ لَمْ یُشْرِکْ فیکُمْ فِتَنُ الأهْوآء طِبْتُمْ وَ طابَ (۳) ۱۶۷۸ مَنْبَتُکُمْ مَنَّ بِکُمْ عَلَیْنا دَیّانُ الدّینِ فَجَعَلَکُمْ فی بُیُوتٍ أذِنَ اللَّهُ أنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلَواتِنا عَلَیْکُمْ رَحْمَهً لَنا وَ کَفّارَهً لِذُنُوبِنا إذَا اخْتارَکُمُ اللَّهُ لَنا وَ طیَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ بِهِ عَلَیْنا مِنْ وِلایَتِکُم وَ کُنّا عِنْدَهُ مُسَمّینَ (۴) ۱۶۷۹ بِعِلْمِکُمْ مُعْتَرِفینَ بِتَصدیقِنا إیّاکُمْ وَ هذا مَقامُ مَنْ أسْرَفَ وَ أخْطَأ وَ اسْتَکانَ وَ أقَرَّ بِما جَنی وَ رَجا بِمَقامِهِ الْخَلاصَ وَ أنْ یَسْتَنْقِذَهُ بِکُمْ مُستَنْقِذُ الهَلکی مِنَ الرَّدی فَکُونُوا لی شُفَعآءَ فَقَدْ وَفَدْتُ إلَیْکُمْ إذْ رَغَبَ عَنْکُم أهْلُ الدُّنْیا وَ اتّخذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها یا مَنْ هُوَ قائِمٌ لا یَسْهُوا وَ دائِمٌ لا یَلْهُوا وَ مُحیطٌ بِکُلِّ شَی ءٍ لَکَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنی وَ عَرَّفْتَنی بِما أقَمْتَنی عَلَیْهِ إذ صَدَّ عَنْهُ عِبادُکَ وَ جَهِلُوا مَعْرِفَتَهُ وَ اسْتَخفُّوا بِحَقِّهِ وَ مالُوا إلی سِواهُ فَکانَتِ

۱- – (با انـدکی تغییر) التهذیب ۶/ ۴۱ ب ۱۳ ح ۱؛ بحار ۹۷/ ۲۰۵ ب ۶ ح ۲؛ کامل الزیارات/ ۵۳ ب ۱۵ ح ۱؛ کتاب المزار/ ۱۸۱ ب ۱۰ ح ۱.

۲- – عبارت متن «الجهلی». م.

۳- – عبارت متن «طابَتْ». م.

۴- – عبارت متن «مُسلّمینَ». م.

المِنَّهُ مِنْکَ عَلَیَّ مَعَ أقْوامٍ خَصَصْتَهُمْ بِما خصَصْتَنی بِهِ فَلَکَ الحَمْدُ إذْ کُنْتُ عِنْدَکَ فی مَقامی هذا مَذکُوراً مَکْتُوباً فَلا تَحْرِمْنی ما رَجَوْتُ وَ لا تُخَیِّبْنی فیما دَعَوْتُ بِحُرْمَهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ آلِهِ الطّاهِرینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» (۱) ۱۶۸۰ پس دعا کن برای خود به هر چه خواهی؛ و شیخ در تهذیب فرموده که بعد از آن هشت رکعت نماز زیارت بکن، هر دو رکعت به یک سلام (۲) ۱۶۸۱. و بعضی گفته که بعد از «وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها»، سر را بالا می کنی و می گویی «یا مَنْ هُوَ قائِمٌ ...» تا آخر. و ابن طاووس گفته است که چون خواهی ایشان را وداع کنی بگو: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ أئَمَّه الْهُدی وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ أسْتَوْدِعُکُمُ اللَّهَ وَ أقْرَأُ عَلَیْکُمُ السَّلامَ آمَنّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِما جِئْتُمْ بِهِ وَ دَلَلْتُم عَلَیْهِ اللَّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ». پس دعا بسیار کن و از خدا سؤال کن که دیگر باره تو را به زیارت ایشان برگرداند، و آخرین عهد تو نباشد از زیارت ایشان (۳) ۱۶۸۲؛ و بهتر آن است که زیارت جامعه را بخواند.

الفصلُ الثّالِث وَ الأربعون در سیّدِ سجّاد علیه السلام

اسم مبارکش علی و کنیه اش ابومحمّد و لقبش زین العابدین؛ پدرش حسین بن علی علیهما السلام و مادرش شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار (پادشاه عجم) (۴) ۱۶۸۳، و تولّدش در مدینه، سال سی و سیُّم هجرت اتّفاق افتاده، و عمر شریفش پنجاه و هفت

۱- (با اندکی تغییر) کافی ۴/ ۵۵۹ ح ۱؛ الفقیه ۲/ ۵۷۵؛ التهذیب ۶/ ۷۹ ب ۲۷؛ بحار ۹۷/ ۲۰۳ ب ۶ ح ۱؛ البلدالامین/ ۲۷۸؛ کامل الزیارات/ ۵۳ ب ۱۵ ح ۲؛ کتاب المزار/ ۱۸۷ ب ۱۳؛ مصباح المتهجّد/ ۷۱۳.

۲- التهذیب ۶/ ۸۰ ب ۲۷.

۳- التهذیب ۶/ ۸۰ ب ۲۸؛ بحار ۹۷/ ۲۰۶ ب ۶ ح ۶ و ضمن ح ۷؛ البلدالامین/ ۲۷۹؛ کتاب المزار/ ۱۸۹ ب ۱۳؛ مصباح الکفعمی/ ۴۷۶ ف ۴۱؛ مصباح المتهجّد/ ۷۱۴؛ المقنعه/ ۴۷۶ ب ۲۲.

۴- در (کافی ۱/ ۴۶۶ باب مولد علی بن الحسین علیهما السلام و بحار ۱۳/ ۴۶ ب ۱ ش ۲۵)، نام ایشان «سلامه بنت یزدجرد» نقل شده است، و در (کافی ۱/ ۴۶۶ حدیث ۱ و بصائرالدرجات/ ۳۳۵ ب ۱۱ ح ۸)، اشاره شده است به اینکه حضرت امیر علیه السلام، وی را «شهربانویه» خطاب نمودند. م.

سال بود، و در سال نود و پنجم هجرت از زهر ولید بن عبدالملک اموی، و به قول دیگر به زهر هشام بن عبدا لملک شربت شهادت نوشید، و در بقیع نزد عمّ بزرگوارش، امام حسن مجتبی علیه السلام مدفون گردید (۱) ۱۶۸۴.

خصایص آن حضرت بسیار است؛ از جمله آنها:

اوّل، تألیف صحیفه کامله، که مصحف اهل بیت و عروه الوثقای محبّان است.

دوّم، نجابت عرب و عجم، هر دو در آن بزرگوار به اعتبار پدر و مادر جمع بود بنا به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«إنَّ للَّهِ مِنْ عِبادِهِ خیرتینِ فَخیرتهُ مِنَ العَرَبِ قُرَیش وَ مِنَ العَجَمِ فارس» (۲) ۱۶۸۵

، یعنی: بدرستی که برای خلّاق عالم از میان بندگان خود، دو طایفه مختار و ممتازند؛ پس از عرب قریش، و از عجم فارس مختار و برگزیده است. پس این حضرت به سبب جمع نمودن این دو شرافت از جهت والدین، ملقّب به إبن الخیرتین شد.

سیُّم، انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت؛ لهذا آن جناب را آدم بن الحُسین گویند.

و اوّل کسی است که گوشه نشینی و غربت را اختیار فرمود، و اوّل کسی است که به مهر و تسبیح تربت امام حسین علیه السلام سجده کرد، و از همه کس بیشتر گریست؛ وارد شده که: رئیس بکّائین (۳) ۱۶۸۶ چهار نفرند: آدم علیه السلام و یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام و سیّدِ سجّاد علیه السلام (۴) ۱۶۸۷؛

مروی است که: چند نفر بسیار گریه کردند در دنیا: اوّل، آدم علیه السلام از برای ترک اولی و فراق بهشت، سه صد سال گریست (و بعضی دویست سال گفته اند). دوّم، نوح علیه السلام از جفای امّت و تمرّد کردن ایشان بسیار گریست. سیّم و چهارم، یعقوب و یوسف علیهما السلام بود که چهل سال در فراق یکدیگر گریستند. پنجم، شعیب علیه السلام، آن قدر گریه کرد از شوق

۱- - جهت آگاهی بیشتر مراجعه شود به: بحار ۴۶/ ۲ ب ۱.

۲- بحار ۴۶/ ۸؛ کشف الغمّه ۲/ ۱۰۶.

۳- - بَکّائین: بسیار گریه کنندگان. م.

۴- - در روایات بدست آمده، پنج نفر وارد شده؛ چهار نفر فوق الذکر و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام: وسایل ۳/ ۲۸۰ ب ۸۷ ح ۳۶۵۵- و؛ بحار ۱۱/ ۲۰۴ ب ۴ ح ۲ و ۱۲/ ۲۶۴ ب ۹ ح ۲۷ و ۷۹/ ۸۶ ب ۱۶ ح ۳۳؛ ارشادالقلوب ۱/ ۹۵ ب ۲۳؛ امالی صدوق/ ۱۴۰ س ۲۹ ح ۵؛ تفسیرعیاشی ۲/ ۱۸۸ ح ۶۰؛ الخصال ۱/ ۲۷۲ ح ۱۵؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۷۰ و ۲/ ۴۵۰؛ قصص جزائری/ ۴۷ ف ۳ و/ ۱۷۵ ب ۹؛ کشف الغمّه ۱/ ۴۹۸؛ مکارم الاخلاق/ ۳۱۵.

الهی که چند مرتبه نور چشمش رفت، باز خلّاق عالم صحّت داد و نور چشمش برگشت.

ششم، یحیی علیه السلام از خوف الهی همیشه می گریست. هفتم، فاطمه علیها السلام از برای فراق پدر بزرگوار خود شب و روز گریه می کرد چنانچه سابقاً نوشته شد. هشتم، سیّد سجّاد علیه السلام همیشه در گریه بود،، چنانچه در حدیث است که: «هر وقت طعام نزد آن حضرت حاضر می کردند واقعه کربلا را به خاطر می آورد، آنقدر می گریست که آب دیده های مبارک آن حضرت طعام را مخلوط به آب چشم می کرد، یکی از غلامان آن حضرت گفت: فدای تو شوم یابن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، می ترسم که تو خود را هلاک کنی. حضرت فرمود:

«أَنَا أشکُوا بَثّی وَ حُزنی إلَی اللَّهِ وَ أعلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعلَمون»

، یعنی: شکایت می کنم من درد و اندوه خود را بسوی خلّاق عالم، و من می دانم از خدا آنچه شما نمی دانید، پس فرمود که: هیچ وقت به خاطر نمی آوردم کشته شدن فرزندان فاطمه علیها السلام را مگر آنکه گریه گلوی مرا می گیرد (۱) ۱۶۸۸.

نعمان بن منذر می گوید که: سه سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در مدینه منوّره به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرّف شدم، چون داخل مدینه و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدم دیدم که مولی و آقایم، سیّدِ سجّاد علیه السلام در نزد ضریح معطّر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاده و دستهای خود را به شبکه های ضریح منوّر زده بود، خطاب به جدّ بزرگوارش نموده عرض می کرد که: ای جدّ بزرگوار، بتحقیق که معصیت کاران امّت تو بر دور ما جمع شدند و هتک حرمت ما نمودند و راه را بر ما مسدود ساختند و امید ما را قطع کردند، مردان ما را کشتند و کودکان ما را ذبح نمودند، ما را در بلاد گردانیدند و زنان ما را اسیر کردند، پس باقی نماند برای ما حرمتی مگر آنکه هتک نمودند و قرابت ما را به جناب مقدّست ملاحظه نکردند، و آنچه ستم و ضرب که خواستند در حقّ ما به جا آوردند.

نعمان می گوید که: آن مظلوم بعد از آن شکایات آواز خود را به گریه بلند نمود و گفت:

وا لَهفاه (۲) ۱۶۸۹!

کشتند کسی را که از اهل بیت وحی و تنزیل بود و اصل ایمان و تاجِ عزّت

۱- - (با تغییرات) وسایل ۳/ ۲۸۰ ب ۸۷ ح ۳۶۵۵- و؛ بحار ۱۲/ ۲۶۴ ب ۹ ح ۲۷ و ۴۳/ ۱۵۵ ب ۷ ح ۱ و ۴۶/ ۱۰۹ ب ۶ ح ۲ و ۷۹/ ۸۶ ب ۱۶ ح ۳۳.

۲- - والَهْفاه: وا اسَفا، دریغا، دردا. لغت نامه.

بود، و مثل و مانند نداشت؛ آه! آه!

ثُمَّ رفَعُوا رَأسَهُ علَی السِّنانِ وَ تمَنّوا مِنَّا الجارِیَه؛

یعنی: ... بلند کردند سر مقدّس او را بر نیزه و از اهل بیت خواهش کنیزی نمودند، فَوا ضَجَّتاهُ از این ظلمی (۱) ۱۶۹۰ که بر ما وارد شده. بعد از آن، آن مظلوم صیحه کشید و غش نمود، پس جمع شدند بر دور آن سروَر اصحاب و غلامان او، و برداشتند او را بسوی خانه او، و من با ایشان بودم، چون آن حضرت را وارد حجره مبارکه نمودند و از حالت غشوه به خود آمد، در مقابلش ایستادم و هر دو کف آن سرور را بوسیدم و عرض کردم:

یا سیّدی، از همه این مصیبت که بر شما وارد آمده کدام مصیبت سخت تر بود؟ فرمودند:

ای نعمان، ندیدم مصیبت را که شدیدتر باشد از آن زمانی که ما را وارد شهر شام نمودند.

عرض کردم: ای مولای من، چگونه بود آن مصیبت؟ فرمود:

فَعَلوا بِنا سَبعهَ أفعالٍ لَم یَستَعمِلوها مِن أسرِنا إلی أن ورَدنا إلَی الشّامِ،

یعنی: بنی امیّه بر ما وارد آوردند هفت مصیبت که از زمان اسیری ما تا ورود به شام مثل آن مصایب را بر ما وارد نیاورده بودند:

أوّلًا قَد أحاطُوا علَینا سالینَ سیُوفَهُم وَ مَقدَمینَ أسنانَهُم حامِلینَ علَینا وَ یَضربُونَنا (۲) ۱۶۹۱

بِکِعابِ السّنان وَ أمسکونا فی حَوزهِ الشّامِ إلی أن اجتَمَعوا علَینا مِن أهلِ الطّنابیرِ وَ المضامیرِ جمعاً کَثیراً یفرَحونَ وَ یطرِبُونَ وَ یضحکونَ،

یعنی: مصیبت اوّل این بود که آن کافران بر دور ما احاطه نمودند در حالتی که شمشیرهای خود را کشیده بودند از غلاف، و نیزه های خود را راست کردند و بر ما حمله می کردند، و با کعب نیزه ما را می زدند، و در میان جمعیّت اهل شام ما را نگاه داشته بودند تا اینکه از اهل طنبور و مضمار بر دور ما جمع شدند، و آن گروه فرح و شادی می کردند و می خندیدند، و بجهت اسیری ما دف و طنبور می زدند.

۱- – پس ای فغان از این ظلمی .... م.

۲- – عبارت متن «یضربونها». م.

ثانیاً قَد أجمَعوا بینَ الرّؤوسِ وَ الاسارى فجَعَلوا رأسَ أبِى الحُسَین علیه السلام وَ عَمِّیَ العَبّاسِ مَقام عرشتی عمّتی زَینَب وَ امّ کُلثوم وَ رأسَ أخی علِیّاً وَ ابن عَمّی قاسِماً مُحاذیاً لِناقهِ اختی سَکینَهَ وَ فاطِمَهَ وَ قَسَّموا الرُّؤوسَ بَینَنا وَ یُلاعِبونَ مَعَ الرّؤوسِ فکَم مِن رأسٍ یکبُّ علَى الأرضِ بَینَ قَوائمِ المَراکِب،

یعنی: دوّم از آن مصایب این بود که جمع کردند میان سرهای شهدا و اسرا را؛ و سر بزرگوار پدرم و عمّ عالی مقدارم جناب عبّاس را مقابل کجاوه عمّه ام زینب خاتون و امّ کلثوم واداشته بودند، و سر برادرم علی اکبر و پسر عمّم قاسم را مقابل ناقه خواهرم سکینه و فاطمه واداشته بودند، و سرهای شهدا را میان ما اسیران قسمت نموده بودند، و به این اکتفا ننموده، در مقابل نظر ما، با سرهای منوّره که بر بالای نیزه بود بازی می کردند، در آن وقت بعضی از سرهای شهدا از بالای نیزه ها به روی زمین در بین دست و پای اسبان مخالف می افتاد.

ثالثاً ألقوا علَینَا الماءَ وَ النّارَ الموقدَه مِن سُطُوحِ الدّورِ وَ البُیوتِ حتّى أوقَدوا عمّامَتی فَما قدَرتُ على إطفائِها لأنّهُم قَد غلُّوا یدَیَّ وَ رِجلَیَّ فَما رَحِموا علَیَّ وَ ما أطفَؤُا النّارَ إلى أن احتَرَقَ رَأسی،

یعنی: مصیبت سیُّمی که آن غدّاران (۱) ۱۶۹۲ بر سر ما اسیران وارد آوردند این بود که آب و آتش از بالای خانه ها و منزلها بر سر ما ریختند، و اینقدر آتش بر سرم ریختند که عمّامه ام آتش گرفت و مشتعل شد، و قدرت نداشتم که او را خاموش نمایم زیرا که دستها و پاهای مرا غل نموده بودند، پس آن بی رحمان بر من رحم نکردند و آتش از عمّامه خاموش نکردند تا آنکه از سوز آتش سر رنجورم سوخت.

رابِعاً دَوَّرونا فی دربِ الشّامِ مِن طُلوعِ الشّمسِ إلى قریبِ الغُروبِ فی مجامِعِ النّاسِ وَ مضارِبِهِم بِالطنابیرِ وَ یقولونَ اقتُلُوا هذِهِ الخَوارِجَ الطّاغیَهَ فَلا حُرمَهَ لَهُم فِی الإسلامِ،

یعنی: ظلم چهارمی که در شام محنت انجام به ما کردند این بود که ما را در کوچه های شام گردانیدند از طلوع آفتاب تا نزدیک غروب در جایی که محلّ اجتماع مردم بود، و جایی که اهل طنبور و طرب طنبور می زدند و می گفتند: بکُشید این خارجیهای طاغی (۲) ۱۶۹۳ را که احترامی برای ایشان در شریعت اسلام نیست.

خامِساً قَد أنزَلُونا مِنَ المَطایا وَ شَدَّدونا بِحبلٍ واحِدٍ وَ دَوَّرونا عِندَ الیَهودِ وَ یقُولونَ لهُم:

۱- - غَدّار: بسیار بی وفا، پیمان شکن و خیانت کننده به کسی. لغت نامه.

۲- - طاغی: ستمکار، عاصی، سرکش. لغت نامه.

هُم مِن أهلِ بیتٍ قَد قتَلوا آبائَکُم وَ انهَدَموا بُنیانَکُم فَخُذُوا مِنهُم غیظَ قلُوبِکُم؛ یا نُعمانُ، فَما بَقی أحدٌ مِنهُم إلّاوَ قَد ألقوا علَینا مِنَ التّرابِ وَ الأحجارِ وَ الأخشابِ ما أرادُوا،

یعنی:

ظلم پنجم که بنی امیّه وارد آوردند بر ما این بود که ما را از شتران به زیر آوردند و تمامی ما اهل بیت را به یک ریسمان بستند، و به در خانه طایفه یهود می گردانیدند و به ایشان می گفتند که: این گروه اسیران، خانواده ای هستند که پدران شما را کشتند و دین شما را باطل نمودند و ارکان شما را منهدم ساختند، پس شما امروز تلافی نمایید بر ایشان و غیظ قلوب خود را به سبب اذیّت و آزار بر ایشان خاموش سازید. حضرت فرمود: ای نعمان، وقتی که آن ظالمان به طایفه یهود این کلمات را گفتند باقی نماند از ایشان احدی مگر اینکه خاک و سنگ و چوب به جانب ما افکندند آنچه خواستند.

سادِساً قَد أضبَطونا فی سَوقٍ یُباعُ فیهِ العَبیدُ وَ الأمآءُ وَ هَمّوا بِأن یَبیعونا فَما جَعَلَ اللّٰهُ لَهُم ذلِکَ»،

یعنی: ششم این بود که ما را نگاه داشتند در بازاری که در آنجا غلام و کنیز می فروختند، و قصد آن کردند که ما را بفروشند، خداوند عالم از برای ایشان این را میسّر نفرموده بود.

سابِعاً قَد أسکَنونا فی مسکَنٍ غیرَ مُسقَّفٍ لا یَقینا مِن حَرٍّ وَ لا بردٍ وَ ما رَعونا حقَّ رِعایَتِنا وَ کُنّا مِن شِدَّهِ الجوعِ وَ البَردِ وَ خوفِ القَتلِ إلَی الصُّبحِ مُرتَجِعینَ.

یعنی: مصیبت هفتم این بود که ما را ساکن نمودند در مکانی که سقف نداشت، و ما را از سرما و گرما نگاه نمی داشت، پس بنی امیّه حقّ ما را رعایت نکردند آنچه لازمه رعایت بود، و ما اهل بیت از شدّت جوع و گرسنگی و سرما و خوف کشته شدن، تا صبح مضطرب بودیم و آرام نداشتیم.

اخلاق آن حضرت:

شبیه ترین مردم بود به امیرالمؤمنین علیه السلام، از موزونی قامت و مو و گردن و انزع بودن و بزرگی سینه و شمایل دیگر؛ و حلم و رحم و مروّت و مواساتِ آن حضرت از حدّ زیاده بود به مرتبه ای که چون حضرت باقر علیه السلام آن جناب را غسل می داد، شانه و پشت مبارک او مثل کف پای شتر بود از بس که آرد و گندم و جو کیسه برنج و جامه بر دوش

برداشته، به خانه فقرای مدینه برده بود (۱) ۱۶۹۴؛ و شبی که آن حضرت از دنیا رحلت نمود چقدر از اهل مدینه در آن شب بی شام خوابیدند؛ که مایحتاج (۲) ۱۶۹۵ ایشان را آن حضرت در شام می آورد (۳) ۱۶۹۶.

مروی است که: آن حضرت صد خانوار از فقرای مدینه را عیال خود ساخته، تکفّل احوال ایشان می فرمود (۴) ۱۶۹۷.

فِي الحديث: امام زین العابدین علیه السلام بر جمعی که مبتلا به مرضهای مزمن بودند گذر کرد و بر درازگوشی که داشت سوار بود، و آن جماعت چاشت (۵) ۱۶۹۸ می خوردند، وی را دعوت نمودند آن حضرت این مضمون ادا فرمودند که: اگر روزه نمی بودم شما را اجابت می کردم. پس چون به منزل خود رفت طعامی ساخته امر کرد که: آن را نیکو و پسندیده سرانجام نمایید؛ بعد از آن، آنها را طلبیده با ایشان طعام تناول فرمود (۶) ۱۶۹۹.

عبادت آن حضرت:

در حدیث معتبر است که آن حضرت مدّت سی و پنج سال از وضوی نماز ظهر، نماز صبح را ادا کردند؛ که تمام آن مدّت را به عبادت بیدار بودند.

مروی است که: چون وقت نماز می شد رنگ و روی مبارک آن حضرت زرد می شد و لرزه بر اندام مبارکش می افتاد و در زیر آسمان می ایستاد و اشک به رخسارش روان می شد و این مضمون ادا می فرمود که: اگر بنده می دانست که با که مناجات می کند از نماز رو بر نمی گرداند (۷) ۱۷۰۰.

أیضاً مروی است که آن حضرت چون وقت نماز می شد مانند شاخ درخت از باد

(۸) ۱۷۰۱

۱- - وسایل ۹/ ۴۰۲ ب ۱۴ ح ۱۲۳۳۵- و؛ بحار ۴۶/ ۶۶ ب ۵ ح ۲۹؛ علل الشرائع ۱/ ۲۳۱ ب ۱۶۵ ح ۶.

۲- - مایَحْتاج: ناگزیر، آنچه بدان نیاز بوَد. لغت نامه.

۳- - جهت آگاهی بیشتر به (بحار/ ۴۶ ب ۵ ذیل ح ۷۷) مراجعه شود. م.

۴- - بحار ۴۶/ ۸۸ ب ۵.

۵- - چاشت: ناهار، غذای ظهر. لغت نامه.

۶- - کافی ۲/ ۱۲۳ ح ۸؛ وسایل ۱۵/ ۲۷۷ ب ۳۱ ح ۲۰۵۰۷؛ بحار ۴۶/ ۵۵ ب ۵ ح ۲ و ۴۶/ ۹۴ ب ۵ و ۷۲/ ۱۳۰ ب ۵۱ ح ۳۰؛ مجموعهورام ۲/ ۱۹۱ الجزء ۲؛ المناقب ۴/ ۱۶۳.

۷- - جهت آگاهی بیشتر مراجعه شود به: بحار ۴۶/ ۸۰ ب ۵؛ المناقب ۴/ ۱۵۰.

۸- مولی عبدالجبار شکوئی - سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

سخت می لرزید، و چون گفتگوی بهشت می شد صدایی می کرد چنانچه گویا او را از بهشت اخراج می کنند، و چون ذکر دوزخ می شنید صدایی می کرد چنانچه گویا او را به دوزخ می برند (۱) ۱۷۰۲.

زهری (که یکی از غلامان آن حضرت بود) می گوید که: سیّدِ سجّاد علیه السلام با آن ضعف و ناتوانی، روزی از مدینه بیرون رفت در هوای گرم عربستان، من نیز در عقب آن جناب رفتم، او را دیدم که بر سنگ درشت سجده کرده و ناله و گریه او می شنیدم و می شمردم که هزار بار گفت: لاإلهَ إلّااللَّهُ حَقّاً حَقّاً لاإلهَ إلّااللَّهُ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لاإلهَ إلّااللَّهُ إیماناً وَ تَصْدیقاً، آنگاه سر از سجده برداشته محاسن شریف و روی مبارکش را اشک چشم فرو گرفته و زمین از اشک اوتر شده بود، عرض کردم: قربان وجود مبارکت شوم! اینقدر وجود مقدّست را صدمه می زنی؟! فرمودند: ای غلام، خلّاق عالم بهشت را از برای مطیعین خلق فرموده اگرچه غلام حبشی باشد، و جهنّم را از برای عاصین خلق فرموده اگرچه سیّد قرشی باشد (۲) ۱۷۰۳.

مروی است که: دختر حضرت امیر علیه السلام، فاطمه، جابر بن عبداللَّه انصاری را طلبید و گفت که: تو از صحابه کبار رسول خدایی (صلی الله علیه و آله)، و ما اهل بیت را حقّ بر تو بسیار است، و از بقیّه اهل بیت رسالت همین علیّ بن حسین علیهما السلام مانده، و او بر خود زحمت می دهد در عبادت الهی، پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده، و بدن او نَحیف (۳) ۱۷۰۴ شده، از او التماس نما که شاید پاره ای تخفیف دهد. چون جابر خدمت آن جناب رسید دید که در محراب نشسته، و عبادت بدن شریفش را نحیف (۴) ۱۷۰۵ نموده؛ حضرت جابر را اکرام فرمود و در پهلوی خویش نشانید و با صدای بسیار ضعیف احوال او را پرسید، پس جابر گفت: یابن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، خلّاق عالم بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنّم را برای دشمنان شما آفریده، پس چرا اینقدر بر خود

۱- – مراجعه شود به: بحار ۴۶/ ۸۰ ب ۵.

۲- – مضمون این روایت با تغییراتی در این منابع نقل شده است: بحار ۴۶/ ۸۱ ب ۵؛ المناقب ۴/ ۱۵۱.

۳- – نَحیف: لاغر، نزار. لغت نامه.

۴- – نَحیف: لاغر، نزار. لغت نامه.

تعب می فرمایی (۱) ۱۷۰۶؟ حضرت فرمود که: ای مُصاحبِ (۲) ۱۷۰۷ حضرت رسول صلی الله علیه و آله، مگر نمی دانی که جدّم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با آن کرامتی که نزد خداوند خودش داشت ترک نفرمود عبادت خداوند عالم را، و مبالغه و مشقّت در عبادت داشت با وجود اینکه خلّاق عالم را معصیت نکرده بود، پدر و مادرم فدای او باد که آنقدر عبادت کرده بود که بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد، اصحاب گفتند که چرا چنین زحمت می کشی و حال آنکه تو گناه نداری؟! و فرمود که: آیا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم؟ جابر گفت که: یابن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، بر مسلمانان رحم کن که به برکت شما، خدا بلاها را از مردمان دفع می کند و آسمانها را نگاه می دارد و عذابهای خود را بر مردم نمی گمارد. فرمود که: ای جابر، بر طریق پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم (۳) ۱۷۰۸.

أیضاً مروی است که حضرت باقر علیه السلام می فرماید که: روزی خدمت پدرم علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم، دیدم که عبادت در آن حضرت بسیار تأثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد شده، ه از بسیاری گریه مجروح گشته و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پنبه بسته، و قدم شریف از وفورِ (۴) ۱۷۰۹ قیام در صلوه (۵) ۱۷۱۰ ورم کرده؛ چون او را بر این حال مشاهده کرده، خود را از گریه منع نتوانستم نمود، و بسیار گریه کردم، آن حضرت متوجّه تفکّر بودند، بعد از زمانی به جانب من نظر کرده فرمود که: بعض از کتابها که در باره عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، در آنجا مسطور است، به من ده. چون آوردم، آن جناب قدری خواند، مضطرب حال از دست بر زمین گذاشت و فرمود:

أنّی لأبیکَ عباده علیّ بنِ أبی طالب علیه السلام؟

یعنی: کجا است که عبادت پدر تو به عبادت جدّم

۱- – تَعَب دادن: آزردن و مانده کردن و خسته نمودن. لغت نامه.

۲- – مُصاحِب: یار، همصحبت. لغت نامه.

۳- – (با اضافات) بحار ۴۶/ ۶۰ ب ۵ ح ۱۸ و ۴۶/ ۷۸ ب ۵ ذیل ح ۷۵ و ۶۸/ ۱۸۵ ب ۶۴ ح ۴۷؛ امالی طوسی/ ۶۳۶ س ۳۱ ح ۱۳۱۴- ۱۶؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۶۶؛ المناقب ۴/ ۱۴۸.

۴- – وُفور: کثرت، بسیاری. لغت نامه.

۵- – صَلوه: صلاه، نماز. لغت نامه.

علیّ بن ابی طالب علیه السلام برسد، و که یارای آن دارد که مانند آن بزرگوار عبادت کند؟ (۱) ۱۷۱۱.

زراره بن أعین گوید که: در نصف شبی از شبهای ظلمانی آوازی شنیدم که: أینَ الزّاهدونَ فِی الدّنیا وَ الرّاغِبونَ فِی الآخره؟ یعنی: کجایند آنها که تارک دنیا باشند و راغب باشند به عُقبی (۲) ۱۷۱۲؟ پس از طرف دیگر صدایی آمد که: ذاکَ علیّ بنُ الحسین علیهما السلام، یعنی: آن که تو می خواهی علیّ بن الحسین علیهما السلام است. و هیچکدام از آن دو شخص مریی و معلوم نشد (۳) ۱۷۱۳.

حضرت سجّاد علیه السلام؛ در حدیث است که حضرت باقر علیه السلام فرموده که: پدرم علیّ بن الحسین علیهما السلام هرگز یاد نکرده نعمتی از خدا مگر آنکه سجده کرده برای شکر آن نعمت، و نخواند آیه ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می کرد، و هرگاه حقّ تعالی از او بدی را رفع می کرد که از آن در بیم بود، یا مکر کننده ای را از او می گردانید البتّه سجده می کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد البتّه سجده می کرد، و هرگاه توفیق می یافت آن حضرت که در میان دو کس اصلاح کند برای شکر آن سجده می کرد، پس به این سبب او را سجّاد می گفتند (۴) ۱۷۱۴.

ذو الثّفناه؛ و آن جناب را ذو الثّفناه می گفتند بجهت آنکه پیشانی مبارک آن حضرت و زانوهایش از کثرت سجده و عبادت مثل کف پای شتر پینه می کرد، و گاه بود که پوست پیشانی مبارک او را که پینه می کرد به مِقراض (۵) ۱۷۱۵ می چیدند. به روایتی: هر سال چند

۱- – (با اندکی تغییر) الخرائج ۲/ ۸۹۰؛ العددالقویّه/ ۵۹؛ مکارم الاخلاق/ ۳۱۸؛ المناقب ۴/ ۱۴۹.

۲- – عُقْبی: آخرت، آن جهان. لغت نامه.

۳- – بحار ۴۶/ ۷۶ ب ۵ ح ۶۷؛ الارشاد ۲/ ۱۴۴؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۹۹؛ العددالقویّه/ ۶۴؛ کشف الغمّه ۲/ ۸۶؛ المناقب ۴/ ۱۴۸.

۴- – وسایل ۷/ ۲۰ ب ۷ ح ۸۵۹۷؛ بحار ۴۶/ ۶ ب ۱ ح ۱۰ و ۸۳/ ۲۰۱ ب ۴۴ ح ۱۱؛ علل الشرائع ۱/ ۲۳۲ ب ۱۶۶ ح ۱؛ المناقب ۴/ ۱۶۷.

۵- – مِقْراض: ناخن پیرای، قیچی. لغت نامه.

مرتبه پوست از پیشانی مبارکش می افتاد از بسیاری سجده کردن (۱) ۱۷۱۶.

زین العابدین؛ و مشهور شدن آن حضرت به زین العابدین به دلیل آن بود که شبی آن حضرت در محراب خود به صلوه لیل مشغول بود، شیطان ملعون بر او ظاهر شد که از عبادت مانع شود، دید که پروایی نکرده، آمده انگشت بزرگ پای مبارک آن حضرت را به دندان گرفت و الَم (۲) ۱۷۱۷ تمام به آن حضرت رسانید، چون آن نیز باعث قطع نماز نشد شیطان خایِب (۳) ۱۷۱۸ و خاسِر (۴) ۱۷۱۹ ماند، و چون حضرت از نماز فارغ شد دانست که شیطان بود، فرمود که

إخْسَأ یا مَلعون؛

شیطان را از پیش خود راند و به ورد خود مشغول شد، پس آوازی شنید که هاتفی می گوید: أنتَ زینُ العابِدین، تا سه بار این لفظ شنید و گوینده معلوم نشد و کسی او را ندید، و به این لقب شهرت یافت (۵) ۱۷۲۰. ابن عبّاس گوید که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: در روز قیامت منادی ندا کند «أینَ زینُ العابِدین؟» یعنی کجا است زین العابدین؟ پس گویا می بینم که فرزند من علیّ بن الحسین علیهما السلام بیاید و صفها را بشکافد تا پیش عرش الهی برسد (۶) ۱۷۲۱.

بکاء به آن حضرت:

به سند صحیح از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: هر مؤمنی که آبی از دیده او بیرون آید و به رخسار او جاری شود بجهت مصایبی که از دشمن به ما رسیده است در دنیا، خلّاق احدیّت در بهشت مکانی نیکی از برای او مهیّا فرماید، و مؤمنی که به او رسد آزاری به سبب محبّت ما، و از شدّت و حُرقَتِ (۷) ۱۷۲۲ آن مصیبت آب از دیده به روی او روان شود حقّ تعالی از او بگرداند هر آزاری را، و ایمن فرماید او را در روز قیامت از غضب خود و از آتش جهنّم (۸) ۱۷۲۳.

فِی الحدیث به سند موثّق از امام رضا علیه السلام روایت کرده اند آن حضرت فرمود: هر که

۱- - وسایل ۶/ ۳۷۷ ب ۲۱ ح ۸۲۲۶؛ بحار ۴۶/ ۶ ب ۱ ح ۱۲ و ۸۲/ ۱۶۱ ب ۲۹ ح ۱؛ علل الشرائع ۱/ ۲۳۳ ب ۱۶۷ ح ۱؛ المناقب ۴/ ۱۶۷.

۲- - الَم: درد. لغت نامه.

۳- - خایِب: ناامید، مأیوس. لغت نامه.

۴- - خاسِر: زیانکار. لغت نامه.

۵- - بحار ۴۶/ ۵ ب ۱ ح ۶؛ کشف الغمّه ۲/ ۷۴.

۶- - (با اندکی تغییر) بحار ۴۶/ ۲ ب ۱ ح ۱؛ علل الشرائع ۱/ ۲۲۹ ب ۱۶۵ ح ۱؛ المناقب ۴/ ۱۶۷؛ و این حدیث به روایت امام صادق علیه السلام (بجای ابن عبّاس)، در منابع ذیل نقل شده است: بحار ۴۶/ ۳ ب ۱ ح ۳؛ امالی صدوق/ ۳۳۱ س ۵۳ ح ۱۲؛

علل الشرائع ۱/ ۲۳۰ ب ۱۶۵ ح ۲.

۷- - حُزْقَت: سوزش. لغت نامه.

۸- - (با انـدکی اضافات) وسایل ۱۳/ ۵۰۱ ب ۶۶ ح ۱۹۶۹۲؛ بحار ۴۴/ ۲۸۱ ب ۳۴ ح ۱۳؛ تفسیرقمی ۲/ ۲۹۱؛ ثواب الاعمال/ ۸۳؛ عوالی اللآلی ۴/ ۹۱ ح ۱۲۶؛ کامل الزیارات/ ۱۰۰ ب ۳۲ ح ۱.

به یاد آورد مصیبت ما را و بگرید برای آنچه مرتکب شده اند از ما، با ما باشد در درجه ما، در روز قیامت، و کسی که به یاد دیگران آورد مصیبت ما را پس بگرید یا بگریاند، گریان نشود دیده او در روزی که دیده ها گریان باشد، و کسی که بنشیند در مجلسی که در آن مجلس احیای امر ما نمایند و احوال ما و احادیث ما را بیان کنند نمیرد دل او در روزی که دلها از ترس مرده باشد (۱) ۱۷۲۴.

زیارت آن حضرت:

در حدیث معتبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیر علیه السلام فرمود که: یا ابا الحسن، بدرستی که خلّاق عالم قبر تو را و قبر فرزندان تو را بقعه هایی کرده است از بقعه های بهشت، و عرصه ای از عرصه های آن، و دلهای نجبای خلق و برگزیدگان بندگان خود را مایل به آنها ساخته تا خواری و اذیّت در راه شما را متحمّل شوند و قبور شما را تعمیر کنند، و بسیار به زیارت ایشان آیند بجهت تقرّب به خدا و دوستی پیغمبر او؛ یا علی، این طایفه مخصوصند به شفاعت من و وارد می شوند بر حوض من، و ایشانند زیارت کنندگان من، و همسایگان من فردای قیامت در بهشت، یا علی، هر که تعمیر کند قبرهای ایشان را و محافظت کند آن قبرها را مانند کسی است که یاری کرده است سلیمان بن داود را به تعمیر نمودن بیت المقدّس، و هر که زیارت کند قبور ایشان را از گناهان خود بیرون می آید تا حین مراجعت از زیارت شما، مثل روزی که از مادر متولّد شده؛ بشارت باد تو را یا علی و بشارت ده دوستان خود را به نعمتهایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به خاطرِ احدی خطور نکرده، ولکن جماعتی از اراذل مردان سرزنش خواهند کرد زیارت کنندگان قبور شما را، همچنانکه سرزنش و عیب کنند زن زانیه را به زنا؛ ایشانند بدترین امّت من، که نمی رسد به ایشان شفاعت من، و وارد نمی شوند بر حوض من (۲) ۱۷۲۵.

۱- - بحار ۴۴/ ۲۷۸ ب ۳۴ ح ۱؛ امالی صدوق/ ۷۳ س ۱۷ ح ۴.

۲- - التهذیب ۶/ ۲۲ ب ۷ ح ۷ و ۶/ ۱۰۷ ب ۵۲ ح ۵؛ وسایل ۱۴/ ۳۸۲ ب ۲۶ ح ۱۹۴۳۳؛ مستدرک ۱۰/ ۲۱۴ ب ۱۷ ح ۱۱۸۸۷- ۱؛ بحار ۹۷/ ۱۲۰ ب ۲ ح ۲۲؛ فرحهالغری/ ۷۶ ب ۶؛ کتاب المزار/ ۲۲۸ ب ۲۹ ح ۱۲.

معجزه: روایت است که مرد مؤمنی از اکـابر بلاـد بلـخ که در اکثر سالهـا زایر بیت اللّٰه الحرام و زایر قبر خاتم الانبیاءء صـلی الله علیه و آله می بود، و می آمد نزد علیّ بن الحسـین علیهما السـلام، و او را زیارت می کرد و برای آن حضـرت هدایا و تحفه ها می آورد و از آن بزرگوار مسایـل دین خود را می آموخت و به ولاـیت و شـهر خود بـاز می گشت، پس زن آن شـخص به او گفت که: من تو را می بینم که هدیه ها و تحفه های بسیار برای آن حضرت می بری و آن جناب هیچ چیزی عوض نمی دهد! پس آن مرد صالح گفت که: این شـخص که تحفه و هدیه برای او می برم پادشاه دنیا و آخرت است، و تمامی آنچه در دست مردم است تحت ملك او است بجهت اینکه او خلیفه اللّٰه می باشد در روی زمین، و حجّه اللّٰه است بر بندگان، و او پسـر رسول خدا صـلی الله علیه و آله و امام است و پسـر امام، و آقای ما است و مقتدای ما. پس وقتی که زن این را شـنید ساکت شده و از ملامت شوهرش دست برداشت؛ بعـد از آن، آن مرد در سال آینده تهیّه و تدارك خود دیده، اراده حجّ بیت اللّٰه نموده و قصـد خانه سیّدِ سـجّاد علیه السلام نمود، بعد از طیّ مراحل به خانه آن حضرت آمده و طلب اذن داخل شدن نمود، آن حضرت اذن داده، داخل خانه آن حضـرت شـد و سـلام داده دست حضـرت را بوسـید، و پیش آن جناب طعام بود، او را طلبیـده پیش خود نشانیـد و امر نمـود به خوردن طعـام؛ پس، بعـد از فراغ از طعـام خوردن، حضـرت طشت و ابریق (۱) ۱۷۲۶ طلبید، آن شـخص ایسـتاده و ابریق را گرفت که به دست امـام علیه السـلام آب بریزد، حضـرت فرمود که: یا شـیخ، تو مهمان مایی، تو چطور آب می ریزی به دست ما؟ عرض کرد که:

من دوست می دارم این را. فرمود: چون که تو دوست می داری به خـدا سوگنـد که من هر آینه می نمـایم به تو آن چیزی که دوست داری و به آن راضـی هسـتی، و چشـمهای تـو به آن روشن می شود. پس آن شـخص آب را به دست آن حضـرت می ریخت تا ثلث طشت مملوّ شد، حضرت فرمود که: ببین این چه چیز است؟ عرض کرد: آب است. فرمود:

بلکه آن یاقوت احمر است. پس آن شخص نگاه کرد، دید که آن آب یاقوت احمر

۱- – ابْریق: کوزه، آوند چرمین لوله دار که بدان وضو کنند. ل. د.

گردیده است بِإذنِ اللّٰه. بعد از آن فرمود که: آب را بریز. آن شخص آب را ریخت تا دو ثلث طشت پر شد، پس جناب سجّاد علیه السلام باز فرمود که: این چه چیز است؟ گفت که آب است. فرمود: بلکه آن زمرّد اخضر است. پس آن مرد نگاه کرد و دید که زمرّد سبز است؛ بعد از آن فرمود که: آب را بریز، آب را ریخت تا آنکه طشت پر شد، پس فرمود:

این چه چیز است؟ گفت: آب است. فرمود: بلکه آن دُرّ ابیَض (۱) ۱۷۲۷ است! پس آن مرد نگاه کرد، دید که دُرّ ابیض است بِإذنِ اللّٰه؛ و طشت پر شد از سه لون (۲) ۱۷۲۸ از جواهرات؛ از یاقوت و زمرّد و دُرّ. آن مرد تعجّب نموده و در غایت تعجّب ماند و خود را به پای آن حضرت انداخته، پاهای او را بوسید. پس حضرت فرمود: یا شیخ، نیست چیزی پیش ما که عوض هدایای تو باشد، پس بگیر این جواهر را و عذر ما را بخواه از زن خود بجهت اینکه او تو را عتاب می کرد برای ما. راوی گوید که: آن شخص سر خود را به زیر انداخته خجل شد و گفت: یا سیّدی، یا مولای، که خبر داد تو را به کلام زن من؟ پس بلا شکّ و شبهه تو از اهل بیت نبوّت هستی. آن مرد امام علیه السلام را وداع کرده و جواهر را برداشته، پیش زن خود آمد و قصّه را به زن خود نقل کرد. زن گفت: که اعلام نمود آنچه را که ما گفتیم؟ مرد گفت که: من به تو نگفتم که او از اهل بیت علم و از آیات باهِره (۳) ۱۷۲۹ است؟! پس زن به سجده شکر افتاده، شوهر خود را قسم داد که او را با خود به زیارت امام علیه السلام برَد که آن حضرت را زیارت کند. پس آن مرد در سال آینده زن خود را همراه خود برد. آن زن در راه مریض شده، قریب مدینه به رحمت الهی پیوست. آن مرد خدمت حضرت آمده گریه می کرد و به حضرت خبر موت زنش را نقل نمود و گفت که: زن من قاصد زیارت شما و زیارتِ جدّ شما بود، پس حضرت برخاست و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد به دعواتی که از بارگاه ایزدی محجوب نباشد، بعد از آن ملتفت آن مرد شد، فرمود که: برخیز و برو به جانب زوجه خود، بدرستی که خدای تعالی او را زنده کرده است به قدرت خود، و او است مُحیِ العِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ (یعنی: زنده کننده

۱- – ابیَض: سفید، سپیدرنگ. لغت نامه.

۲- – لَوْن: رنگ. لغت نامه.

۳- – باهِرَه: تأنیث باهِر، روشن، تابناک. ل. د.

استخوانهاست در حالتی که آنها پوسیده است). پس مرد برخاسته، بسرعت تمام آمد؛ گاهی مسرور و گاهی مخوف، پس داخل خیمه خود شده دید که زن در خیمه نشسته در حالت صحّت، پس سرورش زیاده شد و اعتقادش کامل گردید و به زن گفت: چطور خدا تو را احیا فرمود؟ زن گفت: و اللّٰه ملک الموت آمد روح مرا قبض کرده و اراده نمود که روح مرا به آسمان برد، ناگاه به شخصی برخورد که صفتش چنین و چنان بود؛ شروع کرد به تعداد (۱) ۱۷۳۰ اوصاف شریفه آن حضرت، و شوهرش گفت: بلی راست گفتی، جمیع این صفات اوصافِ آقای من و مولای من علیّ بن الحسین علیهما السلام است. زن گفت:

وقتی که ملک الموت او را دید احترام زیادش نمود و گفت: السّلامُ علَیکَ یا حُجَّةَ اللّٰهِ فی أرضِهِ وَ سمائِهِ یا زَینَ العابِدین (۲) ۱۷۳۱؛ پس حضرت جواب سلام او را ردّ کرده فرمود: یا ملک الموت برگردان روح این زن را به جسد خود، بدرستی که او ما را قصد کرده و من از خدای خود خواستم که بگذارد او را سی سال بعد از این، بجهت آمدن او به زیارت ما، بدرستی که زیارت کننده ما را حقّ واجب است بر ما. پس ملک الموت گفت: سَمْعاً وَ طاعَةً للّٰهِ وَ لَکَ یا وَلِیَّ اللّٰه (۳) ۱۷۳۲. پس عود کرد (۴) ۱۷۳۳ روح من به جسد من، و من نگاه می کردم به ملک الموت که ببوسید دستهای شریف او را و بیرون رفت. پس آن مرد دست زن خود گرفته به مجلس آن حضرت وارد شد و آن جناب میان اصحاب خود بود، پس خود را به پای مبارکش انداخته، پاهای مبارک او را می بوسید و می گفت: و اللّٰه این است سیّد من و آقای من، این است آن کسی که به برکت این، خداوند عالم مرا زنده نمود. و بودند زن و مرد، هر دو پیش آن حضرت مجاور در مدینه منوّره، بقیّه عمرشان را در خدمت آن حضرت گذرانیدند تا وفات نمودند (۵) ۱۷۳۴.

و فقرات زیارت آن حضرت در فصل سابق مذکور شد.

۱- – تَعْداد: مصدر است بمعنی عَدّ، شمار کردن. لغت نامه.

۲- – سلام بر تو باد ای حجّت خدا در زمین و آسمانش، ای زین العابدین. م.

۳- – فرمان خداوند و تو را گوش می سپارم و اطاعت می کنم ای ولیّ خدا. م.

۴- – عَوْد: برگردیدن و بازگشتن. لغت نامه.

۵- – بحار ۴۶/ ۴۷ ب ۳ ذیل ح ۴۹.

الفصلُ الرّابِع وَ الأربعون در امام محمّد باقر علیه السلام

بدان که آن حضرت نیز هاشمی است، که از دو هاشمی علوی تولّد یافت، و نسب بزرگوارش به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، هر دو، می رسد؛ پدرش علیّ بن الحسین علیهما السلام و مادر فاطمه بنت امام حسن علیه السلام بود (کنیه او امّ عبداللَّه)؛ و اسم مبارک آن حضرت محمّد و کنیه اش ابوجعفر و لقبش باقر است.

فِی الحدیث: قال النّبیّ صلی الله علیه و آله لجابر بن عبداللَّه الأنصاری:

«یا جابرُ یوشَکَ أنْ

تبقی حتّی

تلحقَ بِولدٍ مِن ولدی الحسین (علیه السلام) إسمُهُ إسمی یهبُ اللَّه لَهُ النّورَ وَ الحِکْمَهَ وَ یَبْقِرُ عِلمَ الدّین بَقْراً فَإذا لَقیتهُ فَاقْرَأهُ (۱) ۱۷۳۵ مِنِّی السّلامَ» (۲) ۱۷۳۶

. یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به جابر بن عبداللَّه انصاری که: یا جابر، امید هست که تو زنده بمانی و ملاقات کنی به فرزندی از فرزندان امام حسین علیه السلام، که اسم او اسم من است، خلّاق عالم به او نور و حکمت خود کرامت فرموده باشد و می شکافد (۳) ۱۷۳۷ علم دین را شکافتنی کامل؛ پس چون او را ملاقات نمایی سلام مرا به او برسان.

کمال الدّین طلحه شافعی در مدح آن جناب می گوید: «هُوَ باقِرُ العِلمِ وَ جامِعهُ وَ شاهدُ الحِکمَهِ وَ رافِعهُ وَ متفوقُ درِّهِ وَ راضِعهُ صفی قلبهُ وَ زکی عملهُ وَ ظهرت نفسهُ وَ شرفت أخلاقُهُ وَ عمرت بطاعهِ اللَّه أوقاته وَ رسخت فی مقامِ التّقوی قدمهُ وَ ظهرت علَیهِ سماتُ الأتقیاءِ وَ طهارهُ الأحبّاء فَالمناقب تسبقُ إلَیهِ وَ الصّفاتُ تشرقُ بهِ» (۴) ۱۷۳۸.

یعنی: آن بزرگوار شکافنده علم و جمع کننده آن است و عالم بر حکمتهای الهی و بلند کننده او است میان مردم به افشاء و تعلیم، و عالی مقدار و بلند مرتبه است منافع حکمیّه

۱- – عبارت متن «فاقرء». م.

۲- – (با اندکی تغییر) بحار ۴۶/ ۲۲۲ ب ۲ ح ۶؛ الارشاد ۲/ ۱۵۹؛ روضهالواعظین ۱/ ۲۰۲؛ کشف الغمّه ۲/ ۱۲۴.

۳- – عبارت متن «شکافته». م.

۴- – مطالب السؤول/ ۲۷۷.

که از آن جناب به ظهور می آید، و آنکه مستفیض و محلّ شمول آنها می باشد، و آراسته و پیراسته است، و در وجودش با کمالات علوم و آداب الهیّه، و هکذا کسی که خود را به فیوضات محبّت و اطاعَتش مقرّب عتبه مقدّسه آن حضرت نماید، و صاف است قلب مطهّرش از اخلاط حبّ ما سوی اللّه، و پاک و منزّه است عمل آن جناب از معایب ریب و ریا، و پاک و پاکیزه شده است نفس نفیسه اش از روز ازل به مفاد آیه شریفه ی إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراًی (۱) ۱۷۳۹، بجهت اندراس نور مقدّسَ ش در نور مطهّر سیّد الانبیاء صلی الله علیه و آله، و اشتقاقَش از آن نور مبارک، و شریف است اخلاق عالیه اش، و معمور است به طاعت خداوندی آنات و دقایق عمر شریفش، و در غایت استحکام و استواری است در مقام تقوی و پرهیزکاری قدم مقدّسَ ش، و ظاهر و هویداست در ارکان وجودش علایم تقوی و پرهیزکاران، و طهارت و نظافت دوستان و اولیای الهی؛ پس تمام مکارم و مناقب سبقت می کنند بر آن حضرت، و صفات کامله روشن و منوّر می باشد به سبب انتساب به آن جناب.

و آن حضرت از اهل بیتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حقّ آنها فرموده:

«الإسلامُ عُریانٌ فَلِباسُهُ الحَیاءُ وَ زینَتُهُ الوِقارُ وَ مُرُوَّتهُ العَمَلُ الصّالِحُ وَ عِمادُهُ الوَرَع وَ لِکُلِّ شَیء أساسٌ وَ أساسُ الإسلامِ حُبُّنا أهلِ البَیتِ» (۲) ۱۷۴۰

. یعنی: اسلام عریان و برهنه است، پس لباس او حیاء، و زینت وپیرایه اش وقار است، و مروّت آن عمل صالح، و عماد و ستون آن وَرَع (۳) ۱۷۴۱ است، و برای هر چیز اساس و بنایی هست که آن چیز بر آن می ایستد، و اساس و بنای اسلام محبّت ما اهل بیت است.

و در حدیثِ دیگر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: محبّت من و اهل بیت من نفع می دهد در هفت موطن که اهوال آنها عظیم است؛ در هنگام مردن و در قبر و در وقت

۱- – احزاب/ ۳۳.

۲- – کافی ۲/ ۴۶ ح ۲؛ وسایل ۱۵/ ۱۸۴ ب ۴ ح ۲۰۲۳۲؛ بحار ۶۵/ ۲۸۱ ح ۳۴ و ۶۵/ ۳۴۳ ب ۲۷ ح ۱۵؛ امالی صدوق/ ۲۶۸ س ۴۵ ح ۱۶؛ المحاسن ۱/ ۲۸۶ ب ۴۶ ح ۴۲۷؛ (شایان ذکر است که عبارت فوق الذکر، در ضمن احادیث بسیار دیگری نیز نقل شده است. م.)

۳- – وَرَع: پرهیزگاری، تقوی. لغت نامه.

مبعوث شـدن و در زمانی که نامه ها به دست راست و چپ آیـد، و در حین حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را سـنجند، و نزد صراط (۱) ۱۷۴۲.

أیضاً آن حضرت فرموده:

ألا مَن ماتَ علی حُبِّ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله ماتَ شَهیداً

یعنی:

آگاه باش هر که به محبّت آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد شهید (۲) ۱۷۴۳ مرده است،

ألا وَ مَن ماتَ علی حُبِّ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله ماتَ مغفوراً

آگاه باش هر که به محبّت آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد آمرزیده مرده است،

ألا وَ مَن ماتَ علی حُبِّ آل محمّدٍ صلی الله علیه و آله ماتَ مُؤمِناً

آگاه باش کسی که به محبّت محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد مؤمن مرده است،

ألا وَ مَن ماتَ علی حُبِّ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله ماتَ مُستَکمِلَ الإیمانِ

آگاه باش هر که بمیرد به محبّت آل محمّد صلی الله علیه و آله مرده است در حالتی که ایمانش کامل است،

ألا وَ مَن ماتَ علی حُبِّ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله یبشرُهُ ملَکُ المَوتِ بِالجنَّهِ ثُمَّ مُنکرٍ وَ نکیرٍ

آگاه باش کسـی که بمیرد به محبّت آل محمّـد صـلی الله علیه و آله بشارت می دهـد او را ملک الموت به بهشت، پس نکیر و منکر به او بشارت می دهند،

ألا وَ مَن ماتَ علی حُبِّ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله فُتِحَ لهُ بابٌ إلَی الجَنَّهِ

آگاه باش هر که بمیرد به محبّت آل محمّد صلی الله علیه و آله گشاده می شود بر او دری بسوی بهشت،

ألا وَ مَن ماتَ علی حُبِّ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله جَعلَ اللَّهُ قبرَهُ مَزارَ ملائکَهِ الرّحمهِ

آگاه باش هر که بمیرد به محبّت آل محمّد صلی الله علیه و آله، می گرداند خلّاق عالم قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت،

ألا وَ مَن ماتَ علی حُبِّ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله ماتَ صدیقاً

آگاه باش هرکه بمیرد به محبّت آل محمّد صلی الله علیه و آله، صدیق مرده است،

ألا وَ مَن ماتَ علی بُغضِ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله جاءَ یومَ القِیامَهِ مَکتوباً بینَ عینَیهِ آیسٌ مِن رحمَهِ اللّه

آگاه باش هر که بمیرد به دشمنی آل محمّد صلی الله علیه و آله، می آید روز قیامت در حالتی که نوشته باشد مابین دو چشمش «آیس من رحمه اللّه» یعنی: مأیوس است از رحمت خدا،

ألا مَن ماتَ علی بُغضِ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله لَم یشُمَّ رائحهَ الجنَّهِ

آگاه باش کسی که بمیرد به دشمنی آل محمّد صلی الله علیه و آله، بوی بهشت را نمی شنود (۳) ۱۷۴۴.

۱- – بحار ۷/ ۲۴۸ ب ۱۰ ح ۲ و ۲۷/ ۱۵۸ ب ۶ ح ۳؛ امالی صدوق/ ۱۰ س ۳ ح ۳؛ خصال ۲/ ۳۶۰ ح ۴۹؛ روضهالواعظین ۲/ ۲۷۱؛ فضائل الشیعه/ ۶ ح ۲.

۲- – عبارت متن «آمرزیده». م.

۳- – مجموع این عبارات ضمن روایتی در منابع ذیل نقل شده است: بحار ۲۳/ ۲۳۳ ب ۱۳ و ۲۷/ ۱۱۱ ب ۴ ح ۸۴و ۶۵/ ۱۳۷ ب ۱۸ ح ۷۶؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۱۹۷؛ جامع الاخبار/ ۱۶۵ ف ۱۳۱؛ سعدالسعود/ ۱۴۱؛ الطرائف ۱/ ۱۵۹ ح ۲۴۸؛ العمده/ ۵۴ ف ۹ ح ۵۲؛ کشف الغمّه ۱/ ۱۰۷.

و آن حضرت پنجاه و هفت سال عمر نموده، بالاخره در مدینه منوّره به امر هشام بن عبدالملك (۱) ۱۷۴۵ یا ابراهیم بن ولید بن عبدالملك (۲) ۱۷۴۶ مسموم، و به درجه رفیع شهادت فایز شده، در قبرستان بقیع، در جایی که پدر بزرگوارش و عمّ پدر بزرگوارش مدفون بودند در قبّه عبّاس بن عبدالمطّلب مدفون گردید.

و منقول است که آن حضرت را به همان قبری که پدرش مدفون بود گذاشتند نه به قبر علیحده (۳) ۱۷۴۷؛ و این معنی اندك مستبعد است (۴) ۱۷۴۸؛ چه موهم نبش است و نبش در قبور مجوّز نیست مگر آنکه گوییم حکم ائمّه علیهم السلام مُستثنی باشد، یا آنکه نبش نشده بلکه قدری برای او از آن قبر حفر کرده باشند و به اصل قبر نرسیده باشند.

بکاء به آن حضرت علیه السلام: سیّد بن طاووس روایت کرده است که ائمّه طاهرین علیهم السلام فرموده اند: هر که در مصیبت ما بگرید و صد کس را بگریاند پس بهشت برای او است، و هر که بگرید و پنجاه کس را بگریاند بهشت از برای او است، و هر که بگرید و چهل نفر را بگریاند بهشت از برای او است، و هر که بگرید و سی کس را بگریاند بهشت از برای او است، و هر که بگرید و بیست کس را بگریاند بهشت از برای او است، و هر که بگرید و ده کس را بگریاند بهشت از برای او است، و هر که بگرید و یك کس را بگریاند بهشت از برای او است، و هر که خود را به گریه بدارد بهشت از برای او است (۵) ۱۷۴۹.

ابن بابویه و دیگران به سند موثّق از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که: هر که به یاد آورد مصیبت ما را و بگرید بر آنچه وارد شده به ما از محن و مصایب، با ما باشد در درجه ما در روز قیامت، و کسی که به یاد دیگران آورد مصیبت ما را پس بگرید یا

۱- – (به امر هشام): بحار ۴۶/ ۲۱۷ ب ۱ ح ۱۹.

۲- – (به امر ابراهیم) بحار ۴۶/ ۲۱۷ ب ۱ ضمن ح ۱۵ و ذیل ح ۱۹.

۳- ۳ –

۴- – مُسْتَبْعَد است: بعید است، دور است از واقع. لغت نامه.

۵- – (با اندکی تغییر) بحار ۴۴/ ۲۸۸ ب ۳۴ ذیل ح ۲۷؛ لهوف/ ۱۰.

بگریاند گریان نگردد دیده او در روزی که دیده ها گریان باشد، و کسی که بنشیند در مجلسی که در آن مجلس احیایِ امر ما نمایند، و احوال ما و احادیث ما را بیان کنند نمیرد دل او در روزی که دلها از ترس و بیم مرده باشند (۱) ۱۷۵۰.

زیارت آن جناب:

از امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که: هر که زیارت کند امام جعفر صادق علیه السلام را با پدرش امام محمّد باقر علیه السلام، آزار چشم نکشد و بیماری و دردی به او نرسد و مبتلا به بلای بدی نشود تا بمیرد (۲) ۱۷۵۱.

و در حدیثِ معتبر از هشام منقول است که: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که آیا پدرت را زیارت باید کرد؟ فرمود: بلی. گفتم: چه ثواب است کسی را که او را زیارت کند؟ فرمود که: بهشت ثواب او است، و هر که نخواهد زیارت او را و ترک کند، حسرت خواهد داشت در روز قیامت (۳) ۱۷۵۲.

به سند صحیح و معتبر از امام رضا علیه السلام منقول است که: هر امام را عهد در گردن دوستان و محبّانش هست، و از جمله تمامی وفا کردن به عهد و نیکو یاد نمودن آن، زیارت کردن قبور ایشان است، پس هر که زیارت کند ایشان را از برای رغبت در زیارت ایشان و تصدیق کردن به آنچه ترغیب نموده اند در آن، بوده باشد امامان او شفیعان او در روز قیامت (۴) ۱۷۵۳.

و فقرات زیارت قبر مطهّر آن حضرت به قراری است که در فصل امام حسن علیه السلام گذشت.

۱- – بحار ۴۴/ ۲۷۸ ب ۳۴ ح ۱؛ امالی صدوق/ ۷۳ س ۱۷ ح ۴.

۲- – التهذیب ۶/ ۷۸ ب ۲۶ ح ۲؛ بحار ۹۷/ ۱۴۵ ب ۱ ح ۳۵؛ المقنعه/ ۴۷۴ ب ۲۰.

۳- – مستدرک ۱۰/ ۲۵۸ ب ۲۷ ح ۱۱۹۶۴- ۴؛ بحار ۹۸/ ۷۸ ب ۱۰ ح ۳۹؛ کامل الزیارات/ ۱۲۳ ب ۴۴ ح ۲ و ب ۴۶ ح ۳.

۴- – التهذیب ۶/ ۷۸ ب ۲۶ ح ۳ و ۶/ ۹۳ ب ۴۳ ح ۲؛ وسایل ۱۴/ ۳۲۲ ب ۲ ح ۱۹۳۱۴ و ۱۴/ ۴۴۴ ب ۴۴ ح ۱۹۵۶۲؛ بحار ۹۷/ ۱۱۶ ب ۲ ح ۱؛ جامع الاخبار/ ۲۷ ف ۱۲ و/ ۳۳ ف ۱۶؛ روضه الواعظین ۱/ ۲۰۲ و ۱/ ۲۴۶؛ علل الشرائع ۲/ ۴۵۹ ب ۲۲۱ ح ۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/ ۲۶۰ ب ۶۶ ح ۲۴؛ کامل الزیارات/ ۱۲۱ ب ۴۳ ح ۲؛ کتاب المزار/ ۱۸۴ ب ۱۱ ح ۲؛ و/ ۲۰۱ ب ۱۸ ح ۱؛ المقنعه/ ۴۷۴ ب ۲۰ و/ ۴۸۶ ب ۳۷؛ المناقب ۴/ ۲۰۸.

الفصلُ الخامِس وَ الأربعون در امام جعفر صادق علیه السلام

بدان که پدر آن حضـرت، امام محمّد باقر علیه السلام و مادرش امّ فروه، دخترِ قاسم بن محمّد بن ابی بکر است، اسمَش جعفر، و کنیه اش ابوعبداللّه، و لقبش صادق است؛ قطب راوندی روایت کرده که: از حضـرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که: امام بعد از تو کیست؟ فرمود: محمّد باقر، علم مرا می شـکافد شـکافتنی. پرسیدند که: امام بعد از او کیست؟ فرمود: جعفر، که نام او در نزد اهل آسـمان صادق است. گفتند: چرا بخصوص او را صادق می نامند و حال آنکه همه شـما صادق و راستگو هستید؟! فرمود که: پدرم مرا خبر داد از پدرش از رسول خدا صـلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: چون متولّد شد فرزند من، جعفر بن محمّد بن علی بن الحسـین علیهم السـلام، او را صادق بنامید زیرا که در نسلِ پنجم از فرزندان او، شخصـی جعفر نام خواهـد داشت و دعوی امامت خواهـد کرد به دروغ و از روی افترا به خـدا، و نزد خـدا جعفر کـذّاب و افترا گوینده بر خدا است. پس سیّدِ سجّاد علیه السلام گریست و فرمود که: گویا می بینم جعفر کذّاب را که برانگیخته است خلیفه جور زمان خود را بر تفتیش و تفحّص امام غایب (یعنی حضرت صاحب الامر، علیه و علی آبائه صلوات اللّه و سلامه) (۱) ۱۷۵۴.

روی أبوهریره قال: انّ الحسین علیه السلام دخل علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، فأخذهُ وَ قبّله و قال:

أنتَ الإمام بن الإمام أبو الأئمّه التّسعه،

قال إبنُ مسعود: مَن هُم یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)؟ قال:

یخرج مِن صلبِ إبنی هذا ولدٌ مبارکٌ سمی جدّه علَیهِ سیماءُ العبّاد و نورُ الزّهّاد و یخرج مِن صلبهِ مَن إسمهُ إسمی و یشبهنی فی خلقِهِ یبقرُ العلمَ کلّهُ و ینطقُ بِالحقِّ و یخرجُ مِن صـلبهِ کلمهُ الحقّ و لسـانُ الصّـِدق جعفر، الرّاد علیه کالرّادّ عَلَیّ ... الحـدیث (۲) ۱۷۵۵

. یعنی:

۱- - (ضمن روایتی طولانی) بحار ۳۶/ ۳۸۶ ب ۴۴ ح ۱ و ۵۰/ ۲۲۷ ب ۶ ح ۲؛ کمال الدین ۱/ ۳۱۹ ب ۳۱ ح ۲.

۲- - بحار ۳۶/ ۳۱۲ ب ۴۱ ح ۱۵۸؛ الصراطالمستقیم ۲/ ۱۴۰؛ کفایهالاثر/ ۸۱.

ابوهریره گفت: روزی امام حسین علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، آن حضرت او را گرفت و بوسید و فرمود: تویی یا حسین (علیه السلام) پیشوای اهل عالم، پسر پیشوای اهل عالم، و اولاد تسعه تو هم پیشوایان عالمند. ابن مسعود گفت: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، کیست آنها؟ فرمود: بیرون می آید از صلب پسرم، امام حسین (علیه السلام)، فرزندی، چه نیکو فرزندی، چه بسیار با برکتی، اسم او اسم جدّش باشد، و در او می باشد سیما و جلوه عبّاد (۱) ۱۷۵۶ و نور زُهّاد (۲) ۱۷۵۷، و از صلب او می آید کسی که نامش نام من باشد، و در شمایل و خلقت من باشد، می شکافد علم را بالتّمام، و تکلّم به حقّ می کند، و بیرون می آید از صلب او کلمه حقّ و لسان صدق، و اسمش جعفر است، ردّ کننده سخن او مثل ردّ کننده سخن من است ....

ابوحمزه ثمالی گوید که: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم فرمود: الواح موسی علیه السلام و عصای او نزد ما است، و خاتم سلیمان و طشتی که موسی علیه السلام قربانی در آن می کرد، و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما چون تابوت سکینه است در میان بنی اسرائیل، که در هر خانه که آن تابوت بود، یا بر در هر خانه که آن ظاهر می شد پیغمبری در آن خانه بود، سلاح رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در هر جا که باشد امامت آنجا است، و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پدرم پوشید، من نیز پوشیدم، و به قامت هیچ کس راست نمی آید الّا بر قامت امام علیه السلام (۳) ۱۷۵۸.

أیضاً از آن حضرت منقول است که در مقام تعداد نعم الهی و وراثت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرموده که: علم ما به چند قسم منقسم است؛ به این عبارت که:

«علمُنا غابرٌ و مزبورٌ و نکتٌ فِی القُلوبِ و نقرٌ فِی الأسماعِ و انّ عندنَا الجَفر الأبیض و الجفر الأحمر و مصحف فاطمه علیها السلام و انّ عندنَا الجامعه فیها جمیع ما یحتاجُ النّاسُ إلَیه» (۴) ۱۷۵۹

، یعنی: علم

۱- – عبّاد: جمع عابد. لغت نامه.

۲- – زُهّاد: جمع زاهد، پارسایان. لغت نامه.

۳- – این حدیث با اندکی تغییر و اضافات، و به روایت کسانی غیر از «ابوحمزه» (اکثراً از «سمّان»)، در منابع ذیل نقل شده است: کافی ۱/ ۲۳۲ ح ۱؛ بحار ۲۶/ ۲۰۱ ب ۱۶ ح ۱؛ الاحتجاج ۲/ ۳۷۱؛ الارشاد ۲/ ۱۸۷؛ بصائرالدرجات/ ۱۷۴ ب ۴ ح ۲ و/ ۱۷۵ ب ۴ ح ۴؛ روضهالواعظین ۱/ ۲۱۰؛ کشف الغمّه ۲/ ۱۷۰.

۴- – (با تغییرات) بحار ۲۶/ ۱۸ ب ۱ ح ۱ و ۴۷/ ۲۶ ب ۴؛ الاحتجاج ۲/ ۳۷۲؛ الارشاد ۲/ ۱۸۶؛ اعلام الوری/ ۲۸۴ ف ۴؛ الخرائج ۲/ ۸۹۴؛ روضهالواعظین ۱/ ۲۱۰؛ کشف الغمّه ۲/ ۱۶۹؛ المناقب ۴/ ۲۷۶.

ما غابِر (۱) ۱۷۶۰ است و مَزبور (۲) ۱۷۶۱، و علم ما نُکَت (۳) ۱۷۶۲ در قُلوب و نَقْر (۴) ۱۷۶۳ در اسماع (۵) ۱۷۶۴ می باشد، و بدرستی که نزد ما است جفرِ (۶) ۱۷۶۵ ابیض و جفر احمر، و مصحف فاطمه علیها السلام؛ و بدرستی که نزد ما است جامعه، که در او نوشته شده تمامی آنچه مردم به آن احتیاج دارند.

غابِر، علم به چیزهایی است که خواهد شد تا روز قیامت، و مزبور علم به آن چیزهایی است که شده است، و نکتٌ فِی القُلوب الهام است از جانب خلّاق عالم، چنانچه در حدیث است:

«إذا أرادَ اللَّهُ بِعبدٍ خَیراً نَکَتَ فی قلبِهِ نُکتَةً مِن نورٍ» (۷) ۱۷۶۶

، یعنی:

زمانی که خداوند عالم اراده خیر نماید به بنده، می اندازد بر قلب او نقطه ای از نور. و نَقرٌ فِی الأسْماع، حدیث ملائکه به ایشان است، که می شنوند کلام ایشان را، و شخص ایشان دیده نمی شود، و جفر ابیض صندوقی است از پوست که تورات موسی علیه السلام و انجیل عیسی علیه السلام و زبور داود علیه السلام و کتب سابقه و علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان، و علم جمیع علمای گذشته در آن مضبوط است، و جفر احمر صندوق دیگر است در نزد اهل بیت علیهم السلام که جمیع اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است، و حکم نیست که بیرون آید تا ظهور قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله؛ و آن حضرت او را خواهد گشود، و مصحفِ فاطمه علیها السلام، و آن صحیفه ای است که ضخامت آن سه برابر قرآن است، و در او غیر از اخبار آینده، از حلال و حرام چیزی نیست، چنانچه تفصیلش در فصل جناب فاطمه علیها السلام مذکور شد. و جامعه در حدیث است؛ که ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند که جامعه کدام است؟ فرمود که: نامه ای است که از پوست بزرگ بز تعبیه شده (۸) ۱۷۶۷، که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد فرموده و حضرت امیر علیه السلام به دست خود نوشته، و در آن هر حلال و حرام، و هر چه امّت به آن احتیاج دارند هست، حتّی ارشِ (۹) ۱۷۶۸ خراشیدن بدن. ابوبصیر

۱- – غابِر: باقی و پاینده. لغت نامه.

۲- – مَزْبُور: نوشته شده. لغت نامه.

۳- – نُکَت: جمع نکته. لغت نامه.

۴- – نَقْر: دمیدن در ناقور. لغت نامه.

۵- – اسْماع: جمع سَمْع، گوشها. لغت نامه.

۶- – جَفْر: علمی است .... لغت نامه.

۷- – (با اندکی اضافات و از حضرت صادق علیه السلام) کافی ۱/ ۱۶۶ ح ۲ و ۲/ ۲۱۴ ح ۶؛ بحار ۶۵/ ۲۱۰ ب ۲۲ ح ۱۶؛ التوحید/ ۴۱۵ ب ۶۴ ح ۱۴.

۸- – تَعْبِیَه شدن: واقع شدن و قرار گرفتن. لغت نامه.

۹– – ارْش: دیه، دیه جراحت. لغت نامه.

گوید که آن حضرت دست بر من گذاشته و فرمود که: رخصت می دهی؟ گفتم: من بنده تو ام، آنچه خواهی بکن. پس بدن مرا فشرد و فرمود که: حتّی ارشِ (۱) ۱۷۶۹ این در آنجا هست (۲) ۱۷۷۰.

مروی است که: بعد از مراجعت از حجّه الوداع، خلّاق عالم وحی فرمود به رسول خدا صلی الله علیه و آله که: ای حبیب من، عمر تو به آخر رسیده و ایّام زندگانی بسر آمده، و حالا تو باید به نزد پروردگار خود بیایی تا اینکه از تعب و مشقّتهای دنیا آسوده شوی.

پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله دستهای خود را به آسمان بلند نموده و عرض کرد: خداوندا این وعده تو بود که به من داده بودی، بدرستی که در وعده تو تخلّف امکان ندارد. خلّاق عالم فرمود: یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، پسر عمّت علی (علیه السلام) را بردار و با هم بروید به اُحُد، و بالای کوه بروید، و پشت به قبله بنشین و حیوانات صحرا را صدا کن، اجابت می کنند و نزد تو می آیند، بگیر از میان آنها بزغاله سرخ رنگ را که اندکی شاخ او بالا آمده باشد؛ بعد از آن به علی (علیه السلام) بگو برخیزد و آن بزغاله را بکُشد و پوست او را از طرف گردن بکند، و پوست او را وارونه کند (یعنی برگرداند)، او را دبّاغی کرده خواهی دید بعد از سَلْخِ (۳) ۱۷۷۱ آن، نازل می کنیم جبرئیلِ روح الأمین را که دوات و قلم و مرکّبی می آورد که از مرکّبهای زمین نیست، هر چه جبرئیل بگوید تو به علی (علیه السلام) بگو در آن پوست بنویسد، آن نوشته مداد و آن پوست باقی می ماند و مندرس نمی شود، و کهنگی نخواهد داشت، و محفوظ خواهد بود و هر وقت او را بگشایند تازه تر خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب امیر علیه السلام را با خود آورد و آنچه وحی شده بود به عمل آوردند، چون جناب امیر علیه السلام بزغاله را ذبح کرد و شروع نمود به کندن پوست او، جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و آنقدر ملائکه همراه او

۱- – ارْش: دیه، دیه جراحت. لغت نامه.

۲- – کافی ۱/ ۲۳۸ ضمن ح ۱؛ وسایل ۲۹/ ۳۵۶ ب ۴۸ ح ۳۵۷۷۱؛ بحار ۲۶/ ۳۸ ب ۱ ضمن ح ۷۰؛ بصائرالدرجات/ ۱۵۱ ب ۱۴ ضمن ح ۳؛ تأویل الآیات/ ۱۰۸.

۳- – سَلْخ: پوست کندن. ل. د.

بودند که غیر از خدا کسی شماره آنها را نمی دانست، بعد از آن، حضرت امیر علیه السلام پوست را پیش روی خود گذاشت، جبرئیل علیه السلام دواتی به او داد که مِدادِ (۱) ۱۷۷۲ او اخضر (۲) ۱۷۷۳ بود، بعد از آن وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، و آن جناب به حضرت امیر علیه السلام می فرمود و آن حضرت در آن پوست می نوشت، تا آنکه پوستهای باریکِ پاچه او را هم نوشت، و ثبت کرد در آن هر چه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، حتّی اسماء ذریّه و اولادش را، و نامِ دوستان و دشمنان، و آنچه بر هر یک وارد خواهد شد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به جناب امیر علیه السلام سپرد، تا آنکه به وراثت هر امامی که می مرد به امام دیگر می سپرد (۳) ۱۷۷۴. و آنچه از اخبار معلوم می شود، اگر به دست غیر امام علیه السلام افتد از او انتفاع نمی برد، چنانچه حدیث حضرت امیر علیه السلام همان جلد جامعه را امتحاناً به پسر خود، محمّد حنفیّه داد، و او نتوانست بخواند چون که به طریق رمز و اختصار نوشته شده بود (۴) ۱۷۷۵؛ و بجهت عدم قابلیّت و استعداد، به مردم تعلیم نمی کنند.

و حضرت صادق علیه السلام فرموده که: ما علم جفر را (یعنی جفر جامعه) و غیر آن را پنهان می کنیم چنانچه مردم طلا و نقره خود را پنهان می کنند، و ما علم غیب نمی دانیم، لکن هر چه را که بخواهیم می دانیم بجهت آنکه در آن کتاب جفر نوشته شده از علم منایا (۵) ۱۷۷۶ و بلایا (۶) ۱۷۷۷ و قَضایا (۷) ۱۷۷۸ و فصل خطاب (۸) ۱۷۷۹، و بدرستی که روی زمین گذاشته نمی شود بی عالِم، و علم در نسل و ذریّه ما است تا روز قیامت (۹) ۱۷۸۰.

این است که نور علم، علَی الدّوام و با وجود اعتزالِ (۱۰) ۱۷۸۱ ایشان از مردم، در لَمَعان (۱۱) ۱۷۸۲ بود و چنانچه نوشته اند چهار هزار کَس از اهل حجاز و مدینه و شام و عراق و

۱- - مِداد: مُرکّب. لغت نامه.

۲- - اخْضَر: سبز. لغت نامه.

۳- - (با اندکی تغییر) بحار ۲۶/ ۲۶ ب ۱ ح ۲۷؛ بحار ۴۰/ ۱۹۷ ب ۹۳ ح ۸۲؛ بصائرالدرجات/ ۵۰۶ ب ۱۸ ح ۶.

۴- - در منابع ذیل، اشاره هایی به مضمون فوق الذکر شده است: بحار ۲۶ / ۵۵ ب ۱ ح ۱۱۵؛ الاختصاص/ ۲۸۴؛ بصائرالدرجات/ ۳۰۷ ب ۱۷ ح ۱.

۵- - مَنایا: جمع مَنِیَّه به معنی مرگ و اجل. لغت نامه.

۶- - بَلایا: جمع بَلِیَّه، بلاها. لغت نامه.

۷- - قَضایا: جمع قَضِیَّه (به معنی حکم و امر). لغت نامه.

۸- - فَصل خطاب: فرق بین حق و باطل. لغت نامه.

۹- - (با تغییراتی در متن و عبارتها) بحار ۲/ ۱۷۲ ب ۲۳ ح ۳ و ح ۴؛ بصائرالدرجات/ ۲۹۹ ب ۱۴ ح ۳ و ح ۴ و ح ۶.

۱۰- - اعْتِزال: گوشه گیری و کناره جویی. لغت نامه.

۱۱- - لَمَعان: تابش، درخشیدن. لغت نامه.

خراسـان و فارس، و از بزرگان اهل علم و اعیانِ (۱) ۱۷۸۳ اربابِ (۲) ۱۷۸۴ فضل و کمال (مثل یحیی بن سـعید انصاری و ابن جریح و مالک بن أنس و ثوری و ابن عیینّه و ابوحنیفه و شـبه و ایّوب سجستانی و غیر ایشان از سایر اعاظم علمای آن زمان) از آن حضـرت اسـتفاده نموده اند؛ و از جوابها و مسایلی که از آن جناب شـنیده و نوشته بودند چهارصد اصل به هم رسید که در لسـان علمـا به اصـول أربعمـائه مشـهور است؛ و چیزی از فنون علم بـاقی نمانـده که از آن حضـرت روایت نکرده باشـند. و آن جناب با وفور علم و جامعیّت مناقب و مفاخر، که جامع کمالات و حامل اسـرار و خازن وحی و تنزیل و سـرّ و تأویل بوده، و از بحر عمیق کلام اللَّه المجید چقدر مرواریدهای حکمت اسـتخراج نموده، چه نتیجه های عجیبه و غریبه که اسـتنتاج فرموده بود؛ با وجود این، بعضـی از آنهایی که شرف ملازمتش را نداشته و از مراتب شأنش غافل بودند، به محض استماع اسم شریفش، از نواحی اقطارِ (۳) ۱۷۸۵ ارض می آمدند به صدد اینکه شاید با مخاصـمه و مجادله در مسائل دینیّه و غیره به آن حضـرت تفوّق نمایند (۴) ۱۷۸۶؛ أینَ الثّری و الثّریّا! (۵) ۱۷۸۷ از آن جمله یـونس بن یعقوب، روایت کرده که: من حاضـر بودم در خـدمت حضرت صادق علیه السلام در موسم حجّ که یک نفر مرد شامی به خدمت آن حضرت رسید و گفت که: مردی هستم از شام، و علم و فقه و فرایض و کلام و دیگر علمها خوب می دانم، و آمده ام که با اصـحاب تو مناظره نمایم. پس حضـرت فرمود که: کلامـ تو از کلام رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است یا از تو است؟ شامی گفت: بعضـی از کلام رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله، و بعضی از من است. حضرت فرمود:

پس تو شـریک رسول خـدایی (صـلی الله علیه و آله)؟! گفت: نه. فرمود: پس وحی از خدا به تو آمده؟! گفت: نه. فرمود: پس اطاعت و فرمانبرداری تو را واجب باشد چنانچه فرمان

۱- – اعْیان: بزرگان. لغت نامه.

۲- – ارْباب: دارندگان، صاحبان. لغت نامه.

۳- – اقْطار: کرانه ها و قُطرها. لغت نامه.

۴- – تَفَوُّق جستن: برتری جستن، غلبه یافتن. لغت نامه.

۵- – خاک کجا و افلاک کجا! م.

رسول اللَّه صلی الله علیه و آله واجب بود! گفت: نه. پس امام علیه السلام رو به من کرد، فرمود: یا یونس، این مرد پیش از آنکه حرف زند حجّت (۱) ۱۷۸۸ بر خود قائم می کند (۲) ۱۷۸۹، ببین که از اهل کلام در این بیرون کسی باشد، بطلب تا با او سخن گوید. من گفتم: یابن رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، شما نهی از کلام می فرمایید و شنیده ایم که می گویید «ویلٌ لأصحابِ الکَلامِ» (۳) ۱۷۹۰؟ فرمود: بلی، آنها آنانند که قول ما را بگذارند و هر چه خود خواهند گویند. پس من رفتم و حمران بن أعین و محمّد بن نعمان و هشام بن سالم و قیس بن ناصر (که همه ایشان متکلّمانند و از اصحاب آن حضرتند)، حاضر کردم، و هر یک با مردِ شامی حرف زدند که در آن اثنا آن حضرت از شکاف خیمه نگاه کرد، شخصی را دید که از دور می آید، گفت: هشام بربِّ الکَعبه. و اهل مجلس گمان کردند که هشام عقیل است (یعنی از اولاد عقیل که محبّت بسیار به آن حضرت داشت)، و چون پیش آمد هشام بن حکم بود، حضرت به وی جای داد، و فرمود که: این ناصر ما است به دل و زبان؛ و شامی را گفت: با این پسر حرف بزن. و شامی روی به هشام کرده گفت که: می خواهم که در امامت این شخص (یعنی امام جعفر صادق علیه السلام) با تو حرف زنم. چون هشام این کلام را شنید، دیدم که بر خود لرزیده گفت که: آیا خدای تعالی بر خلق مهربانتر است یا این خلق بر خود؟

شامی گفت: بلکه خداوند عالم مهربانتر است. هشام گفت: پس مهربانی خداوند عالم با خلق در دین (۴) ۱۷۹۱ و مذهب چه چیز تواند بود؟ شامی گفت: اینکه خلقان را تکلیف کرده و اقامه حجّت و دلیل نموده باشد بر آنچه ایشان را به آن تکلیف فرموده. گفت: آن حجّت و لیل کدام است؟ شامی گفت: آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که از جانب خود، حقّ تعالی او را به خلق فرستاد. هشام گفت: بعد از آنکه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از میان رفت، آن دلیل کدام تواند بود؟ شامی گفت: بعد از آن، کتاب خدا و سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله. هشام گفت که آیا کتاب و سنّت در چیزهایی که اختلاف در آن واقع شود به ما نفع می کند، و دفع اختلاف نموده موجب اتّفاق می شود؟ شامی گفت: بلی. هشام گفت: پس چرا در میان ما و تو اختلاف

۱- – حُجَّت: دلیل، برهان. لغت نامه.

۲- – قائم کردن: بپاداشتن. لغت نامه.

۳- – وای بر کلامیّون! م.

۴- – عبارت متن «این». م.

است و تو از شام آمده ای که با ما بحث کنی و گمانت این است که رأی تو بس است در دین، و حال آنکه اقرار داری که رأی هر کَس غیر از رأی کَسِ دیگر است، و یک رأی، دو مختلف را بر یک قول جمع نمی کند؟! و چون سخن هشام به آنجا رسید، شامی به فکر رفت و زمانی ساکت ماند، پس امام علیه السلام به او فرمود: چرا حرف نمی زنی؟ گفت که:

اگر بگویم که ما و شما را اختلاف نیست، مُکابره (۱) ۱۷۹۲ کرده ام، و اگر بگویم کتاب و سنّت رفع اختلاف می کند، چون توانم گفت و حال آنکه همچنین اختلافی در میان است؟! لکن مرا با او معارضه (۲) ۱۷۹۳ است، و مثل آنچه گفت می توانم که بگویم. حضرت فرمود که:

بگو، او در نمی ماند و جواب خواهد گفت. پس شامی دلیلِ هشام را برآورده، گفت که:

خدا به خلق مهربانتر باشد یا ایشان به خود؟ هشام گفت: حقّ تعالی. شامی گفت: آیا خدا بجهت خلقان، دلیلی که موجب اتّفاق ایشان باشد و رفع اختلاف کند قرار داده یا نه؟ هشام گفت: بلی. گفت: آن کدام است؟ گفت: در ابتدای، شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و بعد از آن، غیر او. شامی گفت: آن غیر کدام است که به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله تواند بود؟ هشام گفت: در این وقت یا پیش از این؟ گفت: در این وقت. هشام اشارت به حضرت کرده گفت: «هذَا الجالِس»، یعنی: این امام که نشسته است و ما را خبر می دهد از آسمان و زمین و از هر چه می پرسی و از هر چه می خواهی، به علمی که میراث دارد از پدر و جدّ خود تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله. شامی گفت: این معنی چطور بر من ظاهر تواند شد؟ هشام گفت: اینکه سؤال کنی از او هر چه خواهی. شامی گفت که دیگر عذری نماند، بر من است که بپرسم. حضرت فرمود که: من زحمت پرسیدن از تو دفع کنم و خبر دهم تو را از تو و سفر تو و از پسر تو؛ و شروع نموده فرمود: تو فلان روز از خانه بیرون آمدی، و در راه و در هر منزلی فلان و فلان دیدی و فلان گفتی و فلان چیز خوردی، و فلان وقت روانه شدی. و هر یکی را که می فرمود، شامی صدقتَ و اللّٰه می گفت (یعنی:

راست گفتی، به خدا قسم که چنین بود)، پس چون مراتب را از آن حضرت شنید گفت:

تصدیق کردم امامت تو را، و تویی (۳) ۱۷۹۴ وصیّ رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله (۴) ۱۷۹۵.

۱- – مُکابَرَه: منازعه و مجادله و ستیزه. لغت نامه.

۲- – مُعارَضَه: مقابله دو حریف با هم. لغت نامه.

۳- – عبارت متن «توی». م.

۴- – (با اندکی تغییر) کافی ۱/ ۱۷۱ ح ۴؛ وسایل ۲۷/ ۱۷۷ ب ۱۳ ح ۳۳۵۳۳؛ بحار ۲۳/ ۹ ب ۱ ح ۱۲ و ۴۷/ ۱۵۷ ب ۵ ح ۲۲۱ و ۴۸/ ۲۰۳ ب ۸ ح ۷؛ الاحتجاج ۲/ ۳۶۴؛ الارشاد ۲/ ۱۹۴؛ اعلام الوری/ ۲۸۰ ف ۳؛ کشف الغمّه ۲/ ۱۷۳.

و آن حضرت شصت و پنج سال در دنیا عمر نموده، بالاخره توسّط منصور دوانیقی (که از خلفای بنی عبّاس می باشد) مسموم و به درجه شهادت فایز شده، در مدینه در قبرستان بقیع، نزد پدر و جدّ بزرگوارش مدفون گردید (۱) ۱۷۹۶.

بکاء به آن جناب:

به سند معتبر از خود حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که: هر کس مهموم و مغموم باشد برای ستمی که بر ما شده، هر نفسی که کشد، تسبیح در نامه عملش نوشته شود، و غم او از برای ما عبادت باشد (۲) ۱۷۹۷. أیضاً آن حضرت فرموده: هر که از دیده او یک قطره اشک بیرون آید برای خونی که از ما ریخته شده و یا ظلمی که بر ما وارد ساخته اند حقّ تعالی او را در بهشت ابدالآباد (۳) ۱۷۹۸ جای دهد و متنعّم گرداند (۴) ۱۷۹۹.

و حمیری در قرب الاسناد به سند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام از فضیل بن یسار (۵) ۱۸۰۰ پرسید که: آیا شما محبّان در مجالس با یکدیگر می نشینید و حدیث ما را ذکر می کنید؟ گفت: بلی فدای تو شوم. فرمود که: من آن مجالس را دوست می دارم، پس زنده گردانید امر ما را ای فضیل (۶) ۱۸۰۱، و خدا رحمت کند کسی را که احادیث ما را ذکر کند و امر ما را زنده بدارد، یا فضیل (۷) ۱۸۰۲، هر که ما را یاد کند یا ما را نزد او یاد

۱- – کافی ۱/ ۴۷۲؛ التهذیب ۶/ ۷۸ ب ۲۵؛ بحار ۴۷/ ۱ ب ۱ ح ۱ و ح ۲ و ح ۳ و ح ۴؛ و ۴۷/ ۶ ب ۱ ح ۱۷؛ اعلام الوری/ ۲۷۶ ب ۵ ف ۱؛ المقنعه/ ۴۷۳ ب ۱۹.

۲- – (با اضافات) بحار ۲/ ۶۴ ب ۱۳ ح ۱ و ۲/ ۱۴۷ ب ۱۹ ح ۱۶ و ۴۴/ ۲۷۸ ب ۳۴ ح ۴؛ امالی طوسی/ ۱۱۵ س ۴ ح ۱۷۸- ۳۲؛ امالی مفید/ ۳۳۸ س ۴۰ ح ۳؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۲۵۷.

۳- – ابَدُ الآباد: همیشه. لغت نامه.

۴- – وسایل ۱۴/ ۵۰۶ ب ۶۶ ح ۱۹۷۰۰؛ مستدرک ۱۰/ ۳۱۷ ب ۴۹ ح ۱۲۰۸۲- ۱۱؛ بحار ۴۴/ ۲۷۹ ب ۳۴ ح ۷؛ امالی طوسی/ ۱۹۴ س ۷ ح ۳۳۰- ۳۲؛ امالی مفید/ ۱۷۴ س ۲۲ ح ۵؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۱۰۴.

۵- – عبارت متن «فضل بن یسار». م.

۶- – عبارت متن «فضل». م.

۷- – عبارت متن «فضل». م.

کنند و از دیده او مثل پر مگسی آب بیرون آید، خداوند عالم گناهان او را بیامرزد (۱) ۱۸۰۳.

أیضاً به سند معتبر مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرموده که: هر که ما نزد او مذکور شویم و از دیده های او اشک جاری شود حقّ تعالی روی او را بر آتش جهنّم حرام نماید (۲) ۱۸۰۴.

ثواب زیارت: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: هر که مرا زیارت کند گناهان او آمرزیده شود و پریشان نمیرد (۳) ۱۸۰۵. و: هر که یکی از ما را زیارت کند چنان است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد، و هر کس زیارت بکند ما را بعد از وفات ما گویا زیارت کرده است ما را در حیات ما (۴) ۱۸۰۶.

به سند معتبر منقول است که: زید شحام به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: چه ثواب است کسی را که یکی از شما را زیارت کند؟ آن حضرت فرمود که: چنان است که زیارت کرده باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله را (۵) ۱۸۰۷.

أیضاً به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که جناب امیر علیه السلام فرمود که:

روزی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله به دیدن ما آمد و امّ أیمن شیر و کره و خرمایی به هدیه برای ما آورده بود، قدری از آنها را نزد آن حضرت آوردیم، تناول نمود، پس برخاست و رفت به گوشه خانه و چند رکعت نماز خواند، پس در سجده آخر گریه سخت کرد و احدی از ما به سبب جلالت و عظمت آن حضرت، از سبب آن سؤال نکردیم، پس برخاست امام حسین علیه السلام به دامن آن حضرت نشست و گفت: یا ابتا، به خانه ما درآمدی و ما به هیچ چیز شاد نشدیم مثل شادی ما به آمدن تو، پس گریه نمودی و ما را به اندوه آوردی، سبب گریه چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزند، در این وقت جبرئیل آمد و مرا

۱- – وسایل ۱۲/ ۲۰ ب ۱۰ ح ۱۵۵۳۲؛ بحار ۴۴/ ۲۸۲ ب ۳۴ ح ۱۴ و ۷۱/ ۳۵۱ ب ۲۱ ح ۱۸؛ قرب الاسناد/ ۱۸ جزء ۱؛ مستطرفات/ ۶۲۶؛ مصادقهالاخوان/ ۳۲ ح ۱.

۲- – وسایل ۱۴/ ۵۰۹ ب ۶۶ ح ۱۹۷۰۸؛ بحار ۴۴/ ۲۸۵ ب ۳۴ ح ۲۲؛ کامل الزیارات/ ۱۰۴ ب ۳۲ ح ۱۰.

۳- – (با اندکی تغییر) التهذیب ۶/ ۷۸ ب ۲۶ ح ۱؛ وسایل ۱۴/ ۵۴۳ ب ۷۹ ح ۱۹۷۸۴؛ بحار ۹۷/ ۱۴۵ ب ۱ ح ۳۴؛ جامع الاخبار/ ۲۷ ف ۱۲؛ روضهالواعظین ۱/ ۲۱۲؛ المقنعه/ ۴۷۴ ب ۲۰؛ المناقب ۴/ ۲۸۱.

۴- – وسایل ۱۴/ ۵۶۸ ب ۸۷ ح ۱۹۸۳۸؛ بحار ۹۷/ ۱۱۸ ب ۲ ح ۱۰؛ ثواب الاعمال/ ۹۸.

۵- – الفقیه ۲/ ۵۷۸ ح ۳۱۶۳ و ۲/ ۵۸۱ ح ۳۱۷۵؛ وسایل ۱۴/ ۵۷۱ ب ۹۰ ح ۳۱۷۵؛ بحار ۹۷/ ۱۱۷ ب ۲ ح ۵؛ علل الشرائع ۲/ ۴۶۰ ب ۲۲۱ ح ۶؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۲/ ۲۶۲ ب ۶۶ ح ۳۱؛ (شایان ذکر است که این روایت در جاهای دیگری غیر از موارد یاد شده، بدون ذکر راوی (یعنی شحام) نیز نقل شده است. م.)

خبر داد که شماها کشته خواهید شد، و محلّ کشته شدن شما پراکنده خواهد بود. پس امام حسین علیه السلام گفت: چه ثواب است کسی را که زیارت کند قبرهای ما را به این پراکندگی؟ فرمود: ای فرزند، ایشان گروهی چندند از امّت من که زیارت می کنند شما را، و طلب می کنند به سبب این زیارت برکت را، و لازم است بر من آنکه بیایم به نزد ایشان در روز قیامت تا خلاصی دهم ایشان را از هولهای قیامت، و ساکن گرداند خدا ایشان را در بهشت (۱) ۱۸۰۸.

و کیفیّت زیارت این بزرگوار هم به همان قرار است که در فصل امام حسن علیه السلام گذشت.

الفصلُ السّادِس وَ الأربعون در غرفه ماریّه و ابراهیم بن حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بدان که مستحبّ است نماز خواندن در غرفه مادر ابراهیم، فرزند جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله، که او را ماریّه قبطیّه گویند. به سند معتبر مروی است که حضرت صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود که: چون به مدینه روی، برو بسوی غرفه مادر ابراهیم، که آن مسکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و محلّ نماز آن حضرت بود (۲) ۱۸۰۹. و اشهر آن است که ماریّه را مقوقس، پادشاه اسکندریّه برای آن جناب فرستاده بود، و بعضی گفته اند که نجاشی، پادشاه حبشه فرستاده بود.

و مستحبّ است زیارت کردن قبر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبرستان بقیع، و مشهور آن است که ولادت او در مدینه شد در سال هشتم هجرت، و چون وفات یافت از عمرش یک سال و ده ماه و هشت روز گذشته بود. ابن عبّاس روایت کرده که: روزی

۱- - بحار ۲۸/ ۸۰ ب ۲ ح ۴۰؛ امالی طوسی/ ۶۶۹ س ۳۶ ح ۱۴۰۴- ۱۱.

۲- - کافی ۴/ ۵۶۰ ضمن ح ۲؛ التهذیب ۶/ ۱۷ ب ۵ ضمن ح ۱۹؛ وسایل ۱۴/ ۳۵۳ ب ۱۲ ضمن ح ۱۹۳۷۴؛ بحار ۱۹/ ۱۲۰ ب ۷ ضمن ح ۵ و ۲۲/ ۱۵۷ ب ۱ ضمن ح ۱۷ و ۹۷/ ۲۱۳ ب ۷ ضمن ح ۴؛ کامل الزیارات/ ۲۶ ب ۶ ضمن ح ۵.

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم در حالتی که آن حضرت امام حسین علیه السلام را بر ران راست، و پسرَش ابراهیم را بر ران چپ نشانیده بود، گاهی آن را می بوسید و گاهی این را، ناگاه آن حضرت را حالت وحی عارض شد و جبرئیل نزول یافته گفت: خلّاق عالم تو را سلام می رساند و می فرماید که این هر دو را برای تو جمع نخواهم کرد، یکی را فدای دیگری کن. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر کدام که نگاه کرد گریست، فرمود که: اگر ابراهیم بمیرد کسی غیر از من بر او اندوهگین نخواهد شد، و از طرفی مادر حسین علیه السلام، فاطمه علیها السلام است و پدرش علی علیه السلام است که گوشت و خون و پوست من است، چون امام حسین علیه السلام بمیرد دخترم و پسر عمّم، هر دو اندوهناک می شوند، و من نیز بر او محزون می گردم، و من اختیار کردم حزن خود را بر حزن ایشان؛ یا جبرئیل، ابراهیم را فدای حسین علیه السلام کردم و به فوت او راضی شدم. پس بعد از سه روز مرغ روح ابراهیم به جنّات نعیم پرواز نمود، و بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت که امام حسین علیه السلام را می دید او را به سینه خود می چسبانید و لبهای او را می مکید و می فرمود:

«فديتُ مَن فديتُهُ بإبراهيمَ إبني»،

(یعنی: فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدای او کردم) (۱) ۱۸۱۰.

منقول است که: چون ابراهیم فوت شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه نمود، اصحاب عرض کردند که: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، تو هم گریه می کنی؟ فرمود که: این گریه جزع نیست، گریه رحمت است، و هر که رحم نکند او را رحم نمی کنند (۲) ۱۸۱۱.

به سند معتبر از موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است که: چون ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود فرمود که: یا علی (علیه السلام)، برخیز و کارسازی فرزند من بکن. پس حضرت امیر علیه السلام برخاست و ابراهیم را غسل داد و حنوط و کفن کرد و به قبرستان بردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه جنازه رفت تا نزدیک قبر او رسید، پس مردم

۱- – بحار ۲۲/ ۱۵۳ ب ۱ ح ۷ و ۴۳/ ۲۶۱ ب ۱۲ ح ۲؛ الطرائف ۱/ ۲۰۲ ح ۲۸۹؛ کشف الیقین/ ۳۲۱ مبحث ۱۹؛ مثیرالاحزان/ ۲۱؛ المناقب ۴/ ۸۱؛ نهج الحق/ ۲۵۶ مطلب ۲.

۲- – مستدرک ۲/ ۳۸۵ ب ۵۸ ضمن ح ۲۲۵۶- ۴ و ۲/ ۴۶۱ ب ۷۴ ضمن ح ۲۴۶۷- ۲؛ مسکن الفؤاد/ ۱۰۲ ب ۴ ضمن حدیثی طولانی.

گفتند که: حضـرت رسول صلی الله علیه و آله از بسیاریِ جَزَع (۱) ۱۸۱۲ و حُزن (۲) ۱۸۱۳، فرزند خود را فراموش کرد که او را نمـاز خوانـد! پس آن جنـاب برخـاست و فرمـود کـه: جبرئیـل مرا خبـر داد به آنچه شـما گفته بودیـد که من از شـدّت جزع فراموش کرده ام نمـاز بر فرزنـد خود را، چنین نیست که شـما گمان کرده ایـد، ولکن خداونـد لطیف و خبیر بر شـما پنـج نماز واجب فرموده و از برای مردگان شـما از هر نماز یک تکبیر اختیار کرده، و امر نموده مرا که نماز نگـذارم مگر برای کسـی که نماز خوانـده باشد. پس حضـرت فرمود که: یا علی (علیه السـلام)، به قبر پایین رو و فرزند خود را در لحد گذار. حضـرت امیر علیه السلام داخل قبر شد و آن طایر قدسی (۳) ۱۸۱۴ را در آشیان لحد گذاشت، پس مردم گفتند که: سزاوار نیست احدی را که فرزنـد خود را در لحـد گذارد و به قبر فرزند خود داخل شود زیرا که رسول خدا صـلی الله علیه و آله داخل قبر فرزند خود نشد. پس حضـرت فرمود که: أَیُّهَا النّاس، بر شما حرام نیست که داخل قبرهای فرزند خود بشوید ولکن من ایمن نیستم که اگر یکی از شما داخل قبر فرزند خود شود و بندهای کفن او را بگشاید از آنکه شیطان بر او مسلّط شود و او را بدارد بر جزعی که باعث هَبطِ (۴) ۱۸۱۵ اجر او شود. پس حضرت از نزدیک قبر مراجعت نمود (۵) ۱۸۱۶.

أیضاً به سـند معتبر منقول است که جناب پیغمبر صـلی الله علیه و آله نزد قبر ابراهیم فرزنـد خود حاضـر شـد، در جانب قبله قبر نشست و فرمود که ابراهیم را سرازیر به قبر داخل کردند، و فرمود که قبرش را بلند کردند (۶) ۱۸۱۷.

و به سـندِ معتبر دیگر منقول است که: چون ابراهیم بن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود آب از دیده مبارک آن حضـرت فرو ریخت و فرمود که: دیـده می گریـد و قلب انـدوهناک می شـود، و نمی گویم چیزی که بـاعث غضب خـدا باشد. پس خطاب کرد به ابراهیم که: ما بر تو اندوهناکیم ای ابراهیم. پس در قبر ابراهیم رخنه ای مشاهده نمود، و

۱- – جَزَع: بی تابی. لغت نامه.

۲- – حُزْن: اندوه، غم. لغت نامه.

۳- – طائِر قُدسی: کنایه از فرشته و مَلک باشد. لغت نامه. (که در اینجا تشبیه ابراهیم است به ملک. م.)

۴- – هَبْط: کم شدن، کمی. لغت نامه.

۵- – (با اضافات) بحار ۲۲/ ۱۵۵ ب ۱ ح ۱۳ و ۷۸/ ۳۸۰ ب ۱۰ ح ۳۶؛ المحاسن ۲/ ۳۱۳ ح ۳۱.

۶- – در (بحار ۲۲/ ۱۵۷ ب ۱ ح ۱۴ و ح ۱۵) به مطالب فوق الذکر اشاره ای شده است. م.

به دست خود آن رخنه را اصلاح کرد و فرمود که: هر گاه احدی از شما عملی کند باید که محکم بکند. پس خطاب به ابراهیم فرمود که: ملحق شو به سلف شایسته خود عثمان بن مظعون (۱) ۱۸۱۸.

أیضاً به سند معتبر مروی است که: نزد قبر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدرتِ الهی درخت خرمایی روییده بود که سایه بر آن قبر مطهّر می افکندند، و به هر طرف که آفتاب می گشت به اعجاز حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن درخت به آن طرف می گردید که آفتاب بر قبر ابراهیم نتابد تا آنکه آن درخت خرما خشکید (۲) ۱۸۱۹.

و وفات ابراهیم در هجدهم ماه رجب اتّفاق افتاده.

الفصلُ السّابِع وَ الأربعون در عبداللّه بن عبدالمطّلب و عبداللّه بن جعفر طیّار

بدان که عبداللّه بن عبدالمطّلب، پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله، و حامل نور مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله بود، و آن نور مبارک از جبین مبارکش ساطع و لمعان داشت؛ به این سبب، ممتاز آن زمان بود و مورد تشریف (۳) ۱۸۲۰ و تجبیلِ (۴) ۱۸۲۱ صغیر و کبیر و عالم و جاهل و اناث و ذکور بوده، چنانچه مروی است که: زنی بود او را فاطمه بنت مرّه می گفتند، و کتب انبیا و علمای گذشته را بسیار خوانده بود، روزی جناب عبداللّه بر او بگذشت، آن زن پرسید:

تویی که پدرت صد شتر فدای تو کرد؟ فرمود: بلی. فاطمه گفت: چه شود اگر مرا عقد کنی و یک مرتبه با من نزدیکی کنی و من صد شتر به تو بدهم؟ عبداللّه ملتفت نشد و

۱- - کافی ۳/ ۲۶۲ ضمن ح ۴۵؛ بحار ۲۲/ ۱۵۷ ب ۱ ضمن ح ۱۶ و ۲۲/ ۲۶۴ ب ۵ ضمن ح ۵؛ (شایان ذکر است که این روایت به گونه های مختلف دیگری در بسیاری از منابع مورد بررسی و استفاده نقل شده است. م.)

۲- - کافی ۳/ ۲۵۴ ح ۱۵؛ بحار ۲۲/ ۱۵۲ ب ۱ ح ۵.

۳- - تَشْریف: بزرگ داشتن. لغت نامه.

۴- - تَجْبیل: در مورد این واژه باید متذکر شد که یا استفاده ناصحیحی از آن بمعنی تعظیم و بزرگداشت است و یا غلط نگارشی است و در اصل «تجلیل» یا «تبجیل» (/ بزرگ داشتن) بوده است، چراکه «تجبیل» بمعنی قطعه قطعه کردن (لغت نامه.) و امثال آن می باشد. م.

رفت، و بعد از آنکه نطفه طیّبه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در رحم آمنه بنت وهب قرار گرفته بود، باز روزی جناب عبداللّٰه بر آن زن گذشت و از او آن خواهش سابق را ندید، از سبب آن سؤال نمود، گفت: برای امری تو را می خواستم، اکنون به تقدیرات ربّانی نصیب دیگری شده است و آن نور سبحانی را دیگری متصرّف گشته است (۱) ۱۸۲۲.

مروی است که: چون تزویج آمنه شد، دو صد زن از حسرت عبداللّٰه هلاک شدند، و چون نزدیک شد که آن نور از عبداللّٰه منتقل گردد به رحم، به مرتبه ای ساطع و مشتعل گردید که هیچ کس را تاب آن نبود که درست به روی آن خورشید انور نظر کند، و به هر سنگ و درخت که می گذشت برای او سجده می کردند و بر او سلام می دادند (۲) ۱۸۲۳.

منقول است که: چون عبداللّٰه بسوی جنان رحلت نمود، دو ماه از عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود، و به روایتی هفت ماه؛ و به روایت دیگر آن حضرت هنوز متولّد نشده بود که چون ماه هفتم از حمل آن حضرت داخل شد، عبدالمطّلب عبداللّٰه را طلب نمود و گفت: ای فرزند، ولادت آمنه نزدیک شده و در دست ما نیست آنچه لایق ولیمه و عقیقه باشد، باید که به جانب مدینه روی و بگیری برای او ولیمه او آنچه مناسب است. پس جناب عبداللّٰه متوجّه مدینه شد و چون به مدینه رسید به رحمت ایزدی پیوست، و سقف خانه شکافته شده هاتفی ندا کرد که: مُرد آن کسی که در صلب او خاتم پیغمبران بود، و کیست که نخواهد مُرد؟ و چون خبر وفات عبداللّٰه به مکّه رسید، اهل مکّه در مصیبت او گریستند (۳) ۱۸۲۴.

بعضی از معتبرین عملا می فرماید که: قبر عبداللّٰه، پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان خلق معروف نبود، من در سنه هزار و یک صد و هشتاد و شش که به مدینه مشرّف بودم، به لطایف حیَل (۴) ۱۸۲۵ قبر عبداللّٰه را پیدا کردم و زیارت نمودم و بسیاری از حجّاج بر آن دلالت نمودم؛ و قبر آن جناب در کوچه درازی است و معروف به زقاق دریسار، داخل دروازه

۱- - بحار ۱۵/ ۱۱۴ ب ۱ ضمن ح ۵۹؛ المناقب ۱/ ۲۶.

۲- - بحار ۱۵/ ۱۱۴ ب ۱ ضمن ح ۵۹؛ المناقب ۱/ ۲۷.

۳- - (با اندکی تغییر ولی بطور مشروح) بحار ۱۵/ ۲۸۳ ب ۳ ضمن ح ۲۷؛ الفضائل/ ۱۴ حدیث مولدالنّبیّ صلی الله علیه و آله.

۴- - لطایف حِیَل: لطائف الحِیَل، حیله های نیک. لغت نامه.

مصری، در خانه ای معروف به بیت أبی النّبیّ؛ و قبل از این، معروف به خانه نابغه بوده، و قبر آن جناب واقع است در فوق دکه، در ضلعی میان دو دیوار خانه، در صندوقی کوچک چون پشت ماهی، و در جوف آن ضریحی چوبی کوچک نیز هست.

و مستحبّ است زیارت کردن قبور کسانی که در قبرستان بقیع مدفون هستند از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین؛ و از برای ایشان، آنچه میسّر شود از قرآن بخواند و ثوابش را هدیه ایشان کند، از آن جمله مستحبّ است زیارت کردن قبر عبداللَّه بن جعفر طیّار؛ بدان که آن جناب اوّل مولودی است از اهل اسلام که در ارض حبشه متولّد شده، و بعد از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله، در خدمت پدر خود به مدینه آمدند و به شرف ملازمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرّف شدند، از خود عبداللَّه مروی است که گفت: من یاد دارم که چون خبر موت پدرم جعفر طیّار به مدینه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ما آمدند و تعزیه پدرم رسانیدند و دست مبارک بر سر من و سر برادر من فرود آورد و روی ما را بوسه فرمود و اشک از چشمش روان شد به هیئتی که بر محاسن شریفش مُتماطِر (۱) ۱۸۲۶ می شد و می فرمود که: جعفر به بهترین ثوابی رسید، اکنون خلیفه وی تو باش در ذریّه او به بهترین خلافتی. و بعد از سه روز باز به خانه ما آمد و همگی را دلداری داد و نوازش فرمود و لباس تعزیه بیرون آورد و در حقّ ما دعا کرد و به مادر ما، اسماء بنت عمیس فرمود که غم مخور که من ولیّ ایشانم در دنیا و آخرت (۲) ۱۸۲۷.

و عبداللَّه بغایت کریم و ظریف و حلیم و عفیف بود، سخای او به مرتبه ای بود که او را بحر جود می گفتند. آورده اند که: بعضی او را در کثرت سخا عتاب نمودند، او در جواب گفت که: مدّتی است مردم را معتاد به انعام خود نموده ام، از آن می اندیشم که اگر انعام خود را از ایشان قطع نمایم خلّاق عالم نیز عطایای خود را از من قطع نماید.

و این نعمت و برکت و سخاوت بجهت دعای خیر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در خصوص

۱- – (عبارت متن «متتاطر». م.) مُتَماطِر: باران باریده شده در محلی .... لغت نامه.

۲- – (با اندکی تغییر و ضمن روایتی طولانی) بحار ۲۱/ ۵۶ ب ۲۴ ذیل ح ۹؛ اعلام الوری/ ۱۰۳ ب ۴ (به روایت امام باقر علیه السلام)؛ شرح نهج ۱۵/ ۷۱ ف ۵.

آن جنـاب کرده بود، چنـانچه مروی است که: روزی جنـاب پیغمـبر صـلی الله علیه و آله به عبـداللّٰه بن جعفر طیّـار گـذشت در حـالتی که عبـداللّٰه کودک بود و به اقتضای طفولیّت بازی می کرد و خانه از گل می ساخت، حضـرت فرمود که: چه می کنی این را؟ گفت: می خواهم بفروشم.

فرمود که: قیمتش را چه می کنی؟ گفت: رطب می خرم و می خورم. فرمود: خداونـدا در دست او برکت بگذار و سودایش را سودمنـد فرما. پس چنان شـد که به برکت دعای آن حضـرت که هیـچ چیز نخریـد که در آن سودی نکند، و آنقدر مال به هم رسانید که به جود و بخشـش او مثل می زدند، و اهل مدینه که قرض می گرفتند وعده می دادند که: چون وقت عطای عبداللّٰه بن جعفر بشود ادا می کنیم (۱) ۱۸۲۸!

منقول است که: در مـدینه عالمی بود عامل، و در جمیع امور دنیا کامل، اسـمش عبدالرّحمن بن ابی عماره بود، روزی عبورش بر در برده فروشی افتاد، کنیزکی دید که به جمال صورت اشک خورشید، شیفته حال و فریفته خطّ و خال او شد، لباس دانایی بیفکنـد و پلاـس رسوایی پوشـیده، در کوچه و بازار می گردیـد و از مال دنیا چیزی نـداشت که آن کنیزک را بخرد و معالجه مرض خود نماید، دوسـتان به ملامت برخاستند امّا هیچ سود نداشت، این قصّه به عبداللّٰه بن جعفر رسید، صاحب کنیز را طلبید و به چهل هزار درهم او را بگرفت و آن کنیز را امر نمود که خود را زینت دهد و لباس فاخر پوشد، پس کنیزک را برداشـته با جماعتی به خانه ابن ابی عماره آمدند، و عبداللّٰه گفت:

یـابن ابی عمـاره، از حبّ آن کنیز کـارت کجـا انجـام یـافت؟ گفت: محبّت او در گـوشت و خـون و رگهـای من تـأثیر نموده. عبداللّٰه فرمود: اگر ببینی او را می شناسی؟ پس امر نمود که کنیز را نزد او آوردند، فرمود که: برای تو خریده ام. ابن ابی عماره فرمـایش را شـینده، خود را به دست و پـای عبـداللّٰه انـداخت و زبـان به مـدح و ثنای او گشاد، زمانی که عبـداللّٰه به منزل خود برگشت، صد هزار درهم با غلام خود به او فرستاد، همینکه ابن ابی عماره این دو التفات بزرگ را از عبداللّٰه دید گریه نمود و گفت: یا أهلَ البَیتِ لقَدْ خَصَّکُمُ اللّٰهُ

۱- – بحار ۱۸/ ۱۷ ب ۶؛ المناقب ۱/ ۸۴.

بِشَرَفٍ ما خصَّ بِهِ أحداً فَهناکُمُ اللّهُ بِهذِهِ النّعمهِ وَ بارکَ لَکُم فیها. یعنی: ای اهل خانواده ای که سراج نبوّت از آنجا روشن شده، هر آینه بتحقیق خلّاق احدیّت مخصوص گردانیده است شما اهل بیت را به شرافت و کرامتی که مخصوص نفرموده است به آن احدی را، پس گوارا نماید خداوند بر شما این نعمت را و برکت عطا فرماید شما را در آن.

بدان که جود و سخای آن جناب زیاده از آن است که در وسع گنجایش این مختصر گردد، و بذل و جودش تنها به مال دنیا اختصاص نداشت، بلکه خداوند عالم به معرض امتحان آورد او را به محبّت حسینیّه؛ و چنان جود و سخا نموده، از بوطه (۱) ۱۸۲۹ امتحان به فتوّت و مردانگی بیرون آمد که عقول از تصوّر آن عاجز گردید و دو نور دیده خود را مبذول راه دوست نموده، تقرّب خداوندی را تحصیل فرمود؛ چنانچه در بعضی از کتب مقاتل می نویسند که: عبداللّه روز عاشورا در کربلا، خدمت امام حسین علیه السلام دو پسر جوان داشت: اسم یکی محمّد و دیگری عون؛ چون جناب قاسم علیه السلام به درجه شهادت رسید جناب زینب به خیمه آمد، دید که پسرهایش نشسته اند، گیسوی آنها را شانه زد و چشمهای آنها را سرمه کشید و لباس نو در ایشان پوشانید و شمشیر بر کمرشان بست، پس هر دو برادر بعد از مرخّص نمودن مادر، دست یکدیگر را گرفته به حضور سیّدالشّهدا علیه السلام آمدند و اجازه مبارزت طلب نمودند، نظر حضرت چون به روی آن دو گل رعنا افتاد فرمود: ای نور دیدگانِ پدر، عبداللّه چشم انتظار به راه، و مادر شما بعد از من بی پناه خواهد ماند، اکنون من شما را مرخّص نمودم که در نزد مادر خود باشید و بعد از من در گرفتاریِ جفا و محن، او را یاری و غمخواری نمایید. آن دو گل جعفری بعد از شنیدن چنین خبری از خالوی مهربان خود، چنان ناله و شیون از فرطِ (۲) ۱۸۳۰ غیرت و حَمیّتِ (۳) ۱۸۳۱ خویشتن نمودند که جناب زینب خاتون بی اختیار از خیمه بیرون شتافته دست به گردن دو سروِ نو رس خود انداخته فرمود که: شتاب و اضطراب مکنید، اگر چه

۱- - بوطِه: مُعرّب بوته، در زرگری ظرفِ گودی است تا طلا- را بخود بکشد و شمش را در آن می نهند و در کوره می گذراند تا ذوب شود. لغت نامه.

۲- - فَرْط: غلبه و زیادتی. لغت نامه.

۳- - حَمِیّت: غیرت. لغت نامه.

برادرم برای خاطرِ من شما را اجازت میدان نداده، امّا من شما را شهید راه برادرم امام حسین علیه السلام خواهم نمود. پس جناب زینب دست ایشان را گرفته، خدمت حضرت آورد و عرض کرد: خدا جانِ خواهرت را قربانت کند، دو پسرم را آورده ام فدای علی اکبر کنم. پس سید الشهداء علیه السلام و سایر برادران به ناله آمدند، حضرت فرمود:

خواهر، بعد از من این دو طفل انیس تو و غمگسار تو باشند، و شاید شوهرت عبداللَّه راضی نباشد. عرض کرد: وقتی که عبداللَّه به مشایعت شما آمد، به من سپرد و گفت که:

اگر قضیّه ای اتّفاق افتد باید پسران من پیش از علی اکبر کشته شوند. آن دو طفل گاهی پای حضرت را می بوسیدند و گاهی دور علی اکبر می گشتند، و حضرت را به حقّ مادرش فاطمه علیها السلام قسم می دادند و می گفتند: یا خال بحقِّ امِّكَ فاطمةَ الزّهراء إلّاأذنتَ لَنا (۱) ۱۸۳۲. آن دو بزگوار آنقدر عجز و لابه کردند که سید الشهداء علیه السلام روی ایشان را بوسید و اذن جهاد داد؛ راوی گوید: آن دو طفل که پیاده به میدان آمدند، همینکه در میدان قرار گرفتند، ابن سعد آنها را شناخت: قالَ عجَباً لِلرّحم: عجب محبّتی دارد این خواهر به این برادر که پسران خود را پیش از پسر برادر به میدان فرستاده! آن دو شیر بچّه به آن جماعت حمله آوردند، و محمّد این رجز را می خواند:

نَشْكُو إلَى اللَّهِ مِنَ العُدوانِ قتالُ قومٍ فِی الرّدی عمیان

قَد ترَكوا معالِمَ القرآنِ وَ مُحكمَ التَّنزيلِ وَ التّبيانِ

وَ أظهَروا الكُفرَ معَ الطغيانِ

یعنی: شکایت می کنیم بسوی خدا از شرّ دشمنان و مقاتله نمودن با قومی که کور می باشند در راه خدا و حقّ،

و ترک نموده اند معالم قرآن و محکمات تنزیل و تبیان را،

و ظاهر نموده اند کفر و طغیان را.

و عون این رجز را خواند:

۱- - ای دایی! بحقّ مادرت فاطمه زهرا علیها السلام به ما اجازت فرما. م.

إن تنکرونی فأنَا ابنُ جعفرٍشهیدِ صدقٍ فِی الجنانِ أطهَرِ

یطیرُ فیها بِجناحٍ أخضرٍکفی بِهذا شرَفاً فِی الْمَحشَرِ (۱) ۱۸۳۳

یعنی: اگر مرا نمی شناسید منم فرزند جعفر طیّار که از روی صدق و صفا شهید شد،

و به دو بالی که از زمرّد سبز است در بهشت طیران می نماید، و این شرافت مرا در محشر کفایت می کند.

و آن بزرگواران چند نفر را کشتند؛ نِعمَ الولدُ الحلال یشبهُ بِالخالِ (۲) ۱۸۳۴، با آن خردسالگی، از ایشان شجاعتی به ظهور رسید که مردم انگشت تعجّب بر دندان گرفتند.

بالاخره هانی بن ثبیت خضیرمی تیری به سینه محمّد زد که از پا در افتاد، عون آمد به سر کشته برادر؛ قالَ لا تَعجَل فَإنّی سَأَلحقُ بِکَ: گفت شتاب مکن، پس بدرستی که من هم بزودی به تو ملحق می شوم. و چند جراحت بر بدن عون رسید، ضعف بر او غالب گردید، اسید خضرمی تیری بسوی او انداخت، عون دست خود را سپر چشم کرد، تیر دست آن مظلوم به به پیشانیَش دوخت؛ فَسَقطَ علَی الأرضِ وَ لَم یستَطِع حراکاً. یعنی: به زمین افتاد و نتوانست که حرکت بکند، فریاد زد: یا خال أدرِکنی: ای خالو، مرا دریاب. چون سید الشهداء علیه السلام به سر نعش او رسید، او و برادرش جان تسلیم کرده بودند، حضرت نعش آن دو طفل را به سینه چسبانید و رو به خیمه نهاد؛ وَ رِجلاهُما یخطّانِ علَی الأرضِ: در حالتی که پای آنها از زمین می کشید، همینکه مقابل خیمه گاه رسیدند، تمامی اهل حرم از خیمه بیرون دویدند بجهت احترام دختر حضرت امیر علیه السلام، و به دور آن دو بزرگوار نوحه می کردند مگر زینب خاتون که از خیمه بیرون نیامد، چرا که مبادا بیرون بیاید بی صبر شود، چون زن ثَکلی (۳) ۱۸۳۵ را صبر نباشد و چشمش به نعش پسرهای خود افتاده ناله کند و برادرش خجالت بکشد؛ آن خاتون مکرّمه به درون خیمه، دست نازنین به روی سینه های (۴) ۱۸۳۶ خود گذاشت، اشک دیده جاری کرد، عرض کرد: خداوندا

۱- - بحار ۴۵/ ۳۴ ب ۳۷؛ المناقب ۴/ ۱۰۶.

۲- - چه نیکوست حلال زاده که به دایی خود شباهت می رساند. م.

۳- - ثَکْلی: زن فرزند مرده. لغت نامه.

۴- - عبارت متن تبدیل به احسن شد. م.

قربانی زینب را قبول کن.

پس همینکه نامه قتل شهدا را در مسجد مدینه خواندند، ابو السّلاسل، غلامِ عبداللَّه بن جعفر در مسجد بود، گریبان دریده نزد عبداللَّه آمد، عبداللَّه پرسید که چه چیز است؟ گفت: دو پسرت در کربلا کشته شده. اشک عبداللَّه به رخسارش جاری شد، ابو السّلاسل گفت: هذا ما لَقینا مِنَ الحُسَین (علیه السلام): از امام حسین (علیه السلام) بیش از این به ما نمی رسد. عبداللَّه کفش خود را بر دهان او زده گفت: یَابنَ اللَّخْناء! لِلحُسینِ (علیه السلام) تقول هذا؟! یعنی: ای پسر کنیزک گندیده! خدا دهنت را بشکند این چه سخن است که می گویی؟! الحمدُ للَّهِ علی مَا استُشهِدا بَینَ یَدَی الحُسَین علیه السلام لَیْتَنی کُنْتُ معَهُما وَ أستَشْهِدُ قَبْلَهُما. یعنی: حمد می کنم به خدا که شهید شدند پسران من در پیش امام حسین علیه السلام، کاش من هم با آنها می بودم و پیش از ایشان به درجه شهادت فایز می شدم. و به ابو السّلاسل گفت: دیگر مرخّص نیستی که پیش من بیایی (۱) .۱۸۳۷

و آن جناب در سنه هشتاد هجری در مدینه وفات یافت، و در آن وقت عمر شریفش به نود رسیده بود، و بعضی گفته اند که در سنه هشتاد و چهار وفات نمود و عمر او هشتاد سال بود. و صاحب استیعاب، قولِ اوّل را اولی دانسته و اکثر علما بر آنند.

الفصلُ الثّامِن وَ الأربعون در فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف مادر جناب امیر علیه السلام

و مستحبّ است زیارت نمودن قبر آن خاتون مکرّمه و معظّمه در قبرستان بقیع؛ و قبرش نزد قبور مطهّره اولاد محترم خود، ائمّه بقیع علیهم السلام است، و آن خاتون معظّمه از اوّل زنانی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده است، و هجرت نموده با آن حضرت در

۱- - (با اندکی تغییر) بحار ۴۵/ ۱۲۲ ب ۳۹؛ الارشاد ۲/ ۱۲۳؛ کشف الغمّه ۲/ ۶۸.

جمله مهاجرین، و از طفولیّت رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن مخدّره در زحمات او کوشیده و خدمت بی پایانش نموده، چنانچه به سند معتبر روایت کرده اند که فاطمه بنت اسد گفت که: چون علامت وفات عبدالمطّلب ظاهر شد، به فرزندان خود گفت: که محمّد (صلی الله علیه و آله) را محافظت و کفایت خواهد کرد؟ گفتند: او از ما زیرکتر است، هر که را خود اختیار نماید به او بگذار. عبدالمطّلب گفت: یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، جدّ تو بر جناح سفر آخرت است، کدام یک از عموها و عمّه های (۱) ۱۸۳۸ خود را اختیار می نمایی که تو را کفالت نمایند؟ حضرت به روی ایشان نظر کرد و به جانب ابوطالب روان شد؛ به روایتی، آن زمان، آن جناب نُه سالش تمام نشده بود، پس عبدالمطّلب گفت: ای ابوطالب، من دانسته ام امانت و دیانت تو را، باید از برای او چنان باشی که من از برای او بودم. چون عبدالمطّلب به رحمت الهی رسید ابوطالب آن حضرت را به خانه آورد و من او را خدمت می کردم و او مرا مادر می گفت، و در خانه ما چند درخت خرما بود، و اوّل موسم رسیدن رطب بود، و چهل طفل بودند از هم سنّان آن حضرت که هر روز می آمدند و رطبها که از درخت ریخته بود بر می چیدند و از دست یکدیگر می ربودند، و هرگز ندیدم که آن حضرت از دست دیگری رطب بگیرد، و من هر روز از برای آن حضرت قدری خرما بر می چیدم و گاهی کنیز بر می چید، روزی چنین اتّفاق افتاد که هر دو فراموش کردیم و از برای آن حضرت رطب بر نداشتیم، او در خواب بود، کودکان آمدند و آنچه از درختان افتاده بود برچیدند و رفتند، من از خجلت و شرم آن حضرت خوابیدم و آستین خود را بر رو کشیدم، چون حضرت بیدار شد بسوی بستان خرامید و رطبی در زیر درختان ندید، برگردید، جاریه من از آن حضرت معذرت طلبید که: ما امروز فراموش کردیم که بهره شما را برداریم. دیدم که باز به جانب نخلستان رفته به یکی از آن درختان خطاب فرمود که: ای درخت، من گرسنه ام. دیدم که آن درخت نیک بخت سر به پای مبارکش سود و شاخه های خود را نزد آن حضرت گشود، آنقدر که می خواست میل فرمود، پس از شرف و عزّت سر به آسمان رفعت کشید و آن حضرت بازگردید. فاطمه گفت: من از مشاهده

۱- - عبارت متن «عموهای و عمّ های». م.

آن حال تعجّب کردم و چون ابوطالب در خانه را زد، برخلاف عادت دویدم و در را گشودم و آنچه دیده بودم به خدمتش تقریر نمودم، ابوطالب گفت: از مشاهده این غرایب از آن مظهر عجایب تعجّب مکن که او پیغمبر خواهد شد، و از تو بعد از سنّ نا امیدی فرزندی بهم خواهد رسید که شبیه به او، و وصیّ و وزیر او باشد. پس زیاده از بیست سال از آن حال که گذشت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متولّد شد (۱) ۱۸۳۹.

مروی است که: چون فاطمه بنت اسد، مادر حضرت امیر علیه السلام در مدینه منوّره به عالم اعلا ارتحال نمود جناب امیر علیه السلام گریان به خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، آن جناب فرمود که: چرا گریه می کنی؟ خدا هرگز دیده های تو را گریان نگرداند. گفت:

والده ام فوت شد. حضرت گریست و فرمود: بلکه والده من فوت شده است، زیرا که او بهتر از اطفال خود مرا متوجّه می شد، و اولاد خود را گرسنه می داشت و مرا سیر می کرد، و اولاد خود را ژولیده مو می گذاشت و مرا روغن می مالید، و اللّه که در خانه ابوطالب یک درخت خرما بود، وقت صبح سبقت می کرد و از برای من از آن خرما می چید، و از پسر عمّان (۲) ۱۸۴۰ من پنهان می کرد از برای من. پس حضرت برخاست و متوجّه تجهیز (۳) ۱۸۴۱ او شده، به نفس شریف خود به کار او اقدام فرمود، و پیراهن مبارک (و به روایت دیگر ردای خود) را داد که او را کفن کنند، و در حالت تشییع جنازه آن هاشمیّه معظّمه، قدم را آهسته می گذاشت، و به تأ نّی (۴) ۱۸۴۲ و پابرهنه می رفت، و در نماز او هفتاد تکبیر گفت، و پیش از گذاشتن فاطمه در قبر، آن حضرت داخل شده در قبر او خوابید، و بعد از آن به دست مبارک خود او را در لحد خوابانید و تلقین شهادت نمود، چون از دفن فارغ شده برگشتند، اصحاب گفتند: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، در این جنازه چند کار کردی که در جنازه های دیگر نکرده بودی؟ فرمود: امّا به تأنّی راه رفتن من، از برای کثرت ازدحام ملائکه بود، و هفتاد تکبیر گفتن من بجهت آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز

۱- - بحار ۱۷/ ۳۶۳ ب ۴ ح ۱ و ۳۵/ ۸۳ ب ۳ ح ۲۶؛ الخرائج ۱/ ۱۳۸.

۲- - پسر عَمّان: پسر عموها، عموزادگان. م.

۳- - عبارت متن «تهیّز». م.

۴- - تَأ نّی: درنگ نمودن، آهسته کردن. لغت نامه.

کردند، و امّا آنکه بر لحدش خوابیدم، از برای آن بود که در حال حیات او، چون روزی ذکر فشار قبر می کردم، این زن پاک طبیعت محترمه گفت: وا ضعفاه (۱) ۱۸۴۳! گفتم: ای مادر غم مخور، من بر جای تو می خوابم پیش از تو، که تو از فشار قبر ایمن شوی. پس در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد، امّا آنکه کفن کردم او را به لباس خود، از برای آن بود که روزی در حال حیات او، احوال قیامت را ذکر کردم و گفتم که مردم عریان محشور خواهند شد، گفت: وا سوأتاه (۲) ۱۸۴۴! او را به لباس خود کفن کردم که او پوشیده محشور گردد (۳) ۱۸۴۵.

الفصلُ التّاسِع وَ الأربعون در عبّاس بن عبدالمطّلب

بدان که آن جناب، عمّ پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد از جانب پدر، و از سادات صحابه آن حضرت است، و بعد از جناب ابوطالب، تولیت سقایت حجّ می کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را گرامی داشتی، و تعظیم و تبجیل او فرمودی، و می فرمود که عبّاس به منزله پدر من است. به سند معتبر از حضرت رضا علیه السلام مروی است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

حرمت مرا در حقّ عمّ من، عبّاس، رعایت نمایید که او بقیّه پدران من است (۴) ۱۸۴۶. و به سند دیگر از ابن عبّاس منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که آزار کند عبّاس را، آزار من کرده است زیرا که عمّ آدمی شبیه پدر است (۵) ۱۸۴۷.

و در اسلامِ عبّاس (۶) ۱۸۴۸، اخبار مختلف است: از بعضی از روایات مستفاد می شود که در

۱- – وا ضَعْفاه: آه از سستی و ناتوانی. م.

۲- – واسَوْأتاه: آه از رسوایی. م.

۳- – (با اندکی تغییر) مستدرک ۲/ ۴۶۸ ب ۷۴ ح ۲۴۸۳- ۲۲؛ بحار ۳۵/ ۷۰ ب ۳ ح ۴ و ۷۸/ ۳۵۰ ب ۱۰ ح ۲۲؛ امالی صدوق/ ۳۱۴ س ۵۱ ح ۱۴؛ بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله/ ۲۴۱؛ روضهالواعظین ۱/ ۱۴۲.

۴- – بحار ۲۲/ ۲۸۶ ب ۵ ح ۵۳؛ امالی طوسی/ ۳۶۲ س ۱۳ ح ۷۵۴- ۵.

۵- – بحار ۲۲/ ۲۸۶ ب ۵ ح ۵۴؛ امالی طوسی/ ۲۷۳ س ۱۰ ح ۵۱۸- ۵۶.

۶- – اسلامِ عبّاس: مراد چگونگی اسلام آوردن عبّاس است. م.

بَیدو اسلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود، بعد از غزوه بدر اعتقاد خود را ظاهر ساخت؛ ولکن معتبر آن است که اسلام او در بدر واقع شد (۱) ۱۸۴۹. به سند معتبر از امام رضا علیه السلام منقول است که: روز بدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که احدی از فرزندان عبدالمطّلب را مکشید و اسیر مکنید که ایشان به اختیار خود به این جنگ نیامده اند (۲) ۱۸۵۰.

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: چون قریش فرزندان عبدالمطّلب را به جنگ بدر بیرون آوردند و رجز خوانان قریش شروع کردند به رجز خواندن، طالب، پسر ابوطالب، شروع کرد به رجز خواندن، و در رجز نفرین بر لشکر خود می کرد که کشته و مغلوب گردند از لشکر اسلام، و دعا می کرد که لشکر اسلام غالب گردند، چون قریش رجز او را شنیدند گفتند: این ما را شکست خواهد داد؛ او را برگردانیدند، و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: او در باطن مسلمان بود (۳) ۱۸۵۱. و سه نفر از بنی هاشم در آن جنگ اسیر شدند: عبّاس بن عبدالمطّلب، و عقیل بن ابی طالب، و نوفل بن حارث بن عبدالمطّلب. مروی است که در آن شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواب نمی برد، از سبب آن پرسیدند فرمود که: ناله عبّاس در بند نمی گذارد که من به خواب روم. پس بند را از او گشادند تا حضرت به خواب رفت (۴) ۱۸۵۲.

مروی است که چون ابوالبشر انصاری عبّاس را اسیر کرده خدمت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، عبّاس گفت: او مرا اسیر نکرد، بلکه پسر برادرم علی (علیه السلام) مرا اسیر کرد. حضرت فرمود که: عمّ من راست می گوید آن ملک بزرگواری که به صورت علی (علیه السلام) آمده بود، و خلّاق عالم ملائکه را به یاری من فرستاد، همه را بصورت علی (علیه السلام) فرستاده تا مهابت ایشان در دل دشمنان زیاد گردد. پس حضرت عبّاس را گفت که: فِدا (۵) ۱۸۵۳ بده برای خود و

۱- - بحار ۲۲/ ۲۶۱ ب ۵ ضمن ش ۲.

۲- - بحار ۱۹/ ۲۷۳ ب ۱۰ ح ۱۲؛ امالی طوسی/ ۳۴۲ جزء ۱۲ ح ۶۹۸- ۳۸؛ و به نقل از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در: مستدرک ۱۱/ ۵۰ ب ۲۱ ح ۱۲۴۰۵- ۳؛ دعائم الاسلام ۱/ ۳۷۶.

۳- - کافی ۸/ ۳۷۵ ح ۵۶۳؛ بحار ۱۹/ ۲۹۴ ب ۱۰ ح ۳۸.

۴- - بحار ۱۹/ ۲۷۳ ب ۱۰ ضمن ح ۱۴؛ الخرائج ۱/ ۶۰.

۵- - فِدا: فِداء (یا فِدْیَه) بدلی یا عوضی است که مکلّف بدان از مکروهی که به وی متوجّه است رهایی یابد. لغت نامه.

برای پسر برادر خود عقیل (و به روایت دیگر: برای دو پسر برادر خود عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث). عبّاس گفت: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، من مسلمان بودم ولکن قوم مرا به جبر به جنگ آوردند. حضرت فرمود که: خدا اسلام تو را بهتر می داند، و اگر راستگویی تو را جزا خواهد داد، و امّا به حسب ظاهر تو به یاری دشمن ما آمده بودی؛ ای عبّاس، شما خواستید با خدا خَصمی (۱) ۱۸۵۴ کنید خدا ما را بر شما غالب گردانید، ای عبّاس بده فدای خود و پسر برادر خود را. و چون عبّاس چهل اوقِیَه (۲) ۱۸۵۵ طلا با خود آورده بود و مسلمانان از او به غنیمت گرفته بودند گفت: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، آن طلا را به فدای من حساب کن. حضرت فرمود که: نه، چیزی که خدا به من داده است به فدا محسوب نمی شود. عبّاس گفت: من مال دیگر بغیر آن ندارم. حضرت فرمود که: دروغ می گویی! چه شد آن مالی که به امّ الفضل سپردی در مکّه و گفتی که اگر حادثه ای روی دهد این را میان خود قسمت کنید؟ عبّاس گفت: که تو را خبر داد به این؟! فرمود: خدا مرا خبر داد. عبّاس گفت که: شهادت می دهم به اینکه تو پیغمبر خدایی، زیرا که بغیر از خدا دیگری بر این مطّلع نبود. پس عبّاس گفت که: جمیع مال مرا می گیری که من از مردم به دست خود سؤال کنم؟ پس حقّ تعالی این آیه را فرستاد: ی یآ أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فی أَیْدیکُمْ مِنَ الْأَسْری إنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّآ اخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ ی (۳) ۱۸۵۶، یعنی: «یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، بگو بر آنهایی که در دست شمایند از اسیران، اگر بداند خدا در دلهای شما خیری، هر آینه عطا کند شما را بهتر از آنچه گرفته شده است از شما به علّت فدا، و بیامرزد شما را، و خدا آمرزنده و مهربان است» (۴) ۱۸۵۷.

و به روایت دیگر: جبرئیل نازل شده گفت که یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را بفرست آن طلا را که عبّاس در خانه خود گذاشته و امّ الفضل، زن خود را بر آن مطّلع

۱- – خَصْمی: دشمنی. لغت نامه.

۲- – اوْقِیَه: وزنه ای معادل هفت مثقال. لغت نامه.

۳- – انفال/ ۷۰.

۴- – (با تغییرات) کافی ۸/ ۲۰۲ ح ۲۴۴؛ بحار ۱۸/ ۱۳۰ ب ۱۱ و ۱۹/ ۲۵۸ ب ۱۰ و ۱۹/ ۳۰۱ ب ۱۰ ح ۴۵؛ تفسیرعیّاشی ۲/ ۶۸ ح ۷۹؛ تفسیرقمّی ۱/ ۲۶۸؛ قصص راوندی/ ۳۴۰ ف ۱۰ ح ۴۱۷؛ المناقب ۱/ ۱۰۷.

کرده است بیاورد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر را به عبّاس نقل کرد و نشان دفینه را داد، عبّاس جناب امیر علیه السلام را رخصت داد که برود آن طلا- را از امّ الفضل بگیرد، چون حضرت امیر علیه السلام طلا- را حاضر کرد عبّاس گفت: ای فرزند برادر، مرا فقیر کردی. پس حقّ تعالی آیه سابقه را که در سوره انفال است نازل فرمود (۱) ۱۸۵۸. پس اسیران بدر، که هفتاد نفر بودند، همه کافر به مکّه برگشتند بغیر از عبّاس و عقیل و نوفل، که ایشان مسلمان شدند.

به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که: چون عبّاس به مدینه هجرت کرد بعد از اسلام، مالی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه آوردند، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله عبّاس را گفت:

یا عبّاس، ردای خود را بگشا و بهره ای از این مال بگیر. عبّاس ردا را گشود و حضرت زرِ بسیاری به ردای او ریخت و فرمود که: این از جمله آن است که خدا فرموده: ی یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّآ اخِذَ مِنْکُمْ ی (۲) ۱۸۵۹ (۳) ۱۸۶۰.

رُوِی: أ نّه کان فِی الإسلام عشره رجال طول کلّ واحدٍ عشره أشبارٍ؛ یعنی: مروی است که در اسلام (۴) ۱۸۶۱ ده نفر طویل القامه (۵) ۱۸۶۲ بود که قامت هر یک ده شِبر (۶) ۱۸۶۳ بود، (و موافق ذرع (۷) ۱۸۶۴ این زمان، دو ذرع (۸) ۱۸۶۵ و نیم می شود): عمرو بن معدیکرب، لبید بن ربیعه، عباده بن صامت، عامر بن طفیل، جریر بن عبداللّه البجلّی، سعد بن معاذ، اشعث بن قیس، سعد بن عباده، عدیّ بن حاتم، عبّاس بن عبدالمطّلب. و نوشته اند که: عبّاس می بوسید

۱- - بحار ۱۹/ ۳۱۱ ب ۱۰ ح ۶۰ و ۴۸/ ۱۲۳ ب ۶ و ۱۰۱/ ۳۳۷ ب ۲ ح ۱۹؛ الاختصاص/ ۵۶.

۲- - انفال/ ۷۰.

۳- - بحار ۱۹/ ۲۶۵ ب ۱۰ ح ۵ و ۱۹/ ۲۸۶ ب ۱۰ ح ۲۹ و ۲۲/ ۲۸۴ ب ۵ ح ۴۸؛ تفسیرعیّاشی ۲/ ۶۹ ح ۸۰؛ قرب الاسناد/ ۱۲ جزء ۱.

۴- - در اینجا مراد از عبارت «در اسلام»، کسانی است که به شرف ملاقات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نایل شده اند (یعنی صحابه)، و به این موضوع در (رجال کشی/ ۱۱۱) اشاره شده است. م.

۵- - طَویلُ القامَه: بلند بالا. لغت نامه.

۶- - شِبْر: وجب بدست را گویند و آن از دست مقداری باشد مابین انگشت کوچک و انگشت بزرگ. لغت نامه؛ تقریباً معادل بیست و پنج سانتی متر. م..

۷- - ذَرْع: تقریباً معادل یک متر و چهار صدم؛ عبارت متن «زرع». م.

۸- - ذَرْع: تقریباً معادل یک متر و چهار صدم؛ عبارت متن «زرع». م.

از روی کسی که در پشت ناقه بلند نشسته بود بدون اینکه قامت خود را بلند نماید. از جابر بن عبداللّه انصاری منقول است که: چون عبّاس به مدینه آمد، انصار خواستند که پیراهنی را بر او بپوشانند، هر چند تفحّص کردند (۱) ۱۸۶۶ که پیراهنی موافق بدن و قامت او بیابند نیافتند به سبب بلندی و تنومندی او، مگر پیراهن عبداللّه بن ابی که او نیز بلند و تنومند بود. و سنّ او به دو سال یا سه سال زیاده از سنّ شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و در رمضان سال سی و دوّم هجرت، دو سال قبل از وفات عثمان وفات نموده، در قبرستان بقیع مدفون شد، و با ائمّه بقیع علیهم السلام در زیر یک قبّه اند.

و امّ الفضل، زن عبّاس، از جمله زنانی است که امام علیه السلام بر ایشان رحمت خوانده، چنانچه به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که آن حضرت فرمود که: خداوند رحمت کند خواهران از اهل بهشت را؛ پس نام برد ایشان را: اسماء دختر عمیس خشعمیّه، که اوّل زن جعفر طیّار بود، بعد از وفات جعفر، ابی بکر او را تزویج نمود، محمّد از او بعمل آمد، و بعد از آن حضرت امیر علیه السلام او را به عقد خود درآورد. و سلمی دختر عمیس خشعمیّه، خواهر اسماء، که در خانه جناب حمزه بود. و پنج زن از قبیله بنی هلال، که یکی از ایشان میمونه دختر حارث است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و یکی عمیسا، مادر خالد بن ولید، و دیگری غرّه که در قبیله ثقیف زن حجاز بن غلاظ بود، و دیگری حمیده، که زنی بود از همان قبیله، و امّ الفضل که نزد عبّاس بود (اسمش هند، و امّ الفضل کنیه او است) (۲) ۱۸۶۷؛ و مادر رضاعی امام حسن علیه السلام است که قبل از تولّد آن حضرت به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، در خواب دیدم که عضوی از اعضای تو به دامن من افتاده است. حضرت فرمود که: نیکو خواب دیده ای، زود باشد که فاطمه علیها السلام را فرزندی شود و تو او را شیر دهی. و بعد از چند روز چنین شد و مدّتی امّ الفضل آن حضرت را شیر داد به شیرِ قثم بن عبّاس (۳) ۱۸۶۸.

۱- - تَفَحُّص کردن: پژوهش کردن، بازجستن. لغت نامه.

۲- - بحار ۲۲/ ۱۹۵ ب ۲ ح ۸ و ۲۲/ ۲۹۰ ب ۵ ح ۶۳؛ خصال ۲/ ۳۶۳ ح ۵۵.

۳- - بحار ۴۳/ ۲۴۲ ب ۱۱ ح ۱۴ و ۴۳/ ۲۵۵ ب ۱۱؛ العددالقویّه/ ۳۵.

ابو رافع، غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید که: من غلام عبّاس بن عبدالمطّلب بودم، و اسلام در خانه ما درآمده بود و من مسلمان شده بودم، و امّ الفضل، زن عبّاس، مسلمان شده بود، و عبّاس از قوم خود می ترسید و اظهار اسلام نمی کرد و اسلام خود را پنهان می داشت، زیرا که مال بسیار در پیش مردم داشت، و دشمن خدا، ابولهب، از جنگ بدر تخلّف کرد و بجای خود عاص بن هشام را فرستاده بود، چون خبر مصیبت قریش به او رسید او ذلیل شد و ما در خود قوّتی یافتیم، و من مرد ضعیفی بودم و در حجره زمزم تیر می تراشیدم، روزی نشسته مشغول کار خود بودم، و امّ الفضل نزد من نشسته بود، شادی می کردیم بر فتح مسلمانان، ناگاه دیدیم که ابولهب پاهای خود می کشد و می آید، تا آنکه در حجره نشست و پشت او به جانب پشت من بود، چون اندک زمانی گذشت، ابوسفیان پیدا شد، ابولهب گفت: ای پسر برادر، بیا نزد من که خبر راست را تو داری.

پس ابوسفیان را در پهلوی خود نشانید و مردم نزد ایشان ایستاده بودند، گفت: ای پسر برادر، بگو که چگونه بود امر شما؟ ابوسفیان گفت: به خدا سوگند که هیچ نشد بغیر از آنکه برخوردیم با لشکر ایشان، تا به ما رسیدند شکست خوردیم و گریختیم، و کشتند و اسیر کردند و هرچه خواستند کردند، و با این حال من ملامت نمی کنم لشکر خود را، زیرا که مردان سفید دیدم که بر اسبان ابلَق (۱) ۱۸۶۹ سوار بودند در میان آسمان و زمین، که هیچ کس بر ایشان نمی توانست ایستاد. ابورافع گوید: من در آن وقت گفتم: آنها ملائکه بوده اند. پس ابولهب دست برداشت و بر روی من زد، من برجستم که او را بزنم، مرا برداشت و به زمین زد و خواست که مرا بزند، ناگاه امّ الفضل برخاست و ستون خیمه را برداشت و چنان بر سر ابولهب زد که سرش شکافته شد و گفت که: آقای او حاضر نیست، تو او را ضعیف می شماری؟! پس با مذلّت و خواری برخاست و به خانه رفت، و هفت روز بیشتر نماند تا مبتلا شد به مرض عدَسه (۲) ۱۸۷۰، و آن مرض او را کشت، و چون

۱- - ابْلَق: دورنگ، سیاه و سفید، اسب که دو رنگ دارد یکی سپید و دیگر هر رنگ که باشد. لغت نامه.

۲- - عَدَسَه: سرخکان که بر اندام برآید، یا نوعی از جدری که می کشد مردم را، آبله وبایی است. لغت نامه.

مردم از مرض عـدسه اجتناب می کردنـد که سـرایت می کنـد، سه روز در خانه افتاده بود و کسـی او را بر نمی داشت که دفن کنـد، و پسـرهایش نزدیک او نمی رفتند، تا آنکه مردم ملامت کردند که: پدر شـما در خانه گندیده است، چرا او را دفن نمی کنید؟! پس به ضـرورت، او را کشـیدند و به طرف اعلای مکّه بیرون بردند، و سـنگ بر او انداختند تا در زیر سـنگ پنهان شد (۱) ۱۸۷۱ (و اکنون بر سـر راه عمره واقع است (۲) ۱۸۷۲، و هر که می گـذرد سـنگ بر او می انـدازد، و به منزله کوهی شده است).

الفصلُ الخمسون در امّ سلمه بنت «ابوامیّه مخزومی» زوجه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله

بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دنیا رحلت به دار بقا فرمود، نُه زن داشت به عقد دائمی:

اوّل، عـایشه بنت ابی بکر، که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله او را در مکّه معظّمه خواسـتگاری فرمود در وقتی که هفت ساله بود (و زن باکره بغیر از او تزویـج نفرموده)، و چون هفت ماه از ورود مـدینه گـذشت در ماه شوّال المکرّم او را زفاف نمود، و در آن وقت نُه ساله بود، و تا خلافت معاویه بن ابی سفیان زنده بود، و عمرش نزدیک به هفتاد سال رسید ....

دوّم، حفصه دختر عمر، که آن جناب او را تزویـج نمود بعـد از آنکه شوهرش خنیس بن عبداللَّه وفات یافت در آن سـفری که از جانب آن حضـرت به عنوان سـفارت نزد کسـری (که پادشاه عجم است) رفته بود، و فرزندی از او نماند، و وفاتش در زمان خلافت عثمان افندی بوده (و به روایتی تا آخر خلافت حضرت امیر علیه السلام عُمر نموده).

۱- - بحار ۱۹/ ۲۲۷ ب ۱۰؛ شرح نهج ۱۴/ ۱۸۱.

۲- - احتمالًا مراد از «سر راه عُمره»، با توجّه به عبارات قبلی آن یعنی «به طرف اعلای مکّه»، همان اطراف عقبه مدنیین است؛ با توجّه به روایتی که از امام صادق علیه السـلام در این زمینه نقل شده: «سألت اباعبداللَّه علیه السلام قلت دخلت بعمره فأین أقطع التلبیه؟ قال: حیال العقبه، عقبه المـدنیین ...»؛ الفقیه ۲/ ۴۵۵ ح ۲۹۵۵؛ التهذیب ۵/ ۹۶ ب ۷ ح ۱۲۴؛ الاستبصار ۲/ ۱۷۷ ب ۱۰۵ ح ۴.

سیُّم، امّ حبیبه بنت «ابی سفیان»، که نام او رمله است، و پیش از حضرت، زن عبداللَّه بن جحش اسدی بود، و عبداللَّه او را با خود به حبشه برده بود، و در آنجا از دین اسلام خارج شده وفات یافت، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله امّ حبیبه را تزویج نمود، و وکیل آن حضرت عمرو بن امیّه بود.

چهارم، سوده بنت زمعه الأسدیّه، و پیش از آن حضرت، زن سکران بن عمر بوده، و سکران مسلمان شد و در حبشه به رحمت ایزدی پیوست، بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تزویج نمود.

پنجم، صفیّه دختر حیّ بن اخطب خیبری بنی اسرائیلی، که در جنگ خیبر از غنایم برای خود اختیار فرمود و او را آزاد نمود، و به شرف مزاوجت خود مشرّف گردانید، و آزادی او را مهر او قرار داد، و در سال سی و ششم هجرت رحلت نمود.

ششم، میمونه دختر حارث هلالیّه، که در مدینه او را تزویج نمود، و در وقتی که از عمره مراجعت می فرمود در سرف که در سه فرسخی مکّه معظّمه واقع است، زفاف او اتّفاق افتاد، و وفات او نیز در آن موضع واقع شده در سال سی و ششم هجرت، و در آنجا مدفون گردید، و پیش از آن حضرت، زوجه ابو مرّه عامری بود.

هفتم، جویریه بنت حارث، که از قبیله بنی الصطلق بود، و در آن جنگ، حضرت او را سَبی نمود (۱) ۱۸۷۳ و آزاد کرد و به عقد خود درآورد، و در سال پنجاه ششم هجرت وفات یافت.

هشتم، زینب بنت جحش، که از قبیله بنی اسد بود، و مادرش میمونه، دختر عبدالمطّلب است که عمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اوّل کسی بود از زنان آن حضرت که وفات یافت، و در خلافت عمر افندی رحلت نمود، و پیش از آن حضرت زوجه زید بن حارثه بود.

نهم، امّ السّلمه، نامش هند، دخترِ ابو امیّه، و مادرش عاتکه، دختر عبدالمطّلب بود، که عمّه آن حضرت و دختر عمّ ابوجهل است، و چون مزار و مدفن همه ازواج نبی صلی الله علیه و آله را

۱- – سَبی: عدو را برده کردن، غالباً «اسر» مخصوص مردان و «سبی» مخصوص زنان است. لغت نامه.

محدوداً در کتب آثار و تواریخ علی ما ینبغی (۱) ۱۸۷۴ ضبط نموده اند الّا امّ السّلمه، لذا اکتفا گردید در این رساله به ذکر بعضی از حالات و مزار و مدفن آن مخدّره، تا به مضمون «ما لا یُدرکُ کلّهُ لا یُترکْ جزئه» (۲) ۱۸۷۵ عمل کرده شود (۳) ۱۸۷۶.

بدان که آن خاتون معظّمه، قبل از آن حضرت در حِباله (۴) ۱۸۷۷ ابی سلمه بن عبدالاسد بود، که از جمله مهاجرین به حبشه است، و امّ السّلمه را با خود برده بود، چون به مدینه آمدند، ابوسلمه در غزوه احُد مجروح شده بعد از چند روز دار بقا را اختیار نمود، و امّ السّلمه از او چهار اولاد به هم رسانید: زینب و ذره و سلمه و عمرو، و همین عمرو در جنگ جمل، خدمت جناب امیر علیه السلام بود و حضرت او را والی بحرین گردانید.

مروی است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد امّ السّلمه کسی فرستاد که: امر کن پسر خود را که تو را به من تزویج نماید. پس امّ السّلمه پسر خود را وکیل کرد و او را به حضرت تزویج نمود در ماه شوّال المکرّم سال چهارم هجرت؛ و نجاشی، پادشاه حبشه، در حین عقد چهارصد اشرفی بجهت صداق از برای او فرستاد، و امّ السّلمه از اجلّه (۵) ۱۸۷۸ زَوجاتِ (۶) ۱۸۷۹ سیّد کاینات بود در زمان خود، و صاحب امانت و دیانت، و محبوبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت بود، از آن جهت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را از بعض اسرار آگاه نمود، و بعضی فرمایشات به او می فرمود و بعضی امانتها به او می سپرد (۷) ۱۸۸۰.

ابن عبّاس گوید که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت به مدینه فرمود، سوده را تزویج نموده، دخترش جناب فاطمه علیها السلام را به او سپرد، بعد تزویج نمود امّ السّلمه را. و امّ السّلمه

۱- – عَلی ما یَنْبَغی: بر آنچه که سزاوار و شایسته است. م.

۲- – آنچه که تمامش درک نگردد، اندکش ترک نگردد؛ کنایه از آنست که: کاری که تمامش را نمی توان انجام داد، بطور کل ترک ننمود بلکه به مقدار ممکن انجام داد؛ البتّه این ضرب المثل بصورت «ما لا یُدرَک کلّه لا یُترَک کلّه» مشهور است. م.

۳- – شرح حال مختصر همسران آن حضرت صلی الله علیه و آله، با اندکی تغییر نسبت به مطالب این کتاب، در منابع ذیل نقل شده است، جهت آگاهی بیشتر می توان به این منابع مراجعه نمود: بحار ۲۲/ ۱۹۱ ح ۵ و ذیل آن؛ اعلام الوری/ ۱۴۰– ۱۴۳.

۴- – حِبالَه: در حباله نکاح در آوردن. لغت نامه.

۵- – اجِلَّه: جمع جلیل؛ جلیل: بزرگوار، بزرگ قدر. لغت نامه.

۶- – زَوْجات: جمع زوجه، زنان، همسران. ل. د.

۷- – بحار ۲۲/ ۲۰۳ ب ۲؛ اعلام الوری/ ۱۴۱.

گویـد: تزویـج نمود مرا رسول خدا صـلی الله علیه و آله و تفویض فرمود (۱) ۱۸۸۱ امرِ دختـر خـودش را بر من، پس من او را پرورش می دادم و مواظب امرهـای او بودم در حالتی که قسم به خـدا ادب او از من بیشتر بود، و اعرَف (۲) ۱۸۸۲ و داناتر بود به تمام اشیاء از من (۳) ۱۸۸۳.

قصّه محرقه (۴) ۱۸۸۴: مروی است که امّ السّـلمه گویـد: روزی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در منزل من بود و بر فراش بر قفای مبارک خود خوابیـده، پای راست خود را بر بالای پای چپ گذاشـته آرام گرفته بود، در آن اثنا امام حسـین علیه السـلام متوجّه شد، و سنّ شریف آن شاهزاده سه سال و چند ماه بود، پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را متوجّه دید فرمود:

«مرحباً بِقُرَّهِ عَینی وَ ثمرهِ فُؤادی»،

یعنی: مرحبا به نور چشم من، و مرحبا به میوه دل من. پس آن سروَر، خرامان خرامان رفتار می کرد تا اینکه بر سینه مبارک آن سیّـد بزرگوار قرار گرفت، و جلوس را طول داد، ترسیدم که بـاعث تعب حضـرت گردد، خواسـتم که او را از سـینه سیّد عالم بردارم، فرمود: یـا امّ السّـلمه، بـدان که هر که به یـک مویی از بـدن مبارک او ایـذا رسانـد (۵) ۱۸۸۵ پس بتحقیق که مرا ایـذا رسانیده، واگذار او را تا وقتی که خود خواهد فرود آید. امّ السّلمه گفت: او را واگذاشتم و از پی کار خود رفتم، پس چون باز آمـدم دیـدم که رسول خدا صـلی الله علیه و آله می گرید، و از این گریه و حزن تعجّب نمودم و گفتم: فدای تو شوم ای سیّد من، خدا چشم تو را نگریاند، باعث این گریه چیست؟ در آن حال دیدم که در دست مبارک خود چیزی دارد، بر او نظر کرده می گریـد، فرمود: ای امّ السّـلمه، آیـا نمی نگری؟ پس درست ملاـحظه کردم، در دست مبـارکش تربتی دیـدم، گفتم: این چه تربت است؟ فرمـود که: در همین سـاعت این تربت را جبرئیـل آورد و گفت: یـا رسـول اللّه (صـلی الله علیه و آله)، این طینـتی است از ارض کربلا، و این طینت تربت فرزنـد تو امام حسـین علیه السـلام است که در او مدفون خواهد شد؛ ای امّ السّـلمه این تربت را در شیشه کرده

۱- – تَفْویض کردن: تسلیم کردن. لغت نامه.

۲- – اعْرَف: آگاه تر. لغت نامه.

۳- – بحار ۴۳/ ۱۰ ب ۱؛ دلائل الامامه/ ۱۱.

۴- – مُحْرِقَه: مؤنّث مُحْرِق، سوزاننده. لغت نامه. (قصّه محرِقه: داستان سوزاننده. م.)

۵- – ایذاء: کسی را بیازردن، رنجانیدن. لغت نامه.

محافظت نما، چون دیدی که مبدّل شد به خون تازه، پس بدان که فرزند من، امام حسین علیه السلام کشته شده است، و این واقعه هایله (۱) ۱۸۸۶ بعد از من و علی و فاطمه و امام حسن (علیهم السلام) صورت خواهد بست. پس گریان گشتم و تربت را از دست آن حضرت گرفتم، آنچه فرموده بود معمول داشتم، و رایحه آن تربت مثل رایحه مشک اذفَر (۲) ۱۸۸۷ بود، پس به مرور ایّام، سید الشهداء علیه السلام بسوی کربلا مسافر شد، و در حین خروجش از مدینه منوّره، امّ السّلمه خدمت آن جناب آمده گفت: یابن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله ترک کن این سفر را، زیرا که من از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«یُقتَل ولَدی الحسَینُ (علیه السلام) بِأرضِ العِراقِ فی أرضٍ یُقالُ لَها کربَلا»،

یعنی: کشته می شود فرزند من، امام حسین (علیه السلام) در زمین عراق، در زمینی که او را کربلا می نامند. امام حسین علیه السلام فرمود: یا امّاهُ، به خدا قسم من می دانم که لا محاله (۳) ۱۸۸۸ شهید خواهم شد، و از این شهادت علاجی نیست، من می دانم که مرا خواهند کشت؛

«وَ إنّی لأعرفُ الأرضَ التی أقتَلُ فیها وَ أدفنُ فیها»،

یعنی: من می دانم که در کدام زمین کشته شوم، و در کدام زمین دفن می شوم، و من می دانم از اهل بیت من که با من کشته خواهد شد و از محبّانم که با من شهید خواهد شد،

«یا امّاهُ قَد شاءَ أن یَرانی مقتولًا مَذبوحاً ظُلماً وَ عدواناً وَ قَد شاءَ أن یَری (۴) ۱۸۸۹ حرَمی وَ رَهطی وَ نِسائی

مُشردین وَ أطفالی مَذبوحینَ مَظلومین»،

یعنی: ای مادر، خدا خواسته است اینکه مرا کشته شده و ذبح شده بیند از روی ظلم و عدوان، و خدا خواسته حرم مرا و عشیره مرا و زنان مرا دربدر بیند، و اطفال مرا ذبح شده بیند در حالتی که مظلوم باشند؛ یا امّاه، اگر می خواهی محلّ شهادت خود را به تو نشان دهم؛

«فَأشارَ إلی طرفِ کربلا»:

پس بسوی کربلا اشاره فرمود، امّ السّلمه نگاه کرده، وقعه کربلا را چنانچه در روز عاشورا شده، مشاهده نمود و شروع به گریه نمود، حضرت دست مبارک بسوی کربلا دراز کرده، قبضه خاکی از آن خاک مطهّر برداشته، داد به امّ السّلمه، فرمود: مادر جان، این خاک را بریز به روی آن خاکی که جدّم به تو داده، هر وقت دیدی که مبدّل به خون تازه شده، بدان که مرا

۱- – هائِلَه: تأنیث هائِل، هولناک. لغت نامه.

۲- – مشک اذْفَر: مشک تیزبوی. لغت نامه.

۳- - لامَحالَه: ناچار، بناچار. لغت نامه.

۴- - عبارت متن «یَرانی». م.

شهید نموده اند (۱) ۱۸۹۰.

امّ السّلمه می فرماید: همان خاك را ریختم به روی خاکی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به من داده بود، و هر روز نگاه به قاروره (۲) ۱۸۹۱ می کردم، تا اینکه روز عاشورا خوابیده بودم، و مدّت پنجاه سال متجاوز بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود، هر وقت که می خوابیدم آرزوی زیارت آن حضرت می کردم که بلکه جمال مبارکش را زیارت نمایم میسّر نمی شد، حال دیدم که در باز شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد در حالتی که بر سر و روی او خاك بسیار نشسته و اشک از چشمها بر محاسن شریفش می ریخت، پس آن خاك را به آستین خود از سر و روی آن حضرت پاك می کردم و می گفتم: نَفسی لکَ الفداءُ؛ یعنی: جانم فدای تو باد یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، این چه حال است و این گرد و خاك در محاسن شریف از کجا است و چرا گریه می کنی؟ فرمود که: امّ السّلمه، حسینم را کشتند، من الآن از کربلا می آیم و به زیارت حسینم رفته بودم و از برای او قبر می کندم، این گرد و غبار از قبر حسین (علیه السلام) است. پس امّ السّلمه از خواب بیدار شده به طرف شیشه دوید، دید که خون تازه از شیشه می جوشد، امّ السّلمه ناله کرد و صدای وا حُسیناه، وا ولداه، و وا مهجه قلباه بلند نمود، به مرتبه ای که ابن عبّاس گوید: روز عاشورا در مدینه بودم، ناگاه از خانه امّ السّلمه صدای نوحه و زاری بلند شد، و فغان و وحشت عظیم از آنجا برخاست، من به تعجیل تمام روانه شده، دیدم که امّ السّلمه نوحه و شیون می کند و به شدّت می گرید، گفتم: ما حدَثَ یا امَّ المُؤمِنین؟: ای مادر مؤمنان، چه حادثه روی داده؟ امّ السّلمه ملتفت به من نشده رو به زنان بنی هاشم کرده گفت: یا بنات عبدالمطّلب أسعدینی علَی البُکاءِ وَ اللَّهِ قَد قُتِلَ سیِّدُکُنَّ الحُسَین علیه السلام بِکربَلاء وَ اللَّهِ قَد قُتِلَ سبطُ رَسولِ اللَّه صلی الله علیه و آله وَ ریحانَتُهُ: ای دختران عبدالمطّلب، یاری کنید مرا به گریه و زاری، به خدا قسم که آقای شما امام حسین علیه السلام در کربلا کشته شده، به خدا قسم مقتول گردیده فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه او. ابن عبّاس گوید: من عرض کردم: ای مادرِ

۱- – بحار ۴۴/ ۳۳۲- ۳۳۰ ب ۳۷.

۲- – قاروَرَه: شیشه، ظرفی از شیشه .... لغت نامه.

مؤمنـان، تو از کجـا دانستی؟ گفت: یـابن عبّاس، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را در خواب دیـدم افروخته رو و ژولیـده مو، گریـان و نالان و مضـطرب و حیران و هراسان، و شکسـته بال و متغیّر الحال و غبار آلوده، عرض کردم: یا رَسولَ اللّهِ (صـلی الله علیه و آله) ما لِیَ أریکَ بِهذَا الحالِ؟ یعنی:

چـه روی داده است کـه شـما را بـه این حـال می بینم؟ فرمـود: ای امّ السّـلمه، در این وقت حسـین علیه السـلام را در جمعی از برادران و فرزنـدان و خویشان و یاران در دشت کربلا شـهید کردند، و من با ارواح انبیا و مرسـلین و اوصـیای مقرّبین و ملائکه سماوات و ارضـین به زیارت او رفته بودیم. پس برخاستم و شیشه ای که خاک کربلا در آن بود برداشتم، چون ملاحظه نمودم خون شده بود، پس آن شیشه را بیرون آورده قدری از آن خون به روی خود مالیده با زنان بنی هاشم مشقوقات الجیوب (یعنی گریبان دریده)، رو به روضه پیغمبر صـلی الله علیه و آله گذاشـتند؛ فَقُلنَ یا رسولَ اللّه (صـلی الله علیه و آله)، قُتِلَ الحُسَـین علیه السلام: پس گفتند:

یا رسول اللّه (صـلی الله علیه و آله)، حسـینت کشـته شـد. امّ السّـلمه گویـد: فَوَ اللّهِ الّذی لاإلهَ إلّاهوَ لَقَد حسِـبنا کانَ القبرُ یَموجُ بِصـاحبِهِ حَتّی تحرّکَتِ الأرضُ مِن تَحتِنا فَخشـینا أن تَخْسـفَنا (۱) ۱۸۹۲ فَانصَـرَفنا مشـقوقهَ الجیبِ وَ منشوره الشّعر، یعنی: قسم به ذات الهی که بغیر از او خـدا نیست که تصوّر مـا آن شـد که قبر بـا صـاحب قبر به موج آمـد، تـا اینکه زمین متحرّک و متزلزل گردیـد به مرتبه ای که بیمِ آن شـد که مـا را فرو برد، پس مـا برگشتیم در حـالتی که گریبـان پاره کرده و زلف پریشان نموده بودیم (۲) ۱۸۹۳.

مروی است که: امّ السّـلمه مشـغول شد به ماتم داری امام حسین علیه السلام، و مردم را تحریص می کرد (۳) ۱۸۹۴ به گریستن بر شـهیدان کربلا، و از برای ایشان آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود از ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام و اهـل بیت او نقـل می کرد، در آن روز مـاتمی برپا شـد که تقریری و تحریری نیست (۴) ۱۸۹۵، و شاعر از زبان امّ السّـلمه این اشعار را مترنّم

۱- – عبارت متن «نخسفنا». م.

۲- – شـرح این ماجرا بطور پراکنـده و با انـدکی تغییر در منابع ذیل نقل شده است: بحار ۴۴/ ۲۳۹ ب ۳۰ ح ۳۱ و ۴۵/ ۸۹ بقیه ب ۳۷ ح ۲۷ و ۴۵/ ۲۳۰ ب ۴۲ ح ۲؛ امالی طوسی/ ۳۱۴ س ۱۱ ح ۸۴۰- ۸۷؛ الخرائج ۱/ ۲۵۳ ب ۴.

۳- – تَحْریص کردن: ترغیب کردن. لغت نامه.

۴- – نوشتنی نیست. م.

شده به زبان حال می گوید:

بِاللَّهِ قَومی نائحهنبکی أناساً صالحه

نبکی علی دورٍ خلَت وَ الیومَ فیها صایحه

نوحی وَ جودی بِالأنین حزناً لِزَینِ العابِدین

قد قیّدت أکتافه ظلماً قیوداً جارحه

لم أدرِ أبکی زینباًأم لِلَّتی تنعی الأبا

أم امّ کلثوم الّتی بِالطّفِ صارَت نایحه

قومی لَنبکی سیّداًشمر علَیهِ اعتدی

مِن نَحرهِ أحری رماًفوقَ الأراضی صایحه

قومی بِنا نبکی علی مَن قبرهُ فی کربَلا

إن کُنتِ مِمَّن حَبَّه نوحی نیاحاً نایحه

قومی لِنَبکی لِلحُسَین علیه السلام نبکی لقرّه کُلِّ عَین

نبکی لِمَن فی تربِهِ ریحُ الجنان نافحه

قومی علی هذَا المُصابِ نبکی إلی یومِ الحِساب

نبکی علی جسمانِ مَن بِالطّفِّ أمسَت طایحه

یعنی (۱) ۱۸۹۶:

ای چشم، تو را به خدا سوگند می دهم برخیز تا نوحه کنیم بر مردمان نیکوکار و بزرگان عالی مقدار،

ای چشم، برخیز تا گریه کنیم بر خانه های بی صاحب که خالی مانده و بومان در آن فریاد می کنند!

ای چشم، نوحه کن و نیکویی نما به نالیدن از برای اندوه بر زین العابدین علیه السلام،

که دست و پاهای او را بسته بودند با ظلم، به زنجیرهایی که اعضای مبارک او را

۱- - در انتهای هر بیت متن ترجمه آن آمده بود که به این صورت تغییر داده شد. م.

مجروح نموده بود.

نمی دانم که گریه نمایم بر زینب مظلومه یا بر سکینه، در زمانی که خبر مرگ پدر بزرگوارش به وی رسیده بود؟!

یا بر امّ کلثوم معصومه که در کربلا نوحه و زاری می کرد!

برخیز تا گریه کنیم بر آقایی که شمر ملعون بر او جفا کرده و خون درخشان از گلوی مبارک او جاری نمود بر زمین در حالتی که روی زمین در مصیبت آن بزرگوار صیحه می کشید،

برخیز تا گریه کنیم بر کسی که قبرش در کربلا است،

و اگر تو از دوستان اویی باید نوحه های حزن آورنده به او کنی،

برخیز تا گریه کنیم بر امام حسین علیه السلام، و گریه نماییم بر نور چشم عالمین،

و گریه بکنیم بر کسی که از خاک او بوی بهشت می آید،

برخیز تا گریه کنیم بر این مصیبت تا روز قیامت،

و گریه کنیم بر جسمهای پاکی که هلاک شدند در کربلا.

و امّ السّلمه بعد از همه زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به رحمت ایزدی پیوست، زمان سلطنت یزید بن معاویه در سال شصت و یک هجری، در حالتی که هشتاد و چهار ساله بود، و در خود مدینه منوّره در قبرستان بقیع مدفون شده، رضوانُ اللَّهِ علَیها (۱) ۱۸۹۷.

الفصلُ الواحِدِ وَ الخمسون در مسجد قبا و سایر مساجد مدینه

بدان که مستحبّ است نماز خواندن در مسجدهایی که در مدینه هستند، و در این رساله به ذکر چند مسجد اکتفا می نماییم:

۱- – در (بحار ۲۰/ ۱۸۵)، سال فوت امّ سلمه، ۶۲ هجری نقل شده است. م.

اوّل، مسجد قبا: و آن در سمت جنوب مدینه منوّره واقع است به مسافت دو میل (۱) ۱۸۹۸؛ در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر که در مسجد قبا دو رکعت نماز کند ثواب یک عمره به او می دهند (۲) ۱۸۹۹. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود: نماز بسیار بکن در مسجد قبا، که آن اوّل مسجدی است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرصه مدینه در او نماز خوانده (۳) ۱۹۰۰.

مروی است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز اوّل ماه ربیع الاوّل از مکّه معظّمه هجرت فرموده، به طرف مدینه آمدند، و روز دوشنبه دوازدهم (۴) ۱۹۰۱ ماه مزبور، وقت زوال، به مدینه رسید، و این سال اوّل هجرت بود، و تاریخ را از محرّم الحرام قرار دادند، و آن حضرت در قبا فرود آمد در خانه کلثوم بن هدم (۵) ۱۹۰۲، و بعد از آن به خانه خشمیّه اوسی نقل مکان فرمود، و بعد از سه روز (یا دوازده روز) که جناب امیر علیه السلام به مدینه منتقل شد و در ایّامی که در قبا بود، مسجد قبا را بنا کرده و این اوّل مسجد بود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بنا کرده، و آن مسجدی است که خلّاق عالم در وصفش در سوره توبه فرموده: ی لَمَسْجِدٌ اسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فیهِ فیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرینَ ی (۶) ۱۹۰۳، یعنی: «هر آینه مسجدی که بنا نهاده شده است بر پرهیزکاری از اوّل روزی از روزهای وجود، آن سزاوارتر است بر آنکه قیام کنی در او از

۱- – میل: واحد مسافت ... و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی. لغت نامه.

۲- – الفقیه ۱/ ۲۲۹ ح ۶۸۶؛ وسایل ۵/ ۲۸۶ ب ۶۰ ح ۶۵۶۴ و ۱۴/ ۳۵۵ ب ۱۲ ح ۱۹۳۷۷؛ کامل الزیارات/ ۲۴ ب ۶ ح ۲.

۳- – کافی ۴/ ۵۶۰ ضمن ح ۲؛ التهذیب ۶/ ۱۷ ب ۵ ضمن ح ۱۹؛ وسایل ۱۴/ ۳۵۳ ب ۱۲ ضمن ح ۱۹۳۷۴؛ بحار ۲۱/ ۲۵۶ ب ۳۰ ح ۳ و ۲۲/ ۱۵۷ ب ۱ ضمن ح ۱۷ و ۹۷/ ۲۱۳ ب ۷ ضمن ح ۴؛ کامل الزیارات/ ۲۶ ب ۶ ضمن ح ۵.

۴- – دوازدهم. م.

۵- – عبارت متن «کلثوم بنت هدم». م.

۶- – توبه/ ۱۰۸.

برای نماز، و در آن مسجد مؤسَّس بر تقوی مردانی هستند که از پاکیزگیِ طینت دوست می دارند آنکه پاکی ورزند از نجاست (یعنی پیوسته بر طهارت باشند)، و خداوند عالم دوست می دارد پاکی کنندگان را» (۱) ۱۹۰۴.

عبداللَّه بن عمر گوید که: جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله هر روز شنبه، سواره یا پیاده، به مسجد قبا می آمد و در آنجا دو رکعت نماز می خواند (۲) ۱۹۰۵.

دوّم، مسجد احزاب: و آن مسجد فتح است؛ و آن مسجدی است که دعا کرد در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خندق، پس خلّاق احدیّت بر او فتح و نصرت کرامت فرمود؛ و آن واقع است بر قطعه ای از کوه سلع که به دو پله ای بر آن بالا می روند، و سوّم و چهارم، در جانب قبله او از طرف پایین، دو مسجد دیگر است: یکی از آنها منسوب است به جناب امیر علیه السلام، و دیگری بسوی حضرت سلمان رضی الله عنه.

سیُّم و چهارم، این دو مسجد بود که در ضمّ مسجد احزاب نوشته شد (۳) ۱۹۰۶.

پنجم، مسجد فضیح: و آن مسجدی است که در سمت شرقی مسجد قبا واقع است، و در حدیث آمده که: در آن مسجد، آفتاب از برای جناب امیر علیه السلام برگشت، و روایت ردّ شمس به حضرت امیر علیه السلام و غیر آن از جمله متواتر است، شبهه خرق عادت در ردّ شمس و شقّ القمر و امثال آنها، علم حاصل به تواتر را زایل نمی کند، و ردّ شمس اختصاص به حضرت امیر علیه السلام ندارد، بلکه برای یوشع بن نون، وصیّ جناب موسی علیه السلام، و برای سلیمان بن داود علیهما السلام، اتّفاق افتاده که نمازشان در وقت خودش خوانده شود، و یا جمعی از اعداء دین در آن غزوه کشته شود.

علماء عامّه و خاصّه از عبداللَّه بن عبّاس روایت کرده اند که: آفتاب برنگشت مگر از برای سه کس: یوشع، و سلیمان علیهما السلام، و علیّ بن ابی طالب علیه السلام (۴) ۱۹۰۷:

امّا در یوشع علیه السلام: مروی است که آن حضرت، وصیّ حضرت موسی علیه السلام بود، و موسی علیه السلام قبل از وفاتش تورات و الواح و امانت پیغمبران را به وی سپرده بود، و یوشع بعد از موسی علیه السلام، پیشوا و مقتدای بنی اسرائیل بود، و قیام امور ایشان می کرد، صبر کرد بر اذیت و آزاری که از سلاطین به او رسید در زمان او، تا سه پادشاه از ایشان هلاک

۱- (با اندکی تغییر) بحار ۱۹/ ۱۲۱ ب ۷ ح ۸؛ المناقب ۱/ ۱۷۵.

۲- (بدون «عبداللَّه» و «شنبه») مستدرک ۳/ ۴۲۸ ب ۴۷ ح ۳۹۳۱- ۳؛ عوالی اللآلی ۱/ ۱۴۱ ف ۸ ح ۵۲.

۳- مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام و مسجد جناب سلمان رضی الله عنه که در قسمت قبلی از آنها نام برده شد. م.

۴- بحار ۴۱/ ۱۷۵ ب ۱۰۹؛ المناقب ۲/ ۳۱۸.

شدند، بعد از آن، امر یوشع قوی شد و مستقلّ گردید در امر و نهی، پس دو کس از منافقان قوم موسی علیه السلام، صفورا، دختر شعیب علیه السلام را که زن موسی علیه السلام بود فریب دادند و با خودشان برداشتند و با صد هزار کس کشته شدند، و در اوّل روز بر یوشع علیه السلام غالب آمده، و در آخر روز یوشع علیه السلام بر ایشان غالب گردید و صفورا اسیر شد، و همان روز بجهت شدّت دعوا و طول آن، آفتاب غروب نمود در حالتی که هنوز نایره (۱) ۱۹۰۸ حَرب (۲) ۱۹۰۹ خاموش نشده بود، و چون نزدیک بود که یوشع علیه السلام بر لشکر صفورا غالب شود، آن است که خلّاق عالم بر آن جناب ردّ شمس فرموده باعث فتح و نصرت آن حضرت شد، همینکه یوشع صفورا را گرفت به او گفت که: در دنیا از تو عفو کردم تا در قیامت پیغمبر خدا حضرت موسی علیه السلام را ملاقات کنیم و شکایت کنم به او از آنچه کشیدم و دیدم از تو و قوم تو. پس صفورا گفت: وا ویلا! و اللّه که اگر بهشت را برای من مباح کنند که داخل شوم هر آینه شرم خواهم کرد که در آنجا پیغمبر خدا را ببینم، و حال آنکه پرده او را دریدم و بعد از او بر وصیّ او خروج کردم (۳) ۱۹۱۰.

و امّا در سلیمان علیه السلام: به سند صحیح از زراره و فضل بن یسار روایت شده که ایشان از حضرت باقر علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول خداوند عالم که می فرماید: ی إِنَّ الصَّلوهَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاًی (۴) ۱۹۱۱، یعنی: «بدرستی که نماز بود بر مؤمنان واجب گردانیده شده، و وقت آن معیّن گردیده»؛ حضرت فرمود که: موقوت (۵) ۱۹۱۲، به معنی مفروض و واجب است، و مراد آن نیست که اگر به در رود بی اختیار، یا وقت فضیلت آن بگذرد، مطلقاً بعد از آن نماز را بکند باطل باشد؛ اگر چنین می بود بایست سلیمان بن داود هلاک شود که نماز او ترک شد تا وقت به در رفت، ولکن هر که نماز را فراموش

۱- – نایِرَه: ... شعله و گرمی آتش، حرارت. لغت نامه.

۲- – حَرْب: نبرد، جنگ. لغت نامه.

۳- – (با اندکی تغییر) بحار ۱۳/ ۳۶۵ ب ۱۲ ضمن ح ۸ و ۱۳/ ۴۴۵ ب ۱۹ ضمن ح ۱۰؛ قصص جزائری/ ۳۰۸ ف ۹؛ کمال الدین ۱/ ۱۵۴ ب ۷ ضمن ح ۱۷؛ (شایان ذکر است که در منابع مورد استفاده، نام این زن «صفراء» و «صافورا» نیز نقل شده است. م.).

۴- – نساء/ ۱۰۳.

۵- – عبارت متن «موقوف». م.

کنـد، هر وقت که به یاد او می آیـد بجا می آورد (۱) ۱۹۱۳. پس ابن بابویه بعـد از نقل این حـدیث گفته است که: بعضـی از علمای اسـلام می گویند که: جناب سلیمان علیه السلام روزی مشغول به عَرضِ (۲) ۱۹۱۴ اسبان گردید تا آفتاب پنهان شد در حجـاب، پس امر کرد اسـبان را برگردانیدنـد و آنهـارا گردن زد و پس کرد، و فرمود که: این اسـبان مرا از یاد پروردگار خود مشـغول ساختنـد. ابن بابویه گوید که: چنان نیست که ایشان می گویند، زیرا که اسـبان را گناهی نبود که آنها را گردن بزنند و پی کند، زیرا که آنها خود نیامده بودند که آن حضرت را مشغول گردانند، بلکه ایشان را به جبر آوردند، و حال آنکه حیوانی چنـد بودند غیر مکلّف؛ آنچه در این باب صـحیح است آن است که از امام جعفر صادق علیه السـلام منقول است که: سـلیمان علیه السـلام مشـغول دیـدن اسـبان گردیـد در طرف عصـر تـا آفتـاب در حجـاب پنهـان شـد، پس خطـاب نمود به ملائکه که: برگردانیـد آفتـاب را بر من تـا نماز را در وقت به جا آورم، پس برگردانیدنـد ملائکه آفتاب را، و سـلیمان علیه السـلام ساقها و گردن خود را مسح کرد، امر کرد اصـحابش را که نماز از آنها فوت شده بود که ساقها و گردن خود را مسح نمایند، و وضوی ایشان برای نماز چنین بود، پس برخاست و نماز کرد، چون از نماز فارغ شـد آفتاب غروب کرد و سـتاره ها ظاهر گردید، پس این است مراد خـدا که در سوره ص می فرماید ی إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِناتُ الْجِيادُی (۳) ۱۹۱۵، یعنی: «وقتی که عرض کرده شدند بر او در آخر روز، اسبانِ ایستاده بر سه قائمه (۴) ۱۹۱۶ و بر کنار سمّ از قائمه چهارم، و

۱- - کافی ۳/ ۲۹۴ ح ۱۰؛ الفقیه ۱/ ۲۰۲ ح ۶۰۶؛ وسایل ۴/ ۱۳۷ ب ۷ ح ۴۷۳۴ و ح ۴۷۳۵؛ مستدرک ۳/ ۱۰۸ ب ۶ ح ۳۱۴۳- ۳ و ح ۳۱۴۶- ۶؛ بحار ۱۴/ ۱۰۱ ب ۸ و ۷۹/ ۳۵۳ ب ۵ ح ۲۵؛ تفسیرعیّاشی ۱/ ۲۷۳ ح ۲۵۹؛ (و با انـدکی تغییر، در جاهای دیگری از همین منابع نقل شده است. م.).

۲- - عَرْض: نشان دادن، سان، مانور، رژه. لغت نامه.

۳- - ص/ ۳۱.

۴- - قائِمَه: یک پای اسب، یکی از دست و پای اسب. لغت نامه.

این از جمله صفت پسندیده اسب است و اسبان نیک (۱) ۱۹۱۷.

کلبی گوید که: آنها هزار اسب بود که سلیمان علیه السلام با اهل دمشق و نصیبین دعوا کرده بود، و آنها را از ایشان گرفت. و مقاتل گوید که: داود علیه السلام با عمالقه جهاد کرده، هزار اسب از ایشان اخذ نموده و میراث به سلیمان علیه السلام رسیده بود. و حسن بصری و غیره بر آنند که اسبان دریایی بودند و پَر داشتند، دیوان به رسم تحفه برای او آورده بودند؛ به هر تقدیر جناب سلیمان علیه السلام بعد از نماز ظهر بر کرسی نشسته بود، آن اسبان را بر وی عرضه کردند و او به آنها مشغول شد تا آنکه به سبب آن از نماز باز ماند، چون نهصد عرض کردند نگاه کرد دید که آفتاب فرو شده: ی فَقالَ إنی أحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبی حَتَّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ ی (۲) ۱۹۱۸: «پس گفت بدرستی که من برگزیدم دوستی اسبان را (چون عرب خیل را خیر می گویند)، تا آنکه پوشیده شد آفتاب به پرده شب»، ی رُدُّوها عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأعْناقِ ی (۳) ۱۹۱۹: پس خطاب نمود بر ملائکه که: برگردانید آفتاب را بر من تا نماز را در وقت خود به جا آورم؛ پس برگردانیدند ملائکه آفتاب را بر او، آن حضرت ساقها و گردن خود را مسح کرد چنانچه نوشته شد (۴) ۱۹۲۰.

و در تفسیر آیه شریفه، احادیث و اخبار مختلفه بسیار است، چون از وضع این کتاب خارج بود لهذا به همین قدر اکتفا نمود.

و امّا در حضرت امیر علیه السلام: بدان که آنچه از اخبار مستفاد می شود، مکرّر بجهت جناب امیر علیه السلام ردّ شمس اتّفاق افتاده، ولکن دو مرتبه اش قطعی الوقوع (۵) ۱۹۲۱ است؛ یکی در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد فضیح، و دیگری بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله در ارض بابل واقع شده است در وقت برگشتن حضرت امیر علیه السلام از غزوه نهروان:

امّا در مسجد فضیح: عمّار بن موسی گوید که: من در خدمت حضرت صادق علیه السلام داخل مسجد فضیح شدیم، پس آن حضرت فرمود که: یا عمّار، می بینی این گودی را؟

عرض کردم: بلی. فرمود: روزی زن جعفر با دو پسر خود در این موضع نشسته بود، پس شروع به گریه کرد، پسرهایش به او گفتند که: ای مادر، چه چیز تو را به گریه آورد؟

گفت: گریه کردم به حضرت امیر علیه السلام. پس گفتند که: گریه می کنی به امیرالمؤمنین ولکن

۱- – الفقیه ۱/ ۲۰۲؛ بحار ۱۴/ ۱۰۱ ب ۸.

۲- – ص / ۳۲.

۳- – ص / ۳۳.

۴- بحار ۱۴/ ۱۰۲ ب ۸ (در تفسیر آیه شریفه «فَطَفِقَ مَسْحاً ...»).

۵- – قَطْعیُ الْوُقوع: قطعاً انجام شده. م.

به پـدر ما گریه نمی کنی؟ گفت: گریه من بجهت شوهری آن حضـرت نیست، ولکن یادم آمـد حـدیثی که ذکر فرمود به من جناب امیر علیه السلام، در این موضع. گفتند: آن چه حدیثی است؟ گفت که: در خدمت جناب امیر علیه السلام روزی در این مسـجد بودم، آن حضـرت به من فرمود که: می بینی این گودی را؟ گفتم: بلی. فرمود که: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مکان نشسـته بودیم، آن حضرت سر خود را به دامن من گذاشت تا آنکه آن حضرت را خواب ربود، در حالتی که نماز عصر را نخوانده بودم، و مکروه داشتم که سر آن حضرت را حرکت بدهم و اذیت به او رسانم، تا اینکه وقت رفت و نماز فوت شـد، پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله بیدار شده فرمود: یا علی (علیه السـلام)، نماز خوانده ای؟ گفتم: نه. فرمود: چرا نخواندی؟ عرض کردم که مکروه داشـتم این را که اذیت بدهم به شما. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاسته رو به قبله نمود و دسـتها به دعـا برداشـته، گفت: خداونـدا، برگردان آفتـاب را به وقت خود تـا اینکه نماز بخوانـد علی علیه السـلام. پس آفتاب برگشت به وقت عصـر، پس جناب امیر علیه السـلام نماز عصر را خوانده آفتاب غروب کرد و کواکب آسمان ظاهر شد (۱) ۱۹۲۲.

و امّـا در بابـل: به اسانیـد مختلفه از جویریه منقول است که: بـا جنـاب امیر علیه السـلام از جنگ خوارج بر می گشتیم، چون به زمین بابل داخل شـدیم وقت نماز عصـر داخل شـد، پس حضـرت فرود آمـد و لشـکر نیز فرود آمدند، حضـرت فرمود که: ایّها النّاس، این زمین ملعون است، و سه مرتبه اهل این زمین معـذّب شـده انـد، و این اوّل زمینی است که عبادت بُت در اینجا شـده است، و وصـیّ پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز بخواند، شـما نماز کنید. مردم به جانب راست و چپ راه میل کردند و متوجّه نماز شدنـد، و حضـرت بر اسب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله سوار شدند و روانه شدند، من گفتم که: و اللَّه من از پی امیرالمؤمنین علیه السـلام می روم و امروز نماز خود را تابع نماز او می گردانم. و از عقب حضـرت می رفتم، هنوز از جِسـرِ (۲) ۱۹۲۳ حِلّه (۳) ۱۹۲۴ نگذشته بودیم که آفتاب غروب کرد، مرا وسوسه ها در

۱- - بحار ۴۱/ ۱۸۲ ب ۱۰۹ ح ۱۹؛ قصص راوندی/ ۲۹۰ ف ۶ ح ۳۵۹.

۲- - جسر: پل، پل چوبین. لغت نامه.

۳- - حله: دهی است به ناحیه دجیل از بغداد. لغت نامه.

خاطر به هم رسید، چون گذشتم فرمود که: یا جویره، اذان بگو. و خود متوجّه وضو شدند، بعد از آن به سخنی متکلّم شدند که نمی فهمیدم و گمان من این بود که به لغت عِبرانی (۱) ۱۹۲۵ می گفت، پس اقامه فرمودند، پس نگاه کردم، به خدا قسم که آفتاب بیرون آمد و صدایی از آن ظاهر می شد، تا رسید به جایی که وقت فضیلت نماز عصر بود، پس آن حضرت نماز عصر را ادا کردند و من اقتدا به آن حضرت کردم، چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر شدند، پس حضرت امیر علیه السلام متوجّه من شده فرمود که: یا جویریه، خدا می فرماید: ی فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ ی (۲) ۱۹۲۶، من خدا را به نام عظیمش خواندم که آفتاب از برای من برگردانید (۳) ۱۹۲۷. و همانجا مسجدی بنا کرده اند معروف است به مسجد الشّمس.

الفصلُ الثّانی وَ الخمسون در شهدای احُد

بدان که مستحبّ است ابتدا کردن به مسجد قبا، پس غرفه مادر ابراهیم، بعد از آن مسجد فضیح، بعد از آن احُد؛ و ابتدا کند در احد به مسجدی که نزدیک سنگلاخ است، بعد از آن قبر حمزه، بعد از آن قبور شهدا، بعد از آن مسجدی که در مکان وسیع است در سمت کوه (محاذِیِ (۴) ۱۹۲۸ دست راست کسی که داخل احد شود)، بعد از آن نماز کردن نزد

(۵) ۱۹۲۹

۱- – عِبْرانی: زبان یهود. لغت نامه.

۲- – واقعه/ ۷۴.

۳- – (با اندکی تغییر) الفقیه ۱/ ۲۰۳ ح ۶۱۱؛ وسایل ۵/ ۱۸۰ ب ۳۸ ح ۶۲۷۲ و ح ۶۲۷۳؛ بحار ۳۳/ ۴۳۹ ب ۲۷ ح ۶۴۷ و ۴۱/ ۱۶۷ ب ۱۰۹ ح ۳ و ۴۱/ ۱۷۸ ب ۱۰۹ ح ۱۳ و ...؛ بصائرالدرجات/ ۲۱۷ ب ۲ ح ۱ و ح ۴؛ تأویل الآیات/ ۶۹۵؛ الخرائج ۱/ ۲۲۴ ب ۲؛ خصائص الائمّه/ ۵۶؛ عدهالداعی/ ۹۷؛ علل الشرائع ۲/ ۳۵۲ ب ۶۱ ح ۴؛ قصص راوندی/ ۲۹۲ ف ۶ ح ۳۶۱.

۴- – مُحاذی: مقابل و رویاروی. لغت نامه.

۵- مولی عبدالجبار شکوئی - سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

قبور شـهدا، بعد از آن مسـجد فتح؛ و به این ترتیب در بعضـی اخبار تصریح شده است. و مستحبّ است نماز خواندن در جمیع این موارد، و مسـتحبّ است دو رکعت نماز کردن نزد قبور شـهدا، و بگوید در نزد قبور ایشان: «السّـلامُ علَیکُم بِما صبَرتُم فَنِعمَ عُقبَی الـدّارِ»، یا بگویـد: «السّـلامُ علَیکُم یا أهلَ الدّیارِ أنتُم لَنا فرَطٌ وَ إنّا بِکُم لاحِقون»، و در مسـجد فتح بگوید: «یا صَـریخَ (۱) ۱۹۳۰ المَکروبینَ وَ یا مُجیبَ دعوَهِ المضطرّینَ اکْشِفْ عَنّی غَمّی وَ هَمّی کَما کَشَفتَ عَن نَبِیِّک غَمَّهُ وَ کَفَیتَهُ هَولَ عَدُوِّهِ فی هذَا المَکانِ» (۲) ۱۹۳۱.

و در احـد غاری هست، مردم می گوینـد که جناب پیغمبر صـلی الله علیه و آله در وقت جنگ به آنجا رفته اند، ولکن احادیث معتبره وارد شده است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله آن روز از جای خود به هیچ وجه حرکت نفرمود؛ از جمله ابن بابویه روایت کرده که: زراره گویـد که بـا یکی از سادات به زیارت احـد رفتم، و او مشاهـد را به ما نشان می داد و ما زیارت و نماز می کردیم، تـا آنکه مکانی را در سر کوه به ما نمود و گفت که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در روز احـد به آنجا رفت و روی خود را شـست، من باور نکردم و به آن موضع نرفتم، و روز دیگر به خدمت باقر علیه السلام عرض کردم، حضرت فرمود که: جناب پیغمبر صـلی الله علیه و آله هرگز به آن موضع نرفت. پس فرمود که: روی حضـرت مجروح شده بود و حضرت امیر علیه السلام را فرستاد که آبی از برای او آورد در میان سپر، و حضرت کراهت نمود از آن آب تناول نماید ولکن روی خود را به آن آب شست (۳) ۱۹۳۲.

به قول اصـحّ (۴) ۱۹۳۳، شـهدای احـد هفتاد نفر بودند، و بعضـی گفته اند که مجموع شـهدا هشـتاد و یک نفر بودند، و هفتاد یک نفر ایشان از انصار بود (۵) ۱۹۳۴.

عیاشـی و قطب راونـدی روایت کرده اند که حضـرت صادق علیه السـلام فرمود: چون در روز احد جنگ منقضـی شد، اولیای شهدا کشتگان خود را بر شتران بار کردند که بسوی مدینه بیاورند، هر وقت که شتران را رو به مدینه می گردانیدند شتران می خوابیدند، و چون رو

۱- – عبارت متن «ضریح». م.

۲- – جهت آگاهی بیشتر، به این منابع مراجعه شود: کافی ۴/ ۵۶۰ ح ۱ و ح ۲ و ح ۳؛ التهذیب ۶/ ۱۷ ب ۵ ح ۱۸ و ح ۱۹ و ح ۲۰؛ وسایل ۱۴/ ۳۵۲ ب ۱۲ ح ۱۹۳۷۴؛ بحار ۹۷/ ۲۱۴ ب ۷ ح ۶؛ روضهالواعظین ۲/ ۴۰۸؛ کامل الزیارات/ ۲۴ ب ۶ ح ۱.

۳- – معانی الاخبار/ ۴۰۶ ح ۸۰؛ بحار ۲۰/ ۷۳ ب ۱۲ ح ۱۲.

۴- – اصَحّ: صحیح تر، درست تر .... لغت نامه.

۵- – جهت آگاهی به (بحار ۲۰/ ۳۷ ب ۱۲) مراجعه شود. م.

به جنگ گاه روانه می کردند می دویدند، چون واقعه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند فرمود که: خلّاق عالم آرامگاه ایشان را اینجا قرار داده، پس هر دو کس را در یک قبر دفن کردند (۱) ۱۹۳۵.

فِی الحدیث: مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که او را ثابت بن افلح می گفتند، در بعضی از غزوات، مردی از مشرکان را کشته بود، و زن آن مشرک نذر کرده بود که در کاسه سر آن مسلمان که شوهر او را کشته شراب بخورد، پس چون روز احد مسلمانان گریختند، ثابت بر موضع مرتفع کشته شد، و مژده کشته شدن او را غلام آن زن برای او آرود، پس آن غلام را به این بشارت آزاد کرد و کنیز خود را به او بخشید، و چون مشرکان برگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول دفن کردن اصحاب خود گردید، آن زن نزد ابوسفیان آمد و سؤال کرد که: مردی را با غلام من همراه کن که بروند و سر قاتل شوهرم را جدا کنند و بیاورند تا من به نذر خود وفا کنم. پس ابوسفیان در میان شب دو صد نفر از اصحاب خود را فرستاد که: بروید و سر او را جدا کنید و بیاورید. چون نزدیک آن موضع رسیدند، خدای تعالی باران عظیمی فرستاد که آن دویست نفر را غرق کرد و اثری از آن کشته و آن دو صد نفر نیافتند (۲) ۱۹۳۶.

چون وضع این رساله به اختصار بود، لهذا در این وَجیزه (۳) ۱۹۳۷ اکتفا می نماییم به ذکر احوال چند نفر که از مشاهر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند؛ از جمله حمزه سید الشهداء، که پسر عبدالمطّلب، و عمّ جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و همیشه در ملازمت آن حضرت بوده و در نصرت او مَساعی جَمیله (۴) ۱۹۳۸ نموده، و همچنین رقم دوستی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر لوح دل می نگاشت:

به سند معتبر از ابن عبّاس مروی است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد از خانه و دست جناب امیر علیه السلام را گرفته بود، پس فرمود که: ای گروه انصار، ای گروه فرزندان

۱- – (با اندکی تغییر) بحار ۲۰/ ۷۷ ب ۱۲ ضمن ح ۱۶؛ الخرائج ۱/ ۱۴۸.

۲- – بحار ۱۷/ ۲۶۷ ب ۲؛ تفسیرالامام/ ۴۱۳.

۳- – وَجیزَه: مؤنث وَجیز، خلاصه، موجز. لغت نامه.

۴- – مَساعی جَمیله: کوششهای نیکو. لغت نامه.

هاشم، ای گروه فرزندان عبدالمطّلب، منم محمّد (صلی الله علیه و آله)، منم رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، بدرستی که من خلق شده ام از طینت مرحومه، با سه کس از اهل بیت من که علی علیه السلام و حمزه و جعفرند (۱) ۱۹۳۹.

فِی الحدیث: جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی شاد و خندان بیرون آمد، مردم عرض کردند که: یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، خدا شاد و خندان گرداند تو را. آن حضرت فرمود که: روزی و شبی نمی شود مگر آنکه آن روز و آن شب مرا تحفه می رسد از خدا؛ آگاه شوید که پروردگار من امروز تحفه ای به من فرستاده که مانند او را پیش از این نفرستاده بود، بدرستی که جبرئیل آمد و به من سلام رسانید و گفت: یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، خدا از بنی هاشم هفت نفر را برگزید که مانند ایشان را در زمان گذشته خلق نفرموده و در زمان آینده هم خلق نخواهد کرد، یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، تو سیّد پیغمبرانی و علیّ بن ابی طالب علیه السلام وصیّ تو، سیّد اوصیا است، و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام دو سبط تو، سیّد اسباطند، و عمّت حمزه، سید الشهداء است، و جعفر طیّار پسر عمّ تو، در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد طیران می کند، و از شما است قائمی که حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام با او نماز می کند در وقتی که خدا او را به زمین فرو می آورد، او از ذریّه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، و از اولاد امام حسین علیه السلام است (۲) ۱۹۴۰.

به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که: بر ساق عرش نوشته است «الحَمزةُ أسدُ اللَّهِ وَ أسدُ الرّسولِ وَ سیِّدُ الشُّهداء» (۳) ۱۹۴۱، یعنی: حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیّد شهدا است.

اسلام جناب حمزه: به سند معتبر از سیّدِ سجّاد علیه السلام منقول است که: هیچ حَمِیَّتی (۴) ۱۹۴۲ صاحبش را داخل بهشت نکرده است مگر حمیّت حمزه بن عبدالمطّلب، که مسلمان شد

۱- - بحار ۷/ ۲۳۱ ب ۸ ضمن ح ۲ و ۱۱/ ۳۸۰ ب ۶ ضمن ح ۶ و ۲۲/ ۲۷۴ ب ۵ ح ۲۰؛ امالی صدوق/ ۲۰۶ س ۳۷ ضمن ح ۷؛ خصال ۱/ ۲۰۴ ضمن ح ۲۰؛ قصص جزائری/ ۹۲ ب ۵.

۲- - کافی ۸/ ۴۹ ح ۱۰؛ بحار ۵۱/ ۷۷ ب ۱ ح ۳۶.

۳- - کافی ۱/ ۲۲۴ ضمن ح ۲؛ بحار ۲۲/ ۲۸۰ ب ۵ ح ۳۵ و ۲۷/ ۶ ب ۱۰ ضمن ح ۱۳.

۴- - حَمِیَّت: غیرت. ل. د.

برای غضب از جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگامی که کفّار مکّه بچه دان شتر را بر پشت مبارک آن حضرت انداختند (۱) ۱۹۴۳. چنانچه مروی است که: جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجدالحرام بود و جامه های تازه در بر داشت، مشرکان مشیمه ناقه بر او انداختند و جامه آن حضرت را به آن آلوده ساختند و گفتند که: تو از کجا رسول اللَّه شدی و کدام وقت جبرئیل بر تو آیه نازل می کند که هیچ کس نمی بیند؟ آن حضرت از آن اهانت و خواری آزرده خاطر گشته نزد ابوطالب علیه السلام آمد و گفت:

یا عمّ کیفَ تری حَسَبی فیکُم؟

یعنی چگونه می بینی قدر و منزلت مرا میان شما؟ ابوطالب گفت: وَ ما ذاکَ یابنَ أخی؟

یعنی این گفتگو با این آلودگی چیست ای پسر برادر من؟ حضرت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ابوطالب را از آن واقعه خبر داد، ابوطالب شمشیر خود را برداشت و حمزه را طلبیده گفت: مَشیمَه (۲) ۱۹۴۴ را بردار. پس متوجّه آن قوم مشرکین، که آن اهانت رسانیده بودند گردید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم با خود آورد در حالتی که ایشان در مسجدالحرام به دور کعبه نشسته بودند، چون قریش ابوطالب را دیدند از روی او آثار غضب مشاهده نمودند، پس حمزه را گفت که این مشیمه را به روهای ایشان بمال! حمزه آن مشیمه را به روهای ایشان مالید، بعد از آن ابوطالب ملتفت آن حضرت شده گفت: یَابنَ أخی هذا حسبُکَ فینا. یعنی: ای پسر برادر من، این است منزلت تو در میان ما (۳) ۱۹۴۵. پس غضب حمزه در این واقعه باعث اسلام او شد.

به روایت دیگر: جناب حمزه در سال ششم از نبوّت مسلمان شد، و سبب آن بود که روزی ابوجهل لعین با جمعی از سفهای ملاعین در موضعی از مکّه، بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ریختند و آن حضرت را غایت اذیت و آزار رسانیدند، تا آنکه رخساره مبارکش را به خاک انداختند و از پیشانی مبارکش خون جاری می شد، و اکثر مردم مکّه از آن امر شنیع مطّلع شدند، و در آن وقت حمزه به شکار رفته بود، و ابوطالب به شعب

۱- – کافی ۲/ ۳۰۸ ح ۵؛ وسایل ۱۵/ ۳۷۱ ب ۵۷ ح ۲۰۷۷۵؛ بحار ۲۲/ ۲۸۳ ب ۵ ح ۴۵ و ۷۰/ ۲۸۵ ب ۱۳۳ ح ۴.

۲- – مَشیمَه: ... آن پوستی است که بچه در وی باشد در رَحِم. لغت نامه.

۳- – کافی ۱/ ۴۴۹ ح ۳۰؛ بحار ۱۸/ ۲۰۹ ب ۱ ح ۳۸ و ۱۸/ ۲۳۹ ب ۱ ح ۸۵ و ۳۵/ ۱۳۶ ب ۳ ح ۸۲؛ اعلام الوری/ ۴۶ ف ۵.

خود رفته بود برای چرانیدن گوسفندان، و قضا را حمزه سه روز در کوه و صحرا گشته، شکاری به دست وی نیامده بود، گرسنه و تشنه و غضبناک به مکّه رسید، در اثنای راه کنیز عبداللّٰه جذعان، حمزه را دید، گفت که: یا حمزه، نمی دانی که با برادر زاده تو چه کار کردند، و با وجود این، تو را شکار چه کار آید! و این عار را به کجا بری؟! حمزه از سخن آن کنیز متغیّر شد و اندام او به لرزه افتاد و با غضب به خانه آمده، چون بسیار گرسنه بود طعامی حاضر نمودند، و چشم حمزه به عیالش افتاد و او را گریان دید، سبب گریه را پرسید، زن گفت: یا اباعماره، چرا گریه نکنم و حال آنکه آنچه با نور دیده تو و برادر زاده ات کرده اند، کسی به هیچ یتیمی از یتیمان و ضعیفی از ضعیفان روا ندارد؛ ابوجهل و جمعی از سُفَها (۱) ۱۹۴۶ بر سر وی ریختند و اینقدر به او اذیت کردند که در پیشانیَش خون برآمد و جاری شد، نه تو حاضر بودی و نه عمّش ابوطالب. حمزه این کلام را شنیده، لقمه نانی که در دست داشت به زمین گذاشت و کمان خود را برداشته، به طلب حضرت بیرون رفت، او را در مسجدالحرام نشان دادند، چون حمزه داخل مسجدالحرام شد، دید که حضرت در پیش خانه کعبه نشسته و سر به زانو نهاده، حمزه پیش رفت، گفت: السّلامُ علَیکَ یَابنَ أخی، چرا مهمومی؟ آن حضرت آهی کشیده، آب از دیده مبارک فرو ریخت و فرمود: بگذار بی کسی را که نه مادر دارد نه پدر، و نه برادری و نه یاوری و نه غمگساری. حمزه که این سخن را شنید گریان شد و از جهت انتقام به جانب ابوجهل روان شد، در موضعی به او برخورد که با جمعی از اعاظِم (۲) ۱۹۴۷ و اشراف نشسته بود، چون به وی رسید گفت که: ای ناکس دون، چرا برادر زاده مرا دشنام دادی؟ و کمانی که در دست داشت بی مُحابا (۳) ۱۹۴۸ بر سر وی زد بنحوی که سر وی شکست و خون از او جاری شد، و آن ملعون را بلند کرده به زمین زد، خواست که سرش را از تنش جدا نماید قریش جمع شده التماس نمودند و او را از دست حمزه رها کردند، و قسمها خورده، عهد و پیمان بستند که دیگر جسارتی به آن حضرت ننمایند؛ و حمزه آن وقت

۱- – سُفَهاء: جمع سفیه به معنی نادان و کم عقل. لغت نامه.

۲- – اعاظِم: جمع اعْظَم، بزرگتران. لغت نامه.

۳- – بی مُحابا: بی پروا، بی ملاحظه. لغت نامه.

اظهار اسلام نمود (۱) ۱۹۴۹.

وفات حمزه: مروی است که حمزه نیز مانند ابوطالب در نصرت و حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار کوشید و جان فشانی زیاد در باره آن حضرت نموده و در جنگ بدر حاضر بود؛ بالاخره در غزوه احد شربت شهادت نوشید.

و شهادت او بر این وجه بود که: جبیر بن مطعم، که یکی از اشراف عرب بود، غلامی داشت خنثی که او را وحشی می گفتند، مردی بود مبارز، و چون قریش عزیمت به مدینه کردند جبیر وحشی را طلبید و گفت: ای غلام، دانسته ای که روز بدر، عمّ من، طعیمه را حمزه به قتل رسانید، اگر در این حرب حمزه را به قتل رسانی تو را آزاد می کنم و به مالهای وافِر (۲) ۱۹۵۰ شاد می گردانم. وحشی اتمام آن کار را در عهده اهتمام کشید، چون لشکر قریش به مدینه رسیدند در دامنه احد با لشکر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول کارزار شدند، و شیر خدا، حمزه بن عبدالمطّلب، در جنگ بسیاری از مشرکان را به قتل رسانید، و به هر طرف که حمله می کرد از او می گریختند، و کسی در برابر او نمی ایستاد؛ پس هند، که زن ابوسفیان بود، وحشی را طبیده گفت که: اگر یکی از این سه تن، که محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حمزه رحمه الله باشند، به قتل آوری آنقدر به تو خواهم بخشید که راضی شوی، زیرا که پدر من، عتبه را در بدر به خاک هلاکت انداخته اند، و جز این سه تن، کس دیگر را کُفوِ (۳) ۱۹۵۱ او نمی شمارم. وحشی گفت که: من بر کشتن محمّد (صلی الله علیه و آله) قادر نیستم، و دست به او نخواهم یافت زیرا که سرداران مهاجر و انصار در محافظت آن حضرت غایت اهتمام دارند، و ممکن نیست که کاری توان کرد، و علی (علیه السلام) مردی است بسیار حذر کننده، و هرگز غافل نمی شود و طمع در او نمی توانم کرد؛ پس در کمین حمزه نشست، و حمزه را دید چون شیر مست شمشیر به دست گرفته، به میان قوم درآمده، صف لشکر قریش را در هم شکسته؛ اتّفاقاً به سباع بن العزی رسید و بی تعلّل او را هلاک ساخت، و رجز گویان مبارز طلبید، کسی برابر او نیامد، در غضب شده،

۱- – (با اندکی تغییر و اضافات) بحار ۱۸/ ۲۱۰ ب ۱؛ اعلام الوری/ ۴۸ ف ۵؛ قصص راوندی/ ۳۲۱ ف ۴ ح ۴۰۱.

۲- – وافِر: بسیار، فراوان. لغت نامه.

۳- – کُفْو: همتا و مانند. لغت نامه.

بی مُحابا (۱) ۱۹۵۲ خود را به میان لشکر انداخت، و به ضرب شمشیر آبدار ایشان را متلاشی و پریشان ساخت، کف بر لب آورده پروای حفظ اطراف نداشت، ناگاه بر موضعی گذشت که سیلاب زیرَش را نهی کرده بود، اسبش فرو رفت و او بر زمین افتاد، پس وحشی فرصت یافته نیزه ای که در دست داشت به جانب حمزه انداخت، و بر نهی گاه آن حضرت خورد و از شانه اش بیرون آمد (و به روایت دیگر بر بالای پستان او خورد)، پس حمزه با آن زخم گران از پای نرفت و چون آتش تفته قصد وحشی کرد، چون وحشی کرد، چون وحشی را به هیچ روی مجال درنگ نبود مانند روباهی که از پیش شیر زخم خورده گریزد، به شتاب برق و باد رفت، پس جناب حمزه از دست افتاد، و جمعی از اصحاب بر سر او رسیدند و فریاد کردند که: یا اباعماره! جواب ایشان نداد، وحشی چون از دور این بدید دانست که کار او به نهایت شده، صبر کرد تا مردم از نزدیک او دور شدند، بیامد و شکمش را بشکافت و جگرش را بیرون آورده نزد هند آورد و گفت: این است جگر قاتل پدرت، بگیر. هند او را به دهان خود بگذاشت که بخاید (۲) ۱۹۵۳، خلّاق عالم آن جگر را مانند استخوان سخت ساخت که او نتوانست خایید و بر زمین انداخت، و حقّ تعالی ملکی را فرستاد که آن را به جای خود برگردانید (۳) ۱۹۵۴.

مروی است که: حلیس بن علقمه ابوسفیان را دید که بر اسبی سوار است و بر بالای سر حمزه ایستاده و نیزه ای در دست دارد، در دهان حمزه می زند و می گوید که: بچش ای عاق (۴) ۱۹۵۵. حلیس گفت: نظر کنید ای گروه بنی کنانه این مرد را که دعوی می کند که بزرگ قریش است، با پسر عمّ کشته خود چه می کند! ابوسفیان مُنفعِل شد (۵) ۱۹۵۶ و گفت:

راست می گویی، لغزشی بود از من، افشا مکن. در این اثنا هند از وحشی پرسید که حمزه را در کدام محلّ کشتی؟ وحشی او را بر سر حمزه آورد، هند کارد برکشید و او را مثله

۱- – بی مُحابا: بی پروا، بی ملاحظه. لغت نامه. (عبارت متن «بی مهابا». م.)

۲- – بخاید: بجوَد، بدندان نرم کند. م.

۳- – (با تغییرات) بحار ۲۰/ ۹۶ ب ۱۲؛ اعلام الوری/ ۸۳ ب ۴؛ شرح نهج ۱/ ۲۴۳؛ المناقب ۱/ ۱۹۲.

۴- – عاقّ: نافرمان. لغت نامه.

۵- – مُنْفَعِل شدن: شرمنده شدن. لغت نامه.

نمود (یعنی گوش و بینی و هر دو دست و بعضـی از اعضای او را ببرید)، و در رشـته کشیده مانند قلّاده در گردن خود از روی شماتت انـداخت، چون رسول خدا صـلی الله علیه و آله حمزه را ندید فرمود: کیست که ما را از احوال حمزه خبر دهد؟ حارث بن صـمّه گفت: من موضع او را می دانم. چـون به نزدیـک او رسـید و حـال او را مشاهـده نمـود، نخـواست که آن خـبر را او برساند، پس حضـرت گفت: یا علی (علیه السـلام)، عمّت را طلب کن. حضـرت امیر علیه السـلام آمد و نزدیک حمزه ایستاد و نخواست که آن خبر وحشت اثر را به حضـرت برسانـد، تـا آنکه حضـرت خود آمـد و حمزه را بر آن حال مشاهـده کرد، پس گریست و فرمود که: به خـدا سوگنـد که هرگز در مکـانی نایسـتاده بودم که بیشتر مرا به خشم آورد از این مقام، اگر خـدا مرا تمکین دهد بر قریش، هفتاد نفر ایشان را به عوض حمزه چنین تمثیل (۱) ۱۹۵۷ کنم و اعضای ایشان را ببرم. پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: ی وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ ی (۲) ۱۹۵۸، یعنی: «اگر عقاب (۳) ۱۹۵۹ کنیـد، پس عقاب کنیـد به مثل آنچه که عقاب کرده شـده اید، و اگر صبر کنید البتّه بهتر است برای صبرکنندگان». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: صبر خواهم کرد و انتقام نخواهم کشید (۴) ۱۹۶۰.

پس حضـرت ردایی از برد یمنی که بر دوش مبارکش بود بر روی حمزه انـداخت، و آن ردا به قامت حمزه کوتاه و ناساز بود؛ اگر بر سـرش می کشـیدند پاهایش پیـدا می شـد و اگر پاهایش را می پوشانیدنـد سـرش پیـدا می شد، پس بر سـرش کشـید و پاهـایش را از علف و گیاه پوشانیـد، و فرمود که: اگر نه آن بود که زنان بنی عبـدالمطّلب انـدوهناک می شدنـد، هر آینه او را چنین می گذاشتم، زیرا که داهیَه (۵) ۱۹۶۱ هر قدر بیشتر است ثوابش عظیمتر است.

پس حضرت امر کرد که شهدا را جمع کردند و بر ایشان نماز خوانده دفن نمود، و نماز حمزه هفتاد تکبیر گفت (۶) ۱۹۶۲.

۱- - تَمْثیل: عقوبت کردن و عبرت دیگران گردانیدن. لغت نامه.

۲- - نحل / ۱۲۶.

۳- - عِقاب: عذاب و شکنجه و پاداش بدی. لغت نامه.

۴- - (با اندکی تغییر) بحار ۲۰/ ۹۶ ب ۱۲؛ اعلام الوری/ ۸۳ ب ۴؛ المناقب ۱/ ۱۹۳.

۵- - داهِیَه: حادثه، سختی زمانه، بلای سخت. لغت نامه.

۶- - کافی ۳/ ۲۱۱ ح ۲؛ التهذیب ۱/ ۳۳۱ ب ۱۳ ح ۱۳۸؛ وسایل ۲/ ۵۰۹ ب ۱۴ ح ۲۷۷۵؛ بحار ۲۰/ ۱۰۷ ب ۱۲ ح ۳۲ و ۲۲/ ۲۸۱ ب ۵ ح ۳۹.

مروی است که: چون در جنگ احد، حمزه با جماعتی بسیار از مهاجر و انصار شهید شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با سایر اصحاب به مدینه آمدند، و از اکثر خانه های اصحاب صدای گریه شنیدند که بر کشتگان خود نوحه می کردند، چون حمزه غریب بود و کسی نداشت که عزای او را بر پا نماید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه حمزه صدای گریه به سمع همایونش نرسید، متأثّر و محزون گردیده دیده اش پر آب شد و بر روی مبارکش ریخت و فرمود:

«أمّا عَمّی حَمزه فَلا باکیَ لَه هُنا»،

یعنی: عمّ من حمزه را در این شهر گریه کننده نیست (یعنی او غریب است در این بلد، و غریب را عزادار و گریه کننده نباشد). چون انصار دیدند که حضرت از نبودن گریه کنندگان بر حمزه محزون شده و خاطر مبارکش افسرده گردیده، به خانه های خود رفتند و زنان خود را گفتند که: اوّل بروید فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر را بر تعزیه حمزه یاری کنید و در خانه حمزه بر وی گریه کنید، بعد به خانه های خود آمده بر کشتگان خویش گریه نمایید. زنان انصار (۱) ۱۹۶۳ به خانه حمزه آمدند و مشغول گریه و ناله شدند، چون سیّد عالم صلی الله علیه و آله آواز گریه زنان را از خانه حمزه شنید پرسید که این چه آواز است؟ عرض کردند: زنان انصارند که بر عمّ بزرگوار تو گریه می کنند. حضرت فرمود که: خدا از ایشان و از اولاد ایشان راضی باد. و تا امروز در مدینه مقرّر است که هر مصیبت که بر ایشان واقع می شود اوّل بر حمزه نوحه می کنند بعد به مصیبت خودشان (۲) ۱۹۶۴.

در حدیث است که: اوّل تسبیحی که در اسلام به هم رسید از خاک قبر جناب حمزه بود که جناب فاطمه علیها السلام سی و سه دانه ساخت؛ خام و نا پخته بود و بند او از ریسمان کبود بود (۳) ۱۹۶۵.

۱- – عبارت متن «زن نصار». م.

۲- – (با اندکی تغییر) الفقیه ۱/ ۱۸۳ ح ۵۵۳؛ وسایل ۳/ ۲۸۴ ب ۸۸ ح ۳۶۶۲؛ مستدرک ۲/ ۳۸۴ ب ۵۸ ح ۲۲۵۵- ۳؛ بحار ۲۰/ ۹۸ ب ۱۲ و ۷۹/ ۹۲ ب ۱۶؛ ضمن ح ۴۴ و ۷۹/ ۱۰۴ ب ۱۶؛ اعلام الوری/ ۸۵ ب ۴؛ شرح نهج ۱۵/ ۴۱؛ مسکّن الفؤاد/ ۱۰۷ ب ۴.

۳- – وسایل ۶/ ۴۵۵ ب ۱۶ ضمن ح ۸۴۲۷؛ مستدرک ۴/ ۱۲ ب ۹ ضمن ح ۴۰۵۶- ۲ و ۵/ ۵۶ ب ۱۴ انتهای ح ۵۳۵۳- ۲؛ بحار ۸۲/ ۳۳۳ ب ۳۷ ضمن ح ۱۶ و ۸۲/ ۳۴۱ و ۹۸/ ۱۳۳ ب ۱۶ ضمن ح ۶۴؛ کتاب المزار/ ۱۵۰ ب ۶۶ ضمن ح ۱؛ مکارم الاخلاق/ ۲۸۱.

زیارت جناب حمزه: در خبر آمده است که: زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیارت قبور شهدا و زیارت قبر امام حسین علیه السلام برابر است با یک حجّ مقبول که با پیغمبر صلی الله علیه و آله به جا آورده باشد (۱) ۱۹۶۶.

در حدیث معتبر منقول است که: می گویی نزد جناب حمزه: السَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَیْرَ الشُّهَداءِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا أسَدَ اللَّهِ وَ أسَدَ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله أشْهَدُ أ نَّکَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللَّهِ وَ نَصَحْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ جُدْتَ بِنَفْسِکَ وَ طَلَبْتَ ما عِنْدَ اللَّهِ وَ رَغِبْتَ فیما وَعَدَ اللَّهُ، پس داخل شو و نماز کن و در وقت نماز رو به قبر مکن، و چون از نماز فارغ شوی خود را بر روی قبر بینداز و بگو: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی أهْلِ بَیْتِهِ ... إلی آخر الدّعاء (۲) ۱۹۶۷.

فِی الحدیث: جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: عمّ من حمزه را خلّاق عالم به منازل رفیعه (۳) ۱۹۶۸ و درجات عالیه رسانیده است، و او را فضایل بسیار عطا فرموده است به سبب محبّت من و علی علیه السلام، بدرستی که حمزه عمّ من، جهنّم را در روز قیامت از محبّانش دور می کند، بدرستی که او خواهد دید در پهلوی صراط گروهی بسیار از مردم را که عدد ایشان را بغیر از خدا کسی نمی داند، و ایشان از دوستان حمزه باشند و گناه بسیار کرده باشند، و به این سبب، دیوارها حایل شده باشد میان ایشان و گذشتن بر صراط به سبب گناههای ایشان، چون حمزه را می بینند می گویند که: یا حمزه، می بینی که ما در چه حال مانده ایم! حمزه به من و علی (علیه السلام) می گوید که: می بینید که دوستان من استغاثه می نمایند به من. پس من به علی علیه السلام می گویم که: یا علی (علیه السلام)، اعانت کن عمّ خود را بر فریاد رسی دوستان او، و خلاص کردن ایشان را از آتش جهنّم. پس حضرت امیر علیه السلام

۱- – روایتی که جامع عبارات فوق باشد در منابع مورد استفاده بنظر نرسید، امّا درباره ثواب زیارت امام حسین علیه السلام، تا صد حجّ با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز ذکر شده است. م.

۲- – (با تغییرات اندک) مستدرک ۱۰/ ۱۹۸ ب ۱۰ ح ۱۱۸۴۰- ۳؛ بحار ۹۷/ ۲۱۲ ب ۷ ح ۱؛ کامل الزیارات/ ۲۲ ب ۵ ح ۱.

۳- – رَفیعَه: بلند. لغت نامه.

نیزه حمزه را که در دنیا با آن جهاد کرده است در راه خدا می آورد و به دست حمزه می دهد و گوید که: ای عمّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و ای عمّ برادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله، دفع کن جهنّم را از دوستان خود به این نیزه چنانچه در دنیا به این نیزه دشمنان خدا را از دوستان خدا دفع می کردی. پس حمزه نیزه را می گیرد و سنان او را می گذارد بر آن دیوارهای آتش که حایل شده اند میان دوستان او و صراط، و به قوّت الهی چنان دفع کند که پانصد سال راه دور شوند، پس دوستان خود را گوید که بگذرید؛ و ایشان ایمن و سالم از صراط بگذرند و داخل بهشت شوند (۱) ۱۹۶۹.

و از جمله شهدای احُد است عَمرو بن جموح (۲) ۱۹۷۰؛ و آن مردی بود لنگ، و چهار پسر داشت که مانند شیران در همه غزوات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حاضر می شدند. در روز احد خود اراده جهاد کرد و قوم او مانع شدند و گفتند: تو اعرجی و بر تو حرجی نیست اگر به جهاد نروی، و پسرانت همه با آن حضرت رفته اند. گفت: پسرانم به بهشت روند من نزد شما بنشینم؟! پس روانه شد و گفت: خداوندا مرا بسوی اهل خود بر مگردان.

پس به خدمت حضرت آمد و گفت: یا رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله)، قوم من مرا مانع جهاد می شدند و من آمده ام که با این پای لنگ از معرکه جنگ بسوی بهشت شتابم. حضرت فرمود: خدا تو را معذور داشته است، و بر تو جهاد نیست. و او قبول نکرده رفت و شهید شد؛ پس زن و پسر و برادرش او را بر شتری بار کردند که بسوی مدینه برگردانند، چون شتر به منتهای حره رسید خوابید، هر گاه آن را بسوی مدینه بر می گردانیدند می خوابید و چون به جانب احد متوجّه می گردانیدند می دوید؛ پس برگشت آن زن به خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و واقعه را عرض کرد، حضرت فرمود که: این شتر از جانب خداوند عالم مأمور است که چنین کند، آیا در وقت بیرون آمدن چیزی گفت؟ گفتند: بلی، وقتی که متوجّه احد شد رو به قبله کرده گفت: خداوندا مرا بسوی اهل خود بر مگردان و مرا شهادت روزی کن. حضرت فرمود که: به این سبب شتر نمی رود، ای گروه انصار از شما گروهی هستند که خدا را بر هر چیز قسم دهند روا می کند و عَمرو از آنها بود (۳) ۱۹۷۱.

۱- – بحار ۱۷/ ۲۴۵ ب ۲؛ تفسیرالامام/ ۴۳۵.

۲- – عبارت متن «عمرو بن جموع». م.

۳- – بحار ۲۰/ ۱۳۰ ب ۱۲؛ شرح نهج ۱۴/ ۲۶۱.

و از جمله آنها است غسیل الملائکه، حنظله بن «ابوعامر»؛ و ابوعامر همان کسی است که چون بنو عمرو بن عوف مسجد قبا را بنا کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را طلبیدند تا یک روز نماز به جماعت بگذارد به او، اغتم بن عوف، که بنی اعمام ایشان بودند از راه نفاق و عناد حسد برده، در مقابل آن مسجدی بنا کردند و گفتند: ما در مسجد خود نماز بگذاریم و به جماعت محمّد صلی الله علیه و آله نرویم، به قصد آنکه چون ابوعامر راهب از شام مراجعت نماید او را امام آن مسجد نمایند، ابوعامر نیز به این مضمون نامه به ایشان نوشته بود از شام، و خودش از اشراف مدینه خزرج بود، و در علم تورات و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت سیّد عالم صلی الله علیه و آله را بر اهل مدینه می خواند، چون آن حضرت به مدینه هجرت فرمود و اهل آن زمین شیفته جمال و کمال آن حضرت شدند و از صحبت ابوعامر برمیدند و کسی دیگر پیروی او نکرد، پس ابوعامر را عرق حسد به حرکت آمده، به نفی آن حضرت مشغول شده و گفت: یا محمّد (صلی الله علیه و آله)، این چه دین است که احداث کرده ای؟ فرمود که: دین ابراهیم خلیل است؛ گفت: نه چنین است! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بَل جِئْتُ بِها بَیْضاءَ نَقیَّه؛

یعنی: بلکه من آوردم آن دین و ملّت را در حالتی که روشن و پاکیزه است. ابوعامر گفت: أماتَ اللَّهُ مَن کاذَبَ مِنّا طریداً وحیداً غریباً؛ یعنی: خدا بمیراند آن کسی را که کاذب است از ما، در حالتی که تنها مانده و از ولایت دور افتاده و غریب شده باشد. جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آمین. پس ابوعامر سوگند خورد که: با هر قومی که کارزار کنی من با ایشان باشم. و بعد از غزوه بدر، از مدینه گریخته به کفّار مکّه پیوست، و در حرب احد حاضر شده، اوّل کسی که به لشکرگاه اسلام تیر انداخت او بود، و حضرت، او را فاسق لقب نهاد، و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده، به نزد هرقل، که پادشاه روم بود رفت، و می خواست که از شام لشکری جمع کرده به جنگ مسلمانان آید؛ القصّه: ابوعامر نامه ای نوشت به منافقان که: شما در مقابل مسجد قبا در محلّه خویش برای من مسجدی بسازید که چون

به مـدینه آیم آنجـا به افاده علوم (۱) ۱۹۷۲ اشـتغال نمایم. ایشان مسـجد ضـرار را بنا کردنـد و رسول خدا صـلی الله علیه و آله چون عازم غزوه تبوک شد، بانیانِ مسـجد آمده گفتند که: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سـرما و گرما و بارندگی مسـجدی ساخته ایم، و التماس می رود که در آن مسجد نماز بخوانید (غرض ایشان آن بود که به واسطه نماز آن حضرت، مهمّ خود را استحکامی دهند)، حضرت در جواب فرمود که:

الآـن متوجّه غزوه ایم در جناح سـفر، بعـد از مراجعت ان شاء اللّه در مسـجد شـما نماز می خوانیم. چون وقت مراجعت به قرب مدینه رسـیدند، اهل مسـجد همان استدعا کردند، جبرئیل نازل شده این آیه را آورد که در سوره توبه است: ی وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْـجِداً ضِـراراً وَ کُفْراً وَ تَفْریقـاً بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصـاداً لِمَنْ حـارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْـلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنـآ إِلَّاالْحُسْـنی وَ اللَّهُ یَشْـهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ لاتَقُمْ فیهِ أَبَـدأًی (۲) ۱۹۷۳، یعنی: «از اهل نفاق آنانـد که بنا کردنـد و اخـذ نمودنـد مسـجدی را بجهت مُضارّه (۳) ۱۹۷۴ بر مؤمنان و ضـرر رسانیدن به ایشان (یعنی پسـر عمّان خودشان که اصـحاب مسـجد قبایند)، و بجهت تقویت کفری که اضـمار آن می کنند (۴) ۱۹۷۵، و برای تفرقه افکندن به میان مؤمنین و چشم داشـتن و انتظار کشـیدن مَر قدوم کسی را که محاربه کرد با خدا و رسول او پیش از بنای مسجد (مراد ابوعامر راهب است که در جنگ احد و حنین حاضر شد)، و هر آینه سوگند می خورند که چون کسی پرسد که چرا این مسجد ساختید: ما نساختیم از این بنا مگر خصلت نیکو

۱- – افاده علوم: مراد تدریس علوم است. م.

۲- – توبه/ ۱۰۷- ۱۰۸.

۳- – مُضارَّه: یکدیگر را گزند رساندن. لغت نامه.

۴- – اضْمار کردن: پنهان کردن. لغت نامه.

یا اراده نیکو (که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا)، و خدا گواهی می دهد که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود، ای حبیب من، مایست در آن مسجد هرگز». مروی است که: چون این آیه آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نفر از اصحاب را فرمود که: بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزانید. ایشان رفته، آتش در آن زدند، کسانی که در آنجا بودند گریختند و بعضی از اهل مسجد در آنجا اقامه نمودند و آتش به ایشان رسیده بعضی از آنها را سوزانیده، و آن حضرت امر فرمود تا آن موضع را مزبله و خاک انداز کردند، و ابوعامر راهب در شام، غریب و تنها بمرد (۱) ۱۹۷۶.

الحاصل: حنظله بن «ابوعامر» در شب جنگ احد داماد شد، و دختر عبداللّٰه بن ابی بن سلول را به عقد خود در آورده بود، و از حضرت مرخّص شده بود که برای دامادی، آن شب در مدینه بماند، و در آن شب تصرّف نمود، و در باب رخصت او این آیه نازل شد: ی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ... إلی آخر آیه ی (۲) ۱۹۷۷، که در سوره نور است؛ چون صبح شد، به یادش آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول جنگ است و او مشغول عیش، پس با جنابت، شمشیر برداشت و به جانب احد روانه شد، چون خواست که از خانه بیرون رود، زنش فرستاد و چهار نفر از انصار طلبید و گفت: گواه باشید که حنظله با من نزدیکی کرده است، و ایشان از حنظله اقرار شنیدند، پس به آن زن گفتند که: چرا چنین کردی؟ گفت: زیرا که در این شب خواب دیدم که گویا آسمان شکافته شد و حنظله به آسمان داخل شد و بعد از آن، آسمان به یکدیگر پیوست، و از این خواب دانستم که او شهید خواهد شد، پس گواه گرفتم که اگر فرزندی به هم رسد بدانند که از او است. پس حنظله چون به معرکه (۳) ۱۹۷۸ قِتال (۴) ۱۹۷۹ رسید ابوسفیان را دید که بر اسبی سوار است و در میان معرکه جولان می کند، شمشیر کشیده به جانب ابوسفیان دویده و بر او حمله کرده، اسبَش را پس نموده ابوسفیان از اسب گردید و به زمین افتاد، و فریاد کرد که: ای گروه قریش، من ابوسفیانم و حنظله می خواهد که مرا بکشد! و ابوسفیان گریخت و حنظله از پِیَش دوید، پس مردی از مشرکان به حنظله رسید و نیزه ای بر او زد، و حنظله با نیزه به آن مشرک حمله نمود و ضربتی به او زد و او را کشت، و حنظله میان حمزه و عمرو بن جموح (۵) ۱۹۸۰ و گروهی از انصار به زمین افتاد و شهید شد؛ پس اصحاب در معرکه او را شسته یافتند، و به حضرت عرض کردند که: او را که شسته؟ فرمود: من ملائکه را

۱- – (با اندکی تغییر) بحار ۲۱/ ۲۵۲ ب ۳۰؛ و بطور مختصر در: مستدرک ۳/ ۴۳۸ ب ۵۴ ح ۳۹۴۸- ۶ و ۳/ ۴۴۸ ب ۵۴ ح ۳۹۶۳- ۲۱؛ بحار ۲۱/ ۲۵۵ ب ۳۰ ح ۱؛ تفسیرقمّی ۱/ ۳۰۵؛ عوالی اللآلی ۲/ ۳۲ ح ۸۱؛ فقه القرآن ۱/ ۱۵۹.

۲- – نور/ ۶۲.

۳- – مَعْرَکَه: کارزار، نبردگاه. لغت نامه.

۴- – قِتال: مقابله، محاربه. لغت نامه.

۵- – عبارت متن «جموع». م.

دیدم که حنظله را میان آسمان و زمین به آب مُزْن (یعنی به آب ابر سفید) با کاسه های طلا غسل می دادند. پس او را غسیل الملائکه نامیدند، یعنی غسل داده ملائکه (۱) ۱۹۸۱.

و از جمله آنها است سعد بن ربیع؛ که چون از جنگ فارغ شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: کیست علم داشته باشد از حال سعد بن ربیع؟ مردی گفت که: من می روم به طلب او. پس حضرت اشاره کرد به موضعی و فرمود که: در آنجا او را طلب کن که من او را در آن موضع دیدم که دوازده نیزه او را فرو گرفته بود. آن مرد گوید: چون به آن موضع آمدم او را در میان مقتولین افتاده دیدم، گفتم: یا سعد، جواب نداد، باز گفتم: یا سعد، رسول خدا صلی الله علیه و آله احوال تو می پرسد. چون نام حضرت را شنید سر برداشت در حالتی که بدنش از کثرت ضعف مانند جوجه می لرزید، و پرسید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است؟

گفتم: بلی، و اللَّه که زنده است و او مرا خبر داد که تو را در این موضع در میان دوازده نیزه دیده بود. آن سعادتمند گفت: الحمد للَّه راست فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که دوازده طعنه نیزه خورده ام که همه به اندرونم رسیده است، به قوم من که انصارند سلام برسان و بگو به ایشان که اگر یک کس از شما دیده اش حرکت کند و بگذارید که خاری به پای رسول خدا صلی الله علیه و آله برود، نزد خدا معذور نخواهید بود. این را گفت و نفسی کشید و خون از او روان شد مانند شتری که ذبح کنند، زیرا که خون را با نفس در اندرون خود ضبط کرده بود بجهت وصیّت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اصحاب خود، و به رحمت الهی واصل شد. راوی گفت که: آمدم خبر او را به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسانیدم، و حضرت فرمود که: خدا رحمت کند سعد را که در زندگی یاری ما کرد و در مردن وصیّت ما کرد (۲) ۱۹۸۲.

و از جمله آنها عمرو بن ثابت است، که او هنوز مسلمان نشده بود، چون شنید که حضرت به جنگ احد رفته است شمشیر و سپر خود را گرفته، مانند شیر گرسنه متوجّه احد گردید، و شهادتین گفت و مسلمان شد، و رو به لشکر کفّار آورد و جهاد کرد تا به

۱- - مستدرک ۲/ ۱۹۵ ب ۳۰ ح ۱۷۸۸۸- ۳؛ بحار ۲۰/ ۵۷ ب ۱۲؛ تفسیرقمّی ۱/ ۱۱۸؛ شرح نهج ۱۴/ ۲۶۹.

۲- - مجموعهورام ۲/ ۲۷۰؛ و بطور مختصر: بحار ۲۰/ ۷۴ ب ۱۲ و ۲۰/ ۱۳۶ ب ۱۲؛ شرح نهج ۱۴/ ۲۷۷ و ۱۵/ ۳۶؛ معانی الاخبار/ ۳۵۹ ح ۱.

مرتبه شـهادت فایز شد، پس مردی از انصار بر او گذشت و او را در میان کشـتگان افتاده دید، از او پرسـید که: یا عمرو، آیا به دین اوّل خود هستی؟ گفت: نه و اللَّه، بلکه شـهادت می دهم به وحدانیّت الهی و نبوّت حضـرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله. این را گفته، مرغ روحش بسوی ریاض (۱) ۱۹۸۳ جنان (۲) ۱۹۸۴ پرواز کرد، پس مردی از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول اللَّه (صـلی الله علیه و آله)، عمرو بن ثابت مسـلمان شـد و کشـته شـد، آیا شـهید است؟ حضـرت فرمود: بلی و اللَّه شهید است، و او کسی است که یک رکعت نماز نکرده (۳) ۱۹۸۵ داخل بهشت می شود (۴) ۱۹۸۶.

بلی، در مقابل این سـعادت که برای عمرو بن ثابت روی داده، عجب خود را بدبخت و مخذول نمود کسـی از اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله که او را قزمان (۵) ۱۹۸۷ می گفتند؛ مروی است که روزی مدح او کردند نزد حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و گفتند که: او یاری برادران مؤمن بسیار می کند. حضـرت فرمود که او از اهل جهنّم است. پس در روز احد به حضرت عرض کردند که: یا رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله)، قزمان شهید شد، فرمود که: خدا آنچه می خواهد می کند.

پس آمدند خدمت حضرت و می گفتند: او خود را کشت. فرمود که گواهی می دهم که منم پیغمبر خدا؛ و سببَش این بود که در احـد جنگ بسـیار کرد و شـش نفر یا هفت نفر از مشـرکان را کشت، چون از جراحت بسـیار مانده شد او را برداشـتند و به خانه های بنی ظفر بردند، پس مسـلمانان به او گفتند که: بشارت باد تو را ای قزمان که امروز جهاد بسیار کردی. قرمان گفت: چه بشـارت می دهیـد مرا! جنگی که کردم برای حَمیّتِ (۶) ۱۹۸۸ قوم خود بود نه برای اسـلام، و اگر حمیّت و نـام ننگ نمی بود جنگ نمی کردم. چون

۱- - ریاض: جمع رَوْضَه، باغ و بوستان. لغت نامه.

۲- - جنان: جمع جنّت بمعنی بهشت. لغت نامه.

۳- - عبارت متن «نماز کرده». م.

۴- - بحـار ۲۰/ ۵۶ ب ۱۲؛ تفسیرقمّی ۱/ ۱۱۷؛ (لازم به ذکر است که در این منابع نام فرد مـذکور «عمرو بن قیس» نقل شـده است. م.).

۵- - در عبارات متن، این فرد با نام «قرمان» نقل شده بود که با توجه به منابع تصحیح شد. م.

۶- - حَمِیَّت: غیرت. لغت نامه.

جراحتهای او شدید شد تیری از کنانه (۱) ۱۹۸۹ خود بیرون آورد و خود را به آن تیر کشت (۲) ۱۹۹۰.

از جمله شهدای احد است مخیریق یهودی، چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است که مخیریق از احبارِ (۳) ۱۹۹۱ یهود بود، روز شنبه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در احد بود گفت: ای گروه یهود، شما می دانید که محمّد صلی الله علیه و آله پیغمبر است و یاری او بر شما لازم است. یهود گفتند: امروز روز شنبه است، و در شنبه متوجّه کاری نباید شد. گفت: بعد از اسلام، شنبه نمی باشد؛ و شمشیر خود را برداشت و خدمت حضرت آمد و شهید شد.

پس حضرت فرمود که: مخیریق بهترین یهود است. و چون بیرون می رفت گفت: اگر من کشته شوم مالهای من همه از پیغمبر باشد، هر چه خواهد بکند. پس اکثر اوقاف حضرت در مدینه از مال او است (۴) ۱۹۹۲.

و دیگری عبداللَّه بن عمرو؛ که پدر جابر انصاری است، و پیش از غزوه احد در خواب دید مبشّر بن عبدالمنذر را (که در بدر شهید شده بود)، که به او گفت: ای عبداللَّه، تو در این ایّام به نزد ما خواهی آمد. سؤال کرد که: در کجای می باشی؟ گفت: در بهشت می باشم، و به هر جای بهشت که می خواهم می گردم. عبداللَّه گفت که: تو در بدر کشته نشدی؟ گفت: بلی کشته شدم، خدا مرا زنده کرد. چون عبداللَّه این خواب را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرد، حضرت فرمود که: شهید خواهی شد ای پدر جابر. این است که عبداللَّه در جنگ احد، بعد از سعی بَلیغ (۵) ۱۹۹۳ پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست سفیان بن

۱- – کِنانَه: تیردان چرمین بی چوب یا برخلاف آن، جعبه. لغت نامه.

۲- – بحار ۲۰/ ۹۸ ب ۱۲؛ شرح نهج ۱۴/ ۲۶۰؛ الفصول المختاره/ ۱۴۵؛ و بطور مختصر: مستدرک ۱۸/ ۲۱۶ ب ۵ ح ۲۲۵۴۴-۱؛ اعلام الوری/ ۸۴ ب ۴.

۳- – احْبار: دانشمندان، علمای یهود. لغت نامه.

۴- – (در منابع، نام این فرد «مخیرق» نقل شده است) شرح نهج ۱۴/ ۲۶۰؛ بحار ۲۰/ ۱۳۰ ب ۱۲.

۵- – بَلیغ: کامل، تمام. لغت نامه.

عبدالشّمس شربت شهادت نوشید؛ و خواهر عبداللّه، زن عمرو بن جموح (۱) ۱۹۹۴ بود، همینکه زن عمرو و پسر و برادرش او را بر شتری بار کردند که بسوی مدینه برگردانند (چنانچه تفصیلًا نوشته شد)، آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله به زن عمرو بن جموح (۲) ۱۹۹۵ فرمود که: ای زن، پیوسته ملائکه بر سر برادر تو، عبداللّه بن عمرو، بال گسترده اند، از وقتی که کشته شده تا حال، و نظر می کنند که در کجا دفن خواهد شد. پس حضرت امر فرمود که عبداللّه بن عمرو را با عمرو بن جموح (۳) ۱۹۹۶ در یک قبر دفن کردند، و فرمود که: ای هند، شوهر و برادر و پسر تو رفیقند در بهشت. هند گفت: یا رسول اللّه (صلی الله علیه و آله)، دعا کن من نیز با ایشان باشم.

و چون قبر ایشان در ممرّ سیل واقع بود، بعد از مدّتی سیلاب قبر ایشان را برد و بدن ایشان ظاهر شد، دیدند که به روی عبداللّه جراحتی بود و دست به روی جراحت خود گذاشته بود، چون دستش را از روی جراحت برداشتند خون روان شد، باز دستش را به روی جراحت گذاشتند و خون ساکت شد. و جابر گفته که: بعد از چهل و شش سال از شهادت پدرم، او را در قبر دیدم، هیچ تغییر در بدن او نشده بود و گویا در خواب بود، کفنش که به رویش کشیده بودند تازه بود و علف حَرْمَل (۴) ۱۹۹۷ که به روی پایش ریخته بودند تر و تازه بود (۵) ۱۹۹۸.

باز ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که: معاویه بن ابی سفیان چشمه ای جاری کرد که شاید قبرهای شهدای احد را بر طرف کند، و ندا کرد در مدینه که: هر کس در احد کشته ای دارد حاضر شود. چون اهل مدینه نزد شهدا حاضر شدند و قبرهای ایشان را شکافتند، بدنهای ایشان تر و تازه بود، و کج می شد اعضای ایشان به روش اعضای احیاء، و بیل به پای یکی از ایشان خورد، فی الفور خون روان شد (۶) ۱۹۹۹؛ و هر چند قبر ایشان را می کندند بوی مشک از خاک قبر ایشان ساطع می شد، و عبداللّه بن عمرو و

۱- – عبارت متن «عمرو بن جموع». م.

۲- – عبارت متن «عمرو بن جموع». م.

۳- – عبارت متن «عمرو بن جموع». م.

۴- – حَرْمَل: اسفند، سپند. لغت نامه.

۵- – مشروح این قسمت، بطور پراکنده در این منابع نقل شده است: بحار ۲۰/ ۱۳۰ ب ۱۲؛ شرح نهج ۱۴/ ۲۶۲.

۶- – جاری شدن خون بر اثر ضربه بیل، در بحار نقل شده است، امّا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که: «... صورت عبداللّه بن عمرو مجروح بود و دستش بر روی آن جراحت بود، هنگامی که دستش را برداشتند خون از جراحت وی جاری شد تا آنکه دستش را به روی زخم بازگرداندند خون متوقّف شد». م.

عمرو بن جموح (۱) ۲۰۰۰ را در یک قبر یافتند، و خارجه بن زید و سعد بن ربیع را در یک قبر یافتند، و عبداللّه و عمرو را از قبر به در آوردند، زیرا که قنات بر قبر ایشان می گذشت، و خارجه و سعد را بیرون نیاوردند چون معاویه این منکر را جاری کرد و کسی مانع او نشد، ابوسعید خدری گفت: بعد از این دیگر هیچ منکر را کسی انکار نخواهد کرد (۲) ۲۰۰۱.

تکمیل: مستحبّ است مجاورت در مدینه منوّره، از جهت تأسّی کردن به جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ روایت نموده اند که شخصی از مردم جبل، به ملاحظه اینکه مستحبّ است مجاورت در مدینه و تأسّی به رسول خدا صلی الله علیه و آله، خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و مبلغ ده هزار درهم نزد آن حضرت گذاشته، عرض کرد که: من روانه حجّ می شوم و توقّع دارم که این مبلغ را تا آمدن من، در مدینه خانه ای بخرید؛ و روانه مکّه شد، چون برگشت و به خدمت امام علیه السلام آمد و از خریدن خانه پرسید، آن حضرت فرمود که: از برای تو خانه ای خریدم که یک حدّ آن به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و حدّ دیگر به طرف خانه مرتضی علی علیه السلام و حدّ سیُّم (۳) ۲۰۰۲ به خانه امام حسن علیه السلام و حدّ چهارم به خانه امام حسین علیه السلام، و در این کاغذ حدود آن خانه را نوشته، مُهر کرده ام، اگر راضی هستی سند بستان و الّا هر خانه که در این شهر پسند نمایی برای تو خریداری کنم. چون آن مرد این سخن بشنید خوشحال شده گفت: من به این سودا راضیم. پس حضرت آن مبلغ را به فقرای اولاد حسنین علیهما السلام قسمت نموده آن مرد روانه شد و اهل بیت خود را جمع نموده، ایشان را قسم داد که این کاغذ را با او در قبر او نهند. و خویشان به وصیّت او عمل نمودند، و چون صبح شد دیدند که همان کاغذ بر روی قبر او است و بر پشت کاغذ نوشته شده که: به خدا قسم که امام جعفر صادق علیه السلام هر چه فرموده بود وفا به آن نمود و آنجا را به من دادند و مرا از عذاب دوزخ ایمن ساختند ... (۴) ۲۰۰۳

۱- – عبارت متن «عمرو بن جموع». م.

۲- – بحار ۲۰/ ۱۳۲ ب ۱۲؛ الجعفریات/ ۲۰۶؛ و بطور مختصر: شرح نهج ۱۴/ ۲۶۴.

۳- – عبارت متن «خانه سیّم». م.

۴- – مستدرک ۱۲/ ۳۷۳ ب ۱۷ ح ۱۴۳۳۳- ۲؛ بحار ۴۷/ ۱۳۴ ب ۵ ح ۱۸۳؛ المناقب ۴/ ۲۳۳.

قَدْ وَقَعَ الْفراغُ مِنْ تَأليفِ هـذَا الْكِتاب المُسَـمّى بِمِصباحِ الْحرَمينِ بِيـدِ الحقيرِ الفَقيرِ كثيرِ الـذَّنْب و التَّقصيرِ عَبـدِالجبّار بنِ العالمِ العامِلِ و الفاضلِ العادِل حامى شَـريعهِ سَيِّدِ المُرسَلينَ و مُجرى قوَاعدِ الدّين المُبين الحاجّ آخوند ملّا زينِ العابدين الشّكوئى طاب مَضْـجعُه الشّـريف و طهرَ مرقدُه المُنيف فى يومِ الجُمعه و هُو العشرُ الثّانى مِنَ الثُّلثِ الأوّل منَ السّدسِ السّادِس منَ النّصفِ الثّانى منَ العشـرِ الأوّل منَ العشرِ الثّالِث منَ العقدِ الرّابع منَ الألفِ الثّانى منَ الهجْرهِ النَّبويّه (۱) ۲۰۰۴ عَليهِ و آلِه أفْضلُ الصَّلوهِ و التَّحيَّه للأخِ الأعَزّ الآخوند ميرزا فرج اللّه سلَّمهُ اللّهُ تَعالى و السَّلام خَير ختام

مبارک نسخه طرفه مؤلّف برای حاجیان نوری است در کف

به داماد اطاعت همچو حوران بود از موی اسرارش مزلف

اگر از وقت تألیفش بپرسی«فراغم» (۲) ۲۰۰۵ گشت تاریخ مؤلّف

۱- - مؤلّف در این عبـارات بـا ظرافت و لطـافتی خـاصّ، تاریـخ تـألیف کتـاب را به رشـته تحریر درآورده است که همانا سال ۱۳۲۱ هجری قمری می باشد. م.

۲- - به حساب ابجد کلمه «فراغم» برابر با ۱۳۲۱ است. م.

از آنجـایی که قادر متعال در کلام مجیـد خود فرموده: ی وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ ی (۱) ۲۰۰۶، لهذا جناب مستطاب فخر الحاجّ و المعتمرین حاجی خلیل آقا دام اقباله، چون متعدّداً به زیارت بیت اللّه الحرام نایل شده بود، سال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری، به قرار سابق عازم بیت اللّه الحرام شده بود، در یکی از بلاد، خداوند عالم توفیق را رفیق او نموده، نسـخه شـریفه مصـباح الحرمین را به دست آورده، به حُسن نیّت، همّت عـالی خود را مصـروف بر این نموده که چه بهـتر این نسـخه را طبع و نشر نمایم که عموم مسلمین، از حجّاج و غیره منتفع شوند، خداوند عالم به درجه ای کارها را فراهم آورده و حقیر را هم مؤیّد فرمود در اتمامش.

المنّه للّه که نمردیم به مقصود رسیدیم

و أنا العبد الأثم طاهر بن حاجّ عبدالرّحمن قراجه داغی سنه ۱۳۲۷ (۲) ۲۰۰۷

۱- - بقره/ ۱۹۷.

۲- - این عبارات، در صفحه آخر نسخه چاپ سنگی، قبل از شروع زیارتنامه ها نوشته شده است. م.

ص: ۴۷۱

منابع و مآخذ

منابع ویژه

۱- قرآن کریم

۲- نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ۲۳ قبل از هجرت- ۴۰ ق، قم، دارالهجره، بی تا.

۳- الکافی، ثقه الاسلام کلینی،- ۳۲۹ ق، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، ۱۳۶۵ ش.

۴- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۴۱۳ ق.

۵- التهذیب، شیخ طوسی، محمّد بن حسن، ۳۸۵- ۴۶۰ ق، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، ۱۳۶۵ ش.

۶- الإستبصار، شیخ طوسی، محمّد بن حسن، ۳۸۵- ۴۶۰ ق، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، ۱۳۹۰ ق.

۷- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، محمّد بن حسن، ۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق، قم، مؤسسّه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.

۸- مستدرک الوسائل، حسین بن محمّدتقی محدّث نوری، ۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق، قم، مؤسسّه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.

۹- بحار الانوار، علّامه مجلسی، محمّد باقر بن محمّد تقی، ۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق، بیروت، مؤسّسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.

ص: ۴۷۲

سایرمنابع

۱۰- آداب سفر (نسخه خطّی) به خطّ محمّد شریف بن نجم الدین.

۱۱- ابهاج الحاج، ناصر زهرانی، معاصر، مکّه مکرّمه، بی نا، ۱۴۱۶ ق.

۱۲- الإحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، قرن ۶ ق، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

۱۳- أحکام النساء، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۴- احیاء علوم الدین (و بذیله کتاب المغنی ...)، ابوحامد محمّد غزالی، ۴۵۰- ۵۰۵ ق، بیروت، دار الکتب العلمیّه، ۱۴۰۶ ق.

۱۵- احیاء علوم الدین (ترجمه)، ابوحامد محمّد غزالی، ۴۵۰- ۵۰۵ ق، ترجمه مؤیدالدین محمّد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، ۱۳۰۶- ۱۳۶۵ ش، بی جا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.

۱۶- اخبار مکّه المشرّفه مجموعه مقالات، ابوالولید ازرقی ... و دیگران، بی جا، بی تا، بی نا.

۱۷- اخبار مکّه و ما جاء فیها من الآثار، ابوالولید محمّد بن عبداللّه ازرقی،- ۲۵۰؟ ق، تحقیق رشدی الصالح ملحس، مکّه مکرّمه، دار الثقافه، ۱۳۸۵ ق.

۱۸- (ترجمه کتابِ) اخبار مکّه و ما جاء فیها من الآثار، تألیف ابوالولید محمّد بن عبداللّه ازرقی،- ۲۵۰؟ ق، تحقیق رشدی صالح ملحس، ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، بنیاد، ۱۳۶۸ ش.

۱۹- الإختصاص، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۰- ادعیه منتخب از مفاتیح الجنان شیخ عبّاس قمی، زادالمعاد ...، گردآوری سیّد شهاب الدین نجفی مرعشی، ۱۲۷۶- ۱۳۶۹ ش، تهران، کتابفروشی حافظ، بی تا.

۲۱- الإراده، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۲- أربع رسالات فی الغیبه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۳- الإرشاد، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۴- إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی،- ۸۴۱ ق، بی جا، شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.

۲۵- الأشراف، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۶- اعانه الطالبین، السید البکری الدمیاطی،؟- ۱۳۱۰ ق، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۸ ق.

۲۷- الإعلام، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۸- أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی،- ۸۴۱ ق، قم، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.

۲۹- أعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، ۴۶۰- ۵۴۸ ق، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، بی تا.

۳۰- الإفصاح، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۳۱- إقبال الأعمال، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، ۱۳۶۷ ش.

۳۲- أقسام المولی فی اللسان، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۳۳- الألفین، علامه حلّی، ۶۴۸- ۷۲۶ ق، قم، دارالهجره، ۱۴۰۹ ق.

۳۴- الألفين، شيخ صدوق، محمّد بن على (ابن بابويه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، بى جا، كتابخانه اسلاميّه، ۱۳۶۲ ق.

۳۵- الأمالى للطوسى، شيخ طوسى، محمّد بن حسن، ۳۸۵- ۴۶۰ ق، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.

۳۶- الأمالى للمفيد، شيخ مفيد، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق.

۳۷- الامامه و التبصره من الحيره، ابن بابويه قمى (والد شيخ صدوق)،؟- ۳۲۹ ق، تحقيق مدرسه الامام المهدى عليه السلام، قم، مدرسه الامام المهدى عليه السلام، ۱۴۰۴ ق.

۳۸- الأمان، سيّد بن طاوس، على بن موسى، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، مؤسّسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.

۳۹- الأنوار فى مولد النّبىّ صلى الله عليه و آله، احمد بن عبداللّه بكرى، قرن ۶ ق، قم، شريف رضى، ۱۴۱۱ ق.

۴۰- أوائل المقالات، شيخ مفيد، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق.

۴۱- إيمان أبى طالب، سيد فخار بن محمّد موسوى،- ۶۳۰ ق، قم، سيّد الشهداء عليه السلام، ۱۴۱۰ ق.

۴۲- إيمان أبى طالب، شيخ مفيد، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق.

۴۳- البدايه و النهايه، ابوالفداء اسماعيل بن كثير دمشقى، ۷۰۰- ۷۷۴ ق، حقّقه على شيرى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۸ ق.

۴۴- بشاره المصطفى صلى الله عليه و آله، عماد الدين طبرى،- ۵۵۳ ق، نجف اشرف، مكتبه الحيدريّه، ۱۳۸۳ ق.

۴۵- بصائر الدرجات، محمّد بن حسن بن فروخ صفّار،- ۲۹۰ ق، قم، كتابخانه آيهاللّه مرعشى، ۱۴۰۴ ق.

۴۶- بلاغات النساء، ابن طیغور احمد بن ابی طاهر، ۲۰۴- ۲۸۰ ق، قم، شریف رضی، بی تا.

۴۷- البلد الأمین، ابراهیم بن علی عامری کفعمی، ۸۴۰- ۹۰۵ ق، بی جا، بی نا، بی تا.

۴۸- بناء المقاله الفاطمیّه، احمد بن موسی بن طاوس،- ۶۷۳ ق، قم، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۱ ق.

۴۹- تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)، محمّد بن جریر طبری، ۲۲۴- ۳۱۰ ق، راجعه و صححه نخبه من العلماء، بیروت، مؤسسه الاعلمی، بی تا.

۵۰- تاریخ الیعقوبی، احمد بن اسحاق،؟- ۲۹۲؟ ق، قم، مؤسّسه نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، بی تا.

۵۱- تاریخ مدینه دمشق، تصنیف ابی القاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر، ۴۹۹- ۵۷۱ ق، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.

۵۲- تأویل الآیات الطاهره، سیّد شرف الدین حسینی استرآبادی،- ۹۴۰ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۴۰۹ ق.

۵۳- تحریم ذبائح أهل الکتاب، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۵۴- التحصین لابن طاوس، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، مؤسّسه دارالکتاب، ۱۴۱۳ ق.

۵۵- التحصین لابن فهد، ابن فهد حلّی، ۷۵۷- ۸۴۱ ق، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۶ ق.

۵۶- تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، قرن ۴ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۴۰۴ ق.

۵۷- تذکره الفقهاء، حسن بن یوسف، علّامه حلی، ۶۴۸- ۷۲۶ ق، تحقیق مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، قم، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۴ ق.

۵۸- التذکره بأصول الفقه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۵۹- تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۶۰- تفسیر العیّاشی، محمّد بن مسعود عیّاشی،- ۳۲۰ ق، تهران، چاپخانه علمیّه، ۱۳۸۰ ق.

۶۱- تفسیر القرآن العظیم، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی، ۷۰۰- ۷۷۴ ق، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.

۶۲- تفسیر القمّی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی، قرن ۳ ق، قم، مؤسّسه دارالکتاب، ۱۳۰۴.

۶۳- تفسیر امام عسکری علیه السلام، امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام، ۲۳۲- ۲۶۰ ق، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ ق.

۶۴- تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، قرن ۳ ق؟، بی جا، مؤسّسه چاپ و نشر، ۱۴۱۰ ق.

۶۵- تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۶۶- تقریب المعارف، ابوالصلاح حلبی، ۳۴۷- ۴۴۷ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۴۰۴ ق.

۶۷- التمحیص، محمد بن همام اسکافی، ۲۵۸- ۳۳۶ ق، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۴ ق.

۶۸- تنزیه الانبیاء علیهم السلام، سیّد مرتضی (علم الهدی)، ۳۵۵- ۴۳۶ ق، قم، شریف رضی، ۱۲۵۰.

۶۹- التوحید، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۳۹۸ ق.

۷۰- توحید المفضّل، مفضل بن عمر جعفی کوفی، قرن ۲ ق، قم، مکتبه الداوری، ۱۹۶۹ م.

۷۱- ثواب الأعمال، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، شریف رضی، ۱۳۶۴ ش.

۷۲- جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، قرن ۶ ق، قم، رضی، ۱۳۶۳ ش.

۷۳- جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمّد بن جریر طبری، ۲۲۴- ۳۱۰ ق، ضبط صدقی جمیل عطار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.

۷۴- جامع السعادات، محمّد مهدی نراقی، ۱۱۲۸- ۱۲۰۹ ق، نجف اشرف، مطبعه النعمان، بی تا.

۷۵- الجامع لأحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، محمّد بن احمد انصاری قرطبی،؟- ۶۷۱ ق، بیروت، مؤسّسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ ق.

۷۶- الجعفریّات (الأشعثیات)، محمّد بن محمّد بن اشعث کوفی، قرن ۴ ق، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا.

۷۷- جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (تفسیر گازر)، ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی، قرن ۸ ق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش.

۷۸- جمال الأسبوع، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، رضی، بی تا.

۷۹- الجمل، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۸۰- جنه المأوی، حسین بن محمّدتقی محدّث نوری، محمّد باقر بن محمّد تقی، ۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق، تهران، دارالکتب الإسلامیّه، ۱۳۶۲ ش.

۸۱- جوابات أهل الموصل، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۸۲- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام محقّق حلّی، شیخ محمّد حسن نجفی (صاحب جواهر)، ۱۲۰۰- ۱۲۶۶ ق، تحقیق عبّاس قوچانی، بی جا، دار الکتب الاسلامیّه، ۱۳۶۵ ش.

۸۳- جواهر المطالب فی مناقب الامام الجلیل علی بن ابی طالب علیه السلام، محمّد بن احمد دمشقی باعونی،؟- ۸۷۱ ق، تحقیق محمّد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیّه، ۱۴۱۵ ق.

۸۴- الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، یوسف بن احمد محقّق بحرانی، ۱۱۰۷- ۱۱۸۶ ق، تحقیق محمّد تقی الایروانی، قم، جماعه المدرّسین، ۱۴۰۹ ق.

۸۵- الحکایات، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۸۶- حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابونعیم احمد بن عبداللّه الشافعی، ۳۳۶- ۴۳۰ ق، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیّه، ۱۴۱۸ ق.

۸۷- خاتمه مستدرک الوسائل، محدّث نوری، محمّد باقر بن محمّد تقی، ۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق، تحقیق مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، قم، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۵ ق.

۸۸- الخرائج و الجرائح، سعید بن هبهاللّه قطب الدین راوندی،؟- ۵۷۳ ق، تحقیق مؤسّسه الامام المهدی علیه السلام، قم، مؤسّسه الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.

۸۹- خصائص الائمّه علیهم السلام، سیّد رضی، ۳۵۹- ۴۰۶ ق، مجمع البحوث آستان قدس، مشهد مقدّس، ۱۴۰۶ ق.

۹۰- الخصال، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۴۱۳ ق.

۹۱- خلاصه الإیجاز، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۹۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین عبدالرحمن السیوطی، ۸۴۹- ۹۱۱ ق، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۹۳- الدروس الشرعیّه فی فقه الامامیّه، شهید اوّل محمّد بن مکّی عاملی، ۷۳۴- ۷۸۶ ق، تحقیق قسم الفقه فی مجمع البحوث الاسلامیّه، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۹۴- دعائم الإسلام، نعمان بن محمّد نعیمی مغربی، ۲۵۹- ۳۶۳ ق، مصر، دارالمعارف، ۱۳۸۵ ق.

۹۵- الدعوات، سعید بن هبهاللّه قطب الدین راوندی،؟- ۵۷۳ ق، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۷ ق.

۹۶- دلائل الإمامه، محمّد بن جریر طبری، قرن ۴ ق، قم، دارالذخائر، بی تا.

۹۷- دیوان الإمام علی علیه السلام، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ۲۳ قبل از هجرت- ۴۰ ق، قم، پیام اسلام، ۱۳۹۶ ق.

۹۸- دیوان خواجه شمس الدین محمّد حافظ شیرازی، حافظ، شمس الدین محمّد،- ۷۹۲ ق، تهران، جاویدان، ۱۳۶۸ ش.

۹۹- دیوان عراقی: کلیّات دیوان شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص بعراقی، شامل:

قصاید ...، ابراهیم بن بزرگمهر، ۶۱۰- ۶۸۸؟ ق، حواشی از م. درویش، تهران، جاویدان، بی تا.

۱۰۰- دیوان محتشم کاشانی، علی بن احمد محتشم،- ۹۹۶ ق، به تصحیح اکبر بهداروند، تهران، نگاه، ۱۳۷۹.

۱۰۱- دیوان وفایی شوشتری، به ضمیمه سه رساله معرفتی، ملا فتح اللّه بن حسن وفایی شوشتری، ۱۲۰۸- ۱۳۰۴ ق، به تصحیح محمّد فربودی، قم، صلوات، ۱۳۸۳ ش.

۱۰۲- ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، محمّد باقر بن محمّد مؤمن محقّق سبزواری، ۱۰۱۷- ۱۰۹۰ ق، تحقیق مؤسّسه النشر الاسلامی، قم، مؤسّسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.

۱۰۳- الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ طهرانی، ۱۲۹۳- ۱۳۸۹ ق، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.

۱۰۴- رجال ابن داود، ابن داود حلّی، ۶۴۷-؟ ق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.

۱۰۵- رجال ابن الغضائری، احمد بن عیسی بن غضائری،؟- ۴۵۰ ق، قم، مؤسّسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ش.

۱۰۶- رجال البرقی، احمد بن محمّد بن خالد برقی،- ۲۷۴ ق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.

۱۰۷- رجال شیخ طوسی، شیخ طوسی، محمّد بن حسن، ۳۸۵- ۴۶۰ ق، نجف اشرف، مطبعه الحیدریّه، ۱۳۸۱ ق.

۱۰۸- رجال العلامه الحلّی، علامه حلّی، ۶۴۸- ۷۲۶ ق، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱ ق.

۱۰۹- رجال الکشی، محمّد بن عمر کشی، قرن ۴ ق، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۱۱۰- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، ۳۷۲- ۴۵۰ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۴۰۷ ق.

۱۱۱- رساله أبی غالب الزراری، ابو غالب زراری، ۲۸۵- ۳۶۸ ق، قم، دفتر تبلیغات، ۱۴۱۱ ق.

۱۱۲- رساله حول حدیث (نحن معاشر الأنبیاء ...)، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۱۳- رساله حول خبر ماریه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۱۴- رساله فی معنی المولی، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۱۵- رساله فی المهر، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۱۶- روض الجنان و روح الجنان، حسین بن علی محمّد الخزاعی،- ۵۵۲ ق، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶- ۱۳۷۴ ش.

۱۱۷- روضه الواعظین، محمّد بن حسن فتاب نیشابوری،- ۵۰۸ ق، قم، رضی، بی تا.

۱۱۸- ریحانه الادب، میرزا محمّد علی مدرّس، ۱۲۹۶- ۱۲۷۳ ق، تبریز، چاپخانه شفق، ۱۳۳۳ ش.

۱۱۹- الزهد، حسین بن سعید اهوازی، قرن ۳ ق؟، بی جا، سیّد ابوالفضل حسینیان، ۱۴۰۲ ق.

۱۲۰- سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، محمّد بن یوسف صالحی شامی،؟- ۹۴۳ ق، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دار الکتب العلمیّه، ۱۴۱۴ ق.

۱۲۱- سعد السعود، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، دار الذخائر، بی تا.

۱۲۲- شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جعفر بن حسن محقق حلّی، ۶۰۲- ۶۷۶ ق، مع تعلیقات سید صادق الشیرازی، تهران، استقلال، ۱۴۱۵ ق.

۱۲۳- الشرح الکبیر علی متن المقنع، عبدالرحمن بن قدّامه، ۵۴۱- ۶۲۰ ق، بیروت، دار الکتاب العربی، بی تا.

۱۲۴- شرح المنام، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۲۵- شرح شافیه ابن الحاجب، رضی الدین محمّد بن حسن استرابادی،؟- ۶۸۶ ق، مع شرح شواهده لعبدالقادر البغدادی، حقّقهما محمّد نورالحسن المدرّس، بیروت، دار الکتب العلمیّه، ۱۳۹۵ ق.

۱۲۶- شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی، ۵۸۶- ۶۵۶ ق، قم، کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۴ ق.

۱۲۷- شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، قاضی تقی الدین محمّد بن احمد بن علی فاسی مالکی مکی، ۷۷۵- ۸۳۲ ق، حقّقه مصطفی محمّد الذهبی، مکّه، مکتبه و مطبعه النهضه الحدیثه، ۱۹۹۹ م.

۱۲۸- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی،- ۴۹۰ ق، بی جا، مؤسّسه چاپ و نشر، ۱۴۱۱ ق.

۱۲۹- صحیح البخاری، محمّد بن اسماعیل بخاری، ۱۹۴- ۲۵۶ ق، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۳۰- صحیح مسلم (الجامع الصحیح المسمّی صحیح مسلم)، ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری، ۲۰۴- ۲۶۱ ق، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

۱۳۱- صحیفه الرضا علیه السلام، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، ۱۴۸- ۲۰۳ ق، مشهد، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.

۱۳۲- صحیفه السجّادیّه، امام سجّاد علی بن الحسین علیهما السلام، ۳۸- ۹۴ ق، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶ ش.

۱۳۳- الصراط المستقیم، علی بن یونس نباطی بیاضی، ۸۰۴- ۸۷۷ ق، نجف اشرف، مکتبه الحیدریّه، ۱۳۸۴ ق.

۱۳۴- صفات الشیعه، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، تهران، اعلمی، بی تا.

۱۳۵- الصوارم المهرقه، قاضی نوراللّه شوشتری، ۹۵۶- ۱۰۱۹ ق، تهران، چاپخانه نهضت، ۱۳۶۷ ش.

۱۳۶- طبّ الأئمّه علیهم السلام، عبداللّه و حسین ابنا بسطام، قرن ۴ ق؟، قم، شریف رضی، ۱۴۱۱ ق.

۱۳۷- طبّ الرضا علیه السلام، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، ۱۴۸- ۲۰۳ ق، قم، خیام، ۱۴۰۲ ق.

۱۳۸- طبّ النّبیّ صلی الله علیه و آله، ابوالعبّاس مستغفری، ۳۵۰- ۴۳۲ ق، قم، رضی، ۱۳۶۲ ش.

۱۳۹- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۱۶۸- ۲۳۰ ق، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۰ ق.

۱۴۰- الطرائف، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، چاپخانه خیام، ۱۴۰۰ ق.

۱۴۱- طرائف المقال، سید علی اصغر جابلقی،؟- ۱۳۱۳ ق، تحقیق سیّد مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیهاللّه مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.

۱۴۲- عده الداعی، ابن فهد حلّی، ۷۵۷- ۸۴۱ ق، دارالکتاب الاسلامی، بی جا، ۱۴۰۷ ق.

۱۴۳- العدد القویه، رضی الدین علی بن یوسف حلّی، ۶۳۵-؟ ق، قم، کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۸ ق.

۱۴۴- عدم سهو النّبیّ صلی الله علیه و آله، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۴۵- علل الشرائع، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، مکتبه الداوری، بی تا.

۱۴۶- العمده، ابن بطریق، یحیی بن حسن حلّی، ۵۳۳- ۶۰۰ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۴۰۷ ق.

۱۴۷- عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، جمال الدین احمد بن علی حسینی معروف به ابن عنبه،؟- ۸۲۸ ق، عنی بتصحیحه محمّد حسن آل طالقانی، نجف اشرف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.

۱۴۸- عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور احسائی، ۸۴۰-؟ ق، قم، سیّد الشهداء علیه السلام، ۱۴۰۵ ق.

۱۴۹- العویص، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۵۰- عین العبره، احمد بن موسی بن طاوس،- ۶۷۳ ق، قم، دارالشهاب، بی تا.

۱۵۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ش.

۱۵۲- الغارات، ابراهیم بن محمّد ثقفی،- ۲۸۳ ق، قم، مؤسّسه دارالکتاب، ۱۴۱۰ ق.

۱۵۳- غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمّد تمیمی آمدی، ۵۱۰- ۵۵۰ ق، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ ش.

۱۵۴- الغیبه، شیخ طوسی، ۳۸۵- ۴۶۰ ق، قم، مؤسّسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ق.

۱۵۵- الغیبه، محمّد بن ابراهیم نعمانی، قرن ۴ ق، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ ق.

۱۵۶- فتح الأبواب، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.

۱۵۷- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، احمد بن علی، ابن حجر عسقلانی، ۷۳۳- ۸۵۲ ق، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۷۹ ق.

۱۵۸- فتح العزیز فی شرح الوجیز، عبدالکریم بن محمّد رافعی،؟- ۶۲۳ ق، بی جا، دار الفکر، بی تا.

۱۵۹- فتح المبین بشرح قره العین، زین الدین بن عبدالعزیز الملیباری،- ۹۸۷ ق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ ق.

۱۶۰- فرج المهموم، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، رضی، بی تا.

۱۶۱- فرحه الغری، سیّد عبدالکریم بن طاوس، ۶۴۸- ۶۹۳ ق، قم، رضی، بی تا.

۱۶۲- الفصول العشره، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۶۳- الفصول المختاره، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۶۴- الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی،- ۶۰۰ ق؟، قم، رضی، ۱۳۶۳ ش.

۱۶۵- فضائل الأشهر الثلاثه، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، مکتبه الداوری، بی تا.

۱۶۶- فضائل شهر رجب، حاکم حسکانی،- ۴۹۰ ق، بی جا، مؤسّسه چاپ و نشر، ۱۴۱۱ ق.

۱۶۷- فضائل الشیعه، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، تهران، اعلمی، بی تا.

۱۶۸- فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام، عرض و استدلال، محمّد جواد مغنیّه، ۱۹۰۴- ۱۹۷۹ م، قم، مؤسّسه انصاریان، ۱۴۲۰ ق.

۱۶۹- فقه الرضا علیه السلام، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، ۱۴۸- ۲۰۳ ق، مشهد، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.

۱۷۰- فقه القرآن، قطب الدین راوندی،- ۵۳۷ ق، قم، کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۵ ق.

۱۷۱- فلاح السائل، سیعد بن طاوس، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، دفتر تبلیغات، بی تا.

۱۷۲- الفهرست للرازی، شیخ منتجب الدین، ۵۰۴- ۶۰۰ ق، قم، کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۳۶۶ ش.

۱۷۳- الفهرست للطوسی، شیخ طوسی، محمّد بن حسن، ۳۸۵- ۴۶۰ ق، نجف اشرف، مکتبه الرضویه، بی تا.

۱۷۴- فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانبابا مشار، ۱۲۷۹- ۱۳۵۹ ش، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹ ش.

۱۷۵- فهرست مستند اسامی مشاهیر و مؤلّفان، سازمان اسناد و کتابخانه ملّی ایران، ویراست سوّم، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملّی ایران، ۱۳۸۲ ش.

۱۷۶- الفیض القدسی، میرزا حسین نوری،- ۱۳۲۰ ق، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، ۱۳۶۲ ش.

۱۷۷- قرب الإسناد، عبداللّه بن جعفر حمیری قمی، قرن ۳ ق؟، تهران، کتابخانه نینوی، بی تا.

۱۷۸- قصص الانبیاء، سیّد نعمت اللّه جزائری، ۱۰۵۰- ۱۱۱۲ ق، قم، کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۴ ق.

۱۷۹- قصص الانبیاء، قطب الدین راوندی،- ۵۷۳ ق، مشهد مقدّس، بنیاد پژوهشهای آستان قدس، ۱۴۰۹ ق.

۱۸۰- الکافئه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۸۱- کامل الزیارات، ابن قولویه قمی،- ۳۶۷ ق، نجف اشرف، مطبعه المرتضویّه، ۱۳۵۶ ق.

۱۸۲- کتاب المزار، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۸۳- کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی کوفی، ۳ قبل از هجرت- ۸۰ ق، قم، الهدی، ۱۴۱۵ ق.

۱۸۴- کتابنامه حجّ، محمّد حسن بکائی، معاصر، تهران، نشر مشعر، ۱۳۷۴ ش.

۱۸۵- کشف الریبه، شهیدثانی، ۹۱۱- ۹۶۶ ق، بی جا، مرتضوی، ۱۳۹۰ ق.

۱۸۶- کشف الغمّه، علی بن عیسی أربلی،- ۶۹۳ ق، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.

۱۸۷- کشف اللثام، محمّد بن حسن فاضل هندی، ۱۰۶۲ - ۱۱۳۷ ق، تحقیق مؤسّسه النشر الاسلامی، قم، مؤسّسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.

۱۸۸- کشف الیقین، علامه حلّی، ۶۴۸- ۷۲۶ ق، بی جا، مؤسّسه چاپ و انتشارات، ۱۴۱۱ ق.

۱۸۹- کفایه الأثر، علی بن محمّد خزاز قمی، قرن ۴ ق؟، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ق.

۱۹۰- کلیّات سعدی، سعدی، مصلح بن عبداللَّه،- ۶۹۱ ق، به اهتمام محمّد علی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۱۵.

۱۹۱- کمال الدین، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، دارالکتب الاسلامیّه، ۱۳۹۵ ق.

۱۹۲- کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال، علی بن حسام الدین هندی، ۸۸۸- ۹۷۵ ق، ضبطه بکری حیانی- صفوه السقا، بیروت، مؤسّسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.

۱۹۳- کنز الفؤاد، ابوالفتح کراجکی،- ۴۴۹ ق، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۰ ق.

۱۹۴- اللمعه الدمشقیه، شهید اوّل، محمّد بن مکّی عاملی، ۷۳۴- ۷۸۶ ق، با تصحیح و تعلیقات سیّد محمّد کلانتر، تهران، المعارف الاسلامیّه، بی تا.

۱۹۵- اللهوف، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، تهران، جهان، ۱۳۴۸ ش.

۱۹۶- مأه منقبه، ابن شاذان قمی، قرن ۴ ق؟، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۷ ق.

۱۹۷- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، ۴۶۸- ۵۴۸ ق، تحقیق لجنه من العلماء المحقّقین، بیروت، مؤسّسه الاعلمی، ۱۴۱۵ ق.

۱۹۸- مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام محقّق حلّی، سیّد محمّد موسوی عاملی، ۹۴۶- ۱۰۰۹ ق، تحقیق مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، مشهد، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۰ ق.

۱۹۹- مسالك الافهام، زين الدين بن على شهيد ثانى، ۹۱۱- ۹۶۶ ق، تحقيق مؤسّسه المعارف الاسلاميّه، قم، مؤسّسه المعارف الاسلاميّه، ۱۴۱۳ ق.

۲۰۰- مصنّف ابن ابى شيبه فى الاحاديث و الآثار، ابن ابى شيبه الكوفى،؟- ۲۳۵ ق، تحقيق سعيد محمّد اللحام، بى جا، دارالفكر، ۱۴۰۹ ق.

۲۰۱- المنتخب فى جمع المراثى و الخطب، فخرالدين بن محمّد طريحى نجفى،- ۱۰۸۵ ق،

۲۰۲- متشابه القرآن، ابن شهر آشوب مازندرانى، ۴۸۹- ۵۸۸ ق، قم، بيدار، ۱۳۲۸ ش.

۲۰۳- المتعه، شيخ مفيد، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق.

۲۰۴- مثير الأحزان، ابن نما حلّى، ۵۶۷- ۶۴۵ ق، قم، مدرسه امام مهدى (عج)، ۱۴۰۶ ق.

۲۰۵- المجتنى، سيّد بن طاوس، على بن موسى، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱ ق.

۲۰۶- مجمع البيان فى تفسير القرآن، امين الاسلام فضل بن حسن طبرسى،؟- ۵۶۰ ق، تحقيق لجنه من العلماء، بيروت، مؤسّسه الاعلمى، ۱۴۱۵ ق.

۲۰۷- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدين على بن ابى بكر هيثمى، ۷۳۵- ۸۰۷ ق، بيروت، دار الكتب العلميّه، ۱۴۰۸ ق.

۲۰۸- مجموعه ورّام، ورّام بن ابى فراس،- ۶۰۵ ق، قم، مكتبه الفقيه، بى تا.

۲۰۹- المجموع فى شرح المهذّب، محى الدين يحيى بن شرف نووى شافعى، ۶۳۱- ۶۷۶ ق، بيروت، دارالفكر، ۱۴۲۱.

۲۱۰- محاسبه النفس، سيّد بن طاوس، على بن موسى، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، بى جا، مرتضوى، بى تا.

۲۱۱- المحاسن، احمد بن محمّد بن خالد برقى،- ۲۷۴ ق، قم، دارالكتب الاسلاميّه، ۱۳۷۱ ش.

۲۱۲- مدارك الاحكام، سيّد محمّد عاملى،؟- ۱۰۰۹ ق، تحقيق مؤسّسه آل البيت عليهم السلام، قم،

مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۰ ق.

۲۱۳- مسأله أخری فی النصّ علی علیّ علیه السلام، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۲۱۴- مسأله فی النصّ علی علیّ علیه السلام، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۱۵- مسالک الافهام، شهید ثانی،- ۹۶۶ ق، تحقیق مؤسّسه المعارف الاسلامیّه، قم، مؤسّسه المعارف الاسلامیّه، ۱۴۱۳ ق.

۲۱۶- المسائل الجارودیّه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۱۷- المسائل السرویه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۱۸- المسائل الصاغانیه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۱۹- المسائل الطوسیّه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۲۰- المسائل العکبریّه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۲۱- مسائل علی بن جعفر علیه السلام، علی بن جعفر علیه السلام، قرن ۳ ق.، قم، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.

۲۲۲- مسار الشیعه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۲۳- مستطرفات السرائر، محمّد بن ادریس حلّی، ۵۴۳- ۵۹۸ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۴۱۱ ق.

۲۲۴- المسح علی الرجلین، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ

مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۲۵- مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ۹۱۱- ۹۶۶ ق، قم، کتابخانه بصیرتی، بی تا.

۲۲۶- مشکاه الأنوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی،- ۶۰۰ ق؟، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ق.

۲۲۷- مصادفه الاخوان، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، لیتوگرافی کرمانی، ۱۴۰۲ ق.

۲۲۸- مصباح الشریعه، امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام، ۸۳- ۱۴۸ ق، بی جا، مؤسّسه الاعلمی، ۱۴۰۰ ق.

۲۲۹- المصباح للکفعمی، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ۸۴۰- ۹۰۵ ق، قم، رضی، ۱۴۰۵ ق.

۲۳۰- مصباح المتهجّد، شیخ طوسی، محمّد بن حسن، ۳۸۵- ۴۶۰ ق، بیروت، مؤسّسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ ق.

۲۳۱- مصنف ابن ابی شیبه فی الاحادیث و الآثار، عبداللّٰه بن محمّد ابن ابی شیبه کوفی، ۱۵۹- ۲۳۵ ق، تحقیق سعید محمّد اللحام، بی جا، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.

۲۳۲- مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، کمال الدین محمّد بن طلحه شافعی، ۵۸۲- ۶۵۲ ق، بیروت، مؤسّسهالبلاغ، ۱۴۱۹ ق.

۲۳۳- معانی الأخبار، شیخ صدوق، محمّد بن علی (ابن بابویه)، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، ۱۳۶۱ ش.

۲۳۴- المعتبر فی شرح المختصر، جعفر بن حسن محقّق حلی، ۶۰۲- ۶۷۶ ق، تحقیق لجنه التحقیق، بی جا، مؤسّسه سیّد الشهداء علیه السلام، ۱۳۶۴ ش.

۲۳۵- معجم البلدان، یاقوت بن عبداللّٰه حموی، ۵۷۴- ۶۲۶ ق، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق.

۲۳۶- معجم ألفاظ الفقه الجعفری علیه السلام، دکتر احمد فتح اللّٰه، معاصر، بی جا، بی نا، ۱۴۱۵ ق.

۲۳۷- معجم لغه الفقهاء عربی- انکلیزی، محمّد رواس قلعه جی، حامد صادق قنیبی، (معاصر)، بیروت دارالنفائس، ۱۴۰۸ ق.

۲۳۸- معدن الجواهر، ابوالفتح کراجکی،- ۴۴۹ ق، تهران، کتابخانه مرتضویّه، ۱۳۹۴ ق.

۲۳۹- مغنی المحتاج الی معرفه الفاظ المنهاج، محمّد الشربینی الخطیب،- ۹۷۷ ق، مصر، مکتبه مصطفی البابی، ۱۳۷۷ ق.

۲۴۰- مفتاح الفلاح، شیخ بهائی، ۹۵۳- ۱۰۳۰ ق، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۵ ق.

۲۴۱- مقاتل الطالبین، علی بن حسین ابوالفرج اصفهانی، ۲۸۴- ۳۵۶ ق، قدّم له کاظم المظفّر، قم، الرضی زاهدی، ۱۴۰۵ ق.

۲۴۲- المقام الأسنی، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ۸۴۰- ۹۰۵ ق، قم، مؤسّسه قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله، ۱۴۱۲ ق.

۲۴۳- المقنع، شیخ صدوق محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، ۳۱۱- ۳۸۱ ق، تحقیق لجنه التحقیق، قم، مؤسّسه الامام الهادی علیه السلام، ۱۴۱۵ ق.

۲۴۴- المقنعه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۴۵- مکارم الاخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، قرن ۶ ق، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.

۲۴۶- المناقب، موفق بن احمد ملکی معروف به اخطب خوارزم، ۴۸۴؟ - ۵۶۸؟ ق، قدم له محمّد رضا الموسوی الخرسان، نجف اشرف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۵ ق.

۲۴۷- مناقب آل ابی طالب، محمّد بن شهرآشوب مازندرانی، ۴۸۹- ۵۸۸ ق، قم، مؤسّسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ش.

۲۴۸- منتخب الأنوار المضیئه، علی بن عبدالکریم نیلی نجفی، قرن ۸ ق؟، قم، چاپخانه خیام، ۱۴۰۱ ق.

۲۴۹- منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، علامه حلّی، ۶۴۸- ۷۲۶ ق، مشهد، مؤسّسه عاشورا، ۱۳۷۹ ش.

۲۵۰- (تفسیر کبیر) منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملّا فتح اللّه کاشانی،؟- ۹۸۸ ق، با

مقدّمه میرزا ابوالحسن شعرانی، به تصحیح علی اکبر غفّاری، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۴۴ ش.

۲۵۱- منیه المرید، شهید ثانی، ۹۱۱- ۹۶۶ ق، قم، دفتر تبلیغات، ۱۴۰۹ ق.

۲۵۲- مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل، محمّد بن محمّد مغربی معروف به حطاب الرعینی، ۹۰۲- ۹۵۴ ق، ضبطه زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیّه، ۱۴۱۶ ق.

۲۵۳- مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی، خانبابا مشار، ۱۲۷۹- ۱۳۵۹ ش، بی جا، خانبابا مشار، ۱۳۴۱ ش.

۲۵۴- المؤمن، حسین بن سعید اهوازی، قرن ۳ ق؟، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۴ ق.

۲۵۵- مهج الدعوات، سیّد بن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱ ق.

۲۵۶- نزهه الجلیس و منیه الادیب الانیس، سید عباس موسوی مکی، قرن ۱۲ ق، با مقدّمه محمّد مهدی خرسان، نجف اشرف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۷ ق.

۲۵۷- نزهه الناظر، یحیی بن سعید حلّی، ۶۰۱- ۶۹۰ ق، قم، رضی، ۱۳۹۴ ق.

۲۵۸- النکت الاعتقادیّه، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۵۹- النکت فی مقدّمات الأصول، شیخ مفید، محمّد بن محمّد، ۳۳۶- ۴۱۳ ق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۶۰- نهج الحقّ و کشف الصدق، علامه حلّی، ۶۴۸- ۷۲۶ ق، قم، دارالهجره، بی تا.

۲۶۱- النوادر، احمد بن محمّد بن عیسی اشعری، قرن ۳ ق؟، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۸ ق.

۲۶۲- النوادر، سیّد فضل اللّه راوندی کاشانی،- ۵۷۰ ق، قم، مؤسّسه دارالکتاب، بی تا.

۲۶۳- الوسیله، ابن حمزه طوسی، قرن ۶ ق؟، قم، کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۸ ق.

۲۶۴- وقعه صفّین، حضر بن مزاحم بن سیار منقری، ۱۲۰؟- ۲۱۲ ق، قم، کتابخانه

آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۳ ق.

۲۶۵- الیقین، سیّدبن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹- ۶۶۴ ق، قم، مؤسّسهدارالکتاب، ۱۴۱۳ ق.

واژه نامه ها

۲۶۶- مجمع البحرین، شیخ فخرالدین طریحی، ۹۷۹- ۱۰۸۵ ق، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۵ ش.

۲۶۷- لسان العرب، محمّد بن مکرم (ابن منظور)، ۶۳۰- ۷۱۷ ق، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ ق.

۲۶۸- کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۰۰- ۱۷۵ ق، قم، دارالهجره، ۱۴۱۰ ق.

۲۶۹- لغتنامه دهخدا، دهخدا، علی اکبر، ۱۲۵۸- ۱۳۳۴ ش، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش.

۲۷۰- فرهنگ نوین عربی فارسی، ترجمه القاموس العصری، الیاس انطون الیاس، ۱۸۷۷- ۱۹۵۲ م، به اهتمام سیّد مصطفی طباطبائی، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۶۱ ش.

۲۷۱- فرهنگ عمید، حسن عمید، بی جا، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۰ ش. (۱) ۲۰۰۸

۱- مولی عبدالجبار شکوئی - سیدجواد طباطبایی، مصباح الحرمین، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹